

ایران در عصر پهلوی

جلد چهارم

د

پهلوی دوم

در

فراز و نشیب

نوشته و تحقیق

دکتر معتمدزادگان



سوره الفاتحه

و الحمد لله رب العالمين

پهلوی (۲)	۲	۲	۳
--------------	---	---	---

بحران نفت  
و  
ترورهای سیاسی و مذهبی

جلد پنجم ایران در عصر پهلوی درباره ترورها و قتل‌ها و محاکمات و محکومیت گروهی از شخصیت‌های سیاسی و نظامی و مطبوعاتی کشوری می‌باشد که پرده از روی خیلی از اسرار سیاسی برداشته می‌شود. درباره ترور سپهبد رزم‌آرا - فرار سران توده از زندان قصر - استرداد قرا داد الحاقی نفت - نقش آیه‌الله کاشانی و فدائیان اسلام - ترور کسروی - عبدالحسین هژیر - محمد مسعود - احمد دهقان - سپهبد تیمور بختیار - ارتشبد غلامعلی اویسی و همچنین قتل احمد آرمش و چگونگی تصادف منجر به مرگ ارتشبد خاتم و محاکمه و محکومیت ارتشبد هدایت و خودکشی ارتشبد حاجی و کودتای نیم‌بند سر لشگر قرنی زندگی پرماجرای گروهی از امرای ارتش و روزنامه‌نگاران و سیاستمداران، مطالبی تهیه و گردآوری شده که دانستن آن برای هرایران لازم و ضروری است.

چون جلد اول کتاب ناب شده و جلد دوم نیز در شرف اتمام است علاقمندان قبل از اینکه منتظر تجدید چاپ باشند میتوانند بپای خرید کتاب با ارسال وجه نقد یا چک بر عهده با نکهای انگلستان از طریق آدرس زیر اقدام فرمایند:

Book Press 4 Maclise Road  
London W14 OPR

بهای هر جلد کتاب در انگلستان ۱۰ پوند - در خارج از انگلستان با افزایش هزینه پست.

پست زمینی هر جلد ۱/۵۰ پوند - پست هوایی هر جلد ۳/۵۰ پوند

ایران در عصر پهلوی

جلد چهارم

د

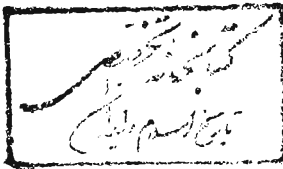
پهلوی دوم

در

فراز و نشیب

نوشته و تحقیق

دکتر محمدرضا گلشن

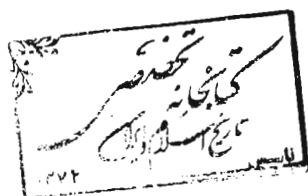




کجاست اهل دلی تا بگویمش چون شد  
خجسته کشور ایران ز جهل و نادانی

جلد چهارم - ایران در عصر پهلوی  
پهلوی دوم در فرازونشیب  
تاریخ انتشار: مردادماه سال ۱۳۶۸ شمسی  
ماه اوت سال ۱۹۸۹ میلادی  
لندن - چاپخانه پکا  
حقوق قانونی محفوظ است

بشنو آوازمرا از دور، ای ایران زمین  
ای گرامی تر ز چشمان، خوبتر از جان من  
اولین الهام بخش و آخرین پیمان من  
طبع من، تاریخ من، ایمان من  
"ابوالقاسم لاهوتی"



### فهرست مندرجات

#### پیشگفتار

- ۱- زندگی محمدرضا شاه پهلوی در چند سطر ..... ۱ تا ۳
- ۲- پهلوی دوم و ۳۷ سال سلطنت پرفرازونشیب ..... ۴ تا ۱۸
- ۳- محمدرضا شاه از تولد تا ترک کشور ..... ۱۹ تا ۴۹
- ۴- ازدواجهای محمدرضا شاه پهلوی و چگونگی جدائی از  
ملکه فوزیه ..... ۵۰ تا ۷۳
- ۵- ملکه بدشانس و بدقدم ..... ۷۴ تا ۹۸
- ۶- شاه و شهبانو ..... ۹۹ تا ۱۰۸
- ۷- شاه و معشوقه‌ها یش ..... ۱۰۹ تا ۱۱۳
- ۸- اسپوتین ایران کیست ؟ ..... ۱۱۴ تا ۱۱۷
- ۹- سؤقتدیه‌جان شاه و اعضای خاندان پهلوی ..... ۱۱۸ تا ۱۳۹
- ۱۰- حمله با مسلسل به شاه در کاخ مرمر ..... ۱۴۰ تا ۱۴۸
- ۱۱- توطئه‌های دیگر علیه شاه و خاندان سلطنت ..... ۱۴۹ تا ۱۵۵
- ۱۲- نقشه‌های پنهانی دشمنان شاه ..... ۱۵۶ تا ۱۵۸
- ۱۳- ترور و الاحضرت اشرف ..... ۱۵۹ تا ۱۶۰
- ۱۴- ترور خواهرزاده شاه ..... ۱۶۱ تا ۱۶۷
- ۱۵- مصاحبه تاریخی با شاه ..... ۱۶۸ تا ۱۸۲

- ۱۶- نخست وزیران ایران- زمین سلطنت محمدرضا شاه ..... ۱۸۳ تا ۱۸۴
- ۱۷- ذکاء الملک فروغی یا فیلسوف سیاست پیشه ..... ۱۸۵ تا ۱۹۵
- ۱۸- فروغی و انتقال سلطنت ..... ۱۹۶ تا ۲۰۱
- ۱۹- اهمیت استراتژیکی ایران ..... ۲۰۲ تا ۲۰۵
- ۲۰- فروغی و تثبیت نرخ لیره و دلار ..... ۲۰۶ تا ۲۰۷
- ۲۱- لعو فرماندهی کل قوا و انتخابات دوره سیزدهم و  
کناره گیری و فوت فروغی ..... ۲۰۸ تا ۲۱۷
- ۲۲- نقش مهم سهیلی در اعلامیه تضمین استقلال ایران .. ۲۱۸ تا ۲۲۹
- ۲۳- اعلان جنگ ایران به آلمان و دستگیری عده ای از مقامات . ۲۳۰ تا ۲۴۳
- ۲۴- فعالیت روحانیون و قتل طالب یزدی در مکه ... ۲۴۴ تا ۲۴۹
- ۲۵- قشقا ئیها و واقعه سمیرم ..... ۲۵۰ تا ۲۶۳
- ۲۶- اعلام جرم علیه سهیلی در باره انتخابات ..... ۲۶۴ تا ۲۶۷
- ۲۷- شورش افسران و نظا میان خراسان و فرار به شوروی .. ۲۶۸ تا ۲۷۹
- ۲۸- زندگی پرماجرای قوام السلطنه ..... ۲۸۰ تا ۲۸۶
- ۲۹- قوام السلطنه و کلنل محمدتقی خان پسیان ..... ۲۸۷ تا ۲۹۷
- ۳۰- محمدرضا شاه و قوام السلطنه و واقعه ۱۷ آذر ..... ۲۹۸ تا ۳۱۵
- ۳۱- دولتهای کوتاه مدت و خدمت تاریخی قوام السلطنه .. ۳۱۶ تا ۳۲۰
- ۳۲- واقعه آذربایجان و تخلیه ایران از ارباب سرخ ..... ۳۲۱ تا ۳۳۰
- ۳۳- پیشه وری کیست ؟ ..... ۳۳۱ تا ۳۴۴
- ۳۴- بازیهای مهم سیاسی قوام السلطنه ..... ۳۴۵ تا ۳۵۲
- ۳۵- توقیف ناگهانی گروهی از افراد سیاسی و  
شخصیت های مملکتی ..... ۳۵۳ تا ۳۷۵
- ۳۶- کا بینة ائتلافی قوام ..... ۳۷۶ تا ۳۸۵
- ۳۷- نقش مظفر فیروز و خود مختاری آذربایجان و کردستان ۳۸۷ تا ۴۰۳
- ۳۸- نهضت جنوب یا شورش در فارس ..... ۴۰۴ تا ۴۱۵
- ۳۹- پایان غائله آذربایجان ..... ۴۱۶ تا ۴۴۳
- ۴۰- اسناد سرتی آمریکا ئیها و چند نظر مهم درباره  
واقعه آذربایجان ..... ۴۴۴ تا ۴۸۰

- ۴۱- درآرزوی استقلال کردستان ..... ۴۸۱ تا ۴۹۴
- ۴۲- فرار سران فرقه دمکرات به شوروی و سفر شاه به  
آذربایجان ..... ۴۹۵ تا ۵۰۲
- ۴۳- نخستین دولت حزب ساز ..... ۵۰۳ تا ۵۱۴
- ۴۴- مجلس پانزدهم ورد قرا ردا دنفتم شمال ..... ۵۱۵ تا ۵۲۰
- ۴۵- دولت قوام در سراسر اشیبی سقوط ..... ۵۲۱ تا ۵۲۶
- ۴۶- بازیهای سیاسی علیه قوام السلطنه ..... ۵۲۷ تا ۵۳۱
- ۴۷- فعالیت رکن چهارم و مخالفین برای تعقیب  
جناب اشرف ..... ۵۳۲ تا ۵۳۸
- ۴۸- ضمیمه کتاب - اظهار نظر معاون پیشه‌وری درباره  
سران دولت آذربایجان دمکرات ..... ۵۳۹ تا ۵۴۷
- ۴۹- منابع و مأخذ ..... ۵۴۸ تا ۵۵۱

## پیشگفتار

بنام خداوند گردان سپهر      خداوند نیرو، خداوند مهر  
ستایش همه ایزد پاک را      که گویا و بینا کند خاک را  
" فردوسی "

سپاس خدای بزرگ را که توفیق عنایت فرمود تا در روزهای دوری از وطن بتوانم چهارمین جلد از کتاب (ایران در عصر پهلوی) را که در حقیقت گنجینه‌ای برای تاریخ معاصر ایران میباشد تهیه و تنظیم نموده، در دسترس هموطنان عزیز بویژه مورخین و پژوهشگران بگذارم. تشکر فراوان دارم از همکاران مطبوعاتی و دوستان بزرگوار که کتبا و شفاها" معایب کتابها و محاسن نوشته‌ها را با دقت یادآور شده و مرا به ادامه کار تشویق و دلگرم ساخته‌اند. بهمین جهت توانستم چهارم را زودتر منتشر و جلد پنجم را برای چاپ آماده کرده و بقیه را نیز بصورتی تنظیم کنم که یکی بعد از دیگری بدست علاقمندان برسد. در مورد مطالب زیادی که از سرسره‌ها برایم رسیده متأسفانه بعلت کمی جا هنوز نتوانسته‌ام قسمت زیادی از آنرا منتشر سازم ولی چنانکه در جلد سوم ملاحظه فرموده‌اید قسمتی از مطالب که زودتر بدستم رسیده منتشر و میکوشم در جلدهای بعدی بتدریج به انتشار بقیه



آن بپردازم تا زحمتی را که هموطنان بزرگوار کشیده و با ارسال خاطراتی نگارنده را یاری فرموده اند صمیمانه ارج نهاده برای بررسی مورخین در این مجموعه منتشر سازم.

کاری که انجام شده نقص و عیب فراوان دارد. ولی صمیمانه میگویم که بهتر از این برای نگارنده مقدور نبوده و نیست و امیدوارم در مراحل بعدی یا در تجدید چاپ این عیوب برطرف گردد. ولی فراموش نکنیم که از وطن بدور هستیم و امکانات فراوان برای تهیه مطالب و چاپ کتاب فارسی نداریم. شاید گفتن آسان باشد ولی انجام عمل خیلی مشکل است.

من بیشتر اوقات دوری از وطن را در میان کتابها و کتابخانهها میگذرانم و دیگر به آن صمیمانه خو گرفته‌ام. بقول دوست شاعرم علی کمالوند:

این کتابان آشنایان منند	دوستان و همزبانان منند
همدم و هم صحبت تنها نیم	با چنین هم صحبتان تنها، نیم
با من، اینان گفتگوها میکنند	گفتگوها، جستجوها میکنند
تا مگر جوئیم راز سر نوشت	از میان این همه گفت و نوشت

بعضی ها به نگارنده ایراد میگیرند که چرا (زیر نویس) در کتاب نیست و چرا با دقت به منابع داخلی و خارجی در هر قسمت اشاره نمیشود و چرا اسمی دقیق نویسندهگان بخصوص خارجیها و نام کتابهای آنها به لاین ذکر نمیشود. در حالیکه این تذکرات دوستانه آنها را از جان و دل میپذیرم و میدانم این یادآوریهای برای کسانیکه میخواهند از هر نوشته‌ای با دقت بجزئیات آن پی ببرند لازم است، ولی به آنها یادآور میشوم که مخصوصاً "سبک ساده نویسی را پیش گرفته‌ام و میخواهم مطالب را طوری تنظیم کنم تا کسی که حوصله زیاده ندارد و راهل بررسی دقیق نیستند، بخواندن کتاب عادت کنند و خوشبختانه در این راه توفیق یافته‌ام و مفتخرم که بگویم صدها نفر با تلفن و نامه و حضوری یادآور

شده اند که " ما در عمر خود حوصله خواندن کتاب را نداشته ایم ولی این سبک تهیه کتاب و مطالب شیرین و جالب و ساده ، ما را کتاب خوان کرده و با اشتیاق منتظر جلدهای بعدی هستیم " . بنظر نگارنده این بهترین طریقی است که میتوان هموطنان خود را کتابخوان بسا زبسیم ولی برای محققین و پژوهشگران و اهل تتبع هزارها کتاب بزبانهای فارسی و فرانسه و انگلیسی و سایر زبانها موجود است که میتوان در کتابخانه های معتبر آنرا بدست آورده و مورد نقد و بررسی قرار بدهند . این سلسله مطالعات فقط یک قسمت از آن بررسیها خواهد بود که همه آن ... سعی نگارنده این بوده که مسائل تاریخی را خیلی روان و ساده در دسترس هموطنانم قرار بدهم تا از مسائل و وقایع گذشته کشور خود بخوبی آگاهی حاصل کنند . بقول دکتر باستانی پاریزی :

من ندانم راستی ما هیت تاریخ چیست ؟

چیست حاصل زمین همه تکرارها ، تذکارها

پایه تاریخ را خشت وقایع کرده راست

وین بنای کهنه پی را ، منشیان معماها

بس حوادث چشم ما بیند که نو پندارش

لیک چشم پیر دنیا دیده آن را بارها

تا زمانیکه ما بتاریخ کشورمان آشنا نگردیم . ندانیم چه کسانی خدمت و چه افرادی خیانت کرده و یا مرتکب خطا و اشتباه شده اند ، نمیتوانیم برای آینده مملکت با چشمان باز تصمیم بگیریم . پس بایست تاریخ را بخوانیم . وقایع را بررسی کنیم و از گذشته پند بگیریم تا آینده را بهتر سا زیم .

هر که نا موخت از گذشت روزگار      هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

با يد حقایق را گفت و نوشت . آنهائی که از نگارنده گله میکنند که چرا پدران و یا بستگان مورد انتقاد قرار گرفته اند باید بدانند

## زندگی (محمد رضا شاه پهلوی) در چند سطر

- ۱- تولد: روز چهارم آبان ماه ۱۲۹۸ شمسی (برابر با ۲۶ اکتبر ۱۹۱۹) در محله سنگلج تهران .
- ۲- صدور فرمان ولایتعهدی در روز ۲۶ آذر ماه ۱۳۰۴ و معرفی ولیعهد در روز چهارم اردیبهشت ماه ۱۳۰۵ در روز تاجگذاری رضا شاه بعنوان نخستین ولیعهد سلسله پهلوی .
- ۳- اعزام ولیعهد به اروپا برای تحصیل در ۱۳ شهریور ۱۳۱۰ در سن ۱۲ سالگی و بازگشت از اروپا در روز ۱۷ اردیبهشت ماه ۱۳۱۵ .
- ۴- ازدواج با شاهزاده فوزیه در سال ۱۳۱۷ و تولد نخستین فرزند شاه (شهناز پهلوی) در سال ۱۳۱۹ .
- ۵- انتخاب به مقام سلطنت در تاریخ ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ .
- ۶- مقامت در برابر تقاضای فرقه دمکرات آذربایجان و تصمیم به اعزام قوا به آذربایجان و نجات آذربایجان و کردستان با همکاری قوام السلطنه نخست وزیر و روزم آرا رئیس ستاد ارتش و مردم منطقه در روز ۲۵ آذر ماه ۱۳۲۵ .

۷- سوء قصد بجان شاه در روز ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ هنگام شرکت در جشن دانشگاه تهران .

۸- اعلام جدایی ملکه فوزیه از شاه در تاریخ ۲۸ آبان ۱۳۲۸ .

۹- ازدواج با ثریا بختیاری اسفندیاری در ۲۷ بهمن ۱۳۲۹ .

۱۰- حمایت از دولت دکتر مصدق برای ملی کردن صنعت نفت در سال اول نخست وزیری و اختلاف شاه و نخست وزیر در سال دوم و تصمیم شاه بخروج از کشور در روز نهم اسفند ۱۳۳۱ و اجتماع مردم و ممانعت از سفر شاه بخارج از کشور .

۱۱- صدور فرمان عزل دکتر مصدق از نخست وزیری و انتصاب سرلشگر زاهدی به نخست وزیری و عدم قبول نخست وزیر و حرکت شاه بطور ناگهانی از کشور همراه ملکه ثریا و سفر به بغداد در مرداد ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ .

۱۲- حرکت مردم در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و کمک ارتش و سیاستهای خارجی به سقوط دولت مصدق و شروع بکار دولت زاهدی در روز ۲۸ مرداد و بازگشت شاه به ایران در روز ۳۱ مرداد ۱۳۳۲ .

۱۳- طلاق ملکه ثریا در تاریخ ۱۷ فروردین ۱۳۳۷ بعلت نداشتن فرزند

۱۴- ازدواج با فرح دیبا در تاریخ ۲۹ آذر ماه ۱۳۳۸

۱۵- تولد رضا پهلوی در روز نهم آبان ماه ۱۳۳۹ و معرفی او بعنوان ولیعهد ایران در تاریخ ۱۴ آبان ماه ۱۳۳۹ .

۱۶- اعلام برنامه های انقلاب سفید و تصمیم به فرماندمی در روز ششم بهمن ۱۳۴۱ و افزایش تدریجی برنامه های انقلاب سفید به ۱۹ اصل .

۱۷- تصمیم به انتخاب شهبانو فرح بعنوان نایب السلطنه و تشکیل مجلس موسسان و تغییر مواد قانون اساسی در سال ۱۳۴۶ .

۱۸- تاجگذاری محمدرضا شاه پهلوی و ملکه فرح با شرکت ولیعهد ایران

در مراسم رسمی در چهارم آبانماه ۱۳۴۶ .

۱۹- برگذاری جشن دوهزاروپانصدمین سال شاهنشاهی با حضور سران و مقامات اکثر کشورهای جهان در سال ۱۳۵۰ .

۲۰- ابتلای به بیماری سرطان و مخفی نگاهداشتن آن تا بحران سال ۱۳۵۷

۲۱- خروج از کشور در روز ۲۶ دیماه ۱۳۵۷ و مسافرت به مصر و مراکش و مکزیک و پاناما و آمریکا .

۲۲- سقوط رژیم در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و تقاضای استرداد شاه از کشورهای خارجی و تصمیم دولت پاناما به استرداد شاه و حرکت ناگهانی شاه از پاناما به مصر و احضار شاه به دادگستری ایران و صدور حکم غیابی اعدام شاه و چندتن از اعضای خاندان سلطنت پهلوی .

۲۳- آخرین پیام پهلوی دوم درباره سپردن ولیعهد نوجوان ایران به ملت بزرگ ایران .

۲۴- درگذشت محمدرضا شاه پهلوی در مصر در روز ۵ مرداد ۱۳۵۶ و تشییع جنازه رسمی او با حضور رئیس جمهور مصر و رئیس جمهور سابق آمریکا و عده‌ای از مقامات خارجی و ایرانی و به امانت گذاردن جنازه شاه در مسجد الرفاعی قاهره .

۲۵- اعلام سلطنت رضا پهلوی ولیعهد ایران پس از درگذشت محمدرضا شاه پهلوی بعنوان (رضا شاه دوم) .

\* \* \*



## پهلوی دوم

### ۳۷ سال سلطنت پرفراز و نشیب

درباره اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی که مدت ۳۷ سال بر ایران سلطنت کردند و طبعاً زندگی سیاسی نگارنده هم با اوایل سلطنت معظم له آغاز و دوروز پس از خروج شاه از ایران عازم انگلستان شد م تقریباً خاتمه یافت، هر کس نوعی اظهار نظر میکند. ولی داورنهائی تاریخ است. هر فردی در آن ایام شغل و سمت و روابطی داشته باشد مطالب را منتشر سازد تا افراد بیطرف بتوانند با اطلاعات عمیق و وسیع و بدون حب و بغض این دوران پرحادثه را مورد قضاوت قرار دهند تا نسل آینده بدانند که در دوران پهلوی برای ایران ما چه گذشته است؟

محمد رضا شاه پهلوی در سایه تعالیم نظامی سخت پدیر، برای پادشاهی ایران تربیت شده بود و با تکمیل تحصیلات در سویس و علاقه فوق العاده به کسب اطلاعات سیاسی و نظامی و اقتصادی و با کسب تجربه در دوران سلطنت بصورت یک شخصیت برجسته و یک دیپلمات ورزیده و

انسان مترقی درآمده بود. اطلاعات دقیق از وضع جهان و سیاستمداران دنیا داشت. مطبوعات و رسانه‌های گروهی شسبزق و غسرب را خوب می‌شناخت. با تمام قدرت و توانائی و وسایلی که داشت می‌خواست ایران را از نظر اقتصادی و صنعتی و نظامی و پیشرفت و ترقی بپای کشورهای متمدن دنیا برساند. شتاب فراوان داشت که عقب‌ماندگیهای قرون و اعصار را جبران کند. همین امر موجب شده بود که با دیدگفت خیلی از دولتی‌ها و کارکنان سازمانها و ساکنین ایران در این حرکتی که شاه می‌خواست بوجود بیاورد، هم‌آهنگی کامل با او نداشتند. انسانی رئوف و مهربان و خجول بود که بهیچوجه قصد آدم‌کشی و جنگ و ستیز و کشمکش با داخلی و خارجی را نداشت. می‌خواست در سایه ثبات و آرامش و داشتن حسن مناسبات با همه کشورهای جهان بخصوص با همسایگان، هم کشور را بجلو ببرد و هم سلطنت توأم با حکومت داشته باشند. تربیت درباری او را (دهن بین) و انعطاف پذیر با آورده بود و متأسفانه متملقین و چاپلوسان هم می‌توانستند با استفاده از حسن سلوک او نفوذی در مملکت کسب نموده و دست بکارهای خلاق بزنند که مخالفین گناه این تندروییها را به حساب او بگذارند. با یداین حقیقت را قبول کرد که با صول دمکراسی و آزادی کامل مطبوعات و وجود احزاب مستقل و پارلمان قوی زیادهای بند نبود. بهیچوجه مخالفین را تحمل نمی‌کرد. سعی داشت که نظیر دمکراسیهای جهان، کشور را از پارلمان و مطبوعات و احزاب سیاسی و قوای مجریه و مقننه و قضائیه با شمولی در عین حال می‌خواست که همه آنها مجری افکار و اندیشه‌های او باشند که معتقد بود بهترین راه و روش برای ترقی و تعالی کشور و پیشرفت و رفاه ملت ایران همان راهی است که او طی می‌کند. در برابر اطرافیان و اعضای خاندان سلطنت خیلی نرمش داشت بنحویکه آنها می‌توانستند شاه را تحت تاثیر قرار داده، افکار او را میال خود را در سازمانهای مملکتی پیاده کنند. دخالتهای صریح و آشکارا را در خاندان سلطنت و نزدیکان به شاه در معاملات و خرید و فروشهای داخلی و خارجی و مناقصه‌ها و مقاطعه‌ها

وکارهای مهندسین مشا وروانتصا بات وگا هی حمایت شدید از افراد غیرمناسب در مشاغل مهم لطفاً فراوان به رژیم زد درحالیکه در روزهای سخت همه آنها خود را از ماجرا کنار کشیده و گرفتاریهای فراونی برای شاه بجای نهادند.

عده زیادی معتقدند که محمد رضا شاه پهلوی تا قبل از مرداد ۳۲ دی هیچگونه مداخلاتی در امور مالی نداشت بهمین جهت وقتی به رم رفت نگران آینده خود و فامیلش از نظر زندگی بود ولی از آن تا ریخ ببعده با افزایش روزافزون قدرت اطرافیان کم و بیش او را هم مدخله دادند. نتیجه آن است که اکنون ثروتی در خارج از کشور وجود دارد و در اختیار خاندان پهلوی می باشد.

برخی می گویند تا چند سال آخر سلطنت هم دخالت شخصی در امور مالی پرهیز داشت ولی سرانجام تنی چند از نزدیکان که آلودگیهای مالی فراوان داشتند هم نظوریکه اطرافیان رضا شاه او را با موراملاک وارد ساختند، محمد رضا شاه را هم در امور مالی دخالت دادند. ولی بهر صورت هر وقت مقاماتی به شاه مراجعه و از دخالتها و تجاوزات بعضی از افراد خاندان سلطنت با او سخن میگفتند، با پاسخ تند خود می گفت: بالاخره آنها هم ایرانی هستند و حق کسب و تجارت و زندگی دارند. این در حقیقت مجوزی بود که بعضی از آنها در کارها خیلی شرکتازی می کردند. گاهی هم دستورات تند و شدیدی برای عدم دخالت آنها می داد ولی پس از چند روز فراموش می شد و باز همان روشها ادامه می یافت.

محمد رضا شاه پهلوی همیشه از صاحبان قدرت نگران می شد و می ترسید که به سلطنت خاندان پهلوی لطمه ای وارد سازند. نخست وزیران و نظامیان قدرتمند را تحمل نمی کرد و در ایام قدرت نمی خواست هیچکس در حکومت با او سهیم باشد. با اینکه از مکرر سی صحبت می کرد ولی مملکت با اصول فردی اداره می شد.

شاه مشروطه سلطنتی را بهترین نوع رژیم می شناخت. بهمین جهت هر نوع اصلی را که پایه گذاری می کرد مرتبط با قانون اساسی و مشروطه

سلطنتی می ساخت بنحویکه هر سه اصل حزب رستا خیز بر پایه سلطنت بود. ولی عملاً در هنگام قدرت اصول قانون اساسی از یاد میرفت.

بدون شک شاهان پهلوی از نظر استقرار امنیت و عمران و آبادی و توسعه فرهنگ و دانشگاهها و تربیت نیروی انسانی و تغییر افکار و اندیشه و حتی تغییر قیافه و شکل و حتی لباس و زندگی همه طبقات مردم و ایجاد صنایع و توسعه تأسیسات صنعتی و کشاورزی و بازرگانی و رسانیدن ایران به پای کشورهای متمدن جهان نقش مهمی داشته اند که در گذشته ایران هرگز سابقه نداشته و میتوان گفت این پنجاه سال دوران پهلوی از این جهات با هیچیک از ادوار تاریخ ایران از نظر توسعه و پیشرفت قابل مقایسه نبوده است و ادامه این وضع میتواند ایران را در چند سال آینده در ردیف یکی از کشورهای پیشرفت سریع قرار دهد و بطور مسلم ایران ما میتواند با امکانات فراوانی که دارد بتدریج خود را به پای ژاپن برساند.

از این زاویه بررسی میتوان گفت خیلی از پیشرفتهای ایران ناشی از اقدام این پدر و پسر بود ولی در عین حال باید قبول کرد اصول دمکراسی و آزادی و حکومت مردم بر مردم که جزو حقوق انسانی عصر ما است در این مدت ۵۰ سال هرگز مورد توجه نبوده و قانون اساسی که خود نگهبان و ضامن سلطنت پهلوی هم بود رعایت نگردید. حتی چندین بار هم که مورد تغییر قرار گرفت اصولاً با افزایش آزادیهای قرن بیستم و توجه زیاد تر بحقوق بشر با ید این تغییرات بنفع مردم می بود در حالی که هر تغییری صورت گرفت بیشتر بنفع سلطنت بود.

بی تردید میتوان گفت که وضع ایران در عصر پهلوی با دوران قبل و بعد از آن تفاوت فراوان دارد. قبل از پهلویها کشور ما از هر جهت عقب مانده و ناهماهنگ و در مانده بود و در حال انهدام، بوضع فعلی هم که نمیتوان نام حکومت ورژیم داد.

نگارنده چون رضا شاه را از نزدیک ندیده بودم و در دوران سلطنتش درس میخواندم و فقط در رژه های مدارس او را دیده ام آنچه درباره

ا. ب. منتشر ساخته‌ام اکثرًا "گردآوری و نقل قول از کسان بی‌بود که با او تماس داشته‌اند.

اما درباره محمد رضا شاه پهلوی که در دوران سلطنتش هم فرمان معاونت نخست وزیر گرفته و هم ۵ دوره قانونگذاری نماینده مجلس بوده و ۵ سال رئیس گروه اکثریت و ۶ سال رئیس کمیسیون برنامه مجلس شورای ملی بوده ام و در تمام مدت بکار روزنامه نگاری اشتغال داشته و عضو دفتر سیاسی حزب ایران نوین و حزب رستاخیز بوده ام و وظیفه خود میدانم حال که دست آن پادشاه و وطنخواهان از این دنیای ما کوتاه است و گفته‌ها و نوشته‌ها و اعمال و افعال خود را بتاریخ سپرده با صراحت و صداقت درباره‌ها و به بحث و بررسی بپردازم و نقاط ضعف و اشتباهات را هم بیان کنم زیرا همه با یابدانیم:

حدیث نیک و بد ما نوشته خواهد شد

زمانه را سندی و دفتری و دیوانی است

بهیچوجه نمیخواهم نظیر بعضی‌ها تظاهر کنم که در آن ایام جزو مخالفین بوده، با بعضی از کارها مخالفت میکردم ولی گوش شنوایی نبود.

اگر معتقد بودم که رژیم پناه غلط می‌رود با ید خود را کنار میکشیدم. زیرا برای هر شغل و مقام آنقدر دا و طلب بود که کمتر دنبال افراد میفرستادند و البته چندتنی هم هستند که آنها را بخدمت دعوت کرده و نرفته‌اند. که برخی در گذشته معرفی شده و بعضی نیز در آینده معرفی خواهند شد. همچنین قصد ندارم اشتباهات و خطاهایی که صورت گرفته و هر کس در هر شغل و مقامی در گذشته با ندامت و کاشف و مسئولیت داشته منکر شده آب پاکی بروی همه بریزم بخصوص شاه‌ها که بهر حال کوچکترین تصمیم در زندگی فرد فرد ملت می‌موش بوده است. همه‌ها نظیر که شاه مقام والایی داشته و در کارها دخالت میکرد "طبعاً" مسئولیتش هم زیاده‌تر و اثر اشتباهاتش دامنه‌دارتر بوده است.



بیا ئیم ما دقا نه همه خدمات و خطاها را بگوئیم و نیک و بد را بدل تاریخ بسپاریم و نترسیم از بیان اشتباهات زیرا با بد نسل جوان ما اشتباهات گذشتگان را بداند تا برای آینده مراقبت کند که این قبیل اشتباهات تکرار نگردد .

ما همه بشریم . چه شاه با شیم چه یک فرد عادی . . . همه اشتباه میکنیم .  
پرده پوشی بعد از این همه بلائی که بر ما آمده خطاست .

ناکرده گناه در جهان کیست بگو

آنکس که گناه نکرد ، چون زیست بگو

در تمام مدتی که در کارهای سیاسی و پارلمانی و حزبی و مطبوعاتی بوده ام ، هیچگاه فرصت مذاکرات حضوری و خصوصی با محمدرضا شاه را نداشته ام . معمولاً "عده کمی بودند که میتوانستند بصورت دو نفره با شاه صحبت کنند . در حقیقت با دیدگفت در اکثر اوقات هم این مذاکرات یکطرفه بود یعنی شاه دستور میداد و آنطرف دستور می گرفت و برای اجرای او امر ملوکانه اقدام میکرد . این افراد نزدیک یا صاحبان مقام و یا محارم هم طرز صحبت و کلامشان خیلی با خضوع و خشوع و ادب و تواضع بود . حال اگر کسی با شنیدن مدعی هستند که بشاه چنین و چنان گفته اند و با صراحت گفته های ایشان را رد کرده اند من شخصاً با و رندارم چون هیچگاه شاه ندیده ام و در ایام قدرت شاه هم تقریباً از هیچکس نشنیدم ولی ممکن است در ماههای آخر سقوط رژیم بعضی ها توانسته باشند بی پرده و صریح تر با شاه صحبت کرده باشند و آنهم بصورتی بوده که خود شاه میخواست مطالب زیاده تر و صریح تری با و گفته شود تا شاید با راهنماییها و قبول این گفته ها بتوان از بحران نجات یافت .

تنها یک بار هم برای هیئت رئیسه دو مجلس این فرصت پیش آمده که بتوانند با شاه مسائل و مشکلات مملکتی را مطرح سازند و حقایق را بگویند و آنهم در آخرین روزهای حکومت از هاری بود که نگارنده هم توانستم نظرات خود و نمایندگان اکثریت مجلس را با اطلاع ایشان برسانم و

خواستنا رشوم که از مسافرت در این شرایط صرف نظر کنند که مورد قبول واقع نشد. بموقع شرح تفصیلی آن منتشر می‌گردد.

در مراسم رسمی و سلامها و ضیافتها و سفرها از نزدیک شاه را میدیدم یعنی در صدد دعوت ندگان قرار داشتم. در مسافرت بکشورهای رومانی، یوگسلاوی و مراکش جزو ملتزمین رکاب رسمی شاه بعنوان روزنامه‌نگار بودم که جریان آن بتفصیل بصورت شریه‌ای منتشر شد.

در تمام مدت هرگز مشاهده نکردم که هیچکس با صراحت و قاطعیت با شاه صحبت کند. بلکه همه سعی داشتند با متانت و فروتنی مطالب را عنوان کرده و در اکثر مواقع هم مطالب شاه مورد تأیید قرار می‌گرفت.

محمد رضا شاه بعکس پدرش که همه از مذاکره و نزدیکی با او وحشت داشتند بسیار محبوب و مودب و متین و موقر بود. جملات را خیلی باتأنی و شمرده شمرده بیان میکرد. بندرت عصبانی میشد و بخصوص در مراسم رسمی اگر جریانی هم مخالفت می‌لش بود از خود او کنش سریعی نشان نمیداد. فقط یکبار در ریک دانسگاه نظامی شاه دیدم هنگامیکه یکی از افسران به شاه توضیح میداد و مطالبش ناقص بود سه تن از ارتشبدان با هم شروع بصحبت کردند که به شاه توضیح بدهند. شاه بشدت عصبانی شد و با پرخاش به آنها گفت چندبار گفتم با هم صحبت نکنید. هزار بار گفتم همیشه حرفهایتان را یکی یکی بزنید. این گفته تندشاه در یک مراسم در حضور تعدادی از رجال مملکت ارتشبدان را خیلی ناراحت کرد و همه مدعوین این روش را از آن شاه مودب و متین بعید میدانستند.

این سبک برخورد در شاه بود که محمد رضا شاه می‌بود. ....

یکبار هم در یکی از شرفیابهای هیئت رئیسه مجلس وقتی مهندس ریاضی بمناسبت یکروز مذهبی یک جمله عربی بکار برد. شاه با صراحت گفت وقتی زبان فارسی اینقدر غنی است چه احتیاجی هست که متوسل به کلمات عربی بشوید. من معتقدم که هیچوقت عربها و ترکها با ما خوب نخواهند شد. عربها بما کینه دارند و ترکها حسادت. البته من نمیتوانم این مطلب را جای دیگر بگویم ولی شما بدانید و هیچوقت

آنها تکرار نکنید برای اینکه مصلحت سیاسی ما نیست. من اگر قرار باشد این مملکت از دست برود کمونیستها را برآخوندها ترجیح میدهم زیرا آخوندها جاهل و قشری هستند و کشور را بقیه قرامیبرند و کمونیستها لاقلاً یک جهان بینی دارند. ولی مردم ایران باید بدانند که رژیم سلطنت آنها با بودن پادشاهان مترقی میتواند از استقلال و وحدت و سعادت این ملت باشد. بنا براین هر چه میتواند ایند در بیانات خود از کلمات خارجی بخصوص عربی پرهیز کنید. چون آخوندها از اعراب پیروی میکنند.

در یکی از سلامهای رسمی کاخ گلستان هم که شاه خیلی عصبانی بود رئیس تشریفات هنگام شرفیابی گروههای ملی بهم گفت که غیر از دکتر اقبال امروز کسی صحبت نخواهد کرد. چون معممبولاً رئیس سازمان برنامه، رئیس بانک مرکزی، رئیس اطاق بازرگانی، رئیس کانون وکلا، رئیس انجمن شهر، نماینده روزنامه نگاران، شهردار تهران، هر کدام جداگانه تبریک میگفتند و شاه هم جواب میداد و گاهی هم با بعضیها چند کلمه صحبت میکرد. آنروز همه این تبریکات موقوفه شد و شاه هم هنگام نطق دکتر اقبال چشمان خود را بسقف دوخته و نقاط دور دست را نگاه میکرد. معنی اش این بود که زودتر نطق تمام شود. در خاتمه هم با یک کلمه (متشکرم) از برابر صف حاضرین عبور کردند. این نشانه‌ای از بی‌حوصلگی شاه بود. وقتی بصف مطبوعات رسیدند چون روز ۲۴ بان و روز تولد شاه بود عباس خلیلی در صف مطبوعات یک قدم جلو گذاشت و با صدای بلندی گفت (چه فرخنده روزی است امروز). شاه در حالیکه سرعت عبور میکرد با تنندی گفت (بله. میدانم) و از برابر خلیلی گذشت و این امر نشان میداد که آنروز شاه بعزت کسالت یا جریانات دیگر خلیلی ناراحت بوده است.

یکی از سفرا تعریف میکرد در ما موریتهای مختلف که بودم این توفیق نصیب شد که شاه و ملکه به آن ممالک سفر کنند و طبعاً ایام متوالی با شاه و ملکه بودیم. بقدری با ملایمت و مهربانی با ما رفتار میکردند

که انسان بوجود این شاه و ملکه مهربان و مطلع افتخار میکند .  
 یکبار به تهران احضار شدم و همراه خلعت بری وزیر خا رجه به کاخ نیاوران  
 رفتیم . وزیر خا رجه بمن گفت در شرفیابی مطالبی نگویید که شاه  
 ناراحت شود . وقتی وارد اتاق کارشاه شدم آن شاه متواضع و مهربان  
 بصورت دیگری در آمده بود که حتی از دادن دست بمن مضایقه کرد و  
 دیگر اینکه حتی بقیافه من هم نگاه نمیکرد . از پشت شیشه به پارک  
 بزرگ سلطنتی مینگریست و از دور از من درباره مطالبی توضیح میخواست  
 و مرتب میگفت ( بگو . . . . چه شد؟ چه میکنید ) من متوجه مطلب  
 نشدم . معلوم شد یکی از مقامات مهم آن کشور در یک کنفرانس بین المللی  
 علیه شاه و رژیم صحبت کرده و ایشان بشدت عصبانی بودند به این علت  
 با اینصورت با من رفتار کردند . در آخر کار هم دست خود را دراز کرده و  
 منم با بوسیدن دست شاه با ناراحتی از کاخ خارج شده نزد وزیر خا رجه  
 رفته علت را جویا شدم . گفت شاه از جریانات مختلف و تحریکات  
 فراوانی که علیه ایران در داخل و خارج میشود ناراحت است و مربوط  
 بکار شما هم نیست و اینطرز برخورد را بدل نگیرید من میدانم نسبت  
 بشما خیلی علاقه دارند . گاهی گزارشات عجیبی بدست شاه میرسد که  
 × ×  
 اینطور ناراحت میشوند .

هیكل از کیسینجر نقل میکنند که در یکی از سفرهایش به تهران  
 هنگامی که با خلعت بری وزیر خا رجه به دیدن شاه رفتیم مرا تا پشت  
 در اتاق شاه همراهی کرد و پس از خدا حافظی رفت و من متحیر بودم  
 که چرا وزیر خا رجه مرا که میهمان رسمی او هستم همراهی نمیکند . وزیر  
 خا رجه بمن گفت ( سیاست خارجی مملکت را اعلیحضرت تعیین میکنند  
 و من اجازه مداخله در معقولات را ندارم ) .  
 × ×

در مسافرت به رومانی و یوگسلاوی و مراکش من شاه را خیلی مبادی  
 آداب یافتم . نسبت بکلیه همراهان با مهربانی و عطف برخورد میکرد .  
 در مذاکرات با مارشال تیتو و چائوشسکو و ملک حسن خیلی با صراحت  
 و قاطعیت صحبت میکرد . مخصوصاً چون اجازه داده بود که در مذاکرات

خصوصی که در جزیره (بریونی) یوگسلاوی که مارشال تیتو در آن زندگی میکرد نگارنده هم جزو ۹ نفری باشم که همراه معظم لسه بودند خیلی از مطالبی را که با مارشال تیتو، این چهره درخشان عصر ما صورت میگرفت شاه بودم. مارشال تیتو کارا "اطلاعات عمیق شاه را در مسائل سیاسی بین المللی مورد تأیید قرار میداد و از دیدار شاه ایران ابراز خوشوقتی میکرد. تیتو قدری زبان انگلیسی میدانست ولی مترجم زبردستی داشت که مطالب لازم را ترجمه میکسرد. درباره برنامہ صلح جهانی شاه مطالبی میگفت که تیتو اظهار داشت در صورتیکه بتوانیم این مطالب را در دنیا بمرحله اجرا بگذاریم دنیا و بخصوص منطقه خاور میانه از خطر جنگ رها گئی خواهد یافت .

شاه بسیار دقیق و منظم بود. برای اجرای برنامہ ها نه تنها (دقیقه) بلکه حتی (ثانیه) را هم رعایت میکرد. برای هر مراسمی چند دقیقه زودتر آماده بود که بوقت معین و دقیق در برنامہ شرکت میکسرد. در یوگسلاوی و رومانی رهبران کشور هم آهنگ با شاه بودند ولی بعکس در مراکش سلطان حسن دوم یکی از بی نظم ترین مقامات بود. اگر ساعت اجرای برنامہ ۸ شب بود ساعت ۱۹ اجرا میشد همه خوشحال بودند. معمولاً میهمانان از نظرتشریفات تابع مقررات کشور میزبان می باشد لباسها توسط روسای تشریفات هم آهنگ میگردد. اگر لباس نظامی است باید هر دو رئیس مملکت لباس نظامی داشته باشند و اگر لباس دیگری از قبیل اسمو کینگ است بهمان صورت باید باشد .

در یکی از مراسم که قرار بود مدعوین با لباس اسمو کینگ شرکت کنند من اولین کسی بودم که لباس پوشیده در سالن انتظار نشسته بودم. تصادفاً شاه از اطاق خود خارج شد و وقتی مرا با اسمو کینگ دید گفت برنامہ تغییر کرده بهمه اطلاع بدهید که با لباس عادی بیایند و من هم بسرعت اینکار را انجام دادم. همه لباس عادی پوشیده همراه شاه حرکت کردیم. وقتی به محل مراسم رسیدیم پادشاه مراکش با اسمو کینگ آمده بود. شاه وقتی از دور چشمش با او افتادنگاهی بهمراهان انداخت و گفت

(عجب مردمان منظمی است) بما خبر داده که با لباس عادی بهتر است ولی خودش اسموکینگ پوشیده است. وقتی ملک حسن به تهران آمده بود درباریها خیلی از بی نظمی او رنج میبردند و داستانها میگفتند ولی درکار مملکت داری و نفوذ بین مردم و ایلات و عشا یرمراکش وضع ممتاز و فوق العاده ای دارد. چون او خود را از زنواده های پیغمبر اسلام میداند از این جهت مورد احترام خاص مردم میباید شد. هم با اصطلاح رهبر سیاسی است و هم رهبر روحانی. چون تربیت شده فرانسه میباید خیلی با مراسم اسلامی سروکار ندارد.

بهر صورت رفتار شاه با اطرافیان و دولت مردان بخصوص در ایامی که در اوج قدرت بود بصورت آموماً مور بود. شاه در مقام خیلی بالا قرار داشت. نخست وزیر و روسای مجلسین و وزیر دربار روسا یسر مقامات در رده پائین تر از شاه قرار داشتند. هویدا کراراً در نطقهای خود میگفت در ایران شخص اول و دوم وجود ندارد. یک شخص داریم که آن شاهنشاه است و فرمانده میباید شهباقیه از او دستور میگیرند و او امرش را اجرا میکنند. فقط وقتی قوام نخست وزیر بود روزنامه های طرفدار او مینوشتند (ما از آقای نخست وزیر که شخص اول مملکت هستند چنین میخواهیم). در دوران نخست زیری دکتر معدق هم شاه هیچگونه دخالتی در کار مملکت نداشت و بشدت در فشار بود. در زمان نخست وزیر دکتر امینی هم مدخلات شاه و درباریها در امور خیلی کم بود.

در باره مسائل پارلمانی بعلمت مسئولیتی که داشت و وزیرانی که خود را نزدیک بشاه میدانستند از قول شاه مطالبی نقل میکردند و میخواهستند لویج خود را بتصویب برسانند کراراً "با مهندس ریاضی صحبت میکردم تا روز شرفیابی نظر وکلاراً بعرض برساند و ایشان هم قبول میکرد ولی اکثر اوقات مطالب بی جواب میماند و وقتی از ایشان نتیجه را میپرسیدم میگفت چون امروز اوقات شاه تلخ بود مصلحت ندیدم که فلان مطلب را بعرض برسانم.

از جمله وقتی هیئت پارلمانی ایران به کره جنوبی رفته بود، همزای

که سفیر ایران در ژاپن و کره جنوبی بود حتی بخود زحمت نسمندا دکه برای همراهی و همکاری با رئیس مجلس ایران بکره جنوبی برود و این امر بشدت وکلای همراه رئیس مجلس را عصبانی کرده و شکایت داشتند. آنها میگفتند ما شنیده ایم سفیر ما در ژاپن و هنگ کنگ و بانکوک مشغول خرید و فروش زمین و عتیقه است و کاری بکار مملکت و سفارت ندارد. مطلب را در دفتر سیاسی حزب ایران نوین مطرح کردم و از نصحت وزیر خواستم که از سفیر ایران توضیح بخواهد که علت این روش او چه بوده است؟ هویدا که سعی داشت خود را از این ماجراها برکنار نگاه دارد گفت بهتر است رئیس مجلس مطلب را بعرض شاه برساند چون افراد متنفدی هستند که از حمزای حمایت میکنند و در نتیجه او چنین بی اعتنا بمقامات مملکتی شده است. قرا و شدر رئیس مجلس شاه را در جریان بگذارد. وقتی از شرفیابی مراجعت کرد در جریان را پرسیدم. گفت شاه امروز خیلی عصبانی بودند خواستم با طرح این مطلب شاه را ناراحت ترک کنم. با وزیر خارجه صحبت میکنم که خود ایشان بهر صورت مصلحت میدانند اقدام کنند.

بی شک اعلیحضرت محمد رضا شاه در هر رشته ای از سیاست و نظام و نفت و سازمانهای اداری و اجتماعی و اقتصادی اطلاعات عمیق و دقیق داشت. در مصاحبه با روزنامه نگاران خارجی خیلی دقیق و بی پروا و صریح و قاطع صحبت میکرد و یک دیپلمات ورزیده و باهوش بنظر میرسید و چند بار که در مصاحبه های شاه در خارج شرکت داشتم میدیدم روزنامه نگاران از مصاحبه با او خرسند بوده و طرز بیان او و تسلط را بر زبان فرانسه و تا حدی هم زبان انگلیسی مورد تحسین قرار داده و در حقیقت او نمونه خوبی از رهبران یک کشور بود. ولی هرگز روح سلحشوری و نظا میگری و بی باکی و خشونت و قاطعیت رضاشاه را نداشت و به همین جهت در هنگام شورش و فتنه و خرابکاری در سال ۵۷ دستور میداد که از خونریزی و آدم کشی پرهیز شود و مرتباً تأکید میکرد که خون از دماغ کسی جاری نشود و همین امر موجب گردید مخالفین

رژیم با جسارت و خرابکاری و خونریزی و آدم‌کشی اوضاع کشور را بهم  
بزنند. اگر تعدادی اعدا موحس و با زداشت و شکنجه در دوران سلطنت  
او اتفاق افتاد با دیدگفت هرگز آرزوی قلبی او نبود. اطرافیان و  
مقامات مملکتی با عرض گزارشاتی، شاه را قانع می‌کردند که اجرای  
رأی دادگاه نظامی در مورد اعدا موحس و یا تبعید اشخاص صلاح کشور  
و امنیت مملکت می‌باشد و بزحمت موافقت او را می‌گرفتند و الاکسانی  
که علیه رژیم سلطنت قیام کرده و قصد کشتن شاه و خانواده اش را داشتند  
چگونه می‌توانستند از دست او و که وسایل اعمال قدرت و اعدام آنها  
را داشت نجات یابند.

محمد رضا شاه بعکس رضا شاه که مردی نیرومند و مصمم و قاطع بود  
همیشه در تصمیماتش نرمی و دودلی و تردید داشت و با احتیاط عمل  
می‌کرد. در خیلی از مواقع خود را از ماجرا کناره می‌کشید و سعی داشت که  
دیگران اقداماتی بنفع او بکنند. موارد زیادی پیش آمده که در هر  
مورد بررسی خواهد شد.

مثلاً "هندرسن سفیر آمریکا در ۱۶ فوریه ۱۹۵۲ به وزیر خارجه آمریکا  
جنین مینویسد: (بعید بنظر می‌رسد که شاه روش معمول دودلی و بی‌تصمیمی  
و با انتظار فرصت نشستن را ترک کند. او منتظر است که نیروها و عوامل  
دیگری وارد میدان شوند و بی‌زحمت و بدون دردسر و بدون دخالت  
مستقیم او از مشکلات نجات دهند.)

با صراحت با دیدگفت پهلوی دوم دیپلمات ورزیده و شخصیت مطلع  
بود ولی یک نظامی مهربان تا سر حد ضعف که همین امر موجب گردید در  
موارد متعدد با کشور را ترک گفته و یا تصمیم بترک کشور بگیرد و سرانجام  
با سفر بدون بازگشت در دیماه ۵۷ وظیفه خطیر و رسالت مهمی را که  
بعنوان پاسدار سلطنت مشروطه ایران داشت بهر علت (کسالت، ترس،  
دخالت خارجیها، خیانت بعضی از صاحبان مقام، از هم‌گسیختگی اوضاع  
کشور و...) نتوانست انجام دهد و این را میتوان نقطه ضعف مهم او  
دانست. بخاطر اینکه کشور دچار جنگ داخلی و خونریزی نشود و یا



از ترس جان خود و افراد خانوادۀ پهلوی خروج از کشور را بمصلحت تشخیص داد که خود هم در کتاب پاسبان چینی مینویسد :

(یکی از اشتباهات من این بود که از کشور خارج شدم، ولی بزرگترین اشتباه من بدون شک این بود که سعی داشتم با فشار، ملت تاریخی ایران را بسوی استقلال، سلامتی، توسعه فرهنگ، بالا بردن سطح زندگی و رفاه ببرم، اینها آن چیزی بود که ((تمدن بزرگ)) مینامیدم، میخواستم ایران را طوری بسازم که سلامت اقتصادش تأمین باشد که وقتی نفت تمام شد دچار زحمت نباشد، اقدامات من درباره بالا بردن قیمت نفت موجب سقوط من شد.)

بهر حال با دیدگفت و گفت و نهای دربارۀ عمال محمد رضا شاه پهلوی با تاریخ است. با پیدا کردن ما تی که شده مورد بررسی دقیق و عمیق قرار گیرد. کارهای مفید و اشتباهات در کنار هم قرار گیرند و آنوقت گفته شود که بیلان و تراژدی سلطنت پهلوی دوم چگونه بوده است؟ مملکت در کجا بوده و به کجا رفته است؟ اعتبارات و منابع مالی و انسانی کشور چه بوده؟ و با استفاده از این نیروها کشور به کجا رفته و به کجا میتوانسته برود؟

آنچه با دیدگفت این است که محمد رضا شاه در آخر عمر دچار سرنوشت غم انگیزی شد. با آن همه خدمتی که بکشور و ملت خود کرد و بنا به دید چینی میشود، ولی چه با دید کرد؟ سرنوشت انسانها و حوادث درست مانیت.

ما اگر مالک ابریم و اگر ما حب باد

بند بر پای حوادث نتوانیم نهاد

خیانت با ورنکردنی افرادی نظیر فردوست که یک عمر همیشه در کنار او بوده آنچنان رنج او را افزود که میتوان گفت روزهای بسیار سختی را در پایان حیات گذرانیده است. درباره افرادی نظیر فردوست میتوان گفت :

آن شاه که خائن امینش باشند

چون مرگ همیشه در کمینش باشند

داوری نهایی درباره اقدامات (پهلوی دوم) باید بموقعی موکول گردد که همه کارهای مثبت و اشتباهات و لغزشهای او و کسانی که در دوران سلطنتش مسئولیتی داشته اند دقیقاً مورد بررسی قرار بگیرد تا خدای نکرده در این عصری که ما زندگی میکنیم و ایام تبعید و دوری از وطن را بسختی میگذرانیم قضاوتی برخلاف حق نکرده باشیم. دولتمردان این ایام نیز مکلف و مسئولند و باید خاطرات خود را به مورخین بسپارند تا اگر مورخین برای بررسی دقیق اعمال و افعال شاهان پهلوی به گردهم آئی پرداختند سهلتر و راحت تر و دقیق تر بتوانند قضاوت کنند. امروزه ساواک وجود دارد که ترس را بدست میآورد. ما بدو خواهیم تسلیم شویم. پس باید آنچه حقیقت است بگوئیم و بنویسیم و بررسی کنیم تا مورخین حقایق را بی چون و چرادر دسترس نسل آینده قرار دهند. امروز خیلی از کسانی که در رژیم گذشته سمتی داشته اند دور از وطن در گوشه عزلت با هزاران مشکل ایام را میگذرانند و بقول حکیم قاضی:

کس نبرد خبر که کیستم، چکاره ام

نه مفتیم، نه محتسب، نه رند باده خواره ام

نه خادم مساجدم، نه مؤذن مناره ام

نه کدخدای جوشقان، نه عامل زواره ام

نه مشیر دولتم، نه جزء مستشارها

در چنین وضعی (که همه هیچ کاره ایم) پس میتوان صاف و صریح و بی پرده حقایق را گفت که همه در پیشگاه تاریخ رو سفید باشیم.

\* \* \*



(محمد رضا شاه) از تولد تا (ترک کشور)

محمد رضا شاه پهلوی سومین فرزند رضا شاه بود که در روز چهارم آبان ماه ۱۲۹۸ در تهران در محله سنگلج متولد گردید. مادرش تاج الملوک آیرملو بود که قبل از رسیدن سردار سپه بمقام سلطنت از اوسه فرزند داشت. (شمس - محمد رضا - اشرف)

هنگام نبرد با یاغیان در شمال کشور به رضا خان میرپنج خبر داده شد که صاحب یک پسر و یک دختر (دوقلو) شده که با مسرت فراوان تلگرافی دستور داد که نام آنها را (محمد رضا - اشرف) بگذارد. این دو فرزند نقش مهمی در تاریخ معاصر ایران داشته اند.

رضا شاه به تعلیم و تربیت فرزندانش بخصوص ولیعهد علاقه مخصوص داشت. از کودکی مادام پاپا کروان را برای تعلیم زبان فرانسه انتخاب نمود. بهمین جهت تسلط کامل بزبان فرانسه داشت و ایراد نطق و بیان باین زبان حتی موجب تحسین فرانسویان و کسانى میشد که بخوبی زبان فرانسه را میدانستند. میرزا عبیدالعظیم خان قریب ادبیات را با و آموخت. به ادبیات فارسی آشنایی کامل داشت و از خط خوب فارسی بهره مند بود که چند تن نامه خطی از او باقی مانده است. مدتی برای ولیعهد مدرسه اختصاصی بوجود آمد که بدستور رضا شاه عده ای از فرزندان امرا و نزدیکان شاه و عده ای از افراد عادی در آن شرکت داشتند. رضا شاه معتقد بود که هم کلاسیهای ولیعهد تنها نباید از اعیان و اشراف زادگان باشند بلکه باید فرزندان توده مردم هم در آن شرکت کنند که ولیعهد با همه آنها آشنا باشد که نمونه این قبیل هم کلاسیها حسین فردوست بود. حتی برای تحصیلات عالییه همراه ولیعهد و خواهرش ولیعهد بسویس رفت. سرپرستی ولیعهد در سویس با دکتر مودب الدوله نفیسی بود که شخصیتی اصیل و دانشمند و سخت گیر بشمار میرفت که مرتباً از وضع تحصیلی ولیعهد به شاه گزارش میداد و رضا شاه با تمام گرفتاریها با این گزارشها و وضع تحصیلی ولیعهد از هر جهت اولویت داده بود.

خانم ماه منیر جزایری (نفیسی) استاد دانشگاه تهران که از زبانوان شایسته و فاضل ایرانی است در باره پدرش دکتر مودب الدوله نفیسی بمن چنین گفت: " پدرم مطب داری داشت که همه روزه عده زیادی از بیماران با او مراجعه میکردند. روش او این بود از کسانی که بضاعت مالی داشتند ویزیت میگرفت ولی با افرادی که بضاعت نه تنها کم میکرد و ویزیت نمیگرفت بلکه داروخانه ای هم داشت که به آنها داروی مجانی میداد. با تیمورتاش دوست بود و معالجه خانوادها و رابعده داشت. یکروز تیمورتاش با او گفت اعلیحضرت رضا شاه تصمیم گرفته اند ولیعهد را بسویس بفرستند و شما را هم برای سرپرستی انتخاب کرده اند.

پدرم گفت شما میدانید من پزشکی هستم که همه روزه عده زیادی را معالجه میکنم. یکروز بمطب من بیا ئیدوبه بینید چه خدمتی انجام میدهم. برای این کار که خیلی هم خوب است فرد دیگری بروید بهتر است و من هم از طریق طبابت بخدمت ادا ما میدهم. چند روز بعد تیمورتاش پیدرم گفت میدانی در شاه به ولیعهد خیلی علاقه دارد و دلش میخواهد جناب عالی ضمن مراقبت از سلامتی و وضع مزاجی او و همراهانش سرپرست او باشید و او تصمیم خود را گرفته جای هیچ بحثی هم نیست. پدرم بهر صورت این مسئولیت را پذیرفت و ما همی هم حدود ۵۰۰ تومان برایش حقوق تعیین شد که بخا نواده ما داده میشود. پدرم سرپرستی ولیعهد و فردوست و مهر پورتیمورتاش و چندتن دیگر از ولاحضرتها را بعهدده داشت که در حقیقت میتوان گفت فردوست (عزیز در دانه ای) بود که مثل ولیعهد با یدبوضع او رسیدگی میشد. پس از خاتمه تحصیلات و مراجعت به ایران پدرم تا مدتها پیشکار ولیعهد بود. وقتی ولیعهد به مقام سلطنت رسید به پدرم گفته شد چون متفقین به ایران وارد شده اند و انتشار داده شده که شما دارای احساسات بنفع آلمانها هستید بهتر است سمعی نداشته باشید تا این جریانات هم بگذرد. پدرم که آسانسار" داد و طلب شغل و پست و مقام نبود گفت من همیشه به طبابت علاقه داشته و دارم و بهمان کار ادا ما میدهم. بهر حال همیشه مورد کمال احترام شخص شاه بود."

ولیعهد که روز ۱۳ شهریور ۱۳۱۰ از راه بندر پهلوی عازم سوئیس گردیده بود، پس از ۵ سال تحصیل وقتی به ایران بازگشت دکتر مودب الدوله نفیسی - سپهبدی سفیر ایران در مسکو - عدل وزیر مختار ایران در سوئیس - سا عدوزیر مختار ایران در رم - سرتیبب شفائی ما مورخریدار تش در اروپا همراه ولیعهد بودند که رضاشاه برای استقبال ولیعهد تا بندر پهلوی رفته بود. رضاشاه سعی داشت بتدریج ولیعهد را بهمه کارهای مملکت آشنا سازد تا روزیکه سلطنت میرسد از هر جهت مسلط بر او واقع بشد. با تمام خشونتیکه رضاشاه داشت

در مقابل خواهشهای ولیعهد نریش نشان میداد چنانکه بخواسته او  
دیگر تصدق را آزاد ساخت.

رضا شاه هنگامیکه در اوج قدرت بود میخواست از سلطنت کناره‌گیری  
کند تا کارها بدست شاه جوان بیفتد و خود از پشت پرده برتق و فتق  
امور بپردازد ولی جنگ دوم جهانی این فرصت را از او گرفت.  
کیهان هوایی در شماره ۸۰۶ مورخ آذر ۱۳۶۷ مطالبی بعنوان خاطرات  
ارتشبد فردوست منتشر ساخته که بعضی از نکات آن چنین است:



محمد رضا پهلوی  
کا پیتان تیم فوتبال مدرسه روزه

در دانشکده افسری هنگام تحصیل  
ولیعهد یک گروهان مخصوص  
تشکیل شد. که دانشجویانش  
منتخب بودند. فرما ندهی  
گروهان با سروان محمود امینی  
(برادر دکتر امینی) بود که  
در امر نظام بسیار مسلط و  
خشن بود. ولیعهد بدرجه  
ستوان دومی رسید و هنگام  
سلطنت هم بدرجه سروانی داشت  
(صنیعی) آجودان او شد که  
بهائی است. بعداً وزیر  
جنگ گردید. سپس که ایادی  
هم پزشک شاه شد معلوم گردید  
که روابط صمیمانه‌ای با  
بهائی‌ها وجود دارد.

در تمام مدت ۵ سال یعنی  
از سال ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۰ رضاشاه  
حداقل روزی دوسا عتبا  
ولیعهد در باغ قدم میزد و

صحبت میکرد. ولیعهد برایم تعریف میکرد. جریانات روز و مسائل تاریخی و وضع جا معه ایرانی را برایم تشریح میکرد. فقط روزهای تعطیل این برنامہ نبود.

مسائلی که میگویم بیشترش را از ولیعهد شنیده‌ام.

اشغال ایران با همفکری انگلیس و شوروی و آمریکا بوقوع پیوست چون آنها فکر میکردند که اگر ارتش آلمان به مرزهای ایران برسد، پدرم صد در صد ایران را در اختیار آلمانها قرار خواهد داد. انگلیسها وسیله ایادی خود به زمینه چینی پرداختند. منصور الملک با انگلیسها رابطه مستقیم داشت. هر روز با سفیر انگلیس و بعضی مواقع با سفیر انگلیس و روس مشترکاً ملاقات میکرد و آنها میگفتند که از رابطه شاه ایران با آلمانها نگران هستند. ولی شاه میگفت آنها بی جهت اعتماد ندارند. ایران به آلمانها چنین اجازهای را نمیدهد. انگلیسها خواستند که آلمانها را اخراج کند. فوراً "ششصد نفر را از مرز ترکیه خارج ساخت و سفرای روس و انگلیس را هم برای نظارت دعوت کرد. بعد آنها کمک نظامی آمریکا را بشوروی پیش کشیدند که با آنها موافقت کرد و حتی گفت امنیت آنها هم تضمین میکند. شاه که به منصور الملک اطمینان نداشت سفرای روس و انگلیس را خواست و در کاخ سعدآباد آنها را پذیرفت. آنها گفتند که طرح مشترک سه کشور برای ایران تصویب، و از آنها کاری ساخته نیست. شاه عصیان شد و با عمای خود به آنها تهنیت نمود که از دستش فرار کردند و در محوطه کاخ میدویدند. البته وسیع‌ها از این وضع ناراضی بود و آنها را نادرست میدانست.

بهر حال شاه منتظر حمله مشترک سه کشور بود که وقتی حمله کردند دستور مقاومت داد.

پدرم گفت (درست است که کشور تاب مقاومت ندارد اما صدورایین دستورها عث خوشنای من در تاریخ میشود و بعنوان یک اقدام مثبت و شجاعانه ثبت خواهد شد.)

شاه روز پنجم شهریور و قبل از آتش بس بدون اسکور فقط همراه

صادق خان را ننده شخصی اش با همان لباس سلطنتی و شل آبی بخانه فروغی رفت و از وی راه نجات را خواست. فروغی گفت با پیدایش بن قبول شود و لاممکن است روسها بتهران بیایند و دستگیر شوید. شاه گفت قبول میکنم ما ترتیبی بدهید که سلطنت در خانواده من باقی بماند. فروغی گفت مطمئن نیستم ولی تلاش میکنم.

از آنروز دیگر فکرش کار نمیکرد. خیلی لاغر و پشتمش خمیده شده بود. بدون عصا نمیتوانست حرکت کند و بمحض ایستادن بجائی تکیه میداد. وقتی ریاضی و نخجوان امرای ارتش بشاه گفتند که متفقین میخواهند دولشگرتهران را مرخص کنید، شاه دستور داد تا درجه های آنها کنده شده بزندان بروند ولی روز ۶ شهریور وقتی روسها به منصور الملک پیغام دادند که اگر دولشگر را مرخص نکنید تهران را تصرف خواهیم کرد، شاه دستور داد که تمام سربازان و افسران به خانه هایشان بروند. انگلیسها اعتراض کردند که چرا مرخص کردید هر چه زودتر آنها را جمع کنید. بزور توانستیم ۳۰ درصد را جمع کنیم. بعد از آن روسها لشگر ۲۰۱ را بمباران کردند که تلفات خیلی کم بود.

رضا شاه فرمادهی قوا را به ولیعهد داد و هم گروهی افسر تحصیل کرده و از جمله مراهم بین ستاد دتاکاری انجام دهیم با اینهمه من دلیل اصلی انتقال را دستورا انگلیسها میدانم.

\* \* \*

بدون اینکه بخواهم در باره این مطالب منتسب به فردوست اظهار نظر کنم که خیلی زیاده و مایه ندادن دیدنیاله مطلب می پردازم که بهر صورت رضا شاه با اشغال ایران از سلطنت گنا ره گرفت و محمد رضا شاه پهلوی هم برای ادای سوگند عازم مجلس شورا می شد که خود چنین مینویسد:

"در شهریور ۱۳۲۰ که برای ادای سوگند به مجلس رفتم مردم پادشاه



جوان خود را با اتومبیل تقریباً روی دوش خودشان به مجلس بردند و برگردانند. این بزرگترین قوت قلبی بود که بمن داده شد.

از ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۲ دیماه ۱۳۵۷ یعنی مدت ۳۷ سال محمدرشاه ایران سلطنت کرد که با حوادث مختلف روبرو بود و نشیب و فرازهای گوناگونی را طی کرد و وظایف خطیر سلطنت را گاهی با قاطعیت و زمانی با نرمش انجام میداد. گاهی آنقدر قدرت می یافت که همه کارهای مملکت در قبضه اقتدار او بود و ایامی نیز فاقد هرگونه قدرت بود که کوچکترین اثری در وضع کشور نداشت. ولی منصفانه باید گفت در این مدت نسبتاً طولانی توانست گامهای بلندی از نظر عمران و آبادی و توسعه اقتصاد و استقرار نظم و امنیت در سراسر کشور و حفظ حدود و شغور مملکت برداشته و نام ایران و ایرانی را با احترام و اهمیت فراوان همراه سازد. در عین حال مورد ایراد مخالفین باشد که اصول قانون اساسی را مراعات نکرد و آزادیهای کامل و لازم را به مردم نداد. حتی درباره خوشنتمهای ساواک و داشتن زندانیان سیاسی و نقض حقوق بشر مطالبی بیان شود که در نتیجه وجهه سیاسی ایران در صحنه جهانی خدشه دار گردد. با شایعات فراوان درباره سوء استفاده های مالی و مداخلات اطرافیان و نزدیکان شاه و استقرار رژیم دیکتاتوری موجبات سقوط رژیم فراهم گردید.

در مدت ۳۷ سال سلطنت برای ۲۲ نفر فرمان نخست وزیری صادر کرد که سه تن از آنان از نخست وزیران قبل از سلطنت او بودند: (فروغی - قوام السلطنه - منصور الملک) و بقیه در دوران او بنخست وزیری رسیدند که عبارتند از (سهیلی - ساعد - بیات - حکیم الملک - صدرالاشرف ، رزم آرا - علاء - دکتر مصدق - سپهبد زاهدی - دکتر اقبال - مهندس شریفامامی - دکتر امینی - علم - حسنعلی منصور - امیرعباس هویدا، دکتر جمشید آموژگار - ارتشبد ازهارى - دکتر شاپور بختیار).

بعضی از این نخست وزیران روی تمایلات شخصی او بدریافت فرمان نائل میشدند و مورد حمایت شدید شاه بودند و برخی روی ابراز تمایل

مجلس و فشارهای داخلی و خارجی و مصالح روزبسه نخست وزیری میرسیدند که همواره از این نخست وزیران بیم و هراس داشت تا مبادا سلطنتش را بخطر اندازند. بهمین جهت بطور مستقیم و غیر مستقیم برای برکناری و سقوط آنها اقدام میکرد. حتی در مصاحبه های مطبوعاتی سالهای ایام قدرت اشاره کرده که بعضی از این نخست وزیران را بعلت فشار خارجیها انتخاب کرده است. همچنین در یکی از نوشته های پیش چنین مینویسد: (در سالهای اول سلطنت وزمان نخست وزیری دکتر مصدق روزهای نگرانی و پراضطرابی را گذراندم و شاید جای شگفتی نباشد که موهایم زود سفیدگشته است.)

محمد رضا شاه در مقایسه خود با پدرش چنین مینویسد: (شخصیت پدرم با من تفاوت داشت و طینت و سجایای ذاتی او برای خدمتی که مصمم به انجام آن بود کاملاً او را مجهز ساخته بود که برای اوضاع امروز مناسب نبود. قطع دارم اگر در آن ایام من بجای پدرم بودم نمیتوانستم کارهایی را که او کرد بهمان خوبی انجام دهم ولی شاید شخصیت من برای اوضاع کنونی از شخصیت پدرم مناسب تر باشد. پدرم ما ییل نبود روحانیت به سیاست آلوده شود بهمین جهت روحانیت را بشدت از دخالت در امور سیاسی منع میکرد. پدرم قصد داشت در سال ۱۹۴۰ بفتح من از سلطنت کناره گیری کند و خود بعنوان سیاستمدار مجرب و ارشد مرا از تجربیات خود برخوردار سازد.)

محمد رضا شاه با داشتن اطلاعات عمیق و روشنفکری و جهان بینی کامل معهودات اعتقادات مذهبی اش هم طوری بود که نشان میداد از خرافات خیلی به دور نیست. نزدیکانش میگویند این عقاید تحت تاثیر عقاید مذهبی ملکه مادر بود که خود چنین مینویسد: (در کودکی به بیماری حصبه دچار شدم. در یکی از شبهای بحرانی مولای متقیان علی علیه السلام را بخواب دیدم در حالیکه شمشیر معروف خود ذوالفقار را در دست داشت در دست مبارکش جامی بود که بمن ا مرفر مود میهای که در جام هست بنوشم. من هم اطاعت کردم فردای آنروز تیم قطع شد و حال بسرعت

روبه بهبودی رفت .

در مسافرت به ما مزاده داد ، یکی از افسران همراه ما مرابترک اسب نشانده بود . آنگاه اسب سُرخورد و سر من بروی صخره تیز خورد و در نتیجه سقوط ، ضعف کردم . پس از اینکه بهوش آمدم همه دچا رشگفتی شدند که چطور سر من حتی یک خراش هم بر نداشت است . به آنها گفتم وقتی که من میافتم حضرت عباس را بطور روشن و واضح دیدم که پیش آمد و من را وسط زمین و هوا طوری گرفت که نگذاشت سر من بسنگ بخورد . پس از آنکه پدر ما از این رخداد دوگفته های من آگاه شد مرا تمسخر نمود ولی من هنوز تردید ندا ر م که حضرت عباس را دیده ام .

رخداد بعدی این بود که روزی با نگهبان خود در باغ قصر سلطنتی قدم میزدم ناگهان مردی را با چهره ملکوتی دیدم که دور سرش هاله ای از نور بود . من او را شناختم او اما من زمان بود که غایب میباشم . من از نگهبان خود پرسیدم که او را دیدی ؟ با کمال تعجب گفت کسی اینجا نبود .

ممکن است برخی از خوانندگان غربی بگویند که این رویت ها نماینده یک وضع روانی ویژه است . آنها نمیدانند که اعتقاد بعالَم غیر مادی یکی از مشخصات ما مردم مشرق زمین است . ا ز همان ۶ سالگی من در خود احساس میکردم که شاید یک دست توانائی همیشه را هنمای من است . گاهی میگویم پس شخصیت و اراده خودم کجاست ؟ گاهی هم فکر میکنم اگر نیروی دیگری مرا با این سووآن سومیکشانند بایده مصلحتی در کار باشد . سالها بعد چها ر واقع دیگر برای من روی داد و شرح آنها روشن میکنند که چرا ایمانی که در بچگی داشته ام هنوز بشدت در من وجود دارد . روز بروز ایمان بی شائبه ام به مبداء مستحکم تر میگردد . اولین واقعه هنگام پرواز با هواپیما بر فراز سد کوه رنگ بود ، که هواپیما سقوط کرد و وقتی بزمین خورد چرخهایش کنده شد و هواپیما پشت بزمین و رو به هوا قرار گرفت و من بطور اعجاز آمیزی نجات یافتم . دومین واقعه نجات آذربایجان از تسلط اجانب بود . سومین واقعه در ۱۵ بهمن سال ۱۳۲۷

در دانه نگاه تهران اتفاق افتاد. ضارب از نزدیک چهار گلوله بسمت من شلیک کرد و هیچکس بین ما حائل نبود. با یک حرکت مارپیچی مطابق تاکتیک نظامی نجات یافتم. ضارب گلوله دیگری بشانه من زد و گلوله بعدی در طپا نچه گیر کرد. ضارب با غضب اسلحه را بزمین زد و خواست فرا رکنده که متاسفانه بقتل رسید و محرکین اصلی درست معلوم نشدند. قضیه چهار م واقعاً ۲۸ مردا داست که ایران را از جنگال مصدق رها یی داد. این وقایع ایمان مرابخدا ی بزرگ زیا دتر کرد.

در ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ بمن سوء قصد شد ولی مقدر نبود. هما نظوریکه از روز اول زندگی فکر میکردم خداوند ما موریتی برای من قائل است و تا آروزی که ما موریت تمام نشده هیچ چیز نمیتواند ما منع کار من شود. اگر ارتجاع سیاه و توده ای های بیوطن بخواند که انقلاب سفید ایران را گلگون کنند هیچ مانعی ندارد. برای من بعنوان ناخدای کشتی سرنوشت کشورم در اقیانوس متلاطم جهان امروز، اتکاء به عنایات الهی اساس و بنیاد همه تصمیمها و تلاشهاست و میدانم تا وقتی که راه من را هی با شکره خواسته است و پیشرفت در این راه حتمی خواهد بود. احساس قلبی من این است که مشیت خداوندی مرا، که اگر چنین نبود قدرتی جز قدرت عادی یک فرد انسانی نداشتم. بعنوان رهبر این ملت در دوران سرنوشت سازا مروز جهان ما مورایفای این رسالت فرموده است. تا وقتی که او بخواند هدنه تنها هیچ نیروی سیاسی یا عامل اقتصادی بلکه هیچ عامل غیر قابل پیش بینی فردی و خصوصی نخواهد توانست مانع انجام این رسالت شود. رویدادهای شگرف زندگی من، برایم تردیدی نگذاشته است که یک نیروی ما فوق بشری سرنوشت مرا و ملت مرا در راهی که خود مقدر و معین فرموده هدایت میکنند و همه آنچه که انجام میدهد از آن نیروالها میگیرد که تا کنون ضامن موفقیت این رهبری و جهت دهنده آن بوده است. من تا حدی که در توان دارم میکوشم تا این رسالتی را که راه های ما فوق راده بشری بمن محول فرموده است با صداقت و ایمان و هوشیاری انجام دهم. در انجام این

رسالت خود تا وقتی که مصما نه بدین راه میروم همواره تحت حمایت کریمانها هستم .

\*

بعضی از نزدیکان شاه میگویند در روز ۲۵ مرداد پس از اینکه شاه ایران را ترک گفت و بعراق رفت برای زیارت مرقد مطهر علی بن ابیطالب عا زم نجف اشرف گردید و زیارت شاه بدرازا کشید و هیچکس ندانست که شاه در آنجا چه را زونیازی کرده است . پس از سقوط مصدق و بازگشت به ایران دستوراتی برای تعمیر حرم مطهر نجف باطلاو آینهکاری داد . من وقتی بزیا رت نجف اشرف رفتم در آنجا آن تابلوی مرا تبارادت شاه را دیدم .

سپهد پرویز خسروانی میگفت : " من از نزدیک شاه بودم که شاه عمیقاً بمذهب اسلام اعتقاد داشت و در موارد مختلف پای بندی خود را نشان میداد . همیشه یک قرآن در جیب بغل داشت و معتقد بود که او را از بلایا مصون میدارد . یکبار هنگامیکه میخواست در مراسمی شرکت کند وقتی قصد داشت سوارا تومبیل شود دست بجیب خنود برد و دید قرآن را همراه ندارد . به پیش خدمت دستور داد با طاق خوابش برود و قرآن را که در طاق مانده همراه بیاورد تا در جیب بگذارد و در مراسم شرکت کند . "

نزدیکان به شاه میگویند بزیا رت ائمه و امامزاده ها علاقه داشت . مرتب به مشهد برای زیارت بارگاه حضرت رضا میرفت . به بارگاه (شاه چراغ) در شیراز عشق میورزید و مبالغ زیادی صرف تعمیرات آن میساخت و مبالغی به متولیان شاه چراغ پرداخت مینمود . هر وقت فرصتی می یافت بزیا رت حضرت معصومه میرفت . در تعیین پرداخت مقرری به آخوندها خیلی مصر بود . عده ای میگویند وقتی صحبت از اعدام خمینی بود میت رسید فردی را که مدعی است (سیدا ولاد پیغمبر) میباشدا عدا م کند . اعدام نواب صفوی و دکتر سید حسین فاطمی هم روی اصرار نظا میها بود ولی او ا ز هرگونه اعدام بخصوص اعدام سادات نگران

میشد .

در مراکش درمما حبه با باربارا والترزشا ه گفت (تا دیروز خدا آنطور  
میخواست و امروز خدا اینطور میخواهد) .

مذهبی بودن شاه و افکار او که نشان میدهد پیرایه های مذهبی و  
تقدیر اعتقاد داشته ، شاید تا حدودی در ترک کشور و زدست دادن تاج  
و تخت موثر بوده است .

محمد رضا شاه از عاشقان عمران و آبادی بود خود او چنین مینویسد:  
" هنگامیکه اسناد مالکیت را بدست کشاورزان میدهم و یا نخستین  
سنگ بنای کارخانه ای را نصب میکنم و یا دگمه کارخانه جدید برقی را  
میفشارم و یا نوار افتتاح درمانگاه تازه ای را قطع میکنم در دل من  
مسرت و شادمانی فراوانی پدید میآید . این کارها در نظر من  
نمودارهای مسرت انگیزی از فعالیت خلاقه ایران نویسن محسوب  
میشوند و تصور میکنم من در این روش مانند پدرم هستم که در ذهن همواره  
فکرایجادوسایل پیشرفت و رفاه کشور و مردم ایران در جنبش و هیجان  
است . از همین جهت با وجود مواعینی که گاه بگاه پیش میآید در خویش  
احساس کسالت و خستگی نمیکنم . تنها هدف من ارتقاء روز افزون کشور  
و ملت ایران است و آرزویی بجز این ندارم که استقلال و حاکمیت این  
مملکت را حفظ کنم و ملت ایران را پای متریقی ترسیم و  
سعادت مندترین جوامع برسانم و عظمت دیرینه این سرزمین و افتخارات  
تاریخی آنرا تجدید کنم و در این راه حتی از بذل جان دریغ ندارم .  
آرزوی من این بود که آینده ملت ایران افتخارآمیز ، سعادت مند و  
پررونق باشد . آینده ای فراخورتاریخ چند هزار ساله کشورم که همواره  
یکی از سازندگان اصلی تمدن جهانی بوده است . آرزو داشتیم که در  
آستانه هزاره سوم ، ایران کا "ملا" نوسازی شده ، اقتصادش پررونق ،  
جامعهاش متحول و پیشرو باشد . مردمش از یک سطح آموزش متریقی  
برخوردار باشند و نظام سیاسی اش حکومت پر قوام مردم یعنی بریک ،  
دمکراسی واقعی استوار باشد . امیدوار بودم سیاهی های قرون وسطائی

را که پنجاه سال پیش ایران از آنها نجات یافته بود برای همیشه از میهن دور کنم و حکومت روشنائی و روشن بینی را که چکیده تمدن و فرهنگ ایرانی است برای همیشه پابرجا سازم. در تمام مدت پادشاهی ام، من فقط بخاطر این آرمان بزرگ زیستم و کوشیدم. آرمانی که در شرف تحقق یافتن بود. برای رسیدن به این آرمان بزرگ سختی کوشیدم، با دشواریها و موانع بسیار مبارزه کردم، با تحریکات و توطئه های فراوان مواجه شدم. با شرکت های بزرگ و توانای خارجی و کارتل های چند ملیتی ستیز کردم. حال آنکه بسیاری از مشاوریین مرا از این مبارزه بر حذر میداشتند. ممکن است در طی دوران سلطنتم اشتباهاتی مرتکب شده باشم. اما کوشش برای عظمت و اعتلای ایران هرگز خطا نبود. تلاش داشتم که معایب را با عدالت اجتماعی و نه منازعات طبقاتی پی ریزی کنم، جامعه ای که در آن همه گروهها و طبقات به یکدیگر وابسته و همدل باشند. حسن تفاهم با همه کشورهای دنیا و غرب، چه کشورهای سوسیالیست و چه ممالک جهان سوم بمن این امکان را داد که در صلح و صفا، این کوشش را برای ساختن ایرانی با تمدن بزرگ انجام دهم.

در مدت ۳۷ سال سلطنت با دعوت رسمی سران کشورها با اکثر ممالک دنیا سفر کردم و در همه جا مورد تجلیل و احترام خاص قرار گرفتم. در جلسات مصاحبه های مطبوعاتی در برخورد با روزنامه نگاران و نمایندگان رسانه های گروهی زبردست بود. درباره هر مسئله یا موضوعی از نفت و اتم و پتروشیمی و سطح زندگی ملتها و ارقامی که هر کشوری صرف تسلیحات میکرد و چگونگی رژیمها آگاه بود. اعداد و ارقام زیادی را هم در حافظه داشت. بخصوص وقتی بایرپرسشهایی درباره شکنجه زندانیان سیاسی و اقدامات خشن ساواک و دزدی و سوءاستفاده در ایران و نبودن آزادی و حکومت فردی مواجه میگردد دچار ناراحتی میشد ولی با خون سردی بهمه این سئوالات پاسخ میداد و از روزنامه نگاران میخواست که به ایران بیایند و از نزدیک اوضاع را ببینند و قضاوت کنند و بیشتر ایسنا اخبار و شایعات از ناحیه

مخالفین رژیم و اقدامات زیرجلی کا رتلها و خداوندان نفت و هم بستگی کمونیستها و مرتجعین میدانست و میکوشیدکاری کنند که با اقداماتی در داخل مملکت این نقاط ضعف رژیم که قسمتی از آن هم واقعیت داشت از بین برود تا بهتر و صریحتر بتوانند باروزنامه نگاران خارجی مواجه گردد.

محمدرضا شاه سه بار ازدواج کرد و صاحب ۵ فرزند شد. از ازدواج با ملکه فرح بسیار ضعیف و خشنود بود و دوران زندگی با ملکه فرح از ایام خوب زندگی شاه بشمار میرفت. چهار فرزند از این ازدواج بوجود آمده اند که نمونه آن (رضا پهلوی) یا (رضا شاه دوم) میباشند که با وجود اینکه با او در تبعید میگذرانند تا نسته تحسین محافل داخلی و خارجی را جلب کند.

شاه خلبانی ما هر بود و اصول و فنون نظامی را خوب میدانست. به اقدامات اصلاحی و مسائل سیاسی و نظامی و اقتصادی خیلی ابراز علاقه مینمود. بخصوص درباره نفت بصورت یک رهبر پرتلاش درآمد بوده که لقب (عقاب اوپک) را بخود اختصاص داد و در این راه توانست در راه استیفای حقوق ملت ایران و کشورهای صاحب نفت گامهای اساسی بردارد و شخصاً "لطمه فراوان دید که چنین مینویسد:

"لازم نمیدانم که به مبارزات نفتی طی ۲۴ سال اشاره کنم. نمیخواهم خاطرها و به اصطلاح ریسک شخصی را در مقابل امپراطوریهای نفتی یادآوری کنم. فقط میگویم این تحولات با خطرناکترین مبارزه جوئیهای ممکن همراه خواهد بود.

قیمت نفت وسیله مندیگته میشود و همچنین طرز تقسیم ثروت بین کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه... مردان نفتی از دشمنان من هستند به همین جهت برای قربانی کردن، ایران را انتخاب کردند و حق تقدم آن دادند نه لیبی و سایر کشورهای نفتی را. چنانکه دو شخصیت نفتی آمریکا اعلام کردند که شاه ظرف دو سال کارش تمام است. از نظر تأمین آینده کشور و دستگاہاتمی بفرانسه سفارش دادم هر



کدام ۹۰۰ مگاوات قدرت داشت، با سرمایه گذاری ۱۵ میلیارد فرانک . در صدد تأسیس مرکز مطالعات اتمی در اصفهان بودم . ساختمان متروی تهران به ارزش ده میلیارد فرانک ، همچنین دوبله کردن و برقی نمودن راه آهن و بخصوص راه تهران بندر شاهپور به ارزش ۱۰ میلیارد فرانک و ساختمان ۶ اتوبان و خیلی اقدامات مفید و قرارداد های با ارزش که ایران را با شتاب هر چه تمام تر جلو میبرد . بعد از انقلاب خیلی از این قراردادها لغو شد و عده زیادی هم از کشور خارج شدند . رژیم جدیداً غالباً این قرارداد های مهم و لازم را با اکثر کمپانی های آمریکائی و ژاپنی و فرانسوی و ایتالیائی بهم زد . با آمریکا قرارداد ۵ ساله داشتیم که سالی ده میلیارد دلار کالایما بفروشند . رژیم جدید اساساً تمام اینکارها را بهم زد ."

این نوشته شاه ایران نشان میدهد که خارجیها بخیال خود از یکطرف با ایجا دیک رژیم مذهبی در ایران سدی در برابر کمونیسم ساخته و از طرف دیگر با حاکمیت گروهی قشری برجاسته ایران اساس ترقی و پیشرفت ایران را متزلزل ساخته ، تا رویای تبدیل (ایران به ژاپن دوم) را فراموش کنند و ضمناً "هما نظوریکه بعضی از خارجیها در نشریات خود اشاره نموده اند ، فکر (تمدن بزرگ) را از یاد ببرند .

شاه به ورزش و اسب سواری و اسکی بر روی برف و آب علاقه فراوان داشت . دچار هیچگونه اعتیادی نبود . مدتی سیگار میکشید ولی پس از ابتلای به سرطان سیگار را هم ترک کرده بود . گاهی بازی (ورق) با بعضی از نزدیکان میپرداخت . بعضی از مردان سیاسی میخواستند از این راه شاه نزدیک باشند ولی در این کار بمردان سیاسی اجازه نمیداد که در بازیها شرکت کنند . شایعات دربار شاه را های عشقی او و عراق آمیز بود . با اینکه در برابر بانوان حساسیت و نرمش داشت و نامچندتن بعنوان معشوقه های او برده میشد ، عشقبازیهای او با عشقبازیهای ملک فاروق و سایر قدرتمندان و ثروتمندان قابل مقایسه نبود .

به قوای مجریه و مقننه و قضا ئیه و احزاب سیاسی و مطبوعات ابراز علاقه فراوان میکرد و میخواست آنها صورت خوبی داشته باشند مشروط بر اینکه بطور درست در اختیار رژیم باشند. بهمین جهت با یک مصاحبه ویک اشاره با نحلل مجلسین و احزاب سیاسی میپرداخت و همین امر موجب شده بود که با وجود توسعه فرهنگ و افزایش تعداد سواد دها در مملکت رشد سیاسی در کشور توسعه نیافت .

شاه در پاسخ بتاریخ مینویسد: (یکی از اشتباهات دوران سلطنت من تشکیل حزب رستاخیز در اسفندماه ۱۳۵۲ بود که بتوصیه من صورت گرفت. هدف من آن بود که همه گروهها بتوانند آزادانه در این حزب عقاید و نظرات و انتقادهای سازنده خود را ابراز دارند. و از طریق این حزب همگان در امور مملکتی سهم و شریک شوند. متاسفانه این تجربه با ناکامی روبرو شد و قدر مسلم این است که حزب رستاخیز در تحقق هدفهای خود توفیق نیافت .)

وقتی شاه تشکیل حزب رستاخیز را اعلام نمود و اظهار داشت "هر کس که عضویت این حزب در دنیا بد به ارکان اساسی کشور ایمان ندارد، و نمیتواند صاحب توقع کاری باشد و نمیتواند بدون پرداخت وجه، گذرنامه خود را بگیرد و از کشور برود."

این گفته شاه وسیله ای بدست مخالفین داد که بخصوص در محافل خارجی خیلی از شاه انتقاد شد و زیان فراوانی از این طریق به رژیم سلطنت وارد گردید و مخالفین با استفاده از این گفته شاه توانستند چهره دیکتاتوری و حکومت فردی را در همه محافل جهانی عرضه کنند و در مقابل هم حزب رستاخیز نتوانست پایه محکمی برای رژیم سلطنت و انقلاب سفید باشد .

امیرانی در آخرین روزهای سقوط رژیم در باره نقش شاه در دوران سلطنتش چنین مینویسد :

"شاه ما بدوران سلطنت ۳۲ ساله خود تا کنون چند بار بحق و از روی

شایستگی این مقام را بدست آورد و بنا حق از دست داده است. نخستین  
 بار که شاهنشاهی ما از نظر محبوبیت به مقام قهرمانی رسیده هنگام جلوس  
 بر تخت سلطنت و رفتن بمجلس شورا یملی برای ادای سوگند بود.  
 بار دوم که شاهنشاهی ما مقام قهرمانی را بدست آرزو هنگام بازگشت از  
 آذربایجان بود که از نخستین طاق نصرت در میدان ۲۴ اسفند تا کاخ  
 سلطنتی را از فرط استقبال کنندگان دوساعته پیمود. سومین بار  
 بعد از ۲۸ مرداد ۳۲۵ بود که اکثریت خاموش و صبور آرزو کشور از هرج  
 و مرج و کساد و بیکاری و بلا تکلیفی به تنگ آمده بودند و بدور کسی  
 که بنام شاه پرچی برافراشت جمع شدند. چهارمین بار هنگام طرح  
 اصول انقلاب شاه و ملت بود. بخصوص در مورد ادای شفا بخش و مقوی  
 آن چون اصلاحات ارضی و سهم کردن کارگران در سود کارگاهها.  
 پنجمین بار هنگام احقاق حق و استیفای ایران در برابر بدین قیمت  
 نفت بود. حال زمانی است که با ردیگرشاه باید بخاطر تمامیت و  
 استقلال کشور و بقای مرام و مذهب ملی و رضایت اکثریت ملت ایران  
 قیام کند. هیئت حاکمه را خلع ید و حکومت را بموجب قانون بمردم  
 واگذار نماید تا این ستمزیدان زحمت و فساد فوق العاده را زمین برود.  
 شاه و مردم باید هر دو علیه این دوابلای قرن قیام کنند و گرنه آنها با  
 عوامل دیگر متحد شده ما را از روزگار ما در میآورند. این آخرین  
 شانس ملت ایران و پادشاه آنها برای رهایی از بلایاست. \*

دوران اقتدار شاه را با پیدائشهای پس از مرداد ۳۲۵ بخصوص پس  
 از اعلام برنامهای انقلاب سفید دانست که تقریباً همه چرخهای مملکت  
 به راه افتاد و میچرخید و همه مقامات مملکت چون مهره های حساس در  
 دست او بودند که با یک اشاره تغییر میکردند. در سالهایی که توانست  
 تا جگذا ری کند، ملکه فرح را به مقام نیابت سلطنت برساند، جشن  
 ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی را برگذا ر نماید و ضمناً قیمت نفت را هم بالا  
 ببرد و برنامهای وسیع عمران و آبادی را در سراسر کشور پیاپی دهد کند.  
 (ژرار دو ویلیه) چند سال قبل از سقوط رژیم شاه ایران آمد و

کتابی درباره (شاه ایران) نوشت که قسمتی از آن چنین است :

(من در مراسم رژه ۲۱ آذر شرکت کردم که هرگز فرا موش شدنی نیست. وقتی شاه از هلیکوپتر سلطنتی پائین آمد گوئی خدا از آسمان بزمین آمده و ما نندید که موجودا فسانه ای او نیفورم پوشیده چشمها را بخود خیره کرده است. تماموزراء صف بسته تعظیم میکنند. شاه با ابهت تمام و سرمست از قدرت با اشاره سر به تعظیم کنندگان تفقد مینماید. آنگاه بسوی جایگاه میرود و روی یک مبل طلائی کمی جلوتر از فرح مینشیند. رژه نظامی که نمایش قدرت بسیار جالبی است آغاز میگردد. پس از پایان قدرت نمائی ارتش، خدای زنده در حالیکه بیش از همیشه شکستنا پذیر و دورا زدسترس و با قدرت کامل بنظر میرسد، بار دیگر با هلیکوپتر بعرش میرود. ولی این خدای زنده وزمینی وآسیب پذیر هم هست. از چند سوء قصد جان بدر برده است. تمام دستگاہها متکی باو میباشند. اگر از بین برود چه تفاقى خواهد افتاد؟ فکرش را کرده و فرح را بعنوان نایب السلطنه برگزیده ولی اگر او بمیرد با احتمال زیاد فرح برای مدت زیاد نمیتواند نایب السلطنه بماند زیرا نایب السلطنه زن بنظر مردم ایران حیرت آور میباشد. اگر شاه آرزو دارد که سلسله پهلوی دوام کند با ید مردنش قبل از سن بلوغ ولیعهد نباشد. شاه در زورخ در سال ۱۹۲۵ گفت اگر من بقتل برسم خیلی زود خواهد بود. اگر ۵ سال دیگر تفاقى بیفتد مشکلات کمتر میباشد. اگر ده سال دیگر حادثه ای رخ دهد ابتدا مشکلی پیش نخواهد آمد. محمدرضا شاه سرنوشت خودش را با سرنوشت مملکت یکی میدانند. بزرگترین غصه و همین است و با دل بستگی شدید بتر بیت پسرش میکوشد. زندگی ولیعهد سخت و غیر واقعی است. همیشه با پرستار فرانسوی اش (ژوئل گریون) که زنی ۳۷ ساله و شوهر نکرده است بسر میبرد. او مادر دوم ولیعهد میباشد که همیشه با او بفرانس صحبت میکند. موقعیت مهم مروزی شاه ایران مدیون ۶ رئیس جمهوری آمریکا و پشتیبانی کامل از او میباشد. برای آمریکا وضع ایران خیلی مهم

است که اگر شاه هم برود در اردوگاه غرب باقی بماند. دورکن حضور آمریکا درخا ورمیانه اسرائیل و ایران میباشند. شاه بسیار باهوش و مطلع است و اطلاعات زیادی در اختیار دارد. در مراسم تخت جمشید شاه بودم که وقتی شاه در روز ولزرویس کالسکه ای ضدگلوله اش از میان مدعوین میگذشت و تنها و خندان روی نیمکت عقب نشسته بود یک جفت دستکش هم روی چرم زرد رنگ نیمکت دیده میشد. ناگهان شاه دست بلند کرد که به جمعیت سلام بدهد و برخلاف میلش دستکش جا بجا شد و هفت تیری که زیر آن بود بیرون آمد. یک هفت تیر خود کار سیاه رنگ. شاه در باره پیشرفت برنامه های مملکت بخصوص مواد ۱۹ گانه انقلاب در نطقهای خود همیشه ابراز خرسندی میکرد و میگفت (تمدن بزرگی که بشما وعده داده ام مدینه فاضله خیالی نیست. ما خیلی زود تراز آن وقتی که فکر میکردیم آن خواهیم رسید. ما گفته بودیم که ظرف ۱۲ سال بدروازه های تمدن بزرگ خواهیم رسید ما در برخی قسمت ها ما هم اکنون از مرزها گذشته ایم.) \*

محمد رضا شاه پهلوی سلطنت خود را توأم با خیر و ترقی و سعادت برای ایران و ایرانی میدانست که در این باره چنین مینویسد: (من این درس را فرا گرفته ام که باید مقام خود و وظیفه سلطنت با بیطرفی محض نگریست و اگر تاکنون احساس کرده بودم که سلطنت ایران از نظر طول دوران از ارتفاع افتاده است با خرسندی از آن مقام استعفا میدادم و خود من نیز برای برانداختن آن مساعدت میکردم.

ولی وقتی منطق ما نندروشنائی با مدادی حاکم میباشدمی بینم این دستگاه ها هفت تیری با ایران خوب خدمت کرده و هما نظور یک در دوران عظمت نخستین برای مردم این کشور سودمند بوده امروز نیز در عصرا تم این شمربخشی و فایده باقی و پای برخاست. در طی این مدت دستگاه شاهنشاهی ما، آشوبها را به امنیت و اختلافات را به اتحاد مبدل ساخت. در ایران همیشه اختلافات نژادی و مذهبی و سیاسی و اقتصادی وجود داشته است ولی در پرتو مقام سلطنت همه این اختلافات

بیک نوع کمال و وحدتی که شخص شاه مظهر آن است مبدل گشته است .  
در تاریخ کشور ایران من اولین شاهنشاهی هستم که از قدرت قانونی  
خود به کمال استفاده کرده ام . بعضی از مخبرین خارجی مرا پادشاه  
مشروطه متمایل به دیکتاتوری خوانده اند و در همین حال برخی از  
هموطنان من وعده ای از خارجیها میل داشته اند که رویه من در کار  
سخت تر باشد و ما نندیدم مطلق العنان باشم .

بنظر من آن تعادلی که کوشش کرده ام بین این دورویه بوجود آورم  
مشخص می باشد و تصور میکنم با تشکیل احزاب سیاسی بتوانم سنن  
سلطنتی باستانی را بر رویه های تازه بمقام عمل در آورم . وقتی  
اصول حزب اساسی کار باشد شاه ما ننندکانون یا مرکزیک وحدتی خواهد  
بود که همه اغراض و مطامع خصوصی و شخصی را تحت الشعاع قرار میدهد .  
در عصر کنونی پادشاه بدیاشاهی که لیاقت متوسط داشته باشد دیگر  
تنها وسیله زیان و اضرار مردم کشور خویش را نخواهد داشت بلکه مردم  
منفکر الفکر کشور زیر بار او نخواهند رفت و ناگزیرش خواهند ساخت  
که یا خود را اصلاح کنند و یا تخت و تاج را ب دیگری واگذارند . تدوین  
کنندگان قانون اساسی ایران از روی کمال خرد و دوراندیشی  
شاه را از هرگونه مسئولیتی مبرا ساخته اند و منظور آنها این بوده که  
شاه ما فوق آن است که بهمان مفهوم که وزیران او در برابر مجلس  
مسئولیت دارند مسئول باشد . اما وقتی قانون اساسی شاه را مسئول  
نمیشناسد منظورش این نیست که شاه شخص غیر مسئولی است بلکه وظیفه  
دارد اختیارات مهم سلطنت را خردمندانها اعمال نماید . از این گذشته  
اگر شاه واقعا نسبت بمردم و رفاه آنها علاقه داشته باشد وظیفه او حکم  
میکند که در تعیین سیاست ملی و اجرای آن رهبر حقیقی ملت باشد .  
طبعا در میزان رهبری و قیادت شاه در پیشرفت و ترقی سریع کشور  
حدود وجود دارد . البته هیچکس در مقامی که من هستم نمیتواند از  
وسوسه هایی که قدرت بوجود می آورد برکنار باشد . ولی خوشبختانه  
علاقه من در زندگی چیز دیگری است و برای من فلسفه وجود معنسی و

مفهوم دیگر دارد، بهترین لذت را در آن میداند که با مسائل دشوار پنجه نرم کنیم و در آن وقتی که دیگران از مقابله با مشکلات احساس نا ارامی می‌کنند با آنها روبرو باشیم و بردشواریهایی مورد بحث فایده‌آمیز، شاه با قدرت تمام توانست اصول انقلاب سفید را بمرحله اجرا بگذارد و از این حیث بسیار خرسند و راضی بود که در این باره چنین گفت (اکنون که اصول و مبانی انقلاب ایران و تاثیر آن در بنیان گذاری جامعه نوین ایران مشخص گردید از نظر بین المللی معتقدیم که دیگر توسل بزور و قدرت هیچ مشکلی را حل نمی‌کنند و باید راه‌حلهای منطقی برای حل مشکلات یافت، سیاست بین المللی ما بر اساس صلح جوئی صمیمانه، همزیستی و تفاهت با کلیه جوامع و لوبا سیستم‌ها و ایده‌لوزیهای متفاوت، طرفداری از هرگونه کوشش برای استقرار عدالت اجتماعی در سطح ملی و بین المللی، پشتیبانی از هرتلاش جهانی برای تعدیل فاصله بین جوامع غنی و فقیر، همکاری بین المللی در مبارزه با بیسوادی و گرسنگی و بیماری و سایر بلاهای عصر حاضر، می‌گویند لوائی پا نژدهم در مدخل کاخ ورسای نوشته بود (این برهان قاطع پادشاهان است)، ولینکلن نیز عادت داشت بگوید (هیچ منشوری با نذازه غریب توپ گویا و موجه نیست) در عصر ما وقتی به استالین برای پشتیبانی از او تیکان توصیه شده بود می‌گفت مگر پاپ چند لشکر دارد؟ این طرز تفکر گذشته است. من معتقدم دردنیای کنونی دیگر زور و قدرت مادی پاسخ‌گوی نهائی مشکلات نیست، البته در گذشته بندرت توپ نما بینده حق بود ولی امروز قدرت اسلحه برای تحمیل اراده خود کفایت نمی‌کند.)

محمدرضا شاه بعکس پدرش که بسرعت مراسم تا جگذاری را انجام داد پس از ۲۶ سال سلطنت در روز چهارم آبان ۱۳۴۶ مراسم تا جگذاری را در کاخ گلستان برگذار نمود. این تاخیر بعلت عدم ثبات وضع کشور و مواجه شدن کشور و رژیم سلطنت با خطرات گوناگون و نداشتن ولیعهد رسالهای نخستین سلطنت و نبودن قدرت کافی در کشور بود.

پس از اینکه شاه برا وضا ع مسلط گردید و ولیعهد نیز بسن رشد رسید و حتی با اصلاح قانون اساسی ملکه فرح بعنوان نایب السلطنه تعیین شد شاه مراسم تا جگذاری را با تجلیل خاصی برگزار نمود و ضمن آن چنین گفت :

(خداوند متعال را شکر گزارم که بمن امکان داده است در مقام شاهنشاه ایران خدمتی را که در قدرت و توانائی من است نسبت به کشور و ملت خود مانجا مدهم و از درگاه احدیتش مسئلت دارم مرا در آینده نیز مانند گذشته در ادامه این خدمت موفق بدارد و ارشاد فرماید، تنها هدف زندگی من ارتقاء روزافزون کشور و ملت ایران است و آرزویی جز این ندارم که استقلال و حاکمیت این مملکت را حفظ کنم و ملت ایران را پابپای مترقی ترین و سعادت مندترین جوامع برسانم و عظمت دیرینه این سرزمین و افتخارات تاریخی آنرا تجدید کنم و در این راه نیز مانند گذشته حتی از بذل جان دریغ نخواهم کرد. در این موقع که تاج شاهنشاهی را بر سر دارم و برای نخستین بار شهبانوی ایران نیز تاج بر سر نهاده خود را بیشتر از همیشه در کنار ملت عزیز و شرافتمند و میهن پرست خود احساس میکنم و موجب مباهات است که امروزه من و ملت با پیوندی ناگسستنی به یکدیگر پیوسته ایم و دست در دست هم در راهی که ضمن عظمت و ترقی و سعادت ایران است پیش میرویم. بروان پاک همه آنهایی که طی هزاران سال با فداکاری و جان نثاری استقلال شاهنشاهی ما را حفظ کرده اند و این ودیعه را بدست ما سپرده اند، درود میفرستیم را ز درگاه قاهر متعال مسئلت دارم که توفیق عنایت فرماید که بنوبه خود کشوری سر بلند تر و ملتی مرفه تر و مترقی تر و جامعه ای سعادت مند تر بدست آیندگان خویش بسپاریم و ولیعهد مرا نیز در مسئولیت خطیری که بعهد داده و نهاده شده است همواره یاری فرماید.)

نطقها و پیمایهای شاه در نخستین سالهای سلطنت خیلی آرام و مردمی تر بود که در طی آن از احترام به مشروطیت و قانون اساسی و اراده



ملت و وحدت و هم‌بستگی ملی و حکومت قانون بحث میشد که نمونه آن نطق اعلیحضرت در مرداد ماه ۱۳۲۱ میباشد که طی آن چنین گفتند: (جشن مشروطیت و آزادی ایران را بملت ایران یعنی بخودم و بشما تبریک میگویم. ایکاش شاهمانی توأم با ملال و تأثر اوضاع اسف‌انگیز فعلی جهان نبود و ابناء نوع ما در آتش جنگ نمی‌سوختند).

ما ملت زنده و خوشبختی هستیم که از مزایای مشروطیت که تنها راه سعادت بشر متمدن است میتوانیم استفاده کنیم. در کشور مشروطه است که ملت بر خود حکومت میکند. یعنی وقتی بکسی اطمینان پیدا کرد و را بنما بیندگی انتخاب میکنند و بمجلس میفرستد و او هم تمام هم خود را صرف خوشبختی و رفاه افراد و استقلال کشور میکند. بدین ترتیب مجلس شورا ایملی کعبه آمال ملت میشود و دولتی را سرکار میآورد که ملت را با علی درجه خوشبختی برساند.

خدا میداند وقتی میشنوم در یکی از نقاط کشور مردم بفکر انجمنهای خیریه و تعاونی افتاده اند چقدر مسرور میشوم و میخواهم با آنها شریک شوم و از هیچ مساعدتتی دریغ ندارم. باید هر کسی در هر کاری که دارد خدا را ناظر بداند و وجدان را حاکم عمل خود قرار دهد. با بسط عدالت که وظیفه سا زمان قضائی کشور است سعادت مادی و معنوی ملت تأمین میگردد. خوشبختانه تحت تعالیم دین مقدس اسلام میتوانیم بوظایف مادی و معنوی خود پی ببریم. من شخصاً یقین دارم اگر هر کسی به تکالیف اسلامی خود عمل کند عدالت تأمین میشود.

اینست که من پادشاه مشروطه شما، پادشاه قانون دوست شما، پادشاه آزادیخواه شما بنا بر اساس و بنا بر اساس نیت شما برادران و خواهران توصیه میکنم به بینوایان کمک کرده و کمک بدرماندگان را نصب العین قرار داده تا بتوانند با برانی بودن خود افتخار کرده و بیه بقای مشروطیت مطمئن باشید. بروید در اجرای مراسم مشروطیت و آزادی ایران برادرانها هم شرکت کنید. دل من هم همواره با شماست.

در تبریکات نوروزی چنین گفتند: (میدانم که بسیاری از خانواده‌ها

استطاعت جشن گرفتن را ندا رندولباس نوهم برتن نخواهند کرد .  
میدانم در سالی که بپایان رسیدشید "زندگی اکثر شما را متاثر  
کرده و عده ای گرسنه و سرما زده بودند که شرح انواع بلیات روح اندوهگین  
مرا منقلب میسازد . ولی هما نظوری که تاریخ نژاد ایرانی نشان داده  
و تعالیم عالیها سلامی دستور داده این صدمات را با کمال صبر و شجاعت  
تحمل نمودید و هما نظور که شایسته یک ملت متین و بردبار است رفتار  
نمودید . به اولیاء مسئول کشور دستور داده ام که در رفاه و آسایش  
عامها همتا منما بیند و با یدر محیط زندگانی سه اصل اولیها انسانیت  
و تمدن (نان - بهداشت - فرهنگ) با یدفرا هم باشد و دولت با ید  
این سه اصل حیاتی را در دسترس او بگذارد تا از این لحاظ بین افراد  
هیچ مزیتی نباشد . با ید ثروتی که از دسترنج همه حاصل میشود ،  
بفرا خوراستحقاق ، هم از آن بهره مند شوند .

پس شما ای ملت عزیز من بکوشید خصال پسندیده پیشینیان خود را در  
بازه پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک دوباره زنده کنید ) .

محمد حسن بن هیکل (سیمای شاه) را چنین ترسیم میکند :

"تا پایان دهه پنجاه ، شاه با وجود سقوط مصدق تلاش میکرد بنحوظهای  
سنتهای پارلمانی را ارج نهد و حداقل احزاب دولتی را در ارائه  
نظراتشان آزاد بگذارد . ولی با افزایش قیمت نفت و شروتمند شدن  
شاهفکرهای تازه ای در مغزش پیدا شد که وجود مشا ورین فرصت طلب  
تا شیب بسیاری در این اندیشه داشت . نخستین آرزوی شاه داشتن  
یک ارتش قدرتمند بود . در این باره بین او و دکتر امینی نخست وزیر  
لیبرالش که قصد داشت از بازماندگان جبهه ملی در کابینه اش استفاده  
کند اختلاف افتاد . امینی با برنامهاقتصادی ضربتی جلوی واردات  
را گرفت . شاه که از قدرت گرفتن امینی راضی نبود پنهانی قراردادی  
برای تسلیحات جنگی بمبلغ پانصد میلیون دلار با آمریکا امضا کرد  
که امینی از مسئله ناراحت شد و بشاه گفت ما با تلاش زیاد موفق شدیم  
خزانه و رشکسته را بسا مان برسایم و حال شما قصد دارید بار دیگر آنچه

را بزحمت جمع کرده ایم بیا دهید. ما با کسی دشمن نیستیم. شوروی که بما حمله نمیکنند. اگر حمله کنند دنیا آرام نخواهد نشست. از کشورهای همسایه هم که قویتر هستیم. واقعا اینهمه اسلحه را برای چه میخوایم. من حاضر نیستم در اینکا رسهیم باشم. امینی استعفا داد و رفت و نمیتوانست این بلندی پروازیها را تحمل کند. پس از او مردان آمریکایی نظیر منصور و هویدا و آموزگار آمدند تا نخست وزیر اسمی باشند و شاه رسماً سلطنت و حکومت کند. منصور با گلوله بخارائی (یک فرد خمینی زده) در خون نشست ولی شاه راه خود را ادامه داد و گوش خود را بروی نصایح خیرخواهانی نظیر امینی و انتظام و بعضی افراد جبهه ملی که نگران اوضاع بودند بست. شاه بخيال خود با برنامۀ انقلاب سفید که یک بوروکراسی کهنه انگلیسی بود گام در راه کوروش شدن گذاشته بود. جشن هنر - جشن تولد - جشن ۲۵۰۰ سالگی ... را برپا کرد. مردم میدیدند و بظاهر میخندیدند ولی هیچکس آگاه نبود که در دلها چه میگذرد. ساواک با شتاب جلوی بحثها و روزنامه‌های آزادی و اجتماعات را گرفته بود و حوزه‌های علنی معتقد بقانون اساسی نظیر جبهه ملی و نهضت آزادی با فشار ساواک بسته میشد. هیچکس خبر نداشت که اینکا ر جلوی تندروها را باز خواهد کرد. تندروهائی که یا کمونیست بودند و یا مسلمانان افراطی که هیچکدام معتقد بقانون اساسی نبودند بلکه پیرو (تروریسم) کوری بودند که عاقبت کشور را به آتش کشید.

شاه هرگز از آخوندها نمیترسید. یکبار در ۱۵ خرداد پوزۀ خمینی را بخاک مالیده بود. برای اغلب آخوندها به عنایت وین مختلف مقرری برقرار کرده بود هر روز آنها را بیشتر تقویت میکرد تا بقول خودش اسلحه را از دست کمونیستها بگیرد و ضمناً یا ران مصدق را هم در کنار کمونیستها هدف قرار میداد. پشت پرده آخوندها و کمونیستها دست در دست هم کمیته‌ها و سازمانهای مخفی خود را گسترش میدادند که اقدامات شورش خمینی را فراهم ساختند.

شاه در کاخ نیاوران بنقشه‌دانی اینگریست و میاندیشید که بخت و

سروش‌ت‌ا‌و‌را‌بر‌گزیده‌که‌شاه‌ها‌ن‌با‌شد‌و‌امپ‌را‌طوریش‌را‌تاج‌نوب‌خلیج‌فارس‌گسترش‌دهد.‌زیرا‌در‌این‌منطقه‌هیچ‌قدرتی‌یارای‌مقابله‌با‌او‌را‌نداشت.‌عربستان‌سعودی‌و‌عراق‌و‌امیران‌امارات‌خلیج‌فارس‌نمی‌توانستند‌در‌مقابل‌او‌قرار‌گیرند.‌شاه‌از‌مالکیت‌بحرین‌دست‌برداشته‌بود‌ولی‌با‌سفر‌کارگران‌ایرانی‌به‌شیخ‌نشینها‌و‌کویت‌و‌قطر،‌که‌همواره‌به‌بازوی‌توانای‌ایرانیها‌زادارند،‌آنها‌قدرت‌عظیمی‌در‌منطقه‌خلیج‌فارس‌شده‌بودند.‌روزی‌که‌شاه‌به‌کویت‌رفت‌ایرانیان‌مقیم‌کویت‌از‌فرودگاه‌تا‌(قصر‌الضیافه)‌را‌با‌فرشهای‌گرانقیمت‌ایرانی‌پوشانیدند.‌وقتی‌شاه‌در‌(رولز‌روییس‌درکنار‌امیرکویت‌نشسته‌بود‌مردم‌فریاد‌(جا‌ویدشاه)‌میکشیدند‌مثل‌اینکه‌شاه‌دریکی‌از‌شهرهای‌ایران‌حرکت‌میکند.‌حکام‌خلیج‌فارس‌با‌دیدن‌این‌منظر‌بو‌حشت‌افتادند.‌آنها‌در‌جشنهای‌۲۵۰۰سال‌شاهنشاهی‌شرکت‌داشتند‌و‌با‌دیدن‌قدرت‌شاه‌و‌نظم‌جشن‌اغلب‌امیران‌خلیج‌فارس‌دریافتند‌که‌با‌ید‌حمایت‌ایران‌را‌در‌اختیار‌داشته‌باشند.‌به‌مین‌جهت‌سالی‌یکی‌دوبار‌به‌ایران‌می‌آمدند‌و‌قصرهایی‌در‌ایران‌خریدند.‌شیخ‌را‌شد‌حاکم‌دوبی‌که‌روابط‌خاصی‌با‌شاه‌و‌مقامات‌ایرانی‌داشت‌میگفت‌با‌یدا‌زرپرستی‌شاه‌بر‌خوردارباشیم.‌شیخ‌زاید‌میگفت‌بدون‌حمایت‌ایران‌امنیت‌منطقه‌بر‌قرارنخواهد‌شد.‌آمریکاهم‌همین‌نظر‌را‌داشت.‌نیکسن‌هم‌میگفت‌در‌هر‌منطقه‌از‌جهان‌با‌یدا‌ز‌نیروهای‌محلی‌کمک‌گرفت‌و‌اسلحه‌لازم‌را‌در‌اختیار‌آنها‌گذاشت‌و‌اشاره‌و‌چنین‌بود‌که‌در‌این‌منطقه‌ایران‌دارای‌چنان‌شایستگی‌میشد.‌زیرا‌هم‌قدرت‌داشت‌و‌هم‌کارشناسان‌و‌متخصصین‌و‌ارتش‌نیرومند‌و‌هم‌آرامش‌و‌امنیت‌و‌هم‌ژیمی‌که‌هیچ‌تزلزلی‌در‌آن‌دیدن‌نمیشد.‌کارخانجات‌اسلحه‌سازی‌با‌انتخاب‌ایران‌بعنوان‌ژاندارم‌خلیج‌فارس‌نفس‌را‌حتی‌کشیدند‌زیرا‌مشتری‌ثروتمندی‌برای‌فراورده‌های‌خود‌یافتند.‌در‌ماه‌مه‌۱۹۷۲‌وقتی‌نیکسن‌و‌کیسینجر‌در‌بازگشت‌از‌شوروی‌وارد‌ایران‌شدند‌و‌شاه‌را‌کا‌ملا"‌زنقش‌ی‌که‌قراراست‌بازی‌کنند‌آگاه‌یا‌فتند،

شاه دوم مسئله اساسی را برای آنان بازگو کرد یکی اینکه هنوز روسیه در اندیشه رسیدن به آبهای گرم خلیج فارس است و دیگر اینکه خواهان نفت شمال ایران می باشد. شاه به نیکسن قبولانسدکه هیچ قدرتی غیر از ایران قادر به برقراری امنیت در منطقه نیست و نیکسن هم پذیرفت بشرط اینکه برنامهای آمریکا را اجرا کند.

شاه زیر بار نرفت و معتقد بود که ایران در این طرح میبایست مثل یک آمریکا باشد نه تابعش زیرا حضور مستقیم آمریکا مشکلاتی نظیر مشکلاتی که پس از دخالت آمریکا در سقوط مصدق ببار آورد بار دیگر بوجود خواهد آورد. شاه از نیکسن خواست کارشناسان آمریکائی تابع مقامات ایرانی باشند و ارتباط مستقیمی بین او و رئیس جمهور آمریکا و شورای امنیت ملی و کیسینجر برقرار باشد. این کارها عملی شد. بعدها بدلیل اینکه منابع آمریکایی اخبار خود را از کانال دولت ایران می گرفتند و "سیا" اطلاعاتش را از ساواک بدست می آورد مقامات آمریکا نتوانستند ابعاد جنبشی را که منجر به پیروزی خمینی گردید ارزیابی کنند. مهمترین دلیل اینکه شاه یک تابع ضعیف آمریکا نبود بلکه بعنوان یک شریک قدرتمند عمل میکرد، مداخلات او در امور آمریکا بود. در حالیکه او اجازه نمیداد آمریکا آنها را در امور ایران دخالت کنند، سرمایه گذاریهای شاه در آمریکا او را صاحب شبکه قدرتمندی در آمریکا کرده بود که در تصمیم گیریهای مقامات آمریکا نقش موثری داشته، از جمله با بدگفت که همسر سنا توری (یا کوب جا ویتس) که در استخدام ایران بود و ماهی ده هزار دلار دریافت میکرد. یا کمک ۱۲ میلیون دلاری شاه به حزب جمهوریخواه در آمریکا که هرگز از خاطر دمکراتها نرفت و بعدها کارتر آنرا تلافی نمود تا دیگر کسی از جهان سوم ب فکر دخالت در امور آمریکا نیفتد.

هیکل مینویسد: "در دیدار شاه میتوان گفت خلاصه مجموعه حرفهای شاه چنین بود: اگر کسانی هستند که خیال میکنند رژیم پهلوی در خطر است، مطمئن باشند که این سلسله باقی خواهد ماند.

چون سرنوشتش با آینده ایران پیوند خورده است. هرکس میخواهد بمن برسد باید از سد ۷۰۰ هزار نفر که بمن وتاج وتخت وفادارند عبور کند. اگر در ایران ساقه درختی را قطع کنی از آن خون سرخ میریزد چون هنوز کمونیستها در خیابان حرکت میکنند. اتحاد شوروی میخواهد برای ایران تسلط یابد. اگر شد از طریق صندوقهای رأی . . . . و یا اگر توانست از راه فریادهای خیابانی ولی او اجازت نخواهد داد. فعلا با انداختن مقداری استخوان جلوی آنها از قبیل گازو خریدهای نظامی و ذوب آهن وضع آرام میباشد ولی اعتمادی به آنها نخواهد داشت .

شاه گفت به ژنرال نصیری دستور داده با هرکس که میخواهی ملاقات کنی از جمله همکاران دوست قدیمی ات مصدق و ملامصطفی با رزانی یا هرفرد دیگر . . آنها حتی نمیتوانند یک بچه را قانع کنند .

شاه گفت هیچ طمع در خلیج فارس ندارد چون در خلیج فارس هیچ چیز با ارزشی که با خطر یک جنگ برابر کند وجود ندارد. ارتش ایران توانست ظرف ۲۵ سال اخیر بین ۹۰ تا ۱۰۰ میلیون دلار را سلحها داشته باشد و خریدهای نظامی ما افزایش خواهد یافت. نیروی نظامی مثل پاکبازان در میباشند. مدعی میتوانند جلوی حرکت را بگیرند و همین وقت بما فرصت خواهد داد که دوستانمان بکمک برسند. این سیاست من است. خطری که برای ما واقعیت دارد، خطر شوروی است. درگیری با شوروی هم بعید است چون هر حمله ای از شوروی به ایران ممکن است منجر به جنگ سوم بشود. من علاقمند هستم که روابط ما با همسایگان عرب دوستانه و حسنه باشد. من علاقه ای بداشتن سلاح اتمی ندارم زیرا موجب تشویش ما نمیشود ولی تمام توجه من روی نیروی هوایی است. میخواهم آسمان ایران بگونه ای حمایت شود که تجا و زبیه آن غیر ممکن باشد. باید وسیله سرنگونی هوا پیمای متجا و زرا در ۲۰۰ یا ۳۰۰ کیلو متری خاک ایران داشته باشم. قصد من قوی بودن در منطقه ای است که در آن زندگی میکنم. منطقه ای که ثروت و مصالح و امنیت کشور من

در آن قرار داد رد. کمکم به سلطان قابوس برای حفظ ثبات منطقه است. شورشیان ظفار، کمونیست هستند و من ضد کمونیست هستم و میخواهم امنیت منطقه حفظ شود. من نخواهم گذاشت که تنگه هرمز که شریان حیاتی ماست بدست کمونیستها بیفتد. وقتی سلطان قابوس از من کمک خواست بی درنگ بکمک او شتافتم. در کوتاهترین زمان این نیروها با زخا هندگشت و آنجا نخواهند ماند.

محمد حسنین هیکل مینویسد: "در ماه مه ۱۹۷۵ در کاخ نیاوران مهمان محمدرضا شاه پهلوی بودم. او گفت "پس از مرگ فرانکو در اسپانیا هنگامیکه خوان کارلوس پادشاه شود نخواهد توانست از عهده مسئولیت خود برآید زیرا فرانکو او را بمسائل سیاسی دنیا آشنا نکرده و از کارهای روزمره اطلاع کافی با او نداشته است تا صاحب نظر باشد. این اشتباه است زیرا روزی که خوان کارلوس مسئولیت را عهده دار گردد خود را درین بستان خواهد دید." در مارس ۱۹۸۳ وقتی با کارلوس دیدار کردم مطلب را که هماهنگی منتهی به منتشر ساخته بودم برایش نقل کردم با صدای بلند خندید و گفت (شاه با دید مطمئن باشد که دیگران در سهای خود را بلندند) من گفتم فاجعه محمدرضا پهلوی این بود که خودش در سهای را فراموش کرده بود. کارلوس گفت (من از مرگ او متاثر شدم. او با شرایط سختی پیش از مرگش دست و پنجه نرم کرد.)

محمدرضا شاه هماهنگی در بازه جانشین سادات میگفت سادات مشکل جانشینی را چگونه حل خواهد کرد؟ گفتم چرا خودتان که دوست او هستید این سؤال را نمیکنید؟ شاه با خنده گفت چندبار با ریخا طرم رسیدم ترسیدم که میباید مدخله در مورد اخلی مصر باشد. شاه گفت چرا سادات همان کاری را که فرانکو با خوان کارلوس کرد با احمد فواد پسر فاروق نمیکند. او در اروپا زندگی میکند و ما با او کمک میکنیم. او مثل پدرش دزد نیست. من خودم او را در حال دزدی دیدم. سادات آنطوریکه بخواد هد میتواند او را تربیت کند. گفتم شرایط مصر کاملاً متفاوت است. عبدالناصر رهبر انقلاب بود و فرانسوا نکوزا انقلاب... انقلاب مصر تحولاتی

بوجود آورده که بزحمت میتوان تصور کرد که رژیم پادشاهی، آییندهای در مرداشته باشد. بخصوص که خانواده محمدعلی پادشاه غیر از خودش سهم مثبتی در تاریخ مصر نداشته اند. شاه گفت بلکه درست است. اکثراً دیوانه بودند. گفتم ما در زن سابق شما از اسلام برگشت و همچنین فائزه و فتحیه که تولد شدند. شاه گفت وقتی از این موضوع با خبر شدم میخواستم کمکهای خود را متوقف کنم ولی بعداً منصرف شدم. او بیمار بود و زیر نظر پرستارها تولد کرد. قرار داشت که تصور میکردم معجزه ای رخ داده و تحت تاثیر تلقین پرستار خود که تولد کرد. بعداً شنیدم که احمد فواد زاهدات اجازه گرفت که با زن یهودی خود به مصر بیاید و فرزندان او در مصر دنیا آمد. بعداً یکی از شمشیرهای جدش را با او اهدا کرد.

\* \* \*

علی حضرت محمد رضا شاه پهلوی پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و بازگشت به ایران سلطنت خود را انتخابی میدانست و بعد از اجرای برنامه های انقلاب سفید که متضمن منافع اکثریت ملت از قبیل کارگران و کشاورزان بوداطمینان داشت که تا زنده است سلطنتش در خطر نخواهد بود. نگرانی اش این بود. پس از درگذشت او فرزندش نتواند این کشور را بصورتی اداره کند که پایه های رژیم سلطنت پهلوی مثل زمان او محکم و استوار باشد. چند بار به بعضی از محارم گفته بود وقتی ولیعهد بسن قانونی برسد بکنع او و کناره ها در رفت و در نظر دارد از پشت پرده کارها را اداره کند تا با وضع خطرناکی نظیر شهریور ۲۰ مواجه نگردد. او هرگز باور نمی کرد که زنده باقی بماند و دنیا بی که زمامداری او را گرفتار استوده و تاثیر ندهد. از او و دیگران ندانند و بصورت مخفی و علنی علیه سلطنتش اقدام کنند و حتی پس از ترک کشور با اجازه اقامت برای زندگی معمولی هم در یک نقطه ای از دنیا ندهند.

وقتی در سال ۱۹۷۴ خبرنگار بی بی سی در این باره از شاه سؤال میکنند چنین میگوید :



س - شما که بیش از ۳۳ سال است بر تخت سلطنت قرار دارید فکر میکنید تا چه مدت فعالانها بین کشور را رهبری میکنید؟

ج - اگر برای این عقیده بنوم که باید پسر مرا در زمان حیاتم بر تخت سلطنت بنشانم و خودم در کناره‌ها بایستم، میگفتم تا روزیکه مرگ طبیعی من فرا برسد. ولی چون اینکار عملی خواهد شد نمیتوانم بگویم. و نمیتوانم بگویم چه موقعی از نظر جسمی و روحی آمادگی کامل برای انجام وظایفم را خواهم داشت. اما این را میدانم که تا ۱۳ یا ۱۴ سال دیگر شالوده‌ها بین کشور چنان محکم و استوار خواهد شد که پس از آن فکر نمیکنم هیچ خطری بتواند این کشور را تهدید کند.

\*

شاه در کتاب تمدن بزرگ چنین مینویسد: " برای من چه انگیزه‌ای در این راه بجز عشق با ایران و آرزوی شکوه و سرفرازی آن در تاهمین رفاه و خوشبختی هر چه بیشتر ملت ایران میتواند وجود داشته باشد. رهبری ملت من در مسیر تمدن بزرگ برای من مقام با اقتدار بیشتری ایجاد نمیکند زیرا مقام من قابل ارتقاء نیست. اگر برای من فقط آسایش شخصی و استفاده بی دردسرها از امتیازات مقامی که دارم مطرح بود سرمشق پادشاهان ۱۵۰ ساله گذشته سرمشقی جالب تر از آن راه و روشی بود که پدرم و من از آن پیروی کردیم.

اگر امری خارج از پیش بینی و حدود اختیار ما پیش نیاید ظرف ۱۲ سال آینده زیربنای مملکت را از نظر صنعتی و کشاورزی و تکنولوژی و عمرانی خواهیم ساخت و بسط کنونی ترقی اروپای غربی خواهیم رسید. هدف من بیگمانا جاه طلبانه و بلند پروازانه است ولی هدفی نیست که با امکانات فراوان مادی و معنوی و با سرمایه سرشار روحی و اخلاقی این ملت ناممکن باشد.

\* \* \*

## ازدواجهای محمدرضا شاه پهلوی

ا علیحضرت محمدرضا شاه پهلوی سه بار ازدواج کرد. نخستین همسر او درهنگام ولیعهدی از طرف رضا شاه انتخاب شده بود که خواهر ملک فاروق پادشاه مصر بود که پهلوی دوم از او فقط یک دختر دارد بنا مشهنا ز پهلوی که این ازدواج منجر بجائیشد.

دومین همسر محمدرضا شاه پهلوی ثریا اسفندیاری از خانواده بختیاری بود که مادرش آلمانی است و قسمتی از تحصیلانش را در خارج از کشور انجام داده است. این ازدواج باعث نداشتن فرزند بطلاق منجر گردید.

سومین ازدواج محمدرضا شاه پهلوی با فرح پهلوی از خانواده دیببا صورت گرفت که محمدرضا شاه از همسر خود دارای ولیعهد گردید. به اختصار در باره هر یک از این سه ازدواج مطالبی بنظرتان میرسد.

### ۱- ازدواج با شاهزاده مصری

نخستین ازدواج محمدرضا شاه یک ازدواج مهم سیاسی بود که هم رضا شاه و هم ملک فاروق میخواستند از این وصلت در راه برنامهای

خودبهره برداری کنند. قبل از ازدواج نه محمدرضا شاه همسر آینده خود را دیده بود و نه فوزیه میدانست ولیعهدا ایران چگونه جوانی است؟ ولی خواست دوپادشاه ایران و مصر موجب شد که این وصلت صورت



بگیرد. مجله سپید و سیاه چنین نوشته است:  
فاروق در ۱۷ سالگی حاکم بر مصر بود. وقتی ازدواج فوزیه خواهرش با ولیعهد ایران مطرح شد، او در فکر خلافت اسلامی خود بود. با ازدواج فوزیه میخواست ایران را در دست داشته باشد. میخواست فائزه خواهر دیگر خود را بعقد پسر ملک عبداللّه درآورد و فریال را هم به ملک فیصل پادشاه عراق بدهد و تقریباً همه کشورهای خاور میانه را در اختیار بگیرد. مادرش ملکه نازلی با

ازدواج فوزیه با ولیعهد ایران مخالف بود. که به پسرش گفت این ازدواج توسط سیاستمداران ترتیب یافته و نتیجه‌ای برای دخترش ندارد. فاروق گفت بخاطر مصالح کشور میباید شد. ملکه نازلی گفت من نمیدانم این ازدواج چه نفعی برای مصر دارد؟ فاروق گفت برای رسیدن من بخلافت اسلامی مفید میباید شد. ملکه نازلی گفت بنبفع شخص شماست نه کشور مصر. میخواست تا جایی بر سر خود بگذارد که بزرگتر از تاج فعلی است و این دیوانگی محض میباید شد. فاروق گفت ما در شما از سیاست بوئی نبرده‌اید. سپس به رئیس تشریفات گفت فوزیه را بخوانند. وقتی فوزیه وارد شد فاروق پرسید آیا مایل هستی با ولیعهد ایران ازدواج کنی؟ فوزیه گفت هر طور که علیحضرت امر بفرماید اطاعت میکنم. فاروق گفت بزودی عروسی سر خواهد گرفت.

فاروق سعی داشت ولیعهد ایران را وادار به پیروی از خود کند ولی او گفته بود متابعت از کسی که آزاد نیست کشور خود را اداره کند عملی است غیر ممکن. فاروق میگفت عظمت مصر و ولیعهد ایران را خیره کرده

و در خود حس حقارت پیدا کرده است .

سرانجام علامیه رسمی ازدواج در تهران وقا هره هم زمان انتشا ریافت .  
بدین مضمون : ( محمد رضا پهلوی متولد ۲۶ اکتبر ۱۹۱۹ و فوزیه  
متولد ۵ نوامبر ۱۹۲۱ طی تشریفات رسمی ازدواج خواهندگردد . )  
بمنظور تجلیل از فوزیه ایستگاه راه آهن سفیدچشمه بنام فوزیه و همچنین  
میدانی از تهران بنام اونا مگذاری شد .

روز پنجم اسفند ۱۳۱۷ ولیعهدایران همراه محتشمالملطنه اسفندیاری  
رئیس مجلس - دکتر مودب نفیسی پیشکار ولیعهد - مقدم وزیر مختار  
ایران در بخارست - دکتر قاسم غنی نماینده مجلس - عباس مسعودی  
مدیر روزنامه اطلاعات - دکتر متین دفتری وزیر دادگستری وقت و  
چندتن دیگر عازم مصر شد .

طبق سنت معموله فاروق با میهمانان به مسجد بزرگ قاهره رفت .  
در مسجد در جای اما جماعت به نماز ایستاد . پس از پایان نماز حاضران  
در مسجد فریاد می زدند زنده باد امام مسلمین . پاینده پادشاه . عده ای  
فریاد می زدند : زنده باد فاروق امیر مؤمنین .

شیخ المغربی رهبر مذهبی و رئیس جامع الازهر در قاهره که  
اکنون دانشگاه اسلامی است در نطق خود خطاب به ولیعهدایران چنین  
گفت : " بمناسبت نزدیک شدن ازدواج آن والاحضرت صمیمانه آرزو  
دارم که همواره بین دو فرقه مذهبی اسلام صلح و آشتی دائم و تافهم  
متقابل برقرار باشد هرگاه در گذشته از لحاظ دکتترین اختلاف و انشعابی  
بوجود آمده ما امیدواریم در این وصلت فرخنده بکلی بر طرف  
گردد . اکنون وقت آن رسیده است تا تمام مسلمانان با یکدیگر متحد  
شوند . این وصلت از جانب خداوند است .

شیخ المغربی امیدوار بود اهل سنت که مصری ها تیره ای از  
آن هستند با مردم شیعی مذهب ایران تحت تعالیم قرآن و رهبری  
سیاسی فاروق با یکدیگر متحد شوند .

در تاریخ ۱۵ مارس ۱۹۳۹ که روز استقلال مصر و تولد شاه بود

تشریفات عقد در قصر عا بدین برگذار شد .

سلطان مصر ، دا ما دآینده ونخست وزیر در ا طاق کار فاروق انتظار سی کشیدند . در این هنگام مرئیس تشریفات و وزیر دارائی به ا طاقی که فوزیه در انتظار آنها بود رفتند و رسماً از او استندتاً شخصی را بنمایندگی از طرف خود برای شرکت در مراسم عقد معرفی کنند .

فوزیه اظهار داشت که ما میل است برادر تا جدارش اعلیحضرت ملک فاروق از طرف وی وکیل در تودیل باشد و وکالت نامه را ا مضاء نمود و هیئت مزبور وکالت نامه را تقدیم فاروق کرد .

ولیعهد ایران روبه نامه فاروق کرد و بطور رسمی از او تقاضا کرد تا شاهزاده فوزیه خواهر ملک فاروق پادشاه مصر وی را به همسری خود قبول نماید .

فاروق در پاسخ گفت : با کمال مسرت قبول میکنم خواه هر خود شاهزاده فوزیه بر طبق کتاب مقدس خدا وندوسنت پیغمبر به همسری شما درآید .

شیخ المغربی عقد نامه را نوشت . ملک فاروق - شاهزاده و چهار نفر شهوداً آنرا ا مضاء کردند . بدین ترتیب ازدواجی صورت گرفت که مصریها آنرا نشانه اتحاد مسلمانان تلقی کردند .

دکتر قاسم غنی می نویسد : هنگامیکه ولیعهد در سویس تحصیل میکرد ، رضا شاه بفرآزدواج او با یکی از دختران خاندان سلطنت بود . مدتی شایع شد که دختر احمد شاه بعقد ولیعهد در خواهد آمد . موقعی که رضا شاه از ترکیه دیدن میکرد بفرآصلت با خاندان سلطنت مصر افتاد . پس از اینکه توسط احمد را دوزیر مختار ایران در مصر خواستگاری بعمل آمد شاه یعیاتی بر ضد ولیعهد در دربار مصر انتشاریافت ولی رشدی ارس سفیر ترکیه در لندن که بمصر آمده بود میگفت همان موقع اقدام کرده و گفته ولیعهد ایران از لحاظ اخلاقی وفضائل اکتسابی ممتاز میباشد و این وصلت از هر جهت بنفع دو خاندان سلطنت و دولت میباشد . در آن موقع ملک فاروق ۱۷ ساله بود که بسن تا جگذاری نرسیده بود و

شورای سلطنت در مصر تشکیل بود. فوزیه ۱۶ سال داشت. پرنس محمد علی پاشا ولیعهد مصر و نحاس پاشا نخست وزیر مقتدر مصر هم موافق بودند که در نتیجه جم رئیس الوزراء برای خواستگاری عازم مصر شد. هیئت اعزامی مرکب از دکتر مودب نفیسی پیشکا رولیعهد - ابراهیم دادمرز رئیس کابینه رئیس الوزراء - رشید یاسمی عضو دفتر مخصوص و اینجانب که سمت نمایندگی مجلس را داشتیم به مصر رفته و در قصر (المنتزه) آنها ربا ملک فاروق صرف و خواستگاری انجام شد.

طبق قانون اساسی باید مادر شاه ایرانی الاصل باشد و برای اینکه پس از تولد ولیعهد اشکالی نباشد، مجلس شورای ملی اقدام به تفسیر قانون اساسی نمود و به ملکه فوزیه صفت ایرانی الاصل داده شد.

تا سال ۱۳۲۴ ملکه فوزیه در ایران ماند و از این ازدواج و الاحضرت شهناز متولد شد. در خرداد ۱۳۲۴ ملک فاروق از ملکه فوزیه به مصر دعوت کرد و کاخ انتونباریس را در اسکندریه در اختیار ملکه ایران گذارد. تیمسار سپهبد یزدان پناه - خانم سرهنگ امینی و خانم محسن قراگزلو و بانوار فتح در التزام ارکاب بودند. ملکه فوزیه در ایران به مالاریا مبتلا شد و وزن شان کم شده بود. پس از چند روز از اسکندریه به قاهره آمده تا جگلی نشان آ، امگه رضا شاه کبیر نموده و در کاخ (قبه) اقامت نمودند.

چون اقامت ملکه فوزیه در مصر طولانی شده بود شایعات دربار جدائی شاه ایران با ملکه فوزیه و همچنین جدائی ملک فاروق با ملکه فریده زیاد شده بود.

در نخستین روزهای ورود ملکه فوزیه به مصر اصرا ردا شدند که مطبوعات ایران برای ایشان فرستاده شود تا در جریان اوضاع باشند. یکبار هم متذکر شدند جواب تلگرافاتشان از طرف اعلیحضرت داده نشده مگر در تهران چه خبر است؟ یکبار هم از دوری اعلیحضرت و الاحضرت شهناز ابراز ناراحتی می کردند و ملی بعلت کسالت مالاریا و تب شدید به اقامت در اسکندریه ادامه میدادند. سرانجام در خرداد ۱۳۲۴ آقای جم سفیر ایران

در مصر تلگرافی بدفتر مخصوص اطلاع داد که علیحضرت ملک فاروق مرا احضار کرده فرمود خبر بدی برای شما دارم و ملکه فوزیه نمیخواهند به ایران بازگردند و شرح مفصلی از سوء رفتاریکه نسبت به ملکه شده ذکر کردند. بهتر است خودتان به تهران رفته مطالب را حضورا با اطلاع شاه برسانید. عرض کردم بین زن و شوهر از این اختلافات پیش میآید امیدوارم با حسن تدبیرا علیحضرت مرتفع شود. جواب دادند مطلب اصلاح شدنی نیست. از تهران هم جواب میرسد که تلگراف واصله باعث مزید تعجب خاطر ملوکا نه گردید. و اینکه ورق برگشته ما را بفرمیانند از کجا شایع شده است. در کار باشد. تعجب شدید ذات ملوکا نه را از این رویه اغفال کننده هر طور که مصلحت میداند با علیحضرت ملک فاروق بفرمائید که ایشان یک طرفه قضاوت میفرمایند. مطبوعات مصر هم مینویسند هوای تهران بمزاج ملکه فوزیه نمیسازد. علیحضرت به آقای جم پیغام میدهند که به ملک فاروق بگویند مطالب بعرض رسید و تا شیرنا مطلوبی کرد. آیا منظور از این اظهارات علیحضرت دسیسه و رویه اغفال آمیز نیست؟ تا بحال من همه جور حاضر بودم با علیا حضرت زندگی کنم و برای حفظ آبرو و حیثیت هر دو خانواده تحمل خیلی چیزها را کردم و الا ما جراها داشتیم. روابط زناشویی من با علیا حضرت هر روز از ساعت هشت و نیم شروع میشد و بقیه مربوط به علیا حضرت بوده است. بزودی آقای علاء وزیر دربار به مصر خواهد آمد و همه مطالب را پیشا علیحضرت روشن خواهند کرد. آنوقت خواهید توانست قضاوت کنید.

وقتی آقای جم برای شرفیابی میروند ملک فاروق و ملکه فوزیه برای تفریح با کشتی بمدت ۲۰ روز بدریای احمره میروند. آقای جم گزارش میدهد که به حسین پاشا گفتم قصد ملاقات با ملک فاروق را دارم که با کشتی بسفر رفته اند. گفتم مطالب ملک فاروق را بعرضا علیحضرت رسانیدم معلوم شد مطالبی که بعرض ملک رسیده حقیقت ندارد. گرچه علیحضرت از بی احتیاطی هائی که علیا حضرت

کرده و بزبانها افتاده اند شکایتها بی دارند ولی با علاقه‌ای که نسبت به علیا حضرت دارند حاضرند از گذشته صرف نظر کنند و اضافه نمودم که وظیفه خیرخواهان است که ایشان را نصیحت کنند زودتر به ایران مراجعت نموده بوظایف ملکه‌ای که دارند بهتر رفتار نموده و بیشتر بکارشان علاقه نشان دهند. و جواب داد علیا حضرت ملکه نازلی بهترین هواخواه حفظ اجاج خان بوده هستند.

پس از ورود آقای علاء وزیر دربار با سابقه دوستی که درواشنگتن با حسنین پاشا داشتند بملاقات ایشان رفتیم. آقای علاء گفتند متاسفم که علیا حضرت در مسافرت هستند و از دیدار شاه محروم هستیم. با وجود محبت فوق العاده‌ای که همه کس به علیا حضرت دارند آنطوریکه باید بوظایف ملکه بودن خود رفتار نمیکنند. بجای اینکه با مورااجتماعی و خیریه برسند همیشه تا ظهر خوابیده و بعد از ظهر با از اطاق خارج نشده کسی را ملاقات نمیکنند و یا اینکه تنها بگردش میروند و به همه چیز در ایران بی علاقه هستند. حتی در وظایف زناشویی کوتاهی میکنند. البته این وضعیت تولید برودت مینماید. امیدوارم با توجه اعلی حضرت ملک و نعیح مشفقانه ملکه نازلی رفتار خود را اصلاح و به ایران مراجعت نموده و با علاقه‌ای که همیشه اعلی حضرت نسبت به علیا حضرت داشته بود رفتارند وضعیت بهتری پیش آید.

در همین موقع یک روزنامه مصری نوشت بطوریکه در عقد ازدواج توافق شده ملکه فوزیه در موقع توقف در مصر بعنوان شاهزاده خانم مصری و دارای تابعیت مصر و موقع توقف خارج از مصر دارای تابعیت ایرانی میباشد. یک عکاس معروف انگلیسی مینویسد ملکه فوزیه زیبا ترین بانوئی است که در عمر خود دیده چنانکه به‌ها لیود بروند زیبا ترین بانوان آنجا در مقابل ایشان دست و پای خود را گم میکنند.

وقتی با ملکه فاروق مذاکره و تقاضا کردم که علیا حضرت را نصیحت کرده زودتر به ایران مراجعت کنند و با را جیف و دسیسه‌هایی که علیه دو خاندان سلطنت وجود دارد خاتمه داده شود، گفتند خود نمی‌توانیم



تصمیم بگیرم با یدبا خواهرم مذاکره کرده بشما جواب بدهم. پس از چندی محسن مرادپاشا از طرف ملکه فوزیه بملاقات اینجانب آمد و اظهار داشت تصمیمشان قطعی است و دیگر بهایران مراجعت نخواهند کرد. آنچه در قوه یکنفر بشر است در این چندسال در ایران متحمل بی اعتنائی و ناملایمات شده سلامتی خود را از دست داده و دیگر حاضر بتجدید آن زندگانی نیستند. با وجود این روز ۲۴ اسفند که مصادف با سالروز ازدواج است دسته گل اعلیحضرت با این پیام برای علیاحضرت فرستاده شد (در این روز که مرا بیا ۷ سال پیش میاندا زد از اظهار علاقه و محبت نمیتوانم خودداری نمایم. بیا دگاره های خوب و خاطره های گذشته در برابر من مجسم است.)

در این موقع جم به سمت وزیر جنگ تعیین و دکتر غنی بسمت سفیر ایران در قاهره منصوب میشود که چنین می نویسد:

بدیدن نقرشی پاشا نخست وزیر مصر رفته ضمن بحث مفصلی گفتم: وظیفه اسلامی و عقلی و وطنی و انسانی من و شما این است که برادرانه با یکدیگر همکاری کنیم تا این مشکل حل شود و به دو خانواد سلطنتی و مملکتمان خدمت کنیم. علیاحضرت فوزیه ملکه محبوب ایران و مادر فرزند معصوم و نازنینی چون والاحضرت شهنا ز هستند. این طفل احتیاج بشفقت و عنایت ما در دارد. علیاحضرت هر نظری راجع بزندگی درباری و شخصی خود داشته باشد با شنیدن اعلیحضرت رعایت خواهند نمود. نقرشی پاشا تحت تاثیر گرفت و قرار شد ترتیب ملاقاتی با ملکه فوزیه بدهد. همچنین تلگرافاتی از طرف اعلیحضرت و والاحضرت شهنا ز مخابره بشود که چنین است: (علیاحضرت ملکه فوزیه ما در عزیزم - دوری شما اصولاً خیلی بمن سخت میگذرد و حالاً بخصوص که با سرایت مرض ما لاریا ناراحت تر شدم. خواهش میکنم ز حال خودتان بمن خبر بدهید. انشاء الله خداوند همیشه شما را سلامت نگاه دارد. شهنا ز.)

(علیاحضرت عزیز ملکه فوزیه - عید میلادتان را با بهترین احساسات و ادعیه خالصانه تبریک میگویم. خوشبختی و سعادت شما را خواهانم.)

۱۲ آبان ۱۳۲۶ محمد رضا پهلوی). از قرار معلوم ملکه فوزیه به هیچیک از این تلگرافات جواب ندادند. بعداً حضور ملک فاروق شرفیاب شدم و گفتم باید توجه فرمائید که این امر سوسا مانی بگیرد و به حیثیت دو خانوادۀ مصر و ایران لطمه نزنند. اعلیحضرت کمال علاقه را نسبت به ملکه فوزیه دارند و ملت ایران هم میخواهند ملکه محبوبشان بکشور با زگردد. و والا حضرت شهنا زهم ز سرگردانی و بدبختی هانجات می یابند. ادا ماه این وضع مرضی خاطر خدا و خلق نیست. اعلیحضرت ملک فاروق گفتند من این وصلت را روی مصالحی که بیان کردید انجام دادم.

تعدادی از رجال مصر و درباریها مخالف بودند و حتی ما درم چندان علاقه ای نداشت. من خیلی کوشش کردم تا ازدواج صورت گرفت. ولی متأسفانه درست از کار در دنیا مد. من خواهرم را دوست دارم. وقتی از ایران آمد خیلی علیل و ناتوان بود و حال جانی گرفته است. بهر حال تصمیم قطعی گرفته نمیتواند و نمیخواهد برگردد. من چه تصمیمی میتوانم بگیرم. گفتم اعلیحضرت آنچه لازم سعادت و خوشبختی و رضایت خاطر ایشان است تهیه خواهند فرمود. هرگاه بخوانند دربار رامطابق میل و سلفه خود در آورند مختارند و هر کس را از مصر و ایران بخوانند آزادی عمل دارند. ملک فاروق گفت متأسفانه کار از کار گذشته است و دیگر دیر شده و خواهرم تصمیم قطعی را گرفته و راه التیام هم نیست و دیگر من هم نمیتوانم کاری انجام دهم. چند روز بعد از دربار بمن خبر دادند که ملکه فوزیه تقاضا دارند بنحو مسالمت آمیزا مربوطی داده شود. قبول نکردم و گفتم باید با ملکه فوزیه ملاقات کنم.

ایشان گفتند من تصمیم گرفته ام و دیگر به ایران بر نمیگردم و تصمیم خود را هم تغییر نخواهم داد. میدانم اعلیحضرت احساسات خوبی دارند ولی احساسات من تغییر کرده که حتی تلگراف اعلیحضرت و والا حضرت با سکوت رو برو شد. شایعات دربارها رسال کاغذ هم صحت ندارد. از شما میخواهم که با اعلیحضرت بگوئید بطور مسالمت آمیز تفریق فرمایند. و الا من اقدام نخواهم کرد. گفتم استدعای چنین امری که در حکم شکنجه

روحی است بقدوی نفرمائید، این جدائی متضمن مضا ربسیا ربسرای دو کشور و دولت میباشد. چند روز مطالعه فرمائید و مرتبه شرفیاب میشوم. گفتند پس فعلاً چیزی بعرض نرسانید. پس از چند روز دو مرتبه پیغام دادند که به تصمیم خود باقی هستند و اگر بطور مسالمت آمیز طلاق صورت نگیرد بشورای سلطنت متوسل میشوند. این شوری تحت ریاست پرنس محمد علی ولیعهد تشکیل میشد.

با ایشان ملاقات کردم گفتند از طرف ملک صحبت شده شدیدا مخالفت کرده اند. اخیراً وزیر خارجه مصر بمن گفت چند روز قبل سفیر مصر در ایران حضور ملک بوده چنین پیغام دادند:

۱- بازگشت ملکه فوزیه به ایران غیر ممکن است. ایشان تصمیم قطعی گرفته اند و با ید طلاق واقع شود.

۲- هرگاه طلاق با مسالمت باشد بهیچوجه در مناسبات سیاسی و اجتماعی دو کشور تغییری روی نخواهد داد. مناسبات دوستانه دو کشور حتی میتواند بر زمینها تهاذ قرار گیرد.

۳- هرگاه تفریق دوستانه باشد روابط برادرانه من و اعلیحضرت کماکان برقرار بوده بهمان نحوه که در آغاز پیوند دو خانواده دوستانه و برادرانه بوده است.

ذوالفقار پاشا گفت در حضور من اعلیحضرت ملک فاروق بملکه فوزیه گفت بهتر است طلاق واقع نشود. فوزیه گفت بسیار خوب میگوئید بروم. پس بدانید که دیگر هیچوقت مرا نخواهید دید و با ید از من چشم پوشید. گفتم یعنی چه؟ گفتند مرا مسموم خواهند کرد و خواهند گفت مرده است. در بین مردم شایع شده که ملکه فوزیه میترسد با ایران برود.

سفیر آمریکا بمن گفت ملکه با ایران بر نمیگردد و میترسد که هیچوقت با واجازه خروج ندهند. ذوالفقار پاشا میگوید آخروا لاحضرت شهنواز را چه میکنید؟ گفتند این برای من مصیبت است. با ید کاری کرد که هر عا مه یکبار او را بمصر بفرستند. یک قالی نفیس کالرتبیریز بناظر ملکه داده شد که حضورشان تقدیم شود. او بسفارت آمد و گفت ملکه فوزیه

قبول نکرده اند ولی ملک فاروق گفته من شخصاً قبول کرده و نگاه میدارم. گفتم شکالی ندارد هدیه ای که همسر تا جدا رویگانه دخترشان فرستاده اند نپذیرفته اند. او گفت مناسبات خوب نخواهد شد و ملکه فوزیه به ایران باز نمیگردد و چرا این اندازه اصرار میکنید. سفیر مصر در ایران بمن گفت ملکه فوزیه حس اعتماد و اطمینان نشان به اعلیحضرت کم شده و میترسند با ایران برگردند. نخست وزیر مصر بمن گفت ملکه فوزیه گفته اند تصمیم جدی است و حتی ملک فاروق هم تاثیری ندارد و از ایشان هم کاری ساخته نیست. یک خانم درباری میگفت ملکه فوزیه گفته در اندرون دربار ایران نمیگذاشتند و الاحضرت شهناز نزد من بیاید و با من انس بگیرد بلکه همیشه و راز من دورنگاه میداشتند به تهران گزارش دادم که این وضع مصلحت نیست و لازم است که تصمیمی اتخاذ گردد. در مورد تفریق باید چندا مرعایت گردد.

۱- نباید تصدیق کنیم علیا حضرت بستوه آمده اند باید صورت مجلس شود که با رضایت کامل از شاهنشاهی ولی بعلمت ناسازگاری آب و هوا ناگزیر بتفریق شده اند.

۲- استرداد جواهرات گرانبهائی که علیا حضرت با خود بمصر آورده و متعلق به ملت ایران است. چون ملک فاروق علاقه عجیبی بجمع مال و جواهرات را رند و کوشش دارند جواهرات را پس ندهند یا جزیی از آنرا مسترد دارند. چنانکه تمثالها و نفایس جنازه شاهنشاهی فقید را نزد خود نگاه داشته اند.

۳- باید کاری کرده مصریها وارد مذاکره طلاق شوند. زیرا تا بحال مذاکرات غیر رسمی بوده.

سرانجام حضور ملک فاروق شرفیاب شدم. گفت خیلی کوشش کردم که کار بطلاق نکشد متاسفانه نشد. خواهی هر من برای اینکه نقش ملکه را بازی کند ساخته نشده و فطرتاً از این مزیت محروم است. بدبختانه خواهی من نمیتواند ملکه خوبی باشد. زناشویی حکم بلیط بخت آزمائی را دارد گاهی تصادفاً درست در میآید و انسان می برد ولی غالب اوقات

درست درنمیآید و انسان میبازد. من گفتم متاسفانه کار بجائی رسیده که جبران پذیر نیست و پیش آمد بدی شد و موجب تاسف میبازد. پس از آنجا مطلق دکتر غنی سفیر ایران در ترکیه و علی دشتی سفیر ایران در مصر شد. دکتر غنی در دنباله یادداشتها چنین مینویسد:

صاحب دیوانی پیشکار ملکه بمن گفت تمام این کارها زیر سر والاحضرت اشرف است که میخواهد رول ملکه را در دست بگیرد. او میخواهد ریاست داشته باشد ولی فوزیه حاضر نیست. زن علاوه هم دست اندرکار است که میخواهد دختر خود را بشا بدهد. او اشرف هم همین نظر را دارد. ذوالفقار پاشا در مصر بمن گفت دوکار غذا حال فوزیه را منقلب کرد. قطعاً این کارها را همین ها داده اند خدا میداند. خانم محسن قراگزلو گفت شاهانها را داشته به فوزیه بگوئید اگر بخواد من، اشرف و مادرم را از ایران خارج میکنم ولی فوزیه گفت حال دیگر دیر است. اشرف از فوزیه ناراضی بود و مایل نبود فوزیه برگردد. چون حال همه کاره دربار شده و مایل نیست با زهم فوزیه بیاید و تحت الشعاع قرار گیرد. او گفت فوزیه موقتی بمصر آمد ولی کارهای با او رسید که وقتی خواند گریست و در برابر وی خود بست و کسی را نپذیرفت و غذا نخورد تا اینکه ۳ بعد از نیم شب ملک فاروق آمد و او را برد. نمیدانست کارهای کیست؟ اشرف منکر شد. خانم علاوه و مادرش شایید در اینکار دست داشته اند. در مصر شهرت بدی دربار فوزیه وجود داشت که دائماً با او در خود میبازد و فاروق را وسیله آشنائی با بعضی دختران قرار میدهد و چیز دیگری هم شنیده ام که شرم دارم در دفترم قید کنم. میگویند فوزیه به اسمعیل شیرین علاقه دارد که پسر عموی یکی از معشوقه های شاه میباشد ملکه فریده هم از ملک فاروق خیلی ناراضی است. او پرستار ۳ بچه است و مریض و ضعیف میباشد. پدرش گفت قبل از ازدواج بدخترم گفتم اگر میخواهی خوشبخت باشی زن ملک نشو. سعادت تو در این نیست. او گفت ملکه فریده تنها در قصر عابدین زندگی میکند. ولی ملک فاروق با فوزیه در قصر قبه بسر میبرند. ملک حتی بچه های خود را

نمیبیند. روز تولد یکی از بچه‌هایش شاه در قصر قبه میهمانی‌های داشت که با فوزیه هزارن آنجا بودند. تنها مردم ملک فاروق بوده است که عکسی هم برداشته است. درباره فجایع دربار مصر خیلی سخن گفته میشد. شایع بود که فوزیه در ایران با یک ما حیم‌نصب ایرانی روابطی داشته که شاه ایران مطلع شده و آن پسر کشته شده است. شاید علت اینکه فوزیه گفته اگر بروم مرا هم خواهد کشت همین است. من گفتم این حرفها دروغ است شاه ایران آدم کش نیست و این نسبتها صحت ندارد. از مطالب دیگر اینکه وقتی ملکه نازلی در تهران بود، جوانی را که خاطر خواهش بود همراه داشت. یکروز وقتی خواست وارد کاخ شود چون کارت مخصوص نداشت را هاش ندادند. ملکه نازلی اوقاتش تلخ شد. رضا شاه گفت تاکنون کاخ من پاک بود و حالا بدست این زن... آلوده شده است.

یکی از درباریان مصر که بعزت عاشق شدن بیک مرد آمریکائی از عناوین درباری خلع شده بود میگفت خوب بود اول ملک فاروق ما درش ملکه نازلی و بعد خواهی بزرگش فائقه که با یک رقاص ایتالیائی زندگی میکنند و خواهش فوزیه وفا نزه را که هر شب در کباباره‌ای مست میشوند از منصب محروم کنند تا نوبت بمن برسد.

ملیحه شفیق در مصر بمن گفت فوزیه در تهران با امامی مناسبات خاصی پیدا کرده با او بگردش میرفت. از طرفی شاه پور غلامرضا دلباخته فوزیه بود. روزی با اتومبیل به تعقیب آنها پرداخت و آن‌دورا در گردش دید.

شب که فردایش به آمریکا میرفت مرا تب را بشاه عرض کرد. شاه قبلاً هم چیزهایی میدانست ولی اعتنائی نمیکرد. پرون و فردوست سبب شدند که ما می را بیرون کردند.

عسل بیک سفیر مصر در تهران هم درباره روابط ما می و ملکه فوزیه و گزارش شاه پور غلامرضا و دورساختن ما می از تهران و ممانعت از مسافرت او بخارج بیان میکرد. درباره مصر خیلی خراب بود. افرادی که

سلطنت مصر مادی و غیرعفیف بودند. پدر ملک فاروق هم خیلی عیاش و بی پروا بود. یکروز همسرش را با دشنام زخا نه میرا ندکه بخا نه برادرش امیرسیف الدین می رود و او هم تصمیم میگیرد که ملک فواد را بکشد و در یکی از باشگاهها او را هدف قرار میدهد. تیر بگلوئی او میخورد ولی جان بدر میبرد ولی تا آخر عمر صدای حرف زدنش خراب بود و بشکل آواز خروس بود. ملک فواد از پرنس جدا شد و ملکه نازلی به ازدواج او درآمد و امیرسیف هم تبعید شد. ملکه نازلی هم در کاخ زندانی بود و پس از فوت او مثل اینکه از زندان آزاد شده یا شد بطوری سوء استفاده کرد که رفتارش و رد زبانها شده بود. بطوریکه مورد اعتراض ملک فاروق قرار گرفت و مدتی در لبنان بسربرد.

سرانجام روز ۲۸ آبان ۱۳۲۸ اعلامیه ای با مضای جم و زیر درباردر باره طلاق ملکه فوزیه چنین انتشار یافت (علیا حضرت ملکه فوزیه که از دیر زمانی مبتلا بکسالت بودند و بیش از سه سال است که بدستور اطباء جهت تغییر آب و هوا و معالجه بقاهره تشریف فرما شده اند، بعد از مدتی مداوا متاسفانه اینطور تشخیص داده شد که اقامت دائمی در ایران بواسطه ناسازگاری آب و هوا برای مزاج ایشان مضر و خطرناک است و معذوراً مراجعت هستند. لذا اراده سنیه ملوکانه اقتضا فرمود که محض سلامت معزی الیه از معاودتشان با ایران صرف نظر شود و بارضایت طرفین طبق قانون مقدس اسلام مواسلت بتفریق و طلاق منتهی گردد. بدیهی است این پیش آمد که موجب اصلی آن کسالت علیا حضرت است باعث هیچگونه تزلزلی در روابط دو کشور نبوده و مناسبات کماکان برقرار خواهد بود.)

دکتر غنی متن نامه ای را که از محمد رضا شاه پهلوی به ملک فاروق بزبان فرانسه نوشته در کتاب خود چاپ کرده که ترجمه فارسی آن چنین است:

( من متاسفم با طلاع شما برسانم مطلبی را که بشما گفته اند که من قبل از ازدواج معشوقه ای داشتم و اینک پدرم مرا و او را به ازدواج

کرده‌کا ملا" برخلاف حقیقت می‌باشد. عشق و علاقه من بخواهر شما آنچنان  
 بر همه آشکارا است که احتیاجی با صرا در این باره ندارم. من میتوانم  
 قویاً تأکید کنم که برای مدت ۳ سال تا وقایع شهریور ۱۳۲۰ بهترین  
 شوهر بودم. پس از واقعه برکناری اعلیحضرت پدرم که علیاحضرت  
 ملکه یک مسافرت ۲۰ الی ۳۰ روزه به اصفهان نمودند  
 احساسات علیاحضرت نسبت بمن پس از مراجعت از این سفر تغییر  
 کرده بود و بلحاظ ناخوشی و کسالتی که به آن مبتلا شده بودند من از  
 سرزنش مشارالیها خودداری کردم. احتیاج بتذکر نیستم که آن  
 اعلیحضرت کا ملا" واقف می‌باشند که پس از شهریور ۲۰ من تا چه حد گرفتار  
 و سرگرم امور مملکتی بودم و تا چه حد احتیاج بکمک و مساعدت داشتم.  
 با یدخا طرنشان کنم که متأسفانه خواهر آن اعلیحضرت کوچکترین  
 کمکی بمن ننموده اند و چنانچه حال مرا متهم بداشتن معشوقه مینمایند  
 غرور من بمن اجازه نمیدهد که حقایق را در مورد خواهرتان افشا کنم.  
 چنین کاری موجب هتک حیثیت هر دو فامیل خواهد شد. روابط زناشویی  
 صمیمانه من با علیاحضرت ملکه فقط از ده ماه قبل متوقف گردید و  
 آنهم بدلیلی که افشای آن موجب شرمساری خواهد بود. با وجود آنچه  
 که متذکر شدم حتی یکروزه تا ق نیفتاد که من بکاخ مراجعت نکرده  
 و غذای خود را با علیاحضرت صرف نکنم و بایستی مجدداً بگویم که من  
 همیشه ساعت ۹ بمنزل مراجعت میکردم و خیلی بندرت اتفاق میافتاد  
 که تا خیرداشته باشم. آنچه مربوط بوضع مزاجی علیاحضرت است  
 نباید آنرا بمن نسبت داد. برعکس دلیل آن وضع شرم‌آوری است که  
 برای خود ایجاد کرده اند. آنها ماتی که بمن نسبت داده شده آنچنان  
 بی‌اساس است که من از خود سؤال میکنم هدف از اینگونه اتهامات  
 چیست؟ اطاق خواب من و علیاحضرت از هم جدا نیست و من همیشه  
 کمال اشتیاق را نسبت به ملکه داشته‌ام و علیاحضرت بودند که هیچگاه  
 علاقه‌ای بمعاشقه نشان نمیدادند. همیشه یکساعت بعد از ظهر از خواب  
 بر میخاستند و غالباً بدون راننده از کاخ خارج میشدند و اجازه نمیدادند



کسی همراه‌شان باشد. من تمام سعی خود را مبذول داشتم که این وقایع شرم‌آور محرمانه بماند ولی علیا حضرت آنچنان بی احتیاط بودند که مطالب در تهران شایع شد. چنانچه علیا حضرت علاقمند هستند در مصر بمانند با دید به اطلاع‌شان برسد که گذرنا مه شخص مورد علاقه علیا حضرت مصدوره شده است. من باین نتیجه میرسم آنها ما تی که بمن نسبت داده شده برای دفاع از خودشان بوده و (بهیه) و (کاک نیش) که دو ندیسه مصری هستند، بهترین شاهده هستند که میتوانند شما بگویند من چه ساعتی بمنزل مراجعت میکرده ام.

با اینحال روز ۲۴ مهر ۱۳۲۷ تلگراف رسید که چون طلاق فوزیه انجام می‌افتد دیگر مقتضی نیست شما در مصر باشید. روز ۲۷ آبان وارد تهران شده محتویات صندوق را که سر آن بسته بود و در گمرک شهرت یافت که جوهرات شاه فقید است به آقای بهبودی دربار تحویل شد و چنین بود: (مبلغ به لیره - قالی ۱۰۸۲۰ - اشیاء شخصی ۲۶۸ - جوهرات ۶۳۸ - مسکوکات ۱۸۶۴ - با سایر وسایل جمعا ۱۸۵۸۹ لیره). پس از ۵ ماه و نیم بعد از طلاق، فوزیه بعقد (اسمعیل شیرین بک) درآمد. در اعلامیه دربار مصر بود که او زنواده‌های محمد علی کبیر است. میخواستند نشان دهند که او مادر ز مقربین خانواده‌های سلطنتی است. او ۳۱ ساله و سه سال از عروس بزرگتر است و تحصیلات را در کمبریج تمام کرده و در نخست وزیری خدمت میکرده و دارای درجه سرهنگی است.

\*

نامارقشقای در خاطر اتش مینویسد:

دکتر غنی و برادرزاده‌اش امین نهان نزد من آمدند موضوع طلاق فوزیه مطرح شد. دکتر غنی گفت از اسرار است خواهش میکنم بکسی نگوئید. فوزیه در ایران به مالاریا مبتلا میشود. شاه میگوید هر جا میخواهی برو... میگوید به مصر میروم. پس از مدتی شاه به یزدان پناه که با خانمش ملتمز مرکاب فوزیه بود تلگراف میکنند چون کاری هست شما به تهران بیایید ولی خانم نزد ملکه باشد.

فوزیه میگوید چون تا ۱۶ روز دیگر تهران میروم بما نیدبا هم میرویم .  
به شاه هم همینطور تلگراف میکند .

چند روز بعد علاء و خانمش و محسن قراگزلو وارد مصر میشوند و دونا مه  
به ملکه فوزیه میدهد که بی اختیار بنای گریه و زاری را میگذارد .  
هر چه میکنند آ را نمیشود تا به برادرش فاروق تلفن میکنند که  
خواهرش را میبرد منزل خود . فاروق دستور میدهد که همراهان ملکه  
دیگر با او حق ملاقات ندارند و نمیتوانند بیرون دایران . سؤال کردم  
دونا مه چه بوده است ؟ گفت دونا مه وسیله خانم علاء آورده شد و نامهای  
هم بوسیله سفارت بود هر چه تحقیق شد معلوم نگردید چگونه آمده است ؟  
بعد از آنکه شبی در حضور شاه ، و الاحضرت اشرف شمعدانی نقره را بسمت  
فوزیه پرتاب کرد و او گرفت فوزیه رد نگردیده بود سرش میشکست یا کور میشد  
او میخواست فوزیه را از دربار برد کند و ولایتعهدی خود را پاپا برجا  
کند . بخانم علاء هم وعده داده بود که دخترش را ملکه ایران کند .

پرسیدم در نامها چه نوشته شده بود . گفت در هر دونا مه فوزیه را تهدید  
کرده بودند که اگر به ایران آمدی وسیله زهر ترا خواهد کشت و امضاء  
خیر خواه بوده است . بدنبال این جریان شاه از من خواست که برای  
سفارت به مصر بروم . به تهران آمدم . شاه اصرار داشت برای مراجعت  
فوزیه شرحی به پادشاه مصر بنویسند که دکتر غنی از طرف من همه نوع  
اختیار دارد . من هم رفتم مصر با ملک فاروق ملاقات کردم و هر چه اصرار  
شد فوزیه گفت اگر به ایران بروم کشته خواهد شد در نتیجه طلاق روی داد  
(این قسمت از مطالب دکتر غنی در کتاب خود او هم نیست و در کتاب  
والاحضرت اشرف هم چنین مطلبی وجود ندارد . دعوی فوزیه و اشرف  
پهلوی و پرت کردن شمعدانی نقره در جای دیگر هم انعکاس ندارد و  
در باریها هم آنرا تکذیب میکنند . موضوع ولایتعهدی و الاحضرت اشرف  
که بنظر نگارنده دروغ محض است زیرا که قانون اساسی ایران آنرا اجازه  
نمیدهد و چنین مطلبی تا بحال شنیده نشده است . فقط از نظر ثبت  
در تاریخ نقل گردید ) .

\*

روزنا مه‌کیهان هوائی درشما ره ۸۰۵ مورخ ۲۹ آذرماه ۱۳۶۷ مطالبی تحت عنوان (خاطرات فردوست) منتشرسا خته که بدون اینکه بخواهم درباره صحت و سقم این مصاحبه بحثی کنم قسمتی از آنرا که درباره ازدواج محمدرضا شاه با فوزیه و یکی از معشوقه‌ها پیش می‌باشد منتشر می‌سازم.

درباره ازدواج با فوزیه مسلماً انگلیسها دخالت داشته‌اند چون به نزدیک کردن ایران و مصر علاقه مند بودند. من که با دربار نزدیک بودم و هر روز مسائل را می‌شنیدم از این مسئله اطلاع نداشتم تا اینکه یکروز ولیعهد بمن گفت پدرم تصمیم گرفته که با فوزیه خواهر ملک فاروق ازدواج کنم. فاروق هم بدون هیچ صحبتی موافقت کرد چون می‌بایست دستور انگلیسها را اجرا میکرد. رضا خان شخصا برای استقبال از عروس آینده و همراهانش به ایستگاه راه آهن رفت. فوزیه یک زن فوق العاده خجالتی بود. هر بار که با او صحبت میکردند صورتش قرمز میشد. او و بزبان فرانسه با خانواده پهلوی صحبت میکرد و تا اندازه‌ای هم فارسی یاد گرفته بود.

زندگی محمدرضا در آن زمان خیلی محدود بود. فقط من و (پرون) بیشتر اوقات شامونها و ساعات فراغت را در کاخ ولیعهد میگذرانیدیم. فوزیه هیچوقت به مستخدمین ایرانی کاری نداشت کلفتی از مصر آورده بود که با او صحبت میکرد. حتی در صدیافتن دوستانی بین خانمهای ایرانی هم نبود. با خواهران شاه خیلی سرد رفتار میکرد. آنها وظیفه خود میدادند روزانه حتی برای چند دقیقه بدیدنش بروند. اما محسوس بود که از دیدن آنها لذت نمیبرد. تنها به کلفت مصری و سفیر مصر و خانمش علاقه داشت. ولیعهد اصرازیادی داشت که فوزیه در امور خیریه شرکت کند ولی او صریحاً جواب منفی میداد.

پنج یا شش سال پس از ازدواج سیاست انگلیسها عوض شد و من از کارهای (ارنست پرون) فهمیدم که سیاست آنها جدائی بین ایران و مصر است. پرون هم نقش فعالی در این جدائی داشت. یکبار اطلاع

یا فتم که خانم (دیوسالار) عریضه‌ای به ولیعهد داده و دختر خود، ابا  
و آشنا ساخته است. در نتیجه روابط عاشقانه‌ای بین شاه و ابوجود  
آمد. پرون گفت اگر ولیعهد با این کار ادا مه بدهد من ترتیبی میدهم  
یا نزد آن زن نرو یا از فوزیه جدا شود.

ارنست پرون ما جارا برای فوزیه تعریف کرد و نقشه‌ای هم کشید  
بدین ترتیب که او مطلع بود که ولیعهد چه وقت نزد معشوقه‌اش میرود.  
روزی که ولیعهد به آنجا میرود، فوزیه را سوارا تو میل کرده با سرهنگ  
رفعتیان نزدیک خانه دیوسالار میبرد. در آنجا پرون به سرهنگ  
دستور تیراندازی بطرف اطاق خواب میدهد که تیر بسقف خانه خورد  
و دختر بکنار پنجره آمد و فوزیه دختر را خوبی دید. بعد پنجره را بست  
و یکی دوساعت بعد ولیعهد از ساختمان خارج شد و شخصاً رانندگی کرد  
و بدون اسکورت رفت. پرون شب‌ها نرو ما جارا بطور دقیق برای  
من تعریف کرد. آن شب‌ها ما با ولیعهد و فوزیه و پرون خوردیم.

سرمی‌شام فوزیه حتی یک کلمه هم صحبت نکرد و چهره‌اش درهم‌رفته بود.  
ولیعهد هم مطلبی نگفت و نمیدانست موضوع از چه قرار است؟ یک‌ماه  
به‌مین ترتیب گذشت فوزیه یک کلمه حرف نمیزد و برای نجات از تنهایی  
فقط با سفیر مصر و خانمش ملاقات میکرد.

پس از مدتی توجه یا فتم که فوزیه بعنوان استراحت میخواهد به مصر  
برود. پس از یکماه براثر نصیحت بستگانش به تهران بازگشت و تیر  
پرون به سنگ خورد و نقشه دیگری کشید. او شخصی بنام (تقی امامی) را  
با خود به کاخ آورد. او چون ورزشکار بود و ولیعهد هم ورزشکار بود با  
هم یک‌سازش اخلاقی پیدا کردند. پس از مدتی پرون از روابط تقی  
امامی و فوزیه مطالبی بمن گفت و جریان را هم به ولیعهد اطلاع داد.  
محمد رضا خواست و گفت برو راننده فوزیه را ببین و جریان را بپرس.  
راننده گفت یک شب در میان یا هفته‌ای دوشب و گاهی هر شب فوزیه  
تقی امامی را به تپه‌های محمودیه میبرم. در آنجا میگویند از  
تومبیل پیاده شده مقداری دورتر بروم تا بعد مرا خبر کنند. جریان

را به محمد رضا که شاه شده بود گفتم و او هم دستور داد که دیگر تقی امامی را به کاخ راه ندهند. پس از ۱۵ روز فوزیه به مصر رفت و دیگر برنگشت و فاروق هم از شاه خواست که فوزیه را طلاق بدهد. وجدانا "تردید دارم بی عفتی فوزیه را تا شاید کنم چون واقعا چنین خلعتی نداشت

\*

ما هفتاد و نه روزگار نوحا طرات یکی از رجال درباری را در این باره چنین منتشر ساخته است :

از دواج شاه و فوزیه جنبه سیاسی داشت بهمین جهت بعد از شهریور ۲۵ بتدریج روابط شاه و فوزیه بنحوی سرد شد که آنها فقط موقع شام و نهار همدیگر را میدیدند. و خیلی با هم کم صحبت میکردند. فوزیه به ایران و ایرانی علاقه‌ای نداشت و سعی نکرد زبان فارسی را بیاموزد با شاه و درباریان بزبان فرانسه صحبت میکرد. معاشرین او سفیر مصر و خا نمش بودند. پروین سوییسی که در زمان رضا شاه مدیر هتل رامسر بود بعد از تبعید رضا شاه به تهران آمد و دربار را هیفت. در جلب زنان مهارت داشت. پروین توانست پای دونفر ورزشکار را بدربار باز کند که امیر علائی و تقی امامی بودند. شاه به فوزیه اجازه داده بود هر وقت دلش تنگ میشود با شمس - اشرف - پروین - فردوست - امامی، امیر علائی برای هواخوری به نقاط شمالی تهران برود. فوزیه تقی امامی را انتخاب کرده و هفته‌ای یکی دوروز با او بود و پس از چند ساعت هواخوری به کاخ بر میگشت. موقعیکه فوزیه و امامی به (زعفرانیه - محمودیه - صاحبقرانیه) میرسیدند دستور میدادند راننده خارج شده و آن دو مدتی داخل اتومبیل تنها بودند. پس از چند ماه راننده اتومبیل جریان را برای پیشخدمت شاه تعریف میکند و او هم مطلب را به شاه میگوید و اظهار نظر میکند که از نظر مذهبیه به مصلحت است که شاه از ملکه جدا شود. پروین از موقعیت استفاده کرده موقعی که شاه با زن جوانی در داخل کاخ مشغول عشقبازی بوده فوزیه را به اطاق شاه میفرستد. از آن تاریخ روابط شاه و فوزیه قطع میگردد.

جریان طلاق هم‌بشا و فوزیه مربوط بوده نه به ملک فاروق . قبل از رفتن فوزیه به مصر تقی اما می از دربار طرد می‌گردد و تا ده سال بدربار راه‌نداشت تا اینکه والاحضرت اشرف از شاه‌اجازه می‌گیرد در دفتر خود با و کاری بدهد . شاه موافقت می‌کند با این شرط که هر وقت بآنجا می‌رود اما می نباشد و بهمین طرز هم عمل شد .

\*

بعقیده نگارنده کتاب این جریان‌ها نشان می‌دهد بعکس تصور رضا شاه و ملک فاروق نه تنها این ازدواج موجب توسعه روابط دو کشور ایران و مصر نشد بلکه فوزیه هم‌ملکه خوبی برای ایران نبود و روابط زناشویی شاه و ملکه ایران نیز در موقعیت بسیار بدی قرار داشت که احتمال تیرگی روابط هر دو کشور می‌رفت . سرانجام این ازدواج که با مصلحت اندیشی دو پادشاه صورت گرفته بود با مداخلات درباریان دو کشور با فراق کشید . نقش تقی اما می در بهم خوردن این ازدواج نشان آنست که دربار ایرانی که علاقه داشتند شاه از فوزیه جدا شود بصورت مستقیم و غیر مستقیم او را در دربار نگاه می‌داشتند . بهمین جهت مدتی کوتاه مغضوب بود ولی با ردیگر در سازمان نهایی درباری وابسته به دربار سر و کله او پیدا شد

مدتها رئیس فدراسیونهای ورزشی بود و در سالهای آخر رژیم هم‌رئیس سازمان انجمنهای بین‌المللی بود . بیاد دارم که وقتی حزب ایران نوین می‌خواست سومین کنگره خود را برگزار کند و من هم بریاست کنگره انتخاب شده بودم چون حدود ۴۵ هیئت نمایندگی از احزاب مختلف جهان در آن شرکت کرده بودند . تمام مورترجمه نطقها و نصب بلندگوها و انتخاب مترجمین اختصاصی برای این هیئت‌ها طی قراردادی بعهدده همین سازمان گذاشته شد که روزها تقی اما می شخصاً برای بررسی وضع کنگره می‌آمد و از این راه در آ مدرسه‌ری نصیب این سازمان میشد . یکی از بستگان تقی اما می میگفت بعد از انقلاب هم در ایران مانده و خانه و زندگی هم مصون از تعرض بود که شاید این ناشی از روابط

اوبا فردوست بوده است .

ولی فوزیه پس از طلاق از شاه هیچوقت دیگر به ایران نیامد. والاحضرت  
شهنای زگا هگا هی ما در خود را درسویس میدید .

نگارنده یکبار که از ژنو عازم تهران بودم در فرودگاه یکی از اعضای  
سفارت ، خانم موقروزیبائی را بمن نشان داد و گفت شما این همسفر  
خود را میشناسید؟ گفتم نمیدانم کیست . گفت او ملکه سابق ایران فوزیه  
است که همراه شوهر و دو بچه اش عازم ترکیه میباشد . تا استانبول در  
هواپیما با فوزیه بودیم . زیبائی ووقا خود را حفظ کرده بود ولی  
دیگر آن شادابی و جلوه خیره کننده ای م جوانی را نداشت . او میگفت  
فوزیه با شیرین بیک زندگی خوب و شیرینی را دارد و اکثر "بین مصر  
وسویس و ترکیه در سفر هستند و خیلی از ایرانیها او را میشناسند ولی  
با هیچ ایرانی معاشرت ندارد . شیرین بیک هم بعکس اسمش که  
انسان خیال میکند یک مرد معمر مصری است خیلی متین و موقر و قیافه  
اروپائی و مرتبی داشت و در هواپیما هم از فوزیه و فرزندانشان خود  
خیلی پذیرائی میکرد و نشان میداد که زندگی خوبی دارند . این امر  
نشان میدهد که چقدر افرادی از سلاطین و ملکه ها خوشبخت تر  
هستند . ملکه فوزیه که در دو خانواده سلطنتی مهم و بزرگ وضع ممتازی  
داشت زندگی معمولی و عادی را بر زندگی شاهانه و سلطنتی ترجیح  
داد . او سعادت و سلامتی و شادکامی را در دربار نیافت ولی آنچه او  
میخواست و به آن رسید و خود را خوشبخت میدانست زندگی خانوادگی  
و داشتن روابط حسنه زن و شوهر و دوران تحریکات درباریان و اطرافیان  
است که با رنج و زحمت فراوان از زندگی درباری گسست و بزندگی  
عادی پیوست .

از نکات جالب اینکه تنها فرزند (شاه و فوزیه) یعنی والاحضرت  
شهنای زکه مدتی همسر اردشیر زاهدی بوده و از او فرزندی بنام (مهناز)  
دارد ، پس از اینکه به عقد یکی از افراد خانوادها نیا نیامد در آمد  
او هم از زندگی درباری بیزار بود . اکنون چنان مذهبی شده که حتی

به اطرافیان خود تا کید میکند که به اسلام بگردند و وظایف مذهبی را تمام و کمال انجام بدهند .

از قرار معلوم (شهناز) نام خود را به (هاجر) مبدل کرده و قسمتی از ثروت خود را صرف ساختن مسجدی در یکی از شهرهای آمریکا میکند و خود نیز در لندن همراه فرزندانش با (روسری اسلامی) دیده میشود .  
شهناز با اینکه خیلی خوب زبان فارسی را نمیدانست اکنون قسمت اعظم وقت خود را صرف خواندن کتابهای مذهبی میکند و به تمام معنی یک (زن اسلامی) شده است .

فوزیه و شاه دیگر هیچوقت با هم روبرو نشدند . پس از فوت شاه در مصر و تلگراف تسلیتی برای شهبانو فرستاد .

\*

امیر علانی مینویسد : در حکومت علاء که بوزارت دادگستری منصوب شده بود م روزی شاه مستقیماً از او سر بمان تلفن کردند که جواهراتی از بانگملی برای عروسی فوزیه گرفته شده که مفقود گردیده و از شما میخواهم که موضوع را تعقیب کنید و شما میتوانید تمام اقدامات لازم را که مقتضی میدانید برای یافتن جواهرات بعمل آورید و مادام که جواهرات پیدا نشده خیاراحت نیست و اگر کار به نتیجه رسید مرا فوراً مستحضراً زید . شاه گفت یوسف بهرامی رئیس آگاهی زیر نظر شما انجام وظیفه خواهد کرد . فوراً بهرامی را خواستم گفتم این جواهرات بچه کسی تحویل شده گفت به ملکه مادر . گفتم بایدا ز همین جا شروع کرد . با و گفتم آبروی شاه در خطر است و ایشان بسیار علاقه دارند که موضوع کشف شود . بفرماید که از ملکه مادر تحقیقاتی بشود . گفتم عده ای با زرس دور خانه ملکه مادر بگذارد تا مدتی که ما داخل قصر هستیم کسی خارج نشود . همراه حائری شاه باغ داستان کسل که جواهرات پشتوانه زیر کلید ایشان بودند ملکه مادر رفتیم .

با ایشان عرض کردم که ما موریت داریم تحقیقاتی بعمل آورم تا شاید جواهراتی که برای عروسی بدربارت تحویل شده پیدا شود . مساعدتی



بفرما شیدتا توفیق حاصل شود. ضمناً دستور بفرما شید کسی از قصر خارج نگردد ولی هرکس میتواند داخل قصر بشود. ایشان گفتند مگر من یا اشخاص دیگر توقیف هستیم. گفتم نه! ما شاه دستور داده اند هر طور صلاح میدانم اقدام کنم و اقدامی جز تحقیقات میسر نیست. صورتی از زندیمه‌ها خواستم. معلوم شدنا یکی از زندیمه‌های ملکه مادر در صورت نیست. از همین جا سرخ بدست من افتاد. به آقای بهرامی گفتم با زرسان آگاهی منزل او را تفتیش کنید. پس از تفتیش عین جواهرات زیر خاکسترهای اجاق خانه خانم مزبور بدست آمد. فوراً بهرامی سرتلخن کردم و مؤذنه‌ها را که شاه ظاهر تشکر کرد. ولی من از کار خود بیمناک بودم زیرا موقعی که نزد ملکه ما در بودم حس کردم که در دل خود از من سخت ناراحت شده اند. وقتی نزد شاه بودم ما جرات گفتم و پیش بینی کردم که اگر علیه من اقدام کنند بی اثر باشد. شاه گفت در هر حال شما مصون هستید.

\*

والاحضرت اشرف در کتایش در باره روابط خود با فوزیه چنین مینویسد : طی سالهایی که برادر من با فوزیه زندگی میکرد و همچنین در جریان دو ازدواج بعدی شایعات زیادی درباره رقابت من با زنان برادر من منتشر یافت اما واقعیت این است که مبنای روابط من با آنها این بود که همیشه سعی کرده‌ام هرکسی در زندگی برادر من نقشی دارد او را دوست بدانم زیرا در نظر من این کار جزئی از دوست داشتن برادر من بود. خیلی زود با فوزیه تفرقه پیدا کردم. شاهزاده فوزیه واقعاً اولین دوست نزدیکی بود که من داشتم. او هم مانند همسر بعدی برادر من نسبتاً خویشتن دار و حتی گاهی قدری سرد بود اما قلبی مهربان و بخشنده داشت. چون میدانستم که دل او برای خانوادهاش در مصرتنگ میشود سعی داشتم موجبات راحتی و آسایش خاطر او را فراهم کنم.

\* \* \*

### ملکه (بدشانس) و (بدقدم)

وقتی طلاق فوزیه صورت گرفت مرتب دربارها زدواج محمدرضا شاه با بعضی از دختران ایرانی و خارجی شایعاتی انتشار می یافت. حتی یکبار عکس ایران علاء در پشت جلد یک مجله داخلی چاپ شده او بزودی ملکه ایران خواهد شد. با اینکه از دختران شایسته ایرانی بود ولی در نشریه ای خواندم که (شاه بیکی از شاهپورها گفته بود هر وقت بفکر ازدواج با دختر علاء می افتم وقتی فکر میکنم زن علاء مادرزم میباشد بوحشت می افتم و از این فکر منصرف میشوم).

یکبار هم خبر ازدواج محمدرضا شاه با یک پرنس زیبای ایتالیائی در روزنامه های خارجی انتشار یافت که مورد تکذیب دربار قرار گرفت. ( ژرارڈ ویلیه ) فرانسوی مینویسد:

محمدرضا شاه در سفر سال ۱۹۴۹ خود به آمریکا با (روت استیونس) دختر ۲۲ ساله آمریکا ئی آشنا شد که از خانواده های قدیمی سانفرانسیسکو بود و قصد داشت با او ازدواج کند ولی اشرف از او خواست که این دختر آمریکا ئی را ترک گوید و با یک دختر بختیاری بنام (نینسا) ازدواج کند. شاه وقتی عکس دختر را دید گفت چاق است و از (پرون) معروف به (راسپوتین) دربار ایران اظهار نظر خواست و او هم نظر شاه را تائید کرد تا اینکه با یک دختر بختیاری دیگر (ثریا) دختر خلیل خان اسفندیاری

ازدواج نمود.

این ازدواج که تقریباً عشقی هم در آن بوجود آمده بود، با ناکامی روبرو شد زیرا ثریا نتوانست برای شاه ولیعهدی بوجود



بیاورد و بانگرانی محمدرضا شاه از آئینده تخت سلطنت و سلسله پهلوی، سرانجام این ازدواج با تأسف بجدائی کشیده شد.

از ملکه ثریا خاطراتی انتشار یافته که بزبان فارسی هم ترجمه شده و مترجم آنهم (موسی مجید) میباشد. همچنین قسمتی از خاطرات ثریا در مجله میدا ایران انتشار یافته که چون اصل آنرا ندیده‌ام بقسمت هائی با نقل از این دوشنریه‌ها اشاره میکنم:

والاحضرت شمس درپا ریس مرا دید. مردم میگفتند او سگهایش را از بچه‌هایش بیشتر دوست دارد. یکروز بمن گفت برادرش مدتی است تنها مانده و بهتر بود اگر دختر جوانی مانند شما حاضر میشد با محمدرضا زندگی مشترک داشته باشد. من بجای هرپا سخی خندیدم. هنوز غیر محتمل میدانستم که ملکه ایران بشوم. نمیخواستم وعده‌ای بدهم حتی اگر خود شاه ایران هم میبود. او گفت من ته دلم تورا در نظر گرفته‌ام. اگر با برادرم ازدواج کنی من واقعاً دوست نزدیک شما خواهم بود. من در زمان فوزیه ناشاد بودم زیرا فوزیه خواهرم اشرف را ترجیح میداد و همیشه با هم بودند. او مسئول بهم خوردن ازدواج فوزیه است. شمس از این طریق میخواست نفوذ خود را در دربار افزایش دهد و جای اشرف را در دربار بگیرد.

شمس میگفت برادرم با ازدواج من با پهلبد موافق نبود و میگفت از خانواده‌ای موزیسین است که در ایران زمینه اجتماعی مناسبی ندارد. ما به قاهره رفتیم و پنهانی ازدواج کردیم و پس از تولد دومین فرزند ما شاه موافقت کرد به تهران بیا ئیم بشرطیکه نام خانوادگی

(مین با شیان) به (پهلبد) تغییر یا بد .

درهما نجا با فاطمه و شوهرش هیلر آشنا شدم . او در (هاروارد) با محمود رضا آشنا میشود و ازهما نجا فاطمه و او تصمیم به ازدواج میگیرند . شاه مخالف بود . شمس که ناراحتی خود را فراموش کرده بود میگفت شاه را راضی خواهم کرد که با شما موافقت کند .

شبى که فردا یش عازم تهران بودیم در اطاق خواب خودم نامه‌ای را دیدم که نوشته بود: (شما دختر نجیب و مهربانی هستید هیچگاه تن با ازدواج با شاه ندهید چون سادیس مدارد و علت فرار فوزیه این بود که او را کتک میزد - خیر خواه) . آنشب تا صبح نخوابیدم و گریه کردم . فردا صبح والا حضرت شمس وقتی مرا دید گفت چرا افسرده هستی؟ ما چرا را گفتم و کاغذ را نشان دادم . شمس هم نامه‌ای با همان خط بمن ارائه داد که چنین بود: (شریاء در آلمان رفیق دارد و دارای شهرت مطلوبی نیست . نباید شما از خانواده بختیاری چنین انتخابی بکنید که بضر ملت ایران است . خیر خواه) .

اما بعد از خانم ایران‌مشار از نزدیکان والا حضرت اشرف شنیدم که نامه‌ها بدستور و توسط فروهر فرستاده شده و هدف این بوده است که عروسی بهم بخورد .

وقتی بتهران آمدم . خانم فروغ ظفر (عمه‌ام) راهنمای من بود . شام بمنزل ملکه مادر دعوت شدم . وقتی شاه میخواست وارد شود خدمتگزار گفت (الیحضرت هما یونی) ما همه از جمله مادرش سرپا ایستادیم . لباس نیروی هوایی که مطلوب وی بود بتن داشت . مادرش در آغوش کشید . خواهران و برادرانش تعظیم کردند . پس از معرفی منم تعظیم کردم . برادرهایش با والا حضرت میگفتند . او هم به مادرش (شما) میگفت . در نخستین برخورد بسیار مهربان و رفتارش را جالب دیدم . در سرمیز شام خواست کنارش بنشینم . از تحصیلاتم در سوئیس و انگلستان پرسید . در مجموع مرا جذاب تشخیص داد . پس از رسیدن به منزل پدرم پرسید چه فکر میکنی گفتم دوستش دارم . پدرم گفت آیا ما یلسی با او

از دواج کنی؟ چون شاه از من خواست که همین امشب نظر ترا جویا شوم. از شدت هیجان و ذوق زندگی در اطاق ماندم. کاری با من عظمت بساده‌ترین شکل سرگرفت و با این ازدواج موافقت کردم. سرور و شادی من حدی نداشت. از همان آغاز وابستگی‌های چشمگیری بین من و او وجود داشت. هر روزها را می‌دیدم. با هم رانندگی داشتیم. از بابت خلبانی خیلی بخود می‌بالید. بتدریج پی بسردما انحطاط حیرت‌آوری همه دربار را فرا گرفته و فضای موجود به آرایش پیش از طوفان شباهت داشت. یکروز شاه بمن گفت با دیدم را قب باشی که دست از پا خطا نکنی - من دریا فتم که این مرد تاج و تخت خود را بیش از هر کس و هر چیز دوست دارد.

اوایل دچار بیماری حصبه شدم. شایع شده بود که مرا مسموم کرده‌اند. خواهران شاه چنان با هم حسادت داشتند که اگر با اشرف گرم می‌گرفتم شمس با من قطع رابطه میکرد. از اعلام خطر شاه سرگیجه گرفته بودم. سه روز بین مرگ و زندگی بسودم دکترا یا دی دینی بزرگ برگردنم دارد. در سایه مهارت خود زنده‌ام کرد.

کم‌کم با آداب و رسوم درباری آشنا شدم. مدتی در یکی از خانه‌های شمالی تهران که بعداً "بخیا بان شریا معروف شد و زمانی در خیابان سعدآباد در خانه یکی از دوستان خانوادگی خود صغر پناهی زندگی میکردم. و روزی دوساعت زبان فارسی میآموختم. زبان آلمانی زبان ما دریم بود. به انگلیسی و فرانسه هم آشنا بودم. شاه اکثر شبها بعد از ساعت ۹ شب بیدیدن من میآمد و او را در خانه نماند. سلطنت غیر از اشرف پهلوی از من دیدن میکردند. از شاه پرسیدم که چرا اشرف نیامد. گفت مریض است. او گفت اشرف خواهد لایق و فداکار و صمیمی و باشهامت من میباشد. از آنجا فهمیدم که اشرف در شاه خیلی نفوذ دارد. یکروز که در قصر سعدآباد بودیم همراه شاه بیدیدن اشرف رفتیم. او شاه و مرا بوسید و خیلی ز قیافه من تعریف کرد و گفت از عکسش بهتره. در اطاق او در یک قاب نقره عکس من را هم گذاشته بود که بهوش و زرنگی و کاردانی

او واقف شدم. شاه از زندگی خانوادگی ما دقیقاً خبر داشت و میدانست که پدرم تمام زندگی خود را در قمار باختهاست. در همان ایام از طرف سفیر آمریکا ضایفتی برای نامزدی ما داده شد. ده نفر شرکت داشتند. پس از میهمانی عالم بهم خورد و مرا به بیمارستان بردند که گفته شد مسمومیت غذایی است. احتمال حصبه و تیفوئید بود ولی دکتر ایادی بشاه گفته بود حصبه نیست و مسمومیت است. وقتی خون بآزمایشگاه ذوالریاستین داده شد مسمومیت قطعی شد. (در اینجا مجله امید ایران از قول مادر ثریا مینویسد که خانم صدیق السلطنه از دوستان من گفته بودند و خانم ایران تیمورتاش و الاحضرت اشرف را در پارسی دیدیم میگفت این عروسی، سر نخواهد گرفت.)

سرانجام مراسم عروسی در کاخ گلستان برگزار شد. (در این مراسم هم بعلت ازدحام جمعیت حال ثریا بهم خورد.)

ثریا مینویسد: مدعوین همگی از اروپا سفارش کفش و کیف و لباس و جواهرات دندول و خریجه و سوءاستفاده های فراوان هم در این مورد صورت گرفت. روز سه شنبه ۲۷ بهمن ۱۳۲۹ انجام شد. آقا خان محلاتی و همسرش هم شرکت کردند. نخست وزیر رزم آرا بود. ازدحام جمعیت بعلت اختلاف دربار و دولت و کاشکنی های بین آن دو موجب شد که بیش از ظرفیت کاخ افراد دعوت شوند.

لباس عروسیم را که کریستین دیورد پارسی تهیه کرده بود بتن کردم. خیلی سنگین بود. محمدرضا و دکتر ایادی چاره اندیشی کردند که ده یا ردا ز پیراهن را در پارسی ببردند.

با وجود برگزاری عروسی با زهم بمن میگفتند بعضی از درباریها مخالف هستند. آزما دام (فانتل) معلم آلمانی خود در صفهان نامه داشتم که دختر فرمانده لشکر صفهان که پدرش با درباریان مربوط است گفته میخواهد عشا یربختیاری را وادار کند که بشاه نامه بنویسند که چون مادر ثریا آلمانی است و پدرش قمارباز و عیاش است بدرد نمیخورد که ملکه ایران باشد. میخواستم نامها را بشاه بدهم بعلت

کسالت صرف نظر کردم .

بدلائل سیاسی نتوانستیم به ماه عسل برویم . به ویلای شاه کنار دریای خزر رفتیم . بمحض مراجعت به تهران یکروز صبح در حالیکه داشتیم ناشتا میخوردیم یکی از آجودانها آمدوزیر گوش شاه چیزی گفت شاه رنگش پرید و بمن گفت (نخست وزیر مرا در مسجد ترور کردند . قاتلان از فدائیان اسلام است ) .

مجلس امیدیان در این باره چنین می نویسد : علم خود را بشاه رسانید و خبر ترور رزم آرا را بشاه داد . شاه خیلی متاثر و نااحت شد گفت (کامصدقیها بود؟) علم گفت نمیدانم . گفتند از فدائیان اسلام بود . امروز صبح در مسجد شاه ختم آیت الله فیض بود . رئیس شهر بانی بمن خبر داد که مجلس ختم خیلی مجلل و شلوغ است خودم را بنخست وزیری رسانیده نزد سپهبد رزم آرا رفته پرسیدم به مجلس ختم میروید؟ گفت الان با تفاق میرویم . با اتومبیل نخست وزیری رفتیم . جلوی مسجد شاه سر تیب زاده کارگزار رئیس آگاهی مطالبی بنخست وزیر گرفت که من مطلع نشدم ولی رزم آرا بمن گفت رئیس آگاهی میگفت مجلس خیلی شلوغ است کاش تشریف نمیاوردید . با و گفتم تیمسار گلوله های که در کارخانه تقدیر بسا زندیموقع خودش خواهد آمد . وقتی بکنار حوض مسجد شاه رسیدیم صدای گلوله بلند شد و گروهی صلوات میفرستادند و ضارب دستگیر شد و بنخست وزیر را هم به بیمارستان بردند . وقتی دکتر مصدق نخست وزیر شد وضع بصورت دیگری درآمد .

\*

شاه ساعت ۷ صبح بیدار میشد و بکاخ مرمر میرفت . محسن قراگزلو پس از صبحانه بیدار میآمد . برنا مه روزانه آغامیشد . خانم قراگزلو و خانم علم از دوستان من بودند . نخستین دیدار با شاه سرناهار انجام میگرفت . برای عید نوروز میخواستیم بفرستیم . در وسط سخنرانی چند کلمه را انداختیم . خنده ام گرفت . بعداً متوجه شدم که ملکه چه نقشی دارد . در خیلی از سازمانهای خیریه ریاست داشتم . شاه مدرسه است

هفت و نیم بعد از ظهر صرف میشد. تقریباً تمام اعضای خانواده حاضر میشدند. بعد فیلم تماشا میکردیم. بعد بازی بریج شروع میشد. من پیش از ازدواج هرگز دست بورق نزده بودم.

وقتی بدر بار آمدم متوجه شدم که محیط بی دغدغه خانواده که پراز صفا و صمیمیت بوده با محیط پرازناز و نعمت دربار که بیشتر روابط بر پایه رقابت و همچشمی است بسیار متفاوت میباشد. تنها کسانی را که در آن دوران دوستان داشتم عمده ام فروغ، ظفر و پزشک دمکترا یادی بود. هر زمانی که اشتباه میکردم آنها گوشزد مینمودند. فروغ ظفر همواره بمن آرامش میداد. هفته ششم ازدواج، شاه بمن گفت (من دوست ندارم که فروغ ظفر هر روز بدر بار بیاید. زیرا ما گمان میکنیم که او جاسوس باشد). گفتم محمدرضا این محال است برای چه کسی جاسوسی میکنند؟ گفت برای عناصری در تهران. گفتم و عزیزترین دوست من است و باریا ریهای خود زندگی را بمن بازگردانده است. شاه گفت بیشتر از این نمیتوانم توضیح بدهم. از آن تاریخ اجازه دیدار با فروغ ظفر بمن داده نشد. یکی دوبار پنهانی ملاقاتش کردم. از آن بعد بکلی دیدار فروغ ظفر ممنوع شد. با این نتیجه رسیدم که مادر شاه با این امر اصرار داشته است.

محمدرضا وارث تخت طاووس بود و فقط میتوانست ورزشکار خوبی باشد. مشروب کمتر میخورد. بتوصیه پزشکان روزی ده عدد سیگار میکشید. بخلبانی خیلی علاقمند بود و ظاهراً نمیتوانست تحصیلاتی داشت. مطالعاتش خیلی رمانتیک بود. سعی میکرد در کوران مسائل و چرباناتی باشد که در جهان میگذرد. روزنامه های عمده اروپا و آمریکا را مطالعه میکرد. در مصاحبه های مطبوعاتی میتوانست در پاسخ بآنها از اطلاعات خود بهره بگیرد. در باره پدرش میگفت شخصیت بزرگی بود. همه از او میترسیدیم. کافی بود که چشمان نافذش را بما بدوزد. حق نداشتیم در محافل فامیلی نظریات خود را بگوئیم. نظرمان را فقط در برابر پرسش او میتوانستیم بگوئیم. از معلمان خواسته بود که باوی نسبت

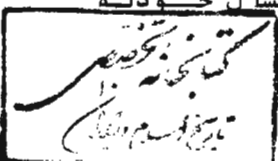


بدانش آموزان دیگر سختگیرتر باشند. پیش خود سوگند خورده بود که بمحض رسیدن بقدرت کارها و روشهایش با پدرش کاملاً متفاوت باشد. وقتی بسلطنت رسید پیمان ازدواج با فوزیه را فسخ کرد. اختلافات خود را با بختیاریه‌ها و سایر قبایل ایران حل نمود. با روحانیت از در صلح و آشتی درآمد.

آن دو کاملاً متفاوت بودند. رضاشاه تندخو ولی اوملایم و کمرو بود. بسختی میتوانست درخواستی را رد کند. خیلی از اطرافیان از این نقطه ضعف او بهره برداری میکردند. او نمیتوانست و نمیخواست انفصال یا اخراج رجلی را با صراحت بخودش اعلام کند. ترجیح میداد که اینکار با مسالمت و درخفا انجام شود. اغلب اتفاق میافتاد که روزی شخصی را با مهربانی بپذیرد و روز دیگر با نفرت و بایی میلی با او برخورد کند. از این جهت بداشتن دو چهره متفاوت در یک زمان متهم شده بود. بطور کلی بنظریات دیگران گوش میداد ولی تصمیم نهائی را خودش میگرفت. آنوقت در تصمیم خود سخت و آهنین بنظر میرسید. در باره ازدواجش با فوزیه چیزی بمن نگفت آشنا یان میگفتند ازدواج با فوزیه از همان آغاز با شادی همراه نبود. فوزیه تهران را کوچک و در حکم ولایتی میدانست. در مقام ملکه همیشه بکشور خود میانداشید. پس از طلاق فوزیه با وجود روابطی که با زنان خارجی داشت نخواست با آنها ازدواج کند.

او خود را مذهبی نشان میداد و بداشتن اعتقادات مذهبی و تسلیم در برابر سرنوشت تظاهر میکرد. روی هم رفته خصوصیات پیچیده و نامشخصی داشت.

ما در شاه در رأس سلطنت قرار داشت. دربار ایران اساساً دربار زنان بود. گرچه از نظر عنوان از ملکه ما دربار لاتر بود ولی همیشه بدیدن او میرفتم و هرگز بین ما صمیمیت و دل بستگی نزدیک وجود نداشت. در تصمیم گیریهای دربار خیلی اثر داشت. بهمین جهت در دربار دسیسه و پشت همانندازی زیاد بود. در گردهم آئی با زنان همسال خود دسه



شایعات توجه میشد و بیشتر بدگوئیها متوجه من بود .  
 شایع بود که یکبار رضا شاه گفته بود در میان افراد خانوادۀ یک مرد  
 وجود دارد و آنهم اشرف است که البته این شایعه درست نبود . ولی  
 بطور کلی محمدرضا شاه مرد ضعیف النفسی بود .  
 وقتی فوزیه از شاه جدا شد اشرف نخستین با نوری دربار گشت . من هم  
 اشرف را به شمس ترجیح میدادم زیرا گاه گاهی تفاهت و شمیم ولی با  
 شمس ممکن نمیشد . هر زمان که اشرف را دعوت میکردیم شمس نمیآمد  
 ولی اشرف همیشه میآمد و اغلب جشنهایی در خانه اش برپا میکرد .  
 شمس انتظار احترام و محبت داشت درحالیکه اشرف با من دوست شد و  
 تا پایان هم دوست ماندیم .

علیرضا تنها برادر تنی شاه که در سوئیس به همراه برادرش تحصیل کرده  
 بود در پاریس با یک زن لهستانی طلاق گرفته بنام ( کریستیان شولوسکی )  
 ازدواج میکند و صاحب یک پسر میشود . وقتی من او را دیدم بازنی زندگی  
 میکرد که هرگز او را بمن معرفی نکردند . او پای بند آداب و اصول  
 اجتماعی معمول نبود . شاه در رفتارش دقت مخصوص داشت یکزمان  
 شایع شد توطنه ای در کازان است که علیرضا میخواهد جای محمدرضا  
 بنشیند .

روز ۲۸ اکتبر ۱۹۵۴ جشن سالروز تولد محمدرضا بود . ما نند معمول همه  
 خویشان گردآمده بودند تا دور هم شام بخوریم . ملکه ما دربار بی صبری  
 پرسید ( علی کجاست ؟ ) او با هواپیما بمزرعه پنبه خود به ما زندران  
 رفته بود . شاه گفت اگر حرکت کرده بود تا بحال میرسیسد . شاه  
 هواپیمائی را که چند روز پیش دوتا ئی سوارش شده بودیم بایک خلبان  
 در اختیار برادرش گذارده بود . فردا صبح شنیدیم که هواپیمای علیرضا  
 بکوه خورده و کشته شده است . شاه دستور داد که فوراً گروه تجسی بمحل  
 انفجار هواپیما بروند . درکنار ملکه ما درمانندیم تا به تسکین درد  
 و اندوه و بپردایم ولی او آرام نمیشد . بقراری که منشی علیرضا  
 میگفت آنروز هوا بسیار نا مساعد بود ، تا آخرین لحظه خلبان علیرضا

را تشویق می‌کرد که ز پروا ز خودداری کند، ولی او میخواست در جشن تولد برادرش شرکت داشته باشد. گذشته از آن بخاطرنا را حتی که یکی از کارگزارانش داشت میخواست هر چه زودتر او را به تهران بیاورد و به بیمارستان برساند. به همین جهت جای مرا با آن کارگردان دندوالا منهم کشته شده بودم.

غلامرضا با دختر یک پزشک خوشنام ایرانی ازدواج کرده بود. پس از مدتی زندگی غلامرضا غیرقابل تحمل شده بود که هم از او جدا شد. عبدالرضا از همه برادرانش با هوشتر است. با یک زن طلاق گرفته بنام پری سیما ازدواج کرد که از زیباترین زنان کشور بود. زندگی شاد و پر میمنتی داشتند. دوستی ما با پری سیما تا امروز پایداری می‌باشد. در واقع میتوان گفت حمیدرضا برادر دیگرش از نشا و او را طلاق داد. مینوخواهرزاده مصدق چون قبل از ازدواج بخصوصیات ناپسند حمیدرضا آشنا بود حق طلاق را در سند مربوطه به ثبت میرساند. بعداً با یک دیپلمات بنام (روزنبرک) ازدواج میکنند و در دربار رهم پذیرفته شدند.

باشهنا دختر شاه برخوردار خوبی داشتیم. طفلک از محبت و عشق والدین بی بهره بود. از مردان نیرومند دربار علاء بود که اغلب تحت تاثیر زنش قرار داشت. اگر چه مرا ندیده بود ولی از آغا ز دشمن من بود. علاء مطمئن بود که شاه با دخترش ازدواج میکند. دوشیزه علاء هرگز ما یوس نمیشد. در مراسم عروسی من در دربار حضور نیافت. رودر روی من احترام میگذاشت اما پشت سرم دسیسه چینی میکرد.

پس از آن نده شدن فروغ ظفرتنها کسی که در دربار من با او اطمینان داشتم دکترایا دی بود. او هر روز برای معالجه من بسعدآباد میآمد. یکروز شاه بمن گفت باید از خدمات ایادی چشم بپوشیم. زیرا او زخانواده بهائی است. ما درش از اعضای رهبری فرقه بوده است. برای حفظ سلامت خودش هم شده با یدمدتی بدربارنیا ید. آیةالله کاشانی مردم را بمبارزه با بهائیت دعوت کرده و صدها نفر را کشته و خانواده هایشان را

آتش زده است. ما از این آزار و اذیتها متاسفیم ولی در مسائل مذهبی اختیاری نداریم باید منتظر بود تا طوفان رفع شود. این حرف مادرد مراد و انمیکرد. فکر میکردم بدون ایادی که همیشه تسلی ده و پشتیبان من بود تحمل زندگی در دربار برابری سخت باشد. پزشکان دیگر پیشنهاد شدند لکن جز در موارد ضروری استفاده نشد. بناچار برای استراحت همراه شهنا ز بسویس رفتیم. وقتی بیدروما درم رسیدم سخت همدیگر را در آغوش گرفته با شدت هر چه تمامتر اشک میریختم. ما درم پرسید چرا اینهمه ضعیف و رنگ پریده ای؟ توانستم و را در جریان بگذارم ورنجهای خود را بگویم. ما درم بمن دل و جرئت داد. پس از سه هفته بهتران با زگشتم. و آما ده تحمل مصائب و گرفتاریهای زیادتربودم. وقتی دکتر مصدق نخست وزیر شد یا مسخت زندگی ما آغاز گردید. ما ایامی را میگذرانیدیم که در سایه طپانچه های پر و آماده بالای سرمان بخواب میفرفتیم. ما مشعوف شکست شرکتهای غارتگر خارجی بودیم. مصدق با دادن هرگونه امتیازها مخالف بود. پس از بازگشت مصدق از آمریکا شاه با و بیامی داد که (با ادا مه وضع ما ایران رابه لبه پرتگاه خواهیم بردوباید بکشیم که بتوافق برسیم). مصدق پاسخ داد (که ما هرگز گوهر درخشان را با آتش معامله نخواهیم کرد). شاه و دربار تصور میکردند که مصدق گناه عدم موفقیت خود را بگردن آنها میاندازد. شاه در آن ایام کاری نمیکرد. وزیران با و اعتنائی نداشتند. بیشتر به ورزش و اسب سواری میپرداخت و خیلی غمگین بود. من او را دلداری میدادم.

شبی که دکتر مصدق برای در اختیار گرفتن ارتش کاظمی را نزد شاه فرستاد و او که از قدیم با دربار ارتباط داشت خیلی با ادب به شاه گفت برای تقویت دولت اجازه فرمائید که برای مدت ۶ ماه دکتر مصدق نخست وزیر و وزیر جنگ با شدت جلوی تحریکات مخالفین را بگیرد. آنشب شاه تا صبح خوابید و مرتب قدم میزد و فکر میکرد.

شاه مرد بسیار منظمی بود. ۶ صبح از خواب بلند میشد. از ساعت ۷ صبح

مقامات مختلف را میپذیرفت. هر دولتی را خودش تعیین میکرد غیر از دولت مصدق. حال که مصدق وزارت جنگ را هم میخواست خیلی ناراحت شده بود. چندتن از مشاوریین از قبیل اما جمعه تهران - آیه الله بهبهانی - حشمت الدوله و الاتبار - دکتر متین دفتری - امیر اسدالله علم - دکتر اقبال - سرلشکر شافعی - سرلشکر بهار مست را خواست و با هر کدام جداگانه صحبت هائی کرد و چون دکتر مصدق هم استعفا کرده بود قوام السلطنه را برای نخست وزیر در نظر گرفت. با طاق پذیرائی آمد و با حضور ملکه مادر - و الاحضرت فاطمه - پدر من گفت مصدق رفت و قوام نخست وزیر شد. قراگزلو با نا را حتی وارد شد و گفت قوام السلطنه علامیه ای منتشر ساخته و را دیورا با ز کردیم. وقتی گوینده گفت (کشتی بان را سیاستی دگر آمد) شاه گفت قوام کار را خراب کرد و مردم شورش خواهند کرد و دولت شکست میخورد. پیش بینی شاه درست بود و عمر روز ۳۰ تیر قوام فرار کرد و استعفا داد و با ر دیگر دکتر مصدق مورد تمایل مجلس قرار گرفت.

مصدق بشاه پیغام داد و ده با ید ملکه مادر و اشرف از کشور خارج کردند. ملکه مادر میگفت این خروس جنگی است که از بیست سال قبل از دربار دلخوشی ندا رد زیرا او را تبعید کرده بودند. مصدق گفته بود اگر ملکه مادر و اشرف از کشور نروند دستگیر خواهند شد که آنها هم بسرعت از کشور رفتند. کم کم شاه میگفت با اینطرز با ید از کشور خارج کردیم.

پس از ۲۸ مرداد بتدریج احساس کرده ام واقعا (ملکه) هستم و از نفوذ خاصی برخوردار میباشم. یکشب میهمانی با شکوهی در کاخ سعدآباد برگزار شد که در آن سرلشکر زاهدی و افسرانی که در مقابله با مصدق نقشی داشتند شرکت نمودند. بسیاری از افراد که ورودشان بدربار ممنوع بود مورد پذیرائی قرار گرفتند. تعدادی از خانمها که پشت سر من بدسیسه چینی مشغول بودند بجا بلوسی و ستایش از من پرداخته بودند. دکتر ایادی دوست دیرینه من بکار خود گمارده شد.

عمه ام فروغ ظفر را بعنوان خادمه مخصوص استخدا م کردم . دوستان صمیمی ما عبارت بودند از مجید و جمشید و قباد ظفر از بختیاریه ها و پروفیسور عدل و مسعود فروغی و همسرانشان ، حسین فردوست و شفیع و ویدا نمازی . . . ویدا وجه مشترکی با من داشت . یکبار برای نامزدی شاه پیشنها د شده بود بهمین جهت شاه با علاقمند بود و با شوهرش بدربار دعوت میشد . زن بسیا ر زیبا و جذابی بود . اغلب با دوستان بازی بریج میکردیم .

مسافرت رسمی بسایر ممالک شروع شد . از کاخ سفید گرفته تا کاخ کرملین همه جا میهمان بودیم . در یک میهمانی با ژاکلین کندی و همسر جوانش آشنا شدیم . با ملکه الیزابت نهار خوردیم . وقتی پادشاهان از همدیگر پذیرائی میکنند بهیچوجه دربارهاست بحث نمیکند . بسیاسترا به وزیران و اگزارمینمایند . با چرچیل دیدار کردیم که درزمینه سیاست ایران علاقه نشان میداد . با پانندیت نهر و نظام حیدرآباد که ثروتمندترین مرد دنیا بود ملاقات داشتیم با وجود ثروت مندیدی نظام حیدرآباد صرفه جوئی را در هر چیز ممکن رعایت میکرد . باجلال بابا رئیس جمهور ترکیه ملاقات داشتیم بقدری بهما محبت داشت که ما خود را اعضا نوا ده و بحساب میآوردیم . اینتنها دیدار دولتی بود که ما توانستیم با میزبان خود ورق بازی کنیم . در مسکو خروشف داشتما از ما میخواست که بخوریم و بیاشامیم . خروشف در سرمی ز شام غذاهای مخصوص را با چنگال بر میداشت و در بشقاب من میگذاشت و کرارا از من تمجید میکرد و میگفت امیدوارم در مقام همسر شاه زن زیبائی چون شما بتواند بیش از هر کس شاه را وادار به برقراری ونگهداری صلح کند .

از مطالب جالب اینکه در مسکو هر چه را صحبت میکردیم برایمان فراهم میشد . یکروز بطور خصوصی بشاه گفتم علاقه دارم بباشوتن تریبرویم . بلافاصله موجبات دعوت آن فراهم شد . یکروز یکی از خادما نمگفت (کاش میتوانستیم یک کت خز بخریم ) روز بعد دولت شوروی یک کت

خزبعنوان هدیه برایم فرستاد. شب بعدشا هبمن گفت هواپیمای کوچک  
وجالبی را مشاهده کردم که در تهران برای ما مفیدخواهدبودنمیدانم  
چندارزش دارد؟ روزبعدیک دستگاه از همان هواپیما هدیه شد.  
نمیدانم تصادف بودیا دراطاق ما میکروفون گذارده بودندکه  
حرفهای ما رامیکرفتندوبآن عمل میکردند.

از مسافرت بشوروی خیلی لذت بردم. وقتی با طاق خواب تزار رسیدیم  
علی اوف ریسمانی را نشان داد که بمیدان کرملین آویزان بود تا  
مردمشکایات خود را در آن بریزند و تزار شخصاً طناب را بالا بکشد و  
بشکایات رسیدگی کند. او میگفت تزار چند روز طناب را بالا کشید و  
بعداً فراموش کرد و کاغذها تا نصفه دیوار تل انبار شد و دیگر تزار هرگز  
طناب را بالا نکشید. من به شاه گفتم (سطل تزار) بی شباهت بگونی های  
دفتر مخصوص نیست که شکایات مردم را میآورد. ولی شاه گفت ایین  
شکایات رسیدگی میشود.

شاه همیشه نخست وزیران مطیع و آرام میخواست. هژیر مرد لایقی بود  
و انتشار داشت که میخواهد با والاحضرت اشرف ازدواج کند ولی باترور  
فدائیان اسلام اینکارانجام نشد. رزم آرا خیلی قاطع و محکم و  
امیدوار حرف میزد. علم خیلی بشاه نزدیک بود و حتی با طاق خواب  
شاه هم میآمد و مورد احترام افراد خاندان سلطنت بود.

یک شب شاه بمن گفت (شریا میخواهم ما موریت محرمانه ای بتواگذار  
کنم) گفتم چیست؟ گفت دوست دارم که شهناز با شاه عراق ازدواج کند.  
شاه فکر میکرد این ازدواج پیوند میان دو کشور را محکمتر خواهد  
ساخت. گفت کسی نباید در این مورد چیزی بدانند و این ملاقات در  
جنوب فرانسه صورت گرفت. شاه گفت نامزد دومی هم هست. اگر کار با  
ملک فیصل سرنگرفت. شنیدم صدرالدین آقاخان از برادر دیگرش علی  
شایسته تر است. اگر ازدواج دخترم با او سر بگیرد آقاخان که هرسال  
اورا وارث خودخواهد کرد.

بشاه قول دادم همه کوشش خود را بکارخواهم برد. معرفی آن جوانها

بنظر مکارسانی بود. ولی امروز متوجه میشوم که واسطه‌گری یکی از پر مکرترین کارهاست.

شمس به سویس رفته بود تا شهنا زرا از مدرسه به میعادگاه بیاورد. فیصل با کشتی مخصوص خود بجنوب فرانسه آمد. آقاخان، من و فیصل را به ویلای خود دعوت کرد. هر دو آنها میدانستند که بدختر شاه ایران معرفی خواهند شد ولی نمیدانستند که در آینده رقیب یکدیگر خواهند بود. وقتی فیصل را به شهنا زم معرفی کردم بنظر نمی‌رسید که یکی از آن دو نسبت بدیگری کشش و تاثیر داشته باشند. همچنین صدراالدین و شهنا زهم‌باشنا شدند. من وظیفه خود را انجام داده بتهران مراجعت کردم. وقتی شهنا زبتهران رسید پدرش از او پرسید آیا ملک فیصل توجه ترا جلب کرده است؟ شهنا زدرحالی که سرش میلرزید گفت متشکرم. نه. داشت. بعداً فاش شد که فیصل برای انجام این امر بی‌علاقه‌تر از شهنا ز می‌باشد. شهنا ز آن موقع ۱۵ ساله بود و به پروانه‌ای میماند که هنوز از پیله خود بیرون نخزیده باشد. پس از اینکه بزرگ‌تر و زیبا تر شد در سایه عشق با اردشیر زاهدی ازدواج کرد. پیش خود فکر کردم اگر شهنا ز به ازدواج ملک فیصل در می‌مدپس از کودتای عراق چه سرنوشتی در انتظارش بود.

یک روز وقتی شاه سر حال بود اشرف با او گفت وضع دربار مناسب زمان نیست و بهتر است اعلیحضرت این پیرهای زمان پدرم را مرخص کرده عده‌ای جوان تحصیل کرده بیاورند. شاه گفت اینها خدمت کرده‌اند نمیشود یکباره همه را کناره‌گذاری. مثلاً این مودب الدوله نفیسی که سرپرست من در سویس بوده آدم یک‌دنده منظمی است که در سویس مجبور بودم از او اطاعت کنم. حال هم که برگشته و شاه شده ام چون معتقد است بگردن من حق پدری دارم می‌خواهد همه کارها را طبق نظر او انجام دهد. نمیشود خدمات صادقانه این قبیل افراد را ولواینگه پیر هستند نا دیده گرفت. قبل از عروسی من و شاه برای دیدن کاخ گلستان



رفتم که دفتر نخست وزیر هم آنجا بود. من گفتم اطاق نخست وزیر را هم به بینم با تفاق شاه با تفاق رزم آرا رفتیم. هنگام بازدید از قصر گلستان و عمارت کلاه فرنگی شمس العماره حکیم الملک وزیر دربار گفت بهتر است این ساختمانها را که میراث ملی ایران است بصورت موزه حفظ کنیم. شاه هم قبول کرد. شاه بعداً بمن گفت اینها با هم اختلاف دارند برای هم کارشکنی میکنند.

مسئله ولیعهد و جانشینی همواره در دربار مطرح بود. شاه معتقد بود که به تنهایی مملکت را رهبری میکند. او تنها برای برادرتنی خود علیرضا اهمیت قائل بود و می گفت (علی شخصیت برتر از من دارد). در عین حال نمیخواست که روزی برادرش را در مسند سلطنت ببیند. شاه از آنجا که بمن عشق میورزید نا شکیبائی خود را از من پنهان میداشت. من هم نگران بودم که نمیتوانستم خواست او را برآوردم. مرگ ناگهانی علیرضا بحران خانوادگی سلطنتی را افزود و ترک کرد. زیرا برادران دیگر شاه از ما در قاجار بودند و نمیتوانستند جانشین شاه شوند.

آزمایش دقیق پزشکی از من و شاه در خارج از کشور شد. دو ازده نوع آزمایش صورت گرفت و گفتند هر دو سلامت کامل برخوردار هستیم. ولی گفتند نمیدانیم بچه دلیل صاحب فرزند نمیشوید. باید صبر کنید. بعداً این موضوع مطرح شد که (علی پاتریک) پسر شاه پسر علیرضا میتواند جانشین شود. وقتی شهناز با زاهدی ازدواج کرد پسر شاه گفت پسر شهناز میتواند جانشین شود. گفت خانوادگی زاهدی نمیتواند ادامه دهنده سلطنت پهلوی باشد. گفتم خود شهناز چگونه حرفش را نباید زدا برانیدان هرگز اجازه نمیدهند که یک زن بر آنها حکومت کند.

شاه در آوریل ۵۷ دکتر اقبال را نخست وزیر کرد. او تحصیلات پزشکی داشت و استاد دانشگاه بود. از جمله نخست وزیرانی بود که با هزار فامیل بستگی نداشت. یک زن فرانسوی داشت که تحصیل کرده و روشنفکر بود. پس از نخست وزیری شنیدم دکتر اقبال بشاه میگوید

(ملکه با یدوارشی را درآینده ارائه دهد یا اینکه راه حلی برای مسئله جا نشینی پیش بینی شود). اگر من وا و در زندگی مختار بودیم و عوامل دیگر دخالت نداشت میدانستیم چگونه مسائل را حل کنیم. یکروز بشاه گفتم ما نمیتوانیم این چنین زندگی کنیم. مردم بیقرار شده اند اگر اتفاقی برای شما افتاده بود من میتوانستم بنوبه خود با قبول مسئولیت بیشتر کشور را یاری دهم. من در زیر این فشارها نمیتوانم بزندگی در اینجا ادامه بدهم. گفت منظور را می فهمم ولی راه عملی داری؟ گفتم اگر از مسئله قاچاق بودن ما در برابرها صرف نظر شود میتوانی غلامرضا یا عبدالرضا را بجای نشینی انتخاب کنی. شاه گفت این امر مستلزم تغییر قانون اساسی است در آن صورت شورای سلطنت ضروری خواهد بود. گفتم شورای سلطنت را تشکیل بدهید. گفت اگر پیشنهاد ما را رد کردند چه میشود؟ گفتم در آن صورت راهی جز جدا شدن از هم نداریم. ابتدا شاه از گوش کردن باین پیشنهاد با کردوسی پس از هفته ها آرام آرام به بحث درباره آن خو گرفت. یک شب شاه گفت (تحت هیچ شرایطی نباید این تصور پیش بیاید که من میخواهم ترا از کشور بیرون کنم). بالاخره موافقت شد که من با هدف بازی اسکی به (سن موریتس) بروم. قرار گذاشتیم هیچکس از موضوع با خبر نشود. خودم به تنهایی تصمیم بگیرم. فکر میکردم کار درستی کرده ام. اشخاص را مانند نیک معتقد بودم که شاه با ید نقش (دوک ویندسور) را بازی میکند و تاج و تخت را فدای عشق مینمود ولی من امید چنین گذشتگی را نداشتم. چرا که او مثل بسیاری از ایرانیان اعتقاد چندانی بزننداشت و سلطنت و داشتن تاج و تخت را بهر چیز و هر کس ترجیح میداد. در هفتمین سال ازدواج مان با احترامات کامل و بدرقه شاه تهران را ترک گفتم و بجز من و محمدرضا هیچکس نمیدانست که ممکن است دیگر همدیگر را نبینیم. فردای عزیمت من نخستین جلسه شورای سلطنت تشکیل شد. شاه با مکالمه تلفنی مرا در جریان میگذاشت. او گفت غلامرضا و عبدالرضا را پیشنهاد کرده ام نپذیرفتند. از صدایش فهمیدم

که دیگر امید می‌نماید. جریان را بما درم‌گفتم. به‌قرگزلور رئیس تشریفات هم‌گفتم. او گویج شد و هق‌هق کنان گریه می‌کرد و فریاد می‌زد. حقیقت ندارد. این من بودم که او را تسلی می‌دادم. بعد معلوم شد که قرگزلو برخلاف آنچه تظاهر می‌کرد فریب داده. با و گفتم خود را افسرده نشان نده.

در این موقع مچ پای پدرم شکست که نژاد و رفتم. چند روز بعد دکتر ایادی - سپهبد یزدان پناه - عموی من اسعد بختاری و همسر وی یزدان پناه نزد من آمدند. گفتند شورای سلطنتی از دکتر اقبال، علاء علم - امام جمعه تهران - روسای مجلسین و تعدادی افراد دیگر تشکیل شد. روحانیون طرفدار تو بودند. دکتر اقبال بی‌طرف بود. علاء از تو نفرت داشت. سرانجام پیشنهادها را رد کردند. تصمیم شورا به بیرون درز کرده است. زنان می‌خواستند تظاهرات اعتراض آمیزی بکنند. اشرف با چشمانی گریان نزد شاه رفته تقاضای تجدیدنظر در تصمیمش را کرده است. تعدادی از چهره‌های ملی نظر داده بودند که شاه بدون آنکه ثریا را طلاق بدهد برای حل مسئله جانشینی بانظر ثریا طبق قانون اسلام زن دومی اختیار کند. گروه اعزامی هدفش این بود این آخرین پیشنهادها را با من در میان بگذارند و بقبولانند. من با ناباوری فریاد دزدم بچه مناسبت چنین پیشنهادی را می‌کنید. شما میدانید و مطمئن هستید که من هرگز با چنین راه‌حلی موافقت نمی‌کنم. یزدان پناه گفت مادر شاه از شاه داد که رضا شاه با زن دیگری ازدواج کند. من گفتم آداب و رسوم از آن زمان تا بحال خیلی تغییر کرده است. عمویم گفت موقعیت تو کاملاً "بگونه‌ای که بوده نگاه داشته میشود. من گفتم یقیناً "بصورت تئوری". با شناختی که از شخصیت شاه دارم مطمئنم که او هرگز چنین نظری را جا مه عمل نخواهد پوشانید. هیئت اعزامی گفتند چرا به تهران نمی‌روید و با شاه صحبت نمی‌کنید ولی میدانم که نتیجه ندارد. گفتم زیا دبحث کرده ایم مکن توفیق از راه دیگر امکان پذیر نیست. چند روز بعد شاه بمن تلفن کرد. گفتگوی

ما خیلی سرد بود. شاه گفت یکبار دیگر در این زمینه فکر کن. اما برای هردوی ما مسلم بود که این پایان کار است. بعداً بی آنکه تماس مجددی داشته باشیم موضوع طلاق من اعلام شد. روز جمعه ۱۷ فروردین ۱۳۳۷ شاه طلاقنا مرا که میرا اسکندری محضر دار دربار زیر نظر ما جمعه تهران آمده کرده بود اضا کرد. وقتی امام جمعه میخواست بگوید عنوان ثریا در طلاقنا مه چه نوشته شود شاه گفت بعد از این عنوان او (والاحضرت) میباشد. شهود طلاق دکترا قبال و حسین علاه بودند که طلاقنا مرا اضا کرده اند.

(سرانجام پس از انجاء مطلق والاحضرت اشرف به آلمان رفت و طلاقنا مرا با و داد.) چند روز بعد شاه نامه کوتاهی برای من فرستاد حاکی از تاسف بود. جوابش را ندادم. احساس کردم نیا زوانتظاری برای پاسخ من نیست. یک هفته بعد شاه شیه خصوصی من با کشتی به کلن ارسال شد که عبارت از جواهرات، لباسها، و مقداری هدایا و یادگارهای مسافرت بود. بعلاوه شاه مقداری پول هم برای من فرستاد و متذکر شد که برابر قوانین ایران نمیتوانم زدارائی شوهر سهمی ببرم. اگر چاه ده ای برایش پیش میآدم میتوانستم یک هشتم ما ترک را سهم ببرم. او میخواست با بخشیدن مقداری پول و زمین و سهام و غیره رفع تکلیف کرده باشد. من این سرمایه را بکار انداخته بودم بطوری که هنگام طلاق با مجموع دارائی خود میتوانستم تا آخر عمر راحت زندگی کنم. همه دارائیها، چه آنهایی که شاه داده بود و چه آنهایی که قبلاً و بعداً داشتم در ایران موجود است و پدر و برادرم برای جمع آوری درآمد آن با ایران میروند. شاه یعه حقوق ما هیانه از طرف شاه کاملاً بی اساس است. از سال ۱۹۵۸ جز درآمد شخصی خود چیزی دریافت نکرده ام. بعد از طلاق هیچ تاشیری در زندگی من نداشته است. شاه لقب (والاحضرت) را بمن داده بود که خیلی باشکوه بود. امتیازی برابر با برادران و خواهران شاه بود. پاسپورت سیاسی داشتم. افرادی را که بدر بار معرفی کرده بودم یا از آنها دفاع کرده بودم نخستین کسانی بودند

که بمن پشت کردند. بهترین دوستان من تلاش میکردند دختری را به عنوان جانشین من بشاه معرفی کنند. در دسامبر ۱۹۵۸ شاه میخواست با یک شاهزاده اروپائی ازدواج کند. وقتی ازدواج با فرح صورت گرفت خوشحال شدم. وقتی با خبر شدم که وارث تاج و تخت بدنیا آمده خشودگر دیده فکر کردم تصمیم درستی اتخاذ کردم و بیهوده نبود که خود را فدا کردم زیرا افاق با زوروشنی را در برابر دیدگان خود گشودم، از آن ببعدها یعات فراوان در باره ازدواج من انتشار یافت که چندان صحت نداشت. با هر کس میرقصیدم یا دیده میشدم شایعه‌ای منتشر میشد. بعضیها میگفتند من ممنوع ازدواج هستم که بهیچوجه درست نبود. شایعات در باره اختلاف من با والاحضرت اشرف صحت نداشت من همیشه با او روابط صمیمانه داشته‌ام.

من وقتی (بیوه) بودن خود را احساس کردم بمردی میاندیشیدم که روزگاری او را دوست داشتم. از نظر من دیگر او مرده بود. مطبوعات مینوشتند که او برایم گل فرستاده یا تلفن کرده است. من صادقانه میگویم پس از طلاق نه صحبت کرده‌ام نه مکاتبه داشته‌ام دیداری داشته‌ایم. محمدرضا از بابت مطالبی که روزنامه‌های آلمان در زمینه طلاق ما نوشته میشد عصبانی بود. بدنیا ل آن وزارت خارجه (لایحه‌تρία) را مطرح کرد که هرگز تصویب نشد.

ما در روزی بمن گفت توجوان هستی و شایسته نیست که همه‌روزه در گوشه‌ای بنشینی و افسوس بخوری. بناچار به اسپانیا رفتیم. در آنجا با گابازان (دومینگوین) و نابرا دریش (آنتونیو) آشنا شدیم. روز بعد (دومینگوین) را گابازان و شاخ زد که ۲۴ ساعت بعد آمد. بعداً (آنتونیو) را در بازی دیدم. ما در لژ نشسته بودیم که او مقابل لژ من ظاهر شد و کلاهش را به‌شانی اینک‌گاش را قربانی من خواهد کرد برداشت. در بازی گابازان مجروح کرد که از صحنه بروی برانکار کشیده شد. من بی‌نهایت افسرده شدم. بخود گفتم در مدت ۴۸ ساعت مسبب بدبختی دونفر از بهترین گابازان اسپانیا شدم. از آن پس دیگر

گا و بازان ریسک نکردند و گا و خود را قربانی من ننمودند. گا هی وقتی خود را تنها میدیدم احساس وحشت میکردم.

مطبوعات برای من داستانها ساختند. نزا عهائی را بین من و پدر و ما درم اختراع کردند. میگفتند بدون اجازه شاه نمیتوانم ازدواج کنم. یک نشریه هفتگی پاریس جوانی را استخدا کرده بود که کارش تعقیب من بود و همه جا او را میدیدم. در دامن کوه در کا بین که برای اسکی میرفتم، گفتم چرا مرا تعقیب میکنی و آزار میدهی؟

هر زمان که با جوان برآزنده ای میرقصیدم یا در کنار افرادی مینشستم عکس میگرفتند و افسانه درست میکردند. دوست ما درم با روزنامه ای نشان داد که نوشته بود من در اثر یک عشق نا فرجام دست بخوردن قرص خواب آور زده و پزشکان نجاتم داده اند. ما درم گفت میدانی که اینها حقیقت ندارد. در سال ۱۹۶۱ پدر و ما درم که نگران وضع روحی من بودند با یک حقوقدان آلمانی صحبت کردند که او از مطبوعات خواست به تبلیغات خود پایان دهند و الابی دتا وان جبران خسارت را بدهند. نتیجه این شد که از آن پس دیگر کمتر موجبات آزار مرا فراهم میساختند و توانستم هوای تازه ای را استنشاق کنم. وقتی به پاریس رفتم شاه و فرح آنجا بودند. روزنامه ها خبر از ملاقات محرمانه شاه با من و دوئل شریا و فرح دادند که همه دروغ بود.

\*

درباره عقیم بودن ملکه شریا شایعات زیادی منتشر شد. بگفته مطلعین علت اصلی این بود که در نوجوانی دچار (اریون) شده بود و عوارض این بیماری تاثیر خود را در بدن او گذاشت و دیگر اینکه به تنگی دها نه رحم دچار بود و حتی یکبار با پزشکان شوروی تماس گرفته شد که با تزریق هورمون آیا امکان حاملگی هست که جواب منفی بود.

مجله آلمانی (هورسو) درباره ملکه شریا چنین نوشته است: وقتی شریا با شاه ایران ازدواج کرد لباس عروس حدود ۲۰ کیلو وزن

وزن داشت. توسط دیورخیا ط مشهور فرانسه با ۳۵ متر لیمه نقره‌ای دوخته شده و با شش هزار قطعه برلیان تزئین گردیده بود.

وقتی طلاق شریا صورت گرفت، شاه دستور داد در آمد حاصل از جای های صادراتی ایران با و داده شود و در آمد سرشاری نصیب او گردید که مانند ما رلن دیتریش هنرپیشه آلمانی در یک آپارتمان ۸ اتاقه که در پاريس خریداری کرده زندگی میکند، بعلاوه مزرعه‌ای در نرماندی و ویلائی هم در رم دارد. قشنگ ترین کلکسیون زمرد جهان بملکه سابق ایران تعلق دارد. تمام موزون های پاريس اسم او را در لیست افراد فوق العاده مهم ثبت کرده اند. بیای رولت علاقه زیادی دارد و همیشه روی رنگ قرمز بازی میکند و اغلب هم برنده است. هرماه یکبار برای دیدن مادرش به مونیخ میرود. چون از پروازها بیامی و او همه دارها ترن سریع السیر سفر میکند. در یک مصاحبه تلویزیونی گفت پس از جدائی از شاه دچار بحران روحی شدم فقط مادرم بود که بمن کمک کرد و مرا از بحران نجات داد. در یک فیلم بنام ( حکایت از یک زن) شرکت کرده که موفقیتی بدست نیاورد. رژیم سوری کها بین فیلم را تهیه کرده بود در حادثه‌ای کشته شد.

شریا در باره برنامهای آینده اش گفت در نظر دارد کتاب بنویسد و برای یک فیلم سرمایه گذاری کند.

\*

روزنامه (المستقبل) عربی در باره شریا چنین نوشت :  
ملکه شریا بعد از جدائی از شاه تنها دری که بروی او گشوده شد (نحوست - شومی - بدشانسی) در عشق و زندگی بود. هر زمان که پنداشته روزگار بر او پیش لبخند میزند در همان زمان چشمانش اشکبار شده است. (هانری استادل هوفن) در کتابی تحت (شریای بدشانس) چنین مینویسد : شریا پس از جدائی از شاه در ۱۴ مارس ۱۹۵۷ در هر کدما از عشقهایش همینکه به دلداری چراغ سبزشان داد و با او قرار ازدواج گذاشت پنجه مرگ شمع زندگی مرد آینه اش را خاموش ساخت.

ثریا دوسال بعد از طلاق از شاه در اسپانیا عاشق یک گاو باز اسپانیایی شد که او در یک نمایش گاو با بازی بضر شاخ گاو کشته شد. ثریا برای فراموشی مرگ او به (فرانکو اندوفیا) سنا ریونویس ایتالیایی دل باخت و این بار نیز عشق او بنا کامی انجامید و او در یک حادثه هوایی بر فراز جزیره سیسیل کشته شد. این بار ثریای ناکام به (رومیوریا شی) یکی از شخصیت های برجسته لبنان آشنا شد و در کمتر از ۷ ماه نهال دوستی آنها به گل نشست و صحبت از ازدواج بمیان آمد. دیری نپا شد که جسمی جان او در پارایس پیدا شد. در سال ۱۹۷۴ در پارایس میان ثریا و یکی از دولت مردان فرانسه بنام (کلود کافزا) رابطه عاشقانه بوجود آمد. در حالیکه این دو دلداده برای ساختن آسیانه عشق خود در جستجوی آپارتمان بودند خبر رسید که (کافزا) در اثر مصرف مواد مخدر مسموم شده و در گذشته است. از آن پس ثریا مردان جا افتاده را که یکی پس از دیگری بکام مرگ کشیده میشدند را کرد و بسوی جوانان رفت. نخستین معشوق او از جوانان مرد جذابی بنام (ادوان باربو) بود که از بدشانسی چندی بعد جدا و در اطاقش که در یکی از هتل های مجلل پارایس بود دست آمد و معلوم شد از روی اشتباه در خوردن قرص های خواب آ، رزیاده روی کرده و بجای خواب موقت بخوابا بدی فرورفته و با زهم ثریا را تنها گذارده است. ثریا که وضع را چنین دید دیگر از زندگی عشقی دست کشید و بزندگی عادی پرداخت ولی زیبایی خیره کننده او بصورتی بود که با زهم عاشقان را بدنبال میکشید و سال بعد با یک مرد سوئیسی بنام (بارون ادوارد تار) نرد عشق باخت. عجیب است که گفته شود (بارون) در کاخ سربه فلک کشیده اش در (سن تروپه) بخاطر عشق آتشینی که نسبت بمباحب چشمهای غمگین یعنی والاحضرت ثریا داشت دست بخود کشی زد. تا امروز که این قصه غم انگیز نوشته میشود دست اجل گریبان هر مردی را که پای در راه عشق ثریا نهاد گرفته است دیگر ثریا تصمیم دارده کسی دل نسپارد و شوهر نکند. زندگی خود را در تنهائی خویش سپری



سازدیا بسختی بهتر است خود را فرا موش سازد برای اینکه نمیخواهد پروانه‌های بیشتری در آتش عشق او بسوزند .  
 شاه هم در کتاب خود اشاره کرده که پس از عروسی ماه عسل او بصورت تبعید درآمد . وقتی ثریا ملکه بود شاه روزهای سختی را گذرانید . ترور رژیم آرا - روی کار آمدن حکومت مصدق - واقعه ۳۰ تیر - واقعه نهم اسفند و بالاخره واقعه ۲۵ مرداد . تنها نقطه روشن از نظر شاه و خانواده سلطنت واقعه ۲۸ مرداد بود که آنهم با اینکه ثریا نتوانست برای شاه ولیعهدی بوجود آورد با طلاق از شاه جدا شد . ثریا میخواست در آخرین روزهای عمر ، شاه را در بیمارستان ببیند اما متأسفانه از آنجا نیکه شاه در حال اغماء بود این دیدار میسر نشد . درد و ماه آخر عمرش شاه بشدت ضعیف شده بود . بهتر شد که ثریا در آن ایام او را ندید زیرا شاه ترجیح میداد همه او را همانگونه که بود بخاطر بیاورند .

\*

مجله ایران پست با نقل از روزنامه سندی اکسپرس درباره ثریا چنین مینویسد :

ثریا در ۱۸ سالگی با شاه ایران ازدواج کرده بود . او در محله کنزینگتون لندن درپا نسیونی زندگی میکرد . شاه وقتی استخوان بندی زیبای صورت او و چشمان سبزش را در عکس دید با علاقمند شد . وقتی یکی از کارکنان سفارت با او تماس گرفت که بتهران برود با دختری خجالتی روبرو شد که تصور میکرد او را برای پرستاری بچه هادر دربار انتخاب کرده اند .

شاه وقتی ثریا را دید او را پسندید و با او بزبان فرانسه صحبت میکرد زیرا خیلی خوب فارسی حرف نمیزد . در اولین برخورد شاه و ثریا عاشق هم شدند و وقتی هم بعلمت بچه دار شدن ثریا از هم جدا شدند بشدت یکدیگر را دوست داشتند .

ثریا وقتی وارد کاخ سلطنتی شد گرچه کاخ پرازآینه و سنگ مرمر بود اما در حقیقت یک کاخ فکستنی بشمار میرفت که هیچکس از آن مراقبتی

نمیگردولی شریا کوشیدکاخ را بصورتی درآورد که قابل زندگی برای شاه و ملکه باشد. شریا از زندگی پرازدسیسه دربار رنج میبرد. درباریان میگفتند شریا با هوش نیست و خوش قدم هم نمیباشد زیرا شاه در آن ایام با مشکلات زیادی روبرو شد.

وقتی شاه همراه شریا به مرمرفته بود بدشدت در مضیقه مالی بود و میخواست بهر صورتی است مزرعه ای در کالیفرنیا تهیه کند و همه فامیل را در آنجا جمع کند.

بعد از ۲۸ مرداد بدست آمدن درآمدهای سرشار شاه قدرت تازه ای بدست آورد و فرمانروای واقعی کشور شد.

وقتی طلاق صورت گرفت شاه بیک روز نامه نگار گفته بود شریا دوست داشتنی ترین زنی بود که در تمام زندگی وجود داشت اما بخاطر ملتش و برای دوا مسلطنت ناچار شد و او را قربانی کند. گفتن این حرف از مرد زاری که بیماری سرطان را مدت ۶ سال مخفی نگاه داشته بود مهم است. شاه برای شریا ۵۰ هزار پوند فرستاد و شریا بعداً مقرر میماند ۱۵۰۰ پوند را تکذیب کرد. جواهراتی که شاه به شریا داده بود حدود یک میلیون پوند قیمت داشت که خانوادهاش با وفشار میآوردند که از شریا پس بگیرد ولی قبول نکرد. وقتی شریا در فیلم (سه چهره از یک زن) را بازی کرد شاه ناراحت شد و گفت حق نبود که ملکه سابق ایران با شرکت در فیلمی بمقام سابق خود لطمه بزند. شاه نمیخواست شریا با کسی بعد از او ازدواج کند. وقتی شاه درگذشت شهبانوفرخ نخستین تسلیمت را از شریا دریافت کرد.

\* \* \*

چندی قبل روزنامه دیلی میل چاپ لندن گزارش داد که فیلمی بنام (عشق شاه و شریا) در دست تهیه است که هزینه آن ده میلیون دلار پیش بینی شده و دوشیزه (کواستارک) دوست دختر سابق پرنس (اندرو) نقش شریا را بازی میکنند.

## ( شاه ) و ( شهبانو )

سومین ازدواج شاه با فرج دیبا صورت گرفت که میتوان آنرا مهمترین ازدواج شاه دانست زیرا محمدرضا شاه پهلوی از این ملکه صاحب ولیعهد شد و علاوه با اقداماتی که صورت گرفت مادر ولیعهد طبق قانون اساسی بعنوان (نایب السلطنه) معین گردید، که بررسی و اقدامات و کارهای شهبانو به آینده موکول میگردد، حال به بینیم نظر شخص محمدرضا شاه در باره ازدواجهای خود چه بوده است ؟

"هنگامیکه در سوئیس تحصیل میکردم ندرتاً فرصت آنرا داشتم که با دوشیزگان آشنا شوم، سرپرست من بسلیقه خودیا بدستور پدرم مرا از معاشرت منع میکرد، پس از بازگشت از اروپا در آخر تحصیلات در دانشکده افسری پدرم بفرماندهی دکه همسرشایسته‌ای انتخاب کند، و از این اقدام دو منظور داشت یکی اینکه میخواست همسر من شاهزاده خانمی اصیل و زودمانی نجیب باشد و دیگری اینکه میل داشت دربار ایران با خانواده سلطنتی دیگر نسبت پیدا کند و روابط ایران با یکی از کشورهای دوست استوارتر گردد. ظاهراً عکس شاهزاده خانم فوزیه را دیده و به سفیر ایران در مصر دستور میداد که با خاندان سلطنتی مصر مذاکره کند، این امر سریعاً انجام و اولین اطلاعی که بمن داده شد

خبرنا مزدی من بود که در سال ۱۳۱۷ منتشر گردید. تا آن تاریخ من هنوز چهره همسر آینده خود را ندیده بودم و ترتیبی داده شده طی دو هفته به مصرفه با شاهزاده فوزیه آشنا شوم. در این مدت ازدواج ما رسماً در تهران و قاهره به ثبت رسید و مشکلات حقوقی و قانونی آن حل شد. مراسم عقد در قاهره و وسیله یکی از روحانیون عالی مقام و مراسم عروسی در ایران برگزار شد. پس از استعفا ی پدرم از سلطنت مسئولیت سنگینی بر عهده من گذاشته شد. در آن هنگام دیگر مجالی برای تمتع از زندگی بی دغدغه خانوادگی برای من باقی نمانده بود و همسر من در خدمات عام المنفعه شرکت می جست. تنها نقطه روشن و پیر مسرتی که در این ازدواج پدیدار گردید تولد دختر عزیزم شهناز در سال ۱۳۱۹ بود. (در سال ۱۳۳۸ شاهدخت مهنا زنه ام زادم و متولد گردید.) و متاسفانه بعللی که هنوز برای پزشکان نامعلوم است از شاهزاده خانم فوزیه فرزند ذکوری بوجود نیامد. بموجب قانون اساسی ایران سلطنت با اولاد ذکور بلا فصل شاه است. بدین جهت دختر و خواهر ما زاین حق محرومند. برادران ناتنی من که ما در آن آنها از نسل قاجار هستند از این حق محرومند. یگانگی برادر صلبی من متاسفانه در سال ۱۳۳۳ بر اثر یک سانحه هوایی در گذشت. با این محدودیت قانونی شگفتی نداشت که مشاورین من باین امر که همسر من دارای پسری شود اهمیت میدادند. گذشته از آن مردی جوان مانند من در آرزوی داشتن چند فرزند نبود با این جهات با وجود مساعی پزشکان حاذق نتیجه ای بدست نیامد و پس از بازگشت شاهزاده خانم فوزیه به مصر تصمیم بطلاق گرفتم. دو سال بدون همسر زندگی کردم. در این مدت عده ای از دوشیزگان را بمن معرفی کردند تا بالاخره در سال ۱۳۲۹ خواهرم و الاحضرت شمس دربار صفات حمیده شریا اسفندیاری به من نوشت و در آخر همان سال شریا بعنوان ملکه آینده ایران رسماً نامزد گردید. پدر شریا از روسای ایل بزرگ بختیاری و مادرش از اهالی آلمان بود. شریا بزبانهای فارسی - آلمانی - فرانسه تسلط

کامل داشت و برای تکمیل زبان انگلیسی به آن کشور رفته بود که نامزدی پیش آمد. پس از بازگشت به ایران و اعلام رسمی نامزدی دچار حصبه شد و همه ما را دچار نگرانی ساخت. پس از پایان نقاهت مراسم عقد و ازدواج بسادگی برگزار شد. در مراسم عروسی نزدیک بود از حال برود. چند روز پس از این ازدواج رزم آرا نخست وزیر بقتل رسید و مصدق بر سر کار آمد و بجای سفر ماه عسل اوضاع طوری پیش آمد که من و همسر ما از ایران خارج شده و به بغداد دورم رفته و این مسافرت بدوران عشرت مصدق پایان بخشید و ملت میهن پرستان ایران وی را ران او را سرنگون کردند. پس از بازگشت به ایران که حدود دو سال و نیم از ازدواج ما میگذشت همسرم بسیاست چندان علاقه ای نداشت و بیشتر توجهش بآن بود که برای من شریک زندگی باشد. سلیقه خاصی در تزئین منزل داشت. او قصداتلاف پول را نداشت و لی میخواست همه جا پا کیزه باشد. در مدت ۷ سال زنا شوئی علاقه اش به خدمات اجتماعی افزایش یافت.

با همه مهر و علاقه وقتی بعللی مربوط به مصالح کشور طلاق ملکه شریا لزوم حتمی پیدا کرد درجه تأسف و اندوه ما دو نفر را نمیتوان قیاس نمود. در طی ازدواج فرزندان ذکوری از ما بوجود دنیا مدوهر روز بر من این نکته مسلم تر میشد که وجود ولیعهد واجب است. سرانجام مشاورین فکر مرا تأیید کردند و طلاق در اسفند ۱۳۳۷ انجام شد.

پس از آن عده زیادی از دوشیزگان را برای ازدواج من پیشنهاد میکردند. روزی دخترم شهنا زگفت که وی و شوهرش با دختر جوانی بنام فرح دیبا آشنا شده اند که بنظر آنها برای احراز مقام ملکه ایران از هر حیث شایستگی دارد.

معلوم شد پدر وی از یک خانواده مشهور قدیمی آذربایجان و مادرش از یک خانواده محترم روحانی گیلان است. پدرش قسمتی از تحصیلات را در روسیه انجام و سپس بفرانسه رفته و به تحصیل در رشته حقوق پرداخته و با اخذ درجه لیسانس موفق گشته و دردانشکده افسری

(سن سیر) فارغ التحصیل گشته و در دادستانی لشکرتهران وارد خدمت شده است. یگانه فرزندخانواده فرح دیبا در سال ۱۳۱۷ متولد و با پسر دائی خود که همسن او بوده در یک خانواده پرورش یافته و این دو کودک مانند برادر و خواهر با هم بزرگ شده اند. فرح در ده سالگی پدر خود را از دست داده است. فرح در تهران بمدرسه ای تالیائیها و سپس بمدرسه ژاندارک رفت و تا ۱۶ سالگی در آنجا بود و دو سال سردسته بازیکنان باسکتبال بود. پس از طی دبیرستان رازی برای تحصیل در رشته میکروبیولوژی و پزشکی عازم پاریس شد و در نتیجه تشویق استادانش بمدرسه معماری پاریس رفت. پس از دو سال تحصیل در سال ۱۳۲۸ برای تعطیلات تابستانی به تهران آمد. دختر مرتبیبی دادتا او را در یک میهمانی ببینم و با او گفتگو کنم. یک هفته بعد با او پیشنهاد ازدواج کردم. مراسم عقد اسلامی روز ۲۹ آذر ۱۳۳۸ انجام و همان شب



زیادت با شکوهی در کاخ گلستان داده شد. چند ماه بعد پزشک مخصوص خیرداد که ملکه حامله است. یکی از روزنامه ها نوشت که به مردم آنها م شده مولود پسر خواهد بود. برای من تفاوتی ندارم در فرزندی که خداوند عنایت کند مقدمش موجب مسرت خواهد بود. پس از تولد (رضا پهلوی) موجی از شادی سراسر کشور را فرا گرفت.

متن فرمان ولایتعهدچنین است :

با تأییدات خداوند متعال ، ما ، محمدرضا پهلوی شاهنشاه ایران چون همواره در پرتو توجهات لایزال افکار و تدابیر و اعمال ما از بدو سلطنت مصروف تحکیم استقلال و حفظ شعائر دینی و ملی و حدود و شغور مملکت ایران و انتظامات این کشور و فراهم داشتن وسایل آسایش و ترقیات اهالی ایران استوار بوده است درود و سپاس خداوند را که بما توفیق عنایت فرموده و ترقیات قابل تقدیری در

هر رشته نصیب ایران و ایران‌نیا ن کرده است. یکی از قوی‌ترین ارکان سلطنت مشروطه ایران وجود ولایتعهد است که خوشبختانه قاً در متعال با عنایات خاص خودپسری بما عطا فرمود و نظراً ساسی ما و عموم ملت ایران را که با کمال اشتیاق انتظار آنرا داشتیم تا مین فرمود. علیهذا به مقتضای وظایف خودمان در ابقای سلسله شاهی ایران و تضمین مفاخر تاریخی و تکمیل ترقیات کشور و ملت ایران و نظر باصل‌سی و هفتم قانن اساسی اینک که مقام ولایتعهدی مملکت ایران بعهدہ لیاقت و شایستگی فطری و جبلی فرزندان رجمندم و الاحضرت شاهپور رضا پهلوی است بموجب این فرمان مقرر میداریم که کلیه خاندان ما و علمای اعلام و هیئت‌های دولت و نمایندگان مجلسین سنا و شورا یملی و استانداران و فرمانداران استانها و شهرستانها و عموم فرماندهان نیروهای مسلح زمینی- هوایی - دریائی ارتش و ژاندارمری و شهربانی کل کشور ایران و تمام طبقات کشور و قاطبه ملت بزرگ ایران وظایف مقرر و واحترامات لازم را در باره و الاحضرت شاهپور رضا پهلوی ولیعهد کشور بجا آورند.

کاخ مرمر - بتاریخ ۱۴ آبان‌ماه ۱۳۳۹

\*

شماره این وصلت ۴ فرزند میباشد. رضا پهلوی در ۲۹ آبان‌ماه ۱۳۳۹ و فرحناز در ۲۱ اسفند ۱۳۴۱ - علیرضا در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۴۵ - لیلادر ۲ فروردین ۱۳۴۹ متولد شدند که اکنون رضا پهلوی بنام رضا شاه دوم در خارج از کشور فعالیت دارد و سه فرزند دیگر در آمریکا بتحصول اشتغال دارند.

شهبانو فرح در باره ازدواج خود چنین مینویسد: نخستین باری که شاهنشاهی ایران را دیدم هنگامی‌که از آذربایجان بودم. در خیابان شاهرضا جنب سینما دینا که تاومبیل‌مان را برای تعمیر برده بودیم شاهد اجتماع مردم گشته به‌مراه عده‌ای دیگر بامگا رازرفته و میدیدم که همه برای احساسات می‌کردند. و این افتخار را یافتیم که

برای اولین بار شاهنشاهی را ببینیم. بعداً کرا را در مراسم ورزشی بدیدار شاهنشاهی نایل شدم. من هر وقت در مراسم شاه را میدیدم از فرط احساسات گریه‌ام میگرفت. وقتی شاهنشاهی به پایتخت آمدند اطلاع حاصل شد که دانشجویان قشقایی بی‌دارند. شایع بود که شاه میخواهد همسر ایرانی بگیرد. بچه‌ها بشوخی میگفتند چرا آن دختر تو نباشی. نامه‌ای همراه عکسها بهت برای شاه بفرست و ببین چه میشود؟ ولی من هرگز چنین اندیشه‌ای را بخود راه نمیدادم و نمیخواستم مثل قهرمان افسانه‌ای باشم که در انتظار شاهزاده‌ها سوار بر میبردد. وقتی دانشجویان در پایتخت بدور شاه حلقه زده بودند از من پرسیدند چند سال داری؟ چند وقت در پایتخت هستی و در چه رشته‌ای تحصیل میکنی؟ ولی فشار دانشجویان برای اینکه شاه را ببینند مرا بکناری زد. تا بستن همان سال در تهران برای ارتز تحصیل نزد آقای اردشیر زاهدی رفتم. نمیدانم ایشان چه چیزی در من دیدند که گفتند و الاحضرت شهنشاه علاقمندند شما را ببینند. این دعوت را با اجازه مادرم پذیرفتم. ضمن دیدار توجهی فتم که اعلیحضرت هم بحضرت می‌آیند. سعی کردم برخوردی با اعلیحضرت خیلی طبیعی باشد. همین عمل مورد تحسین شاهنشاهی قرار گرفت. این پیش‌آمد غیرمنتظره بود. در دیدار بعدی اعلیحضرت از من تقاضای ازدواج کردند. طبیعی است که این پیشنهادها را با اشتیاق پذیرفتم.

پدرم از یک خانواده قدیمی و جدا دم‌بعنوان استان آذربایجان، دیپلمات یا رهبران مذهبی بکشور خدمت میکردند. یکی از آنها نفوذ عمیقی در شاه داشت که از او در زمان خود نظرخواهی میکرد. پدر بزرگم مدت‌ها در هند بود و در زمان تزار در تفلیس خدمت میکرد. پدرم با عمویم در جوانی در سن پترزبورگ روسیه تحصیل میکردند که پس از انقلاب ۱۹۱۷ به پایتخت رفتند. از طرف پدرم بیک خانواده (سید) تعلق دارم یعنی اصل و نسبم بخاندان نبوت و حضرت علی میرسد. نام خانوادگی من دیباست برای اینکه جدا دمن شغل‌هایی



ازا بریشم میپوشیدند. ما درما زاهالی گیلان است که در سلسله مراتب روحانی مقام مهمی داشتند. من دختر منحصر بفرد خانوادۀ هستم و آرزوی یک برادر یا خواهر را داشتم ولی با پسردانیام مثل برادر و خواهر هستیم. ما درما ز تولد من که دختر بودم چندان راضی نبود. من اغلب لذت را در خوشی دیگران میدانم تا خوشی خودم.

\*

در نشریات دیگر خواندم که پدر بزرگ فرح (مرحوم طباطبائی دیبا) در سال ۱۲۵۲ شمسی در تبریز متولد و در ۱۸ سالگی بنجف رفته و در ۲۸ سالگی با اخذ درجه اجتهاد از ۸ نفر از روحانیون طراز اول تهران مراجعت کرد. او در جنبش مشروطیت در آذربایجان نقش مهمی داشت و بریاست انجمن ایالتی آذربایجان منصوب و در دوره چهارم به نمایندگی مردم تبریز انتخاب و تا دوره دهم کرا را نمایندۀ مجلس و مدتی هم نایب رئیس مجلس بود.

در حقیقت هر دو فامیل (دیبا - قطبی) جنبه روحانیت و اصالت داشته و از دو خانوادۀ مهم گیلان و آذربایجان بودند. منوچهر دیبا عموی ملکه فرح یک دوره از آذربایجان از طرف مردم بنمایندگی مجلس انتخاب شد و اکنون در آذربایجان بسر میبرد و با اینکه تحصیلات خود را در فرانسه انجام داده و مختصر کارکشاورزی و دامداری در آذربایجان داشته بعلمت مادرها موالش در وضع بدی در آن منطقه زندگی میکند. او را مردی شریف و اصیل و صمیمی شناختم.

\*

والاحضرت اشرف مینویسد: با آنکه برای درم عمیقاً ثریا را دوست میداشت چون از او صاحب فرزند نشد بخصوص بعد از مرگ برادر م علیرضا که تنها عضو خانوادۀ سلطنت بود که میتوانست جا نشین او باشد بالاخره ثریا را طلاق داد. وقتی شاه در بیماستان نیویورک بدرمان سرطان مشغول بود تلگراف ثریا رسید. با آنکه من و ثریا هیچگاه با هم دوست صمیمی نبودیم ولی این عمل تا آنچنان بر من تاثیر گذاشت که آرزو

میکردم و او در آغوش بگیرم و ببوسم. در جستجوی همسر دیگری برای برادرم بودیم که اسفندیار دبیبا دندان پزشک دربار شاه اردشیرزاهدی گفت برادرزاده آراسته و بنا مفرح برای همسری شاه ایده آل است. وقتی برادرم او را دید پیشنها داد و دواج کرد. با اینکه دانشجوی بود و ۲۱ سال بیشتر نداشت بنحوی وظیفه ملکه بودن را آموخت که گوئی از کودکی برای اینکار تربیت شده است. همواره همسری بی همتا و مادی نمونه بوده است. برنامها معاشرت خانوادگی ما منظم شده بود مرتب هم دیگر را میدیدیم. برادرم در میهمانیهها هم حالت رسمی داشت. هرگز گره‌کراواتش را شل و یا دگمه پیراهنش را باز نذیدم. همانند پدرم زیاد غذا نمیخورد و فقط بیک سیگار پس از غذا اکتفا میکرد. با خانمهای مدعوبسیا رمبادی آداب بود. برخلاف بسیاری از مردان ایرانی با همسرش رفتاری احترام آمیز داشت.

\*

دکتر بختیار در کتاب یکرنگی مینویسد: فرح دبیبا صاحب فرهنگ است. ذوقی سلیم در ادب و شعرو حتی شعر فرانسوارد. یعنی صفاتی که در خاندان پهلوی بسیار نادر است. تنها فرد خانوادها سلطنتی است که از فرهنگ ایران ذخیره ای کم و بیش منجم دارد. من در او نه ذره ای از خرفروشی دیدم نه نشانه ای از بزدالتی.

او در آغوازدواج کمترین نفوذی براعلیحضرت نداشت. برخلاف شریا که همیشه چند قدم جلوتر از شاه راه میرفت. فرح در مقابل شاه خود را عقب میکشید. او عقایدی لیبرال حتی نزدیک به سوسیالیسم داشت. به مستمندان و تیره روزان توجه مینمود. من این گفته را که خیلی ها میگویند (شهبانوباعث بوجود آمدن وضعی است که ایران با آن دست بگیربان میباشد) قبول ندارم. شهبانوراجریان آن سیاستی آلوده کرده برطبق آن را دیو و تلویزیون موظف بود روزی ۶ بار از خاندان سلطنتی نام ببرد. باید او را منشاء آشنائی ایران با غرب دانست. پل میان فرهنگهای شرق و غرب را که پادشاه ایجاد

کردمدیون شهبانوهستیم که پای عده‌ای از هنرمندان وفلاسفه را به کاخ سلطنتی باز کرد. من وقتی او را دیدم عقایدش بعقاید من بسیار نزدیک بود و گفت اگر ساواک مزاحم من بودا و راهم راحت نگذارده است و نسبت بموقعیت‌ها این مزاحمت‌ها شدت و ضعف داشت.

\* \* \*

در اینجا لازم بنظر میرسد قسمتی از اعترافات فردوست را درباره ازدواج شاه بنظرتان برسانم:

"پس از اینکه شاه فوزیه را طلاق داد طی سفرهایش بخارج از کشور با دختری از خانواده سلطنتی سابق ایتالیا آشنا شد. حتی موسولینی با این خانواده در نهایت احترام رفتار میکرد.

این دختر به همراه برادرش با ایران آمد تا با بررسی اوضاع مقدمات ازدواج را فراهم کند. البته مادرش هوشم و شرف و همه افراد خانواده سلطنتی نگران بودند که چگونه یک دختر مسیحی میتواند مادرش را آینده‌ایران باشد به همین جهت موافق این ازدواج نبودند. مادرش این دختر را به دهش در مردآباد دعوت کرد. اتفاقاً این دختر و برادرش با همسر عبدالرضا در یک اتومبیل قرار گرفتند. پری سیما در بین راه بدختر گفته بود چگونه میخواهی با مادرش و اشرف کنار بیایی؟. خلاصه آنقدر بدگویی کرد که مسئله منتفی گردید. فردای آنروز برادر دختر نزد شاه رفت و گفت خواهش ما دگی از ازدواج ندارد. وقتی شاه جریان را پرسید گفت مطالبی از همسر عبدالرضا شنیده و منصرف شده است. آنها فوراً به ایتالیا بازگشتند ولی شاه دستور داد که عبدالرضا و همسرش حق ندارند هیچ میهمانی شرکت کنند. فقط پس از ۳ سال آنها را بخشید.

\* \* \*

ملکه فوزیه  
خیلی زیبا ولی همیشه غمگین



ملکه شریا  
بدون ولیعهد - بدشانس



ملکه فرح  
با فرهنگ ولی جاه طلب

## شاه و معشوقه‌هایش

درباره شاه و معشوقه‌هایش بعد از سقوط رژیم مطالبی در مطبوعات خارجی و همچنین روزنامه‌های داخلی نوشته شده که خیلی اغراق آمیز بود. حتی نوشتند که از یکی از آنها دو فرزند دارد که در خارج زندگی میکنند معلوم شد یکی دروغ است. بدون شک شاه غیر از سه بار ازدواجی که کرده بود با تعدادی از زنان داخلی و خارجی آمیزش داشت. نامه‌های از بانوان ایرانی برده می‌شود که خیلیها اسامی آنها را شنیده‌اند. همچنین عده‌ای از درباریان و نزدیکان شاه متهم هستند که در خانه‌های خود وسایل عیاشی شاه را فراهم می‌ساختند و بخصوص بعضی از زن‌ها را از خارج می‌آوردند ولی در مقایسه با کارها و زن‌های زیبای ملک فاروق با بدگفت‌های ایران خیلی محتاط بوده و بطور کلی در این باره بهیچوجه افراطی نبوده و با شاخ و برگ‌هایی که پس از سقوط رژیم بعشق‌های زیبای شاه داده‌اند نتوانستند مورد مشخص و مهمی را منتشر سازند.

بعد از سقوط رژیم مجله زن روز مقاله‌ای از مجله آلمانی (بونده) چاپ کرده در آن چنین نوشته شده بود:

روابط فیزیکی شاه چنان تیره بود که حتی روز تولدش را با و تبریک

نمیگفت. سرگرمی شاه قبل از رسیدن بقدرت (زن واسب) بودند. ولی بجای او (اشرف) خواهردوقلوی شاه قدرت دربار را در دست داشت. درباریان از اشرف خیلی حساب میبردند، او هیچوقت به اخطارهای برادرش توجهی نداشت و کار خود را میکرد. زنان خارجی و هنرپیشگان معروفی که با شاه ایران ارتباط داشته اند عبارتند از: مارتین کارول ستاره فیلمهای فرانسه - لانا ترنستاره معروف هالیوود - اورسلاندرس ستاره سکی اروپا که شبی در زورینگ به هتل شاه رفت و صبح ما حب یک پالتوی پوست گرانقیمت شد - سیلوانا مانگانوستاره ایتالیائی - جین ترنر هنرپیشه معروف سوگلی شاه بود. او یون دوکارلونیروابط صمیمانه ای با شاه داشت.

\*

هنگام اقامت در فرانسه در روز ۱۷ ژانویه ۱۹۸۶ در تلویزیون آنتن ۲ فرانسه دیدیم که دربارها انتشار کتابی بحث میشود که (ماری لیبی) ۲۷ ساله آنرا منتشر ساخته و خود را معشوقه شاه ایران معرفی کرده است. او میگفت که سنش ۱۶ سال و نیم بوده که به ایران رفته و یک سال و نیم در ایران در یکی از کاخهای مربوط بیکی از نزدیکان شاه اقامت داشته و شاه ایران با او علاقه زیادی داشته است. ماری نوشته که نخستین بار با شاه ایران توسط یکی از بستگان شاه آشنا شده و کراراً در کاخ او با شاه بسر برده است. ماری چندی قبل از انقلاب تهران را ترک گفته و با انتشار خاطرات خود پراخته است.

روزنامه نیمروز که اخیراً در لندن منتشر شده مطالبی از کتاب (عشق من شاه ایران) چاپ کرده که نویسنده آن همین (ماری لیبی) هنرپیشه فرانسوی است که خاطرات خود را ضمناً (عشق ۱۷ ساله به ۵۷ ساله) هم نامیده است. او نوشته که با سپیده همسریکی از شاهزادگان قاجار که دوست شاه ایران است آشنا شده که او را بتهران به خانه خود دعوت کرده و ماری در کاخ اختصاصی شاه با او آشنا میشود. او و شاه را آدم مقدسی دانسته که بمسائل اسلامی معتقد میباشند. او مینویسد از زندگی

یکهفته‌ای در کاخ و مصاحبت با کاخ نشینان خسته شده بپاریس باز میگردد. با ردیگر از طرف سپیده‌بايران دعوت میشود و چند کراوات برای شاه سوغات میبرد. شاه از سوغات او خوشحال میشود و او را به کیش میفرستد. او مینویسد بتدریج عاشق شاه ایران میشود. ولی مادر ماری او را از عشق به شاه منع میکند. در روزهای انقلاب او مینویسد همیشه شاه بفکر او بوده است. سرانجام شاه ایران را ترک میکند و ماری هم بپاریس باز میگردد.

\*

مادام (کلود) که معروفترین زن فرانسوی از جهت تهیه زن برای بزرگان جهان میباشد در کتابی که نوشته یا تأیید کرده سه نفر از پادشاهان از مشتریان او بوده اند (ملک فاروق - ملک حسین - محمدرضا پهلوی) و ضمناً نام عده زیادی از معروفترین شخصیت‌های جهان را در زمره مشتریان دائم خود معرفی کرده است.

\*

منصفانه باید گفت محمدرضا شاه پهلوی شاه عیاشی نبود. خیلی از مردهای معمولی از او عیاشی شری بودند. شاه عیاشان با تمام شایعاتی که علیه محمدرضا شاه می‌ساختند غیر از چند مورد که اصالت آنهم خیلی مشخص نبود نتوانستند برایش داستان بسازند. اگر بخوایم بگوئیم عیاشی هم نمیکرد خواهند گفت که می‌خواهیم پرده پوشی کنیم. عیاشی میکرد ولی نه بی پروا... نظیر شاهانی چون ملک فاروق و امثالهم... مجله روزگار نو هم درباره زندگی خصوصی ملک فاروق چنین مینویسد: آخرین پادشاه مصر ملک فاروق سه خصلت زشت داشت: پر خوری - هرزگی و عیاشی - جنون دزدی... روزی فاروق گفته بود تا یک ربع قرن دیگر فقط ۵ شاه روی کره زمین باقی میماند. یکی پادشاه انگلستان و چهار شاه ورق بازی... بدون تردید فاروق موجودی غیر عادی بود. گاهی برای مرگ یک خرگوش گریه میکرد و زمانی گریه‌های را میگرفت و آنقدر کله‌اش را بدیوار میکوبید تا

بمیرد. وقتی باسلطنت رسید تصمیم گرفت که همهٔ اتموبیل‌هایش را برنگ قرمز شبیه ماشین‌های آتش‌نشانی در بیاورد و هیچ‌کس دیگر حق استفاده از اتموبیل قرمز را نداشته باشد. تا بتواند درخیا با نه‌ای شهر بر احتی براند. وقتی افسران جمهور یخواه علیه او کودتا کردند و بکاخ سلطنتی رفتند در آنجا دیدند سرش را ز فیلمها و عکسها و وسایل سکی است. حتی دست‌بندهائی را پیدا کردند که فاروق وسیله آن معشوقه‌هایش را نیمه برهنه بپای تخت خود می بست و از دست و پا زدن آنها لذت میبرد. بخشی از خزانه‌سری او را ااشیاء دزدی تشکیل میداد مثل بند ساعت چرچیل - شمشیر جواهر نشان و نشان‌های رضا شاه که همه را از داخل تابوت دزدیده بود. بعضی چیزهای بی ارزش هم در میان آنها بود از قبیل در بطری - لوله خمیر دندان یا ساعت‌های ارزان. با اینکه فاروق در ۱۸ سالگی عاشق دختر ذوالفقار پاشا شد و نام او را فریده گذاشت و تظاهرمیکرد که هیچ زنی را بر او نمیداند و سال بعد بشکار زنه‌ای خوشکل با شوهر بی شوهر پرداخت و هر روز عاشق زنی میشد و سعی داشت ناتوانی جنسی خود را که ۲۳ سالگی در او ظاهر شده بود مخفی نگهدارد. با اینکه قدش یکمتر و ۸۳ سانتیمتر بود بعلت افراط در غذا و مشروبات الکلی وزنش به ۱۵۰ کیلو رسیده بود و برای قوه‌بأء ازهر پزشکی نسخه‌ای می‌گرفت. از پنجه‌زار زن که فاروق با سماجت سراغ آنها میرفت برای اینکه بعضی را از جنگ شوهرشان خارج کند پول فراوان خرج میکرد. فریده با داشتن ۳ دختر پس از ۱۱ سال از او جدا شد. وقتی یک زن آواز خوان فرانسوی را دید که از طاق خواب او خارج میشود تقاضای طلاق کرد. پس از آن فاروق بدنبال دختر بی اسم و رسمی بنا م‌نریمان رفت که در سال ۱۹۵۲ پس از خلع فاروق از سلطنت همراه او به ایتالیا رفت و دو سال بعد تقاضای طلاق کرد.

از آن پس فاروق ۱۱ سال پای ثابت رستورانها و کازینوها و کاباره‌های مشهور اروپا بود و یکی از ملکه‌های زیبائی ایتالیا همدم او بود که



هرزگیهای فاروق را تحمل میکرد. تا اینکه در ۴۵ سالگی در یکی از رستورانهای اروپا بعلت پرخوری سخته کرد و مرد.

\*

مطلعین میگویند همسران شاه هم هیچکدام تمایلی نداشتند که در ایران بمانند. بزنگی در غرب بیش از اقامت در ایران علاقه نشان میدادند. فوزیه که اساساً ایرانی نبود و از محیط دربار ایران خوشش نمیآمد ولی میخواست در مصر زندگی کند. ثریا که عمری را در خارج از ایران گذرانیده بود و هرگز قصد اقامت در ایران را نداشت و همیشه بشاه میگفت بهتر است بخارج از کشور برویم و زندگی آرامی داشته باشیم. فرح هم که مدتی از عمر خود را در فرانسه گذرانیده و بفرهنگ فرانسه علاقه مخصوص داشت. میخواست با همسر تا جدا و فرزندانش در اروپا بسربرد. با اینکه اهل مداخله در کارهای سیاسی نبود و بکارهای فرهنگی و هنری و اجتماعی عشق میورزید معهدا خیلی از نزدیکان شاه میگویند او هم مشوق شاه بخروج از کشور بود. منتها عده ای میگویند وقتی وضع آرام بود تصور میکرد میتواند با عنوان نیابت سلطنت با مورکشورداری بپردازد ولی بعد از اینکه دانست شورش و خرابکاری توسعه یافت او هم مرتب از شاه میخواست که از کشور خارج گردند که از هرگونه حوادث احتمالی مصون بمانند. بی تردید میتوان گفت ملکه فرح ملکه ای با فرهنگ و عاشق کارهای اجتماعی و هنری بود ولی متأسفانه عده ای از اطرافیانش بخصوص گروهی که در کارهای هنری بودند لطمه زیادی بکشوردند و توجه نیافتند که در یک کشور اسلامی نمیتوان دست بهرکاری زد. حتی کاری که در اروپا هم زیبنده نیست نمیتوان در یک کشور اسلامی بروی صحنه آورد.

اینها مسائلی است که باید مورد تجزیه و تحلیل دقیق قرار بگیرد.

\* \* \*

## راسپوتین ایران کیست؟

از جمله کسانی که در کنایه علیحضرت محمد رضا شاه پهلوی در دربار ایران قرار داشت، ارنست پرون سویسی بود که سه هنگام تحصیل محمد رضا شاه بعنوان نظافتچی در مدرسه روزه کار میکرد. یکروز که شاگردهای مدرسه روزه او را آزار میدادند، محمد رضا بکمک او شافت و از آن ببعدا و دوست ولیعهد ایران شد. سنش ده سال بزرگتر از ولیعهد بود. او شعر هم میگفت و برای ولیعهد از شعر و ادبیات صحبت میکرد و حتی بعضی از نویسندگان خارجی مینویسند که در نوشتن انشاء فرانسه با کمک میکرد. وقتی ولیعهد بتهران آمد پرون هم خود را به تهران رسانید. با اینکه رضا شاه از خاریها خوشش نمیآمد و شرکت آنها را در دربار زیا نبخش میدانست بخاطر ولیعهد چیزی نگفت و بتدریج پرون فرد موثری در دربار ایران شد. واسطه خیلی از کارها بود و توانست دکتر مصدق را از زندان بیرجند بزرعه اش در احمدآباد منتقل سازد. برخی از نویسندگان معتقدند که او ماموریت سیاسی و جاسوسی داشته و بمحض رفتن محمد رضا بمدرسه روزه، انگلیسها (پرون) را در اختیار گرفته در کنایه ولیعهد قرار دادند که او فرد دوست که با هم رابطه نزدیکی هم داشتند از عوامل موثر ایام سلطنت پهلوی دوم بودند.

درواقعه ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ از جمله کسانی که بدستور مصدق توقیف شد همین پرون بود که روزی موجبات آزادی او را فراهم ساخته بود . قبل از آن هم آیه الله کاشانی پرون را عامل انگلیسها میدانست که روزنامه دادر ۳۰/۸/۳۱ چنین نوشت : بقرار اطلاع آیه الله کاشانی بدکتر مصدق تلفن کرد که (ارنست پرون) از اتباع سویس که از چند سال قبل بمنفع دیپلماتی انگلیس و شرکت سابق نفت جاسوسی میکنند با یدایران خارج گردد . برای اینکه جهت سقوط دولت مشغول اقدام است . از پاسخ دکترمصدق حالت عصیانیت بکاشانی دست داده و میگوید اگر شما با اخراج او موافقید پس چرا اینکار صورت نمیگیرد . مقامی که با اخراج او مخالفت میکند کیست ؟ ازجان مردم چه میخواهند ؟

سرهنگ نجاتی مینویسد : ارنست پرون با نام مستعار (حلقه گل سرخ) از طریق یکی از جاسوسان انگلیسی در ایران وسیله ملاقات کرومیت روزولت را با شاه فرامساخت . پرون صبح روز ۲۵ مرداد ۳۲ خبر شکست کودتا را از تهران بکلاردشت اطلاع داد و همان روز نیز در تهران دستگیر شد .

شاه پرون را که بعلت سانه ای لنگ شده بود به بیماری قلبی نیز مبتلابود برای درمان بسویس فرستاد . وی در سال ۱۹۶۱ در سن ۶۳ سالگی در بیمارستان درگذشت و اسرار زیادی را با خود بگوربرد .

\*

ملکه ثریا در خاطراتش چنین مینویسد :

یکی از مرموزترین اشخاصی که من در ایران دیدم ارنست پرون سویسی بود که بسیاری از اشخاص او را (راسپوتین ایران) میخواندند) با وجود اینکه این لقب برای او مبالغه آمیز بود ولی بجاست که بگویم و در اطراف شاه یک رل نگرانی آوری را بازی میکرد . پرون که تا دم مرگ هیچگاه بکشور خود بازنگشت هیچ سمت رسمی نداشت اما در دربار مثل دوست شخصی شاه زندگی میکرد . با وجود اینکه در مدرسه

روزه باغبان بوده و سوابق خوبی نداشت ولی یکی از برجسته ترین مشاوریین شاه بود. هر روز صبح با طاق شاه میرفت و با او مذاکره میکرد و هیچکس از مذاکرات خبر نداشت. مثل بسیاری از اشخاص که بدون معلم و خودسواد آموخته و خود را شاه عرو فیلسوف میخواندند او هم خود را چنان میدانست و یک نوع واسطه بین شاه و سفرای انگلیس و آمریکا بود. پیش از ورود من بدرباریک حادثه ای برایش اتفاق افتاده که یکی از پاهایش فلج شده بود که بسیاری معتقد بودند مسموم شده است. وقتی من ملکه شدم پرون سعی داشت که در زندگی خصوصی من دخالت کند. غالباً با طاق من میآمد و مراجع بمسائل خصوصی که بهیچوجه با او ارتباط نداشت صحبت میکرد. عاقبت حوصله من سرآمد. یکبار هنگامیکه در باره روابط جنسی من و شاه صحبت میکرد با و گفتم (فراموش نکنید که با چه شخصی صحبت میکنید. برای من بسیار نامناسب است که چنین سئوالاتی را مطرح میکنید. با و نا سازگفتم و از طاق خارج کردم). از آن تاریخ هیچ فرصتی را برای تهمت زدن بمن از دست نداد. من تنها قربانی او نبودم. او و خواهران شاه را برضد یکدیگر تحریک میکرد. روزی به شمس حمله مینمود. روز دیگر به اشرف. هیچوقت نمیشد فهمید که طرفدار کیست؟ زیرا ما نندید که ماهی لیز بود که از دست سر میخورد.

پرونی در سال ۱۹۶۱ مرد و اسرا خود را بگور برد. من که یک ملکه بودم هیچگاه بدرستی بحقیقت روابطی که بین شاه و پرونی بود پی نبردم.

\*

فردوست در اعترافات خود از تلویزیون جمهوری اسلامی چنین گفت : رئیس دبستان (لوروزه) سوئیس گوا اینکه در سوئیس واقع شده از طرفداران خیلی محکم انگلیس بود. این مدیر شخصی را بنام "ارنست پرونی" چند ماه قبل از ورود ولیعهد به این مدرسه بعنوان نظافتکار استخدام کرد. برای من در آن سنین جای تعجب نبود و نمی توانستم متوجه مسائل بشوم، اما در طی شش سال اقامت در سوئیس مشاهده

میکردم که "ارنست پرون" در ساعات فراغت ولیعهد همیشه در کنار او و در اطاق او قرار دارد. حسادت نمی‌کردم و دلیلی هم نداشت. ضمناً "ارنست پرون" احترام مرا کاملاً رعایت میکرد. دوستی شش ساله "ارنست پرون" با ولیعهدا دامه داشت و حتی پس از خاتمه دوره تحصیلات و بازگشت او به ایران "پرون" را هم همراه خودش به ایران آورد. این شخص احتیاج به بحث مفصل و جداگانه‌ای دارد. برای اینکه این شخص خارجی، سوئیسی، ولی بعدها مشخص شد که از بدو امر ما مورانگستان بوده است. در سیاست اساسی مملکت نقش مهمی داشت. بعدها من متوجه شدم که زگماشتن او در مدرسه "لوروزه" در دو سه ماه قبل از ورود ولیعهد تمام این پرونده یکی است یعنی سیاست انگلیس برای تربیت وراثت و استفاده بعدی از ولیعهد. این شخص تا ثیرات فوق العاده‌ای در سیاست مملکت داشت که مسلماً با ورکردنی نخواهد بود. وقتی این مسئله را به موقع بشکافم این مسئله روشن تر خواهد شد و من بعدها در سنین بالاتر از سیاست انگلیس در ایران متعجب گردیدم.

\* \* \*



عکسی از آخرین سالهای زندگی شاهزاده حمید میرزا قاجار که انگلیسها میخواهند بعد از شهریور ۲۰ و رابه سلطنت برسانند. بعضیها هم ظاهراً نظر میکنند که ارنست پرون بعلت را بطنای که با انگلیسها داشت در بهم زدن این نقشه موثر بوده است.



### سوء قصد بیجان شاه و اعضای خاندان پهلوی

مطالعه زندگی محمدرضا شاه پهلوی نشان میدهد که از بدو سلطنت خود با مشکلات فراوانی روبرو بوده و کرارا قصد داشته از کشور خارج گردد. علاوه بر این که چند بار گفته است (سلطنت بر ملت فقیرا افتخار ندارد) وقتی با تحریکات داخلی و خارجی روبرو میشده در مذاکرات خصوصی با نزدیکان بی میلی خود را از ادامه سلطنت ابراز میداشت. بعضیها موارد متعدد را ذکر میکنند که قصد داشته از کشور برود. نمونه های بارز آن شهریور ۲۰-۲۱ آذر ۱۳۳۲- اسفند ۱۳۳۱- ۲۵ مرداد ۱۳۳۲- اواسط آبان و ۲۶ دیماه سال ۱۳۵۷ بود. موارد دیگری را هم نزدیکان ذکر میکنند که گفته است این سلطنت چهار رزشی دارد. غیر مستقیم تمایل بکناره گیری داشته که در خاطرات مختلف هم دیده میشود. حتی در شهریور ۲۰ وقتی سفرای انگلیس و شوروی با سلطنت او مخالفت میکنند به فروغی هم میگوید اصرار زیادی باینکار ندارد. چند بار سوء قصد بیجان او هم موجب گردید که وقتی مشکلات فراوان

کشور و تحریکات زیاد از حد را در داخل و خارج میدیدم میخواست خود را از ما جدا کند. شاه در کتاب پاسخ بتاریخ چنین مینویسد:

اقلاد در چهار مورد تفضلات خاص الهی شامل حال من شد و ایمان عمیق مذهبی مرا یاری داد. نجات خود را از یک سانحه هوایی و سوء قصدی که در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ نسبت بمن شد فقط مرهون رحمت خداوندی میدانم و بس. هنگام ورود بدانشگاه از میان انبوه خبرنگاران و عکاسان از فاصله ۳ متری (ناصرف آرائی) بسوی من شلیک کرد که چهار گلوله بمن اصابت نمود و خراشهایی در منطقه گردن و صورت وارد آورد. من که ضارب را از نظر دور نداشتم بسرعت چند بار تغییر محل دادم و بنحویکه گلوله پنجم بشانم اصابت کرد و دیگر ضارب نتوانست از هفت تیر خود استفاده کند و بضر بگلوله‌های از پای درآمد. شایدهم گروهی مایل نبودند که وی اسراری را که میدانست فاش کند. تحقیقات نشان داد که با اعضای گروه محافظه کار افراطی با اصطلاح مذهبی دوستی داشته و رفیقهاش دختر باغبان سفارت انگلیس بوده و در محل سکونتش اوراق متعلق بحزب توده کشف شده است. شکست معجزه آسای این سوء قصد و نجات من، مرا در ایمان با اینکه از تفضلات خاص خداوندی برخوردار هستم استوارتر کرد.

روز ۲۱ فروردین ماه ۱۳۴۳ هنگام ورود بدفترم به کاخ مرمرسباز جوانی بنا م شمس آبادی مرا هدف قرار داد و دوتن از محافظان من بقیمت جان خود او را از پای درآوردند. تحقیقات بعدی نشان داد که یکبار دیگر چپ گرایان افراطی توطئه را ترتیب داده بودند. مغز متفکر این توطئه پرویز نیکخواه بود که به ده سال حبس محکوم شد و اندکی بعد من وی را عفو کردم. پس از آزادی از زندان نیکخواه جزو طرفداران پاجرای سلطنت شد و بهمین علت پس از حوادث اخیر تیرباران گردید. همدستان نیکخواه در این توطئه غالباً "مهندسان فارغ التحصیل دانشگاه منچستر بودند که آنها را هم عفو کردم.

\*

در باره واقعه ۱۵ بهمن سر لشگردفتری چنین گفته است:

من آنسال درجه سرهنگی داشته و رئیس دژیان بودم با تفاق تیمسار صفاری رئیس شهر بانی جلوی در بزرگ دانشگاه ایستاده بودیم که شاهنشاهی با اتومبیل وارد شدند و پس از عبور از برابر گارد مقابل دسته موزیک توقف نمودند. وقتی دکتر سیاسی خواست خیبر مقدم بگوید صدای گلوله بلند شد که شاهنشاهی با سرعت سرشان را پائین آورده و شاهانه را چرخانیدند. وقتی بدومتری رسیدم ضارت اسلحه را بکنار پای من پرتاب کرد. شاهنشاهی را در بغل گرفته با عجله سوار اتومبیل شدیم. دکتر اقبال هم سوار شد. از لب شاه خون میآمد. و از صورت خون آلود شاه نگران شده بگریه افتادم. اعلیحضرت گفتند چرا گریه میکنی؟ در خدمت بمملکت از این وقایع زیاد اتفاق میافتد. چه اهمیت دارد. بسرعت بسوی بیمارستان ارتش میرفتیم. وقتی از داخل اتومبیل چشم راننده از داخل آینه اتومبیل بصورت خون آلود شاه افتاد بی اختیار فرمان را رها کرد و گفت (وای چه خاکی ب سرم شد) و با اینتر نزدیک بود که اتومبیل بدرخت بخورد که شاهنشاهی گفتند آرام باش و مقررات رانندگی را مراقبت کن و بحال عابرین توجه داشته باش. وقتی به بیمارستان رسیدیم من و دکتر اقبال خواستیم به شاه کمک کنیم. گفتند احتیاج نیست من خودم پیاپی ده میشموم. در اطاق جراحی سرتیب دکتر نجف زاده شروع بکار کردند، معلوم شد خراش کوچکی است که فقط گلوله در تماس با پشت شاه ایجاد کرده است. دکتر اقبال مشغول پانسمان جراحات لب شد. شاهنشاهی مرفر نمودند که بدانشگاه بروم و سلامت شاه را بهم خبر بدهم.

بعداً انتشار یافت که اول ضارت را شاهپور علی رضا و بعداً صفاری با گلوله زده اند که اسرار مکنون بماند. ولی سرانجام سران حزب توده به شرکت در توطئه اعتراف کردند.

\*

سر لشگر سالاری در لندن بمن گفت من روز ۱۵ بهمن با درجه سرگردی



افسر کشیک دژبان در دانه‌نگاه بودم و او نزدیک شاه‌ها می‌جای سوء قصد بجان‌ها علی‌حضرت‌ها می‌یونی . . . وقتی ضارب شروع به شلیک کرد، علی‌حضرت بخود حرکت ما رپیچی دادند که خوشبختانه گلوله به نقاط حساس بدن ما بت نکرد. هنگامیکه علی‌حضرت را به‌اتومبیل سوار کرده شفقت (ارتشبد بعدی) فرمانده‌گارد وقت و سرهنگ دفتری با‌ها علی‌حضرت به سوی بیمارستان سرعت حرکت کردند. من در کنار سرتیسیب صفاری ایستاده بودم که هیچگونه تیری شلیک نکرد ولی نمیدانم از چه ناحیه‌ای گلوله‌ای شلیک شد که فخرآرانی بر روی زمین افتاد. وقتی نزد او رفتم معلوم شد که کشته شده است. اسلحه‌ها و او را برداشته وقتی آزمایش کردم معلوم شد دو فشنگ دیگر در دکه در اسلحه‌گیر کرده موجب شد که علی‌حضرت نجات یابد و اگر شلیک‌ها ادامه می‌یافت خطر مرگ حتمی بود. فقط سرتیسیب صفاری رئیس شهر بانی یک دانشجوی چکوسلواکی را که مشغول عکسبرداری از جنازه فخرآرانی بود مضروب ساخت و دوربین را گرفت. دکتر سیاسی بحریان‌ها مرا اعتراض کرد و گفت چرا دانشجوی دانه‌نگاه را مضروب کرده‌اید؟ در آن هنگام دستور داده شد که درهای سالن بسته شود تا زه‌تفتیش و بازرسی از مدعوین صورت گرفت که کار بی‌هوده‌ای بود. آنوقت‌ها وضع حفاظت شاه‌خیلی دقیق نبود. بسهولت افراد میتوانستند به شاه نزدیک شده و نظرسوء خود را عملی سازند. بعدها گارد شاه‌ها با تجهیزات و وسایل و افراد کافی این مسئولیت را بعهده گرفت که نتوانست سال‌ها مانع سوء قصد بجان‌ها بشود.

\*

یکی از مقاماتی که ناظر ما جرای تیراندازی به شاه بوده است میگفت وقتی فخرآرانی دید گلوله‌گیر کرد اسلحه را بزمین انداخت و دست‌های خود را بلند کرد. سپهبدیزدان‌پناه گفت (بزنید حرام‌زاده را) که سربازان بجان‌ها و افتادند که نقش زمین شد. و گلوله‌ای بمغز او خالی گردید. دکتر اقبال فوراً خود را به شاه رسانید و او را بغل کرد و با اتومبیل سلطنتی به بیمارستان برد. \*

دکتر اقبال وزیر وقت کشور در مجلس در باره حادثه ۱۵ بهمن چنین گفت :

طبق پرونده موجودنا صرفخر آرائی عضو حزب توده و شورای متحده که دارای کارت عضویت شماره ۲۵۲۷ میباشد با عبداللہ ارگانی که عضو حوزه شمالی ۱۹۲ حزب توده بوده و بمنظور رابطه نزدیکی با احسان طبری و دکتر کشا و رزاق حوزه ۱۹۲ بحوزه ۷۱۶ که مبلغ آن احسان طبری بوده و جلساتش در منزل دکتر کشا و رزاق تشکیل میشده انتقال می یا بدوران حزب توده نقشه سوء قصد را در مغزنا صرفخر آرائی و همدستانش پرورش میدهند و در آخرین جلسه که حوزه ۷۱۶ در تاریخ ۱۳ بهمن ۱۳۲۷ در منزل دکتر کشا و رزاق تشکیل میشود بتنظیم نقشه قطعی خود پرداخته و روز ۱۵ بهمن را برای این منظور انتخاب مینمایند . بدون شک سران حزب توده در واقع سوء قصد داشتند و متواری بودن آنها از تاریخ سوء قصد بهترین دلیل دخالت آنها در واقع میباشد . \*

سپس دکتر اقبال لایحه غیرقانونی بودن حزب توده را به مجلس داد و اعلامیه دولت را چنین قرائت نمود : ( دولت ملاحظه کرده که مدتی است عده ای علیه استقلال و تمامیت ارضی کشور توطئه کرده تا بنیان مملکت را متزلزل سازند و این جنایت را بحدا علی رسانیده سوء قصدی نسبت به مقدس ترین افراد این کشور یعنی اعلیحضرت همایونی نمودند که بحمد الله و لطف خدا و ندب طور معجزه آسائی از خطر جستند . دولت خود را موظف میداند که برای جلوگیری از این هرج و مرج حکومت نظامی اعلام کند . )

سپس سر لشگر خسروانی بسمت فرمانداران نظامی تهران تعیین و این اشخاص توقیف گردیدند ، آیة الله کاشانی - برادران امامی ، دکتر جودت - دکتر یزدی - رضا روستا - سید محمد باقر حجازی - دکتر حجازی - احمد قاسمی - برادران لنگرانی - دکتر کیانوری . همچنین عده ای از اعضای حزب توده و سازمان کارگران نیز بازداشت گردیده

و تمام مراکز حزب توده اشغال شد. سرهنگ بقائی دادستان ارتش شروع ببا زجوشی از مظنونین کرده که عیارت بودند از دکتتر فقیهی - با غچه بان - اسمعیل رحیم و چندتن دیگر .

\*

حسین مکی در باره ترور شاه چنین مینویسد :

بعد از ظهر روز جمعه ۱۵ بهمن جشن استقلال دانشگاه بود که من بدان شگاه رفتم. عصر آن روز وقتی از خیابان پهلوی میگذشتم ا تومبیلی که چندتن از روزنامه نگاران در آن بودند بمن رسیده و گفتند شاه را در دانشگاه ترور کردند. من از این حادثه یکسره خوردم و گفتم! مشب در تهران کودتا خواهد شد و مرا هم خواهد گرفت. با عجله بمجلس رفتم. گفتند که نمایندگان برای احوالپرسی شاه بدربار رفته اند. حائری زاده در حضور چندتن از نمایندگان گفت این ترور از ناحیه اطرافیان شاه بوده و برای اینکه فاش نشود ضارب را جابجا کشته اند. حائری زاده میگفت این توطئه از طرف نظامیها صورت گرفته و بظن قوی رزم آرا در جریان کار بوده است. کما اینکه یکی از نمایندگان که در موقع کشتن ضارب حضور داشته اظهار میداد که اولین گلوله بسمت فخرآرائی شلیک شد به علامت تسلیم دستها را بالا نگه داشته اظهار داشت (اینکه دیگر قرا نیود) برای اینکه کلامی دیگر از دهان ضارب خارج نگردد سیل گلوله از طرف نظامیها بسوی او شلیک شد. گفتند چها رگلوله شلیک شده ولی بمن خبر دادند که در بدن فخرآرائی جای ۱۱ گلوله بوده است. ساعت ۱۱ شب بمن خبر دادند که سه آیه الله کا شانی را با وضع فجیعی دستگیر کرده و برده اند. دکتتر مصدق تصمیم داشت فردای آن شب برای احوالپرسی شاه بدربار برود ولی بعد از دستگیری آیه الله نرفت. من و حائری زاده تصمیم با ستیضاح دولت گرفتیم و برای اینکه کار ما را حمل بر مخالفت با شاه نکنند صبح به دربار رفتیم و دفتر مربوطه را امضاء کردیم. متن ورقه استیضاح چنین بود: ۱- علت توقیف و تبعید آیه الله کا شانی.

۲- از بین بردن ضارب شاه بمنظور لوٹ کردن و شناسائی محرکین اصلی جرم .

۳- توقیف و تبعید سایر اشخاص و بستن احزاب و توقیف جراید .  
در جلسه خصوصی آشتیانی زاده بمن گفت نمایندگان میخواهند من و حائری زاده را از پنجره اطاق جلسه خصوصی به بیرون پرتاب کنند، بهمین جهت در جلسه خصوصی شرکت نکردیم . ولی در جلسه علنی من و حائری زاده و آزاد و رحیمیان با کمال شهامت بدولت رأی کبـود دادیم . در آن موقع دکتر بقائی هم دولت را استیضاح کرد و بصفاقلیت پیوست . شاه بواسطه این حادثه بین مردم محبوبیت پیدا کرده بود ولی تندرویهای اطرافیان مجال نداد که محبوبیت شاه دوا میابد .

\*

هاشمی مدیر روزنامه اتحاد ملی در این باره چنین مینویسد :  
در زمانیکه این مطلب نوشته میشود پرونده قطور سوء قصد بجان شاه هنوز در دادرسی ارتش مطرح است و کسی را به آن راهی نیست . حتی چندبار لطفی وزیر دادگستری مصدق ، آنرا خواست ولی به آن توجهی نشد .

در این پرونده می بینید مہین اسلامی رفیقہ نا صرف خراآرائی دختر غلام باغبان سفارت انگلیس بوده که خیلی زود آزاد و مورد بخشودگی شاه قرار میگیرد . وقتی نا صرف خراآرائی تیراندازی میکند پاسبانی او را میگیرد که فرار نکند که دست مرموزی پاسبان را مورد هدف قرار میدهد . شاه میگوید (ضارب را نکشید) و دکتر متین دفتری فریاد میزند ضارب را نا بودندنا زید که هیچکس توجهی نمیکند . در پرونده عکسی هست که پدر عبداللہ ارگانی با آیة اللہ کاشانی و آیة اللہ شہرستانی و مهندس غروی کنار هم نشستہ اند ولی هیچکس در این باره تحقیق نمیکند . وقتی دادگاہ نظامی حکم اعدام عبداللہ ارگانی و حادرا ما در کرد با تقاضای بستگان آنان توسط آیة اللہ کفائی - سید محمد صادق طباطبائی - اما جمعه تہران - موسوی نمایندہ خوزستان ، شاه یکدرجہ

تخفیف داد که تبدیل بحبس ابد شد.

\*

در کتاب (تاریخ ایران در فاصله دو کودتا) چنین نوشته شده است :  
ناصر فخر آرائی بسمت خبرنگار روزنامه پرچم اسلام متعلق بدکتر  
فقیهی شیرازی در مراسم شرکت کرده بود. با وجود اینکه اسلحه خود  
را بزمین انداخته و شاه گفته بود او را نکشید با شلیک سه گلوله از پای  
درآمد. کارت خبرنگاری روزنامه فریاد ملت و اوراق دیگری که در  
جیب داشت او را منتسب به (جمعیت مقاومت ملی) هم میکرد. مقداری  
مواد محترقه و شیمیائی و نامه ای خطاب به رفیقش (مهین اسلامی)  
و متن قوانین اساسی ایران و یوگسلاوی از جیب او بدست آمد.

بعضیها معتقدند که چون مجلس تحت تاثیر افکار عمومی بسوی لغو  
قرار داد نفت میرفت و شاه هم اقدام قاطعی برای تحکیم موقعیت شرکت  
نفت نمیکرد لذا نقشه سوء قصد محرمانه با توافق سفارت انگلستان و  
رزم آرا تهیه شده بود. پیاپی شاه کشته میشد که رزم آرا با یک کودتا بقدرت  
میرسید و بر نامه های نفتی پیاپی پیاده میشد و یا از مهلکه نجات می یافت  
که با ایجاد اختناق جلوی نقشه های مخالفین گرفته میشد و شاه  
مرعوب هم حرف شنوتر میشد.

در باره عدم حضور رزم آرا در جشن دانشگاه گفته میشود بر نامه این بود  
که پس از آنجا سوء قصد گارد احترام تمام حاضرین را که از سران کشور  
بودند در همان سالن دانشگاه با زداشت کند و سپس افراد پادگانها  
سا زمانهائی نظیر حزب توده را با شغال در آورده و کودتا خود بخود  
صورت بگیرد. چنانکه پس از واقعه درهای سالن بسته شد و چند گروه بان  
با اسلحه لخت مانع خروج همه شدند و حتی وقتی عده ای از وکلای مجلس  
که قصد داشتند به مجلس رفته تشکیل جلسه بدهند سربازها به آنها فرمان  
ایست دادند. ولی چون نقشه اجرا نشد درهای سالن باز شد و همه آزاد  
گردیدند. گزارشی در پرونده هست که در آن نوشته شده رضاهدی سرباز  
وظیفه ماشین نویس رکن ۲ استاد ارتش در سال ۱۳۲۷ کارت خبرنگاری

ناصر فخرآرایی را ماشین کرده و با و داده است (چون در آن ایام خبرنگاران و عکاسان وقتی اجازه ورود به مراسم داشتند که کارت خبرنگاری آنها توسط رکن دوم تأیید شده باشد).

مهمین اسلامی رفیق فخرآرایی دختر باغبان سفارت انگلیس بود. در کالبدشکافی فخرآرایی گفته شد جای ۱۵ گلوله در بدن او بوده است. فخرآرایی مرد بیسواد بود و از قانون اساسی ایران و یوگسلاوی سردر نمی‌آورد. از قرا معلوم سنادی در جیبش گذاشته شده بود. زیرا سرگردش هقلی از وکلای متهمین واقعه در دادگاه گفته بود بروید تحقیق کنید از این واقعه چه کسانی استفاده می‌کردند؟ نه فخرآرایی شاه می‌شد و نه مهمین اسلامی ملکه ایران... آنها تیکه استفاده می‌کردند این اسناد را در جیب او گذاشته بودند.

در همان وقت روزنامه‌ها نوشتند: وقتی فخرآرایی در بیمارستان سینا فوت می‌کند و اسناد زیر او بدست می‌آید:

شنا سنا مه - ناصر فخرآرایی فرزند حسین، متاهل و متولد سال ۱۲۹۹ کارت خبرنگاری پرچم اسلام صادره در روز ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ - کارت عضویت اتحادیه کارگران چا پخانه‌ها - کارت خبرنگاری روزنامه فریاد ملت کارت عضویت حزب توده ایران ..

وقتی دکتر فقیهی شیرازی مدیر پرچم اسلام با زداشت می‌گردد می‌گوید از جریان بکلی بی اطلاع هستم. این شخص قبلاً "مخبر این روزنامه بوده و مدت‌ها مریض شده نیا مده بود. روز ۱۵ بهمن بغتاً وارد شد و کارت خبری برای ورود به نشگاه را خواست و چون از او شکایتی نداشتیم کارت ما در گردید. متن کارت خبرنگاری ناصر فخرآرایی

شماره ۱۶۹ تاریخ ۱۳۲۷/۱۷/۱۵ روزنامه پرچم اسلام

آقای ناصر حسین فخرآرایی دارنده شنا سنا مه شماره ۴۳۱ صادره از تهران بسمت خبرنگار و عکاس این روزنامه در تهران معرفی می‌شود.

این کارت غیر قابل انتقال بوده و مدت اعتبار آن تا تاریخ ۱۵/۱۱/۲۸ می‌باشد. مدیر روزنامه پرچم اسلام - دکتر فقیهی شیرازی

دکتر فریدون کشا ورز در باره واقعه ۱۵ بهمن چنین مینویسد :

دکتر کیا نوری با نا صرف خراشی از چند ماه قبل ارتباط داشت . در مسکوشنیدیم که کیا نوری در تیراندازی بشاه دخالت داشته است . چهار ماه قبل از واقعه کیا نوری در جلسه کمیته مرکزی پیشنهاد کرده بود هر کس خانه دارد بفروشد و پول کافی در اختیار تشکیلات کل یعنی اوبگذا ر دزیرا بزودی حزب مجبور با ختفاء خواهد شد . وقتی در مسکو قاسمی و بقراطی گفتند کیا نوری در تیراندازی بشاه دخالت داشته تا زه دلیل پیشنهاد آنروز کیا نوری را فهمیدیم . روزیایا دیودا رانی ۱۴ بهمن بودند ۱۵ بهمن که همه ساله در مقبره او جمع میشدیم . در سال ۲۷ کیا نوری پیشنهاد کرد که بجای ۱۴ بهمن روز ۱۵ بهمن که جمعه است مراسم برگذار گردد که جمعیت بیشتری بیاید . او سال ۲۰ برای اولین بار روزیایا دیودا تغییر کرده بود . با اینطرز روشن شد که کیا نوری در جریان تیراندازی بشاه بوده است . در وسط میتینگ اما مزاده عبدالله کیا نوری بدون اطلاع بسرعت بشهر رفت و مراجعت کرد . وقتی علت را پرسیدیم گفت رفتم لوازم عکاسی بخرم . کیا نوری بنزدیک دانشگاه رفته بود تا (ارکانی) را ملاقات و مطمئن شود که خراشی بدان نگاه داخل شده است . در پایان مراسم ارانی ، پیشنهاد کیا نوری این بود که همه ده هزار جمعیت پایا ده بشهر برویم که مخالفت شد و هیئت اجرائیه گفتند اینکار به پلیس بها نه میدهد و تیراندازی خواهد شد و عده ای کشته میشوند . او میخواست قدرت حزب را پس از تیراندازی بشاه نشان بدهد . وقتی عصر آنروز همراه رادمنش و طبری بخانه آدم پسر مگفت در دانشگاه بشاه تیراندازی شده و او را به بیمارستان برده اند . بطرف کلوب حزب بخیا بان فردوسی رفتیم دیدم کلوب اشغال شده و دفاتر حزب توسط سربازان باکامیون برده میشود . یزدی - بقراطی - نوشین - علوی - قاسمی - جودت با زداشت شدند . رادمنش که از جریان بی اطلاع بود بخانه همسایه پرید و در منزل دوستی مخفی شد . در منزل علی علوی که بعدا تیرباران شد جمع شدیم . اسکندر سراسری

از مهاجرین شوروی که در زمان اشغال ارتش سرخ در سمنان آتشها روشن کرده بود محل کیا نوری را به پلیس خبر داد که او را با زداشت کردند. منم چند شب در منزل شوهر خواهرم (پدر دکنرها وندی) بسر بردم.

روز ۱۶ بهمن به صفاری رئیس شهر بانی تلفن کردم و گفتم میدانید که حزب توده در تیراندازی بشاه دخالت نداشته چرا کلوپ ما را اشغال کردید؟ او گفت من دستور دارم و حالا خوبست همدیگر را به بینیم. معلوم بود میخواست مرا هم توقیف کند. گفتم وقت ملاقات با شما را ندارم و گوشی را گذاشتم. از آن تاریخ مهاجرت من که چند ماه بعد با رادمش صورت گرفت آغاز شد. تقریباً ۴ ماه بعد به مسکو رفتم. وقتی در جلسه کمیته مرکزی در مسکو به کیا نوری اعتراض شد که تیراندازی بشاه باعث غیرقانونی شدن حزب و کشته شدن افراد زیادی گردید. کیا نوری گفت (من که بشما گفته بودم) در حالی که در جلسه منزل علوی وقتی گفته شد که دولت اینکار را بمان نسبت خواهد داد و کلوپ را اشغال و ما را با زداشت میکند. رادمش در حضور کیا نوری گفت: (اینکار با هزار من سریش بمان نمی چسبد) آنوقت میگفت من که شما را در جریان گذارده ام.

بقراطی وقاسمی در مسکو گفتند آنها را از زندان تهران بشیراز فرستادند که در آنجا با یک دانشجوی عضو حزب بنا مارکانی آشنا شدند که از کودکی با ما صرفخرا آرائی دوست بوده است. آنها به ارکانی گفتند چرا حزب را با تیراندازی بشاه مربوط کردید. و چرا تو که از این جریان خبر داشتی حزب را خبر نکردی. ارکانی با تعجب گفت او از چند ماه قبل گفته های فخرا آرائی را به کیا نوری اطلاع داده و کیا نوری گفته در این باره با کسی صحبت نکن و منتظر باش. یک هفته بعد کیا نوری گفت با فخرا آرائی در تماس باش و اگر کمکی لازم است فراهم خواهد ساخت.

فخرا آرائی بدنبال شاه یکبار به اصفهان و یکبار به تبریز و یکبار



بمیدان جلالیه رفت ولی موفق نشد و هر دفعه که کیا نوری را در جریان میگذاشت، حتی یکبار کیا نوری به ارکانی گفته فخرآرائی ترسو است و بالاخره کاری نخواهد کرد.

فخرآرائی ۴۵۰ تومان برای خرید اسلحه دریافت کرد. ارکانی بدستور کیا نوری در روز ۱۵ بهمن فخرآرائی را تا دانشگاه مشایعت کرد و پس از آن در محل در دانشگاه (موقع مراجعت کیا نوری از امامزاده عبدالله) با و خبر داد که فخرآرائی وارد دانشگاه شد. قاسمی و بقراطی گفتند همینکه در زندان معلوم شد که ارکانی را توفیف کرده اند، کیا نوری سراسیمه شد و می پرسید مجازات کسانی که در توطئه کشتن شاه شرکت داشته باشند چیست؟ کیا نوری با اقداماتی وسایل فرار خود را از زندان فراهم کرده بود. در موقعیکه فرار دسته جمعی مطرح بود حساب لنگرانی بزندان آمد و گفت به کیا نوری بگوئید وسایل فرار آماده خواهد شد. حساب که خیال میکرد فرار کیا نوری با موافقت هیئت اجرائیه است این پیغام را داد که همه از کیا نوری عصبانی شده و او را توبیخ کردند. در مسکوا عضو کمیته مرکزی به کیا نوری معترض بودند که چرا مسئله تیراندازی بشاه را مطرح نکرده و این عمل برای حزب چه نفعی داشته است؟

در حالیکه در تابستان ۱۳۲۷ وقتی جلسه هیئت اجرائیه در منزل کیا نوری تشکیل بود و پرسید اگر شاه را بکشند و وضع چه میشود؟ یکی گفت وضع تغییر نخواهد کرد. دیگری گفت برای ما چه فایده دارد؟ احسان گفت ترور با اصول تئوریک ما مغایرت دارد. بسیاری از کادرهای حزب کیا نوری را مردی حسابگر - ناروزن - حقه باز شناخته اند که هنوز هم گاهی میگویند (من حقه زده ام). در مسکوا اعضای هیئت اجرائیه میگفتند چندبار کیا نوری همراه دو نظامی از زندان بیرون رفت. قرار بود در یکی از این اوقات فرار کند. وقتی از او پرسیدند کجا میروی؟ گفت برای ساختن کاخ اشرف یا وزارت دارائی. یکروز هم بهبودی از محارم شاه بزندان آمد و در مقابل همه ۱۶ هزار

تومان با بت مزدکیا نوری با و داد. تعجب این است که من برادر کوچک شما حمیدرضا را دو ماه هر روز عیادت کردم و او را از فلج دیفتری نجات دادم، دربار حتی یکشا هی هم بمن نداد. آنوقت به یک زندانی و محکوم برای کشتن شاه ۱۶ هزار تومان در زندان میدهند. بهبودی در زمان مصدق از طریق فدائی علوی با کیا نوری رابطه داشت تا وسایل سقوط مصدق را فراهم سازد. خلاصه بنظر میرسد که تیراندازی به شاه از طرف رزم آرا طرح ریزی شده بود که ارتش را در دست داشت. و روز تیراندازی، رزم آرا برخلاف معمول پروتکل، در دانهنگاه حاضر نشده به بهانه تظاهرات توده‌ها بیجا در آنجا نشکانه حاضر و آمدگی او و ارتش را ایجاب میکرد. کشتن فخرآرایی که اسلحه را بر زمین انداخته بود موجب شد و که از خیلی مسائل آگاهسی داشت برای همیشه ساکت بماند. رزم آرا بظاهر خود را بسیار وفادار و مطیع به شاه نشان میداد این تظاهرات صورتی بود که روزی برای آزادی کارگران که بدیدنش رفتن وقتیشاه تلفن کرد از جا بلند شد و بحالت خبردار استوارات شاه را با کلمه (غلام) جواب میداد. در آن زمان حزب توده قدرت نداشت که حکومت را در دست بگیرد. این فقط رزم آرا بود که ارتش را در دست داشت و استفا ده میکرد.

\*

ژرار دو ویلیه فرانسوی مینویسد:

شاه با خلق خوش خود را برای شرکت در جشن دانهنگاه تهران آماده کرده بود. وقتی میخواست وارد تالار جشن بشود نا صرف فخرآرایی طیانچه خود کا ر خود را از دور بین عکاسی خارج کرده با دو متر فاصله سه تیسر بسوی شاه شلیک میکند. کلاه شاه از سرش میپرد. شاه تلوتلو میخورد و نزدیک بود که تعادل خود را از دست بدهد ما خود را حفظ کرد و گنج بطرف ضارب که با و نزدیک میشد برگشت. سه تیر شلیک شده فقط پوست صورتش را آغشته بخون کرد. با وجود اینکه خیلی سهل بود که با یک جهش بسوی فخرآرایی او را خلع سلاح کنند ولی هیچکس حرکتی نکرد.

ترس همه را فرا گرفته بود و همه کس با بی نظمی فرا را برقرار ترجیح میداد. یعنی پلیس محافظین شاه، کارمندان دانشگاه، افسران و سپهبدان که سینه‌های خود را مملو از نشان و مدال کرده بودند همه فرا کردند. ضارب فقط شاه را در نظر داشت نه سایرین را... در یک دایره ۳۰ سانتیمتری دو مرد بروی هم بودند. یکی مسلح و دیگری دست خالی با چشمان آلوده بخون و صورت سرخ، در حالیکه صورت خود را با دو دست گرفته بود تلوتلو میخورد. فخرآرائی بطرف او نزدیک میشد تا کاش را بسازد. شاه برای زنده بودن هیچ شانس نداشت. فقط روی شخص خودش حساب میکرد بهمین جهت بچپ و راست در حرکت بود. در این حال تا پنجمین گلوله بسمت شاه شلیک شد که آنهم اصابت نکرد. با گلوله ششم میخواست کاش را تمام کند که فشنگ در طپانچه گیر کرد. با عصبانیت میخواست خود را بروی شاه بیاورد که اطرافیان تازه حس کردند که دیگر فخرآرائی خطری ندارد همه جرئت یافته‌ها را احاطه میکنند و با یک گلوله که بپایش خورده بود بروی زمین غلتید. اصلاً را ننده شاه او را دستگیر میکنند در حالیکه طپانچه را رها کرده و دستهایش را هم بلند کرده بود و شاه هم فریاد میزد که او را نکشید من او را زنده میخواهم ولی کسی بحرف او گوش نداد و عمداً نمیخواستند گوش بدهند. دو گلوله دیگر به پهلو و شکم فخرآرائی اصابت کرد که بروی زمین افتاد. یک دانشجوی اهل چکسلواکی هم که میخواست فخرآرائی را از معرکه خارج کند بسرنوشت او گرفتار شد. چند نفری هم که در اطراف دانشگاه آمده بودند در میان جمعیت گم شدند و خود را بکنگره حزب توده رسانیدند که در کنار مقبره دکتر آرائی در شهرری تشکیل شده بود. در آنجا بسیاری از افراد مسلح بودند و چماق‌های بزرگی هم همراه داشتند.

\*

انور خا مه‌ای در این باره مینویسد:  
 ترورنا موفق شاه در ۱۵ بهمن یکی از مرموزترین حوادث تاریخی

دوران اخیر است. با وجود افشاگریهای دکترکشا و وزو اینکه شرح است  
 کیا نوری در آن محرز گردید ولی هنوز سئوالات فراوان بی جواب باقی  
 مانده است. وقتی دکتر اقبال و نا در آراسته و سرهنگ دفتری شاه را  
 با اتومبیل بردند، رئیس شهر بانی با شلیک گلوله پای ضارب را  
 مجروح ساخت ولی ما مورین انتظار می اورا گلوله باران کردند و  
 کشتند و بدنبال آن محیط اختناق برقرار و نفسها در سینه حبس شد.  
 هنوز هوای تاریک نشده بود که نمایان محل حزب توده را اشغال و اثنایه  
 آنرا محاصره کردند و گروهی از رهبران حزب توده بازداشت شدند.  
 اکنون پس از گذشت سالها و افشاگریهای فراوان مسلم گردید که  
 رزم آرا گرداننده اصلی این ترور بوده و انگلیسها بدست او این  
 برنامه را پیاده کرده اند تا یک دیکتاتور نظامی روی کار آورده  
 و جنبش مبارزه با امتیاز نفت جنوب و بانک شاهي و نفوذ استعماری  
 خود را در نطفه خفه سازند. مهمترین دلیل دخالت رزم آرا سودی است  
 که او میتواند از اینکار ببرد. اگر شاه کشته میشد با احتمال قوی  
 قدرت مطلق بدست رزم آرا میافتاد و هیچ قدرت دیگری نمیتوانست  
 در برابر او ایستادگی کند. بعد از شاه همه از رزم آرا حساب میبردند.  
 در ارتش و دستگاههای انتظامی اگر نفوذ او بیش از شاه نبود در عوض  
 آن تنها قدرت موجود بود.

ارفع و دارو دستهای بکلی سرکوب و خانه نشین شده بودند. اکثر  
 نمایندگان مجلس یا وابسته به انگلیسها بودند یا متکی به شاه و  
 رزم آرا... آنها نیکه وسیله قوام انتخاب شده بودند و با عوض  
 کرده یا زیر چتر حمایت شاه قرار داشتند یا رزم آرا... میزان قدرت  
 رزم آرا را از اینجا میتوان درک کرد که وقتی شاه کشته نشد با مجلس  
 چنان مرعوب بود که تا مدتی نفس از کسی در نمیآمد و رزم آرا همه کاره  
 بود. ولی سرانجام بر اثر تحریکات پنهانی شاه بعضی از نمایندگان  
 یخ سکوت را شکستند و به رزم آرا حمله کردند. بدون شک اگر شاه کشته  
 میشد دیکتاتور رزم آرا حتمی بود.

انورخامه‌ای می‌نویسد: برای اینکه بدانید قدرت رزم‌آرا تا چه حد بوده قسمتی از خاطرات سا‌عدنخست وزیر وقت را نقل می‌کنم:

(من در آنروز بعلت ذات‌الریه در خانه بستری بودم. حتی خبر سوء‌قصد را در آغازین زمین‌نדה ندانید بلکه چند ساعت بعد مطلع شدم. هما‌نشب رزم‌آرا بخانه من آمد و گفت نسبت به کاشانی مشکوک شده‌ایم و او را گرفته، می‌خواهیم محاکمه‌کنیم. من محاکمه‌کاشانی را صلاح ندیده‌گفتم بهتر است او را تبعیدکنیم. رزم‌آرا گفت من سیدضیاء و قوام‌السلطنه را هم توقیف کردم چون بنظر میرسد که آنها هم در ماجرا دست‌داشتند. من که احساس می‌کردم جریان از جای دیگر است به رزم‌آرا گفتم من سالهاست که سیدضیاء و قوام‌امی‌شنا‌سم توقیف آنها ب‌نفع‌مانیست. وقتی رزم‌آرا رفت به‌علی‌حضرت تلفن کردم و استدعا کردم که سیدضیاء و قوام‌آرا را دکنند. فرمودند به مسئولیت خودتان اینکارا بکنید. سیدضیاء و قوام‌برای‌امضای دفترهما یونی رفتند و هر دو موردتفقد‌العلی‌حضرت قرار گرفتند. رزم‌آرا می‌خواست از واقعه ۱۵ بهمن که بدست اجنبی ترتیب‌ده‌شده بود بسود خود جداگنا استفا‌ده‌را بکنند و با دستگیری شخصیت‌های بانفوذ راه‌نخست‌وزیری خود راه‌موارسا زد.)

این‌اظهارات سا‌عدنشان می‌دهد که عصر روز ۱۵ بهمن رزم‌آرا حاکم مطلق بوده‌است حتی وزیرا‌ء از او اطاعت می‌کردند و نخست‌وزیرا‌همه‌جایی خبر بوده‌است. حتی برای آزادی افراد ا‌ز شاه‌جاه‌زه می‌گرفته‌که اگر شاه‌کشته‌شده بود هیچکس نمی‌توانست این احکام را لغو کند.

جالب‌تر این‌که سا‌عد بصراحت رزم‌آرا را طراح این ترور معرفی کرده و ارتباط او را با اجانب تذکر می‌دهد. قرائن دیگر در دست‌است که نشان می‌دهد رزم‌آرا برخلاف همه ساله در جشن‌دانشگاه شرکت نکرده و در ستاد ارتش مراقب‌اوضاع بوده‌است. با توجه به روابط رزم‌آرا با کیا نوری و خسرو روزه معلوم می‌شود که رزم‌آرا منتظر کشته‌شدن شاه بوده تا دست به کودتا بزند چون آنروز همه‌پادگان‌های پایتخت به دستور رزم‌آرا در حال آماده‌باش بوده‌اند. گزینه‌دیگرا اینکه کارت

فخرآرائی بتوصیه رکن ۲ ستاد ارتش ما در شده و همان روز ۱۵ بهمن با و داد شده است و سرپا زوظیفه زاهدی شب قبل کارت را در مطب دکتر فقیهی ما شین کرده است در حالیکه ضارب کارت دیگری هم از طرف روزنا مه فریا دملت داشته است که احتمال این بوده که ترور به جمعیت های مذهبی نسبت داده شود. لیکن پس از عقیقماندن ترور نظر خود را تغییر داده حزب توده را مسئول دانسته اند. گواه دیگری اینکه پس از زخمی شدن ضارب سرپا سبانی بنام عبدالرسول موهای او را میگیرد که فرار نکنند لیکن افراد ناشناسی از پشت سرپا سبانی شلیک میکنند که سرپا سبانی زخمی شده ضارب را رها میسازند در این هنگام منظر میان ضارب را از پای در میآورند. جالب اینکه هیچکدام از این وقایع در کیفرخواست دادستان ارتش مورد اشاره قرار نگرفته و علیرغم تقاضای وکلای مدافع، از نظر میانی که فخرآرائی را کشته اند بازجویی نشده است. تا اینجا معلوم میشود که رزم آرا طرح اصلی ترور بوده است و کیا نوری مسئول سازمان افسران و مسئول کمیته ترور و رابط با مقامات شوروی در این ماجرا دخالت داشته است.

رئیس دادگاه سرتیب شکرالله هدایت از بستگان رزم آرا و دادستان علی اکبر مهتدی از عمال سیار نزدیک او بوده اند. این مطلب را دکتر بقائی ضمن استیضاح مفصل خود در جلسه ۲۴ فروردین ۱۳۲۸ در مجلس در همان زمانیکه محاکمه در جریان بوده است روشن کرد.

از این مدارک معلوم میشود که مهتدی در زمان رضاشاه بارتبه همردیف ستوان یکم با زپرس دادرسی ارتش بوده و بعلت فسادا خراج میشود ولی در سال ۱۳۲۳ که رزم آرا رئیس ستاد ارتش بسوده او را مجدداً استخدام میکند. پس از برکناری رزم آرا و انتصاب سرلشگر ارفع بعلت مقالات ما رکسیستی که در روزنا مه داریا مینوشته تحت تعقیب قرار میگیرد. وقتی مجدداً رزم آرا رئیس ستاد میشود مهتدی را با درجه همردیف سرهنگی به دادستان ارتش میگرداند. دادیا رپروونسده سروان سخائسی بوده او و عضو سازمان افسران توده ای بود که بعد از کشف

سا زمان نظامی به شوروی گریخت و بعد همراه قاسمی و دکتر فروتن از حزب توده انشعاب کرد. بنا بر این شکی نیست که رهبران سازمان افسری و هیئت اجرایی حزب توده از جریان امر کاملاً آگاه بوده‌اند. سرهنگ سیامک که در زمان رضاشاه برای شورویها جاسوسی میکرد و مورد اعتماد فراوان مقامات شوروی و کامبخش بوده از جزئیات کار آگاهی داشته است.

و اما متهمین این دادگاه ۹ نفر بودند که از آنها فقط ۳ نفر عضویت حزب توده را داشتند. یکی ارکانی عضو حوزه ۷۱۶، دیگری حسن صفرزاده عضو حوزه ۲۴۲ و سومی علی محبی که فقط یک ماه و نیم پیش از واقعه در حزب نام نویسی و در حوزه آزما یی شرکت کرده بود. شش نفر بقیه همه کسانی بودند که به نحوی از انحاء با نا صرف خراش آشنائی یا رابطه عادی داشته‌اند. عزت کیفیچیان همسرا و، مهین اسلامی رفیقہ او، ابوالحسن ثقفی صاحب خانه او، حسین اشتری، حسن ساغری و حسن حاج فرج حاد فقط دوست و آشنای او بودند. دادستان نتوانست کوچکترین قرینه یا نشانه‌ای که بتواند یکی از این شش نفر را به حزب توده مربوط سازد ارائه دهد. بعضی از آنها مانند اشتری و حداد طبق محتویات پرونده دارای اعتقاد مذهبی شدید و طبعاً مخالف حزب توده بوده‌اند. با وجود این دادستان ادعای کرد که ترور شاه از طرف رهبران حزب توده طرح شده و به منظور برانداختن حکومت و بدست گرفتن قدرت انجام گرفته است. دادستان انداختن مراسم یادبود ارانی را از روز ۱۴ به ۱۵ بهمن دلیل برای نامرمی آورد و می گفت در هنگام اجرای مراسم مزبور رهبران حزب نگران و منتظر به نظر می رسیده‌اند، پس از عمل خراش آشنائی اطلاع داشتند. ولی حتی ذکری از یک نفر از این رهبران در سراسر کیفیخواست نیست جز دکتر کشا و رز که حوزه ۷۱۶ در خانه وی تشکیل می شده و طبری که گویا در آخرین جلسه این حوزه گویندگی آن را برعهده داشته است. عجیب است که حتی یکبار هم از دکتر کیا نوری ذکری نشده است در حالیکه او مسئول و

گوینده دائمی همین حوزه و مسئول تشکیلات حزب توده بسوده و با ارکانی نیز ارتباط دائمی داشته است. کیا نوری را همراه ۵ تن دیگر از اعضاء هیات اجرائیه حزب توده همزمان با این دادگاه در دادگاه دیگری به آنها متشکیل جمعیت اشتراکی و مخالفت با سلطنت مشروطه محاکمه و محکوم می کنند ولی آنها را با این پرونده ترور پیوند نمی دهند! مثل اینکه تعمدی بوده است که این پرونده را چنان رسوا سر هم بندی کنند که حاصل آن در افکار عمومی تبرئه حزب توده و رهبران آن باشد. چنانکه این محاکمه و محاکمات دیگر توده ایها در مجموع همین اثر را داشت و باعث تحکیم معنوی حزب توده گردید.

مثلاً دادستان در کیفرخواست نوشته است "لیدران حزب توده با ایجا دیک دستگاره تروریستی که تحت رهبری عبدالله ارکانی عضو بانک صنعتی... تشکیل می شده اشخاص را... برای ترور و جنایت انتخاب می نمودند". هر کس این جمله را بخواند بلافاصله خواهد پرسید چرا این "لیدران" را در کیفرخواست معرفی نکرده و بمحاکمه نکشیده اید؟ چون کوچکترین نامی از رهبران حزب توده و دستیاران مرموز کیا نوری نبوده که رهنمودها و دستورات ویژه ای به ارکانی می داده اند؟! از این گذشته طبری که در آن جلسه گوینده این حوزه بوده است کجا رفته و چگونه از این مذاکرات اطلاع نداشته است؟ هیچ چیزی پرده از روی این معما بر نمی دارد، نه جریان دادگاه، نه مدافعات وکلای مدافع، نه افشاگریهای دکتر کشاورز، آمدها شمی و دیگران! آیا از این مردناشناس هیچگاه فاش نخواهد شد و این معما تا ابد پوشیده خواهد ماند؟!!

نکته شگفت انگیز در جریان این پرونده دستگیری عبدالله ارکانی است. حدود سه ساعت پس از واقعه، هادی ارکانی را (گویا شوهر خواهر عبدالله ارکانی است) توقیف میکنند. او را بشهربانی می آورند عبدالله هم بعنوان کمک بشهربانی می آید و هنگامی که از هادی بازجویی میکردند او در گوشه اطاق نشسته بوده است. ما مورین نیز



مانع حضورا و نمیشوند. وقتی با زوجی ازها دی شروع میشود، پی میبرند کسی که در تعقیب او هستند یا نیست بلکه عبدالله میباشد که در گوشه اطاق نشسته بوده و فی المجلس او را دستگیر میکنند. او هم در همان جلسه اول میگوید فخر آرائی با من رفیق بود و تا ساعت دو و نیم صبح نیز همراه او بودم و او را تا دم‌دانشگاه همراهی کرده‌ام. چه کسی این نام را به پلیس داده جز او سراسر است. دکتر فقیهی شیرازی یارکن ۲ ستاد ارتش؟

روزنامه اتحاد ملی نوشت پدر ارکانی (محمدجواد ارکانی) بوده که زمان رضاشاه چند دوره از خوزستان وکیل بوده است و موسوی نماینده دشت میشان نیز آنها را میشناخته که وقتی با او مراجعه میکنند و او هم به رزم آرا میگوید (حزب توده در اینکا ردخال داشته و عبدالله ارکانی متهم است) ولی بعداًها دی ارکانی را مرخص میکنند. وقتی از دکتر فقیهی میپرسند که چرا به فخر آرائی کارت خبرنگاری داد؟ میگوید و سابقه بتلا به سوزاک داشت که او را معالجه کرده‌ام و ۱۶۹ نفر از من کارت خبرنگاری گرفته اند که یکی هم او بوده ولی چون سابقه مرض داشته‌از او تعهد گرفتم که کار بردی نکنند. فقیهی شیرازی را آزاد میکنند ولی صاحبخانه فخر آرائی را شریک جرم میدانند. طبق گفته مکی علت عدم تعقیب فقیهی شیرازی وابستگی او به رکن ۲ بوده است و بتوصیه رکن ۲ هم کارت خبرنگاری فخر آرائی را صادر کرده است.

فخر آرائی بطور مسلم عضواً تحادیه چا پخانه‌ها وابسته بشورای متحده کارگران بوده‌اما کارت عضویت او در حزب که بنا به ادعای دادستان در اردیبهشت ماه ۱۳۳۵ صادر شده بدست نیامده است... کیا نوری مسلماً در جریان بوده و با احتمال قوی سفارت شوروی را در جریان گذاشته است. در آن زمان شورویها نسبت به شاه بدبین و نسبت به رزم آرا خوشبین بوده‌اند.

حسین اشتری اعتراف کرده که ناصر مرا تبلیغ میکرد که بحزب

توده‌وار دشوم و میگفت با دکترکشا و رزوکا میبخش و دکت—ریزدی و کیا نوری مرا و ده داشته و هر دستورا آنها بخواهندبا و میدهند. تحریک به ترور هم از طرف حزب توده بوده تا بتوانند زمام امور را بدست بگیرند. آنوقت دادستان با هیچیک از سران حزب توده کاری نداشته و در حالیکه دکتريزدی و بقراطی و کیا نوری و قاسمی وجودت با زداشت بوده اند حتی آنها را مورد با زجوئی قرار نداده است. مثل اینکه با زپرس را منع کرده بوده اند که در این باره از سران حزب توده با زجوئی بکنند.

دلیل اینکه شورویها در جریان بوده اند آنکه وقتی دکتريکشا و رز در مسکوبه کیا نوری حمله میکنند و میخواهد به اینکا رسیدگی بشود هفته ای بعد مسائل دیگر بمیان میآید و پرونده تیراندازی به شاه و شرکت کیا نوری در آن از صورت جلسه خارج میگردد و اصرار کشا و رز هم بی نتیجه میماند.

یک موضوع مبهم دیگر در ما جرا وجود دارد که طبق با زجوئی یکی از اعضای حوزه ۷۱۶ معلوم شد در آخرین جلسه حوزه در ۱۳/۱۱/۱۳۲۷ در منزل دکتريکشا و رز عبدالله ارکانی با مردنا شناسی بحوزه آمده بود که درباره ترور شاه تصمیم گرفته شود. اعضای حوزه با دیدن عکس فخرآرائی تکذیب کرده اند که او آن مردنا شناس نبوده هیچکس نمیداند آن مردنا شناس کیست؟

احتمال دارد که یکی از ما مورین شوروی بوده که میخواست با اطلاعات بیشتری درباره ترور بگیرد.

\*

احسان طبری مینویسد: پس از ما برای تیراندازی بسوی شاه حکومت نظامی افراد رهبری حزب را مقصر شناخت و نام دکتريکشا و رز و من را تصریح کرد. جرم کشا و رز آن بود که حوزه حزبی که ارگانی در آن شرکت میکرد در منزل کشا و رز بود و جرم من این بود که در این حوزه بعنوان گوینده شرکت میکردم. برای من مضحک برای من و کشا و رز

حکم اعدام غیبی ما در شد. علاوه بر این ده تن از رهبران حزب توده غیباً با محکوم به اعدام شدند که نصیب من و کشا ورزدوبا رحکم اعدام غیبی بود. جالب این بود برای رهبرانی که زندانی شده بودند حکم اعدام ما در نشد. هیئت اجرایی تصمیم گرفت من و رادمنش و کشا ورز از ایران خارج شویم که عازم شوروی گردیدیم.

\*

نا صرفخرآرائی در کتاب خاطراتش که بدست آمده چنین نوشته است: من همیشه شخص شروری بودم. دو سال در زندان قصر بسر بردم بعداً وارد خدمت و وظیفه شده ام. چون روزنا مهرهبر توجه مراجلب کرده بود وارداتحادیه کارگران شدم و سپس داخل حزب مقدس توده گردیدیم. چون میخواستیم ملت ایران را از بردگی و سرمایه داری نجات دهیم.

\*

در نشریه ای چنین خواندم: در مورد قتل نا صرفخرآرائی به طوریکه شاهان عینی اظهار داشته اند ابتدا اصغرامیر صادقی راننده مخصوص به طرف ضارب هجوم می برد و چون فخرآرائی تصمیم میگیرد بدبا دشنه از خودش دفاع کند، شاهپور علی رضا او را به ضرب گلوله از پای درمی آورد.

مطالب مختلف درباره تیراندازی بسوی فخرآرائی برای ثبت در تاریخ نقل گردید.

\* \* \*

## حمله با مسلسل به شاه در کاخ مرمر

در سال ۱۳۴۴ در حالی که محمد رضا شاه پهلوی در اوج قدرت بود و همه کارهای مملکت را با انگشت خود به حرکت در میآورد در روز ۲۱ فروردین وقتی که از کاخ اختصاصی با اتومبیل خود برای شروع کار روزانه به کاخ مرمر میآمد، بمحض پیاپی شدن از اتومبیل در کنار استخر مقابل کاخ، سرباز وظیفه رضا شمس آبادی با مسلسل شلیک بسوی شاه را آغاز میکند.



شاه با شنیدن صدای تیر با سرعت و با حرکات مارپیچی بسوی کاخ میدود و در همان طبقه اول وارد اتاقی میگردد و در را محکم میبندد و روی زمین دراز میکشد. شمس آبادی نیز بدنبال او رفته و چند گلوله هم بدرد اتاق شلیک میکند که گلوله ها وارد اتاق شده ولی به شاه نمیخورد. محافظین شاه از قبیل محمد علی بابائیان و آیه الله لشگری که از گروه بانگارشاهی بودند شمس آبادی را مورد هدف قرار دادند و او هم با مسلسل بسوی آنها و چند تن دیگر شلیک میکند ولی این دو گروه بانگارشاهی می شوند که در امامزاده عبدالله بخاک سپرده میشوند و به آنها لقب (شجاعان شهید) داده شد. شمس آبادی

هم جا بجا کشته میشود .

شاه پس از این واقعه بدفترکار خود میرود و کار روزانه را شروع میکند . یکی از کسانی که وقت شرفیابی داشت میگوید "با اینکه مدت کمی از واقعه گذشته بود با ورنمیکردم که ملاقاتی صورت گیرد ولی وقتی شاه مرا پذیرفت دیدم حالت عادی داشت و روحیه اش خیلی قوی بود و میگفت خدا را شکر که نجات یافتم و خداوند میخواهد که بخدا تم باین ملت ادا مدهم . نجات از این حادثه واقعا معجزه بود ."

ا علیحضرت درباره حادثه ۲۱ فروردین چنین مینویسند :

یکی دیگر از مظالم فاعلیتهای تخریبی واقعه ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ بود . هنگامیکه بدفترکارم در کاخ مرمر میرفتم ، یک سرباز گارد که مثل همه سربازان سوگند و فاداری خورده بود با رگبار مسلسل در صدد قتل من برآمده . ولی مشیت الهی که مرا تا آنوقت بارها نجات داده بود در آنروز نیز مرا از یک مرگ حتمی حفظ کرد . همچنانکه بلاوای ۱۵ خرداد در مغانی بود که ارتجاع سیاه برای ما همراه آورده بسودا بین توطئه نیز از مغانی بود که کمونیستهای تربیت شده در دانشگاههای انگلستان برای مردم ما تهیه دیده بودند . ولی هردو تلاش و تلاشهای مذبوحانهدیگر خنثی شد . زیرا در آنموقع چرخ اصلاحات با قاطعیت و کوبندگی کامل بکارتافتاده و نیروهای اهریمنی ، از هر کجا سرچشمه گرفته بود خواه و ناخواه سرنوشتی جز اینکه در زیر این چرخها خرد شوند ، نداشتند .

\*

بدنبال این ماجرا گروهی با تها مشرکت در توطئه دستگیر میشوند که پرویز نیکخواه تحصیل کرده دانشگاه انگلستان مغز متفکر این واقعه شناخته شد .

احمد سمیعی مینویسد : پرویز نیکخواه تا سال ۱۳۳۳ عضو سازمان جوانان حزب توده بوده است . تا سال ۳۷ چندان فعالیت نداشت . پس از چندی با حزب اختلاف پیدا میکند و جدا میشود . از سال ۱۳۳۹ در

اروپا نقش موثری در فعالیتهای سیاسی خارج از کشور داشته است. در سال ۴۲ برغم فعالیتهاى که در خارج بر ضد رژیم داشته مورد اغماض قرار میگیرد و در پلی تکنیک تهران مشغول تدریس میگردد. در سال ۴۳ به تشکیل گروهی دست میزند و تدارک عملیات پارتیزانی میبیند. از جمله افرادی که بگروه او میپیوندند و جوان کاشانی به اسمی (رضا شمس آبادی - احمد کامرانی) بودند که اولى برای خدمت در گارد شاهنشاهی انتخاب و دومی مغازه رادیو سازی در جوادیه داشته است. در فروردین ۴۴ شمس آبادی قصد خود را مبنی بر ترورشاه به کامرانی میگوید که او هم از طریق منصورى به نیکخواه اظهار میدارد. ولى پس از طرح مسئله در کمیته گروه این اقدام مورد تصویب قرار نمیگیرد. ولى شمس آبادی که تحت کنترل نبوده در ۲۱ فروردین با مسلسل دستی بسوی شاه شلیک میکند که خود او هم کشته میشود و اعضای گروه در دادگاهها بر ازندامت میکنند که در نتیجه منصورى و کامرانی به اعدام و نیکخواه به حبس ابد محکوم میشوند که در دادگاه تجدیدنظر نیکخواه به ده سال حبس محکوم میگردد. در سال ۴۶ نیکخواه به بروجرد تبعید میگردد که در آنجا مورد عفو قرار میگیرد. آنجا دیگر نیکخواه از نظر پیردازان حزب رستاخیز و مفسر رادیو و تلویزیون در مسائل سیاسی و اجتماعی میگردد.

منصورى و کامرانی هم مورد عفو شاهانه قرار میگیرند (هیچیک از متهمین این واقعه اعدام نشده بلکه همه آزاد گردیدند).

\*

دکتر حسن صفوی در این باره در کیهان چاپ لندن چنین مینویسد:

پس از تشکیل کنفدراسیون دانشجویان خارج از کشور در آغاز دهه ۶۰ از ۸ تن ریش سفیدان فدراسیون دانشجویان انگلستان دعوت شده در هتل کلاریج با پادشاه فقید آنها صرف کنند. حمید عنایت و امیر طاهری - پرویز نیکخواه - حسن رسولی و چند تن دیگر بودند. گفتگو با پادشاه به درازا کشید. هنوز در معظم نامه های از فرعونیت

آریا مهری نبود که من بعدها در مراسم سلام در صف دانشگایان دیدم. حرف پادشاه این بود که در مملکت یک انقلاب درونی شده و اگر شما مدعی اصلاحات هستید بر خیزید و از موقعیت بهره بگیرید. تا آنجا که بیا دادم همه پذیرفتیم و پرویز خونساری هم سنگ تمام گذاشت و همه را با وسایل کافی و دعای خیر اعزام ایران ساخت.

نخستین درگیری با سازمان امنیت بزمان تیراندازی به شاه و دستگیری نیکخواه، منصور پورکاشانی، منصور، فیروز شیروانلو پیش آمد. ساعت ۵ بعد از ظهر ۲۲ فروردین فردی بنام (مهندس مبینی) از من خواست که فردا صبح در خانه‌ای در خیابان ثریا با او ملاقات کنم. از من اطلاعاتی درباره آن چهار نفر که با من در منچستر هم خانه بودیم میخواست. در پایان نظر مرا درباره علت تیراندازی بشا و مکان ارتباط دوستانه با فدائیان اسلام و سربازی که ظاهر آنها و ما مورکشتن شاه بودیدم، گفتم نمیدانم و اگر حتمالی باشد باید ب دیگران نگریم نه پرویز نیکخواه که یک ماتریالیست ایده‌آلیست ضد خشونت بود. روز بعد هم مجدداً او را که ما مورسواک بود دیدم و در باره شخصیت پرویز نیکخواه سئوالاتی میکرد که دوسال از شب و روزم را با او زیر یک بام گذرانده بودم. او گوهری تابان و شخصیتی درخشان بود. حتی نوشتم که در مدت زندگی با من با عوامل خارجی ارتباط نداشته و دستور نمیگرفته است.

هنگام وداع از آن عضو واک شنیدم که پادشاه پرویز را به کاخ خواسته و با او گفته (آیا حق نان و نمکی که در لندن خوردیم و قولی که در آنجا داده شده بود همین بود. پاسخ پرویز که بعد از آزادی از او شنیدم این بود: من دستم هیچگاه به خون کسی آلوده نخواهد شد و هرگز در کشتن کسی شریک نخواهم گشت چه رسد بچنین کاری در مورد شما. چون معتقدم نبودن شما در شرایط فعلی پیامی بدتر برای مملکت از وضع کنونی خواهد داشت.)

شگفت آنکه پادشاه او را بخشود چه می‌پنداشت که اگر گناهی شده

درباره جان او بوده نه در مسیر تجزیه خاک میهن .  
کاری که در بیشتر قوا نین دنیا مجازات مرگ همراه دارد .

\*

فرشید مها مدرکیهان مینویسد :

تضاد مسلکی بین چین کمونیست و شورویها موجب شد که سران حزب توده از سیاست شوروی پیروی کنند . در نتیجه عده ای از اعضای حزب بخصوص در اروپا و آمریکا با این روش حزب مخالفت کرده به فعالیت پرداختند . گروهی از آنان در انگلستان برهبری پروزینیکخواه اقداماتی کردند و نیکخواه به ایران آمد و با در نظر گرفتن عامل (مذهب) بتلاش خود ادامه دادند . آنها در صدد برآمدند که از این عامل در کارهای تبلیغاتی خود استفاده کنند . در نشست های مختلف که افرادی را تحت تاثیر قرار داده بودند یکی شمس آبادی سربازگارد و دیگری ستوان یکم کلاهدوز افسرگارد شاهنشاهی بود که با آنها همکاری نمودند . معرف کلاهدوز در گارد شاهنشاهی فردوست بوده است . پس از تیراندازی بسوی شاه در کاخ مرموبازداشت متهمین و قتل شمس آبادی متهمین با عدام محکوم و مورد عفو قرار گرفتند . کلاهدوز پس از وقایع بهمن ۵۷ تشکیلات سپاه پاسداران را بسرو صورتی داد که بعداً در سقوط هواپیمای سران ارتش کشته شد . نیکخواه هم توسط عمال توده ای و ملاحا اعدام گردید .

فردوست معرفی ستوان کلاهدوز را بگارد شاهنشاهی یک کار عادی قلمداد کرد و یادآور شد که زگرایش های او اطلاعی نداشته است بهمن جهت تا مدتی از لطاف ملوکانه محروم بود که بعلت سفارشات بار دیگر لطف شاه را بدست آورد تا بهمن ۵۷ بکار ادامه داد . (با مراجعه بسوابق ارمو مطالب منتشره در مطبوعات در حادثه فروردین ۲۱ هیچگاه نام فردوست و ستوان کلاهدوز دیده نمیشود . ستوان کلاهدوز جزو متهمین نبوده بلکه در گاردتار روز سقوط رژیم کار میکرده و کمک مهمی هم طبق اظهارات خود به رژیم جمهوری اسلامی کرده است و نقش



خرا بکارانه خود را در گارد شاهنشاهی و روابطش را با انجمنهای اسلامی بیان داشته است) . \*

پروانه نیکخواه (همسر مهندس سیف که از بستگان من است) میگفت: پرویز برادر من بهیچوجه اهل ترور و این قبیل کارها نبود. از زمانی که از حزب توده جدا شد معتقد گردید که مداخله و نفوذ روسها برای ایران بسیار خطرناک میباشد و باید با این امر مبارزه کرد و بهمین جهت در صدد بودتشکیلاتی بوجود آورد که بتواند افکار خود را پیاپی ده کند. "طبعاً با اشخاص مختلف در تماس بود. تا آنجا نیکه ما میدانیم اصلاً" شمس آبادی را نمیشناخت. از قرار معلوم منصور با شمس آبادی در تماس بوده است. یکبار هم وقتی شمس آبادی اظهار میداشت که قصد ترور و از این قبیل کارها را دارم منصور حرف او را خیلی جدی تلقی نکرده و حرفی هم با پرویز نزده است. اطلاع ما این است که گروه دیگری که بعضی از امرای ارتش هم در میان آنها بوده اند قصد کودتا داشته اند و در صدد قتل شاه برآمدند ولی چون شمس آبادی توفیق نیافت و کشته شده است آنها این توطئه را با این گروه که در بین آنها افرادی هم وابسته بدستگاههای مختلف امنیتی بوده اند نسبت داده اند. چنانچه وقتی ما بوسایل مختلف با مقدم درسا و اکتماس گرفتیم، اطلاعاتی از جریانها نداشت.

از قرار معلوم دستگیرشدگان مورد شکنجه برای اعتراف قرار میگیرند و منصور مطالبی میگوید و اظهار میدارد که اگر مرا نزد شاه ببرید همه حقایق را خواهم گفت. با اجازه شاه اینکار صورت میگیرد و منصور را یکروز بکاخ میبرند که روی پای شاه میافتد و میگوید علیحضرت ما را خیلی شکنجه داده اند که اعتراف کنیم قصد کشتن شما را داشته ایم ولی قسم میخورم که ما چنین برنامهای نداشته ایم و شمس آبادی را هم میشناسیم ولی مثل اینکه گروههای دیگری هستند که شمس آبادی را با اینکار وارد کرده اند و چون شکست خورده اند بگردن ما انداخته اند. شاه هم چند سال زمان دیگر دستور رسیدگی دقیقتر میدهد و بهمین جهت

از اعدا متهمین واقع که محکوم شده بودند صرف نظر شد .

\*

نگارنده پرویز نیکخواه را خوب میشناسم . از امپریال کالج انگلستان درجه فوق لیسانس داشت و از شاگردان بسیار ممتاز و برجسته بشمار میرفت . اکثر افراد خانواده او و تمامی چپی داشتند . بعد از اینکه مورد عفو شاه قرار گرفت و قسمتی از کارهای تلویزیون با او محول گردید و در حزب رستاخیز از متفکرین حزبی شده بود . کار او را میدیدم . وقتی با او صحبت میکردم میدیدم به رژیم خیلی علاقمند شده و میگفت بعقیده من اگر شاه لطمه ای ببیند رژیم سلطنت در ایران ضعیف شود و وضع مملکت خیلی بد خواهد شد و منم با تمام قوا میکوشم که به شاه و رژیم خدمت کنم . با اینکه میگفتند او را از زندان برای دیدار شاه برده بودند نه خودش مطلبی بمن گفت و نه او را فدای میلش این مطلب را تأیید کردند بلکه میگفتند تا آنجا نیکه ما در جریان هستیم او را از زندان بیدار شاه نرفت . فقط منصوری را بردند ولی بعد از آنکه بر نامه های تلویزیون را اداره میکرد و در حزب رستاخیز فعالیت داشت شرفیاب شد و مورد علاقه شاه قرار گرفته است .

پس از سقوط رژیم روزنامه های جمهوری اسلامی نوشتند که شمس آبادی هم تحت تاثیر مبلغین مذهبی بوده و در جلسات قرائت قرآن شرکت میکرد و بدستور چند تن از روحانیون دست با این اقدام زده است . حتی استوار عباسعلی ساری را بجرم تیراندازی بسوی شمس آبادی که منجر بقتل او شده است اعدام کردند .

پرویز نیکخواه و محمود جعفریان که هر دو در حزب توده سابقه فعالیت داشته و در سالهای آخر رژیم از کارگردانان تلویزیون و مبلغین رژیم شاه شده بودند در همان روزهای نخستین انقلاب دستگیر و بجوخه اعدا مسپرده شدند . عده ای معتقدند کمونیستها و اعضای حزب توده و چپی ها که پس از سقوط رژیم در دادگاههای انقلاب راه یافته بودند ، مسبب خیلی از این اعداها بوده اند و بخصوص کسانی را که

در گذشته با حزب توده ارتباط داشته و از آن حزب جدا شده و به خدمت رژیم در آمده اند و در تراژدیگران اعدا کردند تا از آنها انتقام بگیرند .

\*

باستانی پاریزی مینویسد :

ناصرالدوله فرما نفرما حکمروای سنگدل کرمان فریاد مردم را به هفت فلک رسانده بود . از جمله بیدادگریهایش این بود که یکبار سردار حسین خان بلوچ را برای دریافت اموالش زندانی کرد و پسرش را در زیرغل و زنجیر در زاغهای محبوس نمود . پسر جوان بدیفتری مبتلابود . سردار حسین خان از زندانبان خود میخواست تا نوجوان بیمارش را آزاد کنند تا بشاید در خارج بهبودیابد . سرانجام سردار حسین خان به فضل الملک کرمانی پیام میداد که اگر حکم آزادی پسرش را بدهد ۵۰۰ تومان پیشکش خواهد داد . فضل الملک در فرصت مناسب جریان را به ناصرالدوله میگوید ولی رضایت نمیدهد . فضل الملک میگوید (آخر خدائی هست - پیغمبری هست - ظلم است که پسری چنین رشید را بر چشمان پدرش زیرغل و زنجیر بمیرد . اگر پدرگنا هکاراست . پسر که گناهی ندارد .

فرما نفرما با غرور میگوید (فرما نفرمای کل کرمان ، انتظام مملکت خود را به ۵۰۰ تومان نمیفروشد .) سرانجام پسر در مقابل پدر جان میدهد .

قضای روزگار سه روز بعد یکی از پسران فرما نفرما به دیفتری دچار میشود ، اطباء هر چه سعی میکنند فایده ای نمیبخشد ، فرما نفرما دستور میدهد ۵۰۰ گوسفند قربانی کنند و به فقرا ببخشند . او از همه واعظان و درویشان خواست که شب و روز دعا کنند . دست بدامن فضل الملک میزند . وقتی وارد اتاق او میشود فرما نفرما میگوید (باور کن خدائی نیست ، پیغمبری نیست ، پیری نیست . اگر من پیر مرد قابل ترحم نبودم لاقول بدعای این همه فقرا و سادات و علماء و بزرگان این ۵۰۰ گوسفند قربانی و نذورات باید فرزندم نجات

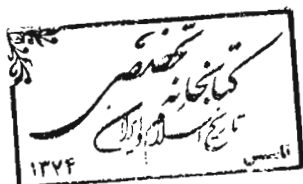
یا فته باشد .) افضل الملک میگوید خدائی هست ، پیغمبری هست ،  
پیری هست ، فرما نفرمای کل عالم انتظام مملکت خود را بیه ۵۰۰  
گوسفند در شوهنا صرا الدوله نمیفرودشد .

مرحوم میرانی با نقل این مطلب در خواندنیها بمناسبت واقعه  
۲۱ فروردین و رای صادره در باره پرویز نیکخواه آنرا نقل کرده و  
نوشت این جریان عبرت آموز است تا عبرت گیرنده که با شد و از کدام  
قسمتش چگونه عبرت بگیرد .

میرانی بخود من گفت که قلی ناصری آجودان شاه با و گفته  
بود که روزی بدفتر شاه حاضر شدم ، شهبانو هم آنجا بود و مشغول خواندن  
خواندنیها و همین جریان بود که وقتی آنرا تمام کرد و رویه شاه کرد  
و گفت پرونده نیکخواه مطرح است (ا علیحضرتا - آخر ما خودمان هم  
بچه داریم .) این تجلی احساسات ما در آنه چنان شاه را تحت تاثیر  
قرار داد که نیکخواه و دیگران را عفو کرد و زندگی دوباره بهمه آنها  
بخشید ، نیکخواه ما رکیست انقلابی و کمونیست بود ، چندسال بعد  
داوطلبانه در زندان بمصاحبه تلویزیونی آمد و گفت ما رکیسم و  
کمونیست جز رژیمهای دیکتاتوری و ضد آزادی عرضه نمیکنند ولی  
انقلاب شاه و ملت میتواند سرمنشاء تحولات بزرگی باشد ، (و پس از  
آزادی بمدیریت گروه بررسی و تحقیق را دیوتلویزیون منصوب گشت  
و سالها با ایمان و وفاداری کار کرد ، پس از انقلاب اسلامی تیرباران  
شد ، او در برابر شکنجه گران خود از آنچه نجا مده بود شجاعانه دفاع  
کرد و گفت : حکومت دینی همطراز حکومتهای کمونیستی و استبدادی  
و ضد آزادی است ) .

باستانی پاریزی مینویسد : پایان کار این نوه فتحعلیشاه  
که با ظلم و جور گذرانیده بود عبرت آموز میباید شد ، در سال آخر حکومت  
خود دچار درد گلوئی شده بود که آنرا نوعی طاعون میگفتند ، سه چهار  
پسر و دخترشازاده را از حیات محروم ساخت ، شب و روز آرام نداشت .  
وقتی مردهیچکس بالای سرا و نبود و هیچ برایش نمانده بود .

\* \* \*



### توطئه های دیگر علیه شاه و خاندان سلطنت

در نشریات مختلف دیده میشود که چندبار دیگر هم به شاه سوء قصد شده است: در اردیبهشت ۱۳۴۶ یک گروه کما ندوئی به اتومبیل شاه حمله کردند و خسارتی هم وارد ساختند ولی شاه در اتومبیل نبوده است. در همان سال هنگام دیدار شاه از برلن غربی یک دانشجوی ایرانی کوشید با استفاده از اتومبیل پرازمواد منفجره شاه را بکشد ولی توفیق نیافت و اتومبیل کشف شد. شاه چندبار هم دچار حادثه هوایی شد که مهمترین آن هنگام بازدید از سد کوه رنگ اصفهان بود که هواپیما بوضع بدی روی زمین افتاد ولی شاه صدمه ندید. بهمین جهت با تمام علاقه ای که شاه به فن خلبانی داشت و همیشه هواپیمای حامل خود را هدایت میکرد خیلی از نزدیکان بخصوص ملکه مادر او را از اشتغال با مرخلبانی منع میکردند ولی شاه توجهی نداشت زیرا یکی از کارهائی که بشاد میاورد و کمک میکند خلبانی بود. شاه انواع و اقسام هواپیما را هدایت میکرد و در یک سفر هم در قسمتی از راه هدایت هواپیمای کنکورد را بعهده داشت. کسانی که با مرخلبانی آشنا هستند و شاهد کار خلبانی شاه بوده و یا تعلیم او را بعهده داشته اند معتقدند یکی از با استعدادترین افراد در مرخلبانی بوده است. شاه در پاسخ کسانی که او را

از خلبانی منع میکردند و یا میگفتند در حفظ جان خود احتیاط زیادتری نشان دهد و حتی یکبار بخبرنگار رفیگار و چنین گفت :

(من نه از خطر میترسم و نه از مرگ، فقط برای خدمت به ایران و ایرانی زنده هستم و ایمان دارم و بسرنوشت معتقدم، تجربه عمر کوتاه بمن آموخته که بسرنوشت کمک کنم، ژنرال دوگل گفته بود حداقلکه موقعیت مناسب نیست ما موقعیت را عوض خواهیم کرد، این دقیقاً همان کاری است که من بدان مشغولم.)

در مهرماه سال ۱۳۵۲ یکبار ردیگرا از طرف دستگای امنیتی اعلام شد که گروهی قصد داشتند خاندان سلطنت را از بین ببرند، آنها در درجه اول هدفشان شخص شاه بود ولی چون دسترسی با این امر مشکل میدانستند بفرستگاری شهبانو فرح و ولیعهد افتادند، اینها میخواهستند شاه و شهبانو و ولیعهد را کشته و یا در صورت امکان آنها را بر بایند و تقاضای آزادی زندانهای سیاسی را بنمایند، و در صورت عدم موفقیت گروهگارانها را بکشند، جریان از اینقرار بود که هنگام نزدیک شدن رضا علامهزاده برنده جایزه فستیوال بخاندان سلطنت (شاه - فرح - ولیعهد) برنامهرای اجرا کنند، پس از دستگیری توطئه - کنندگان معلوم شد و نفرزادگروه سابقه محکومیت دارند، یکی منوچهر مقدم سلیمی که در واقعه ۲۱ فروردین ۴۴ داخل داشت و به سه سال زندان محکوم شده بود، دیگری کرامت دانشیان بود که سابقه محکومیت داشت، در میان دستگیرشدگان چندتن نویسنده و فیلمبردار هستند که میخواهستند در فستیوال فیلمهای کودکان نقشه را اجرا کنند، بدین نظر که هنگام مشرفیابی علامهزاده یکی دیگر از افراد گروه بنام عباسعلی سماکار با اسلحه ملکه و ولیعهد را تهدید کرده و در صورت لزوم بیج جمشیدی فرد دستبتر و ریزند و کرامت اللهدانشیان و طیفور بطحائی اقدامات مسلحانه انجام دهند، سایر افراد گروه عباسرتنداز: خسرو گلرخی نویسنده - رحمت اللهمشیدی خبرنگار - شکوه فرهنگ روزنامه نگار - مریم اتحادیه و مرتضی سیاهپوش کارمند

روزنامه - ابراهیم فرهنگ و فرها دقیمی کا ر مند .  
 طیفور بطحائی در اعترافات خود گفته با تصویب اعضای گروه قرار بود  
 در یکی از مراسمی که با عنوان فیلم بردار شرکت میکند با استفاده  
 از پوشش دور بین وسیله اسلحه یا مواد منفجره بجان شاه و ملکه و ولیعهد  
 سوء قصد را انجام دهد. یکی دیگر از اعضای گروه اعتراف کرده قصد  
 ربودن والا گهر مهنا ز را داشته و همچنین در نوشهر محل سکونت  
 والا حضرت فاطمه را که گاه گاهی شاه و ملکه به آنجا میرفتند زیر نظر  
 داشته است. در این گروه شکوه فرهنگ و ابراهیم رازی که زن و شوهر  
 هستند فعالیت مشترک داشتند .

روز ۲۶ دیماه ۱۳۵۲ محاکمه ۱۲ نفر متهمین توطئه علیه شاه و خاندان  
 سلطنت در دادرسی ارتش شروع شد و دادستان گفت متهمین میخواهند  
 با انفجار ریل نوشهر هنگام عبور شاه و شهبانوسوء قصد را اجرا کنند .  
 دیگر اینکه در مراسم اسکی یا تعطیلات تابستانی در (سن موریتس)  
 شاه و ملکه را بقتل برسانند . یا اینکه در مراسم فستیوال فیلم شهبانو  
 و ولیعهد را بگروگان بگیرند . اما کن تعیین شده از طرف متهمین کاملاً  
 شناسائی شده و اسلحه و مهمات و وسائل کافی تهیه نموده بودند که  
 متهمین هم بجز آنم خود اعتراف کرده اند . یکی از متهمین مریم اتحادیه  
 دوست والا گهر مهنا ز بود که آدرس و محل اقامت را در اختیار متهمین  
 گذارده است . علامه زاده در دادگاه گفت من میخواستم پرویز نیکخواه  
 را با چاقو بقتل برسانم چون از او خیلی ناراحت بودم . بعداً "بفکر  
 گروگان گیری شهبانو و ولیعهد افتادم . خسرو گل سرخی خود را پیرو  
 مکتب مارکس دانست و گفت همه مسائل را از این دریچه مینگرد .

دانشیان هم خود را مارکسیست می دانست و اقدامات اصلاحی در کشور  
 رانفی کرد . علامه زاده گفت من از گروگان گیری شهبانو مطلع بودم  
 ولی موضوع ترور ولیعهد صحت ندارد . ابراهیم فرهنگ گفت من از طریق  
 همسرم با این گروه آشنا شدم و چند بار با همسرم کار جدائی کشید ولی  
 وجود و بچه مانع شد . از طرفی همسرم نمیتوانست از آنها جدا شود چون

گفته بودند هر کس جدا شود گذشته خواهد شد و تقاضای بخشش کرد. شکوه فرهنگ گفت من نویسنده ام و مسجور حرفهای این گروه شده بسودم. دستگیری من بزرگترین واقعه زندگی من بود. تصور من از ما مورین ساواک شکنجه و بوی خون بود در حالی که بمن محبت کرده و از بچه هایم هم نگاهداری کردند و تقاضای عفو و بخشش دارم. یکی از وکلای مدافع گفت شکوه فرهنگ باعث کشف توطئه شده و از مجازات معافست. سرانجام در دادگاه بدوی ۷ تن از متهمین علامه زاده - گل سرخی - بطحائی - جمشیدی - مقدم سلیمی - دانشیان - سماکا را محکوم به اعدام و فرهنگ را زینوشکوه رازی بسه سال حبس و مریم اتحادیه و مرتضی سیاهپوش به ۵ سال زندان و فرهاد قیصری بسه سال زندان محکوم شدند.

در دادگاه تجدیدنظر خسرو گل سرخی گفت: جا معه ایران باید بدانند که من صرفاً بخاطر داشتن افکار مارکسیستی محاکمه و محکوم به مرگ شده ام. من در این دادگاه تجدیدنظر که روزنامه نگاران خارجی در آن شرکت دارند علیه این پرونده و علیه رأی صادره بیتام مراجع و کمیته های حقوقی و قضائی جهان اعلام جرم میکنم. دادگاه بدوی حتی بخود زحمت نداد که پرونده را بخواند. من که یک مارکسیست لنینیست هستم بشریعت اسلام ارجح میبهم و معتقدم که در کشورهای وابسته و تحت استعمار حکومت ملی نمیتواند وجود داشته باشد. مگر آنکه حتماً یک زیربنای مارکسیستی داشته باشد.

سماکا در دادگاه تجدیدنظر گفت من اعتقاد دارم که اغلب زندانیان سیاسی ایران دچار بیعدالتی شده و از حقوق انسانی شان که زندگی خلاق است دور مانده اند. من در برابرنا راحتی دیگران دگرگون شده و سعی داشتم که در رفع نا راحتی آنان کوشا باشم و عمل گروگان گیری برای همین مطلب بود.

علامه زاده گفت من بعنوان یک انسان متکی با اصول اخلاق در مورد آزادی زندانیان سیاسی فکر کرده و بخاطر همین محکوم به اعدام شده ام. امیدوارم مورد بخشش قرار بگیرم.



رحمت الله جمشیدی گفت من در مقابل مردم غیورایران روسفیدم . مردم بخرم آمده و مشت گره کرده ، نزد تودهقان آزاد شده و کارگران زیوغ استعمارها گردیده روسفیدم . ولی میخواهم خط بطلان بر تمام عمر ۲۵ ساله گذشته ام بکشم چرا که سهم خود را نسبت به شاهنشاهی و وطنم ادا کرده ام اینک میگویند ما رکسیست هستیم صحت ندارد .

پس از ابراز ندامت منوچهر سلیمی مقدم و رحمت الله جمشیدی ، حکم اعدام به ۱۵ سال حبس تبدیل شد ولی خسرو گل سرخی و طیفور بطحائی و کرامت الله دانشیان و عباسعلی سماکا و محمد رضا علامه زاده محکوم به اعدام شدند .

بعد از خاتمه دادگاه تجدیدنظر چون علامه زاده و بطحائی و سماکا را ز پیشگامان شاهانه خواستار عفوشدن با یک درجه تخفیف محکوم به حبس ابد گردیدند .

شاه هم طی مصاحبه ای گفت : کسانی را که علیه من و پسر ۱۳ ساله ام و ملکه توطئه کرده بودند بخشیدم ولی حق ندارم کسانی را که بکشور خیانت میکنند مورد عفو قرار دهم . فقط دزدها و جنایتکاران و خرابکاران حرفه ای تیرباران میشوند .

سپهبد پرویز خسروانی میگفت یک شب که بعنوان آجودان شاه در دربار کشیک داشتم علیحضرت بمن سپهبد مدرس بگواگرامکان دارداز این گل سرخی هم توبه نامه بگیرد تا اعدام نگیرد . از قرار معلوم سپهبد مدرس با گل سرخی صحبت میکند و میگوید حاضر با مضای توبه نامه نیست و اگر از قول او مطلبی در روزنامه ها نوشته شود در زندان خود کشتی خواهد کرد .

وقتی جواب سپهبد مدرس را بشاه عرض کردم گفتند پدر و مادر او بدیدارش بیرونش بیدار او را راضی کنند که نامه ای بنویسد و مشمول عفو بشود . سپهبد مدرس نزد آنها رفته و دسته جمعی از گل سرخی میخواهند که تقاضای بخشش کند ولی او نمیپذیرد و میگوید میخواهد بزنگیش خاتمه داده شود .

شاید عده‌ای نمی‌خواستند که گلسرخی آزاد شود و اعدا ما و را وسیله خوبی برای تبلیغات میدانستند و گویا گلسرخی از نظر مالی هم مشکلاتی داشت که همه دست بدست هم‌دانا بهیچوجه قبول نکنند که با توبه نامه مشمول عفو قرار گیرد. وقتی پاسخ را بشا هدام چون دیروقت هم بود و اعلیحضرت گفتند با این نظر زغیرا از اجرای رأی دادگاه راهی وجود ندارد و جای تأسف است. \*

سرا نجام خسرو گلسرخی و کرامت‌الله دانشیان اعدا شدند. اعترافات آنها در دادیو و تلویزیون پخش شد. مخصوصاً اعترافات گلسرخی که در دادگاه خیلی مقاومت کرده و با صراحت و شجاعت از عقاید خود دفاع میکرد تولید سروصدای فراوان کرد و مخالفین رژیم از این اعدا محدا کثرب بهره‌برداری را میکردند. متن وصیت نامه خسرو گلسرخی چنین است :

سحرگاه ۵۲/۱۱/۲۹ من یک فدائی خلق هستم و شناسنامه من جز عشق بمردم چیز دیگری نیست. من خونم را بتوده‌های گرسنه و پابرنه ایران تقدیم میکنم و شما آقایان فاشیست‌ها که فرزندان خلق ایران را بدون هیچگونه مدرکی بقتلگاه میفرستید ایمان داشته باشید که خلق محروم ایران انتقام خون فرزندان خود را خواهند گرفت. شما ایمان داشته باشید از زهر قطره خون ما صدها فدائی برمیخیزد و روزی قلب همه شما‌ها را خواهد شکافت. شما ایمان داشته باشید که حکومت غیرقانونی ایران که در ۲۸ سپتامبر در ایران توسط آمریکا تحمیل شده در حال احتضار است و دیر یا زود با انقلاب قهرآمیز توده‌های ستمکشیده ایران درو و واژگون خواهد شد.

شاعر و نویسنده فدائی خلق ایران - خسرو گلسرخی

نماینده دادستانی ارتش - سرگرد قیائی

افسراطلاعات - سروان جاویدنسب

فرمانده گردان زندان - سروان حسن زاده

قاضی عسکر - صادقی متقی

بعدا ز سقوط رژيم روزنا مه ها نوشتند که احمد رضا خردمند دا دستا ن  
دا دگا هي که گلسرخي ودا نشيان را تحت محاکمه قرار دا ده بود در يزد  
دستگير و تحويل کميته انقلاب گرديد که قطعاً ورا هم بجوخه ا عدا م  
سپرده اند .

\* \* \*



### خسرو گلسرخي

با تهام توطئه قتل محمدرضا شاه پهلوي  
ور بودن افراد خاندان سلطنت  
محکوم به ا عدا م شد .  
وقتي خواستند ا زا و (توبه نا مه )  
بگيرند گفت خودکشي خوا هم کرد .

### نقشه‌های پنهانی دشمنان شاه

با تمام دقت و مراقبتی که مقامات امنیتی برای حفظ جان شاه و ملکه و اعضای خاندان سلطنت میکردند معه‌ذا گاه‌گاهی پرده‌از روی یک توطئه تا زه برداشته میشد که برخی از این اقدامات مخفی نگاه داشته میشد. پس از سقوط رژیم کم و بیش خبرهایی انتشار یافت و افرادی مدعی شدند که برنام‌ه‌هایی در این باره داشته‌اند که بعضی از آنها اشاره میشود.

ملکه شریا در باره ترور شاه و ملکه چنین مینویسد :

ما مخالف دشمن زیادداشتیم. در ماه سپتامبر مقامات انتظامی شبکه‌ای را کشف کردند که با شرکت عده‌ی زیادی از افسران جوان بوجود آمده بود. آنها اطلاعات کافی از محل سکونت و زندگی ما بدست آورده بودند و در نظر داشتند که ما را بکشند. زاهدی صدها افسر را دستگیر کرد. بیگناهی عده‌ی زیادی ثابت شد. پنجاه و دو نفر از آنها از نظامیان دربار بودند. نواری‌هایی که از محافل و گفتگوها و تصمیمات محرمانه آنها ضبط شده بودند نشان میداد که آنها در نظر داشتند پس از رسیدن بقدرت حمام خون راه‌بیا نندازند. آنها خودشان را هوادار مصدق معرفی میکردند. ولی معلوم بود که طرحشان از جانب کمونیستها تهیه شده

بود. نظاً میان دربار بمرگ محکوم شدند. من از شاه خواستم که اجرای حکم آنها را بتعویق بیا نندازد. او در جوابم گفت که در آن صورت عده دیگری با این کار تشویق و جری خواهند شد. بنابراین دستور داد حکم اجرا شود.

\*

طرح ترورشاه در جزیره (کیش) - روزنامه اطلاعات در سلسله مقالاتی بقلم محمدطاهری در اوایل رژیم جمهوری اسلامی درباره (ترورشاه در جزیره کیش) چنین مینویسد:

یکی از کارهای گروه ترورشاه سائى نقاط حساس جزیره کیش برای ترورشاه و افراد خانواده اش بود. یکی از برادرها بنام همافر بپهلوی اصغر زاده چندین ماه (جودو) و تائیکوهای رزمی انفرادی را تمرین کرد و حتی توانست با رها خود را به نزدیکی کاخ شاه برساند و در اطراف آن مشغول تجسس بود. وی در گرمای سوزان جزیره روی شنهای داغ قدم میزد تا بخودسازی بپردازد. از کارهای دیگر گروه ماتماس دائمی با کارگرانی بود که مشغول ساختن کاخهای سلطنتی بودند. با انتقال برادران گروه به تهران - با بلسر - مشهد دائمه فعالیت گروه توسعه یافت. همافر رشید خراسانی از گروه با بلسر که پاشیده شده بود خیلی فعالیت داشت. یکی از اعضای گروه بنام استوار در پاریس لورفته دستگیر شد. فردای آنروز همافر خراسانی بدام افتاد. با این طرز بجز گروه با بلسر بقیه گروهها دست نخورده باقی مانده بفعالیت ادامه دادند. گروه با بلسر هم پس از ۵ و ۶ ماه با ردی بفعالیت پرداخت. یکی از برادران مبارز همافر رضا شاپور زاده بود. او فعالیت مذهبی خود را توسعه داده بود که هنگام انتقال یکسری از کتا بها و جزوات دستگیر شد ولی در زندان با رجائی و یکعده از روحانیون آشنائی حاصل کرد. گروهی که در مشهد بود بدنبال تلاش برادر تروروزی با سه واسطه به سیدعلی اندرزگو متصل شد که نام خود را دکتر جوادى گذارده بود. اندرزگو با لباسهای مبدل وارد پایگاه هوائی مشهد میشد و در خانههای سازمانی به برادران آموزش نگهداری سلاحها و نظاً بآرامیآموخت.

برادر نوروزی اطلاعاتی از جزیره کیش در اختیار ندرزگو گذارده بود و برادرانی مانند هما فر عطا الله قنبری - هما فردا و اکبریان، هما فر بهلول اصغر زاده را معرفی کرد. نقشه دقیق جزیره کیش و روزهائی که شاه به جزیره میآمد مشخص شد. قرار شد ندرزگو دوقبضه مسلسل بجزیره وارد کند. ولی این طرح به نتیجه نرسید.

\*

در کتاب (نهضت روحانیون ایران) چنین خواندم:

در روز عاشورا، حسین بن علی در جاده دکان لویزان را در راه زوئیفه میبرد که قبل از ظهر ۱۲ ظهر طرح خود را بمورد اجرا گذاردند. آنها متفقاً فرادحاً در سلف سرویس را بگلوله بستند و خود با عمل ماهرانه خواستند فرار کنند ولی بوسیله سایر مورین کشته شدند. باین ترتیب عده‌ای از افسران و درجه‌داران در آنها زخمی گشته و یازخمی شدند.

اینها از یک گروه ۷ نفری تشکیل میشدند. روز ۲۱ آذر سال ۵۷ گروه تصمیم داشت شاه را در جایگاه هنگام مراسم رژه نیروهای نظامی بقتل برساند ولی شاه در مراسم شرکت نکرد در نتیجه اجرای طرح بتعویق افتاد.

در حمله لویزان اشتباه سلامت بخش این بود که بجای ورود به سالن آنها زخمی افسران، سالن آنها زخمی درجه‌داران وارد میشد که چند درجه‌دار تیر میخوردند. وقتی متوجه اشتباه خود میشدند و میخواهد سالن آنها زخمی افسران برود سر باز میزدند در آنجا مشغول تیسرا ندازی بوده و افسران و افراد مسلح بسوی آنها حمله میکنند.

هنگام تیسرا ندازی، شاه در منطقه لویزان در منزل تیمسار بیدرهای بوده است. پس از جریان عده‌ای مورد سوءظن قرار گرفته بازداشت میشوند. از هر دو نفر وصیت نامه‌ای بدست آمده که ما ممکن است در راه خدا و قرآن کشته شویم.

\* \* \*

## ترور والاحضرت اشرف

تنها فردی از اعضای خانواده پهلوی که در زمان سلطنت شاهان پهلوی مورد سوء قصد قرار گرفت غیر از شخص محمدرضا شاه خواهد و قلوبی او والاحضرت اشرف بود. روزنامه فاینشال تایمز در این باره در تاریخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۷۷ چنین مینویسد: خواهد و قلوبی شاه ایران از یک حادثه سوء قصد که نزدیک خانه او در جنوب فرانسه (ژان له پن) در ساعت ۵ صبح روی داد نجات یافت.

شاهدخت اشرف ۵۷ ساله که از بازی رولت در کازینوی پالم بیچ کان بخانه خود مراجعت میکرد روی صندلی کنار دست شوferنشسته بودا تومبیل رولز رویس او از طرف یک پژوه آبی ۵۰۴ متوقف شد و چهار تروریست از داخل تومبیل به بیرون پریده و با اسلحه کلت بروی سر نشینان تومبیل آتش گشودند و ۷ گلوله شلیک کردند و بسرعت نا پدید شدند.

خانم فروغ خواجه نوری ۶۳ ساله که در صندلی عقب تومبیل نشسته بود گذشته شد و راننده که یک تاجران بود مجروح گردید (منظور امیرا عتمادیان است).

والاحضرت که نفوذ فراوانی در شاهان ایران دارد رئیس هیئت نمایندگی

ایران در سازمان ملل متحد و رئیس کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد است در کنفرانس حقوق زن در مکزیکوسیتی مبلغ ۵۰۰ هزار دلار از ثروت خود را داد که بمصرف احیای حقوق زن برسد .

سال قبل هم وابسته فرهنگی ایران در پاریس (هما یون کیکا و سی) مورد ترور قرار گرفت و بشدت مضروب گردید و گروه طرفداران (رضا رضائی) مسئولیت آن را بعهده گرفتند ولی هنوز هیچ گروهی مسئولیت تیراندازی بسوی خواهر شاه را نپذیرفته است ولی فعالیت مخالفین رژیم سلطنت پهلوی در خارج از کشور خیلی افزایش یافته است .

\*

والاحضرت اشرف مینویسد: نزدیک ساعت سه بعد از نیمه شب وقتی از کا زینو خارج شدیم چون اتومبیل مراد چارسرگیجه میکند معمولا" علاقمندم که در صندلی جلو بنشینم . در سه کیلومتری منزل اتومبیلی مسیر ما را سد کرد و دو مرد مسلح از آن بیرون پریده شروع به تیراندازی کردند . راننده با سرعت انتقال استثنائی با تومبیل پژو کوبید و من هم خودم را کف ماشین انداختم و برای اولین بار از اینکه جثه کوچکی دارم خوشحال بودم . ولی فریادی از عقب اتومبیل بگوشم رسید و یکی از دوستانم تیر خورده بود . با سرعت حرکت کردیم معلوم شد موتور سیکلتی در تعقیب ما است . زن زخمی را به بیمارستان رسانیدیم که پس از نیم ساعت فوت کرد . روز بعد که اتومبیل را دیدم متوجه شدم که نجات من بیک معجزه بیشتر شبیه بوده است . چهارده گلوله شلیک شده بود که بیشتر آنها بطرفی که من نشسته بودم اصابت کرد . پس از این واقعه ما نند برادر ما اعتقاد من به تقدیر افزایش یافت و توجه یافتم که زمان مرگ افراد تغییرنا پذیر میباشد .

بدنبال این جریان با ردیگر بازاریا عیادت گرم شد . برخی آنرا به ما فیا و تروریستهای حرفه ای ربط دادند ولی روشن بود که آنها از تروریستهای مبتدی ایرانی بودند که مخالفین اجیرشان کرده بودند .



## ترور خواهرزاده شاه

یکی از افسران لایق نیروی دریایی ایران که در پاریس ترور شد، شهریار رشقیق خواهرزاده شاه میباشد. که هر کس او را دیده و شناخته از ادب و کاردانی و محبوبیت او بین افسران یاد میکند. او تنها فردی از خاندان سلطنت پهلوی است که ترور شد. روزنامه‌ها چنین نوشتند: روز جمعه ۱۶ آذر ۱۳۵۸ هنگامیکه شهریار (مصطفی) رشقیق فرزند و الاحضرت اشرف پهلوی از خیابان (ویلا دو پسون) پاریس میگذشت جوان موتورسیکلت سواری بسوی او نزدیک شده یک گلوله بسوی گردنش رها کرده که پس از اصابت تیر، شهریار بزمین میافتد که بسرعت گلوله دیگری بسوی سراسر او شلیک کرده متواری میگردد. دو جوان دیگر موتورسوار که در دو سمت خیابان مراقب او بودند پس از ترور شهریار متواری میگردند. بعداً خلخالی اعلام کرد که فدائیان اسلام شهریار رشقیق را کشته اند زیرا مشغول تدارک توطئه‌ای نظیر ۲۸ مرداد بوده است. چنانچه اخیراً در نیویورک با دانی خود محمدرضا شاه ملاقاتهایی کرده و موجباتی را علیه جمهوری اسلامی فراهم نموده است.

همچنین خبرگزاری فرانسه اطلاع داد که یک گروه کماندوئی مجهز شهریار را بقتل رسانیده اند. این اظهار نظر پس از تحقیق از یکصد نفر صورت گرفته و نشان میدهد که گروه مزبور وضع شهریار را تحت نظر داشته اند. خبرگزاریها ضمن تشریح ترور شهریار از داریوش (هیلر) فرزند ۲۲ ساله فاطمه پهلوی سؤال کرده اند که آیا نمیترسد که نظیر شهریار ترور شود؟ گفته است که ۱۵ سال است در آمریکا زندگی میکند. تقریباً ۷ ساله بوده ام که از ایران خارج شده ام و در ماجراهای

ایران هیچگونه دخالتی نداشته که از ترور بترسم .  
خبرگزاری فرانسه گفت آزاده شفیق که خواستار انتقام خون  
برادرش می باشد ، گفت در روزهای اخیر برادر ما احساس خطر میکرد و از  
مقامات فرانسوی درخواست کرده بودیم که حفاظت جان او را بعهده  
بگیرد . چند روز قبل رفت و آمدهای مشکوکی اطراف خانه برادر ما میشد  
و قاتل ریشوئی بوده که قیافه شرقی داشته است . پلیس فرانسه گفت  
شهریار از پلیس تقاضای حمایت نکرده بود و گناه بگردن خود او می باشد  
که وقتی احساس خطر کرد پلیس را آگاه ن ساخت .

آزاده گفت شهریار را برای این کشته اند که میدانستند او میتواند  
بسرعت گروهی را علیه خمینی مجهز کند و قصد داشت محرمانه با ایران  
برود و به عمل بپردازد . او در بین نظامیان صاحب عنوان بود . برادر ما  
امتیازات خاندان سلطنت را قبول نمی کرد و نقش مهمی در توسعه  
نیروی دریائی ایران داشت . محبوبیت او محدود به سربازان ن هها  
نبود . او میگفت ارتش یک اسباب بازی نیست باید یکا ر گرفته شود  
و فواید آن در ایران بشمار می آید . از زمانیکه برادر ما ایران را  
ترک گفت از بقیه افراد خانواده جدا شد . میخواست یک سرباز انقلابی  
باشد . از نظریه سیاسی میخواست از امورانقلاب آگاهی داشته باشد . او  
وسایل کار را در دست داشت و هنگامیکه میخواست وارد عمل شود کشته  
شد . او با مخالفین تماس میگرفت و میگفت حاضر است علیه خمینی  
اقدام نماید . جمهوری اسلامی یک گروه تروریست بفرانسه برای ترور  
مخالفین فرستاده که قاتلین شهریار را از آنها هستند .

\*

روزنامه های فرانسه چنین نوشتند :

دراوایل نوامبر شخصی بنا م فردوست سفر کوتاهی به پاریس کرد  
بعنوان خرید لوازم یدکی و در محل اقامت سفیر ایران که بنهران  
رفته بود ساکن شد . ما موریت او و همراهانش تعقیب و ترور ایرانیان  
مخالفین رژیم بود زیرا خمینی گفته بود فرزندان اسلام در تمام اروپا

و آمریکا با یک جدیت خستگی ناپذیر سعی خواهند نمود در ریشه های فاسد رژیم گذشته را بزاله دان تا ریخ بفرستند .

بدنبال این اقدامات شهریار شفیق ترورش و خلخالی گفت (مجاهدان اسلام) که ریاست آنها را عهده دار است مسئولیت ترورش شهریار شفیق را بعهده گرفته اند .

بدنبال آن وزارت خارجه ایران چنین اعلام نمود (پروشایعات مربوط بقتل شهریار شفیق با اطلاع میرساند که ما دق خلخالی هیچ سمت دولتی ندارد و در دادگاه انقلاب نیز مسئولیتی بعهده ایشان نیست) .

امیرعلائی سفیر ایران در فرانسه هم ضمن تکذیب نامه ای نوشت (من نه فردوست ، نه فرازبان ، نه گاه و گاه دعا شده بسفارت ایران آمده اند می شناسم و نه شخصا آنها را دیده ام . خلخالی هم که مسئولیت قتل شهریار شفیق را بعهده گرفته هیچ سمتی در دادگاه انقلاب و حکومت ایران ندارد) . \*

علی رضائی بمن گفت شهریار شفیق را چند شب قبل از ترورش دیدم . او میگفت برای همسر و دو فرزندم خانه ای در آمریکا خریداری کرده و مبلغی هم وجه نقد بحسابان ریخته ام که از حیث زندگی آنها نگرانی نداشته باشم . خودم تا چند روز دیگر بسواحل ایران میروم تا به نیروی دریائی ایران ملحق شده با رژیم بکنگم . با محبوبیتی که شهریار در نیروی دریائی داشت و با توجه با اینکه رژیم اسلامی در آن ایام هنوز نتوانسته بود در بین دریابانان ایران رخنه کند میدفراوان میرفت که شهریار موفقیت هائی داشته باشد که تروریست ها با مهلت ندادند و شانس بزرگی از دست رفت .

روزنامه اطلاعات در شماره ۱۶۶۸۲ مورخ دوشنبه ۹ فروردین ۶۱ چنین مینویسد : سید عبداللہ برقی از جوانان پرشور حزب اللہ قم پس از انقلاب در اقدام انقلابی شهریار شفیق خواهرزاده شاه در پاریس اقدام کرد و بدون اینکه برگه ای از خود برجای نهد پاریس را ترک گفت . او

که در عملیات آزادی شهر سنج شرکت داشت در جنگ ایران و عراق کشته شد . \*

من شهریار شفیق را ندیدم ولی همه از کاردانی و محبوبیت او بین ارتشیان تعریف میکنند. او ما ددکتر اقبال بود. مریم اقبال که مدت کوتاهی همسرشاپور محمود رضا بود بعد شهریار درآمد و زندگی خوبی با هم داشتند. ددکتر اقبال میگفت هنگام استقرار نیروی ایران در سه جزیره خلیج فارس شهریار که فرمانده هورگرافت بود نخستین کسی است که بطور مسلح وارد اولین جزیره شد و شهادت و دلیری خود را نشان داد. بلکه ما در میگفت که رشادت شهریار شبیه رضا شاه است که شجاعت و دلآوری او را بارث برده است. ددکتر اقبال میگفت پس از فوت احمد شفیق و الاحضرت اشرف بمن گفت با من دادما دتان بگوئید حالا که پدرش فوت کرده بهتر است نام خانوادگی خود را از شفیق به (پهلوی نیا) تبدیل کند. من هم با شهریار صحبت کردم و گفتم نظر الاحضرت ما در تان این است. در پاسخ گفت فامیل پدرش ما چه بود؟ گفتم اقبال. شفیق گفت پس چرا من باید نام فامیل مادر مرا انتخاب کنم. مگر خود شما نام فامیل پدرتان را ندارید. ما درم از خانواده پهلوی است بسیار خوب ولی هر کس باید نام فامیل پدر خود را داشته باشد و من شهریار شفیق هستم.

بین شهریار شفیق و شهرام (پهلوی نیا) که فرزند علی قوام می باشد تفاوت زیادی وجود داشت. در خیلی از امور مالی نام شهرام شنیده میشود. بعکس از شهریار همه جا با خوشنامی گفتگو میشود. انتشار داشت شاه با داشتن ارتشبدخاتم در رأس نیروی هوایی خیالش راحت بود و میخواست پس از چند سال شهریار را هم در رأس نیروی دریایی بگذارد که از این سازمان هم خیالش راحت باشد تا وقتی ولیعهد به سلطنت رسید دستیاران خوبی داشته باشد که این برنامه ها بمرحله اجرا نرسید.

پرویز راجی آخرین سفیر ایران در لندن در زمان شاه، در کتاب خود

مینویسد: یكروزشهریا رشفق بدیدن من آمدوگفت نیروی دریا ئی شاهنشا هی دورل مهم دارد. یکی پاسداری خلیج فارس و دیگری حفظ شاهراهای نفتی است که قادر با نجام این دوکار نیست. دزدی و سوء استفاده و اخراج و محاکمه در نیروی دریا ئی موجب شده که کسی کاری انجام ندهد. حبیب الهی فرمانده نیروی دریا ئی مردشایسته و خوبی است ولی قدرت اتخاذ تصمیم ندارد. تجهیزات آمریکا ئی را که در اختیار داریم قابل استفاده نیست. افرادی که برای تعلیم و استفاده از این وسایل به آمریکا میروند اکثرًا مراجعت نمیکنند. اخیرًا هم عده ای برای کسب تعلیمات به انگلستان رفته اند. من شک دارم که شهریار این حرفها را بدائی خود (شاه) بزند.

\*

والاحضرت اشرف در باره (شهریا رشفیق) چنین مینویسد:  
 هنگام وقایع ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ شهریار در ایران بود. از سرنوشت او فوق العاده نگران بودم. روزنامه ها نوشتند که او را دستگیر کرده اند و میدانستم که رژیم انقلابی حکم اعدام او را صادر کرده است. تا مدتی از او هیچ خبری نشد. انتظارش در دناک بود. یكروز از یکی از کشورهای عربی خلیج فارس تلفن کرد و گفت میدانم خبر بازداشت من بشما رسیده ولی بدانید که هنوز زنده ام. این معجزه است و راهی پیدا خواهد کرد که بزودی بشما ملحق شوم. او گفت وسیله یک قایق موتوری کوچک تفریحی با یکی از دوستان نیروی دریا ئی اش توانسته فرار کند. دریا طوفانی و با این قایق سفر کار خطرناکی بود. این دو جوان با قایق گریختند. پس از مدتی انقلابیون در دریا بتعقیب آنها پرداختند ولی بعلت شدت طوفان نتوانستند به آنها برسند و به ساحل مراجعت کردند. دوستش تصمیم گرفت با ایران بازگردد که بلافاصله دستگیر و اعدام شد. در دیدار مجدد من میگفت زندگی در تبعید برای او تحمل ناپذیر است و سوگند خورده بود که بهر قیمتی شده به ایران بازگردد. نگرانش بودم ولی میدانستم که اگر بجای او بودم همین

را میگفتم. بی اندازه شبیه پدرم و برادرم علیرضا بود فقط سرباز بود  
نمیتوانست چیز دیگری باشد.

در یکروز سرددیماه ۱۵۸۸ از ده دخترم با تلفن خیرداد که پسر  
شهریاردریکی از خیا با نهی پاریس کشته شده است. غم و اندوه من  
مانند تمام ما درانی بود که فرزند خود را از دست میدهند اما عمق اندوه  
بیشتر بخاطر پرسی بود سرباز فرماندهان نیروی دریایی ایران  
که با رها بمان گفته بودند نمیتوانند زندگی در تبعید را تحمل کند.  
بهمین جهت بخود اجازه ندادم جسدش را در خاک بیگانه بخاک بسپارم  
بلکه جسدش مومیائی شده و قول میدهم که سرانجام روزی فرا خواهد  
رسید که پسرم در خاک وطنش بخاک سپرده شود.

اکنون که مدتی از آن واقعه میگذرد، آنروز برای من بصورت  
یک خواب هولناک درآمده است. رؤیای وحشتناکی که انسان امیدوار است  
واقعیت نداشته باشد. هرگز نمیتوانم باور کنم که او را هرگز نخواهم  
دید. ولی با گذشت ایام آهسته آهسته و بتدریج احساس تهی بودن در  
من قوی تر میشود. همچنانکه درسوگ او نشسته ام و به زن و دو فرزندش  
میاندیشم از خود میپرسم چه کسی پاسخگوی مرگ فرزندم خواهد بود؟  
شاید بالاخره نوبت بمن هم برسد. زیرا کسانی که فرزندم را کشتند خوب  
میدانند که بیکار نخواهم نشست و تا زمانیکه جان در بدن دارم بهر  
طریقی که امکان داشته باشد خواهم جنگید. مدتهاست که این احتمال  
را پذیرفته ام و از آن واهمهای ندارم. نگران دخترم هستم که بی محابا  
علیه رژیم و چه در جلسات خصوصی و چه بطریق رسا نه های گروهی سخن  
میگوید. من از او میخواهم که محتاط باشد ولی او مثل خودم مستقل و  
با اراده ای قوی است و بکاری دست خواهد زد که بنظرش ضروری میآید.  
فکر میکنم پس از برادرم و بیش از دیگر اعضای خانواده ما از این  
تبعید رنج میبرد. برادرش نیز با این جهت کشته شده که نمیخواست به  
آرامی تبعید را تحمل کند.

\*

شهریا رشقیق در اسفندماه ۱۳۲۳ در قاهره متولد شد. پس از خاتمه تحصیلات در مدرسه رازی و دانشکده نیروی دریائی داتموث انگلستان با درجه نایب دومی بعنوان افسر مخبرات ناوایند در خرمشهر خدمت نظامی خود را شروع کرد.

در سال ۴۶ تا ۵۱ پایگاههای هوادریای خسروآباد و خارک را ایجاد کرد و در سال ۴۹ فرماندهی پایگاه خارک و سمت بخشداری جزیره با و محول شد.

در سال ۱۳۵۱ دوره فرماندهی وستا در کالج گرینوج انگلستان گذرانید و بفرماندهی ناوگروه ناوشکنهای سبک و در سال ۵۴ بفرماندهی ناوشکنها منصوب گردید. از سال ۱۳۵۵ تا سال ۱۳۵۷ جانشین فرمانده ناوگان دریائی در خلیج فارس و دریای عمان بود.

شهریا رشقیق فرماندهی هواناواسکورت کشتی ابن سینا را در ارون در و بعهده داشت و فرمانده نیروهای بود که در جزایرتنب بزرگ و کوچک و ابوموسی پیا ده شدند.

شهریا رشقیق در دیماه ۱۳۵۸ در پاریس ترور شد.

\* \* \*



مصاحبه تاریخی با شاه

(اوریانا فالچی) مصاحبه‌گر معروف ایتالیائی در مه‌ماه ۱۳۵۲  
مصاحبه‌ای با محمدرضا شاه پهلوی بعمل آورد که از جالب‌ترین  
مصاحبه‌های او می‌باشد و متن آن چنین است :

هنگامیکه بدیدن شاه ایران رفتم (عالیجناب) در وسط سالن  
لوکسی منتظرم ایستاده بود و جوابی به تشکرم نداد. در سکوت و سردی  
حرفم را شنید و بعد دست راستش را بعنوان سلام بطرفم دراز کرد. دست  
دادنی بی میل و خشک و دعوتی بنشستن از آن خشک تر... همه چیز  
بدون حرف و لبخند اتفاق افتاد. لبهايش چفت شده بود. ما نزدیک  
در بسته و چشم‌انداختیم. ما نندبا دز مستانی بود. فکر میکردی میخواهد  
از چیزی شکایت کند. شاید می‌ترسید که لحن شاهانه را از دست بدهد.  
موقعی که نشستیم و هم‌نشست. پاهای چسبیده، دستهای بصورت صلیب،  
سینه راست، (تصور میکنم بخاطر جلایقه ضد گلوله نظیر هیلاسلاسی) بی‌روح  
و خشک بمن چشم دوخت.

گفتم هنگام ورود یکی از نگهبانان مانع ورود و نزدیک بود قرار  
ملاقات را از دست بدهم. گفتم متأسف است ولی بخاطر وظیفه سنگین  
نگهبانان معمولاً اتفاق می‌افتد. صدای غمگین و خسته‌ای داشت.



موهای سرش سفید و پشم‌گونه بود و دماغ بزرگی در صورتش خودنمایی میکرد. بدنش بنظر شکننده میرسید و قدری لاغر شده بود که بی درنگ حالش را پرسیدم. گفت هرگز اینگونه خوب و سر حال نبوده و اخبار مربوط با اینکه سلامتی اش در خطر است بی اساس میباشد و بر اساس تصمیم شخصی، خود را لاغر کرده است. پرسیدم آیا میتوانم سیگاری آتش بزنم. گفت: بله ولی خود من سیگار را ترک کرده‌ام اما از بوی آن خوشم می‌آید. وقتی چای در فنجان طلائی با فاشق‌های طلائی آورده شد دیدم همه چیز در آن سالن از طلا بود. حتی زیر سیگاری. کنار میز کوچکی که دوسوی آن نشسته بودیم زالماس بود و روی آن جعبه‌ای از یاقوت قرار داشت. رومبلی‌ها پوشیده از مروارید. من در آن اتاق طلائی، مرواریدی، الماسی، یاقوتی بیجهت ماندگار شدم تا بلکه بتوانم در عالیجناب نفوذ کنم ولی چون موفق نشدم درخواست کردم در فرصت دیگری همدیگر را ببینیم. دفعه بعد عالیجناب مهربانتر شده بود. بخاطر من کراوات ایتالیائی غیر قابل‌تحملی زده بود. اولین پرسشم پیرامون کتابی بود که در مورد ویت نام نوشته‌ام و گفتم هنگام سفر نیکسن با بیان کتاب مرا از ویت نام و بیرونی‌ها جمع کردند. مثل اینکه خنجر برنسنده‌ای از جلیتقه ضد گلوله اش عبور کرده با شکیبایی فرورفت که نکند نام من جزو لیست سیاه پلیس او باشد. نگاهش نا آرام و خشمگین شد. (من یک لحظه فکر کردم آدم خطرناکی هستم) چند دقیقه طول کشید تا تصمیم بگیرد چگونه خود را از این مخمصه نجات دهد. لبخند سردی زد و صحبت کردن پرداخت آنهم در باره رژیم دیکتاتوری که بآن علاقه دارم و از روابط با روسیه و سیاست نفتی اش حرف زد. وقتی از آنجا خارج شدم یادماند از تنها چیزی که حرف زده‌ام بیمباری روحی و بیرحمی است که با و نسبت میدهند. با وجود سرعت گفتگو متوجه شدم که او را خیلی کم شناسیده‌ام و برایم یک مجهول باقی ماند. نمیدانستم و یک کودن است و یا یک باهوش. مسلماً مثل "توتو" مردی است با تضادهای بیشمار، که همیشه برای کنکاش در شخصیت او یک مجهول برجای میماند. مثلاً "او خواب،

پیشگوئی، فالگیری، خواب نما شدن و خدای بیگانه اعتقاد دارد. و بعد مثل یک متخصص (که هست) درباره نفت بحث میکند. ما نندید یک شاه مطلق حکومت میکند. رهبری انقلاب سفید را بر عهده دارد و تلاش میکند که بیسواد را ریشه کن سازد. بنظر او زنان دستیاران ظریفی هستند که در فکر کردن ناتوانند. بعد در اجتماع که زنان هنوز چادر بسر دارند دستور میدهد که دختران خدمت نظام وظیفه انجام دهند.

ما اروپائیانها از شاه شخصیتی ساختیم که وجود ندارد. توصیف شاه دشوار می باشد. شخصیتی است که تضادهای عجیب اخلاقی اش موجب معما شده است. همچون یک سلطان مقتدر حکومت میکند و چنان با ملت حرف میزند که گوئی همه با معتقدند و دوستش دارند و رهبران انقلاب سفید می باشد.

آیا محمدرضا شاه به قالیهای پرنده تعلق دارد یا از فرمانروایان کمپیوتر است؟ آیا از بانندگان پیغمبر اسلام است یا ضمیمه ای از چاهای نفت. راستی این شخص کیست که از ۳۲ سال پیش تا کنون روی سوزان ترین تخت دنیا نشسته است؟ میترسم که اعلیحضرت مردی قدرت طلب و خطرناک باشد زیرا خوی قدیمی او — روز در وجودش در میآمیزند. این نه فقط بزبان ملتش می باشد بلکه بزبان اروپاست. اعلیحضرت معتقد است که روح داریوش در او حلول کرده و خداوند او را فرستاده تا شاهنشاهی از دست رفته کوروش را زنده کند. (پلارمن) نویسنده کتاب (سقوط ۷۹) او را جاه طلبی توصیف کرده که خواب جنگ سوم و پیروزی در آنرا می بیند. اما همه این حرفها فرضیه (ارمن) محتمل است. مگر محمدرضا شاه بادوام ترین چاهای نفتی دنیا را ندارد؟ مگر ارتش او ارتشی نیست که تنها بمب اتم کم دارد. آیا نمیتواند عربستان یا کویت را اشغال کند؟ و در تمام سواحل خلیج فارس مستقر گردد؟ مغل آسایش آمریکا و شوروی شود که قدرت هر دو را خنثی کند. مگر نه اینکه با خریدها مپان آمریکا و فیات و خیلی چیزهای دیگر بغرب هجوم آورده است. من نتوانستم درک صحیحی از او داشته باشم ولی فهمیدم که میتواند دروغ بگوید. مثلاً "وقتی مصاحبه من منتشر

شد و افزایش قیمت نفت را که با من در میان گذاشت انتشار داد و دولی  
ا و تکذیب کرد. در حالیکه بعداً دیدیم قیمت نفت را بالا برد. بهر حال  
سئوالها آغاز شد.

س - عالیجناب، چون نسل شاهان روبا نقراض است، بیا ددارم که  
در یکی از مصاحبه‌ها بیتان گفته بودید اگر بتوانم بعقب برگردم یا  
(ویولن زن) خواه‌ش‌دیا (باستان‌شناس)؟

ج - بخاطرندارم چنین حرفی زده باشم. اگر گفته باشم منظور ما این  
بوده که سلطنت مثل یک سردرد میباشد. اغلب برای شاهان اتفاق میافتد  
که خیلی خسته شوند. برای من گاهی اتفاق میافتد. ولی وقتی شما  
میگوئید نسل پادشاهان روبا نقراض است فقط جواب میدهم که وقتی  
سلطنت نباشد آنارشیسم یا حکومت چند نفری یا دیکتاتوری خواهد بود.  
در هر صورت نظام سلطنتی تنها فرم موجه برای ایران است. بشرطی که من  
شاه باشم. برای انجام کارها قدرت لازم است و نباید در مورد تصمیم‌ها  
بحث کرد و البته ممکن هست اشتباه کنم. من هم آدم هستم و چون  
میدانم ما موریتی داریم که باید آنرا بپایان برسانم. بنا بر این  
تصمیم دارم بدون کنار گذاشتن تاج و تخت آنرا با خرابی نام. مسلمانان  
آینده را هرگز نمیتوان پیش بینی کرد ولی حتم دارم که سلطنت در این  
کشور بیشتر از حکومت‌های شما طول خواهد کشید. حکومت‌های شما زیاد  
طول نمیکشد ولی مال ما چرا . . . .

س - چند ربا رخواست‌اند شما را بقتل برسانند؟

ج - رسماً دو ربا روبا بعد خدا میدانند. اما چه معنی دارد که من در وحشت  
کشته شدن زندگی کنم در حالیکه هرگز با من مسئله فکر نمیکنم. بیست  
سال پیش با من موضوع فکر کردم و می‌گفتم نباید آن محل بروم شاید  
برای من نقشه قتل کشیده باشند. بیا بناید سوار فلان هواپیما شوم چون  
امکان دارد بمبی در آن کار گذاشته باشند که هنگام پرواز منفجر گردد.  
اما حالا دیگر از مردن ترس ندارم. این اطمینان و آرامش از آنجا در من  
بوجود آمده که فکر نمیکنم تا وقتی ما موریت‌ها بپایان نرسانم کشته

نخواهم شد و این اطمینان کورکورانه ایست که دارم .

س - پس این همه غمگینی برای چیست ؟ شما همیشه حالت ترس و نگرانی دارید . شاید اشتباه میکنم ؟

ج - شاید حق باشما باشد . در ته دل مرد غمگینی هستم . اما غمگینی من مذهبی است . چون حالا همه چیزهایی را که میخواستم داشته باشم دارم . چه ز نظر یک مرد و چه از نظر یک شاه و واقعا همه چیز دارم . زندگی من مانند یک رؤیا پیش میرود . و گاهی فکر میکنم در دنیا هیچکس خوشبخت تر از من نیست ( فالاجی - ولی هرگز نمیخندید ) چرا وقتی که واقعا چیزی خنده داری اتفاق بیفتد میخندم . من از آنهایی نیستم که بخاطر هر چیز مسخره ای بخندم . زندگی من همیشه مشکل و خسته کننده بوده است . کافی است ۱۲ سال اول سلطنت مرا بخاطر بیاورید . ر.م ۱۹۵۳ . ۰۰ مصدق . و بخاطر میآورید . منظور من راحتی شخصی خود من نیست بلکه مقصود من از راحتی های من ( شاه ) است . چون قبل از اینکه یک مرد باشم شاه هستم . و شاه همه زندگیش ما موریتی است که باید به انجام برساند و بقیه اش بحساب نمیآید .

فالاجی - باید نا راحتی بزرگی باشد . کسی که میخواهد بجای مردی ، شاهی کند باید موجود خیلی تنهایی باشد .

ج - انکار نمیکنم که تنهایی بی نهایت عمیق است . پادشاهی که هر حرفی میزند و یا هر کاری که انجام میدهد و میداند که نباید کسی حساب پس بدهد مسلما خیلی تنه است . ولی بطور کلی من تنه نیستم . بلکه نیروئی مرا همراهی میکند که دیگران آنرا نمی بینند . قدرت من ، قدرت خدائی است و در ضمن دستورهای مذهبی دریافت میکنم . من خیلی مذهبی هستم . بخدا اعتقاد دارم و همیشه گفته ام که اگر خدا وجود نداشته باشد باید اختراعش کرد . آن بدبختهایی که خدا ندارند مرا خیلی رنج میدهند . بدون خدا نمیشود زندگی کرد . من از ۵ سالگی با خدا زندگی میکنم ، یعنی از همان زمانی که خوابم آمد . ( فالاجی - در خواب چه دیدید ؟ ) من تعجب میکنم که شما در این مورد

چیزی نمیدانید. من چندبار خواب نما شده ام. در ۶۰ سالگی. . . بار اول حضرت علی را خواب دیدم. داشت مروی سنگی می افتاد و خودش را بین من و سنگ حایل کرد. حتی شخصی که مرا همراهی میکرد اورانید. (نه تنها در خواب بلکه در واقعیت)

فالچی - این داستان خواب نما شدن شما برای من روشن نیست. شاه - برای اینکه شما اعتقاد دندارید نه بخدا. و نه بمن. خیلیها با ورندارند. حتی پدر من نیز با ورنمیکرد بلکه مرا هم مسخره میکرد خیلیها از من سؤال کردند. در این مورد شک نکرده ام. جواب میدادم خیر. بخاطر اینکه بخدا اعتقاد دارم و میدانم از طرف او برای انجام یک ما موریت انتخاب شده ام و خواب نما شدن من معجزه ای بود که کشور را نجات داد. سلطنت من کشور را نجات داد بخاطر اینکه خداوند کنار من بود. میخواهم بگویم تمام کارهایی که انجام داده ام خدا پشت سر من بوده است.

س - در کودکی خواب نما شده اید یا اینکه در سن بلوغ هم چنین اتفاقی افتاده است؟

ج - گفتم فقط در کودکی. در سن بلوغ هم فقط در خواب دیدم. خوابها پس از دوسه ماه اتفاق می افتاد. چون جزوا سراسر است نمیتوانم بگویم. من به از پیش خبردار شدن معتقدم. من مرتباً ز آینه خبردار میشوم. شاه من بسیار قوی است. حتی روزی که از فاصله ۱۸۰ سانتیمتری بمن تیراندازی شد حس بویایی نجاتم داد. وقتی ضارب شلیک کردم من با رقص پای صاعقه و از خود را نجات دادم. طوری خود را جا بجا کردم بجای اینکه فشنگ به قلبم بخورد بسرو صورت و کلام اصابت کرد و گلوله هم در لوله هفت تیرگیر کرد. با دیدم معجزه اعتقاد داشت. من با حوادث بیشمار هوایی روبرو شده ام ولی همیشه سلامت بیرون آمده ام آنهم بخاطر معجزه و خواست خدا و پیغمبران. شما را نا با ورمی بینم.

فالچی - بیشتر از نا با ورمی من قاطی کردم برای اینکه خود را نزد شخصی میبینم که نمیتوانستم پیش بینی کنم. من هیچ چیزی درباره

این معجزه‌ها و خواب‌نماها امیدانستم. آمده‌ام درباره‌ی نفت و خودتان و ازدواجها و طلاقها صحبت کنم. این طلاقها با یی‌درام تلخی باشد؟

ج - گفتنش مشکل است. برای اینکه زندگی من در ماه سرنوشت نگاشته شده و زمانی که میبایست احساسات خود را جریحه‌دار کنم کرده‌ام. در یک پادشاه احساسات شخصی بحساب نمی‌آید. یک شاه هرگز برای خودش گریه نمی‌کند. چون حق ندارد. سلطنت و وظیفه است و در من همیشه احساس وظیفه خیلی قوی بوده است. مثلاً "وقتی پدرم گفت با یی‌دبا شاهزاده فوزیه ازدواج کنی من حتی فکر مخالفت کردن و یا اینکه بگویم نمی‌شناسم را نکردم. چون وظیفه من بود فوری قبول کردم. فالاجی - خودتان ثریا را بعنوان همسر انتخاب کردید. رها کردنش دردناک نبود؟

شاه - خوب چرا. . یک مدت زمانی چرا. حتی میتوانم بگویم برای مدتی یکی از بدبختی‌های بزرگ من طلاق ثریا بود. اما خیلی زود بر خود مسلط شدم و از خود سؤال کردم (برای کشورم چه باید بکنم) جواب این بود که همسر دیگر انتخاب کردن و تقسیم سرنوشت با او و درخواست جانشین تاج و تخت. من احساسات خود را روی مسائل شخصی متمرکز نمی‌کنم بلکه بیشتر متوجه مسائل پادشاهی هستم. من خود را طوری تربیت کرده‌ام که برای تاج و تخت کشورم نگران باشم نه برای خودم. اصلاً "بهتر است درباره طلاقها و غیره حرف نزنیم. من چون بالای هر چیز و خیلی بالاتر از بعضی چیزها هستم.

س - آیا حقیقت دارد که همسر دیگری اختیار کرده‌اید؟

ج - این دروغ شاه‌خدا راست. عکس آن دختری که بعنوان همسر چهارم من چاپ شده خواه‌ر زاده من است که عروسی کرده و یک بچه هم دارد.

س - شما مسلمان هستید و مذهب شما اجازه میدهد بدون نفی شهبانو همسر دیگری بگیرید.

ج - مذهب ما اجازه میدهد بشرطی که ملکه اجازه بدهد. وقتی زن مریض است و یا نمیخواهد بوظایف همسری احترام بگذارد. در این صورت آدم

با دید بیشتر و با شدک شوهری چنین زنی را تحمل کند. درکشور شما مردان معشوقه میگیرند در اجتماع ما با توافق همسر اول و اجازه دادگاه همسر دوم انتخاب میگردد. من درباره این شایعات حتی زحمت تکذیب را هم بخود ندا دم.

فالاچی - نکند که در زندگی شما زنها هیچ بحساب نمیآیند؟  
شاه - چیزهای که بر من اثر گذارده اند نه زنها هستند و نه ازدواجهای من. من زنان را بی ارزش میدانم و انقلاب سفید من هم بیش از همه بنفع آنها شد. برای اینکه آنها حق مساوات داشته باشند من مبارزه کرده تا جایی که حتی وارد ارتش شدند و برای مبارزه با بیسوادی روانه روستا گردیدند. نمیتوانم گویم که تحت نفوذ یکی از آنها بوده ام. زنان برای زیبایی و زن بودنشان بحساب میآیند و قانوناً هم مساوی هستند در حالی که از نظر توانایی چنین نیستند. مثلاً "از بین زنان (میکل آنژ یا باخ) برنخاسته، حتی یک آشپز بزرگ بین زنان ندیده ام. خود شما با چند زن آشنا شده اید که قادر بر حکومت باشند؟ (فالاچی - حداقل دو نفر. گلدمایر - ایندیرا گاندی) نمیتوانم گویم زنان وقتی حکومت میکنند از مردان سرسخت تر هستند. یعنی وقتی قدرت دارند دیگر ترحم ندارند. مثلاً به (کاترینا مدیچی) فکر کنید. به کاترین روسیه. به الیزابت انگلیس. به (لوکوس بورژیا) با زهرهایش و دسیسه ها و بدخلقی هایش ..

فالاچی - پس تعجب میکنم چرا شهبانوران با عنوان نایب السلطنه انتخاب کرده اید.

شاه - یک شورای مشاوران خواهد بود که شهبانوبان آنها مشورت میکنند. اما من هیچ احتیاج به مشورت با کسی راندارم. تفاوت را می بینید؟  
فالاچی - بهر حال همسر شما قیام و لیهود خواهد بود. بنظر شما اوقاد بر حکومت هست؟

شاه - من در زمانی این تصمیم را گرفتم که حس کردم قادر بر چنین کاری هستم و .. فکر میکنم اما اینجانشسته ایم تا فقط در این مورد صحبت کنیم. نه

فالاجی - من هنوز در باره مسائل جالبی با شما صحبت نکرده‌ام. وقتی میخواستم با مردم در باره شما صحبت کنم در سکوئی از ترس فرو میرفتند و سعی داشتند اسم شما را بزبان نیاورند.

شاه - تصور میکنم مردم برای من احترام زیادی قائل هستند. زمانیکه از آمریکا برگشتم توی ماشین رو با زافرو دگا هتا قصر حداقل نیم میلیون نفر برایم کف زدند. زمانی که شاه شدم مردم اومبیل مرا روی دست بردند.

فالاجی - خیلی‌ها عالیجناب را دیکتا تورمینا مند. شاه - این را لوموند مینویسد. چه اهمیتی دارد، من برای ملت مکار میکنم نه برای لوموند.

س - انکار نمیکنید که شاه مقتدری هستید؟

ج - نه انکار نمیکنم. برای انجام اصلاحات نمیتوان مقتدر نبود. بویژه اگر این اصلاحات در ایران باشد. که فقط ۲۵ درصد مردم سواد خواندن و نوشتن را دارند و ده سال طول میکشد تا بیسواد نباشد. یعنی کمتر از ۵ ساله‌ها با سواد گردیدند. وقتی ۷۵ درصد ملت سواد ندارد جزاً بطریق اقتدار نمیتوان اصلاحات را انجام داد. اگر سخت‌گیر نبودم نمیتوانستم اصلاحات ارضی را انجام دهم. تمام برنامه‌های اصلاحی شکست میخورد و دست چپ افراطی ظرف چند ساعت دست راست افراطی را از میان برمیداشت. این انقلاب سفید بود که پیروز شد. حالا گفتن اینکه دمکراسی وجود ندارد (فالاجی - مگر هست؟) بشما اطمینان میدهم که ایران از بسیاری جهات خیلی دمکرات‌تر از کشورهای شما در اروپا میباشد. کشاورزان مالک زمین هستند. کارگران در سود کارخانه مشارکت دارند. مجتمع‌های بزرگ صنعتی دست دولت است. انتخابات در شهرها و روستاها برای تشکیل انجمنهای شهرو روستا شروع شده است. شما دردانشگاهتان چه آموخته‌اید؟ اگر این وضع ادامه یابد چگونه میخواهید با مقتضیات تکنولوژی همگام باشید. آیا در نتیجه فقدان تدارکات برده آمریکا نخواهید شد؟ بصورت کشورهای



درجه دوم و چهارم در خوا هید آمد ، در پارلمان ایران فقط دو حزب وجود دارد که انقلاب سفید را قبول دارند . چند حزب با وجود داشته باشند تا انقلاب سفید را معرفی کنند . در واقع این احزاب هستند که باید با اندازه کافی رأی بیاورند . دیگران حتی نمیتوانند یک نماینده انتخاب کنند . حزب توده نمیتواند آزاد با شد زیرا کمونیست‌ها در ایران غیر قانونی هستند . آنها غیر از خراب کردن چیزی نمیدانند . عوض اینکه بکشورشان و به شاهان قسم بخورند بچیز دیگر قسم میخورند . آنها خائن هستند و حق فعالیت ندارند .

فالاجی - نوع دمکراسی ما در غرب با این صورت است که بهر کس اجازه میدهد هر طور میخواهد فکر کند و احزاب کوچک هم میتوانند در پارلمان نماینده داشته باشند .

ج - من آن دمکراسی را نمی پسندم . چون نمیدانم با چنین دمکراسی در این کشور چه باید کرد ؟ بعد از چند سال خواهید دید که آن دمکراسی شما را بکجا میبرد . در ایران فکر نمیکنم انتقاد کردن از من کار ساده‌ای باشد . چرا بمن حمله کنند . برای سیاست خارجی ؟ برای سیاست نفتی من ؟ برای تقسیم اراضی بین دهقانان ؟ برای سهم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها ؟ برای مبارزه با بیسوادی ؟

فالاجی - نه بخاطر اینها . بلکه بخاطر اختناقی که در ایران برای متفکران و دانشجویان وجود دارد . مثلاً " بمن گفته اند زندانها چنان پر شده که زندانیان را در میدانهای نظامی نگاه میدارند . راستی چقدر زندانی سیاسی دارید ؟

ج - بطور دقیق نمیدانم . اگر منظورتان کمونیست‌ها و تروریست‌ها هستند که با حملات مسلحانه مردم بیگناه را میکشند آن‌ها زندانی سیاسی نیستند . طبق قانون مجازات خواهند شد . ولی کسانی که بمن سوء قصد کرده‌اند آن‌ها را بخشیده‌ام . ولی خائنین بکشور بشدت مجازات خواهند شد . بعضیها اعدام میگردند . چون در قوانین ما اعدام وجود دارد .

فالاجی - آیا این چنین سخت و شایدهم غمگین پشت نقاب پدرتان

پنهان شده‌اید. آیا دلیل این نیست که بشدت تحت نفوذ و قراردادارید؟ شاه - اصلاً چنین نیست. هیچکس نمیتواند مرا زیر نفوذ خود بگیرد. من از لحاظ محبت بپدرم وابستگی داشتم و تمجیدش میکردم ولی هرگز نخواستم از او تقلید کنم و اگر هم میخواستم امکان نداشت. من و پدرم دوشخصیت کاملاً متفاوت داریم.

س - شما درباره مرگ آلوده چه می‌اندیشید؟

ج - مرگ او درسی به ما داد. میانه‌روی و سازش فایده ندارد. با انقلابی هستیم یا خواهان نظم و قانون. نمیتوان یک انقلابی بانظم و قانون بود و اغماض کرد. اگر آلوده میخواست بر اساس اندیشه مارکسیستی خود حکومت کند چرا به ترتیب دیگری کشور را سازمان نداد. وقتی که استرو و بقدرت رسیده‌ها را رنفررا کشت در حالیکه شما فریاد آفرین میزدید. برای اینکه او هنوز قدرت داشت. اما من هنوز در قدرت هستم و تصمیم دارم در قدرت بمانم و ثابت کنم که میتوان با قدرت خیلی کارها را کرد و حتی ثابت کنم که عمر سوسیالیست شما بسر آمده و کهنه شده و از مفاصل پاره شده و تمام گردیده است. چند سال پیش از سوسیالیزم حرف میزدید. امروز دیگر سوسیالیزم با تکنولوژی مدرن تطبیق نمیکند. من بیش از آنچه سوئدیها کسب کرده‌اند بدست می‌آورم. مگر نمی‌بینید که حتی سوسیالیست‌ها در سوئد هم دارند از دور خارج میشوند. آنها حتی آب و جنگل‌ها را ملی نکردند که من کرده‌ام.

فالاچی - منظور شما این است که شما سوسیالیست هستید و سوسیالیزم شما پیشرفته‌تر از سوسیالیزم اسکاندیناوی است؟

شاه - البته. زیرا سوسیالیسم اسکاندیناوی بمعنای یک سیستم ایمنی برای کسانی است که کار نمیکنند و در پایان ماه مثل آنها تیکه‌کار میکنند حقوق میگیرند برعکس سوسیالیزم ما. انقلاب سفید من مشوق کار است و یک سوسیالیزم تازه و مدرن می‌باشد. باور کنید ما در ایران خیلی پیشرفته‌تر از شما هستیم. و واقعاً چیزی نیست که از شما بیاموزیم. اما اینها را شما اروپائیها نمی‌نویسید. مطبوعات بین‌المللی

با اندازه‌ای از دست چپی‌ها پر شده که حدی ندارد. خواهید دید که این چپی‌ها شما را بکجا خواهند کشید.

فالاجی - از سیاست خارجی بگوئید. از همسایه‌ها؟

شاه - با شوروی روابط سیاسی و بازرگانی بسیار خوبی داریم. ما از طریق خط لوله گاز شوروی می‌فروشیم. و از آنجا برای ما مهندس می‌آید و جنگ سرد هم تمام شده است. اما مسئله ما با شوروی همان است که بود. سیاست امپریالیستی همواره در روسیه بود. من معتقدم مبارزه با امپریالیسم آسان‌تر از مقابله با آنهاست. است که امپریالیست و کمونیستند. موضوع ما نورگاز انبری شوروی در میان است. رؤیای شوروی در رسیدن به اقیانوس هند از خلیج فارس است و ایران باز پسین این دره با ارزش می‌باشد. لذا مسئله پاسداری از هم‌اکنون مطرح است.

فالاجی - حالا ایران از نظر نظامی بسیار نیرومند است؟

شاه - خیلی قوی اما نه به آن اندازه که در صورت حمل روسها در مقابلشان پایداری کنم. من بمب‌اتم ندارم اما آنقدر خود را نیرومند احساس میکنم که در برابر جنگ سوم جهانی پایداری کنم. خطر جنگ سوم بخاطر ایران خیلی بیشتر خواهد بود تا مدیترانه. در واقع ما هستیم که منابع نیروی جهان را کنترل میکنیم. اگر سرنگون شویم کشورهای غیر کمونیست دست روی دست نخواهند گذاشت و دخالت خواهند کرد و این جنگ سوم جهانی خواهد بود. بدیهی است که جهان غیر کمونیست نمیتواند نابودی ایران را بپذیرد. زیرا خوب میدانند که از دست دادن ایران بمنزله همه چیز است. (فالاجی - ولی دوستان بزرگتان مثل آمریکا خیلی دور هستند) آمریکا دوستی است مثل دیگران. بسیار نسیب از کشورهای که نسبت به ما دوستی نشان میدهند. اهمیت ما را باور دارند. اما آمریکا بهتر درک میکند بعزت اینکه اینجا منافع دارد. منافع مستقیم اقتصادی و منافع غیر مستقیم سیاسی. ایران یکی از کلیدهای جهان است. آمریکا دیگر نمیتواند خود را در امرها پیش محصور کند. ناگزیر است بمسئولیت‌های خود در قبال جهان عمل کند یعنی بما برسد

این هیچ از استقلال ما نمیکاهد. زیرا همه میدانند که دوستی ما با آمریکا ما را (برده) نمیکند. تصمیمات در تهران گرفته میشود نه در واشنگتن و هیچ جای دنیا. من با نیکسون موافقم هما نظر که با سایر روسای جمهور آمریکا موافق بودم. من نمیتوانم بموافقی بودن ادامه بدهم مگر که مطمئن شوم که با من بعنوان یک دوست رفتار میشود. دوستی که تا چند سال دیگر مبین یک قدرت جهانی خواهد بود.

س - آمریکا دوست اسرائیل است و شما علیه اسرائیل سخن رانده اید. مثل اینکه میخواهید روابط خود را با اعراب بهبود بخشید. شما حق را به اعراب میدهید در حالی که به اسرائیل نفت میفروشید.

ج - ما سیاست خود را بر اصول بنیادی استوار کرده ایم و نمیتوانیم بپذیریم که اسرائیل بزور اسلحه خاک دیگران را منضم بخود بکند. نفت را شرکت های نفتی بهر کس که بخوانند میفروشند. نفت ما به همه جا میرود. اسرائیل در کشور ما سفره رتخانها ندارد ولی چند کارشناس اسرائیلی در ایران کار میکنند. ما مسلمانیم ما عصب نیستیم و در سیاست خارجی روش کاملاً مستقلی داریم.

س - شما گفتید که ایران یک قدرت جهانی خواهد شد. آیا پیش بینی اقتصادی نهائی را که میگویند ایران تا ۳۶ سال دیگر از ثروتمندترین کشورهای جهان خواهد شد قبول دارید؟

ج - اغراق آمیز است که بگویم ایران ثروتمندترین کشور جهان خواهد شد. ما گفتن اینکه در صف ۵ کشور بزرگ و ثروتمند قرار خواهد گرفت اغراق آمیز نیست. ایران در ردیف آمریکا - شوروی - ژاپن - فرانسه قرار خواهد گرفت. تا ۲۵ سال دیگر ۶۰ میلیون جمعیت خواهیم داشت. یک ثروت سرشار و یک نیروی بزرگ انتظار ما را میکشد. حالاً کمونیستها هر چه میخواهند بگویند. ما با یدازقالی به کامپیوتر برسیم. قالی داریم و باید کامپیوتر را هم با آن اضافه کنیم. ما هر سال تولید ملی خود را دوباره بر میکنیم. علائمی نشان میدهیم که ما با یک قدرت جهانی برسیم.

س- همه ثروت شما از برکت نفت است. حالا در باره نفت گفتگو کنیم  
نظرتان چیست؟

شاه- ما این نفت را نمیتوانیم بیاشامیم. تصمیم گرفته ایم بدون  
تبعیض به همه بفروشیم. کشور من مسلمان است ولی عرب نیست. من هر  
کاری میکنم در جهت منافع ایران است. کشورهایی که میگویند ما به  
عرب نفت نمی فروشیم نمیدانند پولشان چه کنند و نگران آینده هم  
نیستند. ایران با این جمعیت و برنامهای توسعه اقتصادی بی پول نیاز  
دارد. چون ما میدانیم با این پول چه کنیم. من نمیتوانم نفت استخراج  
نکنم و آنرا بکسی که خریدار است بفروشم. (در این صورت قذافی بشما  
بد میگوید) من نمیتوانم قذافی را جدی بگیرم. من که همه امور نفتی  
کشورم در دست بیگانگان بود در دست گرفته ام. امیدوارم که همانطوریکه  
من کرده ام و هم بکشورش خدمت بکنند. بایدها و بگویم زیاده رویها  
را هنیاندازد. در لیبی تا ده سال دیگر نفت تمام میشود در حالیکه  
ایران تا ۵۰ تا ۶۰ سال دیگر نفت دارد. بزودی استخراج ماهه میزان  
۸ میلیون بشکه در روز خواهد رسید. (فالاجی - هر چه باشد شما دشمن  
تا زهای پیدا کرده اید.) هنوز نمیدانم. اوپک در مورد نفروختن  
نفت به غرب هنوز تصمیم نگرفته است. احتمال دارد تصمیم من در مورد  
رها نکردن غرب موجب گردد که اعراب از من پیروی کنند. بعضی از  
کشورها با نذازه ایران مستقل نیستند. آنها ملت را پشت سر خود ندارند  
ولی من دارم. من میتوانم نظر خود را بقبولانم و لیبی آنها هنوز  
نمی توانند. آسان نیست کسی که خود را از شرکتهای انحصاری نفتی رها  
کرده نفت را مستقیماً بفروشد. اگر کشورهای عرب از این روش پیروی  
کنند کشورهای غرب مسلماً خریدار مستقیم خواهند بود. دیگر این تنفرها  
و باج گیریها وجود نخواهد داشت.

فالاجی - در آن صورت بهای نفت با لامیرود؟

شاه - بله. افزایش خواهد یافت. میتوانید این خبر را اعلام کنید  
بگوئید کسی آنرا میگوید که از موضوع آگاه است. این واقعاً تخصص

من است و بعنوان یک کارشناس بشما میگویم بهای نفت باید افزایش  
یا بدراهم دیگری وجود ندارد. شما غزبیها قیمت گندم را ۳۰۰ درصد افزایش  
دادهاید و بهای شکر و سیمان را بهمین نسبت. بهای فرآورده های  
شیمیائی را تا با سیمان برابردهاید. شما هر چیز را سه قیمت گران  
میفروشید. عادلانه است که با بت بهای نفت مبلغ بیشتری بپردازید  
مثلاً ده برابر گرانتر. تا کمتر از صد سال دیگر داستان نفت پایان  
می یابد. شما بناچار باید منابع تازه ای پیدا کنید. اتمی - خورشیدی  
و غیره ..

فالاجی - من اینجا را ترک میکنم بدون اینکه شما را ترک کرده باشم.  
از یک طرف بسیار سنتی و از طرف دیگر چقدر مدرن هستید. این ناشی  
از دو عنصر شرقی و غربی است که در شما وجود دارد.

شاه - ما ایرانیها چندان تفاوتی با اروپائیها نداریم. اگر زنان  
ما چادر بصر میکنند شما هم روسری کا تولیک کلیسا را بسر دارید. اگر  
مردهای ما چند زن میگیرند مردهای شما هم رفیقه دارند. ماهیچ عقد های  
نداریم. فراموش نمیکنیم آنچه که شما میداند ما سه هزار سال پیش  
بشما آموخته ایم.

فالاجی - سه هزار سال پیش. می بینم که حال شما میخندید و آن  
افسردگی قبلی را ندارید. وقتی شما از نفت حرف میزنید کاملاً عوض  
میشوید. روشن میشوید. شخصیت دیگری پیدا میکنید. بدون اینکه شما  
را خوب بشناسم حس میکنم که شما آمیزه ای از دو چیز کاملاً متفاوت  
هستید. قدیمی و مدرن. یکی غربی و دیگری شرقی. حال که میخندید  
میتوانم بپرسم که آیا اسم من جزولیت سیاه شما هم هست؟

شاه - اگر شما در لیست سیاه دستگاره حکومتی من باشید من شما را در  
لیست سفید قلبم میگذارم.

فالاجی - خیلی متشکرم عالیجناب ... ولی دارید مرا میترسانید.

\* \* \*

## نخست وزیران دوران سلطنت محمد رضا شاه پهلوی

- |                                   |                                  |
|-----------------------------------|----------------------------------|
| از شهریور ۱۳۲۰ تا اسفندماه ۱۳۲۰   | ۱- ذکاء الملک فروغی              |
| از اسفندماه ۱۳۲۰ تا مردادماه ۱۳۲۱ | ۲- علی سهیلی                     |
| از مردادماه ۱۳۲۱ تا بهمن ۱۳۲۱     | ۳- قوام السلطنه                  |
| از بهمن ۱۳۲۱ تا فروردین ۱۳۲۳      | ۴- علی سهیلی                     |
| از فروردین ۱۳۲۳ تا آذرماه ۱۳۲۳    | ۵- محمدساعد (ساعدالوزاره)        |
| از آذرماه ۱۳۲۳ تا اردیبهشت ۱۳۲۴   | ۶- مرتضی قلی بیات (سهام السلطان) |
| از اردیبهشت ۱۳۲۴ تا خرداد ۱۳۲۴    | ۷- ابراهیم حکیمی (حکیم الملک)    |
| از خردادماه ۱۳۲۴ تا آبانماه ۱۳۲۴  | ۸- محسن صدر (صدرالاشراف)         |
| از آبانماه ۱۳۲۴ تا بهمن ۱۳۲۴      | ۹- حکیم الملک                    |
| از بهمن ۱۳۲۴ تا آذرماه ۱۳۲۶       | ۱۰- قوام السلطنه                 |
| از دیماه ۱۳۲۶ تا خردادماه ۱۳۲۷    | ۱۱- حکیم الملک                   |
| از تیرماه ۱۳۲۷ تا آبانماه ۱۳۲۷    | ۱۲- عبدالحسین هژیر               |
| از آبانماه ۱۳۲۷ تا فروردین ۱۳۲۹   | ۱۳- محمدساعد                     |
| از فروردین ۱۳۲۹ تا تیرماه ۱۳۲۹    | ۱۴- علی منصور (منصورالملک)       |
| از تیرماه ۱۳۲۹ تا اسفند ۱۳۲۹      | ۱۵- سپهدرزما را                  |
| از اسفند ۱۳۲۹ تا اردیبهشت ۱۳۳۰    | ۱۶- حسین علاه                    |

- ۱۷- دکتر محمد مصدق (مصدق السلطنه) از اردیبهشت ۱۳۳۰ تا تیرماه ۱۳۳۱
- ۱۸- قوام السلطنه از ۲۵ تیر ۱۳۳۱ تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱
- ۱۹- دکتر مصدق از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
- ۲۰- سپهبد فضل الله زاهدی از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا فروردین ۱۳۳۴
- ۲۱- حسین علاء از فروردین ۱۳۳۴ تا فروردین ۱۳۳۶
- ۲۲- دکتر منوچهر اقبال از فروردین ۱۳۳۶ تا شهریور ۱۳۳۹
- ۲۳- مهندس جعفر شریف امامی از شهریور ۱۳۳۹ تا اردیبهشت ۱۳۴۰
- ۲۴- دکتر علی امینی از اردیبهشت ۱۳۴۰ تا تیرماه ۱۳۴۱
- ۲۵- امیر اسد الله علم از تیرماه ۱۳۴۱ تا اسفند ۱۳۴۲
- ۲۶- حسنعلی منصور از اسفند ۱۳۴۲ تا بهمن ۱۳۴۳
- ۲۷- امیر عباس هویدا از بهمن ۱۳۴۳ تا مرداد ۱۳۵۶
- ۲۸- دکتر جمشید آوزگار از مرداد ماه ۱۳۵۶ تا شهریور ۱۳۵۷
- ۲۹- مهندس شریف امامی از شهریور ۱۳۵۷ تا آبانماه ۱۳۵۷
- ۳۰- ارتشبد غلامرضا ازهارى از آبانماه ۱۳۵۷ تا دیماه ۱۳۵۷
- ۳۱- دکتر شاپور بختیار از دیماه ۱۳۵۷ تا بهمن ۱۳۵۷

\* \* \*





### ذکاء الملک فروغی یا فیلسوف سیاست پیشه

یکی از شخصیت‌های معروف ایران که نقش مهمی در دوران پهلوی داشت و در سخت‌ترین ایام توانست با قبول مسئولیت خدماتی بکشور انجام دهد، ذکاء الملک فروغی می‌باشد که مردی متفکر و فیلسوفی واقع بین و ادیبی فرزانه بود که مقامات مهم سیاسی از قبیل نخست وزیری و ریاست مجلس و ریاست دیوان عالی کشور را طی کرده و تألیفات زیادی از خود بیادگار گذارد .

محمدعلی فروغی در سال ۱۲۹۴ هجری قمری در تهران متولد شد . پدرش میرزا محمد حسین فروغی اصفهانی بود . در سال ۱۳۱۰ قمری در مدرسه دارالفنون به تحصیل پرداخت و زبان فرانسه را در مدرسه کاتولیک ها و زبان انگلیسی را نزد دکتر با زیل با یک دوره طب فراگرفت . از سال ۱۳۱۹ قمری به تدریس زبان فرانسه پرداخت و هنگامی

که پدرش رئیس مدرسه سیاسی بودا و بعنوان ناظم مدرسه بیدرش کهک میگرد و پس از فوت پدر رئیس مدرسه سیاسی شد .

در دوره دوم مجلس شورای ملی از تهران بنمایندگی انتخاب و از ریاست مدرسه سیاسی مستعفی گردید . پس از مدتی بریاست مجلس شورای ملی انتخاب شد . بعد از پایان دوره نمایندگی بوزارت منصوب و مدتی هم رئیس دیوان عالی کشور گردید . در سال ۱۹۱۹ بنمایندگی از طرف دولت ایران به اروپا رفت و پس از دو سال مراجعت کرد و مدتی وزارت خارجه دارائی ، اقتصاد ملی را عهده دار بود . چندبار بنمایندگی ایران در جامعه ملل شرکت کرد و مدتی هم سفیر ایران در ترکیه شد .

فروغی با وجود علم و دانشی که داشت خیلی فروتن بود . وقتی موتمن الملک کا ندیدای ریاست مجلس شد با اینکه او رئیس مجلس بود گفت بدون تعارف موتمن الملک از من شایسته تر است . من نه تنها بنفع او و کناره میروم بلکه با کمال خرسندی نیابت او را میپذیرم که همین کار را هم کرد .

فروغی در کا بینه مستوفی الممالک بطوری جواب استیضاح مدرس را داد که مدرس با نوشتن شما در دوره آینده رئیس الوزراء هستی دو همینطور هم شد .

اخلاق و روش فروغی بطوری سردار سپه را جلب کرده بود که وقتی به ریاست حکومت موقت انتخاب گردید ، فروغی را قبلاً "بعنوان کفیل نخست وزیر و پس از نیل بسلطنت بعنوان نخست وزیر معرفی کرد .

فروغی نخستین رئیس الوزراء رضا شاه و اولین نخست وزیر محمدرضا شاه بود . در سال ۱۳۱۴ پس از اعدام سدی نایب التولیه خراسان ، از نخست وزیری کناره رفت

مطلعی میگفت وقتی اسدی در راه با واقعه مسجد گوهرشاد دستگیر شد از خانه او مقداری سند بدست آمد . در یکی از این نامه ها فروغی به اسدی نوشته بود که مراقب خود باش (در کف شیر نر خونخواره ای - غیر از تسلیم و رضا کوچا ره ای ؟) ما مورین شهر بانی نامه را برای

رضا شاه میفرستند و او هم وقتی فروغی را میبیند میگوید (ای فروغی دروغی برو استعفا بده) . او هم از نخست وزیری کناره میبرد . بعد از شهریور ۲۰ با رديگراز طرف رضا شاه برای قبول شغل نخست وزیری دعوت میشود .

فروغی بیوگرافی خود را چنین نوشته است :

خانواده ما از اصفهان بوده اند . پیش از پدرم جدا جدا دم همه در سلک تجارت و معروف به ارباب بودند . جدم محمد مهدی ارباب در تاریخ و جغرافیا و هیئت تجرداشت و در جوانی به هندوستان رفت و ۱۵ سال در آنجا در اثر معاشرت با انگلیسها و هندیها بمعارف جدید آشنائی یافت و برتری اوضاع مغرب را بر مشرق یافت . اولین ایرانی است که شاهنومه فردوسی را چاپ کرد . در بازگشت به ایران به ترویج علوم اروپائی پرداخت . پسرش میرزا محمد حسین فروغی معروف به ذکاء الملک پدر نویسنده بود . از جوانی طبع شعر داشت و بر موزتربیت فرزند آگاه . . من آنچه دارم از حسن تربیت او میباشم و آنچه ندارم از قصور طبیعی خودم میباشم . دنیا نقص و سایل . . با مردان دانشمند و شرو نشرداشت و مایل بود که با وجود کمی سن ، منم شرکت کنم . در خصوص تعلیم ، اول بزبان فارسی و بعد به عربی و آلسنه خارجی مخصوصاً زبان فرانسه اهمیت میداد . خود شخصاً در ۴۰ سالگی به تحصیل فرانسه پرداخت . در کتابخانه پدرم یک کتاب قرائت ابتدائی آمریکائی پیدا کردم آنقدر زیبا و دلربا بود که از آن طریق انگلیسی آموختم . فرا گرفتم که بهترین تعلیم برای کودکان ایجا دذوق و شوق در آنهاست که از قدیم گفته اند :

درس معلم از بود زمزمه محبتی      جمعه به مکتب آورد طفل گریز پارا  
پدرم همیشه بین شعر را یادآور میشد :

چون شیر بخود سپه شکن باش      فرزند خصال خویشان باش  
جائی که بزرگ با یدت بود      فرزندى من نداردت سود

\*

در آداب معاشرت می‌گفت :

آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروت با دشمنان مدارا

\*

پدرم کتاب نجوم کا میل فلما ریون را که بزبان فرانسه بود بمن  
داد و همین امر موجب شد که با خواندن آن فرانسه من تقویت شود.  
سی سال بعد در سفر بفرانسه با فلما ریون آشنا شدم . . . \*

ابراهیم خواجه نوری درباره فروغی مینویسد :

محمد علی فروغی در ردیف تیپ (کمال پرست عاطفی) بود که این  
قالب گیری مطبوع را مدیون پدرش می‌باشد. پدرش قیود خشک اشرافیت  
را نداشت و جزو اعیان و اشراف هم نبود به راهنمایی فرزندش عشق  
مفرطی نشان میداد بنحویکه تا آخر عمر آراش خاطر و متانت و صفای  
قلب فروغی همیشه در چهره اش هویدا بود.

فروغی چهار سال طب خواند چون نمیخواست طبابت را وسیله  
کسب معاش خود کند و با سرمایه‌ها چیز علمی نمیتوانست مسئولیت جان  
مردم را بعهده بگیرد به همین جهت بدنیاال فلسفه و ادبیات رفت. از  
اوایل سلطنت مظفرالدین شاه به معلمی پرداخت. سرانجام بجای  
پدرش ریاست مدرسه علوم سیاسی را برعهده گرفت و وارث لقب پدرش  
(ذکاء الملک) شد.

در جنبش مشروطه خواهی تصمیم گرفت بکارقانونگذاری بپردازد.  
به همین جهت بنمایندگی تهران انتخاب و بلافاصله بریاست مجلس  
انتخاب گردید. چندین وزارت با و تکلیف شد که نپذیرفت و این نشان  
میداد که در ارتقاء طلبی و کمال پرستی فروغی فقط بخاطر قدرت خواهی  
یا مقام دوستی و جلال پرستی نبود بلکه ارتقاء را حقیقتاً در کسب  
معرفت و فضیلت میدانست و سمتهای اجتماعی را بیشتر برای خدمتگذاری  
میخواست. همین خصوصیت اخلاقی بود که او را بریاست دیوان عالی

تمیزا انتخاب کردند، اما بمحض اینکه مستوفی الممالک نخست وزیر شد فروغی با میل وزارت عدلیه را قبول کرد.

بعلت اعتباری که فروغی یافته بود او را بنما یندگی ایران بکنفرانس صلح پاریس انتخاب کردند تا با تفاق مشاوری الممالک و علاء مدافع حقوق ایران شوند.

فروغی در چهل و پنج سالگی همسر خود را از دست داد و از این واقعه دچار غم بزرگی شد و دیگر زن نگرفت و به تربیت فرزندان خود پرداخت بهمین جهت فرزندانش بحدپرستش او را دوست میداشتند. در دوره چهارم تقنینیه وقتی مستوفی الممالک نخست وزیر شد، سردار رسپه را برای وزارت جنگ و فروغی را برای وزارت خارجه دعوت کرد. همه مستوفی را تمجید کردند که توانسته فروغی را بکابینه بیاورد. سردار رسپه تحت تاثیر قرار گرفت و وقتی دید که فروغی بخلاف غالب با سوادان ذره ای تکبر و غرور با سوادیان ندارد و معلومات خود را بهیچوجه وسیله عیب جوئی و تحقیر سایرین قرار نمیدهد و سردار رسپه که به سواد خود نمی بالید و منتظر بود که دیگران فضل و معلومات خود را بر خاوندان و نکشند و این احساس حقارت او را در دناک ترسناک زند، بالنتیجه فروغی را چنین یافت که این نوع غرور را در خود گذشته و احتیاج به برتر بودن ندارد و گفتارش غرور دیگران را مجروح نمیسازد بلکه برعکس جراحات عزت نفس دیگران را مرهم میگذارد.

سردار رسپه مجذوب فروغی شد و توجه یافت که با کسی مثل فروغی میشود مشورت کرد و از نظر صائب و بیغرضانه او استفاده نمود.

در ماجرای مسجد گوهرشاد او عدا ماسدی (پدر دا مافروغی) او نخست وزیر بود و بعد کناره رفت. زمامدار حقیقی آنزمان شخص رضا شاه بود و عنوان نخست وزیر بیشتر از نظر فرم بود تا معنی

شش سال فروغی خانه نشین بود که از بهترین ایام عمرش بود. تألیفات زیادی نمود ولی وقتی قوای متفقین به ایران هجوم بردند رضا شاه در آن تنگنای سیاست فوراً بیا دفروغی افتاد و او را برای آخرین بار

نخست وزیر کرد. هما و بود که استعفا ی رضا شاه را نوشت. در آن موقع تبلیغات ما هرا نه آلمان هیتلری بطوری افکار عامه را برانگیخته بود که امضای پیمان تضمین استقلال ایران را بزرگترین خیانت جلوه گر میساخت ولی فروغی آنرا به مصلحت دانست و امضا کرد و روشن هم بسوی اوسنگ پرتا بنمود.

\*

مسعود بیهنود در باره رضا شاه و فروغی چنین مینویسد:

از میان همه کسانی که با اشاه سفارت انگلیس و یا با قضا ی روحیه خود در طرفداری از قدرت برای رساندن (رضا خان) به جایی که رضا شاه شود زحمتهای کشیده بودند، ذکاء الملک فروغی بیشتر از همه شایسته زمامداری بود. درایت بیشتر داشت. متین و ادیب و دیپلمات بود. وضع سلیمان میرزا اسکندری رهبر سوسیالیستهای گرانکننده تر از بقیه بود. او مدتها معلم و مشا و ررضان شد. این همکاری تازمانی ادامه داشت که توجه یافت رضا خان خیال سلطنت دارد. قرار قبلی این بود که این همکاری به استقراریک جمهوری دمکراتیک در ایران بیانجامد.

رضان مشیرالدوله و موتمن الملک را از میدان بدر کرد. فرمانفرما را که روزی در رکاب او خدمت میکرد بتمکین واداشت. در این میان کششی که بین رضان و مستوفی الممالک وجود داشت از همه جالب تر بود. (آقا) که مظهر و جاهت و سنگینی بود (رضان) را بعنوان افسر لایق و وطن پرست شناخت. چون مستوفی عملاً "بختیاربها و قشقا ئیها را در دست داشت، نزدیکی او به رضان موجب شد که همه آنها را در دست داشته باشد. حتی لقب (همدم السلطنه) که به خواهر مستوفی - الممالک تعلق داشت به دختر بزرگ رضان اختصاص یافت. پس از اینکه این نادر عصر، تاج بر سر گذاشت مستوفی و سلیمان میرزا به نقشی که خورده بودند واقف شدند ولی فروغی تا مدتها بخدمت اساسی مشغول بود.

در سلطنت رضا شاه تیمورتاش سیاسی وزباندان و مجلس آرا و داور سخت کوش و حاج آقا رضا رفیع معمم بذله گو و نکته سنج بیش از همه در دل دیکتا تورجا گرفتند. امیر احمدی - یزدان پناه - خزاعی، آیرم - شاه بختی - طهما سبی و درگاه‌های و دیگر نظایان که فرمانده خود را بر تخت سلطنت نشاندند و دعای اصلی بودند.

هیئت مشورتی رضا خان در دوران صدارت یگروز در زیر زمین منزل سلیمان میرزا جمع شدند. میرزا یحیی دولت آبادی و دکتر مصدق هر چه در دل داشتند گفتند. سلیمان میرزا هم اسم تعهدنا مه‌ای را به میان آورد که دو سال قبل بین رضا خان و چهارتن دیگر امضاء شده بود. رضا خان گفت: (شاهزاده همه چیز تمام شد و گذشت، اگر دیگر بار از آنچه در این زیر زمین گذشته سخنی بر زبان جاری شد باورکن کاری نمیکنم که همین آجرها برایت گریه کنند) سلیمان میرزا گفت (ما باید از همین آجرها شرم کنیم. در همین زیر زمین تعهد سپردیم و سوگند خوردیم).

با این نظر تکلیف این عده روشن بود.

ولی فروغی از همان روزهای نخست صدارت دانست که باید مجری بی چون و چرای تیمورتاش باشد. فرزند سردار نردین بی خراسانی دارای موقعیت استثنائی و شخصیت کارسا ز شده بود که هیچکس نمیتوانست درایت او را ندیده بگیرد. ولی شبها نقشی چون راسپوتین اجرا میکرد.

در این ایام دیگر در اتاق محقر و در کنای منقل آتش مدرس کسی دیده نمیشد. مردان قاجار در مراسم تاجگذاری رضا شاه در فکرت هیه هدیه‌ای بودند که میبایست به منقرض کننده سلسله شان تقدیم کنند. وقتی اما ن الله خان پادشاه افغانستان به ایران میآمد تاج الملوک همسر رضا شاه و دخترانش بخانه مستوفی الممالک میرفتند تا آداب و رسوم درباری را یاد بگیرند. در میهمانی مفصل تیمورتاش بافتخار پادشاه افغانستان سفیران خارجی با زنها بی حجاب شرکت کردند.

خانواده رضا شاه هم شرکت داشتند. ملکه افغانستان اشتباهاً خانم سرور السلطنه همسرتیمورتاش را بجای همسر رضا شاه گرفت که طلا و جواهر مفصل بخود آویخته بود. تاج الملوک جریان را برای رضا شاه نقل کرد که از آن روز دستور داده شد جواهرات سلطنتی برای میهمانی در اختیار خانواده سلطنت گذاشته شود.

وقتی مدرس به خواست فرستاده شد و تیمور و نصرت الدوله دستگیر شدند. مستوفی واسطه شد و رضا شاه همان پیغام را میداد (نمی کشمش) . رضا شاه مردی متعصب بود و اهل بزم نبود. در تعصب چنان بود که وقتی شیطنتی از همدما لسلطنه مشاهده کرد تصمیم به نابودی او داشت. در دوره رضا شاه علاوه بر سپهسالار تنکا بنی - علی اکبر داد و روعده ای دیگر از قبیل حبیب میکده - سیف الدین کرمانشاهی - رضا کمال شهرزاد، مجتبی طباطبائی - سید رضا صدر که فضای پراختناق را طاقت نیاورده بودند بحیات خود خاتمه دادند.

پرونده سازی بصورتی بود که وقتی هنگام عروسی ولیعهد، خیرخواه هنرمندان پیش (مشدی عبادزن گرفت - خرجیش از من گرفت) بروی صحنه آمد و را بزندان بردند.

رضاشاه هتایلات هیتلری داشت ولی آنرا پنهان میکرد. حتی دوبار دکتر متین دفتری را که در حضور عده ای از پیروئی هیتلر ابراز شادمانی کرده بود ببا دفحش گرفت ولی به حاج آقا رضا رفیع گفته بود که اگر من در آلمان زاده شده بودم حتماً آدلف هیتلر میشدم. در حالیکه جم با و گفته بود تا ریخ اعلیحضرت را در کنارنا پلئون قرار خواهد داد. ولی آلمانها بدنبال جانشین رضا شاه میگشتند که حتی مدتی آیرم را در نظر گرفته بودند که بدنا م بود.

بهر حال تا شهریور ۲۰ رضا شاه حاکم مطلق بر کشور بود و هیچیک از رجال سیاسی و نظامی نقشی نداشتند و این فقط شخص شاه بود که تصمیم میگرفت و بس.

این وضع ادامه داشت و سکوت مطلق همه جا را فرا گرفته بود تا شهریور ۲۰ فرار رسید.



وقتی قشون خارجی به ایران وارد شد منصور الملک به تلفنچی کاخ سعدآباد گفت (بمسئولیت من اعلیحضرت را از خواب بیدار کنید) \*  
 او هم با ترس و لرز اقدام نمود. رضا شاه هیبت خود را گم کرد. ظرف چند دقیقه چنان ضعیف شده بود که با ورکردنی نبود. رضا شاه فروغی را مناسب دانست. کسی را که ۶ سال قبل بعنوان (زن ریش دار) از دربار رانده بود بخانه اش رفت و با او خلوت کرد و او را بکار دعوت نمود.  
 شرط رضا شاه این بود که او و فرزندش را روی تخت بنشانند. فروغی پیرو بیما هم بشاه و عده مساعداً د. سهیلی هم بعداً قول داد که آتونی آیدن وزیر خارجه انگلیس و دوست دیرینه اش را وادار باینکار خواهد کرد.  
 وقتی فروغی شروع بکار کرد با مشکلات زیادی روبرو بود. قبل از هر چیز سلطنت شاه جوان بود که در تشریفات آن توفیق حاصل نمود. اقدام بعدی مرحمت ذات ملوکانه به با زمانندگان کسانی بود که در دوره رضا شاه از بین رفته بودند. فروغی از دکتر مصدق - تقی زاده، حکیم الملک - قوام السلطنه - سلیمان میرزا - ملک الشعراء بهار، دبیر اعظم - موتمن الملک - رهنما - تجدد - وثوق الدوله، محتشم السلطنه - مستشار الدوله - منصور الملک - بهاء الملک برای

---

\* نصرالله انتظام گفته است که وقتی سمت رئیس تشریفات دربار را داشت رضا شاه با او اجازه داده بود که در موقع ضروری او را از خواب بیدار کند. بهمین جهت چند بار که این ضرورت پیدا شد مقامات لشگری و کشوری با او مراجعه کرده و او هم نیمه شب با طاق خواب رضا شاه رفته و با احترام شاه را صدا کرده است. وقتی بیدار نمیشد مجبور بود او را تکان بدهد تا خواب از سرش بدر رود. وقتی بیدار میشد با حال اضطراب می رسید بگو، بگو چه شده؟

انتظام هم میگفت با عرض معذرت یا داور میشدم که چنین کار مهمی پیش آمده و منتظر دستور هستند. آنوقت رضا شاه بلافاصله بخود میآمد و فوراً تصمیم میگرفت و دستور میداد.

جلسه مشورتی دعوت کرد. قوام در جلسه مشورتی شاه را نصیحت کرد. دکتر مصدق در مقابل با زیاده روی دول خارجی صحبت کرد. قوام گفت بهتر است این دولت جای خود را بدولت مقتدری بدهد که بتواند در مقابل زور گوئی روس و انگلیس با ایستد. تقریباً "اشاره بقدرت آمریکا بود که دولت تازه را مورد حمایت قرار دهد.

از وقایع جالب آنکه در نخستین روزها ثی که فروغی در نخست وزیری بکار اشتغال ورزید مختاری رئیس نظمیه که صبح آن روز خیال استعفا داشت بفروغی تلفن کرد و گفت به تحریک زندانیان کمونیست زندانیان قصر با شنیدن خبر استعفا ی رضا شاه دست به شورش زده و نزدیک بود تمام زندانیان با کشتن نگهبانان و زندانبانان آزاد گردند ولی نظمیه با شلیک هوائی شورش را سرکوب کرده است. در حالیکه چهارتن قربانی شده بودند ولی نظمیه گزارش داد که هیچ اتفاقی نیفتاده است. از طرفی طرح عمومی عفوزندانان هم در دستور کار دولت بود. از فردای آن روز صفحات روزنامه ها پر شد از اعلامیه های دولت مربوط به بخش های شاهانه به افسران، به معلمان، به کارمندان دولت، به یتیم خانه ها و... رسیدگی بوضع املاک و استرداد آن.

از طرف دیگر با زماندگان قربانیان گذشته مورد مرحمت ملوکانه قرار گرفتند. مظفر فیروز و دیگر فرزندان نصرت الدوله، مهرپور و منوچهر و هوشنگ و ایراندخت تیمورتاش - سهراب اسعد فرزند سردار اسعد، ناصر و محمد حسین قشقائی، با زماندگان مدرس - عبدالحسین دیبا - محمدولی اسدی - اقبال السلطنه ماکوئی - سردار معزز - بجنوردی - شیخ خزعل - خوانین بختیاری - خلاصه همه کسانی که در گذشته صدمه دیده بودند پیاپی مهاری مهر و محبت دریافت داشتند.

\* \* \*

## فروغی و همکارانش



اینه‌گروهی از همکاران نزدیک فروغی هستند که در روزهای سخت شهریور ۲۰ توانستند خدمات ارزنده‌ای بکشور انجام دهند. اقداماتی برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور نمودند و مخالفین امضای قرارداد با متفقین و افزایش بهای ارز را بشدت مورد انتقاد قرار دادند و فروغی میگفت با وجود کهولت سن می‌مانم و وظایفی را که برای نجات کشور بر عهده دارم انجام خواهد داد.

## فروغی و انتقال سلطنت

نخستین و مهمترین اقدام فروغی انتقال سلطنت از رضاشاه به محمد رضا شاه بود که سیاستهای خارجی با ادا مه سلطنت پهلوی مخالف بود و فروغی را برای ریاست کشور نامزد کرده بودند. ولی فروغی مصلحت کشور را سیر طبیعی انتقال سلطنت و حکومت بر طبق قانون اساسی میدانست تا طوفانهای موجود اساس رژیم و کشور را در هم نکوبد. محمد رضا شاه پهلوی که بیش از ۲۲ سال نداشت وقتی در باریان هم مصلحت نمیدانستند که برای ادای سوگند بمجلس برود و ملکه مادر به نظامیانی نظیر سپهدا میرا حمدی و دیگران متوسل شده بود به تشویق فروغی و اظهار نظر افرادی نظیر سرلشگر شفائی (که میگفت این شمشیر را ما نظامیان برای چه روزی بکمر بسته ایم) و با اقدامات قاطع سپهدا امیرا حمدی فرماندار نظامی تهران چنان مراسمی از سوگندبرگزار شد که احساسات مردم شاه جوان را بی نهایت تحت تاثیر قرار داد. ابراهیم صفائی با استفا ده از خاطرات ساعد مینویسد:

سلطنت محمد رضا شاه مدیون فروغی است زیرا متفقین میخواهند رضاشاه و ولیعهد زایران بروند و محمد رضا فرزند کوچک شاه بعنوان پادشاه تعیین و یکی از رجال موردا عتقاد متفقین نایب السلطنه بشود. این مطلب در مسکو بین مولوتف وزیر خارجه شوروی و سر استا فور دکریپس سفیر انگلیس در شوروی مورد توافق قرار گرفته و روز ششم شهریور ساعد مراغهای وزیر مختار ایران در مسکو به سفارت انگلیس دعوت و با و گفته میشود که متفقین به رضاشاه سه مناسبت روا بطش با آنها عتقاد دارند که باید بروند و ولیعهد هم که جوان ایده آلیست و افزون طلبی است نباید در ایران بماند و بهتر است یکی از فرزندان صغیر رضاشاه به سلطنت انتخاب گردد و نایب السلطنه موردا عتقاد ما کارها را انجام دهد و خود شما اگر بخوانید نایب السلطنه

بشوید .

ساعده سفیر انگلیس گفته بود بر فرض اینکه رضا شاه برود باید ولیعهد که جنبه قانونی دارد به سلطنت برسد . مردم ولیعهد را دوست دارند و اینکار بسود متفقین است ، روز هفتم شهریور مولوتف نیز ساعده را بوزارت خارجه در مسکودعوت میکند و همین موضوع را مطرح میسازد . ساعده میگوید بنفع متفقین است که ولیعهد سلطنت برسد . ساعده سپس با تلگراف رمز فروغی را در جریان میگذارد که متفقین را راضی کند که با سلطنت ولیعهد موافقت کنند .

کوشش فروغی و سهیلی و ساعده موجب شد که متفقین از رفتن ولیعهد چشمپوشی کنند . \*

فروغی توانست با اعلام حکومت نظامی و برقراری حسن رابطه با متفقین کشور را از هرج و مرج و قحطی و گرسنگی نجات دهد و تمامیت ارضی و استقلال ایران را حفظ کند .

وقتی مطبوعات و نمایندگان مجلس بمتفقین که بخاک ایران وارد شده بودند حمله میکردند و خواهستار تخلیه ایران بودند فروغی گفت : (اینها میآیند و میروند و حواشی دارند و بکسی کاری ندارند) . و با اینطرز خواست بگویند این ایام را تحمل کنید خیلی زود خواهد گذشت و استقلال ایران صدمه نخواهد دید .

مهمترین کار فروغی را باید تضمین استقلال ایران با امضای پیمان اتحاد ایران با دولتین انگلستان و شوروی دانست که امضای مقامات این دو کشور را گرفت که پس از جنگ خاک ایران را تخلیه کنند . اگر چنین پیمانی نبود احتمال داشت ایران هم مثل خیلی از کشورها که پس از جنگ اشغال شدند و نیروی شوروی برای همیشه در آنجا ماند به آن صورت در میآمد . با وجود این قرارداد معهدا شورویها تا قول تصویب قرارداد نفت شمال را نگرفتند از خاک ایران نرفتند .

این پیمان در روز ۳۰/۹/۱۳۲۰ از طرف فروغی نخست وزیر تسلیم مجلس شورای ملی شد و در جلسه ۱۶/۱۱/۱۳۲۰ با رأی موافق بتصویب

مجلس رسید. پس از آنکه بتوشیح ملوکا نهر رسید با تشریفات رسمی در کاخ وزارت امور خارجه با مضای فروغی نخست وزیر ایران - اسمیرنوف سفیر شوروی - سرریدربولاردوزیرمختار انگلستان رسید و مبادله شد. بعد از آن متن این پیمان بین شاه ایران و رئیس جمهور آمریکا بصورت تلگرافی مبادله گردید که رسمیت یافت. متن این پیمان مهم تاریخی که با استفاده از آن دولت ایران توانست نیروهای شوروی را از ایران خارج کند چنین است :

متن پیمان اتحاد بین دولت شاهنشاهی ایران  
و دولت اتحاد جماهیر شوروی و دولت انگلستان

---

"۱ علیحضرت هما یون شاهنشاهی ایران از یکطرف و اعلیحضرت پادشاه بریتانیا و کبیر و ایرلند و مستملکات انگلیس ما و راء بحار و امپراطور هندوستان و هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از طرف دیگر، نظریا صل منثور اتلانتیک که رئیس جمهور دول متحده آمریکا و نخست وزیر دولت انگلستان در چهار ردهم ماه اوت ۱۹۴۱ بر آن توافق کرده و بجهان اعلام نموده اند و دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نیز در ۲۴ سپتامبر ۱۹۴۱ اصل مزبور را تأیید نموده و دولت اعلیحضرت هما یون شاهنشاهی ایران هم توافق کامل خود را با آن اصل ابراز مینماید و ما یلند که با ملل دیگر جهان بطور یکسان از آن بهره مند شوند و چون آرزو مند میباشند که رشته دوستی و حسن تفاهم فیما بین استوار شود و نظریا اینکه این مقاصد بوسیله عقد پیمان اتحادی بهتر حاصل میشود توافق نمودند که برای این منظور پیمانی منعقد سازند و نمایندگان مختار خود را از اینقرار تعیین نمودند.

۱ اعلیحضرت هما یون شاهنشاهی ایران - جناب آقای علی سبیلی

وزیر امور خارجه شاهنشاهی .

ا علیحضرت پادشاه بریتانیا کبیر و ایرلند و مستملکات انگلیس ما و راء بحار و امپراطور هندوستان بنام مملکت متحده بریتانیا کبیر و ایرلند شمالی - جناب سر ریو ویلیام بولارد وزیر مختار و نماینده فوق العاده اعلیحضرت پادشاه انگلیس در ایران .

هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی جناب آقای آندره آندرویچ اسمیرنوف سفیر کبیر فوق العاده اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران و نمایندگان مزبور اختیارات تامه خود را ارائه نمودند که صحیح و معتبر بود بر قرار مقررات ذیل موافقت کردند .  
این پیمان اتحاد داری نه فصل میباشد که ما در اینجا بذکر چند فصل مهم آن اکتفا میکنیم .

فصل اول - اعلیحضرت پادشاه بریتانیا کبیر و ایرلند و مستملکات انگلیس ما و راء بحار و امپراطور هندوستان و هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (که از این پس آنها را دول متحده خواهیم نامید) مشترکاً و هریک منفرداً تعهد میکنند که تمامیت خاک ایران و حاکمیت و استقلال سیاسی ایران را محترم بدارند .

فصل سوم - دول متحد مشترکاً و هریک منفرداً تعهد میشوند که به جمیع وسائلی که در اختیار دارند ایران را در مقابل هر تجاوزی از جانب آلمان یا هر دولت دیگر دفاع نمایند .

فصل پنجم - پس از آنکه کلیه مخاصمه بین دول متحده با دولت آلمان و شرکای او موجب یک یا چند قرار داد متارکه جنگ، متوقف شد قوای دول متحده در مدتی که زیاد از شش ماه نباشد از خاک ایران بیرون برده خواهد شد و اگر پیمان صلح با آنها

بسته شد و لوا اینک قبل از شش ماه بعد از متا رکه با شد بلافاصله قوای خود را بیرون خواهند برد. مقصود از شرکای دولت آلمان هر دولت دیگری است که اکنون یا در آینده بنای مخاصمت گذاشته یا بگذارد.

فصل ششم - دول متحده متعهد میشوند که در روابط خود با کشورهای دیگر روشی اختیار نکنند که بتمامیت خاک ایران و حاکمیت یا استقلال سیاسی ایران مضر باشد و پیمانهای نبندند که با مقررات این پیمان منافات داشته باشد و متعهد میشوند که در هر امری که مستقیماً با منافع ایران مرتبط باشد با دولت اعلیحضرت هما یون شاهنشاهی مشاوره نمایند.

فصل هفتم - دول متحده مشترکاً متعهد میشوند که بهترین مساعی خود را بکار برند که حیات اقتصادی ملت ایران را در مقابل تضییقات و اشکالات که در نتیجه جنگ حاضر پیش بیاید محفوظ بدارند.

\*

این قرارداد موافقیر، و مخالفین زیادی داشت. حتی بعضی از نمایندگان مجلس با آن مخالف بودند. دو نفر از نمایندگان مجلس پس از تصویب قرارداد استعفا کردند. دکتر جوان و دکتر آهـری گفتند تصویب این قرارداد یعنی تسلیم وطن به بیگانگان و چون ما مخالف بودیم اکنون از نمایندگی مجلس استعفا میکنیم.

وقتی که شور و ملامت پیمان سه جانبه در مجلس آغاز شد، فروغی پشت تریبون رفت و در باره لزوم تصویب پیمان مزبور صحبت میکرد ناگهان محمدعلی روشن از صف تماشاچیان بیرون جست و سبکی بسوی فروغی پرتاب کرد و بسرعت وارد تالار جلسه شد و خود را به پشت تریبون رسانید و با فروغی گلاویز شد. چند تن از وکلای خود را به آنان رسانیده فروغی را از دست روشن نجات دادند و ضارب نیز توقیف گردید. رئیس



مجلس تنفس اعلام کرد و با تشکیل مجدد مجلس فروغی پشت تریبون رفت و گفت (جمله معترضه ای بود و کلام بنده را قطع کرد). البته جای تأسف است ولی جای تعجب نیست چون مطلب خیلی بزرگ است شبها تی القاء میشود و اشخاصی هم که درست از اوضاع و احوال مسبوق نیستند با شتاب میافتند و بر اثر اشتباهی که به ایشان دست میدهد عقایدی اتخاذ میکنند.)

فروغی قبلاً "هم گفته بود آنچه میکنم برای خیر و صلاح وطن میکنم و خدا را بشهادت میطلبم که متأسفانه چنین پیش آمده است که متصدی امور مملکت باشم. هر چه در عالم سیاست میکنم برای مصلحت مملکت است و تصور میکنم خوب باشدممکن است اشتباه نکنم ولیکن انسان چه تکلیفی دارد جز اینکه به عقل خود رجوع کند و هر چه عقلش گفت صلاح است بر طبق آن عمل نماید. البته مشاوری هم باید بکند. مشاوری هم کرده ام و بعد از این مطالعات با این نیت خدمت بآب و خاک اینکار را کرده و نیت دیگری هم نداشته و ندارم. مقتضی دانسته ام که این پیمان تهیه و به مجلس پیشنها دیشود.

سرانجام لایحه با اکثریت ۸۰ رأی موافق از ۹۳ نفر عده حاضر در مجلس بتصویب رسید. وقتی هم روشن سنگی به فروغی پرتاب کرد یکی از روزنامه ها این شعر را منتشر ساخت:

فروغی با کلوخ کهنه خویش سمرلت شکست و گفت جنگ است  
حریفی بر سرش سنگی زد و گفت کلوخ انداز پاداش سنگ است

محمدعلی روشن کارمند شهرداری از طرف بازرسی مجلس توقیف و تسلیم دادگستری گردید. قرار وثیقه ای بمبلغ ۵۰ هزار تومان برایش صادر شد که عده زیادی برای دادن وثیقه سند بدادگستری آوردند و با سلام و صلوات روشن را آزاد کردند و بعدها فروغی هم از شکایت خود صرف نظر کرد و دیگر روشن کارش بمحاکمه نکشید.

\* \* \*

## اهمیت استراتژیکی اشغال ایران

دکترهما یون الهی در این باره چنین مینویسد:

انگلیس از خاک ایران و همچنین حمل مواد جنگی از طریق ایران موافقت نخواهد کرد بجهت نقشه اشغال ایران را مورد بررسی قرار دادند. بدو<sup>۱</sup> سیاست انگلستان این بود که بعد از یورش بخاک ایران از رژیم موجود حمایت کنند تا هم خود را زقیسد اداره مملکت برهانند و هم خطر شرکت روسیه شوروی را در امور دولتی ایران رفع کنند. زیرا این مطلب قابل پیش بینی بود که اگر انگلیسها اقدام بدخالت مستقیم میکردند شوروی هم خواستار چنین امری میشد.

هرگاه متفقین تشکیل دولت مرکزی را بر عهده می گرفتند مسلماً بعنوان دولت اشغال کننده درگیری مستقیم با توده مردم پیدا میکردند چنانکه چرچیل هم چنین نوشته است: (در حال حاضر ما علیه شاه نیستیم. اما چنانچه نتیجه خوبی از مذاکرات بدست نیاید ما طرز حکومتش را مستمسک قرار داده و او را مورد حمله قرار خواهیم داد.) این نظر متفقین نسبت به رضا شاه خیلی زود تغییر پیدا کرد. بعد از اینکه دولت ایران برای تصویب قرارداد دیکته شده متفقین قاطعیت نشان نداد تغییر فکر در آنها بوجود آمد بنحویکه شاه مجبور به استعفا شد.

رادیوهای لندن و دهلی و مسکو تبلیغات شدیدی را علیه رضا شاه و حکومت دیکتاتور آغاز کردند و او را عامل فساد و تباهی ایران خواندند. دستگاه تبلیغاتی آلمان نیز ضمن انگشت گذاردن بر امل حمایت انگلستان از شاه و راه هدف اصلی تبلیغات ضد انگلیسی خود قرار داد. آلمانها میگفتند اشغال نظامی ایران نتیجه توافقیهای محرمانه رضا شاه و مقامات انگلستان بوده است. علت دیگر سقوط شاه مخالفت شدید روسیه شوروی با شاه بود و او را کارگزار دولت انگلستان تلقی میکرد. بدو<sup>۲</sup> قرار بود دولت شوروی فقط آذربایجان را اشغال کند ولی بسرعت تا قزوین و سمنان پیشروی کرد. بارسیدن

محمد رضا شاه سلطنت نگرا نیها ونا راحتی های انگلیسها رفع شد .  
با اینترزالما نها برگ برنده ای را که تبلیغات ضد انگلیسی آنها  
بود و در وجود رضا شاه خلاصه میشدا زدست دادند و از طرف دیگر انگلیسها  
با قربانی کردن رضا شاه در راه جلب اعتما دروسیه قدمی موثرتر  
برداشتند که بدنبال آن دول متفق در ایران آزادی عمل کافی یافتند .  
اشغال نظامی ایران بعد از وقایع سوریه و عراق شکاف در جبهه  
دفاعی انگلستان در خاور میانه و خاور نزدیک را پر کرد . انگلستان  
سرپل مهمی بین متصرفاتش از کانال سوئز در غرب تا هندوستان  
و سنگاپور در شرق بدست آورده بود .

اشغال نظامی ایران امکانات وسیع تری را در مقابل حمله ارتش  
آلمان در این منطقه در اختیار انگلستان قرار داد ولی احتمال چنین  
حمله ای را از بین نبرد . ایران هنوز مهمترین گذرگاه برای ادامه  
پیشروی ارتش آلمان بسوی متصرفات انگلستان در خاور میانه و  
هندوستان بود ولی انگلستان فرصت یافت برای زمستان سال ۱۳۲۱  
نیروهای نظامی خود را در مقابل خطرات احتمالی شوروی آماده کند .

آماده کردن پیش نویس قرارداد سه جانبه دولتهای ایران و  
انگلستان و شوروی که دارای ماهیت استعماری بود مورد مخالفت  
افکار عمومی قرار گرفت که دولت برای مطرح کردن آن در مجلس  
شورای ملی دچار تردید گردید و برای دومین بار پس از قرارداد دسری  
۱۹۰۷ با ردیگر ایران بین انگلستان و روسیه شوروی تقسیم گردید .  
در همین موقع کابینه جنگی انگلستان پیشنهادهای عزام نیروی نظامی  
به قفقاز را مطرح کرد . زیرا ادامه جنگ در این منطقه سبب درگیری  
آلمانها در اینجا و انحراف از سایر جبههها میشد و شانس نابودی  
مناطق نفتی باکو زیادتر میگردد و مانع پیشرفت آلمانها بسمت  
جنوب میگردد و این امر برای دفاع منافع امپراطوری در خاور میانه  
خیلی اهمیت داشت ولی روسیه شوروی آنرا نپذیرفت زیرا مقامات  
شوروی آنرا موجب نفوذ انگلیسها در بخش شمالی ایران که تحت

اشغال نظامی آنها بود تلقی میکردند. مقامات انگلیس معتقد بودند تا زمانی که شمال ایران و شمال عراق بدست دشمن تسخیر نشده خطوط ارتباطی با خلیج فارس محفوظ است.

فرمانده کل قوای هندوستان طرحی تهیه کرده بود که چون شوری ها از شمال ایران دفاع نخواهد کرد و از رفتن نیروی انگلس هم به آنجا ممانعت میکنند خود را مجبور میبینند که خط دفاع احتمالی را تا حدود قزوین و همدان و کرمانشاه عقب بکشند و همیشه آماده باشند که قوای بشمال ایران اعزام دارند. وقتی آلمان با حمله به روسیه شوری یک جنگ برق آسا را مورد نظر قرار داد طرح دیگری هم در جهت ادامه جنگ علیه مواضع انگلستان در خاور میانه داشت و منتظر فرصت مناسب بود.

فرمانده قوای آلمان در نظر داشت در بهار یا تابستان سال ۱۳۲۱ قفقاز را بتصرف درآورد و تا شهریور ۲۱ را خود را از کوههای مرزی ایران به عراق باز کند. همچنین در زمستان سال ۱۳۲۱ سواحل خلیج فارس را تصرف کند. تا خیر در این برنامه جایز نبود زیرا متفقین نمیتوانستند با همکاری آمریکا آنها مواضع خود را در خاور میانه تحکیم بخشند و عملیات کوبنده ای را علیه آلمانها انجام دهند.

با پیشرفت آلمانها بسمت استالین گرادو همچنین پیشرفت آلمانها تا عمیق قفقاز و پیشرفت ژنرال رومل تا العلمین در شمال آفریقا وضع انگلستان خیلی وخیم گردید. چرچیل مینویسد: (بعد از کنفرانس مسکودر ۱۹۴۲ ژنرال بروک معتقد بود که نیروی نظامی آلمان از قفقاز گذشته و سواحل دریای مازندران را بتصرف در خواهد آورد. از این رو باید خود را در جهت جنگ تدافعی در سوریه و ایران آماده سازیم).

آماده کردن چنین نقشه تدافعی از طرف انگلستان بدون همکاری با شوری غیر ممکن بود و انگلستان هم نمیتوانست نیروهای خود را در ایران تقویت کند. بهمین جهت انگلیسها بفرآفتادند با حمله به

چاهای نفت با کوعملیات آلمانها را که هدف در دست داشتن نفت این منطقه بود متوقف سازند تا اگر آلمانها بقیفقا زرسیدند تا مدتی بترمیمتاسیسات نفتی مشغول بوده بسرعت نتوانند بجنوب ایران برسند ولی با محاصره نیروهای آلمان در استالین گرادو پیاده شدن نیروهای آمریکا وانگلستان در شمال آفریقا نقشه های آلمان بکلی بهم خورد ولی قوای آلمان به تلاش خود ادامه میداد و آلمانها امیدوار بودند که اگر روسیه را شکست بدهند انگلستان نخواهد توانست منطقه خاور میانه بخصوص ایران وافغانستان را به عنوان جبهه دفاع هند وبصورت کمربند امنیتی بکارگیرد. بهمین جهت آلمانها برنامه تبلیغاتی خود را بر آزادی ایران از نفوذ انگلستان وشوروی قرار داده ورژیم ایران را با زیچه دست متفقین اعلام میکردند.

آلمانها میخواستند در ایران یک دولت طرفدار خود را روی کار بیاورند ومعتقد بودند که پس از ورود نیروهای آلمانی به آذربایجان یک رژیم طرفدار آنها قدرت را در دست خواهد گرفت اما چون آلمانها نتوانستند در قفقاز پیشرفتی حاصل کنند لذا تمام نقشه آنها بهم خورد. متفقین که در ایران همه چیز حتی دولت را در دست داشتند بـرای پرداخت هزینه کمتر قیمت لیره انگلیسی را از ۶۷ ریال به ۱۴۰ ریال افزایش دادند و گام به گام آلمانها را به عقب راندند و در جنگ پیروز گردیدند.

\*

چرجیل درباره اشغال ایران چنین مینویسد:

ایجادیک راه ارتباط از طریق ایران برای تماس گرفتن با شورویها وارسال اسلحه ومهمات به آن کشور برای ما اهمیت حیاتی دارد. چاهای نفت ایران عامل درجه اولی هستند. برای ورود نیروهای متفقین با ایران چاره ای نیست.

ژنرال ویول در جلسه هیئت دولت گفت: روش دوستانه ای که با ایران میخواهیم پیش بگیریم برای من غیر قابل فهم است. برای دفاع از هند باید هرچه زودتر آلمانها را از ایران اخراج گردند. اگر فوراً دست به

عمل نزنیم دچا مشکلاتی خواهیم شد. اگر دولت فعلی ایران قادر بهمکاری با ما نیست با ید دولت دیگری روی کار بیاید که با ما روابط دوستانه داشته باشد.

ایدن گفت: اگر روسیه در جنگ آلمان با شکست مواجه گردد باید فوراً چاههای نفت ایران را اشغال کنیم. بهر صورت اگر نیروهای ایران که در اطراف چاههای نفت هستند آنرا اشغال و اعضای شرکت نفت را بگروگان گرفتند ما چه باید بکنیم؟ آیا امکان دارد ایرانیها چاههای نفت را برای اینکه بدست ما نیفتد منهدم کنند؟ بهمین جهت با همکاری روسها تصمیم گرفتیم ایران اشغال شود. در نتیجه رضا شاه بِنفع فرزندش استعفا کرد.

\*

### فروغی و تشبیت نرخ لیره و دلار

از جمله کارهایی که در دولت فروغی سروصدای زیبا دبلند کرده بود تشبیت قیمت لیره و دلار بود. چون متفقین برای کارهای خود هزینه‌هایی داشتند دولت فروغی را در فشار گذاشتند. در تاریخ پنجم مهر ماه ۱۳۲۰ دولت به پیشنهاد وزارت دارائی طی تصویب نامه شماره ۲۳۱۵۶ مقرر داشت که نرخ دلار از ۱۷ ریال به ۳۵ ریال و نرخ لیره از ۶۷ ریال به ۱۴۰ ریال افزایش یابد. مخالفین میگفتند این خیانت بزرگی بملت ایران است زیرا متفقین بهای پولی خود را بدو برابر افزایش داده و در حقیقت با پولی که از دولت ایران بابت لیره‌های خود میگیرند نصف هزینه‌های سابق را میپردازند. کاسه و کوزه‌ها بین کاربر سر مشرف نفیسی شکست. او هر چه استدلال میکرد فایده‌ای نداشت و همین امر موجب شد که مشرف نفیسی مدت‌ها مورد حمله شدید مطبوعات و نمایندگان مجلس باشد و نتواند بهیچ پستی اشغال ورزد.

قوام السلطنه وقتی نخست وزیر شد جرئتی بفرج داد و مشرف نفیسی

را بعنوان وزیر کا بحضور شاه معرفی کرد ولی مجلس و مطبوعات بشدت از قوا معصا نی شده ا و را مورد حمله قرار دادند . حتی روزی که قوام برای معرفی هیئت دولت بمجلس آمده بود مشرف نفیسی هم همراه او بود . وکلای طرفدار قوا م با ویا دآ ورشدند که با معرفی مشرف نفیسی ممکن است وضع دولت بخطر بیفتد بهمین جهت قوا م از او خواست که از مجلس برود و نوا مش را از ردیف وزراء حذف کرد .

\*

دکتر علی اکبر سیاسی در گزارش یک زندگی مینویسد :  
وقتی قوا م السلطنه وزارت کا رراتا سیس کرد دوست صمیم و دیرین من دکتر مشرف نفیسی را به عنوان وزیر حضور شاه معرفی کرد . من به نخست وزیر تبریک گفتم که دکتر مشرف نفیسی را که بسیار فاضل و کاردان است به همکاری دعوت فرموده اید ولی گفتم بهتر است او را به وزارت فرهنگ یا وزارت دادگستری منصوب کنید . علت را پرسید گفتم چون مشرف نفیسی مخالفین سرسختی دارد برای اینکه او را بکوبند با وزارت کا ر مخالفت خواهند کرد . قوا م گفت موافقت متولیان مجلس جلب شده است .

روزیکه قوا م با مشرف نفیسی وارد مجلس میشود چندتن از هواداران قوا م با او خیر دادند که گروهی از او کلامی خواهند با وزارت کا ر مخالفت کنند که ورود مشرف نفیسی در کا بینة شما منتفی شود . احتمال دارد علیه دولت هیاهو بشود . نخست وزیر به وحشت افتاد و به وسیله هژیر از مشرف نفیسی خواهش کرد که مجلس را ترک کند و او هم با کمال ناراحتی از مجلس رفت . روز بعد قوا م به من گفت با اینکه از من جوانتر هستید بهتر این وکلارا میشناسید .

\*

مشرف نفیسی بعدها بریاست شرکت بیمه ایران منصوب شد که میهما نسرای شاه عباس کبیر را در اصفهان ساخت و زمینهای غرب تهران را از قرار متری ۳۰ ریال برای شرکت بیمه خرید که علیه او

ا اعلام جرم شد و پرونده قطوری در دادگستری تشکیل و مشرف نفیسی هم از کشور خارج گردید و زمینهای غرب تهران هم با بانک عمران معامله شد و قسمتی از شهرک غرب فعلی را تشکیل میدهد که دولت و شرکت بیمه و بانک عمران از آن سرنفع سرشاری بردند. سرانجام هم مشرف نفیسی بعلت همین مخالفتها در خارج از مملکت ماند و با اینکه دادگستری قرار منع تعقیب او را صادر کرد ولی در خارج از کشور درگذشت.

\*

لغو فرماندهی کل قوا - لایحه الغاء قانونی ریاست عالییه کل قوا که از امتیازات شخص رضا شاه پهلوی بود بشرح زیر در دولت فروغی از طرف وزیر دادگستری تقدیم مجلس شد که بتصویب رسید. (نظر با استعفای اعلیحضرت پادشاه سابق و مسافرت ایشان از کشور و نظر با اینکه ماده واحده مصوب ۲۵ دلو ۱۳۰۳ راجع بر ریاست عالییه قوای دفاعیه و تا مینیه مملکتی که بموجب اصل پنجاهم قانون اساسی با شخص شاه میباید اکنون دیگر با مقتضیات فعلی وفق نمیدهد و بنابر این ماده یگانه زیر بمجلس شورای ملی پیشنها دو تصویب آن درخواست میشود.

ماده یگانه - ماده واحده مدوب ۲۵ دلو ۱۳۰۳ راجع بر ریاست عالییه کل قوای دفاعیه و تا مینیه مملکتی نسخ و الغاء میشود.)

\*

انتخابات دوره سیزدهم مجلس در زمان سلطنت رضا شاه انجام شد. وقتی فروغی نخست وزیر گردید سروصدای فراوان بر او افتاد که با ید انتخابات تجدید شود ولی فروغی که در آن شرایط سخت انجام انتخابات را مقدور و میسر و بمصلحت نمیدانست زیر بار تجدید انتخابات نرفت و گفت این انتخابات بر اساس قانون انجام شده و بنده وارد این بحث نمیشوم که انتخابات درست بوده یا نبوده است. طبق قانون مجلس باید بکار او داده دهد. در همانوقت در مطبوعات نوشته شد که چون دولت شوروی مایل بتجدید انتخابات بود لذا انگلیسها همکاران



روسی خود را قانع کردند که بعلمت نفوذ آلمان نازی اگر در ایران انتخابات جدیدی صورت گیرد طرفداران نازیها توفیق خواهند یافت و اکثریت را بدست میآورند و با این نظر آنها را راضی کردند که با مجلس سیزدهم مخالفت نکنند و سرانجام مجلس مزبور با موافقت متفقین بکار ادامه داد که حملات شدیدی هم برضاشاه کرد.

\*

کناره گیری فروغی - دوران نخست وزیری فروغی توأم با مشکلات فراوان بود. فشار متفقین و زهم گسیختگی اوضاع کشور و با ر سنگین جنگ و کشمکش فراوان سیاسی در داخل مملکت بکلی فروغی را خسته و ناتوان کرده بود. صف بندیهای موافق و مخالف و فشارهای اطراف موجب شد که وقتی فروغی از مجلس رأی اعتماد خواست فقط ۶۴ نفر با و رأی موافق دادند. فروغی توجه یافت که با این اکثریت ضعیف نمیتوان کاری انجام بدهد. یکساعت بعد مجلس را ترک گفت و با عجله بخانه خود رفت و نامه ای نوشت و روی میز تحریر خانه گذاشت بدین مضمون: (من با این اوضاع و احوال مملکتی و با این کهولت سن و ضعف مزاجی که دارم قادر بر رفع بحران کشور نیستم و از خانه نیز بیرون میروم که بی جهت مواجها با اصرار آقایان نشوم.)

با این نظر هیچکس دسترسی با و پیدا نکرد و مجلس به سهیلی وزیر خارجه فروغی برای نخست وزیری رأی تمایل داد.

فروغی مدتی وزیر دربار بود. بعداً بعنوان سفیر ایران در واشنگتن تعیین شد. ولی در پنجم آذر ۱۳۲۱ بطور ناگهانی در تهران درگذشت و نتوانست برای قبول تصدی سفارت به آمریکا برود.

پس از درگذشت فروغی از او خیلی تجلیل شد. سعید نفیسی درباره او چنین گفت: "یکی از مشهورترین و برجسته ترین و داناترین معلم من فروغی بود. روزنامه تربیت را با چاپ سنگی در تهران منتشر میساخت. شاه عرو نویسنده بود. کلمه فروغی را که تخلص شاه عرانه پدر بود بعنوان نام خانوادگی انتخاب کرد. او در مدرسه فیزیک درس

میداد، و در دبیرستان دارالفنون بتحصیل طب پرداخت و بهترین شاگرد در زبان فرانسه بود و درس معلمین را بفارسی ترجمه میکرد و بتدریج انگلیسی را هم فراگرفت و کتابهای زیادی را از فرانسه و انگلیسی ترجمه کرد.

فروغی نماینده ایران در جامه ملل بود و یک دوره هم رئیس جلسه عمومی جامعه ملل گردید. از جمله کارهای مهم و تأسیس فرهنگستان بود که مانع تندروری گروهی شد که اگر کامیاب میشدند زبان مهمی بزبان فارسی وارد میکردند. از من خواست که از روی اسانامه های آکادمیهای اروپا اسانامه ای برای فرهنگستان ایران تهیه کنم. رساله او در باره فرهنگستان خیلی اهمیت دارد. آخرین بار که پس از شهریور ۲۰ نخست وزیر شد در نجهای فراوانی را تحمل کرد. بدخواهان، روزگارا برای این مرد بزرگ سیاه کردند. بنحویکه او را از پای درآوردند. راضی شد ایران را ترک گوید و سفارت کبرای واشنگتن را پذیرفت. هنگامیکه عازم آمریکا بود به بستر مرگ افتاد. همان روزی که در واسط شبش این جهان را بدرود گفت فرهنگستان علوم شوروی برای احترام مقام علمی و ادبی فروغی، او را بعضویت خود انتخاب کرد. ولی دیگر فروغی فرصت نداشت و بجهان باقی شتافت. این مرد از بزرگان بود که من در جهان ندیدم. \*

باستانی پاریزی از قول حبیب یغمائی چنین نقل میکند:  
یک روز در محضر فروغی قبل از شهریور ۱۳۲۰ بودیم که دیوان سعدی را تصحیح میکردیم. وقتی باین شعر رسیدیم  
به فلک می رود آه سحر از سینه من

تو همی برنکنی دیده ز خواب سحری

خفتگان را خبر از عالم بیداران نیست

تا غمت پیش نیاید غم مردم نخوری

در این لحظه فروغی چنان تحت تاثیر قرار گرفت که بگریه افتاد. مدتی گریست و کتاب را بست و گفت امروز بس است تعطیل کنیم. گفتم اگر

روزی دوباره بریاست وزرائی رسیدیدا میدوام این شعرا فراموش نفرمائید .

فروغی که در عین بیماری و پیری بود و از قتل اسدی ناراحت و کار حساسی هم نداشت گفت من دیگر رئیس الوزراء نمی شوم که نصیحت سرکار را بکار بندم . اتفاقاً شهریور ۱۳۲۰ شد و نخست وزیر گردید . موضوع امضای قرارداد با متفقین مطرح شد . خیلی ها بخصوص طبقاتی که طرفدار آلما بودند با او بد شدند . فروغی اصرار داشت که قرارداد با اید بسته شود و تمامیت ارضی ایران باید محفوظ و قشون متفقین پس از جنگ از ایران خارج گردند .

یغمائی میگوید نزد فروغی رفتم و تبریک گفتم برای نخست وزیری . . . گفت متاسفانه امروز دیگر تبریک ندارم . گردوماه زودتر با این کار رسیده بودم شاید امروزه سپاه خارجی مقیم ایران نبودند . گفتم مصلحتاً میگویم مردم بشما خوشبین نیستند و از مصاحبات شما با متفقین بد میگویند . خوبست برای حفظ نام نیک خود این مقام را ترک کنید . امروز برای ریاست وزرائی شما مناسب نیست . لاقلاً این قرارداد را امضاء نکنید . بگذارید برای نخست وزیر بعدی . . . فروغی گفت فرزندان تو اشتباه میکنند . . . اتفاقاً همین امروز موقع ریاست وزرائی من است ۶ سال این مملکت بمن نان و آب و مقام و موقعیت داده تا چنین روزی بکار آیم . برخلاف شما من باید این قرارداد را ببندم نه دیگری . زیرا در این قرارداد یک (واو) هم برخلاف مصلحت مملکت نیست . اگر امروز من بعنوان حفظ ظاهر و عوام فریبی شانه خالی کنم معلوم نیست دیگری چگونه قرارداد را خواهد بست . من از غوغای عوام باک ندارم .

\* \* \*

دررثاء فروغی حبیب یغما ٹی چنین سرود :

به روح پاک فروغی درود باد درود  
که افتخار زمان در فنون و دانش بود  
نه هیچگاه ز گفتار او دلی آزد  
نه هیچوقت ز رفتار او تنی فرسود  
بخیر دولت و ملت چه طرحها که فکند  
ز کار مردم و کشور چه عقده ها که گشود  
بحفظ ملک تن خویش را نمود سپر  
اگر چه شد هدف طعنهای زهر آلود  
حجاب خاک بپوشد فروغ رای حکیم  
نمیتوان رخ خورشید را به گل اندود  
همان دعا که بگفتم نخست گویم باز  
به روح پاک فروغی درود باد درود

\*

دکتر قاسم غنی در مجلس یادبود فروغی چنین گفت :

براستی مرگ این مرد بزرگوار برای فرهنگستان و بلکه برای  
کشور ایران یک مصیبت بزرگ و یک ضایعه بشمار میرود . دست اجل  
فروغی را برد و فرهنگ ایران را از یک نفر دانا نشمند معتدل با فکر و  
یک نفر نویسنده پرفکر محروم ساخت .

سیمای نجیب و آرام و قیافه احترام آمیز این مرد بزرگ که در زیر آن  
مجموعه ای از ملکات فاضله انسانی مندرج شده بود در نظر همه هست .  
بیش از همه چیز مردی بود بتمام معنی فرهنگی که آثار و تألیفات  
نفیسی از خود بیا دگار گذا رده است . شاغل مقامات متعددی بود .  
همه مقامات صوری را طی کرده ولی آنچه در تمام این تحولات صفت  
لایزال او بوده همانا علاقه بفرهنگ و اشتغال بمطالعه و تألیف بوده  
که در موقع گرفتاری تنها مایه تفریح و تسلی و در موقع کناره گیری  
تنها شغل رسمی او بوده است . عقلای ما از قدیم دانا نشندان را به شمع

تشبیه کرده اند که خود میسوزند تا انجمنی را روشن کنند و راستی فروغی مورد ما دقتی از این سخن حکیمانهاست. در این او را خرد دست بکار بزرگی زده بود و آن ترجمه کتاب شفا بود. فروغی ابن سینا را بزرگترین شخصیت فلسفه شرق میدانست و کتاب شفا را دایرة المعارف فلسفه شرقی اسلامی میدانست.

فروغی رفت و گذشت ولی خاطره اش در دل دوستان و آثار زیبایش بر صفحه روزگار باقی ماند.

\*

هنگامیکه دکترنها و ندی رئیس دانشگاه تهران بودیمنا سبت سی امین سال درگذشت فروغی مراسم در دانشگاه برپا ساخت. پس از بیانات عبدالله انتظام - دکتر صدیق اعلم - مجتبی مینوی، حبیب یغمانی از سوابق علمی و ادبی و سیاسی او از پیکره فروغی در کتابخانه دانشگاه تهران در روز نهم آذر ماه ۱۳۵۰ پرده برداشته شد.

\*

بعلمت خدماتی که فروغی بکشور و خاندان پهلوی کرده بود، فرزندانش مورد علاقه محمدرضا شاه بودند. با سه پسر آن مرحوم از نزدیک آشنائی داشتم. همه تحصیل کرده، نجیب، اصیل، با مسعود فروغی که در دولت دکتر آقبال معاون نخست وزیر بود و بعداً وزیر مشاور و رئیس بازرسی شرکت نفت بود همکاران نزدیک داشتم. از طرز کار و روش ملائمت و حسن سلوک او همه راضی بودند. متأسفانه سرطان خیلی زود بحیات او پایان داد. مهندس محسن فروغی که سالها استاد دانشگاه و رئیس دانشکده هنرهای زیبا و مدتها وکیل و سنا تور و درسا لهای آخر وزیر فرهنگ و هنر بود، از کارشناسان برجسته آثار باستانی بشمار میرفت و توانسته بود با زحمات و هزینه های فراوان مجموعه بزرگی از آثار نفیس هنری ایران را از زمانهای پیش از میلاد تا عصر حاضر جمع آوری کند. مهندس فروغی عضو آکادمی هنرهای زیبای فرانسه بود و در برگزاری نمایشگاه ۷ هزار سال هنر ایران در پاریس خدمت

ارزنده‌ای انجام داد. یکی از فرزندان او بنا م مهندس محمد علی فروغی در ۳۵ سالگی بدنبال حادثه سقوط از اسب در بازی چوگان درگذشت.

مهندس فروغی در رژیم اسلامی در گوشه‌زندان روزهای بسیار سختی را گذرانیده بود بهمین جهت بیماری قلبی اش شدت یافت و پس از آزادی از زندان در مهرماه سال ۱۳۶۲ درگذشت. بیا دد ارم روزی در دولت شریف اما می در مجلس نهاد میهمان بود و با گفتیم چرا صورت خارج کنندگان ارز را منتشر نمیکنید که این همه درباره آن هیا هوشده تا حقیقت روشن شود؟ گفت اشکال اساسی کار این است که عده زیادی از تهران برای خمینی بیپاریس ارز فرستاده اند و دولت که نام خود را (آشتی ملی) گذارده مصلحت نمیداند که نام آنها فاش شود. یک فرزند دیگر مرحوم فروغی هم در دوران جوانی فوت کرده و از فرزندان پسر او فقط محمود فروغی حیات دارد. که مدتی سفیر ایران در کشورهای خارج بود. هنگام معاونت پارلمانی وزارت خارجه او را میدیدم. نظیر سایر افراد خانواده فروغی مطلع، روشنفکر بی تظاهر بود. مدتی رضا شاه دوم او را مشاور اصلی خود قرار داده بود ولی چندی بعد روزنامه‌های ایران از او آذین زدند و از او شفیق دختر والاحضرت اشرف منتشر میشد، سندی از جلد ۲۸ اسناد بدست آمده از سفارت آمریکا چاپ کرد که روز ۲۶ شهریور سال ۱۳۲۸ بین (هنری برشت) مدیر امور ایران و محمود فروغی ملاقاتی بعمل آمد که گزارش چنین است: محمود فروغی یک جنتمن کلاسیک ایرانی، متمدن، رفتار ممتاز، مغرور بخانواده و کشورش و واقع گراست. پسرش دوبار نخست وزیر رضا شاه بود و تنها فردی بود که شاه پیر توانست در سال ۱۹۴۱ وقتیکه کشورش اشغال شده بود با و تکیه کند. برادرش وزیر فرهنگ و هنر شریف اما می بود. محمود فروغی یک مقام ارشد وزارت امور خارجه ایران و سفیر کبیر در افغانستان و آمریکا بود. او چند سال پیش بخاطر اینکه نمیتوانست فساد را تحمل کند از وزارت خارجه استعفا

کرد. پانزده سال گذشته هویدا از او خواست که وزیر دربار شود. چون آنها بکسی احتیاج داشتند که بشاه (نه) بگوید، فروغی این شرط را مطرح کرد که پاکسازی واقعی منجمله در باره اعضای خانواده سلطنتی وجود داشته باشد. خلافکاران بزرگ باید محاکمه و اعدام شوند. فروغی انتخاب نشد و در آن سال ایران را ترک گفت. او برای بدست آوردن تبعیت آمریکا اقدام نموده است. فروغی معتقد است که برتری ملاحا یک دوره زودگذر است. ولی میترسد که ممکن است کوتاه نباشد. ملاحا برای اداره امور پیچیده کشور مجهز نیستند. ولی سؤال این است که چه نوع دولتی جانشین آنها میشود. او ایمن دارد که ملی گراهای میان رو غلبه خواهند کرد. او همچنین از قدرت فزاینده کمونیستها میترسد. من گفتم که بزرگترین گناه شاه این بود که ایران را از یک نسل رهبران سیاسی محروم کرد. فروغی موافق بود و اشاره کرد که پدر شاه همچنین کاری را کرد. این غمانگیز است که هیچ شخصیت مردمی خارج از روحانیت وجود ندارد. در سالهای ۴۹-۵۰ سنجابی و بازرگان و دیگر جبهه ملی ها ناشناخته بودند. سه سال طول کشید تا پیروانی پیدا کنند. این احتیاج اکنون در ایران هست با ۳ یا ۴ سال دموکراسی که بگروهی از رهبران سیاسی اجازه دهد که خود را نشان دهند و در صحنه ملی آزمایش شوند. خطر این است که چپ راست توسعه سیاسی را ببندند. من خطوط اصلی سیاستی را که ما در قبال ایران دنبال میکنیم برای فروغی تشریح کردم. او فکر میکند که این مهم است که مردانی نظیر بازرگان قدرت بخشیده شوند. برای اینکه آنها مردانی پاک و قابل هستند و تنها امید ایران در حال حاضر میباشند. آمریکا بطور بدی از شکست در انجام کامل سیاست حقوق بشر دولت در پانزده سال گذشته صدمه دید. حمایت آمریکا از حقوق بشر یک محرک بزرگ برای مخالفین بوده است. آنها وقتی که مخالفت شدت گرفت و حمایت آشکار وجود نداشت نا امید شدند. همچنین صدمه زیادی بوسیله زاهدی به آمریکا وارد شد. هر بار او به ایران بازگشت تا راهنماییهای بدبشاه بکند،

دوستان آمریکا چا پلوسا نه فروتنی کردند چونکه ایرانیا ن زاهدی را پیغا مبروا شنگتن میدیدند. من بفروغی مشکل سختی راکه آمریکا دردگیری با تمایل شاه به آمدن با اینجا روبرو بودو گفتم. آیا امکان دارد که شاه ادعایش را از تاج و تخت انکار کند. فروغی گفت ما میایستی تشخیص میدا دیم که شاه شخصی ضعیف بود که مقدر است در هر بحرانی بوسیله دیگران نجات داده میشد. اگر دولت موقت ایران پیشنهاد معامله ای با و میکرد ممکن بود ادعایش را پس بگیرد. ولی هیچ دورنمایی برای این موضوع هما نظوریکه در افغانستان بوده است وجود ندارد. شاه به سختی مورد تنفر است. ایرانیا هم ممکن است فکر کنند که سه سال پیش وضعیتشان بهتر بود. ولی هیچکس از عزیمت شاه پشیمان نیست. فروغی فکر میکند خیلی خیلی برای آمریکا و غرب بد خواهد بود اگر شاه در اینجا سکنی گزیند. ایرانیا این را نخواهند فهمید. آنها قبولی ما را بعنوان عملی بر علیه ایران و بر علیه منافع دراز مدت دولت متحده آمریکا یعنی خودمان خواهند دید. بگذار شاه به آفریقای جنوبی برود. هرکسی روابط نزدیک او را با آن رژیم میداند. او یک دوست حقیقی آمریکا نبوده و ما را برای مزیت خودش مورد استفاده قرار داده است. فروغی گفت که وی با میانبرترین گروه از چهار گروه شورشی افغانستان در تماس است. نماینده آنها از لندن با و برای صوابدید تلفن میکنند نظرا و این بود که یک جمهوری اسلامی ترتیب ندهید. او گفت بدبختانه آن (جمهوری اسلامی) برای تمامی مخالفین افغانی الزامی بنظر میرسد.

\*

بهر حال با وجود تجلیل فراوانی که از ذکاء الملک فروغی شده عده ای از مخالفین بعضی از کارهای او بخصوص افزایش نرخ لیره و دلار را صدمه ای بزرگ بخزانة مملکت میدانند و سازش او را با متفقین مورد انتقاد قرار میدهند. بفرزندان فروغی بخصوص بکارهای ساختمانی مجلس سنا و روش محمود فروغی علیه محمد رضا شاه ایراداتی دارند.



## اندرز (فروغی) به (فرزندانش)

اکنون که بکارهای ذکاء الملک فروغی و فرزندان‌نش پایان  
میدهیم لازم بنظر رسید مطلبی را که او و فرزندان‌نش اندرز داده بعنوان  
یک فیلسوف سیاست پیشه در اینجا بنظرتان برسانم :

فرزندجان - سخن فراوان است و پندبسیا رمیتوان گفت اما من  
پرگفتن خوش ندارم. حاصل عمر و تجربه شصت ساله خود را برای تو و خواهر  
و برادرانت مینگارم .

بدانکه هیچ پیش آمدی هر اندازه بد بنظر آید بلیه و مصیبت حقیقی  
نیست و از آن آشفته نباشید مگر اینکه کاری بکنی که شرافت ذاتی  
ترا لکه دار کند و پیش نفس خود خجل گردی و خدا از آن راضی نباشد .  
پس راست بگو و درست رفتار کن . حرص و طمع را کنار بگذار . کینه جوئی  
ورشک و حسد بخود راه نده . بدخواه مردم مشو و هر قدر بتوانی به بندگان  
خدا دلسوز و مهربان باش .

با دوستان مروت و با دشمنان مدارا کن . از مردمان بدبپرهیز . به  
اقبال روزگار غرّه مشو . درسوانح و حوادث صبر پیشه کن و همیشه بفضل  
خدا و ندامت و ارباش .

سعادت و شرافت در این احوال است نه در جاه و مال . این سخنان را  
جدی بدان و یقین کن که اگر باین صفات متصف شدی خیر دنیا و آخرت  
با تست .  
فروغی



نقش مهم سهیلی

### درصدورا علامیه تضمین استقلال ایران

یکی از نخست وزیرانی که توانست بی سروصدا خدماتی دردوران سخت انجام دهد علی سهیلی بود که پس از فروغی بمقام نخست وزیری رسید .

او که سالها سفیر و وزیر خارجه بود ، بخصوص در امر سیاست خارجی موفقیت فراوانی داشت .

نخست وزیری او مواججه با روزهائی شد که سران سه کشور بزرگ دنیا (استالین - روزولت و چرچیل) برای شکست هیتلر در تهران گرد آمدند و کنفرانس موفقیت آمیزی در تهران داشتند .

محمد رضا شاه پهلوی که با سران سه کشور ملاقات داشت مخصوصاً " تحت تاثیر دیدار استالین قرار گرفته بود که به بازدید شاه به کاخ مرمر رفت و مذاکرات گرمی بین سران دو کشور بعمل آمد .

محمد رضا شاه در (پاسخ به تاریخ) چنین مینویسد :

در کنفرانس تهران با استالین - روزولت و چرچیل دیدار کردم . استالین تنها کسی بود که بدیدن من آمد و رعایت پروتکل سیاسی را از نظر

کشور میزبان انجام داد در حالیکه از روزولت و چرچیل هم در سفارت شوروی دیدار کرده بودم. وقتی استالین را دیدم گفتم از وضع پنجاه سال آینده نگران نباشید، اینطور فکر کردم نظیر قولی است که تزار به قاجار داد، استالین مردم مودبی بود. قبل از من بجای دست نزد موضوعهای مختلف مورد بحث بود. از وضع ارتش که در اثر اشغال شوروی و انگلستان متلاشی شده بودند نگران بودیم و میخواستیم درباره احتیاجات خود از تانک و هواپیما صحبت کنیم که او بمن پیشنهاد تعدادی تانک و هواپیما با ایران خواهد داد. در مورد تحویل این سلاحها و تربیت متخصصین بعداً مذاکره خواهد شد. من تشکر کردم و گفتم حالا قدمهای محکم درباره استقلال و پرستیژ کشور برخواهم داشت. چند هفته بعد نماینده اعزامی استالین شرایط تحویل سلاحها را ارسال داشت. او پیشنهاد کرد که تا نکه در قزوین و هواپیماها در مشهد مستقر گردد که هر دو قسمت در اشغال روسها بودند و تا پایان جنگ فرماندهی آنها زیر نظر شورویها باشد. ولی من هر دو پیشنهاد را رد کردم که در نتیجه روابط من با استالین تیره شد. در حقیقت برنده و فاتح جنگ جهانی دوم استالین بود نه چرچیل که در تهران ویالتا و پوتسدام قدمهای اساسی را برداشت. استالین سردار بزرگی بود. یکروز هنگام نهار با چرچیل در خانه شماره ۱۰۱۰ و نینگ استریت در حالیکه مجدداً به نخست وزیری رسیده بود داخل نشستم بمن گفت بنظر شما آیا چرچیل باید بعنوان یک شخصیت برجسته حفظ شود یا بشما ادا میده من جواب منفی دادم و گفتم حیثیت سیاسی و اجتماعی چرچیل بصورتی است که بنظر من باید بعنوان یک شخصیت برجسته و مرد بزرگ تاریخ و رهبر پیروز جنگ حفظ شود.

روزولت هنگام سفر به تهران که دوران ریاست جمهوریش پایان میرسد میگفت علاقه دارم که پس از پایان دوره ریاست جمهوری برای انجام کارهای تخصصی جنگل با ایران بیاید. من از این گفته او خیلی تعجب کردم. روزولت یک سیاستمدار بزرگ غربی و ممتاز و برجسته بود. با

اینکه با بعضی از کارهای او در سیاست خارجی مخالف بودم ولی با او  
با دیده تحسین مینگریستم .

\*

دکتر غنی چنین مینویسد :

روزی سا عدنقل میگرد هنگامیکه استالین در تهران شاه را ملاقات  
کرد و با ودلگرمی داد و ابراز دوستی زیاد میکرد . وقتی میروند شاه  
در عالم جوانی میگوید وضع من خیلی خوب است که حتی استالین هم  
پشت سر من ایستاده است و با گفتن این مطلب قیافه خاصی بخود گرفت .

\*

باری روبین در کتاب (جنگ قدرتها در ایران) مینویسد :

در سال ۱۳۴۳ سران سه کشور متفق در ایران دیدار کردند .  
علت آن بود که استالین حاضر نمیشد برای ملاقات با رهبران متفق از  
کشور خود دور بشود و نزدیکترین جا تهران بود . در جریان این ملاقات  
بین شاه و سران سه کشور دیدارهایی صورت گرفت . شاه ناچار شد برای  
دیدن روزولت بسفارت شوروی برود و مدتی برای ملاقات او منتظر شود .  
با وجود این بی احترامی که شاه آنرا بدل گرفت روزولت در انتشار  
اعلامیه سه دولت برای تضمین استقلال ایران نقش عمده ای داشت .  
طراح اصلی اعلامیه ژنرال پاتریک هورلی مشاور مخصوص روزولت  
بود . او و بهمان اندازه که از کمونیستها متنفر بود از انگلیسها نفرت  
داشت و تشکیل این کنفرانس هرصت مغتنمی بود برای مها ر کردن  
تما یلات قدرت روس و انگلیس در ایران . . . وقتی این اعلامیه امضاء  
شده و بشدت ابراز شد دمانی نمود .

\*

موفقیت مهم سهیلی این بود که در کنفرانس تهران توفیق یافت  
سند مهمی در باره استقلال و حاکمیت ایران به امضای سران سه کشور  
برساند .

سهیلی نخست وزیر ، نمایندگان دوره چهاردهم و سران لشگری و کشوری

وروزنا مه نگاران را بکاخ وزارت خارجه دعوت کرد و ضمن گزارش اجتماع سران سه کشور بزرگ را چنین گفت :

"دولت ایران خوشوقت است که محل وقوع این کنفرانس تاریخی نصیب کشور ما گردیده و در تهران بعمل آمده و دولت ایران نهایت مسرت را دارد که توافقی سه دولت بزرگ در منویات خود بمنظور نیل به پیروزی و برقراری صلح جهانی در اینجا حاصل گردیده است . و باز خوشوقت است که منافع عالی ایران را متفقین همواره منظور داشته و مساعدتها و زحمات ملت ایران نیز مورد تصدیق روسای سه دولت بزرگ قرار گرفته است (کف زدن حضار) . دولت ایران آینده خوبی برای ملت ایران نوید میدهد و امیدواریم که کامل دارنده زحمات خود نتایج ذیقیمت و رضایت بخش میگردد."

سپس متن اعلامیه سران سه کشور را چنین خواند :

بتاریخ نهم آذر ماه ۱۳۲۲ مطابق اول سپتامبر ۱۹۴۳

رئیس جمهور متحده آمریکا - نخست وزیر اتحاد جماهیر شوروی - نخست وزیر مالک متحده انگلستان پس از مشورت خود و بانخت وزیر ایران ، ما یلند موافقت سه دولت را راجع بمناسبات خود با ایران اعلام دارند .

دولتهای کشورهای متحده آمریکا ، اتحاد جماهیر شوروی ، مالک متحده انگلستان کمک هایی که ایران در تعقیب جنگ بر علیه دشمن مشترک و خصوصاً در قسمت تسهیل وسایل حمل و نقل مهمات از مالک ماوراء بحار با اتحاد جماهیر شوروی بعمل آورده تصدیق دارند .

سه دولت نامبرده تصدیق دارند که این جنگ مشکلات اقتصادی خاصی برای ایران فراهم آورده و موافقت دارند که با در نظر گرفتن احتیاجات سنگینی که عملیات جنگی جهانی بر آنها تحمیل میکند و کمی وسایل حمل و نقل در دنیا و همچنین کمی مواد خام و سایر حوائج کشوری کمک های اقتصادی خود را تا حد امکان بدولت ایران ادا موده دهند . راجع بدوره بعد از جنگ دول کشورهای متحده آمریکا و

اتحاد جماهیر شوروی و ممالک متحده انگلستان با دولت ایران موافقت دارند که هر نوع مسائل اقتصادی که در پایان مخاصمات ایران با آن مواجه باشد از طرف کنفرانس‌ها یا مجامع بین‌المللی که برای مطالعه مسائل اقتصادی سایر ملل متحد بعمل می‌آید مورد توجه کامل قرار گیرد.

دولت‌های کشورهای متحده آمریکا و جماهیر شوروی و ممالک متحده بریتانیا در حفظ استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران با سایر ملل صلح دوست در برقراری صلح بین‌المللی و امنیت و سعادت بعد از جنگ بر طبق اصول منشور آتلانتیک که مورد قبول هر چهار دولت است استظهار دارند.

امضاء وینستون چرچیل ژ. د. استالین فرانکلین. د. روزولت

\*

خبرگزاریه‌ها بدیدار سران سه کشور در تهران خیلی اهمیت داده چنین گزارش دادند:

روزولت - استالین و چرچیل در تهران درباره مسائل بسیار مهمی تصمیم گرفتند.

این ملاقات پس از جلسه‌ای روی داده روزولت و چرچیل و چیانکائیشک در قاهره با هم داشتند. این هفتمین باری است که بین روزولت و چرچیل ملاقات صورت می‌گیرد. ولی برای نخستین بار استالین با آنها ملاقات میکند.

استالین پس از ۲۰ سال برای اولین بار بود که از کشورش خارج می‌شد. خبرنگار "دیلی میل" در قاهره خبر داده بود که جاسوسان و کارآگاهان آلمانی وسیله چتر با زدن در ایران فرود آمدند تا هنگامی که سران سه کشور در تهران تشکیل جلسه می‌دهند میان عشایر ایران اغتشاش برپا کنند و کوشش آنها را عقیم بگذارند ولی عده‌ای از آنها بلافاصله با زداشت گردیدند و تداوم بی‌مخصوصی اندیشیده شد تا هیچ‌گونه خللی در مذاکرات پیش نیاید.

در این کنفرانس علاوه بر سران سه کشور، شخصیت های دیگری نیز شرکت داشتند که اساساً می آنها بدست نیا مد. همراهان استالین که نامشان منتشر نشد. ولی همراهان روزولت عبارت بودند از: هوپکینز آچودان روزولت و دریا سالارویلیا ملیهی رئیس ستاد روزولت، ارل هارپا رسفیرکبیر آمریکا در روسیه و جان وایتنت سفیرکبیر آمریکا در انگلستان و ژنرال ژرژ. ت. مارشال رئیس ستاد ارتش آمریکا و ژنرال هانری آرنولد فرمانده کل نیروهای هوایی آمریکا و دریا سالارارنست. ژئی. کینگ فرمانده کل ناوگان آمریکا و ژنرال پاتریک. آ. هرلی نماینده فوق العاده و مخصوص رئیس جمهور آمریکا در خاورمیانه و نزدیک و سرگرد واتسون رئیس دفتر مخصوص ریاست جمهوری آمریکا و ژنرال سمروال رئیس اداره خواربار ارتش آمریکا و دریا سالارویلسن بروان آچودان مخصوص دریائی رئیس جمهوری و سرهنگ روزولت فرزند و سرگرد جلن با تیکردا ما در روزولت رئیس جمهور آمریکا و چارلز ابوهلن مترجم و معاون فرمانده لشکر اروپا.

\*

سهیلی جریان کنفرانس سران را پس از رفتن آنها از تهران در روز ۱۳ آذر ۱۳۲۲ چنین اعلام داشت :

روز ۲۹ آبان ۱۳۲۲ کاردار سفارت شوروی موضوع تشکیل کنفرانس سران سه دولت را به اینجانب اطلاع داد که موجب خوشوقتی گردید. روز چهارم آذر ما سفارت شوروی خبر ورود مارشال استالین و مولوتف را داد و کاردار سفارت ضمن نامه ای یادآور شد که بدستور کمیسیسمور مورخارجه شوروی افتخار دارم که حسن نیت مارشال استالین را بحضور اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ایران تقدیم و مراتب را به شخص شما ابلاغ نمایم.

همانروز خبر رسید که آقای روزولت رئیس جمهور آمریکا و آقای چرچیل نخست وزیر انگلستان روز ۵ آذر به تهران وارد میشوند. روز هشتم آذر اعلیحضرت همایونی مذاکراتی با آقای روزولت با حضور اینجانب

وزیر دربارا روزی را مورخا رجه و وزیر مختار آمریکا بعمل آوردند که در محیط دوستانه بود و هما نروز هم مذاکراتی با آقای چرچیل بعمل آمد که حسن تفاهت حاصل بود .

روز نهم ما رشال استالین از اعلیحضرت هما یونی دیدن نمودند و مذاکراتی بعمل آمد و حسن مناسبات و روابط و داد بین دو کشور تا نید شد .

ا علامیه مبنی بر همکاری ایران و کمک های آتیه دول مزبور به ایران و استقلال و تمامیت ارضی ایران حاکی از حسن مناسبات میباشد . صبح روز دهم آذرو ساری کشورهای متفق و همراهان با هواپیما تهران را ترک گفتند و سران هر سه کشور هنگام حرکت از ایران پیامهایی برای اعلیحضرت فرستادند .

روز ولت یا دآورشده ( میهمان نوازی اعلیحضرت بنا ما ایران این احساسات را برای سالهای متمادی در خاطر ملت آمریکا زنده نگاه خواهد داشت ، ایران در قلوب آمریکا نثیها همیشه محبوبیت داشته و امروز که در جنگ کنونی مقام برادری خود را احراز نمودیم این محبوبیت تشدید شده است . )

چرچیل چنین متذکر گردید : ( همیشه خاطر روزهای درخشانی را که در کشور اعلیحضرت هما یونی بسر برده ام در نظر داشته و رجاء و ایشق دارم که این روزهای درخشان در شکست سریع دشمن مشترک خودمان و طلوع دوره صلح و سعادت گیتی عالم موثری خواهد بود . )

تلگراف استالین چنین بود : ( هنگامیکه خاک ایران متحد و دوست را ترک میکنم ما یلمسپا سگداری خود را از میهمان نوازی که نسبت به من و همراهان شده بر ازب دارم و خواهش مندم همین مراتب را باستحضار اعلیحضرت برسانید . با بهترین آرزوها نیک بختی و سعادت را برای ملت ایران خواستارم . )

از نکات جالب این کنفرانس که بعد از انتشار یافت یکی نطق ایدن وزیر خارجه انگلستان در کاخ وزارت امور خارجه بود که چنین



گفت: ( این بار حس میهمان نوازی که یکی از شاعران ایرانیان است از حدود همیشه خودتجا و زکرده است. در انگلستان تمام مردم ممنون مساعدهت های گرانبهای ایران در حصول بمقصود مشترک بوده و مرهون خدمات آن در طول قرون متما دیه به پیشرفت هنرهای زیبا و قوه فکریه و ادبیات ایران میباشند. معلوم میشود هیئت لر هیچ کتاب سعدی را خوانده است و الیگرفتا ریهای فعلی دجا رنمیشد زیرا بایده دانسته باشد که: بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک گوهرند

ایدن این شعر را بزبان فارسی خواند. چون سالها قبل مدتی در ایران بوده و بفارسی آشنا شده و در دانشگاه نیز زبان فارسی را آموخته است.

اقدام جالب دیگر تقدیم شمشیر جرج ششم پادشاه انگلستان به استالین بود که طی مراسم رسمی و باشکوهی با حضور سران سه کشور انجام شد و ضمن تقدیم آن چرچیل گفت از طرف اعلیحضرت ژرژ ششم ما موریت دارم این شمشیر افتخار را که خود اعلیحضرت طرح و نقشه آنرا پسندیده اند بشما تقدیم دارم که بشهر استالین گرا دبدید. روی تیغه آن نوشته شده " هدیه ژرژ ششم به اهالی باشاه مت و دلیر استالین گرا دبعلت احترام و سپاسگذاری ملت انگلیس".

مارشال استالین که در حال سلام ایستاده بود تشکر کرد و سپس افسر حامل شمشیر جلو آمد و آنرا به چرچیل داد که چرچیل با دودست شمشیر را گرفته تقدیم استالین نمود. استالین هم آنرا بوسیده به مارشال و روشیلف داد. سپس استالین و چرچیل متفقا " نزد روزولت که روی صندلی چرخدار خود نشسته بود رفتند و استالین شمشیر را به روزولت نشان داد که روزولت گفت " واقعا مردم استالین گرا ددلی از پولاد داشتند ". در میان ابراز شادمانی عمومی شمشیر با تشریفات از اطاق کنفرانس خارج گردید.

نکته دیگر اینکه روز سه شنبه ۸ آذر که سران سه کشور در تهران دور هم جمع بودند مصاف با جشن شصت و نهمین سال تولد چرچیل بود که

در ایران جشن گرفته شد. از طرف اعلیحضرت یک قطعه قالی خراسان خیلی اعلاتقدیم شد. در این ضیافت که در سفارت انگلیس تشکیل یافت استالین چرچیل را (دوست جنگجوی خود) نامید و چرچیل هم میگفت (استالین کبیر).

هنگامیکه سران کشورهای تهران را ترک گفتند سه‌خیا بان مهم تهران با سامی سران سه‌کشورا اختصاص داده شد.

\*

والنتین برژکف مترجم استالین در کنفرانس تهران در خاطرات خود چنین مینویسد:

مشکل بود در تهران جایی مناسبتر از سفارت شوروی برای مذاکرات محرمانه هیران سه‌کشور پیدا کرد. ساختمان اصلی سفارت برای اقامت روزولت رئیس‌جمهور آمریکا در نظر گرفته شده بود. زیرا اگر روزولت میخواست در سفارت آمریکا اقامت کند رفت و آمد توأم با خطر بود. طبق اخبار رسیده جاسوسان هیتلر تصمیم داشتند شرکت کنندگان در کنفرانس را ترور کنند. در سال ۱۹۶۶ (اتواسکورسنی) که عملیاتش موجب نجات موسولینی شده بود اعتراف کرده دستور داشت روزولت را در تهران بدزدند. یکی از ما حیم‌نصیان (اس-اس) نازی بیکی از جاسوسان روسی گفته بود که در اواخر ماه نوامبر سران سه‌دولت بزرگ در تهران اجتماع خواهند کرد و من هم با ایران خواهد رفت و سران سه‌کشور را از بین میبرم و مسیر جنگ را عوض خواهیم کرد. سعی ما این است که روزولت را بدزدیم تا پیشوا بتواند راحت تر با آمریکا کنار بیاید. او گفت هما‌نطوری که (اسکورسنی) در قتل دولفوس صدراعظم اطریش در سال ۱۹۳۴ و توقیف پوزیند میکلاس و صدراعظم شوشین و دزدیدن موسولینی موفق بود این‌جا هم موفق خواهد شد.

وقتی در سال ۱۹۴۳ رژیم فاشیست در ایتالیا شکست خورد و موسولینی توقیف و در هتل کوهستانی (کامپوایمپراتوره) بازداشت گردید و نخست‌وزیر جدید ایتالیا گفت آمده مذاکره با آمریکا و انگلستان و

خروج از جنگ میباید، هیتلر عصبانی شد و تصمیم گرفت موسولینی را بدزد. دسترسی به هتل مزبور فقط از طریق جاده معلق مقدور بود که وسیله محافظین مراقبت میشد. اسکورسنی با تفاق ۱۰۶ نفر از خرابکاران با هواپیمای مخصوصی بطور ناگهانی در کنار هتل محل بازداشت موسولینی پیاده شده و گارد محافظ را خلع سلاح نموده و موسولینی را دزدیده و با خود به آلمان بردند. ولی عملیات تهران بعلت اینکه (کوزنتسوف) جاسوس شوروی جریان را قبلاً اطلاع داده بود با شکست روبرو شد. با اینکه دولت ایران کلیه آلمانها را از تهران اخراج کرده بود ولی یکی از آنها بنام (شولتسه هولتوس) سرکنسول سابق آلمان در تبریز در ایران مخفی شد و چون فارسی را هم خوب میدانست لباس آخوندی بتن کرد و ریش گذاشت و حتی بمنطقه قشقای رفت و سه ماه هم با لباس دهقانی در قبرستان ارامنه تهران قبر کنی میکرد.

شش روز قبل از کنفرانس تهران چند خرابکار چتر با زدر تهران به او ملحق شدند و از طریق رادیو مخفی با اسکورسنی در ارتباط بود.

اما مبرنامها برای از بین بردن سران سه کشور در تهران فراهم شده بود ولی بعلت رسیدن اطلاعات بدست سران، روز ولت قبول کرد که در سفارت شوروی اقامت کند و در مراجعت با آمریکا هم در مصاحبه ای گفت: (استالین بما اطلاع داده بود توطئه ای ترتیب داده شده که سران سه کشور از بین بروند تا از دست ما خلاص شوند. بهمین جهت از من خواست که در سفارت شوروی بمانم تا مجبور برفت و آمد در سطح شهر نگردم چون میخواهند هنگام عبور ما را از بین ببرند.)

دراولین برخوردار وقتی استالین به روز ولت خیر مقدم گفت و اظهار داشت "شما تقریباً در خاک شوروی و میهمان من هستید." روز ولت با خنده گفت: "من اعتراض دارم. قرار بود در یک کشور بیطرف با هم ملاقات کنیم و چون محل سکونت من همینجا است بنابراین شما میهمان من هستید." استالین گفت "با هم بحث نمیکنیم. باید کار را شروع کرد." بعد از جنگ فاش شد که تمام اطلاعات مربوط بکنفرانس تهران

بدست آلمانها میرسید و آنهم از طریق (الیاس بازن) خدمتکار (سرهیو) سفیر انگلیس در آنکارا که جا سوسنا زیها بود بدستشان میرسید .  
با ونام (سیسرون) داده بودند . ( بویین ) هم در پارلمان انگلستان گفت خدمتگارسفیر ما در ترکیه از مدارک عکسبرداری میگرد و عکسها را در اختیار آلمانها میگذاشت .

سرریدبولارد در باره کنفرانس تهران چنین مینویسد :

در آذرماه سال ۱۳۲۲ کنفرانس تهران در محل سفارت شوروی تشکیل گردید . روزولت محل اقامت خود را در سفارت آمریکا قرار داده بود که با سفارت شوروی نیممایل فاصله داشت . ولی بدعوت استالین در سفارت شوروی اقامت گزید زیرا استالین و مولوتف ادعا کردند که توطئه قتل سران سه کشور توسط ما موریین امنیتی شوروی کشف شده است . ولی موضوع توطئه زیاد قابل پذیرفتن نبود . قبلاً "قرار بود روزولت و چرچیل در سفارت انگلیس اقامت کنند که فاصله اش با سفارت شوروی فقط یک خیابان بود . چنانچه قبلاً " تکنیسین های آمریکائی ریختند و در هر نقطه ای که لیبه ای میدیدند آنرا بشکل مسطح شیب دار در میآوردند که رئیس جمهور آمریکا با صندلی چرخدارش بتواند راحت عبور کند . ولی بعد قرارش در سفارت آمریکا اقامت کنند . گویا روزولت نمیخواست که در سفارت انگلیس با شدت روسها مظنون شوند . بسفارت شوروی رفت و در آنجا تشخیص داد که استالین آدمبی است قابل دستیابی و اگر با او ملایمت شود به آسانی میتوان او را رام کرد و بر اه آورد . بهمان طرز تلقی بود که روزولت نتیجه گرفت وحشت دنیا از امپریالیسم انگلیس بر مراتب بیش از روسیه شوروی است . کنفرانس تهران تمام وقت خود را صرف گشودن (جبهه دوم) علیه هیتلر کرده بود و در باره ایران جزانتشار یک اعلامیه کار دیگری نکرد .

چون روز ۳۰ نوامبر ۱۹۴۳ یعنی آخرین روز کنفرانس مصادف با سالروز تولد چرچیل بود ، تصمیم گرفت یک میهمانی بافتخراستالین و روزولت در سفارت انگلیس بدهد . در شب جشن مارشال و روشیلف به

عکسی اشاره کرد و گفت متعلق بکیست؟ گفتم متعلق بجرج پنجم پادشاه فقید انگلستان است. وروسیلف گفت فکر میکردم نیکلای دوم (آخرین تزار) ما میباشد که از نظر قیافه خیلی بهم شباهت دارند. من گفتم ولی خصوصیات آنها با هم یکی متفاوت بود.

استالین گفت یک پادشاه دیگر هم یعنی (ادوار هشتم) از همه بهتر بود یعنی بما اجازه داد که در سال ۱۹۰۷ کنفرانس خود را در لندن برگزار کنیم. (کنگره پنجم حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه که در آن ۳۴۰ نفر بنما یبندگی از ۱۵۰ هزار عضو حزب شرکت داشتند. لتین، وروسیلیوف، شائومیان، ماکسیم گورکی و استالین در آن شرکت داشتند که سالها قبل از انقلاب بود). من گفتم نمیدانستم که شما در آن سال در لندن بودید.

استالین گفت. بله من در لندن دروایت شاپل اقامت داشتم. در همین جشن بود که استالین میگفت (من واقعا نمیدانم اگر کمکهای آمریکا نبود کار ما بکجا میکشید؟)

\* \* \*

## اعلان جنگ ایران به آلمان و دستگیری عده‌ای از مقامات ایرانی

با اینکه نیروی متفقین روز سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ به ایران وارد شده بودند مع هذا تا شهریور ماه ۱۳۲۲ هنوز دولت ایران بدولت آلمان اعلان جنگ نداده بود. ولی به پیشنهاد دولت سهیلی و تصویب مجلس شورا یملی و صدور فرمان شاه اعلان جنگ ایران به آلمان چنین انتشار یافت :

با تأییدات خداوند متعال، ما محمد رضا شاه پهلوی شاه شاه ایران بنا به پیشنهاد دولت بر طبق اصل پنجاه و یکم قانون اساسی از تاریخ هفدهم شهریور ماه ۱۳۲۲ حالت جنگ را بین کشور خودمان و آلمان مقرر و اعلام میداریم. شاه

سهیلی نخست وزیر در این باره چنین گفت : پس از قضیه شهریور ۱۳۲۰ و انعقاد دپیمان با دولت انگلیس و شوروی وضع خاصی برای ایران پیش آمد و انتظار میرفت دولت آلمان هم این موقعیت را برای ایران در نظر داشته و اقداماتی نکند که ایجا دزحمت و مشکلات سیاسی برای این کشور تولید شود. در خلال این احوال مخصوصاً از سال پیش اطلاعاتی رسید که عمال آلمانی در ایران دست به عملیات مخوفی زده عشا یر

ایران را بر علیه دولت تحریک به طوریکه به خاطر دارید با لآخره به خونریزی منجر شد و علاوه تشکیلات جاسوسی در ایران برقرار ساخته و حتی با هواپیما ما مورین مخصوص برای اغوای عشایر و ایلات و انهدام خطوط آهن و پل ها و تونل ها فرستادند مثل اینکه چندی قبل دولت عراق اطلاع داد که یک هواپیمای آلمانی با چند نفر پیا را شوتیست در حدود موصل پائین آمده و وقتی دستگیر شدند معلوم شد مقدار هنگفتی پول ایرانی همراه دارند و قصدشان این بوده است که در کردستان ایران پیا ده شوند و عوضی در موصل فرود آمده اند بعداً هم اطلاع رسید که در خاک قشقای طیاره دیگری چند نفر پیا را شوتیست را پیا ده کرده که مقداری مواد محترقه همراه داشتند که هنوز هم محل آنها معلوم نیست و دستگیر نشده اند علاوه بر اقدامات مزبور در تهران و سایر ولایات تشکیلاتی داده و ما مورین راه آهن و بعضی عناصر دیگر و بعضی از افسران ارتش را اغوا نمودند به این ترتیب معلوم شد که دولت آلمان دست به کاری زده است که جز دشمنی به چیز دیگری نمیتوان تعبیر کرد.

با این عملیات دولت آلمان نه تنها اختلال و فساد در ایران ایجاد میکرد بلکه زحمات دوساله ملت ایران را هم به هدر میداد. بنا بر این دولت از چند ماه قبل تصمیم گرفت به نام حفظ مصالح کشور در حال و آینده بدولت آلمان اعلان جنگ بدهد. که فرمان همایونی صادر شد.

\*

مسعود بیهنود مینویسد: در آخرین ماههای سلطنت رضاشاه ( سپاه طوفان ) که توسط آلمانها تشکیل شده بود فعالیت بسیار داشت. پولهای شرکت های بظا هر آلمانی نظیر زیمنس و سینگر و فروشتال در فعالیت آنها بی اثر نبود. روز ۲۵ شهریور که آلمانها از تهران اخراج شدند ( اتل ) سفیر هیتلر در تهران و چهار صد آلمانی اسیر دولت انگلستان شدند و ششصد نفر نصیب شوری. که گروه دوم بسرنوشت نام انگیزی دچار شدند. اتل چون موقع حرکت مرکز عملیات را بسفارت اپن منتقل کرده بود ( مایر - گاموتا - شولتسه ) جاسوسان کار کشته

آلمانی خود را بصورت مخفی نگاه داشته نخست در تهران سپس بمناطقی ایل نشین جنوب کشور رفتند. در روزهای آخر دولت فروغی تماس این جاسوسان با ستون پنجم آلمان در ایران - گروه حزب کی بودنوبخت برقرار شد. نوبخت توانست جمعی از فرماندهان ارتش و رجال و نویسندگان را با خود همراه و هم‌قسم کرده در اختیار آنان قرار بدهد. مناسب‌ترین منطقه این گروه فارس و صفهان بود. در آنجا سرلشگر زاهدی فرمانده لشکر اصفهان و خانهای قشقایی بودند که امکانات وسیعی در اختیار آلمانها می‌گذاشتند.

دراویل حکومت سهیلی طرفداران آلمان یک فرستنده را دیوئی در خاک بختیاری نصب کردند. چند آلمانی بتعلیم تیراندازی و استفاده از ضدهوایی بجوانان قشقایی و بختیاری پرداختند. نوبخت در تهران نهضت ملیون را بجای حزب کی بود تشکیل داد و شبکه‌ای را سرپرستی میکرد. امیران ارتش که با او تماس داشتند فتح استالین گراد را توسط آلمانها زمان مناسب شروع عملیات دانستند تا در یک تصور رویایی سرلشگر زاهدی نامزد ریاست جمهوری از طرف آنان بشود. نوبخت در جلب سید ابوالقاسم کاشانی اقدام کرد که پدرش توسط انگلیسها کشته شده بود. او بفتحی فلسطین مربوط بود. نوبخت میخواست کاشانی را در نهضت ملیون وارد کند.

با شکست آلمانها در استالین گراد جاسوسان آلمانی که میکوشیدند وضع ایران را برای روز موعود آماده نگاه دارند بخطر افتادند. در اردوی ستون پنجم آلمان در ایران اختلافاتی بروز کرد. قصد خرابکاری در تأسیسات نفتی و نظامی آشکار شد. با دستگیری زاهدی و نوبخت اسنادی در باره ستون پنجم آلمانها کشف شد و عده زیادی دستگیر شدند. ارتش انگلستان در اراک زندانیان آماده ساخت. ارتش شوروی زندانی در رشت به بازداشت شدگان اختصاص داد.

در دولت سهیلی این عده توقیف شده در نقاط مختلف کشور در شمال و جنوب غربی زیر نظر متفقین در بازداشت بسر میبردند. حدود دوسال



در زندان بودند که پس از آزادی، برخی از زندانیان طی مقالاتی نوشتند که آنها را در چه مناطق غیر قابل تحملی نگهداری کرده و بحد اکثر با آنها بد رفتاری میکردند و یا سخت زندان و حاکمیت ارتش خارجی را در زمان جنگ بخوبی تشریح نمودند. با فشار خانواده‌های آنها و اقدامات مجلس و دولت سرانجام بتدریج این گروه از بازداشتگاه‌های متفقین آزادگشتند که بعداً بعضی از آنها بمقامات نخست وزیری و ریاست مجلس سنا و وزارت و سفارت و مشاغل مهم دیگر رسیدند و همواره خاطرات تلخ زندان متفقین را بیادمی آوردند. تا آنجا که بسوابق دسترسی بوده است این اسامی بدست آمده و امکان دارد افراد دیگری هم باشند که نتوانستیم سوابق را پیدا کنیم.

دکتر متین دفتری - مهندس جعفر شریف امامی - سرلشگر زا هدی - آیه الله کاشانی - حبیب الله نوبخت - شیخ عبدالمجید مینوچهر - جواد بوشهری - علی هیئت - دکتر سجادی - علی اکبر موسوی زاده - مهندس داود رجبی - جها نگیر تفضلی - خسرو اقبال - احمد نامدار - سرلشگر آق اولی - سرلشگر پورزند - سرتیب کوپال - سرهنگ با تمانقلیچ - دکتر بابایان - سرهنگ حسن بقائی - سرهنگ زنده دل - سرهنگ فروهر - سرهنگ انصاری - سرهنگ محمود دولو - سرهنگ مهین - سرهنگ افطسی - سرهنگ احمد اذگر - سرهنگ بهرامی - سرهنگ منوچهری - سرهنگ جها ننگلو - سرهنگ قائم مقامی - سرهنگ دکتر ابطحی - سرهنگ ولی الله انصاری - سرهنگ منتظمی - سرهنگ صولتسی - سرگرد جها ننگلو - سرگرد مظا هری - مهندس صفاری - سرگرد همایون - سرتیب پور کارگشا - سروان متینی - سروان گل محمدی - سروان لطف الله زا هدی - سروان فتحی - سروان نوری سپهر - ستوان یحیائی - ستوان عبدالمجید مهاجر - ستوان صالح علیزاده - رسدبان علی نجومی - استوار حسین نوری - پاسا ر عبدالله اشرفی - پاسا ر مهدی عامری - حمید مجتهدی - حسینعلی مشایخ - دکتر محمود مشاور - ابراهیم سپهری - دکتر رضی رضا نور - دکتر وصی اسلامی - دکتر

محمود شروین - دکترا ناصر منشی - مهندس ناطق - مهندس فضل اللہ  
 میرا دی - مهندس حسین ہاشمی نژاد - مهندس علاء الدین وکیلی -  
 مهندس نہرودی - مهندس داود رجبی - مهندس فتحی - مهندس حسین  
 مالکی - مهندس ہوشنگ سمیعی - مهندس حسین رودکی - مهندس  
 اشرف - مهندس عباس سلجوقی - مهندس رضا زاہدی - مهندس  
 گرنیفلد - جواد فرخو - مهندس عباس مزدا - مهندس علی انتظام وزیری -  
 محمد سمیعی - مهندس فریدتا لبرک - مهندس حسین گرگانی - مهندس  
 ناصر مستوفی - صادق فرزنانگان - مهندس حسین بنوعزیزی - دکترا  
 رضانی - دکترا صمد الہی - دکترا سدا اللہ فرزانه پور - منوچہر فرزین  
 علی اصغر قزلایاغ - محمود کیا نوش - حسین محمدی - حرمت اللہ  
 شہراسبی - زین العابدین منتظمی - مهندس علی باستانسی -  
 اسمعیل شیردل - دکترا محمود کاویانی - حسین ماہوتچی - رجب علی  
 شہسوارانی - حسین گلریز - حسین اسکوائی - کارل دولوہسی -  
 حشمت اللہ حجازی - ویلہم فرانسی - علی نقی غفاری - جوادا خوان -  
 عزت اللہ سلیمی - ژاکوپ ویکتور - حسین دھناد - محمد حسین  
 نجدی - علی عالم پور - نور اللہ لارودی - حیدر قلی نہرودی - موسی  
 تیمور - خلیل وزیر نظامی - سلطان علی شہاب بختیاری - غلام حسین  
 قرہ گزلو - عبدالوہاب اقبال - محمد حسین امیر شرفی - بدر -  
 نصر اللہ رفعت - منوچہر عدل - عباس ریشاد - بیوک فتحی - محمد  
 رضا خلعتبری - منصور اعلم - عباس کمال سائی - عزیز زنگنه -  
 حسین نیوندی - مهندس لطیف جوا نشیر - یحیی ویرا - باوانس گرنیفلد  
 غلامرضا نظر پور - احمد شمائی - علی اکبر کیمی - علی گل  
 محمدی - حبیب خیل تاش - مصطفی حمدی - عبدالصمد فقیہ - جواد  
 علی آبادی - بہروز دشتی - محمد حسین دشتی - غلامرضا عالی شوندی  
 مهندس مہدی قاسم زادہ - کدخداسلطانعلی - سید آقا ہاشمی - ناد  
 علی مشکل گشا - سیفاللہ اردلان - جواد امین خوانساری - حسین  
 شاہنوری - محمد سیاہ دتی - ابوالحسن علوی - نبی کجوری زویانی

مانوک مارتین - نصرت اللہ صوفی - علی اکبر نراقی - مالکوسیان  
خاچیک - اژدر فور تولان - جعفر فیض بخش - علی نبی فیض - عبداللہ  
صدیقی - حسین مستشاری - شاہ ولی قاسمی - حسین کبھانی - احمد  
اکبری - محمد علی صدیق - حسین قرہ گزلو - علی آذرتکین - خانم  
پیرایش - خانم داراب - خانم گرینفلد - ابوالقاسم بہزادی .

نخست وزیر در مجلس در بارہ با زداشت شدگان چنین گفت :

مدارکی بدست آمدہ کہ عمال آلمانی دست ب عملیات وسیعی در  
کشور زدہ و بمنظور تخریب راہ آہن و قطع وسایل ارتباط کارہائی  
نمودہ قصد سلب امنیت و آراش و انقلاب داخلی را دارند . دولت  
ایران این عملیات را نامشروع و خصمانہ تلقی کردہ و برای حفظ  
مصلح عالیہ کشور موظف میباشدا قداماتی بمنظور خاتمہ دادن باین  
عملیات بعمل آورد و در عین حال از مزاحلت جنگ بین ایران  
و آلمان را اعلام میدارد . در مورد با زداشت شدگان نبادنگرانی  
وجود داشته باشد . آنہا بہ اراک اعزام میگرددند و پس از سئوالاتی در  
صورتیکہ بیگناہی شان ثابت گردد ازاد میگرددند . سہ چتر با ز آلمانی  
گویا چندی پیش در حوالی شیراز پانین آمدہ و مواد محترقہ ہمراہ خود  
داشته اند کہ برای تخریب راہ آہن و راہہا بودہ . از جاسوسان آلمانی  
مدارکی بدست آمدہ در نتیجہ عدہ ای متہم بہ همکاری با آنہا هستند  
کہ با زداشت شدہ اند .

\*

ایوانف مورخ شوروی چنین مینویسد :

پس از شروع جنگ دوم بین المللی و حملہ آلمان بخاک شوروی  
سازمانہای ہیتلری در ایران با وجود بیطرفی ظاہری ایران ، فعالیت  
خود را تشدید کردہ و ہیتلریہا ایران را بہ پایگاہ خود در خاور میانی  
مبدل ساختند . آنہا در نواحی مرزی ایران و شوروی از بقایای گارد  
سفید دانشناکھا - مساواتی ہا با اندھای مسلح تشکیل دادہ تا آنہا  
را علیہ نواحی مهم نفتی در باکو و گروزنی و همچنین ترکمنستان

شوروی با انجام عملیات تروریستی وارد سا زند آنها در جلفا و میانه و سایر نواحی شمالی ایران انبارهای جهت نگهداری اسلحه و مواد منفجره بوجود آوردند که تونل راه آهن فیروزکوه - پل میانه زنجان را منفجر سا زند، آلمانها در نواحی مرزی ایران از تأسیسات شوروی مرتباً عکسبرداری میکردند، در رشت و تبریز و قزوین و سایر شهرها گروههای بطفداری هیتلریها تشکیل شد و این سازمانها گاهی زیر نظری پلیس و فرماندار فعالیت میکردند. ایستگاههای فرستنده مخفی سیارفاشیستها با استفاده از برنامهای رادیو آلمان در شهرهای تهران - همدان - میانه و غیره پخش میشد، همچنین در تهران بولتنهای بزبان فارسی منتشر میگردد.

\*

دادامینی در کتاب (از سوم تا بیست و پنجم شهریور) که در سال ۱۳۲۱ در تهران منتشر شد نوشت: (بسیاری از روزنامهها توسط هیتلریها خریداری شد، در ارتش ایران گروهی برهبری آریانا خود را برای استقبال از هیتلر آماده میکردند، عمال آلمانها و طرفداران نشان در میان همه طبقات از وزرا و امرای ارتش و سایر طبقات وجود داشت. آلمان تقاضا کرد که فرودگاهی از ایران را در اختیار آنها بگذارند.) وزیر مختار شوروی: آلمان در ایران در ۱۷ اوت ۱۹۴۱ بم منظور جلب ایران بجنب علیه شوروی بدولت ایران پیشنهادها دیکم نظامی نمود. بدین ترتیب که ارتش شوروی طبق قرارداد ۱۹۲۱ مجبور شد ارتش خود را وارد خاک ایران بکند و همزمان نیز ارتش انگلستان وارد خاک ایران شد.

در نتیجه مذاکرات بین ایران و شوروی و انگلستان موافقت شد که کلیه عمال و جاسوسان و هیئتهای سیاسی آلمان و ایتالیا و سایر کشورهای همپیمان با آنها از ایران بیرون رانده شوند.

تا وقتی رضا شاه بود ظاهراً موافقت میکرد ولی عملاً کاری انجام نمیشد اما با استعفای رضا شاه کلیه نمایندگان و عمال آنها و همپیمانان

هیتلر از ایران اخراج گردیدند ولی عده‌ای از عمال آنها خود را مخفی ساخته بودند. آنها با ژنرال زا هدی و نوبخت نماینده مجلس در تماس بودند. ما بر رهبری شبکه مورتجسی آلمان را داشت و یک سال زمان مخفی بنام (ملیون ایران) تشکیل گردید که جمعی از ژنرالهای ایران و نمایندگان مجلس و مالکان و سران عشا یزدان عضویت داشتند.

پس از این اقدامات عده‌ای از عشا یزدان بدستور آلمانها قیام کردند و نمایندگان دولت را از نواحی خود بیرون رانده و حاکمیت خود را از نو برپا ساختند. همچنین طبق یک طرح از پیش ساخته شده قرار بود که وقتی ارتش آلمان استالین گرا در تسخیر کرد و قشون هیتلر بمرزهای ایران نزدیک شد عده‌ای دیگر از عشا یزدان قیام کنند. در سال ۱۹۴۲ جاسوسان هیتلری موفق شدند که قیام عشا یزدان در منطقه رضا ئیه سال زمان دهند. (شولتسه) و سایر موریان هیتلر موفق شدند که به فارس نزد خانهای قشقائی بگریزند. در ماه مارس ۱۹۴۳ هفت آلمانی با پول و اسلحه فراوان در اطراف دریاچه نمک قم از هوا پیمایان چتر فرود آمدند و توانستند خود را بتهران رسانند. ما بپارتباط برقرار کنند. در ۱۵ ژانویه ۱۹۴۳ سه موریان جاسوسی آلمان با یک ایرانی که با سال زمان مزبور همکاری داشتند بوسیله چتر در نواحی فارس بزمین نشستند و به شولتسه پیوستند. ما موریان و همکاران آلمانها با استفاده از روحیه ضد انگلیسی و ضد دولتی عشا یزدان موفق شدند آنها را بقیام علیه دولت و متفقین وادار کنند. خانها خواستار استرداد اراضی خود شده و میخواستند که قوای متفقین از ایران بروند.

کوششهای دولت ایران با خاموش ساختن غائله جنوب مواجه باشکست شد و عشا یزدان و قشقائی و بویرا حمدی در ژوئن ۱۹۴۳ ارتش دولتی را در سمیرم شکست دادند. ولی شکست هیتلر در کناره رود لگا سران ایلات و عشا یزدان متوجه ساخت که نباید چشم به آلمان هیتلری داشته باشند بهمین جهت بمبارزه علیه متفقین پایان دادند در نتیجه مذاکرات

ممتدبا خانهای قشقا ئی و نما یندگان دولت انگلستان، وایران ،  
خانهای قشقا ئی در بهار سال ۱۹۴۴ شولسه و عمال هیتلری را که نزد  
آنها مخفی شده بودند به انگلیسها تحویل دادند .

عشایروسران آنها را ضی خود را مسترد داشته و بمقاماتی رسیدند .  
در پائیز سال ۱۹۴۳ ما یروسا یر عمال طرفدارنا زیها حدود ۱۷۰ نفر  
دستگیر شدند و این بزرگترین ضربه بسا زمان آلمانها در ایران بود و  
پس از آن سا زمان طرفدار آلمانها نتوانست شکل بگیرد و کمراست  
کند .

\*

سریدربولارد سفیر سابق انگلیس در ایران مینویسد :

با وجود حضور نیروی متفقین در ایران هنوز خطر عوامل دشمن  
در مراکز حیاتی کشور بخصوص نفوذ آنها در تاسیسات نفتی و راه آهن  
کاهش نیافته بود . دو تن از عوامل آلمانها تا مدتها توانسته بودند  
خود را از دید ما مورین پلیس ایران مخفی نگاه دارند . یکی از آنها موفق  
شد بتزکیه بگریزد و دیگری که (ما یر) نام داشت پلیس ایران تا مرداد  
۱۳۲۲ نتوانست او را دستگیر کند . او با عده ای از ایرانیها بخصوص  
سر لشکر زاهدی که در اصفهان دستگیر شده بود علیه متفقین مشغول  
توطئه چینی بود . (شولتسه هوس) یک آلمانی دیگر که در کنسولگری  
تبریز خدمت میکرد بنا صرخان قشقا ئی پناهنده شد . ناصر خان و سر لشکر  
زاهدی و دیگران قصد داشتند زمینه را برای ورود آلمانها فراهم سازند .  
پس از مدتی با خبر شدیم که دو گروه آلمانی با چترجات وارد ایران  
شده اند . یک عده وارد تهران شده و یک عده به شولتسه در منطقه قشقا ئی  
پیوستند . پس از مدتی همه آنها توسط سرویس امنیتی انگلیس دستگیر  
شدند . بعداً نتوانستیم موافقت دولت ایران را با بازداشت ایرانیهایی  
که تصور میشد علیه متفقین بفعالیت مشغولند جلب کنیم و آنها را تحت  
نظارت مراجع ایرانی و انگلیسی در بازداشت نگاه داریم .

دولت ایران سعی داشت حتی المقدور افراد مشکوکی را که نامشان در  
فهرست ما بود با زداشت کند ولی گاهی هم در باره افرادی ظفره میرفت .

دستگیری دونفر از سرشناس ترین آنها را مشخصاً بعهده گرفتیم . سرلشگر زاهدی و آیه الله کاشانی . ما یک سررتیب انگلیسی را بنام (فیتزروی مک لین) ما موربا زداشت زاهدی کردیم ولی دریفوس سفیر آمریکا بما در خصوص با زداشت شدگان بخصوص سرلشگر زاهدی اعتراض کرد . کاشانی بهواداری آلمانها و درجهت کمک به رشید عالی گیلانی در عراق اقدام میکرد (یکبار هم وقتی سررید بولارد در عراق فرماندار نظمی بوده است ، کاشانی بعلت مخالفت با انگلیسها تحت تعقیب قرار گرفت و از اینجهت بولاردا ورا خوب میشناخت ) .

یکبار ژنرال کانالی فرمانده نیروهای آمریکا در ایران فهوست ۳۰ نفر از ایرانیان را ارا رانده دادو گفت که بنظرا و این افراد در کنار راه آهن و حمل و نقل اخلال میکنند و معتقد بود که باید بازداشت شوند .

\*

یکی از کسانی که تحت تعقیب قرار گرفت دکتر جعفر قدسی دندان پزشک بود که از دست ما مورین متفقین فرار کرد . او را خوب میشناسم پزشک شریف و ارزنده ایست . پدرش اعظام قدسی در باره دستگیری او چنین مینویسد :

من در انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای ملی از قزوین کاندیدای نمایندگی مجلس شدم . فرماندار قزوین منتظم الدوله به وزارت کشور تلگراف میکند که (از طرف ما مورین شوروی اخطار میشود که اگر اعظام قدسی انتخاب گردد شما فرماندار روسایر ما مورین قزوین را تحت الحفظ به مسکو خواهیم فرستاد . جواب دادم انتخابات ملی است و تنها وظیفه من حفظ انتظامات است . جواب دادند مطلب هما نیست که بشما گفتیم . تکلیف چیست ؟)

تدین وزیر کشور مرا خواست و گفت صلاح شما این است که استعفا کنید . گفتم هنوز وکیل نشده ام که استعفا کنم . با جواب رد دادم وزیر کشور گفت میبینید که افسران و سربازان انگلیسی و هندی افسرادرا از ادارات میگیرند و میبرند و ما نمیتوانیم جلوگیری کنیم . گفتم چرا

پشت این میز نشسته‌اید بروید خانه‌تان. چرا برای دوروز وزارت به چنین بی شرفی تن می‌دهید. گفتم که من دیشب نزد نخست وزیر بودم چنین مطلبی را بمن نگفت. وزیر کشور با عصا نیت از اطاق خارج شد و نزد نخست وزیر رفت. من هم از طرف سهیلی نخست وزیر حاضر شدم. سهیلی گفت این سید دیوانه را بجان من انداخته‌اید. شما با وفحش داده‌اید. آمده بود استعفا بدهد. بمن می‌گوئید از اعظام قدسی استعفا بگیری دولی خودتان چیزی با و نمی‌گوئید.

نخست وزیر گفت فرما ندا ر قزوین تلگراف کرده که کانیدای روسها از قزوین (کا مبخش) وکانیدای انگلیسها فطن السلطنه مجد میباشد. با روسها مذاکره کردم که کا مبخش از جای دیگر انتخاب گردد ولی آنها میگویند اعظام قدسی طرفدار آلمانهاست و پسرش دکتروقدسی عضو فعال ستون پنجم آلمانها بوده که فراری میباشد. اگر پسرش را تسلیم کند ممکن است با انتخاب او موافقت بشود. سهیلی گفت بهر حال فعلا بقزوین نروید. اگر هم میتوانید دکتروقدسی را بمن تحویل بدهید که بسفارت انگلیس معرفی کنم. چون انگلیسها از فرار او خیلی عصبانی هستند. اگر او را تحویل بدهید قول میدهم که صدمه‌ای با او وارد نشود ضمناً هم خودتان از جنوب بوکالت انتخاب خواهید شد. چنانکه احمد شریعت زاده هم همین کار را کرد و دکترو محمود مشاور را تحویل داد و از ما زندران انتخاب خواهد شد. من از نخست وزیر جدا شده و نزد سلیمان میرزا اسکندری رفتم و جریان را گفتم. او گفت چون شاپول و زورندارید بیها نه طرفدار آلمانها انتخاب نمی‌شوید ولی فطن السلطنه چون هم پول دارد و هم سفارت انگلیس زور او است انتخاب می‌گردد. سهیلی هم که دوست ایشان است دروغ میگوید. سلیمان میرزا گفت رابط من با سفارت شوروی دکترویزدی است موضوع را وسیله او پیغام میدهم. پس از چندی گفت دکترویزدی با آنها مذاکره کرده گفته اند که دیگر کار از کار گذشته و جریان انتخابات قزوین و انتخاب کا مبخش از آنجا هم بمسکو گزارش شده. فقط قول میدهم با



انتخاب اعظام قدسی از جای دیگر مخالفت نکنیم .  
 در همین ماجراها بود که بمن خبر دادند انگلیسها دکتر قدسی را دستگیر کردند . وقتی بخانه اش رفتم ما در خواهران دکتر قدسی با صدای بلند گریه میکردند گفتند شب قبل عده ای افسران انگلیسی و سرباز هندی بخانه دکتر قدسی ریخته و او را با لباس خواب برده اند .  
 چند روز بعد دوتن از کارکنان سفارت انگلیس همراه ابوالفضل آلبویه بخانه ما آمدند . گفتند پسر ما را دستگیر کرده بمحل توقیف گاه برده بودیم . از اسئوالاتی شده که نفرات تحت سرپرستی خود را و نشانیهای آلمانها را بما بدهد ولی او منکر گردید . او را توی باغ بدرختی بسته و ده نفر سرباز با تفنگ برای تیرباران او در مقابل چشمش حاضر کردیم . گفته شد تا عده ۱۰ میشماریم اگر مطالب را گفتید آزاد میگردید و الا تیرباران خواهید شد . وقتی بشماره ۷ رسید گفت آزادم کنید حاضرم اطاعت نمایم . او را با طاقی برده پس از وعده وزارت و وکالت حتی پیشنها د کردیم که اگر بخواهد خانه ای در لندن با تمام وسایل و مخارج آن را با اختیار شما میگذاریم . او دست شرافت بما داد و با اطمینان گفت مرا بمنزلم ببرید تا وسایل تحویل دادن آلمانها را برای شما فراهم کنم . ما قبول کرده با دوا فرسوده نظمی او را بمنزلش بردیم . وسایل فراوان پذیرائی و مشروبات کافی تهیه گردیده بود . قرار شد آن شب استراحت کرده فردا صبح شروع بکار کنیم . صبح زودا و ما را بخانه ای که محل اقامت یکی از آلمانها بود در سرا ب وزیر برد . دکتر قدسی گفت مصلحت در این است که تنها وارد خانه بشوم . افسران هم روی قول شرافت و اطمینانی که داده بود قبول میکنند . دکتر قدسی از یک دروازه در دیگر فرار میکند . با این نظر دکتر عهد شکنی کرده و ما از شما میخواهیم که نشانی او را بما بدهید .  
 من گفتم تا بحال تصور می کردم که دکتر قدسی در توقیف شماست و اصلاً نمیدانستم که فرار کرده و هیچ اطلاعی هم از او ندارم . من هم معتقدم که کار بدی کرده زیرا با ید بقولی که داده بود وفا دار میماند . آنها حرفهای

مرا قبول کردند و گفتند هر وقت از او اطلاع یا فتیما را مطلع سازید یا خودتان او را ببینید و بسفارت انگلیس و یا بشخص نخست وزیر تحویل بدهید. نباید آنها تصور کنند که ما از آنها دست بردار هستیم. هر وقت با شما دشمنان خود را وسیله ایرانیها از بین خواهیم برد. چنانکه بدست رضا شاه همین کار را کردیم. از این اظهارات خیلی تعجب کردم و گفتم شب آبتن است تا چه زاید سحر. با خاتمه جنگ معلوم نیست که وضع دنیا چه خواهد شد.

آنها عکس دکتر قدسی را بتمام پاسگاههای ژاندارمری فرستاده بودند و با دور شدن که هرافسری او را دستگیر کنند یک درجه ارتقاء میباید و اگر دستگیر کننده غیر نظامی باشد ۵ هزار تومان با و پاداش داده خواهد شد.

بعداً معلوم شد دکتر قدسی وقتی از آن خانه فرار میکند با زار کهنه فروشها رفته یک دست لباس کهنه کارگری خریده و سروکله خود را هم میتراشد. یک چیق بلند تهیه کرده و خورجین هم پشت خود میبندد تا مدتی در یکی از دهات برعیتی میپردازد. سپس با گله گوسفند بصورت چوپان حرکت کرده از نطنز عازم صفهان میشود و قصد داشته در شیراز و بمنطقه قشقای نزدیکان سرخان برود. ولی در بین راه از این تصمیم منصرف میگردد. در بروجن با لباس و عمامه سیدی مشغول کاغذ نویسی و سرکتاب برای مردم میشود. با این طرز وقت میگذرانند و هیچکس هم برازاوی نمیبرد.

\*

دستگیری زاهدی و تبعید به فلسطین - یکی دیگر از با زداشت شدگان سر لشکر زاهدی بود که وزارت کشور اعلامیه زیر را منتشر ساخت: (یک سال زمان جاسوسی آلمانی کشف شده که قصد انفجار پلها را داشت تا از حمل مواد مورد احتیاج متفقین جلوگیری کند. در این رابطه عده ای از جمله سید ابوالقاسم کاشانی و حبیب الله نوبخت با زداشت شدند. نوبخت گفت که جلساتی با ما بر آلمانی داشته که محمد حسین حسام وزیری

وحسین نیوندی و نقیب زاده مشایخ و احمدنا مداربنما یی‌ندگیی  
سرلشگرزا هدی در آن شرکت داشتند. سیدابوالقاسم کاشانی اعتراف  
نموده که به رشیدعالی گیلانی و مفتی اورشلیم که در برلین هستند  
مراتب را اطلاع داده و همچنین وسیله جوادعلی آبادی از همکاران  
ما را با او در تماس میباشد. کاشانی گفته که ورود چتر بازان آلمانی  
را در منطقه قشقای از سرلشگر آقا ولی شنیده است.

(فیتزروی مک لین) افسر مخفی انگلیس که ما مورد دستگیری زاهدی  
میباشد چنین مینویسد: با اتومبیل ستاد ارتش که پرچم انگلیس  
داشت با قاتگانه زاهدی در اصفهان وارد شد و ما زنگهبان خواستم  
که با او ملاقات کنم. مرا با طاق پذیرائی بردند. لحظه ای بعد زاهدی  
با سرو وضع کامل "برازنده و لباس نظمی خوش دوخت وارد شد. فوراً"  
سلاح کمری امرا زیر گلوئی او گذاشتم و گفتم اگر کوچکترین مقابله  
بکنی ما شورا میکشم. سپس از پنجره طاق که را ننده امرا زیر آن نگاه  
داشته بودم و را خارج کرده کف اتومبیل خوابانده از محل اقامتگاه  
خارج شدم. بلافاصله ما مورین طاق کارا را با زرسسی میکنند.  
مجموعه ای از سلاحهای خودکار آلمانی - نامهائی از مامورین آلمانی  
که مخفیانه با چتر نجات در منطقه فرود آمده بودند و یک پرونده کامل  
با عکسهای جالب از زندهای زیبا بدست آمد. \*

وزیر تسلیحات آلمان در زمان هیتلر هم در خاطر خود مینویسد:  
(هیتلر در جلسه مشاوران نظمی همیشه از پیروزی دم میزد. او  
میگفت ما از راه ایران به پیروزی نهائی خواهیم رسید. از ایران  
است که به روسها سوخت و کمک میرسد. ما دوستان زیادی در ایران داریم.  
بکمک دوستانمان به ایران هجوم خواهیم برد و سپس از آنجا بشوروی  
حمله میبریم و در آن صورت کار تمام است. با ید از راه دریای خزر حمله  
کنیم. دست انگلیسها با ید از نفت کوتاه شود. با ید بشورشهای موجود  
در ایران و عراق علیه انگلیسها کمک کرد. ما اگر جنگ را با ید  
با ید همه شماها خود را بطناً بباید ویزید.)

\*

## فعالیت روحانیون پس از شهریور ۲۰ و قتل حاج طالب یزدی در مکه

---

پس از شهریور ۲۰ روحانیون که در دوران سلطنت رضا شاه خود را در فشار شدید میدیدند فرصتی یافتند تا بتوانند بر نامه‌های مورد نظر خود را در سطح کشور اجرا کنند. با توجه به عقاید مذهبی شخص محمد رضا شاه پهلوی وضع حکومت ورژیم در سالهای مزبور و احترام خاصی که شاه به مراجع تقلید آیه الله اصفهانی و آیه الله بروجردی میگذاشت در شهریور ماه ۱۳۲۱ آیه الله بروجردی درخواستهای شیعیان را باین شرح با ستحضار علیحضرت رسانید.

- ۱- مسائل حجاب به میل مردم باشد.
- ۲- درآمد اوقاف کما فی السابق به مصرف معین وقفنامه برسد.
- ۳- تامین ارزاق عمومی و رعایت آسایش مردم.
- ۴- تدریس شریعات درآموزشگاهها جزء برنامه وزارت فرهنگ باشد.
- ۵- وادار کردن دولت ابن السعود به تجدیدنای قبور ائمه بقیع، برای اینکه بعضی از پیشنهادات آیه الله بروجردی مورد توجه قرار گیرد تصمیم گرفته شد که یک شورایی عالی دینی تشکیل شود. هنگام نخست وزیری سهیلی اینکار صورت گرفت.

اولین جلسه (شورا عالی علوم دینی) در مدرسه عالی سپهسالار تشکیل یافت که خبر آن در مطبوعات وقت چنین انعکاس یافت :

اولین جلسه شورای عالی علوم دینی با حضور آقای میرسید محمد مجتهد بهبهانی و آقای حاجی امام جمعه خوئی و آقای امام جمعه تهران و آقای سهیلی نخست وزیر و آقای صدر وزیر دادگستری و نایب التولیه مدرسه عالی سپهسالار آقای دکتر صدیق وزیر فرهنگ و آقای حسن اسفندیاری (حاجی محتشم السلطنه) آقای حاج سید نصرالله تقوی رئیس دیوان کشور و آقای مهدی آشتیانی مستشار دیوان کشور، آقای بدیع الزمان فروزانفر استاد دانشگاه در مدرسه عالی سپهسالار منعقد گردید .

آقای صدر جلسه را با نطق کوتاهی افتتاح کردند و علت لزوم گذراندن قانون مربوط به این شورا و تشکیل و اهمیت آن را متذکر شدند و همچنین از طرف آقای دکتر صدیق وزیر فرهنگ توضیحات لازم داده شد . سپس انتخاب رئیس به عمل آمد و آقای اسفندیاری (حاج محتشم السلطنه) به اتفاق آراء به این سمت برگزیده شد .

\*

البته از این قبیل شوراها کاری ساخته نبود زیرا آنچه را روحانیون قشری میخواستند بصورتی بود که برای دولت‌ها قابل اجرا بنظر میرسید، ولی آیه الله بروجردی چون یک روحانی منطقی و پرهیزکار و روشن ضمیر بود سعی داشت بین دولت و شاه و روحانیون وضع مسالمت آمیز را حفظ کند .

تا زمانیکه آیه الله اصفهانی و بعد آیه الله بروجردی زنده بودند تا حدودی باین مسائل توجه میشد ولی بتدریج با تحکیم رژیم و اجرای برنامه‌های انقلاب سفید اقداماتی صورت گرفت از جمله تساوی حقوق زن و مرد و تقسیم اراضی که موجب عدم رضایت طبقه روحانی بخصوص روحانیون قشری گردید .

شخص مطلعی میگفت یکی از روحانیون قشری معترض در موارد

مختلف همین (حاج سیدروح الله خمینی) بود که آیه الله بروجردی هم از او خوشنمیا مدوکراراً گفته بود این شخص برای اسلام و ایران مشکلاتی فراهم خواهد ساخت. یکبار هم در حضور چند تن از روحانیون حکم تدریس حاج سیدروح الله و یک روحانی دیگر را گرفت و پاره کرد و آن دو را از تدریس ممنوع ساخت و روابط آنها با آیه الله بروجردی همواره تیره بود.

از شهریور ۲۰ با ردیگر مجالس روضه خوانی رونق گرفت و در خیابانهای تهران عده زیادی با عبا و عمامه دیده میشدند و یکلی مسئله متحدالشکل بودن لباس منتفی شد. بنحویکه دولت ناچار شد وسیله شهربانی بمسئله لباس اشاره کند ولی از ترس روحانیون نامی از آنها نبرد و چنین اعلام کرد.

"و اردین به شهر از اشخاص ایلی و دهاتی با ید رعایت قانون اتحادشکل را نموده و با کلاه نمدی وارد شهر نشوند و کلاه لبه دار تهیه نمایند و الا از ورود آنها جلوگیری بعمل آمده بدگاه خلاف جلب خواهد شد. و همه طبقات با ید رعایت قانون مزبور را بنمایند.

\*

قتل حاج طالب یزدی در مکه - از وقایع مهمی که در سال ۱۳۲۲ اتفاق افتاد این بود که (حاج طالب یزدی) یک جوان متعصب ایرانی را در مکه گردن زدند. این کار موجب قطع رابطه ایران و عربستان شد و تا سالها حاج ایرانی از رفتن بمکه ممنوع شدند و سرانجام با عذرخواهی دولت عربستان سعودی مجدداً روابط برقرار و اعزام حاج بمکه شروع شد.

اقدام وحشیانه دولت عربستان سعودی درباره قتل حاج طالب یزدی بشدت مردم ایران را عصبانی کرده بود بخصوص جا معه روحانیت را که آیه الله اصفهانی مرجع تقلید وقت بشاه تلگرافی کسر دکه متن تلگراف و پاسخ آن منتشر میگردد:

تهران - حضور مبارک اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی عزسلطانه،  
 بعد از دعوات صمیمه بعرض اعلی میرسا ندسکوت ذات شاهانه  
 از قتل دلخراش طالب نام ایرانی در حجاز به بها نه یک تهمت  
 بی اساس روانیست لهذا اصرار او و امرضا فابا به تعقیب قضیه  
 و مواخذه مرتکبین را منتظر و تمدید عصر جهان بینی ذات ملوکانه  
 را از حضرت باری جل جلاله سائل .

ابوالحسن الموسوی الاصفهانی

\*

نجف اشرف - جناب مستطاب حجت الاسلام آیه الله اصفهانی  
 دامت افاضاته . از احساساتی که در تلگراف راجع به قضیه قتل  
 دلخراش طالب نام ایرانی ابراز داشته اید امتنان داریم در  
 این باب از طرف ما سکوت اختیار نشده است و به دولت دستور  
 موکد داده ایم که قضیه را با کمال جدیت تعقیب نمایند تا حقائق  
 حق به عمل آید و منافع ایرانیان و مسلمین محفوظ بماند .

اول بهمن ۱۳۲۲ شاه

\*

این تلگراف بخوبی نشان میدهد که بین شاه و مرجع تقلید  
 شیعیان چه رابطه صمیمانه ای وجود داشته است. اما جریان واقعه چگونه بود؟  
 به قرار اظها ر خبرگزاری انگلیس به موجب اعتراضی که دولت  
 ایران به دولت عربستان سعودی نموده در مکه عمال سعودی یک حاجی  
 ایرانی را گردن زدند. به طوری که اظها ر میشود این جوان ۲۲ ساله  
 ایرانی که با همسرش به زیارت خانه خدا رفته بود هنگام اجرای مناسک  
 حج بین صفا و مروه بر اثر حرارت آفتاب و رفت و آمد زیاد در کعبه  
 حالش به هم خورده و برای آن که خانه خدا را آلوده نکنند در لباس احرام  
 استفراغ می کند. حجاج و عرب های وحشی وی را متهم میکنند که  
 قصدا هانت به خانه خدا را داشته و او را نزد فرماندار برده و در حضور  
 فرماندار او را به توهین به خانه خدا متهم می کنند لذا فرماندار حکم

به اعدام و می دهد و با وضع فجیعی نامبرده را در حضور جمعیت زیادی گردن می زنند و به طوری که اظها ر میشود به سایر زو را ایرانی نیز صدمه و آزار میرسانند .

چون یا دداشت دولت ابن سعود راجع به قضیه طالب نام ایرانی قانع کننده نبود ، وزارت امور خارجه ایران جوابی توسط سفارت کبرای ایران در مصر تسلیم سفارت عربی سعودی در قاهره نموده است که ذیلا "متن آن درج میشود :

دولت ایران عمل منتسب به طالب نام ایرانی را به دلایل زیر جرم و قابل مواخذه نمیداند .

علاوه بر اینکه حجاج ایرانی و عراقی شهادت داده اند که در اثر کسالت و گرمی هوا هنگام طواف کعبه حالت تهوع به نامبرده دست داده و برای اینکه خانه کعبه آلوده نشود در دامان احرام خود استفرغ نموده و میخواست است آنرا به خارج ببرد . اصولاً هیچ ذی شعوری نباید باور کند که کسی که به شوق ادای فریضه دینی با تحمل خسارت و رنج چنین سفری به بیت الله مشرف میشود قصداً و ملوث نمودن خانه کعبه باشد .

بسیار موجب تاسف است که یک دولت اسلامی اینقدر از رسوم بین المللی و قواعد دینی بی خبر باشد صرفاً به استناد اظهارات ناحق عده ای از جهال متعصب که در فروع دینی با مسلمین شیعه اختلاف نظر دارند بدون دقت لازم و تحقیق در مقام اعدام بی گناهی برآیند که بر طبق کرم الهی باید در خانه خدا از هرگونه تعرضی مصون باشد .

جای هیچ گونه تردید نیست که عملی که از طالب نام ایرانی دیده شده فقط در اشکالت و کمالاً اضطراری بوده و با این حال معلوم نیست چگونه دولت سعودی که در یادداشت خود کرا را به آیات قرآن استناد میجوید در این مورد برخلاف کلام الهی رفتار نموده و تبعه یک دولت اسلامی دوست خود را در موقعی که میهمان و در پناه او بوده بی رحمانه گردن زده و به حال همسربچاره و رحم و شفقت ننموده است



عجب تر اینکه وزارت امور خارجه سعودی برای پرده پوشی این امر فجیع استدلال به آیتی از قرآن کریم نموده و آیه شریفه " انما جزاء الدین ببحار یون اللہ ورسولہ " را مدرک و مجوز این عمل قرار داده در حالی که در هیچیک از تفاسیر معتبره اشاره ای به آن نیست که عملی ناشی از شخص مقتول منطبق با مدلول این آیه باشد .

مطلب دیگری داداشت دولت سعودی که موجب تعجب گردیده و سوء نیت ما مورین وابسته را مسلم میدارد ، این اظهار آنهاست که قبل از ورود ایرانیان ، خانه کعبه تمیز بوده و بعد از آمدن ایرانیها کثافتی در آنجا مشاهده شده است .

اگر عده قلیلی از ایرانیان دریا محج به خاک حجاز میآیند و در تمام سال عده بیشتری مرتباً به زیارت مشاهد مقدسه عراق میروند ، هرگز چنین نسبتی به آنها داده نشده است .

انتشار خبر اذیت و آزار حجاج ایرانی و کشتن یک نفر بی گناه در ملت ایران آنجا روتنفرشیدی تولید نموده و تا شیرات بسیار ناگواری بخشیده است .

وزارت امور خارجه دولت شاهنشاهی آنها مات مذکور در یادداشت دولت سعودی را به هیچ وجه قابل قبول نمیداند و تا وقتی که جان و حیثیت ایرانیان در خاک دولت عربی سعودی محفوظ نباشد و استرضای خاطر دولت ایران فراهم نگردد و جبران این رفتار که در مناسبات بین المللی اسمی برای آن نمیتوان یافت ، نگرند شک نیست که دولت ایران خورا مجبور خواهد دید در ادامه مناسبات با دولت عربی سعودی تجدید نظر نماید .

دولت در اعلامیه اعتراض آمیز جبران این فاجعه اسفناک را که قلوب تمام ایرانیان و کلیه مسلمانان دنیا را جریحه دار ساخته از دولت سعودی خواستار شده و اظهار داشته تا زمانی که از طرف دولت سعودی اطمینان لازم در مورد تا مین جان حجاج ایرانی داده نشود ، دولت ایران بایرانیان اجازه نخواهد داد که زیارت خانه خدا رهسپار شوند .

\* \* \*

## قشقا ئىيها و واقعه سميرم

با وقوع حوادث شهر يور ۲۰ دوران تبعيد سران قشقا ئى هم بپايان رسيد . ناصر قشقا ئى رئيس ايل و برادران قشقا ئى يكي پـسـاز ديگري خود را به فارس و بين عشايير قشقا ئى رسانيدند و با رديگرايل قشقا ئى و فعاليت سياسي سران ايل از مسائل مهم مملكتى شده حوادثى از قبيل واقعه سميرم و نهضت جنوب بدنبال داشت .

با محمد حسين قشقا ئى درباره مخالفت خانواده قشقا ئى با رژيم پهلوى صحبت ميکردم و گفتم خيال نميكنيد كه يك ايل مقتدرى مثل قشقا ئى نبايدا ينطور در برابر رژيم بايستد كه اينهمه مشكلات براي شما و همه افراد خانواده شما و بالاخره براي ايل قشقا ئى فراهم شود . گفت حقيقت امر را بخواهيدهم ما هم مثل خيليها بلكه همه مرتكب اشتباهاتي شده ايم و اينهم يكي از آنها بود ولي كارها دوريشه مهم داشت . يكي اينكه پدر ما صولت الدوله قشقا ئى كه به رضا شاه خيلي كمك کرده بود و وقتي سردار سپه بقدرت رسيد ميگفت ما هم از اين امنيتي كه برقرار شده خيلي راضي هستيم و هر روز با ايلات و عشايير ديگر جنگ و ستيز ندا ريم و هر ما موري هم نميتواند بما زور بگويد و ما مجبور نيستيم كه براي حفظ امنيت منطقه بما مورين باج بدهيم .

رضا شاه پدرم را بتهران خواند و از او پذیرائی کرد و در اغلب سفرها جزو ملتزمین رکاب بود. او و ناصرخان بنما یندگی مجلس انتخاب شدند. ولی بعداً پدرم و ناصرخان را با داشتن مصونیت پارلمانی بازداشت کرد و پدرم را در زندان از بین بردند و ما برادران هم در تبعید و با مشکلات فراوان زندگی میکردیم. این پدرکشتگی روی هراسانی اثر میگذارد و ما هم بهمین جهت با خانواده پهلوی مخالف شدیم و حق هم داشتیم. مطلب دیگر روابط نزدیکی بود که با دکتر مصدق هنگام اقامت او و بعنوان حاکم فارس پیدا کردیم. وقتی دکتر مصدق بفارس آمد با مردم خیلی خوش رفتاری میکرد. روز سلام دیده بود که جوانی کم سن و سال در سالن فرمانداری جزو مستقبلین بود. پرسید این کیست گفتند ناصرخان است که فرمانفرما حاکم قبلی او را بعنوان گروگان در استاندار و در شیراز نگهداشته تا اگر ایل قشقایی عملیاتی انجام دادند که مخالف نظر حاکم بود گروگان آنها مجازات شود.

دکتر مصدق ناراحت شد و گفت که فرمانفرما دائی من بود ولی کار بسیار بدی کرده و دستور داد که ناصرخان نزد پدر و خانواده اش برود. از آنرو زمین ما و دکتر مصدق الفتی بوجود آمد که در مجلس و در زمان نخست وزیری او هم داد و ستد ۲۸ مرداد دهم ما دوستی خود را حفظ کردیم. در روزهای قبل از ۲۸ مرداد دهم آمریکا نییها در تهران با من و خسرو ملاقاتی کرده حتی مبلغ ۵ میلیون دلار وعده کمک میدادند که ما علیه مصدق وارد شویم ولی زیر بار نرفتیم و گفتیم یکما به ما مهلت بدهید که مطالعه کنیم آنها میگفتند کار فوری است که بهر صورت حاضر نبودیم که عهد خود را با مصدق بشکنیم و در این راه صدمه فراوان دیدیم که شرح آن مفصل است. این جریانات خواهی نخواهی ما را در صف مخالفان خانواده پهلوی قرار داده بود. منم منکر خیلی کارها و خدماتی که در آن ایام شده نیست ولی اشتباهات هم زیاد بود که باید خوب و بد مورد بررسی دقیق قرار بگیرد. \*

بطوریکه مورخین مینویسند: ایل قشقایی از ریشه دارترین

ایلات ایران هستند و تا چهار ده پشته اجداد آنها را می‌شمارند. یکی از اجداد آنها را ازمشاورین کریم‌خان زند می‌دانند. قشقا ئیها مالک ۳۳۸ آبادی در فارس بودند و (با غرام) معروف شیراز به آنها تعلق داشت. در تهران نیز دارای مستغلات قابل توجهی بودند.

پس از اینکه صولت الدوله قشقا ئی مورد غضب رضا شاه قرار گرفت در سال ۱۳۱۱ طبق نامه محرمانه شماره ۱۶۵ مورخ ۱۳۱۱/۱/۱۱ مخبر - السلطنه نخست وزیر و ناهید ۶۶۹ مورخ ۱۳۱۱/۲/۳ تیمورتاش وزیر دربار کلیه املاک قشقا ئیها ضبط و در اختیار دولت قرار گرفت. تا شهریور ۲۰ مقداری از املاک قشقا ئیها توسط دارائی فارس بفروش رسید و قسمتی نیز به مهاجرین تبعیدی از قبیل برادران هزاره و چند کرد و لر واگذار شد. ولی بعد از رفتن رضا شاه در مهرماه ۱۳۲۰ تمام املاک قشقا ئی و مقداری از دهات خالصه بتصرف قشقا ئیها درآمد.

پس از اینکه صولت الدوله قشقا ئی در زمان رضا شاه در زندان درگذشت یا کشته شده‌نگام ازدواج ولیعهد با فوزیه ناصرقشقا ئی مورد عفو قرار گرفت و بدو "بخراسان و سپس به (آران) شهریا رفت و به کشا و رزی در آن منطقه مشغول گردید. با وقوع حادثه شهریور ۲۰ عازم فارس گردید و با دیگر زمان امور فارس بدست قشقا ئیها افتاد.

در حکومت قوام السلطنه با وساطت نوبخت نماینده فارس قرار شد اختلاف قشقا ئیها با دولت حل شود. ناصر خان پیشنهاد کرد که فوراً انتخابات فیروز آباد انجام شود (که با آن نظر خودا و بوکالت انتخاب میشود مصونیت می‌یافت) و ضمناً خواستار آن بود که دولت املاک موروثی قشقا ئیها را پس بدهد. دولت قوام قبول پیشنهادت را موقوف بحضور ناصر خان در تهران کرده بود که بجائی نرسید.

در دولت قوام هنگامیکه سپهبد شاه بختی استاندار فارس و فرمانده نیروی جنوب بود عشاء یرفارس دست بشورش زدند که شاه بختی طی نامه ای بنا ناصر خان قشقا ئی چنین نوشت :

(وضعیت کنونی کشور محتاج به آرا مشاست، شما را بنام خدمت به میهن دعوت میکنم، بدون وا همه و با کمال اطمینان مرا در شهر ملاقات کنید و اصلاح امور را از من بخواهید و قوای خود را در صحرا بنفع دیگران بمصرف نرسانید و جمعی رعایای بیچاره را هدف گلوله ها و آرا به های جنگی و خمپاره انداز غیره قرار ندهید. بطوریکه در تلگراف نخست وزیر که بشما مخابره شده دولت تصمیم دارد بنا امنی و بی ترتیبی منطقه فارس خاتمه دهد. در این صورت تردیدی در عملیات نظامی نداشته باشید.)

لیکن سران عسایر فارس و ناصرخان اعتنائی با این نامه ها نکرده بعملیات خود ادامه دادند تا اینکه ستونهای نظامی برای خلع سلاح عسایر حرکت میکنند. لشگرا صفهان یک ستون از قوای خود را بفرماندهی سرهنگ شقاقی به سمیرما عزام میدارند که مورد حمله شقاقیها و بویر احمدیها قرار میگیرند. پس از ۴۸ ساعت زد و خورد نظامیان از پای در میآیند در نتیجه کامیونهای نظامی و خوابار با وسکنا سها با تش کشیده میشود. با محاصره ستون اعزامی سه شبانه روز زد و خورد ادامه داشته و کلیه پادگانها غارت و نظامیها خلع سلاح شده و سرهنگ شقاقی و ۱۲ تن از افسران کشته میشوند. حتی انتشار داشت که سرهنگ شقاقی مستقیم مورد حمله خسرو شقاقی قرار گرفته و خسرو نقش مهمی در قتل او داشته است (خانواده شقاقی بخصوص دخترها و ثریا همسر مهندس و الاهیواره در صدد انتقام جوئی از خسرو شقاقی بوده و کرا را "مجله تهران مصور در این مورد مطلب مینوشت و یاد آوری میکرد)

در همانوقت حبیب الله نوبخت نماینده مجلس شورا یملی از فارس که از طرفداران شقاقیها بود در جلسه علنی مجلس شورا یملی چنین گفت:

به شما خطا رمی کنم که اگر بخوا هید به اسم حفظ امنیت آدمکشی را شروع کنید و عنا صروطن پرست را از میان بردارید پدیده از روی اسرار شما خوا هم برداشت و دولتی را که از این فجایع جلوگیری نکند

استیضاح خواهم کرد.

درپائیز گذشته هنگامی که طایفه دره شوری از ایل قشقای تا سرحد به گرمسیر میرفت در برابر محلی که کامفیروز نام دارد با فاجعه ای مواجه گردید که در تاریخ بشر نظیر آن بندرت یافت میشود. آنها که حرکت ایلات را دیده اند میداند که مردان طایفه همیشه در عقب تیره خود حرکت میکنند. در جریان حمله، هزارها زن و بچه و گاو و گوسفند این طایفه تیره بخت بعد از آنکه آماج توپ و تفنگ و مسلسل های پادگان محل واقع شدند، تعداد زیادی از آنها کشته و زخمی و ناپدید شدند و احشام و اغانم آنها به غارت رفت. مردان ایل که از عقب طایفه رسیدند با آنکه صدها زن و بچه بیگناه و بی دفاع خود را غرق خاک و خون مشاهده کردند جو نمردی آنها اجازت نداد که این حرکت وحشیانه را تلافی کنند. لذا به گرفتن یکی دو مسلسل و چند قبضه تفنگ از پادگان کامفیروز اکتفا نمودند. جناب سرهنگ مجلسی فرمانده این پادگان هم فرار کرده به شیراز رفت و با پیشدستی به تهران چنین گزارش کردند که ایل قشقای به پادگان کامفیروز حمله مسلحانه نموده و پادگان را خلع سلاح کرده اند. در تهران هم سپهدهای ستاد وفاتحین میزهای ریاست و وزارت گزارش مذکور را آب و تاب دادند. آنها که سالیان دراز از این قبیل راهها، بنام مخارج اردو کشی و سرکوبی اشرار، دارای این ملت بدبخت را صرف تجملات خود نموده اند دوباره ب فکر پر کردن جیبهایشان افتادند. اما طولی نکشید که حقیقت بردولت آشکار شد و با ارسال تلگرافهای بسیار زیاد از نقاط مختلف فارس و شکایت از کردار جناب سرهنگ به مرکز درصددبرآمدم که ثابت کنم ایل قشقای مظلوم واقع شده.

نخست وزیر وقت، معاون خود، آقای دکتر امینی را نزد من فرستادند و مرا به هیات دولت دعوت نمودند و برای آنکه زهرگونه پیش آمدی جلوگیری شود، قرار شد به فارس عزیمت کنم. از نخست وزیر وقت، آقای قوام پرسیدم دولت از ایل قشقای چه میخواهد؟ گفتند

دو چیز: اول آنکه اسلحه‌ای که گرفته‌اند مستردا دهند. دوم آنکه آقای محمدنا صرقشقای به تهران بیایند.

با آنکه دولت حق خواهش دوم را نداشت در جواب گفتم بشرط آنکه پیشنهادهای مرا بپذیرید و آقای نخست وزیر هم قبول کردند.

وقتی به شیراز رسیدم افرادی قشقای در کوههای اطراف شیراز بودند زیرا شایع شده بود که ستاد ارتش حکم کرده است که آنها را تعقیب نمایند. در ظرف یک روز موفق شدم که آنها را مجبور کنم که اطراف شیراز را تخلیه نمایند. حسن نیت تیمسار فیروز وطن پرستی آقای نا صرقشقای باعث شد که بتوانم پس از چند روز مذاکره آقای سرهنگ خسرو داد رئیس ژاندارمری فارس را که فرمانده محترم لشکر معین کرده بود به فیروز با دبیرم و قسمتی از اسلحه منظور را گرفته تحویل بدهم. سپس خانواده آقای محمدنا صرقشقای، والدۀ ایشان و پسرشان امیرعبدا لله با من به شیراز آمدند و با فرمانده لشکر ملاقات کردند و بدولت تلگراف کردند که برای هرگونه خدمتگذاری حاضر هستند.

رئیس دولت نیز به ایشان اطمینان داد و این خود موجب شد که خسرو برادر آقای محمدنا صرقشقای نیز که حمله موهم به پادگان کامفیروز را به او نسبت داده بودند به شیراز بیاید و با فرمانده لشکر ملاقات کند و برای هرگونه خدمتی اعلام آمادگی کند.

در باره محمدنا صرقشقای چند پیشنهاد کردم که دولت یکی از آنها را بپذیرفت و تیمسار سررتیب فیروز هم موافقت نمود و محمدنا صرخان با آن پیشنهاد حاضر شد که به تهران بیاید. افرادی قشقای نیز اسلحه خود را بعضاً تحویل داده و به کارزار عادت مشغول شدند و از آنوقت تا کنون نه شرارتی دیده شده و نه سرقتی روی داده است.

ولی دولت پیشنهادهای که پذیرفته بود عملی نکرد و ناگهان بدون هیچگونه علتی فرماندهی واستانداری جنوب را تغییر داد و یکی از سپهبدهای سهگانه تیمسار شاهبختی چنانچه شنیده شد با دو بیست میلیون ریال اعتبار را پنجاه کامیون و عده زیادی سرباز و افسر را

اختیار تا به جنگ برادران و هموطنان خود گماشته شد. چه کسی او را گماشت و چگونه در مملکتی که ادعا میشود آزادی و دموکراسی است به یک نفر اختیار می‌دهد؟ اینها بماند برای بعد. \*

کارا ختلاف دولت وقشقا ئیها ادا مه یافت و پس از تغییر دولت قوام در دولت سهیلی موضوع در جلسه علنی مجلس شورا یملی مطرح گردید. یکبار هنگام اعتراض نوبخت سهیلی نخست وزیر در مجلس چنین گفت :

هفته پیش با آقای نوبخت در اطاق ریاست مجلس جلسه داشتیم و ایشان اظهار داشتند که به دولت سابق پیشنهاد کرده بودند که آقای ناصرقشقا ئی از فیروز آباد وکیل شود (من چنین حرفی نزد نوبخت) نه خیر، شما خودتان گفتید و بد هم گفتید. حال که دولت سابق این کار را نکرد بهتر است از طرف مجلس به ایشان قول داده شود تا به تهران بیایند به هر حال این مسئله در هیات دولت مطرح شد و تلگرافی به آقای ناصرقشقا ئی شد ولی ایشان دفع الوقت می‌کنند، دلیلش هم اینست که از طرف مراجعی تلگرافها و کاغذهای رمز و حتی اشخاصی به شیراز فرستاده میشوند که این تلاشها را خنثی می‌کنند.

بنده اطلاعی نداشتم که آقای نوبخت وارد مذاکرات طولانی خواهد شد و لاممکن بود اسناد و مدارکی بیاورم تا به عرض آقایان برسانم. موضوع قشقا ئیها که در مجلس مطرح شده با ید مورد توجه دقیق قرار گیرد و باید به اصول لازم توجه کرد. یا باید قوای مسلح در اختیار دولت باشد یا در دست مردم.

طرح قضیه قشقا ئیها با این حرفها ئی که در مجلس زده میشود هم وقت مجلس را میگیرد و هم به ضرر کشور است. آقای نوبخت، به عقیده من آقای قوام هر خدمتی به مملکت کرد، فرستادن شما به فارس از بزرگترین خطهای ایشان بود و من نمیدانم چه اقدامات و اصلاحاتی آنجا کرده یا دولتی دولت و وظیفه داران منیت و آسایش را برقرار کنند و کار به این مهمی را نمی‌شود به امروز فردا موکول کرد. من پس از اینکه



سرکار آمدم به آقای ناصرقشقا ئی تلگراف کردم و الان یک هفته است جواب نداده اند .

این وضع با بدخاتمه یا بدمن از شما خواهش میکنم با این حرفها و تلگراف ها این جوان ساده را تحریک نکنید و بگذارید این مسئله حل شود .

\*

سرا نجام نوبخت دولت سهیلی را در باره قشقا ئیها استیضاح کرد که استیضاح او چنین است :

خیلی سعی کردم خود را مجاب نما یم که چون کلام پیشرفت ندارد سکوت و خموشی اختیار نما یم و از مرگ هزارها افراد این آب و خاک که بدون هیچ موجب مشروعی کشته هوا و هوس بعضی عناصر میشوند بهمان تا شیری که در قلب خود مدارم ، اکتفا کنم . اما متاسفانه این نفس ضعیف و روح متشنج من نتوانست این بار سنگین را تحمل کند .  
و جدا نم قانع نشد زیرا هنوز زبا نم بریده نیست و گفتارم تحت اختیار من است .

خدا را به شهادت میطلبم که آنچه در پشت این تریبون گفته ام و آنچه میگویم تنها صلاح کشور خود را در نظر داشته ام و یک ذره غرض خصوصی و نظر خاصی به کسی یا چیزی ندارم .

این را هم یادآور شوم که خود آقایان میدانید بسیاری از مطالب است که اظهار آنها بشکل تذکر در مجلس لازم میشود در صورتیکه در ضمن شور و لویح دولت اظهار آنها بیجا و خارج از موضوع است . در اینجا نظا منا ما معین کرده است که نماینده میتواند از نطق قبل از دستور با سؤال یا استیضاح استفا ده کند .

در تاریخ بیست و دوم اردیبهشت و پنجم خرداد سئوالها ئی برای وزارت جنگ فرستاده ام و آقای رئیس هم در بیست و پنجم اردیبهشت و نهم خرداد آقای وزیر جنگ را احضار کرده اند و بالاخره پس از یادداشت های متوالی وزارت جنگ جواب داده است که آقای وزیر جنگ در روز ۲۹ خرداد برای جواب حاضر میشوند .

آن روزنیا مدند و روزهای بعد را هم که معین شده بود به دست  
فرا موشی سپردند و تا الان برای جواب سئوال حاضر نشده اند بنابراین  
من ناچارم از آنچه نظا منامه در قانون بمن حق داده است بِنفع کشورم  
استفاده کنم.

ما هرفته در اینجا جمع می شویم برای مردم قانون وضع میکنیم  
اما به یک نکته کمتر توجه داریم و آن اینکه آیا در برابر تعدیات  
و تجاوزات خارجی و داخلی، ملتی باقی مانده است که برای او قانون  
وضع شود؟

در اشرق طی و فقر و تنگدستی هر روزها زنفوس این کشور به مقدار  
معتنا بهی کاسته میشود چه آنها که در اثر امراض مختلف میمیرند و چه  
آنها که از گرسنگی تلف میشوند، چه آنها که از این کشور مهاجرت میکنند  
چه آنها که به قتلهای عمدی و غیر عمدی دوستان متفق شما جان میسپارند  
و چه آنها که خود دولت بوسیله توپ و مسلسل و طیاره و خمپاره انداز از  
میان میبرد.

دولت فعلی ما با این نحوه عمل کشور را بسوی انقلاب واغتشا  
سوق میدهد و معلوم است اگر انقلابی هم در این مملکت روزی لازم باشد،  
آن روزا مروز نیست زیرا در کشور ما متاسفانه چندین قسم نیروی خارجی  
وجود دارد و هر انقلابی در چنین کشوری بِنفع بیگانه تمام میشود.

از آقایان خواهش میکنم به وزارت خارجه و دادگستری مراجعه  
فرمایند و ملاحظه کنند که روزانه چقدر از نفوس این کشور را بطور عمد از  
میان میبرند و دولت فعلی بواسطه بی کفایتی تا کنون نتوانسته است  
نیروی متفقین را که موقتاً در شهرهای ایران رفت و آمد میکنند ملزم  
نماید که قوانین و مقررات داخلی کشور را محترم بشمارند. از آقایان  
خواهش میکنم یک ساعت وقت خود را در این راه مصروف داشته و به ادارات  
شهرستانی مخصوصاً به زندانهای موقتی و دائمی تشریف فرما بشوند تا  
اولاً این نکته به شما معلوم شود که وزارت جنگ ما هم وزارت جنگ است  
و هم اداره ژاندارمری، هم شهرستانی و هم دربار محمدعلی میرزا. امور

محبس ها هریک بنوبه خود داستانی دارد غمانگیز .

من هنوز به این مسئله پی نبرده ام که چه نوع مصلحتی از مصالح عالیه کشور ایجاب کرده است که دولت فعلی بنیان وحدت ملی این کشور را متزلزل کند و یک دسته از اهالی این مملکت را به کشتن دسته دیگر وادار نماید .

البته همه آقایان از خونریزی مدهشی که دولت در فارس و اصفهان ایجا دکرد اطلاع دارند و شاید بدانید که چقدر نفوس این مملکت بکشتن رفته است معلوم نیست چرا خون هزارها اهالی دهات و قصبات و افراد ایلی و سر با زو افسرو افسرهای جوان باید ریخته شود اینها چه گناهی کرده اند .

آیا مالیات نداده اند؟ آیا به کسی تعدی کرده اند؟ آیا اجنبی را به مملکت خود راه داده اند؟ آیا از دارائی کشور میلیونها دزدی کرده اند؟ آیا چیزی از پول و خزانه اسلحه را که دورکن حیاتی کشور است به دیگران بخشیده اند؟ چه کرده اند که باید خون آنها ریخته شود. درد دنیا معمول است و همه روزه در ضمن اخبار دنیا میخوانیم که نیروی یک مملکت شهری دفاع کشوری دیگر را بمباران نمی کند زیرا این عمل را برخلاف انسانیت و برخلاف مقررات و قوانین جاری دنیا میدانند. تاریخ چنین عمل جا برانه را یاد ندارد که در هیچ مملکتی چنین جنایتی وقوع یافته باشد که دولتی تنها در یک نقطه چند بمب دوازده کیلوئی و شانزده بمب پنجاه کیلوئی فرو بریزد آنهم بر سر یک مشت زن و بچه بر روی یک قصبه و چندین دهات . یک مشت مردم بی دفاع آنوقت ما مورین قتل نفوس همسینه های خود را به مدال های اعطائی ذات شاهانه مزین نمایند و در برابر اهل مملکت افتخار کنند که هموطن خود را برای خاطر دیگران کشته ایم و نشان گرفته ایم. خدایمیداند که اظها را این مطالب انسان را از حیات بیزار میکند و شرم آور است که باز آقای سهیلی بیاید پشت تریبون و کلمه مصالح عالیه را بر زبان مبارک اجرا نماید . اگر اینجا با یک مشت مغلظه و سفسطه و دروغ بیه من

جواب بدهند در برابر محکمه الهی چه جوابی خواهند داد؟ بنابراین من خودم را در پیش خدا مسئول میدانم اگر در این مورد خموشی اختیار کنم و خودم را گنا هکار میدانم اگر چنین دولت گنا هکاری را استیضاح نکنم. این است که بموجب اصل چهل و دوم قانون اساسی و ماده چهل و چهارم دولت آقای علی سهیلی را در مواردی که در این ورقه ذکر شده است استیضاح میکنم بر طبق ماده ۴۴ نظاً منتهی تقاضا میکنم آقای رئیس امر فرمائید آنرا قرائت نمایند.

ریاست محترم مجلس شورای ملی

بموجب اصل چهل و دوم قانون اساسی و مطابق فصل ششم ماده چهل و چهارم نظماً منتهی مجلس شورای ملی اینجا نب دولت آقای سهیلی را بواسطه تصمیم مشترک آقای سپهبد احمدی وزیر جنگ با لایحه از لحاظ مسئولیت انفرادی که در اصل شصت و یکم متمم قانون اساسی تصریح شده است در موارد زیر استیضاح مینمایم.

۱- در تاریخ بیست و دوم اردیبهشت ببعده سئوالاتی درباره تلفات ارتش از حیث افراد و وسایط و وسایل و اخراج افسران تحصیل کرده و بعضی تبعیضها و در باب حملات نیروی ارتش به (ایبذه) و تلفات نفوس و حمله قوای دولتی بر ایل بختیاری چند سئوال بوسیله ریاست مجلس فرستاده و متجاوزاً زود ما هست که آقای وزیر جنگ برخلاف اصل چهل و دوم قانون اساسی و اصل شصت و یکم متمم قانون اساسی برای جواب حاضر نگردیده اکنون سئوالهای مذکور را با ضافه تا خیری که بر خلاف قانون روا داشته است نخستین مورد استیضاح خود قرار میدهم.

۲- طبق اطلاعی که به اینجا نب رسیده با مرو زارت جنگ شماره معتنا بهی در حدود دوهزار و هشتصد نفر سرباز و افسر بدو در کوههای سمیرم تمرکز یافته و بواسطه این عمل که هیچ موجبی مشروع و قانونی نداشته است نظراً ایلات بختیاری و بویرا احمدی و قشقایی را به قصد حمله خود جلب نموده و پس از آن بواسطه زد و خورد و حملاتی که نموده است نفوس بسیاری از مردم قصبات و دهات و بسیاری از زارعین و افراد

ایلات و شما ره زیادی سربا زوا فسرجوان کشته و مجروح و ناپدید شده اند . همین قسم به نیروهای متمرکز در جیرفت و پاره‌ای از نواحی کرمان و بعضی نقاط دیگر تلفات سنگینی رسیده است و مخصوصاً در اترابین اقدام در مناطق بهبهان، سمیرم، شهرضا، ایزدخواست، آباد، فیروزآباد کا زرون و غیره به ساکنین و اهالی تلفات و خسارات مهمی وارد آمده است .

۳- برخلاف نص صریح قانون اساسی واصل نهم و سیزدهم و چهاردهم متمم قانون اساسی نیروی هوایی دولت بر حسب امروزات جنگ شهرها و قصبات جنوب ایران را چه در منطقه فارس و چه در منطقه اصفهان دفعات متوالی و متناوب در ساعات مختلف بمباران نموده هزارها نفوس بیگناه کشور را در زیر آتش چاه‌ها و چاه‌ها زمین بهلاکت رسانیده است و گذشته از اینکه هیچ موجبی نمیتواند چنین عمل خصمانه را ایجاد کند، این خلاف قانون و خلاف انسانیت را درباره مردمی بکار برده است که قسمت اعظم آنها کسبه و برزرگروزن و بچه بوده اند و طبیعاً هیچ وسیله دفاع نداشته اند. در صورتیکه هیچ دولتی نسبت به دشمن خود چنین معامله را درباره شهرهای بی دفاع و امیدارد و دولت فعلی ایران درباره ملت ایران بکار برده است .

۴- دولت باید توضیح داده و ثابت کند که چه مصلحت عالی و چه نفع بزرگی برای کشور ملحوظ بوده است که این جنگ داخلی را ایجاد نموده و وحدت ملی ایران بوسیله این عمل یعنی ایجاد جنگ میان سربا ز کشور و نفوس کشور متزلزل گردیده است .

۵- ما مورین وزارت جنگ سربا زان را بدون کفش و بعضی بی لباس و بی خوراک و بعضاً مریض به جنگ ایلات فرستاده بقسمی که غالب آنها از گرسنگی هلاک شده اند و در اثر تذکری که یکی از افسران ارتش فرستاده و سه روز گرسنگی خود و سربا زان را شرح داده برهنگی آنها را متذکر شده است . فرمانده سپاه جنوب فوراً او را به دادگاه نظامی تسلیم نموده در صورتیکه فرمانده سپاه فارس خود با دیدگاه نظامی تسلیم

گردد .

۶- با وجود فقر عمومی دولت آقای سهیلی مبالغه‌گزاران بنام اردوکشی از خزانه ملت بذل و بخشش نموده و با پول مملکت بسیاری از نفوس کشور را از میان برده است .

۷- بواسطه بی کفایتی و عدم لیاقت دولت فعلی تا کنون نتوانسته اند نیروی متفقین را که موقتاً متمرکز در بعضی شهرهای ایران شده اند، ملزم نماید که قوانین و مقررات داخلی کشور را محترم بشمارند و در اثر این بی کفایتی دولت غالباً تلفات زیادی به نفوس مردم از قبیل قتل‌های عمدی و غیر عمدی وارد میشود که چند فقره از آنها را در استیضاح به عرض مجلس خواهم رسانید .

\*

مهدی فرخ در خاطراتش مینویسد: بعد از شهریور ۱۳۲۰ جا نکند ازترین فاجعه تاریخ نظامی ایران واقعاً دگان سمیرم بفرماندهی سرهنگ حسنعلی شقاقی است. سرهنگ شقاقی گزارش جامعی مبنی بر تعداد هفت هشت هزار نفری عشا بیرکه او را محاصره کرده اند بفرمانده لشکر میدهد و تقاضای کمک میکند و نیروهای کمکی نیز اعزام میگردند .

روز هفتم تیرماه فراد مسلح بویرا حمدی بسرکردگی ضراغامپور و ایل قشقای برهبری خسرو قشقای و جمعی دیگر از ایلات که حدود ۸ هزار نفر بودند سمیرم و پادگان نظامی را محاصره کرده و کشتار بیرحمانه‌ای را شروع میکنند. عده‌ای از عشا بیرلباس سربازانی را که روز قبل کشته بودند پوشیده دست بکشتار و غارت میزنند. سرهنگ شقاقی با تفاق ۷۰۰ نفر از نیروهای مسلح مقاومت میکنند که سرهنگ شقاقی وعده‌های کشته و تعدادی هم اسیر میشوند و رفتار جنایتکارانه‌ای با جنازه‌ها میشود که موجب کمال تأثر است. با اینترز قشقای و عشا یرفارس تمام استان را در اختیار داشتند و حکومت مرکزی هم بعلت ضعف نمیتوانست کاری انجام بدهد تا پس از واقعه آذربایجان نهضت جنوب پیش میآید .

\*

\*

\*

واقعہ سمیرم سروصدای زیادتی تولید کرد تا اینکه سرانجام وزارت جنگ چنین اعلام داشت:

بر حسب امریه به وزارت جنگ برای آن که علت اصلی فاجعه سمیرم معلوم شود و افسران و افراد فراری طبق قوانین نظامی مجازات گردند مقرر گردیده است برای رسیدگی به اتهام متهمین و بررسی پرونده متشکله در دادگاہ درسی ارتش دادگاہ فوق العاده زمان جنگ تشکیل گردد.

با زرسی محلی به وسیلہ آقای تیمسار سرتیپ بہار مست انجام گردیدہ و با زرسی به وسیلہ آقای سرتیپ مالک بہ عمل آمدہ است . نظر بہا اینکه مطابق قوانین دادگاہ درسی ارتش دادستان دادگاہ زمان جنگ همان با زپرس اولیہ خواہد بود۔ دادستان این محکمہ همان آقای سرتیپ مالک خواہند بود . لذا دادگاہ متشکله بہ موجب فرمان عمومی ارتش از افسران زیر تشکیل گردیدہ است .

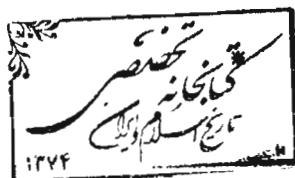
آقای سرتیپ انصاری رئیس دادگاہ

آقای سرتیپ مالک دادستان و آقایان سرتیپ اعتماد مقدم۔ سرہنگ شفیق۔ سرہنگ احتسابیان۔ سرہنگ بایندر۔ سرہنگ اعتمادی ناخدا دوم شاہین .

قرارات متہمین وکلای خود را تعیین و دادگاہ درسی بزودی آغاز گردد .

\*

از نتیجہ رأی این دادگاہ و مجازات مسببین واقعہ سمیرم خبری ندارم . مثل اینکه روی آن سرپوش گذاشتہ شد چون بہر حال دولتہادر آن شرایط وضع خاص منطقہ را مورد نظر داشتند و نمیخواہستند تشنجی ایجاد شود . (در بارہ نہضت جنوب و فعالیت قشقائی ہا تا اعدام خسرو قشقائی مطالبی تنظیم گردیدہ کہ بعداً بنظرتان خواہد رسید .)



\* \*

## اعلام جرم علیه سهیلی درباره انتخابات

پس از شهریور ۲۰ یکی از ماجراهای مورد بحث و گفتگو، مسائل مربوط به انتخابات بود.

پس از خاتمه انتخابات همواره اعلام جرمهای فراوان علیه استانداران و فرمانداران و نمایندگان منتخب میشد ولی تنها نخست وزیری که با آنها مداخله در انتخابات مورد اعلام جرم قرار گرفت علی سهیلی نخست وزیر و تدین وزیر کشور و بود که کاریدادگستری و برائت آنها کشید. اعلام جرم از طرف دکتر مصدق بود و اسنادی دال بر مداخله دولت در انتخابات ارائه گردیده که مورد رسیدگی در جریان تعقیب قرار گرفت.

با وجود اینکه سهیلی از جمله نخست وزیرانی بود که بجزئیات کار انتخابات توجه داشت، نمونه آن مکاتبه سید محمد صادق طباطبائی رئیس انجمن نظارت انتخابات تهران (رئیس بعدی مجلس شورای ملی) و علی سهیلی نخست وزیر میباشد که متن آن انتشار می یابد.

نامها انجمن مرکزی انتخابات به آقای نخست وزیر جناب آقای نخست وزیر، بر اساس اطلاعات و شکایاتی که از مداخله شهرداری و بعضی از ادارات دولتی تهران در امر انتخابات به انجمن



مرکز رسیده بود چندین دفعه به طور خصوصی با جناب عالی و جناب آقای وزیر کشور مذاکرات لازم به عمل آمد و معایب قانونی و اخلاقی این رویه توضیح داده شد تا روز سه شنبه هفته گذشته که جناب عالی و جناب آقای وزیر کشور در انجمن مرکزی حضور بهم رسانیده و در نتیجه مذاکرات وعده فرمودید رئیس و معاون شهرداری از تهران خارج شده و هیچگونه مداخله در امر شهرداری نخواهند داشت و همچنین روسای برزن ها به فوریت تغییر خواهند یافت و نیز در جلسه هیئت وزراء مذاکره و مقرر می شود که آقایان وزراء به تمام ادارات تابعه خود دستور اکید صادر نمایند تا کمترین مداخله ای در امر انتخابات ننمایند و در صورت تخلف از این وظیفه قانونی از مقام خود منصرف گردند.

از آن روز تا کنون کراراً چه به وسیله ملاقات رئیس انجمن و چه به وسیله دادن پیغام مراتب یادآوری و نتیجه عملی این مواعید سؤال شد ولی تا کنون جز انفصال رئیس شهرداری نتیجه دیگری ظاهر نشده و در این مدت وقت انجمن مصروف استماع شکایات از عملیات و مداخله نامشروع شهرداری و بعضی ما مورین در امر انتخابات بوده و حتی تجری بعضی زیادتر شده و به اطراف شهر هم برای مداخله رفته اند.

علیهذا متذکر میگردم چنانچه تا عصر سه شنبه پا نهم آذر انفصال رئیس و معاون شهرداری و مسافرت آنها جدا تا تأیید نشود و اقدام به تغییر روسای برزن ها و صدور دستور جامع از طرف آقایان وزراء به تمام ادارات تابعه خود در منع مداخله ما مورین در امر انتخابات ما در نگردیده و به اطلاع عامه نرسد انجمن ناچار در حدود وظیفه مبارت به اتخاذ تصمیمات دیگری خواهد نمود و ممکن است انتخابات را تعطیل نماید تا بر طبق مذاکرات روز سه شنبه اقداماتی برای جلوگیری از عملیات غیر قانونی ما مورین کاملاً عملی گردد.

رئیس انجمن نظارت مرکز انتخابات تهران

سید محمد صادق طباطبائی

پاسخ آقای نخست وزیر به انجمن نظارت انتخابات تهران :

جناب آقای طباطبائی رئیس انجمن نظارت انتخابات تهران در پاسخ به نامه شما به اطلاع میرسانم که چند به وسیله تلفن از اقداماتی که راجع به شکایت از عملیات ما مورین دولت به انجمن نظارت شده خاطر شریف را مستحضرداشتند ولی لازم می دانم متذکر گردم: ۱- هما نظوری که وعده داده شده بود به کلیه آقایان وزیر ابلاغ شد که به تمام ادارات تابعه خود دستور اکید ما در فرما یند که مداخله ای در امر انتخابات ننمایند و با متخلفین طبق قانون عمل نمایند. این مطلب را کتبا به شکل بخشنامه به کلیه وزارتخانه ها نوشتم که البته در جریان ملاحظه فرموده اید.

۲- با اینکه کرا را دستور داده شده بود که ما مورین شهرداری مانند سایر ما مورین دولت در امر انتخابات تهران دخالت و مداخله نکنند چون شهرداری تهران و معاون ایشان مورد نظر انجمن بود هر دوی آنها برای مدت انتخابات از کارکنان رفتند و به آنها ما موریت داده شده که از تهران خارج شوند و نسبت به روسای برزن های مورد نظر نیز دستور داده شد که نظرا انجمن تا مین گردد.

در خاتمه از ذکر این نکته نیز ناگزیر است آنچه به این جانب اطلاع می رسد شاید معایب جریان انتخابات تنها در این نیست که بعضی از مستخدمین دولت ممکن است از مقام خود سوءاستفاده کنند بلکه چون غالباً اعضاء انجمن های فرعی ما و طلب برای انتخابات هستند و با نسبت به اشخاص معینی نظریات خاصی دارند با ید این موضوع هم مورد توجه خاص انجمن مرکزی قرار گیرد که با بی طرفی کامل به آن رسیدگی شود.

بهر حال آنچه مربوط به مستخدمین دولت است هما نظور که وعده داده شده بود وزارت کشور مرا قبت خواهد داشت ولی آنچه مربوط به خود انجمن است نیز باید تصمیماتی در باره آن اتخاذ نماید که رفع شکایت از مراجع کنندگان شود.

امیدوارم با مراقبت‌هایی که زهر دو طرف بعمل می‌آید دیگر  
موردی برای نگرانی باقی نماند.

علی سهیلی - نخست وزیر

\*

انتخاباتی که در زمان نخست وزیری سهیلی انجام شد انتخابات  
دوره چهاردهم میباشد که روسها و انگلیسها در آن انتخاب نمایندگان  
نقش مهمی داشته‌اند. این دوره تقنینیه‌ها مهمترین ادوا پارلمانی  
ایران بود که افرادی نظیر دکتر مصدق - سیدضیاءالدین طباطبائی  
و ۸ نماینده فراهیون پارلمانی حزب توده در آن عضویت داشتند و  
بعلت اشغال مملکت توسط قوای بیگانه و دسته‌بندی‌های شدید  
پارلمانی دولتها نمیتوانستند زیاده‌ها داشته باشند.

در سال ۱۳۲۴ بدنبال دو واقعه مهم یکی فرار افسران خراسان  
و دیگری قیام پیشه‌وری و فرقه دمکرات آذربایجان مجلس به قوام السلطنه  
رای تمایل داد که به تفصیل از وقایع آن ایام اطلاع حاصل خواهید  
فرمود. حال میپردازم به چگونگی قیام افسران در خراسان . . . . .

\* \* \*

## شورش افسران و نظامیان و فرار بیه شوروی

در سال ۱۳۲۴ قبل از تشکیل فرقه دمکرات در آذربایجان گروهی از افسران و نظامیان لشکر خراسان دست بشورش زدند که ابراهیم زند وزیر جنگ کا بینه صدر الاشراف در مجلس چنین گفت :

تلگرافی از مشهد رسیده بود که ۲۰ تن از افسران لشکر خراسان که سرهنگ نوائی و سرگرد اسکندانی ارشد آنها بودند با تفاق ۱۵ درجه دار در نیمه شب دوکا میون دولتی را تصرف کرده با دو دستگاہ بی سیم و مقداری اسلحه و مهمات بطرف بجنورد حرکت میکنند و حدس زده میشود که عازم ترکمن صحرا هستند. آنها در (مراوه تپه) خود را با زرس معرفی کرده اسلحه یک سواران را که حدود ۱۲۰ نفر هستند گرفته و افسران این سواران هم به آنها پیوسته دسته جمعی عازم بجنورد شده اند. از قرار معلوم در ترکمن صحرا حدود ۲ هزار ترکمن مسلح وجود دارند که اینها قصد دارند خود را با آنها برسانند و با لاتفاق نقشه ای را بمورد اجرا بگذارند.

بعداً در مطبوعات کشور انتشار یافت بعد از ظهر روز ۲۹ مرداد ۱۳۲۴ هنگامیکه افسران با تجهیزات کامل وارد گنبد کاووس میشدند طبق دستورات واصله از مرکز وسیله گروهان ژاندارمری محل بفرماندهی ستوان یکم حیدر حسینی غافلگیر شده و ۷ تن از افسران از جمله سرگرد

اسکندانی بقتل میرسندوبقیه متواری میگردند .  
سرلشکرارفع رئیس وقت ستاد ارتش چنین گفت : ارتش خبرداشت  
که حزب توده درصددفراهم آوردن یک طغیان مسلحانه میباشد و برای  
وصول باین منظوربا پاره ای از افسران تماسهایی برقرارکرده است .  
برای خنثی نمودن این توطئه تدا بیری بموقع اجرا گذارده شد که  
از آنجمله جاجائی پاره ای از افسران بود ، گروهی از افسران مقتول  
و گروهی از مرزگریخته اند .

حزب توده که درحقیقت درماجرای مزبور دچار شکست شده بود  
بکلی منکر دخالت درکار شده و چنین اعلام نمود :

ادامه دهندگان سیاست قبل از شهریور ۲۰ با همدستی و همکاری  
ارفع دارند برای حزب توده پا پوش میدوزند و ادعا میکنند که حزب  
توده با اسلحه فراوانی که جمع کرده درخیال کودتا و یا اشغال قسمتی  
از کشور میباشد . اسلحه حزب توده قلم و زبان و نطق جوانان روشنفکر  
و مشت گره کرده زحمتکشان و اراده و ایمان و خون قمرملت است . ما  
اسلحه احتیاج نداریم . آنها که پیش آمدهای محلی و عصیانیت چند  
افسراز خود گذشته و امثال آنها را بحزب توده نسبت میدهند آنها اراده  
این حزب دلاور را با زیچه تصور کرده اند . \*

اعلامیه افسران متواری شده هم چنین انتشار یافت :

ارفع بیبها نه های مختلف ما را در فشار میگذاشت و علیه ما پرونده  
سازی میکرد و چون ما افسران حیثیت و شرافت خود را در معرض تهدید  
مشتی مغرض دیدیم تصمیم بکناره گیری از ارتش و حفظ شرافت خود  
گرفتیم . بنا براین اگر ستاد ارتش یا سایر مقامات دولتی بجای  
اینکه بمطالب حقه ما رسیدگی کنند برای حق کشی و نابودی ما دست  
به اقداماتی بزنند چون متکی بحق و حقیقت و قانون اساسی و اصول  
مشروطیت ایران هستیم تا آخرین رمق که در تن و آخرین نفسی کسه  
داریم از شرافت خود دفاع میکنیم . \*

صدرا لاشراف نخست وزیر وقت در این باره مینویسد :

بدولت خبر داده شد که ۷ افسرو ۲۰ سربا زو ۴۰ کا میون ارتش مملو  
از تفنگهای دولتی و مسلسل و فشنگ و نارنجک دستی با ۸۰۰ هزار تومان  
پول از لشکر خراسان برداشته و گریخته اند. بلافاصله جلسه فوق العاده  
دولت تشکیل گردید. سرتیب ضرابی رئیس شهربانی و سرهنگ اعتماد  
مقدم فرمانده نظامی را خواستم و جریان را جویا شدم. از گنبد خیر  
رسیده که اینها وارد گنبد شده و در باغ کشا و رزی که محل تمرکز قوای  
شوروی است اقامت جستند. بر رئیس ژاندارمری گنبد تلگراف رمز  
کردیم تا بهر وسیله ای که ممکن است آنها را بزنید و کامیونهارا بگیرید.  
جواب رسید که روسها قدغن کرده اند اینجا نباید حتی یک تیر صدا کند.  
برای تقویت ژاندارمری گنبد دولت دستور داده شد که ۲۰ ژاندارم از  
رامیان بگنبد بروند که روسها اجازه حرکت ندادند. ژاندارمری گنبد  
۲۵ ژاندارم و شهربانی ۲۰ پاسبان داشت که به آنها دستور دادیم یک  
جا جمع شوند. حدس من این بود که آنها میخواهند همراه عده ای ترکمن  
بما زندران بیایند و با کمک افراد حزب توده ما زندران ژاندارمها  
را خلع سلاح کرده با راه آهن و وسایل دیگری که روسها در اختیارشان  
میگذازند بتهران بیایند. در مرکز هم توده ایها و غیر توده ایها که در  
ارتش همدستانند دارند اغتشاش کرده انقلاب برآید. ما  
با سرلشکر ارفع رئیس ستاد دوروسای شهربانی و فرمانداری جلسه  
کردیم و برای استقرار نظم به آنها اختیارات تام داده شد. شبانه  
کلوب حزب توده و سازمانهای مختلف حزبی اشغال و ۱۸ نفر از سران  
حزب دستگیر و نوشته ها و اسناد ضبط شد. معلوم شد یک عده افسر با آنها  
همدست هستند و در نظر بود که پس از تکمیل قوای در یک شب مرکز برق و  
تلفن را تصرف کرده و شهر را خاموش و ارتباطات را قطع و مواد احتراقی  
ارتش را از دینامیت و باروت منفجر سازند. تمام این مراکز تحت  
مراقبت قرار گرفت و در یک شب ۱۱۵۰ افسر مشکوک بولایات جنوبی  
اعزام و قوای کافی از ولایات بتهران آورده شود. یک موضوع دیگر هم

برای دولت اسباب توهم شد و آن اینکه همه روزه چندکا میون سرپوشیده متعلق بروسها از خارج تهران وارد و بسفارت میرفت و ما مورین دولت هم حق تفتیش نداشتند. در این موقع اطلاع رسید که قوای ژاندارمری و شهربانیکای میونهای مسروقه را با تمام اسلحه گرفته اند.

جریان چنین بود که این عده بعد از دو روز توقف نزد قوای روس با کامیونها بگرگان رفته و بعد از دو ساعت برگشته اند. هنگامیکه از برابر عمارت ژاندارمری عبور میکردند افسران و سربازان تیراندازی کرده سه افسر و چند سرباز زکشته شده و کامیونها و سلاحها بدست ما مورین دولت میافتد. روسها به تیراندازی اعتراض کردند. به آنها جواب سخت داده شد. خبر موفقیت قوای دولتی در را دیو گفته شد و نقشه آشوب طلبان باطل گردید. نمایندگان حزب توده در مجلس بنای اعتراض را گذاشته و دستگیری سران حزب و اشغال کلوپها و توقیف روزنامهها را مورد حمله قرار داده و همراه عدهای از افراد حزبی بطرف کلوپ رفته تا از دست نظامیان خارج کنند. دکتر کشا و رزکه در جلوی جمعیت بود کتک مفصلی خورد و سرش کسته و خون آلود بمجلس آمد و غوغا بپا کرد. ولی افراد مخالف دولت که جزو حزب توده نبودند سکوت کردند و موضوع خاتمه یافت. من بجهاتی صلاح ندانستم که نقشه آنها را فاش سازم و فکر میکردم شاید حزب توده بعد از این شکست دست از اقدامات مخالف مصالح کشور بردارد.

دکتر یزدی و دکتر اردمنش مذاکراتی انجام دادند و قرار شد اگر کاری خلاف استقلال و آزادی مملکت نکنند به آنها آزادی داده شود. من هم فکر میکردم شاید از این طریق روسها با دولت نزدیک شوند و مشکلات سیاسی حل گردد ولی این خیال خامی بود. آنها با زهم براه خود ادامه دادند.

\*

انور خا ماهی مینویسد: نخستین حوزه افسران حزبی در اوایل سال

۱۳۲۳ تشکیل شد که اعضای آن عبارت بودند از سرهنگ آذرب سرگرد اسکندانی - سروان عنایت رضا و چندتن دیگر . در آن موقع خسرو روزه نه تنها عضو حزب نبود بلکه حتی مخالف بود و تا ایلات ناسیونا لیستی داشت و در رأس گروهی مانند سروان عباسی - مرتضوی - رصدی با تشکیلات نهضت ملی سرهنگ منوچهری (بعداً ارتشبد آریانا) همکاری میکرد. آذرو اسکندانی و روزه با زدا نشکده افسری با هم دوست بودند و از تا ایلات یکدیگر آگاهی داشتند. سرانجام روزه هم به دوستانش پیوست و دوستان روزه هم وارد تشکیلات شدند. آرداشس گویندگی سازمان افسری را بعهده گرفت. حدود سی افسرجوان و تحصیل کرده در این حوزه فعالیت داشتند. چند شب بعد آرداشس در جشن سفارت شوروی در حال مستی از نقش سفارت شوروی در ایران هنگام طرح لایحه نفت کا فتارادزه گله میکند. سه روز بعد شورویها او را ظاهراً "بسفارت دعوت میکنند و در همانجا او را با زدا شت نموده در اتومبیل انداخته می خواهند به اردوگاه ارتش سرخ ببرند و زندانی کنند.

آرداشس با داشتن مصونیت پارلمانی یکماه در با زدا شت بود و ماکسیموف سفیر شوروی میخواست او را بشوروی بفرستد و بجرم خیانت محاکمه کند که با پارلمانی سران حزب توده او را آزاد میسازند.

در این ماجرا نورالدین الموتی - دکتر بهرامی - ایرج اسکندری - نوشین - دکتر یزدی و روستا اعتراض کردند و تنها کسی که هیچ اقدامی نکرد کا مبخش بود که از اینکار سود میبرد زیرا مسئول اداره حوزه های افسری حزب شد. پس از آزادی دیگر آرداشس سابق نبود.

بدنبال فعالیت سازمان نظامی حزب شب ۲۵ - مرداد ۱۳۲۴ ۱۹ افسروشن سربازان لشکر خراسان مسلحانه علیه رژیم قیام کرده و از مشهد بگنبدکا و وس رفته تا با کمک ترکمنها یک پایگاه چریکی علیه دولت تشکیل دهند.

کمیته مرکزی حزب توده و مقامات شوروی از این قیام خبر نداشتند و واکنش منفی آنها موجب شکست قیام شد. مبتکر قیام سرگرد اسکندانی



مسئول سازمان افسری خراسان بودا ما بطور مسلم‌روزیه و آذرازاین قیام خبرداشتند. ستوان تفرشیان از افسران قیام‌کننده میگوید: اسکندانی میگفت جنگ دارد تا ما میشود و همین رژیم که در ایران هست مورد تأییدخواهد بود. حزب توده هم سروصدائی ایجاد نمیکند ولی وقتی ما پیروزشدیم ما را تا تأییدخواهد کرد. زیرا به محض اینکه ارتش شوروی از ایران برود همه ما را تیرباران میکنند. ما با این قیام نمیخواهیم بحکومت برسیم بلکه راه رسیدن حزب توده را بحکومت هموار میکنیم. هدف قیام پایگاه چریکی بود که روی چنداعمال تکیه میشد (۱- حزب توده آنها را تا تأییدخواهد کرد. ۲- دولت شوروی به آنها کمک خواهد کرد. ۳- منطقه برای مبارزه چریکی مساعد است ۴- افسران توده‌ای در تهران و شهرستانها با آنها خواهند پیوست) گویا طراح سرهنگ آذربود و روزبه‌وسا یرین هم موافق بودند. از رهبران حزب هم آرداش با آنها موافق بود.

وقتی حزب توده مطمئن شد که قیام خراسان با موافقت مقامات شوروی نبوده دستور داد که با قیام‌کنندگان هیچگونه همکاری نشود در روزنامه رهبر نوشته شد: (بعلت دسته‌بندی ارفع و رزم‌آرا در ارتش و تبعید افسران جوان از طرف ارفع بجنوب آنها برای دفاع از جان خویش چند قبضه اسلحه را برداشته بمبارزه پرداختند. مبارزه در ارتش در نتیجه حمله‌ی طبقه پوسیده شدت یافته است. ما بدون اینکه درباره قیام افسران خراسان ناظران نظر کنیم میگوئیم تمام فسادها از تهران و اولیای مرتجع ارتش میباشند) که دستور توقیف روزنامه رهبر داده شد.

بعدها حزب توده طی بیانییه‌ای چنین اعلام کرد: ما هیچ چیز دیگری غیر از قانون اساسی و مشروطه و اصول واقعی دموکراسی نمیخواهیم. ما مقام سلطنت را که قانون اساسی برقرار نموده محترم شمرده ایم و این احترام تا موقعی است که با اصول قانون اساسی سازگار باشد. آنها نیکه‌عصا نیت چند افسران خودگذشته را بحزب توده نسبت میدهند

اراده‌ها بین حزب دلاور را با زیجه تصور نموده‌اند. \*

پروین گنابادی هم در مجلس گفت: فرار افسران بهیچوجه مربوط به حزب توده نمی‌باشد. در حالیکه سرگرد اسکندانی و ۶ افسر دیگر وعده‌ای سر با زکشته شده بودند.

\*

علت مخالفت مقامات شوروی با این قیام‌بعلت نقشه‌هائی بود که برای آذربایجان داشتند. پیشه‌وری به تبریز رفته و مقامات کار را فراهم ساخته بود در چنین موقعیتی مقامات شوروی مصلحت نمی‌دیدند که در جای دیگر درگیر شوند.

ایرج اسکندری درباره قیام افسران خراسان مینویسد:

یک شب سرهنگ آذرودانش نزد من آمدند و گفتند که ما می‌خواهیم در گرگان یک رشته از پادگان‌ها را خلع سلاح کنیم چون ارفع به عده‌ای از ما مشکوک شده می‌خواهد ما را تبعید کند و ما ناچاریم اینکار را بکنیم. من با تصمیم آنها مخالفت کرده گفتم اینکار بی‌فایده است. چون اصرار داشتند گفتم با کمیته مرکزی باید صحبت کنم، فردای آنروز به سرهنگ آذر گفتم که کمیته مرکزی با توافق آراء مخالفت کرده است.

سرهنگ آذر ناراحت شد، کا‌مبخش هم در این جلسه حزبی حضور نداشت. دوشب بعد افسرها با یک اتوبوس از تهران بطرف خراسان حرکت میکنند که اتوبوس را کا‌مبخش برای آنها تهیه میکند.

بدون شک کا‌مبخش این تصمیم را بدستور مسئولین (ک-ژ-ب) گرفته بود. پس از شکست قیام میکروزکا‌مبخش در مجلس از من پرسیدتو با اقدام افسران موافقت کرده بودی؟ گفتم من نه تنها مخالف بودم حتی مخالفت کمیته مرکزی را بسرهنگ آذر ابلاغ کردم. کا‌مبخش گفت سرهنگ آذر بمن گفت تو موافقت کرده بودی و من هم اتوبوس تهیه کردم. بعداً معلوم شد مسئولین نظامی ارتش سرخ با این عمل بشدت مخالف بودند ولی علت موافقت کا‌مبخش شاید ارتباط او با سیرسازمانها بوده که این نمونه‌ای از جریانهای مختلف در شوروی میباشد. بهر

حال وقتی جریان بهم خورد کما مبخش با زرنگی خاص خودش میخواست  
تقصیر را بگردن من و کمیته مرکزی بیاندازد. در خارج از کشور رادمنش  
بمن گفت در پیرونده افسران خراسان سرهنگ آذرو دانش نامها مضاء  
کرده اند که من با عمل آنها موافقت کرده بودم. از سرهنگ آذر پرسیدم  
گفتم چرا دروغ نوشته‌اید. گفتند کما مبخش از ما خواسته بود. گفتم  
خوبست تکذیب کنید و آنها هم مطلبی نوشتند که دوپهلو بود و حرفهای  
خود را صریحا تکذیب نکردند. \*

پروفسور احمد شفا ئی از افسران قیام‌کننده پس از ۳۷ سال مهاجرت  
بشوروی و بازگشت با ایران چنین مینویسد:

بعد از شهریور ۲۰ من در دانشکده فیزی تدریس میکردم. همیشه  
از دزدی و تبهکاری و رشوه‌خواری و بیکاری و دروغگوئی انتقاد میکردم.  
رزم‌آرا در آنوقت رئیس دانشکده فیزی شده بود. مرا در ارتش (پدر  
توپخانه‌ها) نامیدند. رزم‌آرا از باهوشترین و زرنگترین و  
حیله‌گرترین و مقام‌پرست‌ترین افسران ارتش بود. در آنوقت  
شاه جوان بدانشکده فیزی میآمد و با رأفت زیاد افسران و دانشجویان  
برخورد میکرد. محبوبیت فراوان بدست آورده بود. در تیم فوتبال  
خوب بازی میکرد. انصافا سوارکار خوبی بود. کم‌کم طوری شد که هنگام  
بازگشت از دانشکده، افسران صف میکشیدند و به ابراز احساسات  
میپرداختند. یکروز هم واحدهای پیاده‌باز بتکار خود را بدستور محرمانه  
قبله، شاه جوان را روی دست بلند کردند. رفته رفته این عمل چاپلوسانه  
بصورت سنتی درآمد. من همیشه بیطرف میماندم. یکروز هم در کلاس  
گفتم درست است که شاه مظهر وحدت کشور و فرمانده کل قواست ولی  
پرستش مخصوص خدا میباشد. شاه پرستی هم نوعی بت پرستی است.  
روز بعد رزم‌آرا بخشنامه کرده هنگام مراجعت شاه واحدها باید صف  
بکشند و در محوطه خودش را روی دست بلند کنند. من دانشجویان را بکلاس  
برده توجیهی باین بخشنامه نکردم. ولی انتشار دادند که من عضو  
حزب توده هستم در حالی که چنین نبود. در اوایل بها رقرار بود مانوری

در منطقه جا جرود داده شود. طبق معمول اسلحه خانه ها به افسر نگهبان تحویل شد. روز بعد گزارش دادند که دو قبضه تفنگ بر نوگم شده است. رزم آرا مرا احضار کرد و دستور توقیف مرا داد. رزم آرا تصور کرده بود که من عضو حزب توده هستم و اسلحه ها را در اختیار حزب گذاشته ام. در بیست و نهمین روز توقیفم در با شگاه افسران بدیدن رزم آرا رفته و گفتم چرا مرا ۲۰ روز است توقیف کرده اید؟ گفت تو خوب میدانی تفنگها کجاست؟ بقدری عصبانی شدم که میخواستم با و بگویم در اسلحه من ۷ تیر است. ۵ تیر برای زن و سه فرزندم و خودم و دو تیر هم برای شما. رزم آرا که جریان را حس کرد، دکمه زیر میزش را فشار داد که استواری وارد شد و مرا محکم گرفت. رزم آرا گفت اسلحه ها را بگیر. زندان انفرادی بدون خدمت و ملاقات. در اطاق رزم آرا اسلحه کمربند و شمشیر و حتی کمربندم را گرفتند و مرا بزندان بردند. نقطه عطفی در زندگی من از همانجا شروع شد. یک افسر شرافتمند و پاكدامن من بصرف توهم یک مافوق بدون کوچکترین مدرک بزندان رفت. آیا این افسر حق ندارد بدستگاه حاکمه کشور بدین شود؟

سرانجام با وساطتی مرا بلشگر مشهد منتقل ساختند. در آنجا علی اکبر اسکندانی هم دوره من در توپخانه که فعالیت محرمانه داشت مرا بسوی خود جلب کرد. با نظرها و افسران را بصورت حزب توده در میآوردیم. بزودی تفرشیان - بهرامدان - حسین فاضلی بیا اضافه شدند. سرهنگ دوم عابدین نوائی هم بیا پیوست. یک هیئت اجرائی افسران برهبری اسکندانی تشکیل شد. با دبیران کمیته ایالتی مشهد آشنا شدم که اسمی بعضی از آنها چنین بود: باقر عاملی، نیری - محمدزاده و... با امضای مستعار حمید بر علیه فرماندهان مقاله مینوشتیم. افرادی را که با ما همکاری نداشتند نامطلوب معرفی میکردیم ز جمله آنها سرهنگ یکرنگیان بود که از او شرمند هستیم.

با اواخر روزی حسین فاضلی رئیس نقلیه لشکر که چند سال قبل در حسرت با زگشت بوطن درگذشت شبانه مرا بمشهد برد تا در جلسه هیئت

اجرایه شرکت کنم، اسکندانی گفت ما در صد دهستیم قیامی مسلحانه علیه حکومت مرکزی بر اه اندازیم، تمام مقدمات کار فرما هم شده است. اعضای سازمان نظامی لشکر که ۱۹ نفر هستند در این قیام شرکت میکنند. برنا ماه این بود که در سرحدات شوروی پایگاه مقامتی بوجود آوریم. کامبخش با این نقشه موافقت کرده بود. او میگفت تا ارتش شوروی در ایران هست باید این تکیه‌گاه را بوجود آورد و ضمناً بهرام‌دانش هم به تهران رفته موافقت کمیته مرکزی حزب را گرفته که خودش شما را در جریان میگذارد.

با این نظر در نیمه شب ۲۵ مرداد ۱۳۲۴ حدود ۱۹ فسر و یک سر جوخه و ۵ سرباز با دو کامیون ارتشی و یک جیب و تعدادی تفنگ و مسلسل و نارنجک دستی و وسایلی دیگر در خارج از شهر مشهد گرد آمدند. افسران عبارت بودند از: اسکندانی - نوائی - شفائی - پیرزاده - تفرشیان، فاضلی - دانش - سلیمی - قمصریان - شریفی - احسانی - نجفی، نجدی - شهبازی - مینائی - رئیس‌دانا - کیهان - ندیمی و کنگر . . .

من وصیتنامه‌ای را نوشته در جعبه‌ای نزد برادرم گذاشتم. از وضع زن و بچه‌هایم خیلی نگران بودم چون هیچ‌گونه پس‌اندازی نداشتم. در آن موقع وضع چنان بود که همه افراد خانواده را به آسانی فدا کردم. در ساعت ۱۱ و نیم شب سرود خوانان بسوی قوچان حرکت کردیم. در بین راه سیم‌های تلفن و تلگراف را قطع می‌کردیم. پادگان مراوه تپه را خلع سلاح کردیم که شامل یک اسواران بود. چند نامه جعلی از فرمانده لشکر در اختیار داشتیم و هیچ‌کس در کار ما تردیدی نداشت. با یک حکم جعلی فرمانده پادگان را معزول و خود او را دستگیر کردیم و سلاح‌های پادگان را در اختیار گرفتیم. روز بعد شب هنگام به گنبد قابوس رسیدیم. فرمانده پادگان شوروی جلوی ما را گرفت اسکندانی گفت برای نقشه برداری بشوروی میرویم. قرار بود احمد قاسمی بماند و دیگران را از تهران و کردستان و نقاط دیگر

بما ملحق شونده که خبری نبود. شبانه بسوی گرگان حرکت کرده در جنگلی متوقف شدیم. اسکندانی در گرگان بدیدن قاسمی میروند و او میگوید که رییخودی کرده اید ما در وضعی نیستیم که بتوانیم قیام مسلحانه بکنیم ما بهیچوجه نمیتوانیم با شما همکاری کنیم. نیمه شب ۶ افسر متواری دیگر (آذر - رصی - پزشکیان - وطن پور - آگا هی پور هر زمان) بما پیوستند. شادی کنان بسوی گنبدبا زگشتیم. اسکندانی و بهلکه مذاکراتی نمودند. تهران هم از اقدامات ما آگاه شده بود.

عصر روز ۲۹ مرداد دستون ما بر اه افتاد. اسکندانی بعنوان فرمانده نجفی و نجدی و شهبازی و مینائی و سر جوخه بهلول و سروظیفه رفیعی حرکت کردند. رانندگی با خود اسکندانی بود. هنگام عبور از جلوی ساختمان شهر بانی رگبار گلوله بسوی ما باریدن گرفت ظرف چند ثانیه تمام سرنشینان جیبنا بودند. ما متوجهش شدیم بسمت پادگان شوروی رفتیم. ما را نپذیرفتند. شورویها بکلی برکنار از ماجرا بودند. یک افسر شوروی ضمن انتقال با قیما نده افسران به شوروی گفت چرا نسنجیده چنین اقدامی کرده اید. دو نفر هم در ماجرا مجروح شده بودند. شریفی بشورو؛ فرار کرد و دریا کوفت نمود. اصغر احسانی بتهران رفت و کارمند وزارت کار شد.

تا آنجا که میدانم اصولاً "قیما" افسران خراسان مورد تائید مقامات شوروی نبوده و ناشی از روش ما جرایمها که میبخش بوده است. با اینصورت ما ۹ نفر گرفتیم. مدتی در جنگل پنهان شدیم. برای سر هر کدام ماه هزار تومان جایزه گذاشته بودند. پیرمردی لباسهای افسری ما را گرفت بما لباس گدائی داد. وسط راه گرفتار ترکمنها شدیم. میخواستند ما را بدرخت ببندند تا از گرسنگی در مقابل چشم هم بمیریم. آذر گفت ما افسران توده ای هستیم. آنها بما ترحم کردند گفتند ما هم طرفدار حزبیم. در همان سختیها مهدی کیهان شروع کرد فحاشی به مارکس و انگلس و لنین و استالین که ما را بیهوش کرد.

انداخته اند. بتدریج از هم جدا شدیم. من و پیرزاده با هم بودیم. در بیابان سه روز با یک قرص نان قناعت می‌کردیم وضع طوری بود که به مرگ نزدیک شده بودیم.

سرانجام مهندس علوی عضو کمیته مرکزی حزب اقداماتی کرد و ما را با دودست لباس سرباز شوروی بعنوان مهاجرسیاسی به بندر انزلی بردند. در آنجا چندتن دیگر از رفقای خود را در لباس سرباز شوروی دیدیم. سرگردهایت اله حاتمی - سروان محمدقاضی اسداللهی و برادرش رضا، آنها را از کردستان آورده بودند و معلوم شد که شورویها مشغول جمع آوری افسران فراری و مورد سوءظن هستند. ضمناً به ما گفته بودند که اگر در مرزا زشما سئوالی کردند بگوئید سرباز شوروی و از اهالی تاجیکستان هستید. در آنجا با دو افسر دیگر سروان یوسف مرتضوی (پس از فرار دمکراتها در تبریز اعدام شد) و ستوان حسن نظری آشنا شدیم. ما را به باکو بردند و بسا افسران فراری ملحق شدیم و از شرایط یک فردمتاز شوروی برخوردار گشتیم. جیره ما برای یک وزیر بود. اما یکسال بعد پس از اینکه جنبش آذربایجان شکست خورد و مجدداً بشوروی پناه بردیم حتی جیره بخور و نمیر هم به ما ندادند. امیدادند. کوچکترین خبری از خانواده‌های خود هم نداشتیم.

شورویها میکوشیدند ما را برای کارهای جاسوسی آماده سازند. عناصری از قبیل فروغیان - کیهان - حاتمی - رصدی - رزم‌آور و... را بمقامات بالای حزبی کشیدند و مورد اعماد شورویها قرار گرفتند و عده‌ای ما نند من که تسلیم نشدند و تن بجا سوسی ندادند مغضوب گردیدند. گروه‌گرای در تمام مدت مهاجرت در شوروی وجود داشت. حادثه اعترافات تلویزیونی کیا نوری و طبری درس عبرتی برای نسل جوان می‌باشد.

من ۳۷ سال در شوروی در میان آنها ماندم و در حیرت خاص قدم ننهادم و در عین حال زندگی نسبتاً آبرومندی داشتم. از راه معلمی و پژوهشگری در زبان مادری به میهنم خدمت کردم.

\* \* \*



### زندگی پرماجرای قوام السلطنه

یکی از نخست وزیرانی که زندگی پرفراز و نشیبی داشته است احمد قوام (قوام السلطنه) می باشد. او از دوره قاجار دست اندرکار بود و با زندگی اشرافی و مرفهش در بازیهای سیاسی بقدری مهارت داشت که میتوانست با حزب توده ائتلاف کند، استالین و مولوتف را بصورتی بازی بدهد که براحتی ارتش سرخ را از ایران خارج کند، با آمریکا آنها را بچنان بدوستی ببرد که هر وقت مصر کار میشد آنها را بوعده امتیاز نفت دلخوش میساخت و سرانجام هم هیچگونه نفتی به آمریکا نثار نداد. ولی در همه حال با انگلیسها روابط دوستانه داشت.

قوام در کودتای ۱۲۹۹ بدست کلنل محمد تقی خان پسیان دستگیر و بزندان سیدضیاء رفت و تنها کسی است که از داخل زندان فرمان نخست وزیری بدست آورد و بالاخره برای انتقام جوئی از سیدضیاء بعد از شهریور ۲۰ در واقع آذربایجان او را بزندان انداخته قوام السلطنه تنها نخست وزیری است که با ۶ پادشاه کار کرده است.



قوام که پیش از هرکس در ایران فرمان نخست وزیری داشته‌ده  
کا بینه تشکیل داده که دوکا بینه اش در زمان احمد شاه و کا بینه اش در  
زمان محمدرضا شاه بود. در باره آخرین کا بینه اش مشغول بررسی  
بود که با وقایع ۳۰ تیر مخفی شد و اموالش مصادره و مه‌دور الدما علام  
گردید.

قوام السلطنه در سیاست خود را پیش کسوت میداند زیرا یکی از  
وزرایش یعنی سردار سپه بمقام سلطنت رسید ولی سرانجام با تها م  
سوء قصد بجان سردار سپه نزدیک بود که بزند ان برود که با وساطت  
احمد شاه با اروپا رفت و در مدت سلطنت رضاشاه پنج سال در اروپا بحال  
تبعید بسر برد.

بعلاوه تعدادی از وزرایش بمقام نخست وزیری رسیدند که عبارتند از  
دکتر مصدق - ابراهیم حکیمی - محمد ساعد - عبدالحسین هژیو -  
دکتر اقبال و نیز دونفر از نخست وزیران سابق دکترمتمین دفتری و  
محمود جم‌وزارت کا بینه اش را پذیرفتند. همچنین سه تن از وزرایش  
بریاست مجلس سنا رسیدند. حکیم الملک - تقی زاده - دکتر سجادی و  
نیز دونفر از وزرایش بریاست مجلس شورایی و مجلس موسسان رسیدند  
مستشارالدوله صادق و حاج محتشم السلطنه اسفندیاری.

بی شک و تردید خدمت قوام السلطنه در راه نجات آذربایجان فراموش  
شدنی نیست. ولی متأسفانه بعلمت آلودگیهای بعضی از اطرافیان  
با مورمالی و فروش جوازه‌ها حتی بشخص قوام هم آنها مات مالی زده  
شد و با وجود شایستگی فراوان و بازیهای ظریف سیاسی او بعلمت روش  
دیکتاتوری و کبر و نخوت زیاده‌ا ز حدی که داشت مورد حملات شدید قرار  
گرفت و چون هنگام قدرت با مطبوعات در میافتاد و روزنامه نگاران هم  
در فرصت مناسب (جناب اشرف) را نمدمال میکردند و دخالتهای او را  
در امر انتخابات و فروش جوازه و جوب و حمایت از افراد بدنام آشکار  
میساختند و چون قوام با حزب توده و طرفداران مصدق هم در افتاد آنها  
هم در لجن مال کردن قوام السلطنه سهم بسزائی داشته‌اند.

قوام السلطنه که بمناسبت خدمت بنجات آذربایجان لقب (جناب اشرف) را گرفته بود بعلت اعتراض بتشکیل مجلس موسسان برای تغییر قانون اساسی بدستور محمد رضا شاه از او پس گرفته شد. حال به بینیم قوام کی بود؟ چه کرد؟ چه سرنوشتی داشت؟ احمد قوام دومین فرزند ابراهیم معتمد السلطنه آشتیانی بود. در دربار قاجار سه لقب گرفت (دبیر حضور - وزیر حضور - قوام السلطنه) پنج بار فرمان نخست وزیری گرفته و ۲۲ فرمان وزارت و دو فرمان ایالت داشته است. مخالفینش او را به قلع و قمع ستارخان و باقرخان و تهیه موجبات قتل کلنل محمد تقی خان و میرزا کوچک خان جنگلی متهم میکنند. موافقین او بزرگترین خدمتشان را بنجات آذربایجان میدانند و میگویند اگر قوام نبود قسمتی از ایران مثل اروپای شرقی زیر سلطه شوروی میرفت.

قوام السلطنه با اینکه نویسنده چیره دستی بود و گاه گاهی هم شعر میگفت و خط بسیار زیبایی هم داشت که فرمان مشروطیت را یادگار او میدانند مع هذا هیچگونه خاطره مدونی از خود بجای نگذاشت و اسرار سیاسی مهمی را که باید بتاریخ ایران سپرده میشد با خود بگور برد. خاطرات قوام گنجینه گرانبهای بود که میتوانست خیلی زمائیل مهم سیاسی تاریخ معاصر ایران را روشن کند. حیف که اینکار نشد. معتمد السلطنه فرخ که در زندگی سیاسی خود همیشه با قوام السلطنه کشمکش داشته و مدتی هم وزیر خواربار کابینه اش بوده درباره او چنین مینویسد:

ما حب اختیار بر ایم تعریف کرد که (میرزا محمد قوام الدوله) پدر بزرگ احمد قوام فرماندهی قشون ایران در جنگ باخان خوارزم و تراکمر را بر عهده گرفت. حدود ۶۰ هزار سرباز برای سرکوبی بخراسان اعزام گردید. آنها بمحض شنیدن این خبر استعای عفو نمودند و قوام الدوله اعتنائی نکرد و جنگ پرداخت که در نتیجه ۳۰ هزار سرباز ایرانی تلف شدند و خود او هم متواری گردید. بهمین جهت مورد بی

مرحمتی ناصراالدین شاه قرا رگرفت . وقتی بتهران رسید به امر شاه (رحیم کن کن) لباس چرکین با وپوشا نیدوزنجیر بگردنش آویخت و او را سوار قاطر کرده با کلاه کاغذی در سلطنت آبا دند شاه ببرد . شاه با فریا دمیر غضب را خواست و دستور داد شکم او را پارها کنند . مستوفی الممالک روی پای شاه افتاد و استدعای عفو نمود و با قبول پرداخت دویست هزار تومان شکم قوام الدوله را خرید . قوام الدوله بحبس میرود و قبل از آنهم در حضور همه رجال او را بچوب می بندند . قوام الدوله ۱۶۰ هزار تومان از جواهر امیر را میپرداد و بقیه را مستوفی الممالک و دیگران میدهند .

حکیم الملک میگفت در کابینه ای که من و قوام السلطنه و وثوق الدوله وزیر بودیم گزارشی از دزدیهای بزرگ معتمد السلطنه پسر آنها رسید که او را عزل کردم و این اقدام موجب سردی روابط من با دو فرزند او که وزیر کابینه بودند شد .

میگویند پدر قوام السلطنه با پرداخت یک هزار اشرافی توانسته بود او را بدربارنا صراالدین شاه بفرستد . بعلت خط خوب و انشاء درستی که داشت لقب (دبیر حضور) را با و دادند و در دربار مظفرالدین شاه هم همین سمت را داشت .

وثوق الدوله میگفت وقتی پدر ما مرد یک جلد قرآن بما رسید که من سهم خود را به قوام بخشیدم .

فرخ در کتاب خود این شعر فرخی یزدی را نقل کرده است :

محو شدایران ز اقدا م قوام السلطنه

محبوبان در جهان نام قوام السلطنه

(بنظر نگارنده این نهایت بی انصافی است مردی را که در یکی از سخت ترین شرایط مملکت خدمت بسزائی در باره آورده است بخاطر اختلافات شخصی چنین مورد حمله قرار داد فقط از نظر ثبت در تاریخ این قسمت نقل گردید .)

\*

مدرس در باره قوام میگفت هیچ رجلی را سراغ ندارم که از قوام بالاتر باشد. او که در برنا مه دولت مستوفی الممالک بعنوان مخالف صحبت میکرد وقتی مورد ایراد واقع شد گفت مستوفی مثل شمشیر جواهر نشان و مرصعی است که فقط بحد تشریفات میخورد. برای روزهای بزم و سلام با یستی آنرا بکمربست. ولی قوام شمشیر فولادی است که برای روز رزم با یستی آنرا بدست گرفت. اکنون ما احتیاج بشمشیر فولادی داریم نه تشریفات.

مستوفی الممالک در مجلس چهارم در پاسخ استیضاح مدرس چنین گفت: من هیچوقت اصرار ندارم که مصدر کار باشم. متاسفانه افرادی میخواهند داخل کار بشوند و (آجیل ها) بگیرند. ولی (من نه آجیل میگیرم نه آجیل میدهم) و اصراری هم بماندن ندارم. در ایام غیبت مجلس را که بعضیها ایام (بره کشی) میدانند با شخصی واگذار میکنم که اشتها دارند. زیرا معده من خراب است و نمیتوانم هم کنم و میروم خدمت اعلی حضرت استعفا میکنم.

قوام السلطنه که از مشهدينما یندگی مجلس انتخاب شده بود در پاسخ مستوفی الممالک چنین گفت:

آقای مستوفی الممالک اظهاراتی کردند که شایسته شأن و مقام خودشان بودند شایسته شئون و زمامداران سابق و لاحق. من از زمامدارانی هستم که در دوره چهارم مجلس بعقیده خود موطر فدارانم در هر دو نوبت زمامداری با کمال عفت و پاکدامنی حکومت کرده ام. اگر معده بعضی از آقایان ضعیف است دندان سائیرین هم برای خوردن آجیل خیلی کند می باشد. در این دوره دو نوبت من و یکنوبت آقای مشیرالدوله زمامدار بوده ایم. اگر بنده آن شخص محترم و شخصی که با من کار کرده اند با صلاح جدیدیا قدیم آجیل خورده اند و لو هر قدر حقیر و قلیل باشد من حاضر هستم از تمامه را بی خود صرف نظر کنم. همینطور اگر این نسبت به آقای مشیرالدوله یا حواشی ایشان داده شود با هم حاضر تمام ثروت خود را بشخص مدعی بدهم. من صریحا گفته ام اگر

مجلس هم با تفارق آراء رأی اعتماد دهندها زهم من بطور قطع حاضر  
بقبول زما مداری نیستم. شاید آقای مشیرالدوله هم حاضر نباشند و  
بهتر است آقای مستوفی الممالک را تقویت کنند و در کار باقی  
بگذارند. آیا شایسته است که ایشان بگویند اشخاصی میخواهند زما مدار  
باشند که آجیل بدهند و آجیل بگیرند. من با کمال تأسف بدولت آقای  
مستوفی ورقه کبود خواهم داد. \*

ابراهیم صفائی می نویسد: استعداد قوام در خط و انشای فارسی  
بخصوص خط نستعلیق خیلی زیاد بود بهمین جهت ناصرالدین شاه باو  
لقب (دبیر حضور) را داد.

قوام در دوران نخست وزیری خود همواره با قدرت و دیکتا توری  
کارها را اداره میکرد. یکبار در مجلس بعنوان وزیر جنگ درباره لایحه  
نظام وظیفه که مورد مخالفت شدید و کلاً قرار گرفت گفت (اگر لایحه را  
با این شکل که هست قبول میکنید فبها والا آنرا پس میگیرم). این  
گفته و در میان و کلاً عکس العمل شدیدی داشت که علی دشتی چنین  
گفت (در هیچ جهنم درهای اینطور رفتار نمیکنند. ما تازه از زیر بار  
استبداد بیرون آمده ایم حالاً بیایم زیر بار استبداد قوام السلطنه  
برویم؟). قوام هم گفت (من و همکارانم سستی و بی‌عزمی را در خود  
راه نمیدهیم و اختیارات قانونی را عاقل نخواهیم گذاشت و بگفته‌های  
کسانی که برای پوشانیدن اغراض باطنی خود همواره دنبال بهانه  
میگردند و قوی نخواهیم گذارد).

علی بصری از قول رضا شاه مینویسد: قوام السلطنه را سیدضیاء بزدان  
انداخت ولی من بعد از استعفای سید و رئیس الوزراء کردم زیرا  
میپنداشتم که مردی است شایسته و میهن پرست و دوستدار شاه و با  
وزیران خود پنهانی با من سر مخالفت برداشت و با خوانین و اشراف  
بدخواه همدست شد. بیخبر از اینکه من خاموش و در خواب نبودم.  
چون دیدم که با بد پیشدستی کرد و پیش از جنبیدنش او را سرکوب کرد  
او را دستگیر کردم. او به همه چیز اعتراف کرد و سوگند یاد نمود که دیگر

با سیاست سروکار نداشته باشد . \*

مسعود بهنود مینویسد : قوام نخستین سیاستمدار ایرانی است که  
ابرقدرت آینده جهان را شناخت و چشم به آمریکا و سرمایه‌داری حریص  
و بظا هر بی خطر آن کشور داشت . در راه این سیاست قوام بعنوان کوشش  
برای گشودن خط سومی در سیاست خارجی در مقابل روس و انگلیس  
آنرا برگزید . از کاردانی حسین علاء استفاده کرد که در آن زمان نماینده  
ایران در آمریکا بود . قوام پنداشته بود که آمریکا بعزت دوری از ایران  
خطری برای استقلال ایران ندارد و با طل‌السحر جادوهای انگلیس  
و روسیه در ایران خواهد بود . با شاه و حسین علاء از وزارت خارجه  
آمریکا خواست که چندتن مستشار مالی به ایران معرفی کنند و ضمناً  
خواست امتیاز نفت شمال را هم به آمریکا بدهد . قوام میخواست  
مجلس چهارم را زودتر افتتاح کند که تا امتیاز نفت شمال را تصویب  
کنند مجلس نیز با اتفاق آرائی بی سابقه قرار داد امتیاز نفت شمال  
را برای آمریکا تصویب کرد ولی روسها ایران را تهدید کردند و  
انگلیسها هم که رقیب تازه نفس را میدیدند امتیاز خوشتر را را پیش  
کشیدند (با وجود لغو آن خوشتر را این امتیاز زملغی شده را بشرکت  
نفت انگلیس فروخته بود) . قوام راه حلی یافت و قرار شد انگلیسها با  
آمریکا بشارکت کنند و مجلس هم این اجازه را داد . بدنبال آن قوام  
دکتر میلیپو و شوستر مستشاران آمریکائی را استخدام کرد و با این  
اقدام ، قوام خواست جلوی مداخلات رضا خان را در امور مالی بگیرد .  
در این موقع خودکشی حبیب میکده افسر ادیب و تحصیل کرده ژاندارمری  
فرزند سلیمان میکده و تنندی پدر او در مجلس ختم پسرش به رضا خان  
باعث شد که در محافل سیاسی همه جا از فساد در قزاقخانه صحبت بشود .  
ولی منکوب کردن سمیتقوچیان قدرتی بسردا رسپه بخشید که هیچ چیز  
نمیتوانست جلوی او را بگیرد و اختلاف قوام و سردا رسپه هم چنان بالا  
گرفت که رضا خان قصد کناره‌گیری داشت که با پادرمیانی ولیعهد  
روابط قوام و رضا خان التیام یافت .

\*

\*

\*

## قوام السلطنه وکلنل محمدتقی خان پسیان

قوام سلطنت این دور، دور تو است بکن

که انتقام از این دور، آسمان گیرد

"عارف"

مهدی نیا در کتاب زندگی سیاسی قوام السلطنه چنین نوشته است: روزی که قرار بود قوام در مشهد توقیف شود ما ژوربها در خان حوالی ژاندارمری چند ژاندارم کا ملا "مجهز را آ ما ده کرده بود و مسیر ارک و خارج از دروازه را مورد دیده بانی قرار داده بود. ناگهان اتومبیل شیکی رسید که بدستور ما ژور زنجیر و راه عبور و سایل نقلیه حتی پیا ده رو را مسدود نمودند. در این هنگام اتومبیل سفارت انگلیس رسید که اجازه عبور داده شد. بلافاصله اتومبیل جناب اشرف رسید. که از خط زنجیر هم عبور کرد ولی ما ژوربها در خان فرمان ایست داد و اسکورت هم بر حسب دستور قبلی دور او را محاصره کردند.

قوام السلطنه در اتومبیل را با زکر دو گفت ما ژوربها در منم، منم... ما ژور جواب داد میدا نم شما هستید و منم با شما کار دارم. بلافاصله دستور توقیف او را صادر کرد. قوام به اعتراض پرداخت که کلنل محمد تقی خان از بالکن ژاندارمری گفت حضرت اشرف امرای دولت است

و صلاح حضرت اشرف در اطا عت .

قوام از اتومبیل پیا ده شد . در یکی دو قدمی اتومبیل جوی آبی میگذشت وقوام چون در حال طبیعی نبود پایش لغزید و بس درون جوی افتاد . زیر بغلش را گرفته او را بلند کرده گفت بسیار خوب کجا با یید رفت ؟ ما ژوبها در خان گفت بفرما ئید در ژاندارمری . . . قوام در اطاقی که قبلا " آما ده شده بود محبوس گردید .

با این نظر فرمائیهائی سه سال و چند ماه قوام در خراسان پایان یافت و ژاندارمری رسماً " زما م مورخرا سان را بدست گرفت . اسبهای حضرت اشرف با مطبل ژاندارمری انتقال یافتند و ۳۶ اسب او را (به استثنای دو اسب ترکمنی) داغ ژاندارمری زدند .

قوام السلطنه از ایالت خراسان یکسربزندان رفت و از زندان سیدضیاء با فرمان نخست وزیری خارج شد . دوبار احمدشاه او را به نخست وزیری برگزید که متن فرمان و تلگراف او چنین است :

" دستخط احمدشاه برای نخست وزیری قوام السلطنه "

---

نظریه حسن کفایت و خدمتگذاری جناب اشرف قوام السلطنه و امتحانات عدیده کافیه که در این موقع در استقرار انتظامات مملکتی داده و اعتماد کامل خاطرهما یون ما را بمداقت و دولتخواهی و شاه پرستی خود جلب نموده است محض اهمیت موقع و برای تهیه آسایش عمومی معزی الیه را بصورت این دستخط مهر طلعت مبارک به ریاست وزراء منصوب فرمودیم که هیئت وزراء را تشکیل داده و در انتظامات مملکتی و امنیت و آسایش عمومی مساعی جمیله بعمل آورده مزید رضا مندی و اعتماد خاطر ملوکانه را جلب و تحصیل نمایند .

شاه ۲۲ رمضان ۱۲۹۹



تلگراف احمدشاه زپا ریس به قوام السلطنه :

در سال ۱۳۰۱ پس از استعفای مشیرالدوله از نخست وزیری بعثت اختلاف نظر با سردار سپه احمدشاه تلگراف زیر را به قوام السلطنه مخابره کرده است . و برای دومین بار نخست وزیر شد .

جناب اشرف قوام السلطنه - مسرور هستم که بار دیگر - در موقع خدمتگذاری شما رسیده و نظر با عتمادی که بشما داشته و داریم شما را بریاست وزرا منسوب میداریم که هرچه زودتر کابینه را تشکیل نمائید . امیدوارم که انشاء الله تعالی موفقیت کامل در خدمت به مملکت حاصل کنید . شاه

وقتی سیدضیاء برکنار و قوام نخست وزیر شد کلنل پسیان به احمدشاه چنین تلگراف کرد : ( شما بمن امر میکنید که قوام السلطنه ، مرد خود مختار را دستگیر و توقیف نموده و او را بتهران بفرستم . سپس چیزی نمیگذرد که او را رئیس الوزرا ایران میکنید . این کار چه معنی دارد ؟ آیا سزاوار است که من بدون دلیل مورد توهین قرار گرفته و اکنون در مقابل کینه توزی آقای رئیس الوزرا ، شما که تا چند روز پیش بعنوان گناهکار زندانی بود قرار بگیرم )

کلنل پسیان که طرفدار سیدضیاء الدین بود بمقام فرماندهی قوای نایب الایاله خراسان رسید . ولی انتقام جوئی قوام السلطنه و برنامہ خاص سردار سپه مانع از آن بود که کلنل بتواند در خطه خراسان باقی بماند به همین جهت برای برکناری او اقدام شد . و احمدشاه هم که با وقول حمایت داده بود تسلیم گردید .

در ۷ خرداد ۱۳۰۰ احمدشاه تلگرافی کلنل را که فرمانده کل نیروی خراسان بود از مداخله در امور سیاسی و کشوری منع نمود و قوام هم نجد السلطنه را والی خراسان کرد . کلنل از اینکار ربه شدت ناراضی شد و بفرقیام علیه حکومت مرکزی افتاد و نجد السلطنه را توقیف و خود

را والی خراسان اعلام نمود. قوا بلافاصله صمصام السلطنه را بسمت والی خراسان منصوب میکند. والی جدید بهترین راه را این میدانند که کلنل را بسمت کفیل ایالت منصوب نموده تدریجاً قدرت را بدست بگیرد. ولی کلنل طی تلگرافی که به صمصام السلطنه میکند مراتب بی اعتمادی خود را بقوام السلطنه و دولت مرکزی اعلام و مینویسد که هیچ اطمینانی بر رئیس الوزراء ندارم زیرا او قصد انتقام جوئی دارد. اگر من یگروز قوام السلطنه را توقیف کرده ام به امر دولت مرکزی بود و حتی بمن امر شده که او را تلف کنم ولی من اطاعت نکرده گفتم و در هیچ محکمه‌ای محکوم بمرگ نشده و تحت الحفظ او را بمرکز فرستادم. باین دلیل حاضر بقبول هیچ خدمتی در این دولت نیستم ولی اگر دولت و رئیس الوزراء قصد انتقام جوئی داشته باشند با تمام قوائی که در اختیار دارم مقاومت خواهم نمود. خدا شاهد است این وضع پایدار نمیماند و ممکن نیست با این نظرزا مور مملکت اصلاح شود.

\*

کلنل محمد تقی خان در خراسان جمعیت (آزادخواهان جمهوری طلب) را تشکیل داده بود. از اسناد سال ۱۳۰۳ شمسی این سند بدست آمده است :

روز ۳شنبه ۱۷ شهریور ماه ساعت بغروب منزل آقای برهان الدوله کنفرانسی راجع باصول جمهوریت داده خواهد شد.

از خدمت با شرافت آقای ..... تمنا میشود که در ساعت مزبور تشریف آورده با جمعیت آزادخواهان جمهوری مشارکت فرمائید. هیئت مدیره کنفرانس

در این کنفرانس کلنل چنین گفت :

من بخراسان خدمت کرده ام. دستور کشتن قوام بمن داده شده بود ولی او را بتهران فرستادم تا خودش آن هر چه میخواهند بکنند. ولی حالا قوام قصد انتقام جوئی دارد. قصدش توهین و آزار من است و میخواهد من را از بین ببرد. من حاضر نیستم که خونی از بینی یک ایرانی

بریزد و راضی ترم گلوله بسینه من بخورد تا آن گلوله بدیوار قلعه‌ای  
اصابت کند. من در مقابل قوا مقصد مقامت دارم و آقایان را از قضا یا  
آگاه کردم. باقی را خود دادانید. \*

با این نظر کلنل محمد تقی خان دست بطغیان زد و جنگ خونینی  
بین قوای او و قوای دولتی و عشا یر شدت یافت. سردار سپه و زیرجنگ  
قوای کافی بمنطقه فرستاد. سرانجام کلنل نزدیکی قوچان در تپه‌های  
جعفرآباد کشته شد و کردهای قوچانی سرش را از بدنش جدا کردند و  
جنازه او را بمشهد آورده با تجلیل در آرا مگاه‌ها در خاک سپردند.  
اسمعیل بهادر معاون او و موجبات این تجلیل را فراهم ساخت و دولت  
مرکزی راهنگام بآرادنطق برجنازه کلنل تهدید کرد. از طرف دولت  
دستور دستگیری او صادر شد ولی از ایران گریخت.

ملک الشعراى بهادر در باره کلنل محمد تقی خان چنین مینویسد:  
کلنل قصد حمله بتهران و در دست گرفتن زمام امور کشور را نداشت  
بلکه آرزو مند بود خراسان را استقلال بخشد و خود بریاست جمهوری  
خراسان برقرار گردد. چنانکه هنگام مخالفت با تهران به ما زور  
محمودخان چنین تلگراف میکند (عملیات سردار رجب‌نوردی را تحت  
تفتیش قرار دهید. تا بحال کلیه موربر و فوق مراد گذشته‌ها میدوارم  
بیرق جمهوری خراسان را من بردوش بکشم. محمود و اسمعیل هم جناحین  
آنرا محافظت کنند.)

در نشریه دیگری چنین خواندم: (دراوا خرم‌داد ۱۳۰۰ قوای کلنل  
وقوای دولتی در مقابل هم قرار گرفتند. کلنل مرتب قوام را خائن  
و مغرض مینامید. قوام هم مرتباً خوانینی از قبیل شوکت‌الملک علم  
و سردار رجب‌نوردی و خوانین زعفرانلورا علیه کلنل تحریک میکرد.  
کلنل شش هزار ژاندارم و سلاحهای جدید و چند عراده توپ و تعداد زیادی  
صاحب‌منصب جدی داشت. کردهای قوچانی شورش کردند. کلنل برای  
سرکوبی آنها رفته بود در دوفر سنجی قوچان تعدادی از افراد کلنل  
کشته و گروهی متواری گردیدند. کلنل بیکه و تنها ماند و پس از دستگیری

سرش را ازن جدا کردند و در ۳۲ سالگی در آرا مگاه‌ها در بخاک سپرده شد. سرتیب خزاعی بعنوان فرمانده قوا و نظام السلطنه مافی بعنوان والی بمشهد آمدند و جنازه کلنل را از آرا مگاه‌ها در خارج ساخته در قبرستان عمومی بخاک سپردند.

کلنل در نامه‌هایی که از خود بجای گذارده چنین مینویسد: (همسایه جنوبی و دولت فشار می‌آوردند که بخارج سفر کنم ولی من از وطن دست نمیکشم و همین جا بگور خواهم رفت. پس از شنیدن خبر کشته شدن من در راه وطن بما دروعمویم نامه بنویسید و روی کاغذ رنگی تبریک بگوئید) کلنل بیوگرافی خود را چنین مینویسد: من مهاجر هستم. اجداد من از قفقاز به ایران آمده‌اند. پدران من همه سوگلی‌های رجال نامی ایران امثال امیر کبیر بودند. من در تبریز متولد شده در تهران مدرسه نظام را طی کرده‌ام. مدتی هم در مدرسه صاحب‌منصبان ژاندارمری درس خوانده‌ام. در جنگ‌های غرب شرکت داشته‌ام. صطرا را از کارکنان رفته مدتی در آلمان و سوئیس و عراق بسر بردم. بتحصیل ریاضیات عالی و موسیقی و خلبانی هواپیما پرداختم. سرانجام با مبلغی قرض به ایران مراجعت کردم. مرا بفرماندهی ژاندارمری خراسان فرستادند. بعلت مشکلات استعفا کردم که نپذیرفتند. و میخواستند مرا به بی‌کفایتی بشناسانند در حالیکه با مرهمایونی فرماندهی کلیه قوای خراسان را عهده دار شدم. \*

بهر صورت این اقدام دولت مرکزی در زمان نخست وزیری قوام و جلوگیری از تجزیه خراسان و سرانجام بقتل رسیدن کلنل محمدتقی خان در جنگ موجب شده بود که مخالفین، قوام السلطنه را قاتل کلنل محمدتقی خان افسر رشید ایرانی معرفی میکردند و از این بابت او را مورد حمله قرار میدادند که بخاطر زداشت او چنین انتقام گرفته است.

فرخ مینویسد بعلت همکاری من با کلنل محمدتقی خان پسیان قوام با من خیلی مخالف شده بود. دستورا عدا مرا هم داده بود. بعد

از سقوط کا بینہا وبتهران آمدم. قوام از خراسان بنما یندگی مجلس انتخاب شده بود و با مدرس همکاری میکرد. و برای موفقیت دست بهر کاری میزد.

یکبار قوام از تیمورتاش خواهش کرد که با (یورینف) مستشار سفارت شوروی که از دوستان خیلی نزدیک او بود آشنا یش کند. بعداً قوام چنان با روسها گرم گرفته بود که شایع شد حتی در بمباران حرم مطهر رضوی اسنادی بروسها داده بود. پس از انقلاب شوروی ۹۰ درجه برگشت. وقتی او حاکم خراسان بود وزیر مختار انگلستان نشانی (ژرژسنگ) و (سن میشل) را که دولت انگلستان برای او فرستاده بود وسیله من فرستاد. این فقط هنر قوام بود که میتواندست با همه باشد.

پس از کودتا قوام در جلسه ای که (رئیس التجار) هم حضور داشت گفته بود (خراسان دو برابر خاک بلژیک است چرا ما اعلام استقلال نکنیم و خراسان را از ایران جدا نسا زیم).

اینکه میگویند کلنل محمد تقیخان قسم خورده بود که مطابق نظریه قوام السلطنه عمل کند صحیح نیست. یکی از با شرف ترین مردم ایران بود. حقیقت این است که قوام با رجوع کرد که آیا شما با من همراهی خواهید کرد و دستورات مرا اجرا مینمائید؟ کلنل گفته بود تا وقتی که جناب عالی والی خراسان و مطیع او امر مرکز هستی که او مرشاد در حدود وظایف من است بدون چون و چرا اجرا خواهد شد. فکر تجزیه طلبی قوام به تهران رسید و دستور داده شد که ایشان را توقیف کنند. کلنل هم طبق دستور مرکز عمل نمود.

من و کلنل در خراسان تصمیم گرفتیم که قوام نخست وزیر را بسا زیم با این صورت که دست بکودتای دوم بزنیم. قرار شد کلنل پسیان با عده ای ژاندارم مسلح به تهران رفته قوام را توقیف و حکم نخست وزیری (مشاور الملک) وزیر دربار را از احمد شاه بگیرد.

ظہیرا لاسلام که واسطه امر بود با انگلیسها برای کمک تماس گرفت و آنها هم جریان را به قوام گفتند. و هم ما جرا را بسردا رسپه گفت و افزود که

مشارا الملک قصد ترور من وشما را داشته است . در نتیجه مشارا الملک که سمت نمایندگی مجلس را هم داشت مستعفی وبهمدان تبعید گردید . از طرف کنسول انگلیس در مشهد به کلنل پسیان ومن واسمعیل خان بهادر پیشنهاد شد که آقای قوام گفته حقوق دوسال را بگیرید وایران را ترک کنید . چون کلنل مقامت کرد کنسول گفت دستور میدهم که بشما حمله کنند که این امر مورد اعتراض کلنل قرار گرفت وگفت اگر خلاف مقررات بین المللی عمل کنید شما را روانه هندوستان میکنم . با این نظر کلنل افسران و سربازان خود را جمع کرده وبمقاومت پرداخت حتی پیشقراولی نیروی خود را در بجنورد بعهده گرفت ولی بغلت خیانت افسران و افراد خود تک و تنها در جبهه ماند و در همانجا که نا در شاه افشار کشته شد مردانه بقتل رسید . و آخرین گلوله را پس از زخمی شدن شخصاً بقلب خود خالی کرد . دونفر از چریکهای سردار معزز بجنوردی بدستور او سر کلنل را بریده بمشهد آورده و سر را برنیزه گذا رده یکروز در مشهد گردا نندند . قوام دستور داد (تمام اشخاص اعما ز نظامی و شخصی که فریب خورده و جهالت کرده اند از طرف دولت بخشوده میشوند بجز معصم السلطنه فرخ کارگزار خراسان .

اما با حمایت مردانه (شوکت الملک علم) که مرا در بیرجند پناه داد و نجات یافتم . او در بحرانی ترین شرایط زندگی مرا یاری کرد و این جوان مردی او را هرگز نمیتوانم فراموش کنم . مجلس اعتبارنامه مرا بعنوان شرکت در کودتا رد کرد . قوام چندبار بشوکت الملک تلگراف کرد که مرا به تهران تسلیم کند و او هم مقامت مینمود . تصمیم به انتحار گرفته به گلخانه (اکبری) رفتم و اسلحه کمبری را برداشتم و وقتی میخواستم تصمیم خود را عملی سازم شوکت الملک رسید و گفت به قوا م تلگراف کرده ام نمیتوانم شما را تسلیم کنم . اگر هم ما موربفرستند شما را بجائی میفرستم که هرگز دست آنها نخواستید .

در واقع ۱۷ آذر قوام بخیال ریاست جمهوری افتاده میخواست وزارت جنگ را هم بدست گرفته باشد . اعلیحضرت از این نقشه جلوگیری

کرد و چون در تمام عملیات نظرش از بین بردن سلطنت بود و واقعه ۱۷ آذر پیش آمد و وعده‌های کشته شدن و اموال مردم هم بگارت رفت. خانه خود قوا را هم صورتاً غارت کردند ولی چون دستوری بود خسارت زیادی نرسید که آنهم از طرف دولت جبران شد.

\*

فتح الله فرود که مدتی آجودان کلنل پسیان بود بنویسنده کتاب میگفت: کلنل مردی تحصیل کرده و افسری بسیار رشاج بود. وقتی سید ضیاء نخست وزیر شد و دستور توقیف قوا را داد منمهم جز و افسرانی بودم که قوا را سلطنه را با زداشت کردیم (بعداً قوا هنگام نخست وزیری خود بعد از شهریور ۱۲۰۲ دستور توقیف فرود را داده بود که مدتی در مخفیگاه بسر میبرد). فرود میگفت کلنل بسید ضیاء علاقه زیادی داشت و سید هم میخواست او را رئیس ستاد ارتش بکند. هنگام نخست وزیری قوا کلنل ۵ هزار نظامی مسلح در اختیار داشت با سردار سپه هم را بطه اش صمیمانه بود که سردار سپه از کلنل یک هزار قبضه تفنگ و مقداری فشنگ خواست که بسرعت برای او فرستاد.

چون قوا که پس از سید ضیاء نخست وزیر شده بود میخواست از کلنل انتقام بگیرد و با نیروی مسلحی که در اختیار داشت ایستادگی کرد و بتدریج خواستار جمهوری برای ایران شد. او میخواست کشور ایران جمهوری شود و قصد جدائی خراسان را نداشت که با رفتن سید ضیاء از ایران برنامه‌های او بهم خورد و جان خود را هم در این راه از دست داد.

\*

وقتی سربریده کلنل محمد تقی خان پسیان را برای دفن آوردند عارف شاعر معروف چنین سرود:

این سر که نشان سرپرستی است	آزادورها ز قیسه‌دهستی است
با دیده عبرت‌شش به بینید	کاین عاقبت وطن پرستی است

\*

عباس خلیلی مدیر روزنامه قدامینوینویسد: در زمان مداری دوم قوام السلطنه شبی بدیدار او رفتم. رئیس الوزراء سرگرم پذیرائی از یکی از سفرا بود. خانم اشرف الملوک دولو همسر قوام برایم چنین تعریف کرد:

هنگامیکه آقا را در خراسان گرفتند ما مورین تمام اموال ما را توقیف نمودند. چند روز مفتش تمام روزیور شخصی مرا همربودند و سپس مرا با یک کالسکه شکسته روانه تهران نمودند. در بین راه خیلی رنج بردم و فاقه کلیه وسایل حیات بودم. در شاهرود بسیدضیاء رئیس الوزراء تلگراف کردم که عمل شوهرم بمن ارتباطی ندارد و من خود ثروت شخصی دارم که با یاد آن برای زندگی خودم استفا ده کنم. بلافاصله از سیدضیاء پاسخ رسید که مبلغ ۲۰۰ تومان بمن بدهند و یک کالسکه خوب و یک پرستار همراه من روانه کردند. من بمرور اقامت سیدضیاء آمیدوار شدم بهمین جهت یک تلگراف دیگر کردم که وقتی وارد تهران شدم کجا وارد شوم زیرا منزل شخصی ما را جبراً تصرف کرده و محل وزارت امور خارجه قرار داده اند. من اگر اهدارم که بمنزل خویشاوندان خود بروم. من تلگراف را مخابره کرده و عازم سمنان شدم. وقتی از سمنان حرکت کردم دیدم تلگرافچی با اسب خود را بیمار ساخته و تلگراف نخست وزیر را داده که (وقتی وارد تهران شدید منزل خودتان وارد شوید. قوام السلطنه) معلوم شد در همان فاصله سیدضیاء معزول و قوام را از زندان بکاخ نخست وزیر برده اند و در نخست وزیری تلگراف همسر خود را دیده که فوراً جواب داده است.

\*

خلیلی مینویسد قوام در خراسان اقتدار عجیبی داشت. در حقیقت نایب السلطنه خراسان بود. وقتی سیدضیاء شروع ببا زداشت رجال مملکت کرد قوام از کلنل محمد تقیخان پسیان میپرسد که اگر برای شما دستور برسد که مرا با زداشت کنید چه خواهید کرد؟ کلنل میگوید هرگز به آن دستور عمل نخواهم کرد. قوام گفت من او را سوگند دادم و مطمئن شدم و الا نقد را نمیبردم که بما نم تا دستگیر شوم. متأسفانه کلنل مرا



دستگیر کرد و تحت الحفظ به تهران فرستاد .

این حوادث کوچک مایه عبرت است . قوام از کتج زندان بمانند  
ریاست وزراء نشست و کینه سیدضیاء را بدل گرفت و در دوران سومین  
نخست وزیر خود سیدضیاء را بزندان انداخت . نویسنده هم در آن  
هنگام در زندان بدستور قوام افتادم . در آنجا با سیدضیاء که کدورت  
داشتم آشتی کردم و با قوام که دوست بودم دشمن شدم .

\* \* \*



مخالفین قوام السلطنه میگفتند  
اوقاتل کلنل محمدتقی خان پسیان  
میباشد .

## محمد رضا شاه و قوام السلطنه

### واقعه ۱۲ آذر

شمین پادشاهی که قوام همکاری با او را آغاز کرد محمد رضا شاه پهلوی بود. با وقوع حادثه شهریور ۱۲۰۲ قوام السلطنه بفعالیت سیاسی پرداخت و خانه‌ها و مرکز رفت و آمد رجال مملکت شد. بدنبال همین اقدامات نمایندگان مجلس شورای ملی پس از برکناری سهیلی از نخست‌وزیری، به قوام السلطنه ابراز تمایل نمودند که فرمان شاه در سال ۱۳۲۱ بشرح زیر برای او صادر شد:

جناب احمد قوام نخست‌وزیر

در این موقع که حفظ انتظامات و اصلاح امور کشور مورد توجه مخصوص ماست و لازم بود یکی از رجال کارآزموده و مجرب که بحسن کفایت موصوف و مشهور با شد برای تصدی مقام نخست‌وزیری منتخب و ما مورگردد، نظریکمال اطمینان و اعتمادی که بمراتب دولتخواهی و شایستگی و کاردانی آنجناب داریم بموجب این دستخط شما را با این سمت منصوب و برقرار نموده مقرر میداریم هیئت وزیران را معین و بحضور ما معرفی کرده و بطوریکه منظور نظر است از حسن انجام این خدمت به مراتب اعتماد بیفزائید.

۱۲ مرداد ۱۳۲۱ د محمد رضا پهلوی

با صدور این فرمان مردی که سردار سپه را بعنوان وزیر جنگ معرفی کرده بود از طرف فرزند جوانش بعنوان نخست وزیر تعیین شد. معلوم است قوام السلطنه کارگشته و با تجربه بشاه جوانی که پدرش وزیر و بوده اکنون با تبعید پدر بمقام سلطنت رسیده چگونه مینگرد و دستورات او را چگونه اجرا میکند؟ بتدریج آثار اختلاف بین شاه و نخست وزیر آشکار شد که نمونه بارز آن واقعه (۱۷ آذر سال ۱۳۲۱) میباشد. شاه در (ما موریت برای وطنم) چنین مینویسد:

"هنگام اشغال ایران متفقین از قوام نخست وزیر خواسته بودند که مقداری اسکناس برای حوایج روزانه آنها منتشر سازد. او در پاسخ گفته بود که احتیاج بقانون هست و احتمال دارد که مجلس زیر بار نرود. متعاقب این مذاکرات روزی سفیر انگلیس نزد من آمد و گفت قوام مورد اعتماد آمریکا و انگلستان و شوروی میباشد. ولی بامجلس فعلی قادر بکاری نیست و تقاضای انحلال مجلس را داشت. با و گفتم این من و ملت ایران هستیم که باید بدولتی اعتماد کنیم نه شما و من. اجازه نخواهم داد که بیگانگان بما دستور بدهند. دیری نگذشت که تظاهراتی برای افتاد انگلیسها نیروی خود را بتهران وارد کردند." \*

این تظاهراتی که شاه به آن اشاره میکند واقعه ۱۷ آذر است که جریان چنین بود:

ساعت ۴ بعد از ظهر روز ۱۶ آذر جلسه ای در کاخ سلطنتی با حضور شاه و ۱۵ تن از نمایندگان مجلس تشکیل شد که مدت دوساعت بطول انجامید. بدنبال آن انتشار یافت که روز ۱۷ آذر جلسه خصوصی مجلس تشکیل خواهد شد تا درباره تعیین تکلیف دولت، اتخاذ تصمیم شود. روز ۱۷ آذر که بطور معمول برای شرکت در لژ مطبوعات بمجلس رفتیم دیدم در میدان بهارستان اجتماعی از مردم وجود دارد که شعار میدادند و تظاهرات میکردند. معلوم شد محصلین مدارس دارالفنون و ایران شهر و دانشجویان دانشگاهها بمیدان بهارستان آمده شعارهایی درباره کمی نان و گرسنگی مردم میدادند. عبور نمایندگان از بیمن

تظا هرکنندگان بسیار مشکل شده بود. بسختی خود را بباغبانها رستان رسانیدم. ز محترم السلطنه سفندیاری رئیس مجلس خبری نبود. گفته شد سه ماه سلطان بیات جلسه امروز را اداره خواهد کرد. چون تعداد تظا هرکنندگان افزوده میشدنا یب رئیس مجلس، رئیس شهر بانی و مقامات امنیتی و انتظامی را خواسته بود که مراقب امنیت باشند تا نمایندگان بتوانند جلسه را تشکیل داده و وظایف قانونی خود را انجام بدهند.

بظا هرکنندگان پیغام داده شد چند تن از نمایندگان خود را بداخل مجلس برای مذاکره بفرستند. افرادی بنمایندگی آنها آمدند که نمایندگان مجلس و مقامات دولت از جمله ساعدوزیر خا رجبه برای آنها مطالبی بیان کردند ولی موثر واقع نشد.

در میدان بهارستان شاه تظا هرات جمعیتی بودم که فریاد میزدند (مانان میخوایم). آنها از بدی وضع نان بخصوص نان سیلو که بشکل آجرتحویل مردم میشد شکوه داشتند. یکی از ناظقین گفت ما شاگردان مدرسه دارالفنون هستیم. امروز از بدی وضع نان در مدرسه اجتماع کرده و با اعتراض پرداختیم. سرتیب ابراهیم ارفع فرماندار نظامی تهران گروهی سرباز مسلح به دارالفنون فرستاد و شاگردان مدرسه را مضروب ساخت که ما بناچار برای دادخواهی بخانه ملت آمده ایم.

در میدان بهارستان طبقات مختلف مردم اجتماع کرده و با شاگردان مدرسه دارالفنون و ایرانشهرودانشجویان دانشگاه همصدا شده بودند. سربازان مسلح با تیراندازی بتفرقه جمعیت پرداختند و مردم بداخل مجلس هجوم برده از در و دیوار با لامیرفتند و گروهی خود را بتالار و سرسرای مجلس رسانده عکسها را پاره کرده شیشه ها را میشکستند. تظا هرکنندگان وارد تالار جلسه علنی مجلس شده صندوقها را اشغال کرده با ایراد نطق پرداخته و از بدی وضع نان و هجوم ما مورین نظامی شکایت میکردند.

در حالیکه گروهی از تظاهرکنندگان مجلس را در اشغال داشتند گفته شد چند تن از نمایندگان مجلس انتخاب شده اند تا بدربار بروند و با شاه ملاقات کنند بهمین جهت از جمعیت خواسته شد که آرامش و نظم را تا مراجعت آنان حفظ کنند. در میان تظاهرکنندگان قیافه های برادران لنگرانی سید اسمعیل خلیلی - عبدالقدیر آزاد - محمود والانژاد و گروهی دیگر از افراد سرشناس دیده میشد که در گوشه و کنار میدان بهارستان با ایراد نطق و سخنرانی میپرداختند.

در مراجعت نمایندگان از نزد شاه صدرالاشراف و عباس مسعودی میخواستند جریان را با اطلاع مردم برسانند که مورد حمله قرار گرفتند بخصوص عباس مسعودی مضروب گردید که با کمک سایرین بداخل مجلس برده شد.

اقدام وحشیانه بعد از ظهر ۱۷ آذر شروع شد که علاوه بر شکستن شیشه های مجلس و بردن مقداری از تابلوها حمله بمغازه های میدان شاه و خیابان استانبول بخصوص نمايشگاه بزرگ کالی ایران در خیابان استانبول شدت یافت که غارتگران هر چه بدست شان میرسید می شکستند و میامیزدند. این اقدامات تقریباً تا ۸ شب ادامه داشت. از سوی دیگر جمعیتی هم بخیا بان کاخ و بخانه قوام نخست وزیر رفته خانه او را هم غارت کردند ولی چون نخست وزیر در خانه خود نبود از تعرض مصون ماند.

از طرف دولت سپهدا میر احمدی بفرمانداری نظامی تهران منصوب و کلیه روزنامه های کشور توقیف فقط روزنامه ( اخبار روز ) بمدیریت حسینقلی مستعان منتشر میگردد و ۱۵۶ نفر نیز بعنوان محرکین واقعه دستگیر گردیدند. نخست وزیر با ایراد نطق در رادیو و صدور اعلامیه های پی در پی و فرمانداری نظامی با اعمال قدرت موجباتی فراهم ساختند که با ردیگر آرامش در کشور برقرار گردید.

قوام السلطنه چنین یاد آورد شد: عده ای ببها نه اینکه میخواهند عرض حال خود را بسمع نمایندگان مردم برسانند بطرف مجلس شورایی

روان شدند و ما مورین شهر بانی هم برای اینکه مانع بیان عرض حال نشده باشم مانعت نکردند لیکن جمعیت بنای شرارت را گذارده بشکستن دروینجره مجلس پرداخته و امنیت را مختل ساختند. این اقدام شرارت آمیز که در سطح شهر تهران وجود داشت، موجب کمال تأسف میباشد. در این شرارت دست عده ای محصل و دانشجو هم در کار بوده که تأثر آور میباشد. آنها نیکه کمی نان را بهانه کرده اند باینکه با این اقدام دستگاره پخت نان بکلی از کار خواهد افتاد. دولت بشدت با اهرمن فساد و اغتشاش مبارزه خواهد کرد و شدیدترین عقوبت درانتظار کسانی است که سلسله جنبان آشوب بوده اند. برای این منظور کمیونی از رجال مجرب و بیغرض تشکیل شده تا در کشف حقیقت اقدام گردد. زیان خسارت دیدگان جبران خواهد شد ولی برای جبران خسارت خانه خود توقعی ندارم و چیزی قبول نخواهم کرد. دولت با مسامحت کامل متفقین در حل مسائل اقدام میکند و کسر غله جبران خواهد شد و همه با ید این شعر را بخاطر بسپارند:

نیم نانی گر خورد مرد خدای بذل درویشان کند نیم دگر

امیدوارم با حسن اعتمادی که عامه مردم بدولت دارند و مخصوصاً با تجربه تلخی که این روزها ز عملیات مفسدت آمیز مفسدین و اشرار حاصل شد و نتایج شوم تبلیغات ارباب نطق و قلم در آشفتگی و هراس عامه مشاهده نمودند یقین دارم همه، دولت را یاری خواهند کرد. با اتکاء بنمایندگان مجلس و همکاری صمیمانه دولت و مجلس که ضامن امن کشور میباشند اطمینان میدهم که محرکین بشدت مجازات خواهند شد. در پایان قوان نخست وزیر چنین گفت:

دولت پس از مطالعه زیاد اختیارات بسیار محدودی از مجلس خواست ولی بواسطه بعضی پیش آمدها مسکوت ماند البته با ردیگر در این مورد مذاکره خواهد شد و تا جنگ هست مشکلات فراوان درپیش داریم.

\*

رئیس مجلس گفت روز ۱۷ آذر بواسطه کسالت در مجلس نبودم که

از مجلس تلفن کردند جمعی دانش‌آموزمی مجلس آمده از با بست نان شکایت دارند که خبر دادند آنها با طاقهای رسمی مجلس تجاوز کرده و به غارت پرداخته اند و حتی متعرض نمایندگان هم شده اند که بعداً هم بدکارین و مغازه‌ها و حتی خانه نخست وزیر هم تجاوز نموده اند. از دولت خواستاریم که محرکین بشدت مجازات شوند.

\*

سپهدا حمدی که بفرمانداری نظامی تهران منصوب شده بود، اعلامیه زیر را منتشر ساخت:

نظر به اینکه بعضی از جراید وقتی خبر توقیف روزنامه‌ای را منتشر می‌سازند در ضمن اظهارت اسف نزدیک به این مضمون را "اینگونه توقیفها را غیر قانونی میدانیم" نیز اضافه می‌نمایند و این جمله ممکن است سوء تفاهم ایجاد کند. لاجرم با اطلاع عموم میرساند که حکومت نظامی هیچ عملی را که مخالف قانون باشد انجام نداده و نخواهد داد و کسانی که خلاف آنرا می‌گویند یا از قانون بی‌اطلاعند و یا سوء نظر دارند، اینک برای روشن شدن اذهان ماده ۸ حکومت نظامی را ذیلاً نقل می‌کند.

ماده ۸ - روزنامه‌جات و مطبوعات اگر برضای قدامت‌دولت انتشاراتی به طبع برسند نمرات روزنامه‌ها و دوره روزنامه توقیف خواهد شد.

در صورتیکه تحریک به ضدیت دولت باشد متصدیان یا مدیران آنها موافق حکم نظامی مجازات خواهند شد.  
ضمناً تذکر میدهم که امروزاً قدامت‌دولت مخصوصاً متوجه امور ذیل میباشد:

۱- حفظ و تشدید روابط حسنه با متفقین و اجتناب از هرگونه سوء تفاهم با آنها.

۲- حفظ حیثیت و شئون مقامات رسمی مملکتی و جلوگیری از هر امری که نسبت به آن مقامات آهانته‌آ می‌باشد.

۳- حفظ امنیت و جلوگیری از اختلال نظم و آسایش عمومی .  
بنا بر این هر روز نامه‌یکه انتشاراتی مخالف امور مذکور بدهد  
مشمول ماده فوق بوده و بیدرنگ توقیف خواهد شد و ممکن است در صورت  
حکومت نظامی تحت توقیف بماند .  
البته در صورت لزوم جزء اخیر ماده فوق نیز درباره متخلفین اجرا  
خواهد شد . فرماندار نظامی تهران

\*

خانواده مسعودی از واقعه ۱۷ آذر خیلی صدمه دیدند . علاوه  
بر توقیف و بازداشت چند تن از آنان و وابستگی نشان اطلاعات در اثر  
توقیف دچا رزین و ضرر فراوانی شد . به همین جهت عباس مسعودی در سر  
مقاله اطلاعات در تاریخ پنجم مرداد ۱۳۲۲ چنین نوشت :

درباره واقعه ۱۷ آذر ما عادت به پرده پوشی نداریم . میخواهند  
بگویند که آقایان رشاد و عظیمی که هر دو ما مورتحقیق و رسیدگی  
و بازجویی بودند بموضوع چکهای برخوردارند که از طرف محمد رضا شاه  
پهلوی صادر شده و حاکی از مدارک شخص شاه در واقعه مزبور میباشد .  
بدنبال این جریانات عمیدی نوری در جلسه مصاحبه مطبوعاتی  
صالح وزیر دادگستری درباره چکهای مزبور سئوالاتی کرده و میگوید  
من اطلاع دارم که بر سر رسیدگی به چکهای که کشیده شده و بازپرس  
برسیدگی پرداخته نگرانیهائی بوجود آمده و در نتیجه حکم انتظار  
خدمت بازپرسان صادر شده ولی آنها شهادت بخرج داده قبل از وصول  
حکم ببا نکملی رفته و صورت قسمتی از چکها را برداشته اند .

رشاد بازپرس پرونده در جواب مسعودی نوشت که من یک قاضی  
بیطرف هستم و میخواستم وظیفه قانونی خود را انجام داده و قانون را  
اجرا کنم ولی در کشوری که قضاوت مقهور را ده وزارتخانه هستند  
خلاف قانون اساسی همواره در خطر تغییر و تبدیل میباشد اجرای چنین  
تصمیمی غیر ممکن است . از آقای حکمت که آنروز در رأس وزارت دادگستری  
بودند باید پرسید که چرا اینکار را کردند . بمحض سقوط کابینه قوام



اداره شهربانی که تا آنروز مشغول رسیدگی بیرونده ۱۷ آذربود، بگفتا" کا خود را متوقف ساخت. از طرف دادستان نظامی هم به من وعظیما اخطار شد که دیگر در شهربانی کاری ندارید ولی ما توجهی به تغییر دولت نکرده کار را تعقیب می کردیم و بتدریج رسیدگی با یمن واقعجا نگذا ز که عده ای جان خود را از دست دادند فراموش شد. مهم این است که آقای مسعودی هم بنوشته خود یکی از شرایط ائتلاف در پارلمان با موافقین قوام این بوده که از او خواسته اند که از تعقیب قوام دست بردارند و هم قبول کرده و در نتیجه قوام کناره رفته است.

عظیما در پاسخ مسعودی چنین نوشت: در کار بیرونده ۱۷ آذر اعمال نفوذهائی میشد ولی چون من ورشاد را مخالف قانن شکنی دیدند برخلاف قانن ما را از کار با زداشته و بما مورین شهربانی گفتند بیرونده را کدشود. با توجه بجریان بیرونده متهمین و همداستان آنان معلوم هستند ولی چون تحقیقات خاتمه نیافته نمیتوان اسامی را اعلام کرد. فقط با صراحت میتوانم بگویم که آقایان مسعودیها در واقع ۱۷ آذر دخالت داشته اند.

\*

دکتر امینی درباره واقعه ۱۷ آذر و دولت قوام السلطنه چنین میگوید:

بین شاه و نخست وزیر اختلاف افتاده بود. شاه میل نداشت که قوام روی کار باشد. خود قوام منمیرفت میبایست او را مجبور کنند. با تحریکات میخواستند دولت را ساقط کنند. پس از اینکه سروصداها خوابید و جلسه دولت در خانه قوام تشکیل شد وزیران اجازه رفتن بخانه و مرخص شدن را میخواستند. قوام بشاه تلفن کرد. بشاه طوری صحبت میکرد که پیری با جوانی صحبت میکرد. قوام گفت "غائله تمام شده و یکنفر هم طی تظاهرات بقتل رسیده و چون شهید شده طبق قانون اسلام گفته ایم و را با لباس دفن کنند. حکومت نظامی هم اعلام شد."

دوروز بعد نمایندگان مجلس را دعوت کردند که بنخست وزیر

بیا بیند. عباس مسعودی خیلی پریشان بود. قوا مرا بصورت یک غول درآورده بودند. کسا نیکه در واقع شرکت داشتند خود را با خسته و موش شده بودند و مرتبه از سوراخها بیرون آمدند.

\*

صدرا الاشراف چنین مینویسد:

در سال ۲۱ وقتی قوا نخست وزیر شد کمی خوا را با رومضیق ه نان کا ردولت را مشکل کرده و انقلاب را تحریک میکرد. روز ۱۷ آذر قرار بود بعضی از نمایندگان قوا مرا استیضاح کنند. قریب دو هزار دانشجو مدارس را تعطیل کرده به مجلس ریختند و بعنوان نبودن نان، درب و پنجره ها طاقهای مجلس را شکستند. و کلا ز گوشه و کناره فرار کردند و لی حدود ۲۰ نفر از جمله من گرفتار جمعیت تظا هرکننده شدیم و راه فرار بر ما مسدود شد. دولت عده کافی نظامی و تانک و توپ فرستاد و از دو طرف میدان بهارستان را احاطه کردند. جمعیت ۶ نفر از نمایندگان از جمله مرا ما مور کردند که برویم نزد شاه و رفع غم را از شاه بخوایم. این وضع ظاهر بود و معلوم نبود این ده هزار تظا هرکننده چگونه جمع شده اند. دو احتمال بیشتر نبود یکی اینکه از طرف شاه بود برای اینکه قوا را مستاصل کرده استعفا کند و اگر استعفا نکند و کلابا استیضاح او را معزول کنند یا اینکه از طرف قوا متحرک شده برای مرعوب کردن مجلس و استیضاح کنندگان. احتمال دوم قوی تر بود زیرا آنسروز مجلس میخواست بقوا مرأی اعتمادی عدم اعتماد دهد و قوا میدادست که شاه نظر موافق با او ندا رد و و کلابی شتر بشاه تمایل دارند که قوا این وضع را بوجود آورده بود. خلاصه من و عباس مسعودی - میرسید احمد بهبهانی، محمدرضا تهرانی - یمین اسفندیاری نزد شاه رفتیم. شاه زیاد مشوش و نگران بود. پس از تشریح جریان شاه گفت حالا چه باید کرد؟ چهار نفر از ما که مخالف قوا بودیم گفتیم صلاح است که قوا ما استعفا بدهند و نظا میان از جلوی مجلس بروند. شاه از من پرسید گفت ما بدالصلاح نیست که عزل و نصب دولت با تظا هرات صورت گیرد. از طرفی قوا مسئول

است و باید نظم را از او بخواهید. اگر عا جزا است خود استعفا خواهد کرد. احضار نظامیان هم صلاح نیست اگر آنها نباشند بدون تردید مجلس و کتابخانه مجلس هم غارت خواهد شد. بمغازه‌ها و مردم تاج و زمیشود. سید احمد بهبهانی گفته‌های مرا تصدیق کرد ولی شاه که باطناً ما یل بود قوام استعفا بدهد با طاق دیگر رفت و بعداً از قوام شنیدم که با و تکلیف کرد ولی قوام گفته بود تا مجلس بمن رأی عدم اعطاء ندهد استعفا نمیکنم. شاه نزد ما آمد و گفت برگردید و از طرف من مردم را نصیحت کنید تا متفرق شوند و نمایندگان نیز در مجلس حاضر شده تکلیف دولت را روشن کنند. ما بطرف مجلس رفتیم مردم ما را احاطه کرده من و مسعودی را وارد مجلس کردند. سایر رفقا گریختند. در میان جمعیت برادران لنگرانی را شناختم. عده‌ای مرا روی دوش گرفته باینطرف و آنطرف میبردند و گفته‌های شاه را میپرسیدند. معلوم شد طرفداران قوام هستند. سرانجام مرا به مجلس برده در اطاق کوچکی گذاشتند. اما طرفداران قوام بشدت مسعودی را مضروب ساختند. یکسانی که جلوی اطاق من بودند گفت بروید مسعودی را نجات بدهید که همین کار را هم کردند. از آنها خواهش کردم که ما را نجات بدهید که این کار را انجام دادند. با این نظر که یکی از آنها فریاد زد که قوام السلطنه به باغ جلوی عمارت مجلس وارد شده که مردم به آن سمت هجوم بردند و ما از در چاهخانه بیرون رفته با اتومبیلی خود را بمنزل رسانیدیم.

جمعیت نزدیک غروب در خیابان شاه آباد دکاکین را غارت کرده و در اثر تیراندازی نظامیها عده‌ای کشته شدند. سپس جمعیت بخانه قوام هجوم برده پنجره‌ها را شکسته موالی را غارت کردند ما به علت مقاومت نظامیها متفرق شدند. همان شب بلوا مرتفع و شهر آرام شد. قوام دو ماه و چند روز بعد بعلت اختلاف با وزراء استعفا داد ولی ریشه آن عدم موافقت شاه با زمامداری قوام بود.

در رسیدگی بواقعه ۱۷ آذر مستنطق ما مور تعقیب قضیه کار را بطرف دربار میکشد. به بانگ کلی رفته می خواسته بصورت حسابهای شاه

رسیدگی کند زیرانوشته شده بود که شاه به مسببین پول داده است. ولی وزیر دادگستری آن دو نفر را منتظر خدمت کرد که موجب حملات بیشتر بدر بار شد. در تابستان ۱۳۲۲ در کا بین سهیلی وزیر دادگستری شدم. شاه با کمال جدیت قضیه رسیدگی بواقعه ۱۷ آذر را خواستار شد. دیدم در ۸ ماه هیچ تحقیقاتی جدی نشده و هیچ مدرکی هم بدست نیا مده. بحساب شاه رسیدگی شد. مسلم گردید که موضوع پرداخت پول از طرف شاه بی مورد است. یکی از نمایندگان موضوع را سؤال کرد گزارش جا معی داد که از شاه رفع آنها مکرد.

شاه میخواست به قوام گوشمالی بدهد و چون مرا حاضر باینکار ندید از من رنجید. یکی دو مورد دیگر هم پیش آمد که رنجش زیادتیش دولی شاه بنصایح من که از روی خیر خواهی بود مطمئن وقانع گردید.

\*

محمد علی مسعودی سردبیر وقت روزنامه اطلاعات که پس از دستگیری مسعودیها مخفی شده و از مخفی گاه برای آزادی با زداشت شدگان تلاش میکرد به نگارنده میگفت روز ۱۷ آذر برای نجات عمومی به عمارت بهارستان رفته حتی اسلحه بدست داشتم. رهبری تظاهرات را برادران لنگرانی وعده ای دیگر برعهده داشتند احتمال زیاد میرفت که عباس مسعودی وتعدادی از نمایندگان در این ماجرا بقتل برسند ولی با کمک دوستان فراوانی که داشتم و با وضع خاصی از مهلکه نجات یافتند. مدت دو ماه مخفی بودم مخصوصاً با زداشت پدرم میرزا حسن مسعودی با وجود که هولت که هیچگونه نقشی هم در واقعه نداشت خیلی مرا نگران کرده بود. سرانجام هیئتی که ما مور رسیدگی شده بود همه آنها را بیگناه دانست و دستور آزادی را صادر کرد.

\*

ابوالفضل البویه در مجله وحید که در واقعه ۱۷ آذر با زداشت شده بود تحت عنوان (در زندان قوام السلطنه) چنین مینویسد:  
روز ۱۷ آذر ۱۳۲۱ در شهر تهران بلوا شد. مخالفین قوام السلطنه

نخست وزیر بمجلس هجوم آوردند و خیا با نها را شلوغ کردند. مردم مغازها را چپا ول نمودند و محصلین اغوا شده را به رستان را پیش گرفتند و چهره انقلاب و طغیان نمایان گشت. دولت برای حفظ امنیت از قوای نظامی کمک خواست. تا نکها در خیا با نها بر اه افتادند. جلوی مجلس تیراندازی شد و چند نفر هم از پای درآمدند. وضع نان شهر بد شده و علت عمده این اغتشاش کمیابی ویدی وضع نان بود.

متفقین آذوقه ها را برای مصارف سربازان خود می خریدند و تقریباً قحطی پیش آمده بود. بعد از ظهر مردم آشوب طلب خانه نخست وزیر را غارت کردند. روز بعد خیا بان لاله زار دفتر روزنامه آزاد نزد عبدالقدیر آزاد رفتم. گفتند برونا مه نبرد متعلق بخسرو اقبال رفته که من هم به آنجا رفتم. در تالار بزرگی همه سیون آن زمان جمع شده بودند. عبدالقدیر آزاد پشت میز ریاست بود و با سخنان تند خود

همه را تشویق به انقلاب میکرد. بکنفر

را بنا م علی غفاری فرستاده بود که

اگر به قوا دسترسی پیدا کردند

او را بدار بکشند. چون آزاد عقیده

داشت اگر تا خیر کنند انگلیسها

نخواهند گذا رد قوا م را بدار بزنند.

در این هنگام پلیس وارد ساختمان

شد و دستور تسلیم ما را داد.

آزاد زیر میز رفت و ما جمعه تهران

خود را توی بخاری بزرگ سالن انداخت. عبدالقدیر آزاد

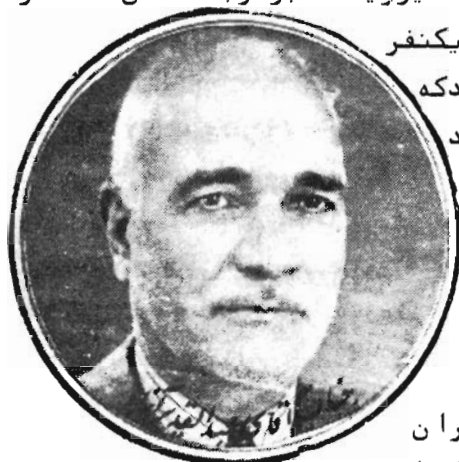
کسی آنها را ندید. من و خسرو اقبال و

جها نگیر تفضلی و جلال شادمان را با زداشت کردند. بتدریج افراد

دیگری دستگیر شدند با سامی مهندس آقا میر - مهندس صدوقی - مهندس

زرمهر - عما دکیا - تاجبخش - حسن مسعودی - علی اصغر امیرانی -

احمد دهقان - اسدالله طوفانیان - احمد طباطبائی .



آقای سلحشور که برای دیدن خسرو اقبال و تفضلی آمده بود دستگیر شد. عباس مسعودی که مهونیت پارلمانی داشت برای دیدار زندان‌نیا می‌آمد و بزندان‌نیا خیلی کمک میکرد. همان شب قوام اعلامیه داد که من مقصرین اصلی را گرفته‌ام و اگر خونی از آنها ریخته شود کسی نباید تأسف بخورد. همه روزنامه‌ها توقیف شده بود و روزنامه‌خبا ر روز منتشر میشد که مقالات آنرا حسین شجره مینوشت. سرانجام مرا جزو ۱۴ نفر مسببین اصلی حوادث قملدا دکردند و قرار بود ما ۱۴ نفر را محاکمه و اعدام کنند. ما مورین در بدر دنبال عبدالقدیر آزاد می‌گشتند. روزی ردپای او را در منزل محمود مصاحب پیدا میکنند. اتفاقاً آنجا بود. آزاد دعوت داشت هر جا میرفت لباسهای منحصر بفرد خود را از قبیل جوراب و پیراهن و لباسهای زیر، می‌شست و آفتاب میداد. وقتی ما مورین میرسند شلوار آزاد و یزان بود ما مورین شلوار را بعنوان مدرک جرم می‌آورند و مصاحب را یکی دو روز توقیف میکنند. وقتی از زندان آزاد شدیم یک شب شخصی را دیدم شبیه رانندگان که کلاه چرمی بسرو عینک دودی بچشم داشت معلوم شد آزاد است و گفت در راه دم‌آوردن پارکابی کامیون است و با این لباس اصلاً شناخته نمیشود.

دکتر ضیاءالدین شادمان برای دیدار برادرش بزندان می‌آمد و ما اعلامیه تهیه کرده‌ایم و میدادیم که پلی‌کپی میشد و روی میزروسای شهر بانی پخش میکردیم. دکتر اقبال برای دیدار خسرو اقبال و تفضلی با وجود دوستی با قوام چند بار بزندان آمد. همه ما احترام حسن مسعودی را نگاه میداشتیم چون آدم موقری بود. وضع ما در زندان خوب بود. بی‌بها نه‌ما از زندان میرفتیم و برمیگشتیم.

احمد دهقان در زندان ترتیب تئاتر را داده بود. اسدالله طوفان‌نیا را بشکل قوام در می‌آورد و آفتاب به هم دست میگرفت و باله‌جه قوام میگفت (ایکه دستت میرسد کاری بکن). قوام کاری نداشت که کی دروازه ۱۲ آن در مقصراست. مخالفین خود را جمله مسعودیه‌ها را توقیف کرده بود.

\*

مرتضی لنکرانی را در لندن دیدم از او علت و قایع ۱۷ آذرا جویا شدم. مرتضی گفت حقیقت این است که بما خبر رسید شاه میخواهد دولت قوام را ساقط کرده و یک دولت نظامی برپا ست سپهبد یزدان پناه روی کار بیاورد و روش پدر خود را در پیش بگیرد. بهمین جهت ما با اطلاع و همکاری قوام شروع بتظاهراتی کردیم و جمعیت و دوستان فراوانی که داشتیم بر آنها ندا ختیم. طرفداران شاه هم بر آنها فتا دند زود و خورد و کشمکش شروع گردید. این وضع موجب شد که وکلای طرفدار شاه بکلی مرعوب شده و برنا مه ای را که برای سقوط قوام داشتند فراموش کنند. فرمانداری نظامی مرا هم توقیف کرد ولی بدستور شخص قوام آزاد شده بدفتر او رفتم. تما دفاتر شاه با و تلفن کردم میدیدم که قوام خیلی با قدرت با شاه صحبت میکند بطوری که مطلب مورد بحث شاه را با قاطعیت رد کرد. من هم از اینکه بخاطر قوام بزندان رفته و میدیدم که شخصی است که میتواند اینطور جلوی شاه بایستد خوشحال بودم.

بطوریکه میدانید بعد از رسیدگی بیرونده ۱۷ آذر بقضات شریف دادگستری (رشاد - عظیما) سپرده شد که از دوستان نزدیک ما و از قضات آزاده بودند و میخواهند بخیلی از اسناد و مدارک رسیدگی کنند که کار با انتظار خدمت آنها کشید. بهر صورت بیرونده ۱۷ آذر به بوتیه نسیان و فراموشی سپرده شد.

\*

فرخ مینویسد:

واقع ۱۷ آذر از حوادث تاریخی است که سالها ما هیت آن بصورت معمایی غیر قابل حل باقی میماند. من وزیر خواربار را بینه قوام بودم. هر روز که از عمر حکومت میگذشت مخالفین قوام افزایش می یافتند قوام السلطنه شاه را از خود رنجانده بود. در همین وقت جناح انگلیسی حزب توده بمخالفت با او برخاست در نتیجه اوضاع او خیلی وخیم شده بود. ۱۵ روز ۱۵ آذر دسته دسته دانشجویان در میدان بهارستان تظاهراتی

میکردند. از روز ۱۶ آذر توده‌ها یها نیز وارد شدند و بتکار عمل را بدست گرفتند. روز ۱۷ آذر آنگولوفیهای ایران هم با آنها پیوستند. وقتی تظاهرات کنندگان بخانه قوام ریختند من در دفتر کار نخست وزیر در وزارت امور خارجه بودم. از خانه اش خبر دادند که همه اثناسیه را غارت کرده و خانه اش را در میسوزد. صدای گوینده مرتعش بسودولی قوام با خونسردی و جسارت عجیبی جواب داد (بجهنم. بگذار بسوزد). وقتی قوام دید توطئه بزرگی علیه او در حال تکوین است بمقابله پرداخت دست بدامن سپهبد احمدی زد که رئیس شورا ی عالی جنگ بود. قوام با و پیشینها دکر دکه شغل فرمانداری نظامی تهران را بپذیرد. اما آن صاحب شغل آبی زیر بار نرفت و گفت شما فرماندهان فراوان دارید یکبار هم بسراغ آنها بروید. مملکت چندبار بمن احتیاج پیدا کرد و وظیفه مرا انجام دادم. در قضیه لرستان، در واقعه شهریور ۲۰ که همه فرماندهان مخفی شده بودند چه کسی قدم بمیدان گذارد. این بار میخواهم این مسئولیت را نپذیرم.

امیر احمدی از قوام جدا شد ولی نخست وزیر با علیحضرت متوسل گردید که شاه هم با و تکلیف کرد. سرانجام سپهبد امیر احمدی بناچار مسئولیت را پذیرفت. بلافاصله آتاشه نظامی روس بدیدن او رفت و گفت از وضع تهران نگران هستیم اجازه دهید قوای ما به تهران وارد شود. احمدی گفت من هم نگرانم از ورود قوای روس که بلافاصله قوای انگلیس خواهد آمد. لازم نیست. ظرف پنج ساعت هرچو مرج را از بین خواهیم برد. بسرعت مشغول کار شد. همه گردانندگان تظاهرات را توقیف کرد. سیمد قبضه اسلحه بدست آورد. تهران با ردیگر زندگی معمولی خود را از سر گرفت.

سلیمان اسدی نزد من آمد و گفت سفیر انگلیس برای شما پیغام فرستاده که ۵ مستشار انگلیسی برای ۵ استان استخدام کنید. گفتم چه رصدمن گندم که اینهمه آشپز و نوانا نمیخواهد. فردای آنسروز ترات مستشار سفارت آمد و همان تقاضا را تکرار کرد. گفتم اگر مستشار



انگلیسی بگیریم روسها هم همین توقع را دارند. باید بوزیر خا رجه بگوئید که دولت لایحه استخدام آنها را بمجلس بدهد. بعداً قوام بمن گفت انگلیسها از شما مکدرند. جریان را گفتم گفت ولی شما بحرفهای آنها ترتیب اثر ندهید. گفتم نزدیکی شما با روسها موجب شده که انگلیسها علیه دولت تحریک کنند. قوام گفت من بروسها نزدیک نشده ام.

چند روز بعد قوام بوزراء تکلیف استعفا کرد. من و چهار نفر از وزراء استعفا کردیم. دبیر اعظم بهرامی بمن گفت بیجهت استعفا دادی. گفتم چرا گفت قوام بمن گفته چرا برای کارهای دولت بدربار گزارش داده ای؟ گفتم من وزیر مسئول هستم و حق دارم بدرباره کارهایم بدربار گزارش بدهم. قوام بمن گفت پس استعفا بده. گفتم من استعفا نمیدهم بهتر است خود حضرتعالی و همه دولت استعفا بدهند. چون قوام میترسید که اگر استعفا کنند و مرتبه ما مورثکلیل کا بینه نشود.

\*

فرهاد مسعودی مینویسد:

در بهمن ۱۳۲۱ در جلسه هیئت وزیران مشاجره سختی بین قوام نخست وزیر و دبیر اعظم بهرامی و وزیر کشور روی داد. قوام بدبیر اعظم گفت استعفا بدهید و همگفت طبق قانون اساسی بفرمان ملوکانه بوزارت منصوب شده ام و عزل من هم جز با فرمان شاه و رای مجلس امکان پذیر نخواهد بود. قوام مدرس دبیر آمد بدون آنکه خود استعفا کند کا بینه را منحل سازد. لذا به وزیران خود دستور داد که استعفا بدهند ده نفر از وزراء استعفا خود را فوراً تقدیم کردند ولی دبیر اعظم بهرامی سپهدا میرا حمدی - نصرالله انتظام - الهیاء صالح حاضر به استعفا نشدند. دوروز بعد انتظام و بهرامی استعفا خود را به پیشگاه ملوکانه تقدیم داشتند با این ترتیب کا بینه عملاً منحل شد و چون کا بینه در مجلس اکثریتی نداشت قوام مدرس دبیر آمد چند تن از نمایندگان بانفوذ را بوزارت انتخاب کردند تا بتوانند رای اکثریت را داشته باشند ولی

چون قانون منع نمایندگان بوزارت وجود داشت لایحه ای بمجلس تقدیم نمود. نمایندگان فوریت لایحه را حذف کردند و قوام از نمایندگانی که نامزد وزارت شده بودند خواست که استعفا کنند ولی آنها چون وضع دولت را متزلزل میدیدند قبول نکردند. بالاخره قوام که حاضر نبود کاخ نخست وزیری را ترک گوید گروهی از نمایندگان نزد او رفتند و از او خواستند که استعفا کند.

\*

بدنبال همین کشمکشها در مطبوعات آن ایام دیده میشود که بهرامی وزیر کشور استعفا را خود را حضورا علیحضرت چنین تقدیم میدارد:

پیشگاه مبارک بندگان اعلیحضرت همایونی

خدای واحد و قلب مبارک شاهان بهترین گواه است که با توجه به مصائب کشور هیچوقت جزایمان وعقیده سائق خدمتم نبوده کوچکترین نظر شخصی را در موضوع حفظ مصالح کشور مداخله نداده ام.

اکنون به احتمال اینکه ذات مقدس شاهان از حقیقت جریان امر آگاهی حاصل فرموده باشند محض آنکه صدق عرایض بهتر به ثبوت رسیده باشد با وجود اطلاع کامل از مواد قانون اساسی و غیره فقط برای آنکه از ناحیه چاکر مشکلی برای رئیس دولت در تشکیل هیأت وزیران ایجاد نشود استعفا را خود را از خدمت وزارت کشور تقدیم پیشگاه مبارک ملوکانه نموده به نام مصالح وطن احتراماً استدعای قبول آن را دارم. فرج الله بهرامی

\*

با اینعبارت قوام السلطنه روز ۲۴ بهمن ۱۳۲۱ شرفیاب شده استعفا را خود را تقدیم میدارد. روزنامه اطلاعات که در صف مخالفین قوام قرار داشت چنین مینویسد:

آقای قوام پس از ۶ ماه و ۱۲ روز ممداری مجبوراً استعفا شد که

استعفای ایشان با خوشوقتی مردم روبرو گردید. با یادگفت این مدت از تاریک‌ترین و سخت‌ترین دورانی بود که بر ملت ایران گذشته است. در این مدت مردم عوض نان سنگ، شن و خون خوردند. قوا مرگت در حالیکه جزیا دگا رتلخ و خا طرات غما نگیز چیزی دیگر از خود برای مردم باقی نگذاشت و ما و امثال ما که دچا رشم و کین او شدیم بیش از دیگران صدمه دیدیم. ما میتوانیم قوا و عمال ایشان را به محاکمه دعوت کنیم ولی چون او برکنار است از اینکار صرف نظر میکنیم. ولی این جرمهایی کیفر نخواهد ماند.

\*

فرخ می نویسد: درهما نموقع در منزل مهدی نمازی و عبدالحسین نیکپور نمایندگان جمع شده در باره کابینه جدید بحث میکردند. سهیلی ما مور تشکیل کابینه شد. با اینکه به سهیلی خیلی خدمت کرده بودم تدین وزیر خوا را برآورد. سهیلی بمن گفت روس و انگلیس با شرکت شما در کابینه مخالفت کرده اند. تدین بلافاصله مستشاران انگلیسی را استخدام کرد. من هم بدنبال اعلام تشکیل انتخابات، انتخاب شده به مجلس رفتم. علیه سهیلی و تدین اعلام جرم کردم. آنچه مربوط با مور مالی بود در جلسه علنی مطرح شد. گفتم آنها مقداری پول گرفته و بملت ایران وکیل فروخته اند. مسئله دیگر سوء استفاده آنها از وجوه شهرداری تهران برای ساختمان خانه های در شمیرانات بوده است. دستورات تلگرافی سهیلی و تدین را برای فرمانداران خواندم که آنها در انتخابات یا دآور شده بودند نظریات نمایندگان سیاسی روس و انگلیس هم مراعات بشود.

طرح اعلام جرم از نظر سیاسی در موقع اشغال متفقین در محاکم دادگستری بصلاح تشخیص داده نشد و مسکوت ماند ولی در امور مالی تعقیب گردید.

\* \* \*

## دولتهای (کوتاه مدت)

و

## خدمت تاریخی قوام السلطنه

پس از شهریور ۱۳۲۰ دولت‌های خیلی متزلزل و (کوتاه مدت) بودند. در چهار سال اول سلطنت پهلوی دوم ۹ نفر فرمان نخست وزیری گرفتند که همه کابینه‌های چند ماهه داشتند با این شرح :

ذکاء الملک فروغی ۶ ماه - سهیلی ۵ ماه - قوام السلطنه ۶ ماه - سهیلی ۱۳ ماه - ساعد ۸ ماه - سهام السلطان بیات ۶ ماه - حکیم الملک ۲ ماه - صدرا لاشراف ۴ ماه - حکیم الملک ۴ ماه .

در سال ۱۳۲۴ پس از واقعه آذربایجان کشور با تشنج‌های شدیدی روبرو شد. باری دیگر نمایندگان بسراغ یک شخصیت (استخواندار) یعنی قوام السلطنه رفتند که در آن ایام بحرانی (مرد میدان) بود. با اینکه روابط شاه و نخست وزیر پس از واقعه ۱۷ آذر تیره مانده بود ولی نخست وزیری قوام چاره‌ناپذیر گردید زیرا نمیتوانست نقش مهمی در باره آذربایجان و روابط با شورویها بازی کند. پس از ابرار تمایل نمایندگان مجلس، فرمان نخست وزیری قوام صادر گردید. این بار طول مدت نخست وزیری او زیاد شد. پس از واقعه آذربایجان و با افزایش

قدرت شاه عمر دولت‌ها طولانی تر گردید. پس از مرگ داد ۳۲ مدت نخست وزیری دکترا قبل به (۴۰ ماه) افزایش یافت که تا آنوقت طولانی ترین ایام مداماری یک نخست وزیر در زمان محمدرضا شاه بود. ولی وقتی هویدا نخست وزیر شد با (۱۳ سال نخست وزیری) زکوردار طول مدت نخست وزیری در تاریخ معاصر ایران گردید. افزایش مدت نخست وزیری و کابینه‌ها عیوبی داشت ولی مهمترین حسن آن ثبات و امنیت و آرامش کشور بود که دولت‌ها می‌توانستند بر نامه‌های وسیع عمرانی و آبادانی را در سراسر کشور پیاپی دهند. البته با بسداین حقیقت را قبول کرد که پس از مرگ داد ۳۲ (بغیر از ایام نخست وزیری دکترا مینی و دکترا بختیار روتا حدی نخست وزیران آخرین سال سقوط رژیم) نقش اصلی را شاه بعد از داشت و نخست وزیران عاملاً اجرای برنامه‌های شاه بودند. با تغییر نخست وزیران هیچ تغییری در کشور حاصل نمی‌شد فقط مهره‌ها جابجا می‌شدند ولی گردش چرخها بر یک محور ادامه داشت.

بهر حال این دوره از نخست وزیری قوام که در خشان ترین ایام نخست وزیری او بود با زیگیریهایی که از خود نشان داد او (یک مرد تاریخی) ساخت که توانست نقش مهمی در بازگشت آذربایجان به ایران و (تخلیه ارتش سرخ از کشور ما) داشته باشد.

\*

مسعود بنود مینویسد: وقتی حکیم الملک نخست وزیر بود به سفارش بولارد سفیر انگلیس برای خارج کردن آمریکا ئیها از صحنه تصمیم گرفت که راهی مسکوب شود. تنها راه ارتباط مورخ لدوله سپهر مدیر عامل شیلات بود. حکیمی از او خواست تا ترتیب ملاقات او را با کاردار سفارت شوروی (علی اوف) بدهد. علی اوف در خانه سپهر از حکیمی خواست بعنوان حرکت مساعد انتخابات انجمنهای ایالتی و ولایتی را شروع کند تا او بتواند از استالین چنین درخواستی را بعمل آورد. حکیمی فردای آن روز اعلامیه انجمنها را منتشر ساخت. غافل از

اینکه خبر ملاقات او توسط مورخ الدوله به رقیب منتظر یعنی قوام السلطنه داده شده بود که او هم توسط مظفر فیروز علی اوف را از خطر چنین کاری بر حذر داشت. گفتگوی مظفر فیروز و علی اوف نقشه حکیمی را بهم زد و بدنبال آنهم آچسن معاون وزارت خارجه آمریکا علاوه بر سفیر ایران را خواسته و بحث آنها درباره جواب ایران بپاسخ ویشنسکی درباره شکایت ایران بود. بدنبال آنهم مطالبی مطرح شد که بسفیر آمریکا در تهران تلگراف شد و بدنبال آن شاه ناچار شد به نخست وزیر قوام تن در دهد. در نتیجه شاه حکیم الملک را بوزارت دربار منصوب نمود.

\*

مهدی با مداد مینویسد: یکی از وزرای کا بینه قوام که مرد درستکاری است میگفت روزی برای موضوعی با تفاق هژیر نزد قوام السلطنه نخست وزیر رفتیم. من با قوام دست دادم ولی هژیر دست قوام را بوسید. هنگامیکه از خانه قوام خارج شدیم من هژیر را ملامت کردم و با او گفتم دست بوسیدن یعنی چه؟ هژیر در جواب گفت که من و موسوی زاده که وزیر دادگستری بودند قوام رفتیم. او افتاد پای قوام السلطنه را بوسید. من که چنین حرکتی را از موسوی زاده دیدم پیش خود گفتم اگر پای قوام را نبوسم لا قل دستش را ببوسم. از آنوقت تا بحال من هر وقت قوام السلطنه را می بینم دست او را میبوسم.

\*

دکتر ارسنجانی مینویسد: پس از واقعه آذربایجان بشدت برای نخست وزیر قوام فعالیت میکردم. لیدرهای مجلس سید ضیاء الدین طباطبائی و دکتر طاهری با اشاره سر ریدر بولارد سفیر انگلیس که مخالف قوام بود میکشوشیدند که او بنخست وزیر نرسد. آنها میگفتند اگر قوام بنخست وزیر شود آذربایجان را بروسها میفروشد و برای جاه طلبی های خود رژیم مملکت را تغییر خواهد داد. بهمین جهت سید محمد صادق طباطبائی - دکتر محمد مصدق - موتمن الملک

را پس از استعفای حکیم الملک نا مزدنخست وزیری کرده بودند .  
 دکتر مصدق نپذیرفت . اقلیت مجلس با نا مزدی سید محمد صادق طباطبائی  
 مخالفت کرد . موتمن الملک هم حاضر بشنیدن این قبیل حرفها نبود .  
 سرانجام وقتی رأی تمایل در مجلس گرفته شد قوام ۵۱ رأی و موتمن الملک  
 ۵۰ رأی داشت و قوام در یک مبارزه پارلمانی بسیار رشید پیروز  
 گردید .

\*

یکی از نمایندگان مجلس در مجله خواندنیها چنین نوشت :

سید محمد صادق طباطبائی حق بزرگی بگردن قوام دارد . زیرا  
 قوام و موتمن الملک هر یک ۵۰ رأی داشتند و فقط یک رأی ابوالقاسم امینی  
 رئیس مجلس موجب شکست قوام حاکم اکثریت شود . تلاش ابوالقاسم امینی  
 و ابوالحسن صادق هم خیلی موثر بود . وقتی سید محمد صادق نزد شاه  
 میروند شاه دچار تعجب شده میگوید شما دیروز می گفتید که قوام بجائی  
 نمیرسد و موتمن الملک حاکم اکثریت میگردد حالا چگونه قوام با یک  
 رأی برده است . رئیس مجلس میگوید شما بطوریکه دیروز عرض کردم  
 دکتر مصدق و مریدانش جدا با نخست وزیری قوام مخالف بودند ولی  
 امروز که بمجلس آمدیم دیدیم نمایندگان شک و تردید پیدا شده و ده  
 نفر از مخالفین قوام می گفتند اگر قوام قول بدهد که شکایت ایران را  
 در شورای امنیت دنبال کند ما با رأی خواهیم داد . ابوالقاسم امینی  
 با قوام صحبت کرد و او هم قول قطعی داد . اینجا نب هم دیدم رأی قوام  
 و موتمن الملک مساوی است برای خاتمه دادن بحران رأی خود را  
 به قوام دادیم . بخصوص که میدانستیم در صورت تمایل مجلس موتمن الملک  
 حاضر بقبول نخست وزیری نیست و در حال استراحت میباشد . ولی شاه  
 گفت چنین نیست موتمن الملک قول داد پس از رأی تمایل فوراً قبول  
 نخست وزیری را بنماید . از طرفی ایشان نقشه خوبی درباره آذربایجان  
 تهیه کرده که بعقیده من شایسته نخست وزیری در این روزها بود .

بهر حال شاه با این نظر حاضر شد بعد از چند سال قوام را بحضور  
 بپذیرد و فرمان نخست وزیری را امضا کند . با این نظر فرمان نخست وزیری

قوام در هشتم بهمن ۱۳۲۴ مضا و کا بینة خود را تشکیل داد. انتخاب مظفر فیروز ب معان و نت نخست وزیری تا شیر بدی در شاه و مجلس داشت بخصوص اینکه و نزدیک به ۶ ماه بود که روابط خود را با سید ضیاء بهم زده و راه خانه قوام را پیش گرفته بود و کینه عجیبی نسبت بدربار پهلوی داشت .

سید ضیاء بمن گفت مظفر برای مراجعت من به فلسطین آمد. و مثل شمیر برنده ای در دست من بود که با توده ایها مبارزه میکردم. وقتی بدیدار شاه رفتم و حمایت خود را از شاه اعلام داشتم مظفر از من جدا شد و شب نوروز ۱۳۲۵ از من انتقام گرفت و مرا دستگیر کرد و تحویل زندان شهر بانی داد .

روز چهارشنبه ۲۲ اسفند موتمن الملک و قوام السلطنه بدعوت شاه آنها را در کاخ اختصاصی صرف کردند. موتمن الملک به قوام نصیحت کرد که با ید در تصمیمات کلی با شاه مشورت کند و نبا یی با اقدامات کوچک و با تحریک جراید به تضعیف مقام سلطنت بپردازد. ولی این مذاکرات تا شیری در قوام نداشت چون علاوه بر سید ضیاء، سر لشکر ارفع و میرزا کریم خان رشتی را که از محارم شاه بود دستگیر ساخت .

\* \* \*



## واقعۀ آذربایجان و تخلیه ایران از ارتش سرخ

نقش ارزنده قوام در تخلیه آذربایجان از ارتش سرخ و جلوگیری از تجزیه آذربایجان و کردستان در تاریخ ایران فراموش شدن نیست. اگر به قوام السلطنه هرایرادی وارد بشد این خدمت او را باید ارج نهاد. دکه با حسن سیاست و تدبیر خاصی توانست بغائله آذربایجان و نقش تجزیه طلبی در آذربایجان و کردستان پایان بخشد. من پیشه‌وری را در اوایل انتشار روزنامه دلدنا ختم‌کعبلت دوستی با مرحوم لسانی شروع با انتشار مقالاتی تحت عنوان (از زندان تا کاشان) میکرد. پس از مدتی امتیاز روزنامه (آزیر) را گرفت و من هم گاه‌گاه‌ها مقالاتی در روزنامه‌ها و مینوشتیم. روزنامه‌هاش در چاپخانه دادچاپ میرسید. در همان ایام روزنامه‌ها قدام‌بمدیریت عباس‌خلیلی-رعدا مروزبمدیریت مظفر فیروز- مردا مروزبمدیریت محمد مسعود نزد ما چاپ میشد که کرا را اتفاق می‌افتاد که ایسین‌ها آنجا بهم بر می‌خورند. پیشه‌وری مرد آرا مومتین و کم‌حرف و تودار و خیلی بی‌دست و پا بود. مظفر فیروز که روزنامه‌هاش ارگان سیدضیاء بود خیلی جسور و پرمدها و مرتجع بنظر میرسید و با روش اشرافی خود با انتشار روزنامه‌ها پرداخته در بیان عقایدش با فشاری داشت مخصوصاً به حزب

توده وچی ها و از جمله پیشه‌وری با قلم و زبان حمله می‌کرد. ولی بعداً خود او در کا بینه قوا م با وزرای توده‌ای رابطه نزدیک برقرار کرد و سرانجام بعنوان سفیر ایران در مسکو تعیین شد و مدتی هم در پارلیس یک گروه جمهوریخواه تشکیل داد که کارش بجائی نرسید.

پیشه‌وری یک روز نامه دو صفحه‌ای را بزحمت اداره می‌کرد و از پرداخت هزینه‌اش هم عاجز بود. بهمین جهت روزنامه‌اش در عالم مطبوعات خیلی جلب توجه نمی‌کرد. قسمتی از مطالب روزنامه به آذربایجان اختصاص داشت. وقتی انتخابات تبریز شروع شد پیشه‌وری خود را نامزد نمایندگی کرده بود. هیچکس تصور نمی‌کرد که او حتی در امر انتخابات توفیقی داشته باشد. ولی وقتی بعنوان نماینده اول شهر تبریز نامش اعلام شد من که از نزدیک پیشه‌وری را می‌شناختم دچار شگفتی فراوان شدم و توجهیافتم که در پس آن قیافه آرام و نجیب و مظلوم و خیلی ساده یک چهره قاطع و مصمم و مرموز دیگری وجود دارد که ناشی از روابط پنهانی و نزدیک این روزنامه نگار قدیمی با مقامات شوروی است که توانسته بود در آن شرایط حساس با داشتن آنهمه رقیب سرسخت انتخاباتی چنین توفیقی بدست آورد. وقتی بهران بازگشت و برای چاپ روزنامه به چاپخانه آمده بود با تبریک گفتم اظهار داشت این کار مهمی نیست برنام دیگری هم هست که اگر توفیق حاصل شود برای ایران بخصوص برای آذربایجان خیلی مفید خواهد بود. پس از افتتاح مجلس و شرکت پیشه‌وری در جلسات اولیه مجلس شورای ملی و فاصله داشتن او از فراکسیون پارلمانی حزب توده زمزمه‌هایی به گوش می‌رسید که اعتبار نام چند نفر از جمله پیشه‌وری رد خواهد شد.

این امر موجب نگرانی پیشه‌وری و دوستانش شد و شاید بودم که عمیدی نوری و لسانی چقدر فعالیت می‌کردند و از دوستان خود در مجلس می‌خواستند که رأی موافق با اعتبار نام پیشه‌وری بدهند. ولی گروه مخالف برهبری دکتر طاهری - ملک مدنی - امیر نصرت اسکندری، عماد السلطنه فاطمی و ذوالفقاری و دیگران در مخالفت با اعتبار نام

پیشه‌وری سماجت داشتند. روزا خذرائی در مجلس بودم که پیشه‌وری از داخل جلسه علنی خارج شد و یکسر بلژم مطبوعات آمد و کنار من نشست و گفت اینجا بهتر است. اگر اعتبارنا مه من رد شد با زهم جای من در لژ مطبوعات است. با اینکه احوق داشت و میتوانست در جلسه علنی باشد معلوم نشد چرا بلژم مطبوعات آمده است.

پس از خذرائی معلوم شد (آراء موافق و مخالف) مساوی است و با صلاح نصف بعلاوه یک نمیباشد و اعتبارنا مه رد شد.

مطلبی که هما نروز گفته میشد و با ورکردنش مشکل بودا اینکه دو نفر از اعضای فراکسیون پارلمانی حزب توده (ایرج اسکندری - رحمنقلی خلعت بیری) با اعتبارنا مه پیشه‌وری رأی مخالف داده اند که اگر حتی یکنفر از آنها رأی موافق میداد اعتبارنا مه تصویب میشد. دکتر کشا ورز که خود در آنوقت نماینده مجلس بوده مینویسد: (حقیقت این است که ایرج اسکندری رأی موافق داد ولی آرداشن آوا نسیان بعلت دشمنی با پیشه‌وری در زندان با ورأی مخالف داد که دکتر مصدق هم این اقدام را محکوم کرد.)

پیشه‌وری ناسزاگویان در حالیکه میگفت (این مرتجعین از من انتقام گرفته اند) از لژ مطبوعات خارج شد. وقتی دوستان روزنامه نگار میخواستند او را دلداری بدهند میگفت من با این سادگیها دست بردار نیستم خیلی زود حسا با این مرتجعین مارکدار را خواهم رسید.

این لجبازی فئودالها و مرتجعین آنروز مجلس با اقدام غیر منصفانه ای که انجام داده بودند موجباً تی را فراهم ساخت که پایه تجزیه آذربایجان کار گذاشته شد.

روزنامه‌ها در باره ردا اعتبارنا مه پیشه‌وری چنین نوشت: بدون اینکه در صلاحیت پیشه‌وری بحثی بعمل آید و معلوم شود این شخص که در دوره حکومت ظلم و سراسر تعدی رضا شاه بیش از ده سال در زندان بسر برده و حتی با و نگفته اند چرا در حبس هستی؟! این کسی که حتی پرونده ای هم نداشت که برایش حکم محکومیت صادر نمایند. این

کسی که فعلاً "زال دنیا دستش تهی و فقط متکی بسوابق آزادیخواهی خودش می‌باشد چه اشکالی در کارش هست که نسبت با اعتبارنامه‌ها و مخالفت می‌شود؟ اگر نسبت بجریان انتخابات تبریز اشکالی بود چرا اعتبارنامه‌ها مثلاً اسلامی - اسکندری و چند تن دیگر تصویب شد؟ اگر شخصیت پیشه‌وری مورد اعتراض بود کدا می‌کند از مخالفین در جلسه علنی در این خصوص مختصراً اظهار نمودند که ذهن سایرین روشن شده باشد. غالباً این بود که اعتبارنامه پیشه‌وری باید با نصف بعلاوه یک از عده حاضر در دبا پنجاه و یک رأی مخالفت از یکصد نفر عده حاضر... با اینکه اعلام شد بامجدد اعتبارنامه برای گذارده شود ولی متولیهای مجلس کاری کردند که اعتبارنامه مرد شده تلقی گردید. "

با اینترز پیشه‌وری که باردا اعتبارنامه‌هاش دچار عصبانیت زیادی شده و بدنبال آنهم روزنامه‌آزیر توقیف گردیده بودماً یوس از تهران روز سوم شهریور ۱۳۲۴ عازم تبریز گردید و موجودیت (فرقه دمکرات) را ضمن بیانیه‌ای بزبانهای فارسی و ترکی اعلام داشت. عمال فرقه دمکرات چند سال زمان دولتی را اشغال کرده و نیروی شوروی سربازان ایرانی را در سربازخانه‌ها زندانی کردند و سرتیب درخشانی فرمانده لشکر هم مقامی نکرد و در نتیجه پیشه‌وری بعنوان صدر فرقه نخست وزیر آذربایجان تشکیل حکومتی را اعلام نمود. اولین اقدام و تشکیل کنگره خلق آذربایجان بود که روز ۲۹/۷/۲۴ وسیله حاج عظیم خان برادر ستارخان افتتاح شد و پیشه‌وری در این کنگره چنین گفت :

ما اول در آذربایجان حکومت ملی بوجود می‌آوریم. ما خود مختاری آذربایجان را بدست آورده و سایر ایالات نیز از ابتکار ما درسی گرفته مملکت خود را آبا دوسر بسندخواهیم ساخت. این کنگره وظیفه مجلس موسسان را بعهده دارد. در این کنگره اعلام شد، مردم آذربایجان با اصول مشروطیت و اجرای قانون اساسی وفادار هستند و اصول مختاریت را برای امور داخلی با استفاده از قانون اساسی اجرا می‌کنند. بدون آنکه بتامیت و استقلال ایران خللی وارد آید. مجلس ملی ایجاد

حکومت ملی را که مستقیماً مورد اخلی ما را اداره میکنند لازم میدانند.  
کنگره سپس ۳۹ نفر را انتخاب کرد که انجام انتخابات مجلس ملی  
و اجرای تصمیمات کنگره ملی را تا تشکیل مجلس و دولت ملی بعهده  
خواهد داشت .

روز ۲۱ آذر ماه ۱۳۲۴ مجلس ملی آذربایجان بریاست شبستری  
شروع بکار کرد و پیشه‌وری کا بینه خود را با این شرح معرفی نمود :  
۱- سید جعفر پیشه‌وری نخست وزیر ۲- دکتر سلام الله جاوید وزیر کشور  
۳- جعفر کاویان وزیر قشون ملی ۴- دکتر مهتاش وزیر کشاورزی  
۵- محمد بیریا وزیر فرهنگ ۶- دکتر اورنگی وزیر بهداشتی ۷- غلامرضا  
الهامی وزیر دارائی ۸- یوسف عظیمی وزیر دادگستری ۹- کیبیری  
وزیر راه و پست و تلگراف ۱۰- رضا رسولی وزیر تجارت و اقتصاد ملی  
۱۱- تا تعیین وزیر کار نخست وزیر برامور آن نظارت میکند .

سپس مجلس ملی زین العابدین قیامی را بریاست دیوان تمیز  
و فریدون ابراهیمی را بدادستانی آذربایجان انتخاب نمود .

بدنبال واقعه آذربایجان روز ۲۱ آذر ۱۳۲۴ طی تظاهرات وسیعی  
که در سراسر کردستان صورت گرفت (حکومت کردستان آزاد) تشکیل شد .  
روز دوم بهمن مجلس ملی کردستان منعقد و قاضی محمد را بسمت صدر  
حکومت ملی تعیین نمود . بدنبال این اقدام شیخ بابا به عنوان  
نخست وزیر - سیف قاضی بعنوان وزیر جنگ منصوب گردیدند . ضمناً  
ملا مصطفی بازرانی و عمر خان شکاک وعده دیگری از روسای قبایل  
بمقام ژنرالی منصوب و در رأس نیروهای مسلح کرد قرار گرفتند .

درهما نوقت در مطبوعات نوشته شده که تشکیل حکومت کردستان  
بدنبال ملاقات قاضی محمد با میر جعفر باقراوف در باکو و مساعدت  
و پشتیبانی دولت شوروی و ارتش سرخ صورت گرفت . سران کردستان  
از جمله ملا مصطفی بازرانی ، کرار ، بشوروی رفته و روسها همه آنها را  
و ادار کرده بودند که پیشوائی قاضی محمد را بپذیرند و الا آنها بسهولت  
زیر بار یکدیگر نمی‌رفتند .

\*

پس از واقعه آذربایجان گروهی از افسران فراری ارتش با آنها پیوسته و طی بیانیهای چنین اعلام داشتند:

چون همکاری با سازمان ارتش که آلت بی اراده ارتجاع و استعمار و عمال بی وطن است در نظر هر آزادیخواهی خیانت محسوب میشود. لذا برای ما ادامه خدمت مقدور نبود و در این دقیق تاریخی که برادران قهرمان آذربایجانی ما جان برکف در راه استقلال ایران مشغول فداکاری هستند متفقاً با ارتش ملی که از برادران آزادیخواه و پاکدامن و دلاور تشکیل شده ملحق میشویم.

سرگرد جعفر سلطانی - سروان جودت - سروان نصیری - ستوان یکم دبیرنیا - ستوان دوم کوپال - ستوان دوم آریان تاش و نفر دیگر

\*

تفرشیان در باره افسران فرقه دمکرات چنین مینویسد:

نیروهای مسلح آذربایجان چهارنوع بودند. عدهای از اعضای فرقه دمکرات که با چریکهای زبردست خود قیام کرده بودند خودشان بخود درجه داده و از طرف فرقه تأیید شده بودند که نامشان افسران فدائی بود. عدهای از مسئولین حزبی بودند که فرقه با آنها درجه افسری داده بود. عدهای هم در دانشکده تارها تاسیس شده فرقه آموزش نظامی دیده بودند. عدهای هم ما بودیم که با درجات خود از ارتش بفرقه دمکرات پیوسته بودیم که ۷۰ نفر بودیم که ستون فقرات ارتش را تشکیل میدادیم. افسران فدائی هیچکس را قبول نداشتند. روزی همه ما را به باشگاه افسران دعوت کردند. کنفرانسی با حضور پیشه‌وری - بی‌ریا - کاویان و زیرجنگ تشکیل شد. کار به جنجال و فحاشی پیشه‌وری بیکی از افسران کشید. زیرا تبلیغات شدیدی علیه ما میشد. حتی در مواردی برفقای ما تیراندازی شد. سرگرد صفوت فرمانده وقت دانشکده افسری در محل خدمت کشته شد. سرگرد خلعت‌بری را از پشت بگلوله بستند و لسی نجات یافت. یگرو ز پیشه‌وری برای سرکشی بسربا زخا نه میآمد. ستوان دبیرنیا و افسران گهبان در آشپزخانه ناظر تقسیم غذا بود. پیشه‌وری به او

میگوید چرا درد فترکا رخ نبوده میگوید در تقسیم غذا نظارت میکرده است. پیشه‌وری عصابی شده بسربا زها دستور میدهدا ورا کنگ بزنند. چون سربا زها حاضر نمیشوند به اسکورت خود دستور میدهد که اورا مضروب میسا زند و این عمل مورد اعتراض سربا زها قرار میگردد که قصد اعتصاب داشتند ولی جلوی آن گرفته شد. ×××

در همان ایام روزنامه‌ها نوشتند که عده‌ای از اعضای فرقه دمکرات به خانه لیقوانی ریخته پیر مرد صدساله را کشان کشان بخارج برده سر اورا با سنگ متلاشی کردند. یک پسر اورا کشتند. چون ۱۸ساله نوه او را با تیر زدند. مادرش اورا در بغل گرفته التماس میکرد که اورا نکشند ولی اورا زدامان ما در گرفته قطعه قطعه کردند. زنها به صحرا و کوه‌ها گریختند. گفتند محرک اصلی این جنایت فجیع آزاداش وکیل ارامنه شمال در مجلس بود که پرونده تنظیم شده حاکی از همین امر میباشد.

\*

فرخ مینویسد: روز چهارم آبان ۱۳۲۴ حمله فدائیان فرقه دمکرات بپادگانهای نظامی آغاز شد و پیش از همه شهر میانه بتصرف دمکراتها درآمد. با این ضربت دولت مرکزی آگاه شد که فدائیان با اسلحه‌ای که توسط دستهای مرموز بین آنان پخش شده عملاً "شروع بجنگ کرده‌اند. دولت با وابسته نظامی شوروی برای اعزام قوا به آذربایجان مذاکره میکند و نیرو هم میفرستد که مقامات شوروی در شریف‌آباد جلوی نیروها را میگیرند. فرمانده نیروهای شوروی در ایران هم با اعزام قوا اعتراض کرد و آنرا عمل خصمانه‌ای نسبت به ارتش سرخ نامید.

فدائیان فرقه روز ۲۵ آبان بسراب ریختند. ستوان یکم ضیاء مهر و ۱۷ نفر دیگر را به بیابان بردند و آنها را در حالیکه زنده بودند قطعه قطعه کردند. وقتی فدائیان بمراغه رسیدند اول شهردار مراغه را کشتند. در مشکین شهر چنان کشتاری برراه انداختند که مرکز را بشدت تکان داد. پس از دستگیری ستوان اردبیلی آنقدر گلوله به تن او شلیک کردند که بهنگام دفن جنازه کسی نتوانست او را غسل بدهد.

سروان ادیب امینی (برادر داد و مؤید امینی نماینده سابق مجلس ازار دبیل) را چند کیلومتر دور از شهر برده بطرز وحشتناکی مقتول ساختند بخاطر انگشتر طلائی دستش انگشت او را قطع کردند. چند افسر دیگر را کشته چنان دفن کردند که پاهایشان روبهوا بود. عدل الدوله کبیری روز ۲۹ مرداد با عده ای تفنگچی بمراغه میرود و ضمن توقیف متنفذین بمقامات مسئول شهر اخطا میکند که چون ارتش خلق تشکیل شده دیگر احتیاجی بقوای انتظامی نیست که ما مورین او را توقیف میکنند ولی کماندوئی شوروی مخالفت میکند. پس از چندی یحیی سالار فرماندار شهر مراغه و سرهنگ امین آزا در رئیس انتظامات شهر برای پاره ای مذاکرات بکماندوئی شوروی دعوت میشوند ولی هنگام مراجعت توسط گماشتگان کماندوئی شوروی هدف گلوله قرار میگیرند. فرماندار را بجای فوت میکنند ولی سرهنگ امین آزا ده زخمی میگردد توسط ما مورین کبیری در طویلله ای زندانی شده و چند روز بعد او را به شیشوان برده بقتل میرسانند و جنازه اش را بجایه میاندازند. بیچاره سرهنگ امین آزا دوقتی هدف گلوله قرار میگیرد و وصیت نامه برای همسرش مینویسد و توسط استوار همکار خود میفرستد که او هم نامه و وصیت نامه را بدمکراتها بدهد.

لشگر آذربایجان با امضای قرارداد در سرتیب درخشانی تسلیم فرقه دمکرات شد ولی تیپ رضائیه از خود رشادت نشان داد و تمام سلاحها را نابود کرد تا بدست دمکراتها نیفتد.

پس از قیام پیشه‌وری در آذربایجان من بعنوان استاندار انتخاب شدم. حضورا علیحضرت شرفیاب شده گفتم چون کمیته فرقه دمکرات تشکیل شده با یدبفرمانده لشگر آذربایجان دستور داده شود که شبانه هر ۷ تن سران فرقه را دستگیر کرده از بیراهه بتهران بیاورند. اعلیحضرت به آقای شکرانی دستور دادند که در باره این پیشنهاد در جلسه محرمانه ای با حضور صدرا الاشراف نخست وزیر - زندوزیر جنگ - ارفع رئیس ستاد ارتش تصمیم گرفته شود. در این جلسه قرار شد دونفر



افسر مورد ا عتقاد در با یجان رفته آنها را دستگیر کنند. آنها با هواپیما رفتند ولی دست خالی برگشتند وقتی علت را جویا شدم گفتند سرتیب در خانی فرمانده لشکر آذربایجان دستور محرمانه را اجرا نکرده و گفت صلاح نمیدانم که اعضای کمیته مرکزی فرقه دمکرات توقیف شوند زیرا ممکن است این امر در بعضی نقاط منجر بشورش و آشوب شود.

وقتی بسر لشکر ارفع گفتم این افسر باید بعلت تخلف تسلیم دادرسی ارتش گردد گفت میانه سرتیب در خانی با روسها خوب است و تغییر او صلاح نمیباشد. من میخواستم سر لشکر کیکاوسی را بعنوان فرمانده ارتش همراه خود ببرم. به آنها گفتم کناآمدن فرمانده لشکر باروسها دلیل انحراف از وظایف است.

در مرداد ۲۵ هیئتی بریاست پیشه‌وری از تبریز به تهران آمدند و در باغ جوادیه (ارباب مهدی یزدی) اقامت کردند که عبارت بودند از پیشه‌وری - دکتر جوادید - پادگان - ژنرال پناهیان رئیس ستاد فرقه دمکرات - فریدون ابراهیمی و سرهنگ مرتضوی و چند تن دیگر که جلسه‌ای در منزل قوام تشکیل شد. تقاضای آنها این بود که افسرانی که از ارتش گریخته و بفرقه پیوسته اند مورد بخشودگی قرار گرفته ترفیع آنها داده شود. سر لشکر رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش گفت اینکار را مکان‌نادر و نظماً ارتش بهم میخورد آنها افسران فراری هستند. ژنرال پناهیان گفت اینها کسانی هستند که نهضت دمکراتیک آذربایجان را بوجود آورده اند و مورد تأیید میباشند و باید ترفیع آنها داده شود. مظفر فیروز از پیشنها دپناهیان جانبداری کرد و گفت اگر شاه با این پیشنهاد موافق نیست دولت با تصویب ما اینکار را انجام خواهد داد. ولی پناهیان گفت توشیح شاه لازم است. مظفر فیروز بعداً همراه هیئت حضور شاه رسیدند. اعلیحضرت صریحاً نظر رزم‌آرا را تأیید کردند و گفتند هرگز نمیتوانم خلاف قانون اساسی و نظماً ارتش به افسران فراری ترفیع بدهم. بعداً هم بوزیر جنگ و رئیس ستاد ارتش گفتند من در صورت اجبار حاضرماً ز سلطنت کناره‌گیری کنم ولی عملی

خلاف مصالح کشور و پایداری ارتش انجا نمیدهم. اگر دستم قطع شود این ترفیعات را ا مضاء نخواهم کرد.

\*

منشورگرکانی در کتاب سیاست شوروی در ایران درباره پیشه‌وری چنین مینویسد:

هنگامی که برچیده شدن حکومت مساواتیها در با د کوبه دونفر از افراد فعال آنها بنا م عبدالعلی و عباسقلی اهل با د کوبه در همسایه آقایی (بهرام و محرم) در محله چمبره کردند در خانه خود جلسات مخفی داشتند و یک پسر بچه خوش صورت بنا م میرجعفر فرزند میرجوادی اهل مثلث خلخال که پدرش در ده شغل چاوشی داشت و عمویش در با د کوبه گدائی میکرد خانه شاگردما حبخانه بود. بعد از انحلال حکومت مساوات میرجعفر با تماس با (آقایها) وارد کمیته عدالت گردید. در سال ۱۲۹۹ پس از هجوم بلشویکهای روس به انزلی و غازیان همراه با کارگردانان کمیته ایالتی قفقاز که در صدر آنها بهرام و محرم آقایی بودند وارد ایران شدند و ما میل خود را پیشه‌وری گذاشت. و همیشه بعنوان عامل شورویها فعالیت میکرد.

\*

روزنامه‌های ایران تریبون پیشه‌وری را چنین معرفی میکند:

میرجعفر جعفر آف میگفت پدران او از خلخال به آذربایجان شوروی رفته اند و غیر از یک برادر کس دیگری در آنجا نداشت. بعد از ختم واقعه جنگل با تغییر نام با سم سید جعفر پیشه‌وری به تهران آمد. او سندیکای کارگران چا پخانه‌ها را که خیلی فعال بود بوجود آورد. و پس از شناسائی توسط مامورین شهر بانی دستگیر شد.

پیشه‌وری با دکتر سلام الله‌جا ویدیکاشان تبعید شد و پس از شهریور ۱۳۰۲ که از زندان و تبعید خلاصی یافت در تهران بکار دولتی پرداخت و رئیس شرکت تعاونی اداره‌های شد که آقای داراب متصدی آن بود. داراب نام (اسداف) را داشت و رئیس تا مینات حکومت بلشویکی گیلان بوده است. اسداف یا داراب نقشه ترور سرتیب زاهدی را که در

گیلان طرح شده بود به زاهدی دادوزاهدی در آن موقع همه کاره گیلان بود و با این خیرجان خود را نجات داد. بهمین جهت وقتی زاهدی نخست وزیر شد را با زیندپهلوی بوکالت انتخاب گردید.

\*



### پیشه‌وری کیست ؟

پیشه‌وری خود را چنین معرفی میکند: از نظر زندگی خصوصی سرگذشت من طنطنه و تشعشی ندارد. در زاویه خلخال در ۱۲۷۲ متولد شدم. در ۱۴ سالگی با خانواده خود به قفقاز مهاجرت کردم. در مدرسه‌ای که تحصیل میکردم وارد کار شده‌ام. منندیک مستخدم شده‌ام. می‌کردم. پس از خاتمه تحصیل در همانجا بمعلمی پرداختم. پس از انقلاب کبیر، اقیانوس نهضت اجتماعی مرا هم مانند سایر جوانان معاصر از جای خود تکان داد. دویمیدان مبارزه سیاسی انداخت. در آزادی ملل روسیه عملاً دخالت داشتم. علاوه بر مبارزات آزادیخواهی یک نظر ملی مرا تحریک میکرد و میداد. نجات و سعادت ملت و میهن من در پیشرفت رژیم است که انقلابیون روسیه میخواهند. و اگر غیر از لوی پرافتخار لنین بیرق دیگری در روسیه در اهتزاز باشد استقلال و آزادی ملت

ایران همیشه در معرض خطر خواهد بود. نهضت جنگل مرا هم مانند همه آزادیخواهان ایران جلب نمود. با توافق دوستان صمیمی خود که اغلب آنها توی حزب توده هستند زیر آتش گلوله توپ پیش میرفتیم. غذای روحی ما ایمان و عقیده بود. وقتی در ردیف آزادیخواهان بزرگ بودم هرگز خود را بزرگ نمیدانستم و از نظر خود همان آدم ساده و بیغرضی بودم که دستمال دست گرفته شیشه های مدرسه را پاک میکرد. حال که ۵۰ سال از عمرم میگذرد و ۳۰ سال آنرا در مبارزه سیاسی و در زندانها بسر برده ام خود را همان مستخدم زحمتکشی که در مدرسه خدمت میکردمیدانم و برای همان طبقه چیز مینویسم. در جریان نهضت جنگل به تهران آمدم و شورای مرکزی اتحادیه کارگران را تشکیل و روزنامه حقیقت را منتشر کردم. در دوره رضا خان چهار بار مرکز ما را منحل کردند ولی پنجمین مرکز را تشکیل داده فعالیت مطبوعاتی را به اروپا منتقل کرده و نشریات خود را توانستیم از دیوار چینی که پلیس رضا خانی دورایران کشیده بود با ایران برسانیم. بالاخره در سال ۱۳۰۹ توقیف شدم. هشت سال تمام در قصر بغیر از ما زندانی سیاسی دیگری نبود. میخواستند ما را بمرگ تدریجی ناسود کنند. بعد از ۸ سال ۵۲ نفر را نزد ما آوردند. همه تحصیل کرده و کتاب خوانده بودند ولی تجربه ما را نداشتند و در نبرد سیاسی پخته و ورزیده نبودند. در سال ۱۳۱۹ پس از ده سال زندان بکاشان تبعید گردیدم. بیست روز بعد از شهریور ۲۰ توانستیم رهائی یافته خود را به تهران برسانیم.

\*

احسان طبری مینویسد: پیشه وری از کمونیستهای قدیمی بود که در جنبش گیلان مقام وزیر را داشت. بعدها دبیر اول حزب کمونیست ایران شد. با عنوان (پرویز) سرمقاله های روزنامه حقیقت را مینوشت. موقع تسلط رسیدن رضا شاه مقالات مخالف مینوشت و شهرت یافت. در سال ۱۳۰۹ دستگیر و زندانی شد که مورد اهانست زندانیان از جمله روستا و آرداشس قرار میگرفت. پس از شهریور ۲۰

وقتی از زندان آزاد شد و روزنامه آژیر را مینوشت با مقامات آذربایجان شوروی تماس گرفت و به با کودتای شد، از وضع آنجا راضی نبود. در مراجعت بمن میگفت در آنجا فقط افراد چا کر صفت زندگی میکنند. در موقع مردن رضا شاه تسلیتی نوشت که مسلماً این عمل او بدستور با قراوف بود که موجب اخراجش از حزب توده شد که کنگره اول حزب تصمیم گرفت.

وقتی فرقه دمکرات در آذربایجان تشکیل شد و سا زمان حزب توده آذربایجان اعلام کرد که بفرقه دمکرات ملحق میگردد این عمل موجب عدم رضایت گروه رهبری حزب توده شد و نامه‌ای به استالین نوشت و موضوع را مورد انتقاد قرار داد. ولی استالین انگشت تهدید را نشان داد که همین امر کافی بود. با قراوف مدعی تصرف آذربایجان ایران بود و میگفت اگر ۵ میلیون آذربایجان جنوبی به ۳ میلیون آذربایجان شمالی ملحق گردد ما دارای جمهوری ۸ میلیونی خواهیم شد و شرکت من در دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی تأمین است. با قراوف از طرف بیریا به استالین معرفی شده بود. در واقع آذربایجان حسابهای شوروی در جدائی آذربایجان درست در دنیا مدو توطئه‌های امپریالیسم آمریکا و انگلستان این کار را عقیم ساخت و بجای دیکتاتوری پیشه‌وری دیکتاتوری پهلوی را جایگزین نمود.

\*

دکتر ارسنجانی مینویسد: پیشه‌وری وقتی روزنامه آژیر را منتشر میکرد من در آپارتمان روزنامه "داریا" دوا طاق با ووا گذار کردم. روزها با هم بحث میکردیم. پیشه‌وری بنمایندگی از طرف کارگران و روشنفکران آذربایجان در کنگره حزب توده شرکت کرد و نامزد کمیته مرکزی بود. توده‌ایها دسته‌بندی کرده اعتبار نامه‌اش را رد کردند. بدنبال ردا اعتبار نامه‌اش در مجلس کینه‌عجیبی از حزب توده در دل او باقی گذاشت. پیشه‌وری که با عینک دسته‌شکسته و پالتو پشت میز می‌نشست و چیز مینوشت میگفت لیدرهای حزب توده خائن هستند و

این فکلی ها به آزادی مملکت خیانت میکنند، او خود را کمونیست میدانست. روز فوت رضا شاه ضمن انتقال اعمال او به محمدرضا شاه تسلیمت گفت، اینکا را و موجب تحریک زعمای حزب توده شد و همه جا او را خائن میخواندند. پیشه‌وری در میهمانی دوشنبه‌های دربار حضور می‌یافت. پیشه‌وری شرح صرف‌نهاد خود را با شاه و جریان شرفیاب را برایم شرح میداد. پیش از عزیمت به آذربایجان میگفت هیچ امیدی بحزب توده ندارد و باید تشکیلات تازه‌ای بوجود آورد و دکان لیدرهای حزب توده را بست. یکروز به فریدون ابراهیمی که از حزب توده طرفداری میکرد شناسنامه دهکده ابراهیمی تحت تاثیر منطق پیشه‌وری قرار گرفت. وقتی پیشه‌وری در آذربایجان فرقه دمکرات را تاسیس نمود همه جا حزب توده را منحل ساخت و او میرخیزی مسئول تشکیلات حزب توده را بتهران تبعید نمود. او تهران هرکس بدیدن پیشه‌وری میرفت از حزب توده بشدت انتقاد میکرد، او نورخا ماهی هم بمن میگفت حزب توده هیچگونه موافقتی با فرقه دمکرات آذربایجان ندارد و ما نمیدانیم چرا پیشه‌وری تشکیلات حزب توده را منحل ساخته است. تا سه روز حزب توده سکوت کرد ولی با مشورت شورویها بالحن موافقی از فرقه دمکرات یاد کرد. بهمین جهت حزب توده در مازندران و گیلان و خراسان بدنبال سازمانهایی بود که برای خود مختاری تلاش کنند.

\*

خلیل ملکی درباره پیشه‌وری چنین مینویسد:

قبل از شهریور ۲۰ وقتی بزندان افتادم آرداش که جزو ۵۳ نفر بازداشتی بود، پیشه‌وری را موجودی قابل ترحم میدانست که در تمام مدت زندگیش محروم بوده است. من پس از منتقل شدن بکریدور هفت وقتی دیدم پیشه‌وری را بکلی منفرد ساخته و غیر از دو سه زندانی سیاسی قدیم کسی با او رفت و آمد نمیکنند بدین روش رفتیم. او از خاطرات خود از ایام معلمی در دهات تا وزارت کشور حکومت جنگل و پس از آن برایم تعریف کرد. من رفقای دیگر از ۵۳ نفر را ملامت کردم که چرا بدون

مطالعه پیشه‌وری را با یکوت کرده اند و از اطلاعات او که دست کم جنبه تاریخی دارد استفاده نمیکنند. قرار شد که جلسات عمومی در یکی از اتاقهای ما تشکیل شود و پیشه‌وری از تجربیات انقلابی خود تاریخ‌ها را که مستقیماً در آن دخالت داشته برای ما صحبت کند. این جلسات سخنرانی و مشورت توأم با بحث خیلی آموزنده بود و لازم و ضروری بنظر رسید. با این ترتیب پیشه‌وری از حالت انزوا و بایکوت شدن بیرون آمد.

در کریدور ۷ غیر از زندانیان سیاسی امیر جنگ و چند نفر دیگر از بختیارها هم بودند. روزی پیشه‌وری از مصدر امیر جنگ خواسته بود که بعد از ظهرها با پوتین و صدای بلند راه نرود که این مطلب به امیر جنگ گران آمد و پیشه‌وری را تهدید کرده بود که بمصدر خود امر کرده است در صورت لزوم چکمه آهنی بپوشد. من از این قدرت نمائی او در برابر پیشه‌وری ضعیف بسیار ناراحت شدم. عصر آنروز وقتی امیر جنگ خواست هنگام قدم زدن و راجی کند و مایل بود که با او قدم بزنم پیشه‌وری رفت و امیر جنگ اینکار را جوابی بحرفهای ظهروش تلقی کرد. بعد از شهریور ۲۰ وقتی پیشه‌وری خواست در نخستین کنگره حزب توده شرکت کند بعلت تحریکات آرداش در پشت پرده تصمیم گرفتند اعتبارنا مه پیشه‌وری را که از طرف آذربایجانیها برای شرکت در کنگره انتخاب شده بود رد کنند. من با این امر مخالف بودم. در حضور نوشین به آرداش گفتم شما که نمیخواهید با پیشه‌وری همکاری کنید پس با چه کسی قصد همکاری دارید؟ بهمین جهت اعتبارنا مه اوبی سر و صدا کناره‌گذاشته شد.

با یدبگویم اعتبارنا مه پیشه‌وری حقاً در مجلس شورایی ملی رد شد زیرا سندی وجود داشت که قنصل شوروی در آذربایجان رسماً برای انتخاب پیشه‌وری بکمیسئون انتخاب فشار آورده بود. البته این ایراد بر هیران حزب توده هم وارد بود. کنا رگزاردن اوباین خاطر نبود. پیشه‌وری هم صبر کرد تا در زمان حکومتش در آذربایجان از

رهبران حزب توده انتقاد بگیرد. اگر این اختلافات کودکانه وجود نداشت شاید وضع آذربایجان شکل دیگری بخود می‌گرفت.

ملکی درباره واقعه آذربایجان مینویسد: از آذربایجان اخبار وحشتناکی می‌رسید که نه تنها اصلاح طلبان بلکه اعضای محافظه کار کمیته مرکزی نیز از شنیدن آن بر خود میلرزیدند. کمیته مرکزی حزب توده مرا با اختیارات تام مامور کرد که به تبریز بروم و در سازمان ایالتی آذربایجان تصفیه کارها و اصلاحاتی را اجرا کنم. دکتر جودت استاد دانشگاه هم خواست با من بیاید که قبول کردم و به تبریز آمدم و در کلیه اقدامات هم‌آهنگ بودیم. اینک شمه‌ای از وضع سازمان ایالتی آذربایجان و شورای متحده بریاست تبریز را با اطلاع میرسانم:

اکثریت بزرگ اعضای حزب توده را در تبریز مهاجرها تشکیل میدادند و رفتارشان طوری بود که در بعضی موارد شورویها هم ناراضی میشدند. زیرا رفتارشان بیشتر موجب جدائی مردم و طبقات محروم و دیگران از حزب میشد. اما عده‌ای از افسران جوان اهمل با کویا آذربایجان قلبا با این مهاجران تجزیه طلب موافق بودند. آنها میخواهند زبان ترکی زبان رسمی باشد. میتینگ‌ها و تظاهرات بیشتر بتظاهراتی که ممکن بود در باکو برگزار گردد شباهت داشت تا دیدیم که عکس استالین را با هم بیدیورا نصب کرده‌اند. من ۵ عکس را بدست خود دکندم و گفتم این یکی باشد کافی است مشروط بر این که عکسهای خیابانی - ارانی - ستارخان - باقرخان و سایر انقلابیون ایرانی را در پهلوی عکس استالین نصب نمایند. در کارخانه‌های متعددی از افسران و ژنرالهای شوروی بیدیوراها کوبیده شده بود دستور دادیم این عکسها را فرو آورده در صورت لزوم عکسهای از رهبران انقلابی نهضت مشروطه و نهضت توده جای آنها نصب شود. درباره عکس بزرگ استالین که بر بالای سر بریاست رئیس شورای متحده نصب بود در جلسه مشترک کمیته‌ها سخن گفتم و همه اعضا آنرا تأیید کردند که باید



عکس پائین آورده شود، ولی بیریا فرمانده بیسوا دو مقتدر و بلامنازع شورای متحده تبریزا عتنائی نداشت تا عاقبت شبی در خانه خود بیریا از او قول گرفت که عکس استالین را بآن شکل بالای سر خود نزنند. عکس کذائی پائین آمد ما در توی پنجره مجاور میز بیریا جای گرفت. پیشه‌وری با در اختیار گرفتن را دیوتبریز بشدت بدولت مرکزی حمله میکرد و میگفت آزادخواهان تهران و سایر نقاط کشور اشخاص عاجز و زبونی هستند و با راه و قدرت خود اعتمادی ندارند و در انتظار نجات دهنده‌ای از خارج هستند. چرا از آذربایجان یا دنمیگیرند؟ این قبیل اظهارات که از پیشه‌وری آرا می‌گفت دیکتا تور قلدر ساخته و بشدت همه گروهها را مورد حمله قرار میداد بقدری تولید نااحتی کرده بود که حتی بزرگ علوی از سران حزب توده در روزنا مهر هبر چنین نوشت: (آقای پیشه‌وری - ما در زیر سر نیزه‌های حکومت نظامی مبارزه میکنیم ولی پشت شما به استالین گرا دگرماست.)

\*

در همان ایام مدرسانه‌های گروهی گفته شد که حکومت جدید آذربایجان از کلیه کارکنان دولت در شهرهای آذربایجان تقاضا کرد که همچنان بکار خود ادامه بدهند. همچنین این حکومت کلیه کنسولگریها را محترم می‌شمرد و را دیومسکو برنا مه حکومت جدید آذربایجان را چنین اعلام کرد:

- ۱- ایجا دیک دولت ملی در آذربایجان
  - ۲- باید تشکیلات دولتی از هرگونه خرابکاری و فساد پاک شود.
  - ۳- زبان آذری در کلیه مدارس تدریس شود.
  - ۴- دولت آذربایجان سعی میکند که صنعت و تجارت را از هر جهت تقویت کرده و توسعه دهد.
  - ۵- باید در اصول تشکیلات اداری تجدیدنظر بعمل آید تا حقوق عموم محفوظ بماند.
- در همان موقع روزنامه تا می‌زنند چنین نوشت: بوین وزیر

خارج انگلستان اظهار داشت که در کنفرانس مسکونزدیک بود قضیه ایران حل شود در ملاقات با استالین با پیشنهاد کمیسیونی از نمایندگان آمریکا و شوروی و انگلیس با ایران اعزام وظیفه طرحی بدولت ایران پیشنهاد کردند که در سراسر ایران و از جمله آذربایجان انجمنهای ایالتی و ولایتی تشکیل گردد. استالین با این پیشنهاد موافقت کرد ولی بعلمت مخالفت مولوتوف وزیر خارجه شوروی پیشنهاد مزبور بمرحله اجرا نرسید. از قرار معلوم مولوتوف به استالین گفته بود با اندکی انتظار سراسر ایران تحت نفوذ شوروی قرار خواهد گرفت بهمین جهت استالین را وادار کرد که با پیشنهاد دبیون مخالفت کند.

\*

دکتر انور خا مه ای سینیویس :

در شهریور ۱۳۲۴ که دولت شوروی میدید جنگ در پایان می یابد و نیروهای ارتش سرخ با ایداز ایران خارج شوند تصمیم گرفت بنام جنبش خودمختاری آذربایجان که هنوز در اشغال او بود حکومت خودمختاری درست کند و آنرا وسیله اعمال فشار بر دولت ایران جهت تامین منافع خودمانند امتیاز نفت شمال قرار دهد و سراسر انجام اگر اوضاع مساعد بود این استان را از ایران جدا کند. بسیاری این منظور پیشه‌وری - غلام یحیی دانشیان - دکتر جابید و چند تن از عمال دیرین خود را ما مورث تشکیل فرقه دمکرات ساخت. اما این عده نه زمانی داشتند و نه پیروان زیادی، چاره‌ای نبود جز اینکه سازمان حزب توده و شورای متحده کارگران در آذربایجان با این فرقه خلق الساعه ملحق گردند. آتاکیشیف معاون میرجعفر با قروف دبیر کل حزب کمونیست آذربایجان شوروی که برای پیاده کردن این نقشه به تبریز آمده بود رهبران کمیته ایالتی حزب توده را احضار و به آنها دستور داد که فوراً و یکجا بفرقه دمکرات ملحق گردند. آنها هم فرمان را اجرا کردند و بدون آنکه بکمیته مرکزی حزب توده اطلاع دهند بیانیهای صادر کردند و ضمن آنکه ایرادهائی از حزب گرفتند جدائی خود را از حزب توده و

الحاق بفرقه‌ها اعلام نمودند. این خبر برای تمام اعضای حزب توده بویژه رهبران حزب ناگوار بود. چون طبق اساسنامه حزب اگر افراد یا سازمان‌هایی ایرادداشتند باید درکنگره یا کنفرانس فوق‌العاده حزب مطرح کنند و یا لااقل پیشنهادهای صلاحاتی بحزب بکنند که اگر ترتیب‌اشری به آن داده نشد دست‌بچنین اقدامی بزنند نه اینکه خودسرانه جدائی خود را اعلام دارند. سرانجام جلسه مشترک کمیته مرکزی و کمیسیون تفتیش تشکیل شد. در این جلسه هیچکس جرئت نکرد از عمل کمیته‌ی‌التی‌آذربایجان دفاع کند و با اینکه همه میدانستند کار کمیته‌ی‌التی‌آذربایجان بدستور شوروی بوده تصمیم گرفتند ضمن تأیید فرقه‌دمکرات‌آذربایجان عمل کمیته‌ی‌التی را تقبیح کنند و بیانیته تهیه و برای چاپ فرستاده شد. کامبخش بلافاصله خود را بسفارت شوروی رسانیده و جریان را اطلاع میدهد. آنها مخالفت شدید خود را با انتشار بیانیته اعلام میدارند که کامبخش با عجله به چاپخانه رفته بنام کمیته مرکزی جلوی انتشار بیانیته را میگیرد. بعداً که به کامبخش اعتراض میشود میگوید رفقای شوروی بمن دستور دادند که از انتشار بیانیته جلوگیری کنم. کامبخش برخلاف دکترارانی نه تنها ناسیونالیست نبود، میهن پرست هم نبود، بلکه به اصول مارکسیست و کمونیست‌ها اعتقاد نداشت. کامبخش یک عامل سرسپرده شوروی بود. چیزی بالاتر از یک جاسوس برای شوروی و هرچه از دستش برمی‌آمد انجام میداد تا ایران در دامان شوروی بیفتد. یا لااقل بخشی از ایران را اسیر شوروی سازد. از این بالاتر اگر سیاست شوروی اقتضا میکرد که تمام ایران یا بخشی از آن در تحت استعمار انگلستان یا آمریکا قرار گیرد کامبخش با جان و دل اجرای آنرا بعهده میگرفت. سراسر وجود کامبخش بشوروی تعلق داشت. کامبخش حتی در توطئه بقصد جان‌رقبای خود هم بائی نداشت و دست‌کم در کشتن دونفر از رهبران حزب دست داشت. دکترارانی و پیشه‌وری .

کامبخش تحصیلات متوسطه را در شوروی انجام داده و از نزدیک در شوروی

انقلاب اکتبر را ناظر بوده است و در رشته خلبانی در شوروی شاگرد اول بوده است. در نیروی هوایی ایران درجه ستوانی داشت. بعلت ارتباط با دکترارانی در سال ۱۳۱۶ توقیف و به ده سال حبس مجرد محکوم شده بود. زبان روسی را بهتر از زبان مادریش میدانست. در دوره چهاردهم زقزوین بنمایندگی مجلس انتخاب شد. همراه روزبه و سرهنگ سیامک سازمان نظامی حزب توده را بوجود آورد. اوایل تأسیس حزب توده که مبخش عضویت پذیرفته نشد ولی براثر فشار مقامات شوروی اجازه عضویت حزب را بدست آورد. که مبخش یکی از شاهزادگان قاجار و پدرش از فئودالهای قزوین بود. کا مبخش وقتی در اردیبهشت ۱۳۱۶ با زداشت میگرد در نخستین جلسه با زجوئی گروه ۵۳ نفر را به پلیس معرفی میکند. در دیماه ۱۳۳۵ به شوروی فرار میکند و همراه پیشه‌وری و غلام‌یحیی در باکو مستقر میگردد.

\*

عمیدی نوری در کتاب (آذربایجان دمکرات) چنین مینویسد:  
 در یکی از شبهایی که پیشه‌وری در باغ مصفای جوادیه آرمیده بود دیدار این دوست دیرینه که اولین برخورد من با او ۲۴ سال قبل در روزنامه حقیقت بود رفتم. پس از طی تشریفات و ادا طاق پیشه‌وری شدم که با کمال سادگی تا سال قبل در چاپخانه "داد" همدیگر را میدیدیم و از بدبختی‌های کشور صحبت میکردیم. هیچ تناسبی بین روح صاف و اخلاق متواضع و روحیه درویش منش او با این سالن مجلل با فرشها و تابلوهای زیبا مشهود نبود.

من آنجا پیشه‌وری - صادق پادگان - دکتر جها نشاها - فریدون ابراهیمی - مقانی را دیدم و از اینکه موضوع آذربایجان حل نشده ابراز تأسف کردم. پیشه‌وری گفت تأسفی در بین نیست باز هم یکدیگر را می بینیم یا در تهران یا در تبریز. یک هفته طول کشید که نخست وزیر از من خواست که برای مشاهده تخلیه نیروی سرخ به آذربایجان بروم. با اتفاق احمدملکی مدیر روزنامه ستاره - سرهنگ علا نماینده وزارت

جنگ - ابوالحسن ورزی نماینده نخست وزیری به آذربایجان رفتیم. در حالیکه خبر داد شتیم که پیشه‌وری در آخرین لحظه اقامت خود در تهران به مستشار الدوله گفته بود با عصانیت مردم تبریز دیگر مسئولیت حفظ جان تهران‌نیها را نمیتوان بعهده گرفت. ولی من میدانستم نزد پیشه‌وری و همکارانش آنقدر موقعیت دارم که مورد غضب قرار نگیرم زیرا هنگام وقوع حادثه آذربایجان در دولت صدر با قدرت ارفع و خود مختاری سرتیبا عتقاد مقدم روزنامه "داد" بجرم نشر اخبار آذربایجان چندبار توقیف گردید و من هم با آنها م‌عکس و بیوگرافی پیشه‌وری در محکمه جنائی فرمانداری نظامی تحت تعقیب قرار گرفته بودم.

در اولین برخورد با تبریز و دیدن مجسمه‌های شاه‌عباس و شاه‌شاه فهمیدیم آذربایجان‌نیها چقدر به ایران و تاریخ باستانی ایران علاقمند هستند زیرا در حالیکه در هیچ کجا حتی اصفهان مجسمه شاه‌عباس نیست فقط تبریز معرف عظمت ایران باستان میباشد. من وقتی این میهن پرستی مردم آذربایجان را دیدم ب فکر آنها افتادم که قصد خیانت بوحدهت ملی ایران را داشته و آذربایجان را (عضوشقا قولوس ایران) معرفی میکردند. بیادخسونت بعضی ما مورین مرکزی میافتا دم که چقدر با مردم بد رفتاری میکردند. ما در میهمانیهای مربوط به تخلیه تبریز از ارتش سرخ شرکت داشتیم. درهما نروز در باغ گلستان مجسمه ستارخان نصب گردید و مردم تبریز در مقابل مجسمه او رژه رفتند. برای ما که پس از شهریور فریاد میزدیم مجسمه‌های رضاشاه را بردارید و مجسمه قهرمانان ملی و آزادی را بگذارید جالب بود. به ملکی یادآور شدیم که بخاطر نوشتن چنین مقاله‌ای در سال ۲۰ وزیر دادگستری دولت فروغی ما را به محاکمه کشید. ما آنروز را تحمل کردیم و حلالانا ظریم که مجسمه رضاشاه را بر میدارند و مجسمه ستارخان را نصب میکنند. در مراسم رژه ارتش دمکراتها، ملکی به پیشه‌وری گفت پس از شهریور ۲۰ عمیدی نوری را بعلت نوشتن مقاله (توشه سفر رضاشاه) بدادگستری کشیدند و مراهم

بمناسبت پیشنهاد دیرداشتن مجسمه‌های رضا شاه تعقیب کردند و لاسی  
حالا هدآن هستیم. پیشه‌وری میگفت تهران حرف میزند ولی ما عمل  
میکنیم. در اینموقع برادرستان بزبان ترکی تشکر کرد. به  
پیشه‌وری گفتم از طرف نخست وزیر دستور داریم برای مشاهده تخلیه  
ارتش سرخ به نقاط مختلف برویم. پیشه‌وری با خنده گفت ارتش سرخ  
همه جا را تخلیه کرده هر کجا میل دارید بروید. الهامی گفت آیا رژه  
فدائیها را دیدید؟ گفتم بله. گفت در تهران شهرت داده اند که افسران  
شوروی بالباس مبدل نیروی نظامی ما را داده می‌کنند. پس از  
با زدید به نخست وزیر تلگراف کردیم که در تبریز و سایر شهرها اثری از  
ارتش سرخ نیست.

وقتی نگاه می‌کردیم با فراد بر جسته فرقه دمکرات می‌کردیم دیدیم که  
اکثر آن ز زجر دیدگان رژیم گذشته هستند. پیشه‌وری ۱۰ سال - دکتر  
جها نسا هلو ۵ سال - دکتر جواد و علیزاده و احمدی هر یک چند سال  
در زندان بوده اند. علیزاده میگفت دو قسم املاک از طرف فرقه دمکرات  
تقسیم گردیده است. یکی اراضی خالصه و دیگری املاک مالکینی که با  
نهضت بمبارزه پرداختند از قبیل ذوالفقاریها و کسانی که از آذربایجان  
گریخته اند و الا بسیاری از مالکین مانده و عضویت فرقه دمکرات را هم  
پذیرفته اند. ما مخالف مالکیت نیستیم. وقتی بما کورسیدیم یکی  
از وکلای دادگستری میگفت یک قسمت از ارتفاعات آراغات در زمان  
رضاشاه بترکیه داده شد. حتی شایع بود که فروغی بشاه گفته بود این  
ارتفاعات از نظر سوق الجیشی خیلی اهمیت دارد ولی رضاشاه ترتیب  
اثر نداد. اما در شهریور ۲۰ یک عده افسران ایرانی این ارتفاعات  
را ب تصرف در آوردند. در ما کوم میگفتند که سر لشکرا میسرطهما سبی،  
اقبال السلطنه ما کوئی را به تبریز برد و پس از چندی در تبریز درگذشت  
و گفتند که جوانان را ضبط کرده بتهران فرستاده اند.

پس از بازدید از شهرهای مختلف آذربایجان برای دیدن پیشه‌وری  
بکاخ (باش وزیر) یعنی عمارت نخست وزیر رفتیم. باجهاشاه لوموکل

۵۳ نفری من در محکمه جنائی تهران در دوره رضا شاه والهامی دوست ۱۹ سال پیش وزارت دادگستری ام‌که‌ا ولی معاون نخست وزیر و دومی وزیر دارائی است خوش و بش کرده و اردا طاق دوست و هم‌قلم روزنامه نگار مان مدیر روزنامه آژیر شدیم. پیشه‌وری میگفت در این چند ماه با وسایل کمی که داشتیم خیلی کار کردیم. میگفت این عمارت مرکز اقامت ولیعهد در زمان قاجار به بودولی در زمان رضا شاه از سکه افتاد. پیشه‌وری میگفت کنسول آمریکا علاقه برای بررسی و مداخله در کارهای آذربایجان دارد و بخبرنگاران آمریکائی اجازه داده شد به هر کجا که می‌خواهند بروند تا ببینند ارتش سرخ اینجا را تخلیه کرده است. ولی به آنها گفتم که اجازه مداخله به خارجیه‌ها در امور داخلی ایران را نمیدهم. کنسول گفت پس چرا از کمک‌های ما موری شوروی استفاده کردید؟ گفتم اگر از کمک‌های معنوی شوروی استفاده کردیم چون اصلاً طرفدار آزادی و حفظ حقوق ملت‌ها هستند اشکالی ندارد چنانکه مشروطه طلبان از کمک‌های معنوی انگلستان و آمریکا استفاده کردند. در همین موقع از تهران بما خبر رسید که فوراً بتهران حرکت کنید. ولی پیشه‌وری گفت بیا ئید کارخانجات را که راه انداختیم ببینید و ما را بکارخانه پارچه بافی تبریز برد. در بین راه گفت این اتومبیلی که سوار هستیم اتومبیل سیدضیاء الدین طباطبائی در تهران بوده است. آن را در تهران فروخته اند و شخصی به تبریز آورد و ما آنرا ۲۲ هزار تومان خریدیم. وقتی دخترهای کارخانه، پیشه‌وری را دیدند ابراز احساسات کردند و هم‌گفت اینها همه دختران من هستند. پیشه‌وری میگفت با بروزنهضت، با نکملی تمام پولها را از بانک کشید و حتی ۱۶ میلیون تومان پول مردم را خارج ساخت و ما را در مضیقه گذاشت ولی با کمک شورویها کارخانه را دادا برگردیم. ما با یدسعی کنیم تمول و شروت در آذربایجان زیاد شود. مردم شروت مند بضر ما نیستند بلکه با ید از فعالیت آنها برای عمران و آبادی استفاده کرد. پیشه‌وری ما را به باشگاههای حزبی و را دیو تبریز برد و میگفت فرقه دمکرات برای این

تأسیس شده که آذربایجان مقدرات خود را در دست بگیرد. آذربایجانی از حکومت‌های تهران دلخوشی ندارد. شب همراه پیشه‌وری با نجم‌ن فرهنگی ایران و شوروی رفتیم عکس مرحوم رشیدیه نصب بود که موضوع سخنرانی مربوط با و بود. ناطق بزبان ترکی صحبت میکرد و گاهی بفارسی شعر میخواند. پیشه‌وری لوله‌های آب را نشان داد و گفت میخواهیم ۵۰ کیلومتر در شهر لوله‌کشی کنیم. بعد قبرستان ما شینها را نشان داد و گفت اقلان " ۱۰ میلیون تومان پول مملکت در اینجانفله شده است. بدادگستری رفتیم معلوم شد طبق ماده واحده‌ای کلیه جرایم دزدی و کلاهبرداری و منافی عفت بخشوده شده ولی از این بی‌بعد کبیر دزدی و اختلاس و هتک ناموس اعدا ما است که یکی دو نفر هم اعدا شدند و دیگر آب از آب تکان نمیخورد. در این راه حداکثر خسونت بخرج داده میشد.

در آخرین روز ملاقات ما در تبریز با پیشه‌وری، من از نظریات قوام السلطنه و علاقه مخصوص او به نهضت‌های دمکراتیک صحبت کردم و از مظالم گذشته بر آذربایجان ابراز تأسف کرده و گفتم باید موضوع بدست خودمان حل شود. آذربایجان جزو تفکیک‌ناپذیر ایران میباشد. پیشه‌وری گفت در حسن نیت قوام تردید ندارم ولی از دستگاه ارتجاعی تهران گله دارم و بایده‌گویم که آذربایجان حاضر نیست از تهران استاندار و فرمانده لشکر بپذیرد. اساس اختلاف ما در تهران در باره همین دو موضوع بود. من گفتم قوانین ما اجازه نمیدهد که استاندار و فرمانده لشکر را انجمن ایالتی آذربایجان تعیین کند. پیشه‌وری گفت در اینک ما جزو ایران هستیم تردید نیست و او مرا مرکز را هم اجرا میکنیم ولی باید برای اینکارها راه حل قانونی پیدا کرد. ما چیزی نمیخواهیم غیر از اصلاحات. فرقه دمکرات جنبه دمکراتیک دارد و دکتر اورنگی و دکتر عظیمی که در کابینه هستند عضو فرقه دمکرات نیستند. من هم گردمقام نرفته فقط رهبر فرقه خواهم ماند و بس.



## با زی‌های مهم‌سیاسی قوام‌السلطنه

با اینکه قوام‌السلطنه چندبار فرمان‌نخست‌وزیری دریافت داشته بود ولی میتوان گفت این بار از مهمترین ادوار نخست‌وزیری او بشمار میرود. مسئله مهمی که موجب شد قوام‌مورد تمایل مجلس شورایی قرار بگیرد، واقعه آذربایجان و قیام‌پیشه‌وری و فرقه‌دمکرات بود که مجلسیان فکرکردند یک شخصیت کارکشته و یک با زی‌گرما هرسیاسی میتواند ایران را از مشکلات نجات دهد بهمین جهت متوجه قوام‌شدند. نتیجه اقدام قوام‌السلطنه این بار سفر بمسکو و ملاقات با استالین - امضای قرارداد دنف شمال با شورویها - بازداشت اشخاص حتی وزیر کابینه خود - تشکیل کابینه ائتلافی با اعضای حزب توده و حزب ایران - تشکیل حزب دمکرات - نجات آذربایجان و تخلیه ارتش سرخ بود.

سفر به مسکو - در نخستین روزهای تشکیل دولت از طرف نخست‌وزیر اعلام شد که بنا بدعوت سران اتحاد جماهیر شوروی برای دیدن با مارشال استالین عازم شوروی میباشند تا بتوانند مشکلات فیما بین را حل کنند.

همراهان قوام‌مدرسفر مذکور عبارت بودند از جوادامری - حمیدسیاح،

دکتر شفق - عبدالحسین نیکپور - سلمان اسدی - دری - عمیدی  
نوری - جها نگیر تفضلی - قاسم مسعودی - حمید رضوی - پیرنظر.  
عمیدی نوری جزئیات این سفر را در روزنامه داد منتشر ساخته که  
قسمتی از آن چنین است :

روزی که قوام مورد تامل مجلس قرار گرفت من نزدش بودم. هنوز  
دچار نقاهت از کسالت بود که فرمان نخست وزیری با و جانی داد.  
برای وزیرانش بمطالعه پرداخت. چند بار او را در منزلش دیدم که  
برای وزیرانش و همراهانش به مسکو فکر میکرد. مرا هم با این سفر  
دعوت کرد. مسافرت ۳ هفته طول کشید. فقط سه تماشای شده برقرار  
گردید. اول دیدار با استالین به تنهایی که با توپ و تشرم میزبان  
از میهمان استقبال شد. با این صورت که استالین میگفت ایران همیشه  
بما کارت زده و امید بشما در حل مشکل نیست. با این نظر قوام با  
افسردگی ز دیدار استالین بازگشت.

دوم میهمانی مولوتف بود که دنباله توپ و تشر رئیس خورا گرفته و گفت  
در ایران مجلس و مطبوعات در اختیار مرتجعین است و نمیگذاردند که  
روابط ایران و شوروی اصلاح گردد. دشمن شماره یک شوروی سیدضیاء  
است که در رأس اکثریت مجلس قرار دارد و هر روز نقشه سقوط دولت را  
میکشد. قوام السلطنه گفت من زما مدارم و آنها را سرجای خود مینشانم.  
جوادعا مری و دکتر شفق میگفتند آخر ما هم در مجلس هستیم که مولوتف  
حرف آنها را رد نمیکرد. سومین تماشای با استالین در سه مورد دور میزد.  
اول گله گذاری شوروی از تبعیض ایران که همیشه انگلیس را بر شوروی  
ترجیح میدهند چنانکه نفت جنوب را به انگلیسها داد و نفت شمال را  
به شورویها نمیدهد. دوم درباره وضع آذربایجان که با یدتمایلات مردم  
آنجا مورد نظر قرار گیرد و با یدببین دولت ایران و خود آذربایجان حل  
گردد. سوم موضوع تخلیه ارتش سرخ از ایران میباشد که در اینخصوص  
اشاره به نگرانی از وضع ایران و توجه اوضاع بین المللی شده و وعده  
دادند که قسمتها را از ایران در دوم مارس تخلیه شود.

قوام در باره این مطالب روش قاطع پیش گرفت و بدون اینکه هیچگونه وضعی نشان بدهد با صراحت تقریباً جواب رد داد. قوام بدکتر شفق دستور داد پاسخ در باره رد تقاضای شوری برای نفت تهیه کند. در جلسه‌ای که ما هم بودیم این پاسخ خوانده شد. من سکوت را شکسته گفتم با این جواب دیگر چه آمدنی و چه توفیقی؟ قوام با پر خاش گفت مگر نمی بینید که آنها از ما نفت میخواهند. میفرمائید ما وعده نفت بدهیم و وقتی به ایران باز گشتیم دکتر مصدق اعلام جرم کند آنوقت من محاکمه و حبس خواهم شد. من گفتم هیچکس نمیتواند اعلام جرم کند اگر در باره تاسیس شرکت نفت صحبت بشود. طبق قانون دادن امتیاز جرم است نه تاسیس شرکت. قوام قدری آراش یافت و گفت چطور؟ گفتم آقای عا مری حقوقدان هستند و میتوانید سؤال کنید. عا مری گفت من الان متن قانون را بخاطر ندارم. فوراً قانون را آوردند مطالعه کرد و گفت حق بجانب آقای عمیدی است. برای مذاکره جهت تاسیس شرکت نفت اشکالی نیست. به همین جهت پاسخ داده شد ایران حاضر است برای نفت شمال شرکت تشکیل بدهد که اکثریت سهام در دست ایران باشد.

در مورد آذربایجان، این استان جزء لاینفک ایران است. زبان ترکی زبان محلی است. فرهنگ و ادبیات آنجا از قدیم فارسی بوده و شعراء و ادبا زبان فارسی را زبان مادری خود دانسته لذا مقتضی است کسانی که دست بکارهایی در آنجا زده اند که منافعی استقلال و تمامیت ایران باشد از این نظر ز فکر خودداری کنند. بدیهی است اصلاحات لازم در آذربایجان بعمل خواهد آمد و قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی اجرا خواهد شد. در موضوع تخلیه ایران تا دوم مارس برابر قرارداد باید انجام شود. بنا بر این علتی برای بقای ارتش سرخ در ایران وجود ندارد. ضمناً اطمینان قلبی داده میشود مناسبات دوستانه ایران و شوروی بسط داده شود و نگرانیهای شوروی از ایران رفع گردد. پس از مکاتبات مکرر سرانجام شوروی یک جواب مایوس کننده

به قوام داد که چنین بود: (۱- در خصوص نفت، با حسن نیت راه حل شرکت مختلط ایران و شوروی را پیشنهاد نمودیم چون مورد قبول قرار نگرفت ما هم آنرا رده شده تلقی کرده بهمان امتیاز نفت شمال باقی هستیم. ۲۰- در خصوص آذربایجان ما هم آنرا امداد خلی میدانستیم ولی توصیه‌هایی نمودیم که هر دو طرف قبول نمودند. بنا بر این نسبت با این موضوع مهم نظریات مورد تذکر را پس گرفته تلقی مینمائیم. ۳- در خصوص بازگشت نیروی شوروی از ایران، چون از انقلاب اکتبر ببعده مناسبات ایران و شوروی بر پایه دوستی استوار نیست بنابراین نگرانی خاطر از ایران فعلاً مانع تخلیه کامل نیروی سرخ از ایران میباشد. برای این امر برقرار داد ۱۹۲۱ اشاره میکنیم که متن ماده ۶ آن چنین میباشد:

ماده ۶- دولتین معظمتین متعاقدین قبول مینمایند که اگر دولت ثالثی بخواهد بواسطه مداخلات نظامی پلیتیک غاصبانه را در ایران مجری و یا خاک ایران را مرکز عملیات ضد شوروی قرار دهد و باین طریق مخاطراتی متوجه حدود روسیه و دول متحده آن بشود در صورتیکه دولت روسیه قبل از وقت بدولت ایران اخطار نماید و دولت ایران در رفع مخاطره مزبور مقتدر نباشد آنوقت دولت روسیه حق خواهد داشت قشون خود را بخاک ایران وارد نموده برای دفاع از خود اقدامات نظامی بعمل بیاورد. دولت شوروی متعهد میشود همینکه مخاطره مزبور بر طرف شد، فوراً قشون خود را از حدود ایران خارج نماید.)

با رسیدن این جواب دیگر قوام زادامه مذاکرات مایوس شد و مقرر گردید که با هواپیما بسوی تهران برگردیم. در این وقت خبر رسید که استالین ضیافتی برای شرکت همه افرادهیئت اعزامی ترتیب داده است. وقتی قوام از دعوت استالین اطلاع یافت مراجعت هیئت را بتأخیر انداخت و به بیات وزیر دارائی و کفیل نخست وزیر چنین تلگراف کرد: ۱۴ اسفند ۱۳۲۴- با اطلاع اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و مجلس شورای ملی برسانید، بمناسبت میهمانی که امشب ژنرال یسم

استالین به افتخار میسیون اعزامی ایران برپا نموده اند. حرکت بسمت ایران بتا خیرا فتا دو ممکن است روز پنجمشنبه وارد تهران بشویم. در خصوص عدم تخلیه ایران از نیروهای شوروی اعتراض خود را بآقای مولوتف کمیسر مورخا رجه دولت شوروی دادم و ضمن میهمانی نیز شفاهاً بنا م دولت ایران اعتراض خود را بشخص ژنرال یسم استالین تقدیم خواهم داشت. تقاضاها و قراردادهائی که برخلاف مصلحت و منافع کشور ایران باشد قبول نخواهد شد.

بهر حال قوام السلطنه در مسکو متوجه گردید که کوشش های اوبی نتیجه است ولی سعی داشت که رابطه قطع نگردد. تنها نتیجه این شد که سا دچیکف بسمت سفیر شوروی در ایران منصوب گردید و مقرر شد مذاکرات از طریق دیپلماسی در تهران تعقیب گردد. و اعلامیه زیر در پایان سفرا نتشار یافت :

(نخست وزیر ایران آقای قوام السلطنه در مدت توقف در مسکو) از ۳۰ بهمن تا ۱۵ اسفند ۱۳۲۴) چندبار با ژنرال یسم استالین و مولوتف کمیسر مورخا رجه ملاقات و مذاکره نمودند. در این مذاکرات دوستانه مسائلی که مورد علاقه طرفین بود مورد بحث قرار گرفت. طرفین سعی خواهند بود که با تعیین سفیر جدید موجبات تحکیم روابط دوستانه دو کشور بیش از پیش برقرار گردد.)

قوام السلطنه پس از مراجعت از شوروی چنین گفت: دولت شوروی نمیخواست تقاضای موکد مرا برای تخلیه ایران از قوای شوروی بپذیرد. من نیز نمیتوانستم بعضی از تقاضاهای دولت شوروی را بپذیرم. چون قشون شوروی ایران را تخلیه نکرد و آذربایجان خود مختاری میخواست لذا هیئت نمایندگی ایران نتوانست در مذاکرات خود در مسکو نتیجه بگیرد.

\* \* \*

امتیاز نفت شمال و تخلیه ارتش سرخ - قوام السلطنه در مسکو بخوبی دریافت که روسها خواستار امتیاز نفت شمال ایران هستند. با زیبهای

فرقه دمکرات آذربایجان و کردستان هم برای این است که روسها میخواهند به نفت شمال دست یابند. بهمین جهت در صدر آمدکها مضای قرارداد نفتی کا آذربایجان را یکسره کند. از نکات جالب اینک با مراجعه به سوابق تاریخی دیده میشود که قوام السلطنه دومین بار است که (نفت شمال) را وسیله با زیهای سیاسی خود قرار داده است. در سال ۱۳۰۰ پس از کودتای ۱۲۹۹ وقتی قوام السلطنه برای اولین بار به نخست وزیری رسید، با کمک (مورگان شوستر) امتیا نفت شمال را به کمپانی استانداراویل آمریکا ئی داد که بتصویب مجلس هم رسید. مدت امتیا زهم ۵ سال بود. تصویب این قرارداد در و صدای فراوانی تولید کرد. شورویها به ایران اعتراض کرده یا دور شدند گه طبق قرارداد ۱۹۲۱ ایران نباید در حریم امنیت شوروی پای دیگر کشورها را بگشاید. بعلاوه امتیا نفت شمال قبلاً" به خوشتاریا تبعه شوروی داده شده بود و اگر ایران نتواند نفت خود را استخراج کند نباید دیگران امتیا زبدهد. دولت انگلیس هم طی یادداشت شدیدالحنی بدولت ایران اعتراض نمود که خوشتاریا امتیا ز خود را به انگلیسها واگذار کرده که منجر به بهره برداری نشد و واگذاری امتیا نفت شمال به آمریکا ئیها برخلاف بوده است. در حالیکه مجلس امتیا نفت خوشتاریا را رد کرده بود. با اینکه رد قرارداد خوشتاریا با اطلاع داده شده بود مع هذا و این امتیا ز را به انگلیسها و هلندیها واگذار کرده و آن استفا ده نموده است.

با سقوط دولت قوام السلطنه امتیا ز واگذاری نفت شمال به آمریکا ئیها منتفی گردید و دولت مشیرالدوله حتی حاضر میبماند که در باره آن نشد.

سالها بعد در هنگام واقعه آذربایجان و سفر قوام السلطنه به شوروی بار دیگر ما برای نفت شمال مطرح گردید و این بار قوام السلطنه قرارداد را با سادچیکف سفیر شوروی امضاء کرد. متن موافقت نامه نفت از طرف قوام نخست وزیر ایران برای سادچیکف

سفیر شوروی فرستاده شد که بر طبق مواد آن دولت ایران موافقت دارد برای مدت ۵۰ سال قسمتی از مناطق نفتی شمال ایران در اختیار شورویها گذاشته شود که در ۲۵ سال اول ۴۹ درصد و در ۲۵ سال دوم ۵۰ درصد سهام متعلق با ایران خواهد بود. سرمایه ایران مناطق نفتی و سرمایه شورویها کلیه مخارج و ماشین آلات و حقوق متخصصین و امثالهم خواهد بود. پس از خاتمه مدت دولت ایران یا سهام شورویها را خریداری میکند یا قرارداد را تمدید مینماید. منتها چون دولت حق نداشت چنین موافقتنامه یا قرارداد را تنظیم کند و حتی طبق پیشنهادهای تصویبی دکتر مصدق حق مذاکره نداشت، آنرا موکول با افتتاح مجلس دوره پانزدهم کرد.

دولت شوروی اصرار داشت که موافقتنامه وسیله قوام نخست وزیر امضاء گردد ولی قوام میگفت این اقدام خلاف قانون است و باید مجلس نظر بدهد. سادچیکف در این باره به قوام چنین نوشت:

(دولت شوروی نمیتواند اظهارات شما را درباره امضای قرارداد قبول کند. ما این را نقض موافقتنامه ۴ آوریل ۱۹۴۶ میدانیم. دولت شوروی مصراً تقاضا دارد که موافقتنامه بطور کامل اجرا گردد.) بدنبال امضای موافقتنامه روابط قوام السلطنه با استالین و مولوتوف و شورویها بصورتی درآمده بود که صمیمانه ترین تلگراف بین آنها رد و بدل میشد که دو نمونه آن چنین است:

تلگراف استالین:

مورخه ۱۹ فروردین ۱۳۲۵ مطابق با ۸ مارس ۱۹۴۶  
تهران - جناب آقای قوام السلطنه نخست وزیر - بمناسبت  
وصول تلگراف دوستانه جناب عالی که در نتیجه خاتمه موفقیت آمیز  
مذاکرات بین شوروی و ایران که آن جناب شخصاً بطور موثر در آن  
شرکت فرموده اند مخاطر شده است مراتب سپاسگزاری خود را اظهار  
میدارم. اطمینان دارم نتیجه مطلوبی که در اثر این مذاکرات  
موفقیت آمیز بین شوروی و ایران بدست آمده است موجب است

تحکیم مناسبات روزافزون همکاری و مودت بین مردم کشورهای  
ما را فراهم نماید. نخست وزیر ۱۰ ی. ا. استالین

\*

تلگراف مولوتف :

مورخه ۸ مارس ۱۹۴۶ مطابق ۱۹ فروردین ۱۳۲۵  
تهران - جناب آقای قوام السلطنه نخست وزیر ایران و وزیر  
خارجه خواهشمندم تشکرات مرا از تبریکات و حسن نیتی که بمناسبت  
خاتمه موفقیت آمیز مذاکرات فیما بین که نتیجه صمیمیت در  
امرتحکیم مناسبات مودت آمیزاتحاد جماهیر شوروی و ایران  
میباشد برای زفرموده اید قبول فرمائید .  
امیدوارم که مذاکرات فیما بین مربوط بمسائل اقتصادی نیز  
با مشارکت جناب عالی به همین نتیجه موفقیت آمیز بسود  
ملت های ما انجام پذیرد .

وزیر امور خارجه اتحاد جماهیر شوروی و مولوتف

\*

رادیوهای خارجی ضمن نشر خبرهای مربوط بحسن رابطه ایران  
و شوروی اظهار میداشتند که موافقت نامه امضاء شده بین قوام السلطنه  
و سادجیکف سفیر شوروی برای منطقه ای در شمال ایران در حدود ۲۵  
هزار میل مربع است . حتی نوشته شده که در نیویورک میگویند محافل  
انگلیسی اظهار عقیده میکنند که توافق نفتی ایران و شوروی بسیار  
بجا و بمورد است . ولی این امتیاز شامل منطقه آذربایجان نمیشود .



## توقیف ناگهانی گروهی از افراد سیاسی و مقامات مملکتی

روز پنجم مرداد ۱۳۲۵ خبرگزاری پارس چنین اعلام کرد: (نظرباینگه این اواخر عده‌ای که هویت آنها در پیشگاه افکار عمومی محرز و مسلم است مشغول توطئه و تحریک بر علیه دولت و حکومت مشروطه گردیده‌اند و نظرباینگه مصالح کشور اقتضا داشت بیش از این به آنها اجازه خرابکاری و دسیسه داده شود از طرف رئیس دولت طبق ماده ۵ قانون حکومت نظامی به قوای انتظامات مقرر گردید اشخاص مفصلاً لاسامی زیر بازداشت شوند:

آقایان، دکتر طاهری، حسام دولت آبادی، شیخ حسین لنکرانی، احمد لنکرانی، حسام‌الدین لنکرانی، مرتضی لنکرانی، مصطفی لنکرانی.

اوامر رئیس دولت از طرف قوای انتظامات بموقع اجرا گذارده شد و آقایان نامبرده دستگیر و بازداشت و زندانی میباشند.

بتدریج عده دیگری از قبیل سیدضیاءالدین طباطبائی، علی‌دشتی جمال‌امامی، میرزا کریم‌خان رشتی (اکبر) سا لار سعیدسنندجی، مورخ لدوله سپهر (وزیر پیشه و کار بینه‌قوام) بازداشت شدند.

توقیف شدگان افراد مهمی بودند که یکی از آنها میرزا کریم خان رشتی بود، او را بطنه نزدیکی با رضا شاه و محمد رضا شاه پهلوی و



خود قوام السلطنه داشت. در شمال بخصوص گیلان دارای نفوذ زیادی بود و وقتی هم توقیف شد خبرگزاری رویتر چنین خبر داد: میرزا کریم‌خان رشتی یکی از مشاوریین مخصوص اعلیحضرت پادشاه ایران و از دوستان بریتانیا است که به دستور رئیس دولت با تهمات تحریک علیه امنیت کشور توقیف شده است.

روزنامه ایران ما نوشت: (از اینک که خان رشتی خیرالاست بتحریکاتسی

زده حرفی نیست و در اینک چند نفر از وابستگان دربار شاهنشاهی  
حتی ملکه مادر هم در این راه با کمک کرده اند تردیدی نمیباشد.

\*

من میرزا کریم خان رشتی را ندیده بودم ولی با فرزندش  
نعمت‌الله (خان اکبر) که یکبار از فومن بنما یتدگی مجلس انتخاب  
شده بود از نزدیک آشنائی داشته و دارم از خانواده های اصیل گیلان  
بوده همیشه با محمد رضا شاه پهلوی حسن رابطه داشته است.

خان اکبر میگفت که را شاه بودم که رضا شاه بخانه آنها آمده و  
با پدرش و چندتن دیگر در منزل آنها بیای و ورق برداخته و بسرود  
باخت هم خیلی جدی بود که با پولهای طلا رد و بدل میشد.

مسعود انصاری مینویسد: بعلت اختلاف با هما یونجه معاون  
وزارت خارجه میخواستم از آنجا بروم. با مصطفی فاتح دوست بودم.  
جریان را با او گفتم. مرا نزد میرزا کریم خان رشتی برد. او در پیشگاه  
شاهنشاه خیلی مقرب بود. گفتم میخواهم از وزارت خارجه به وزارت  
کشور بروم و استاندار فارس بشوم. دوروز دیگر بمن تلفن کرد و گفت  
شاهنشاه بشما خیلی محبت دارند خوب است به گیلان بروید. نامه از  
وزارت دربار به وزارت خارجه نوشته شد که حسب الامر ملوکانه بوزارت  
کشور انتقال یابند.

یکی از بستگان میرزا کریم خان رشتی میگفت او از بازیگرانی  
بود که با شاهان پهلوی رابطه بسیار نزدیک داشت. در واقع حمله  
مجاهدین بتهران و قتل بالاخان سردار رل مهمی داشته و در خیلی  
از کارها مشاور نزدیک سپهسالار تنکا بنی بود و او را در حرکت بتهران  
تشویق میکرد. با سردار سپه که قصد رسیدن بسطنت را داشت خیلی همکاری میکرد  
و مورد توجه بود. بعداً بعلت گزارشاتی که علیه او به رضا شاه داده شد  
در سالهای نخستین سلطنت پهلوی بزندان افتاد و به یزد تبعید شد  
که مدت ۱۴ سال در زندان و تبعید بود. بمناسبت عروسی ولیعهد از  
زندان آزاد گردید ولی تحت نظربود تا اینکه در شهریور ۲۰ آزاد گردید.

با محمدرضا شاه خیلی نزدیک شد. او را رادت زیا دی به محمدرضا شاه داشت. با اینکه با قوام السلطنه خیلی دوست بود او را با زداشت کرد. برادرش علی اصغر خان امشہ رابطه ای نزدیک با قوام داشت و از او خواست که برادرش را آزاد کند. قوام گفت میدا نید که با میرزا کریم خان و شما خیلی دوست هستم (درگیلان درکا را ملاک با هم مراده نزدیک داشتند) ولی جریان سیاست طوری است که باید میرزا کریم خان مدتی در زندان باشد (بستگان میرزا کریم معتقدند که بخوا هوش روسها قوام اینکا را کرده بود زیرا میرزا کریم خان با کمونیستها و روسها خیلی مخالف بود.) در سال ۱۳۲۶ که دچا رکسالت شدید شده بود شاه همراه شاهپور غلامرضا و فردوست ورنست پرون و احمد شفیق بخانه میرزا کریم خان آمد و شاه وقتی دید میرزا کریم خان آخرین روزهای عمر را میگذراند نا راحت شد و با حال تا ترازا جدا گردید.

\*

احمد سمعی در کتاب سی و هفت سال چنین مینویسد:  
 مورخ الدوله سپهر نقل میگرد که در تابستان سال ۱۳۲۴ با قوام مشغول صرف آنها بودیم که سرتیب صفاری رئیس شهر بانی را خواست. وقتی آمد با و گفت بروید میرزا کریم خان رشتی را توقیف کنید. میرزا کریم خان از رجال طرف اعماد شاه بود. صفاری گفت من رئیس شهر بانی هستم و چون حکومت نظامی هست باید آنها اقدام کنند. قوام که از این پاسخ عصبانی شده بود روی کاغذ ما رکدار نخست وزیری دستور توقیف میرزا کریم خان را داد.

یکماه بعد من وسید محمد صادق طباطبائی رئیس مجلس با قوام نهاد میخوردیم که گفت امروز شاه مرا خواسته و شما هم همراه من بیائید. ما علاقه ای به همراهی نشان ندادیم ولی قوام گفت شاه کار مهمی ندارد میخواهم شما هم همراه من باشید. با اصرار رفتیم و وقتی بدفترشاه رسیدیم خیلی نا راحت شد و گفت من با جناب اشرف کار خصوصی دارم و با آقایان کاری ندارم. قوام گفت ما مطلب خصوصی نداریم. آقایان

که رئیس مجلس و وزیر مورد اعتماد دستند و باید در جریان کارها باشند. شاه گفت من از جناب اشرف خواهی دارم که قول مساعد میخوام. قوام گفت من میدانم شما چه میخواهید. آن آدم با ما درخواهر شما بر ضد من تحریک میکنند و همان بهتر که در توقیف بماند. وقتی از کاخ شاه خارج شدیم قوام گفت من کریم رشتی را آزاد نخواهم کرد و شاه هم هیچ کاری نمیتواند بکند.

بعداً میرزا کریم خان رشتی آزاد شد. سرتیب صفاری میگفت هنگامیکه در سال ۲۶ فوت کرد از او تجلیل فوق العاده ای بعمل آمد و شاه همراه فردوست در یک هواپیمای دو موتورهای زیبا لادراین مراسم شرکت داشتند. با اینکه هیچ گاه سمت رسمی نداشت از کارگردانهای سیاست ایران در زمان رضاشاه و محمد رضاشاه بود.

\* \* \*

بازداشت این عده سروصدای فراوان تولید کرد. خیلی ها میگفتند بازداشت سیدضیاءشاید جنبه انتقام جوئی داشته باشد که در کودتای ۱۲۹۹ قوام را توقیف کرده بود و حال که فرصت بدست قوام افتاد او را بزند انداخت. افرادی نظیر میرزا کریم خان رشتی و جمال امامی ودشتی و دکتر طاهری را بخاطر نزدیکی با شاه و ارتباط با سیاست خارجی بزند انداخت. ولی دستگیری مورخ لدوله سپهر وزیر کابینه که از محارم او بود خیلی تعجب آور بود. از آن شگفت انگیزتر بازداشت برادران لنگرانی بود که همه جا از قوام حمایت میکردند و شاید اولین و آخرین دولتی بود که مورد حمایت آنها قرار گرفت. شیخ حسین لنگرانی را که را در خانه اش در سنگلج میدیدم و با برادرانش روابط دوستی نزدیک داشته و دارم. بین طبقات مختلف مردم دارای نفوذ فراوانی بود. اولین کسی که پس از رفتن رضاشاه در خانه خود جمعیت بر او میانداخت و علیه (رضاخان) فعالیت میکرد شیخ حسین بود. در این جریان فقط حسام لنگرانی توانسته بود از چنگ پلیس بگریزد. از آن پس هرواقعهای که در تهران اتفاق می افتاد

برادران لنکرانی را با زداشت میکردند. حتی یکی از روزنامه‌ها نوشت (گویا پس از واقعه ۱۵ بهمن) برادران لنکرانی جامه‌دان بدست با طاق رئیس شهربانی رفتند و گفتند ما خودمان آمده ایم تا توقیف شویم که دیگر ما مورین شهربانی دنبال ما نکردند و با این شاهکار تا مدتی دیگر کسی سراغ برادران لنکرانی نمی‌رفت. ولی یکی از برادران لنکرانی بمن گفت این مطلب صحت ندارد و ما چنین کاری نکرده ایم. با اینکه در هر ماجرائی با جهت و بی جهت ما را با زداشت میکردند.

عمیدی نوری درباره زداشت و تبعید برادران لنکرانی چنین نوشت: «خبر با زداشت و تبعید شیخ حسین لنکرانی آزادخواه معروف و برادران مبارز و بکرمان در محیط سیاسی تهران تا شير مخصوصی نمود. علامیه خبرگزاری پارس افکار عمومی را قانع ساخت زیرا مبارزه آنها در برابر دیکتاتور رضا شاه و علیه سیدضیاء و سهیلی و ساعد و اکثریت مجلس چهاردهم مخصوصاً مبارزه با فکر تمدید مجلس که بزرگترین اقدام در راه حفظ دولت حاضر بود عنوان ارتجاعی و ضد مشروطیت را نسبت به آنها منتفی میسازد. مردم از یکدیگر میپرسند چگونه دوستان صمیمی نخست وزیر و کسانی که در راه ممداری ایشان در واقعه ۱۷ آذر جانشان بخطر افتاد با زداشت و تبعید میشوند و با آنکه بحسن نیت شخص اول مملکت (منظور قوام است) عقیده دارند میگویند شاید اطرافیان جریانات را طور دیگر جلوه میدهند. مردم یکی از صفات نخست وزیر را پایداری در دوستی میدانند به همین جهت انتظار دارند کسانی که با خلوص نیت با مخالفین ایشان مبارزه نموده و خود را طرفدار آقای قوام معرفی نموده اند اگر یکی از چرخهای کشور را در دست ندارند لاف از حق آزادی مسکن خود بر خوردار باشند. آقای نخست وزیر شاید آگاه باشند در اطراف ایشان کسانی یافت میشوند که از زشانه‌های سائیرین برای خود نردبان ساخته اند. سایر مطبوعات چنین نوشتند: این ۵۸ برادر در راه اجرای منویات

نخست وزیر فعلی ایران حتی جان خود را در کف دست نهاد و همه چیز خود را وقف مبارزه در راه آزادی نموده حال بنا مخرابکار و دسیسه بکرمان تبعید شده اند. همه میدانند که یک قسمت از موفقیت های آقای قوام مرهون فداکاری برادران لنگرانی است. شیخ حسین همان کسی است که از ۱۵ سال پیش تا کنون همواره فریاد میزد باید قوام نخست وزیر شود. برادران لنگرانی در ۱۷ آذر قوام را از خطرات بزرگی نجات دادند. شیخ حسین از مخالفین قرار داد ۱۹۱۹ و کودتای ۱۲۹۹ بود و در ۱۷ آذر با کمک برادرانش قوام را از خطراتی رها ساخت. محمد مسعود چنین نوشت: من هم با همه ارادت به لنگرانیها اقرار میکنم که مردمان را حتی نبودند و هیچوقت حاضر نمیشدند دست روی دست بگذارند و اوضاع را به شکل و نحوی است تماشا کنند. اینها در یک کلبه خرابه در سنگلج زندگی میکنند و چائی خود را با خرما میخورند زیرا پول آنها کفاف قند و شکر را نمیدهد. یک القانیان بهتر از ده لنگرانی در اوضاع عمومی تاثیر دارد. برادران لنگرانی را توقیف میکنند ولی برادران القانیان یکی در پاریس و یکی در ژنو و یکی در لندن و یکی در آمریکا و یکی در سرای رشتی ها پول پارو میکنند. این چه جنونی است که امثال لنگرانیها و مرا گرفته، وطن، وطن، حاج علی نقی کاشانی، خدایا رخا، القانیان و امثالهم میباشند. دولت باید اقل اموال ۲۰ نفر از آنها را بِنفع خزانه عمومی ضبط کند و الا از توقیف لنگرانیها دردی دوا نخواهد شد.

حمیدهاشمی در روزنامه بیداری کرمان نوشت: به مظفر فیروز وزیر کار قوام خبر میدهند که برادران لنگرانی در تجریش قصد دارند در موقع مراجعت شما را ترور نمایند که ایشان هم مراتب را به شهربانی خبر میدهند که این امر منجر به توقیف آنها میگردد. این بهانه ای بود برای دستگیری آنها. برادران لنگرانی در کرمان از سر نوشت خود بیمناک اند ولی نسبت به قوام وفادار میباشند و میگویند معلوم نیست اطرافیان، قوام را بکجا میبرند؟ از قوام معلوم قوام لسلطنه

هم‌تلگرافی بکرمان مخابره و برای رفاه و آسایش آنها دستوراتی داده است .

حسام‌النگرانی که از دست ما موریین گریخته بود به روزنامه‌ها چنین نوشت :

مسلمان‌لنگرانیها که در راه‌نگاهداری مشروطه و برقراری آن عمری را بحبس و تبعید و شکنجه و عذاب گذرانیده‌اند هیچگاه حاضر نخواهند شد بنا مشروطه با ارکان مشروطیت مبارزه شود . سپس خطاب به قوام نوشت: زمانیکه ملاقات با شما جرم محسوب میشد بیش از همه کسی لنگرانیها با شما ملاقات مینمودند برعکس زمانیکه برمسند اقتدار نشستید دیگر هیچگاه ایجاد مزاحمت ننمودیم . چون از هیچ دولتی تقاضای مادی و مقامی نداشته و نداریم . یقین بدانید که تبعید لنگرانیها شکست لنگرانی نیست بلکه این بزرگترین فتحی است که نصیب مرتجعین و بدخواهان شده و خائنین ملت خود را در این مورد قاتح و مظروفیروز میدانند . (درضمن اشاره به مظرفیروز شده است ) .

شایع است که سفیر انگلیس تقاضای تبعید ما را نموده یقین داریم که شما اطاعت امر اجانب را نخواهید نمود و اجازه مداخله به خارجیهارا نخواهید داد . متوجه باشید کسائی هستند که ما موریت دارند بین شما و دوستان جدائی بیاندازند و تا حدی هم موفق شده‌اند . و از این عمل دو نتیجه خواهد گرفت اول آنکه شما را در پرتگاه تنهائی بیابند و دیگر آنکه شما را متهم سازند و که دوستان قبل از موفقیت نزدتان محترمند . هر قدر زودتر موفق بطرد این افراد مشکوک بشوید زودتر موفق به انجام کارها خواهید شد .

مادر لنگرانیها بروزنامه‌یران ما چنین نوشت :

من از قوام طرفداری نمیکنم زیرا میترسم مرا هم تعبید کند . چون هر کس از ایشان طرفداری کرد حکم تبعیدش صادر شد . من فرزندانم را برای خیابانهای تهران تربیت نکرده‌ام . آنان را برای مبارزه و جانفشانی و کشتن و کشته شدن در راه وطن با آورده‌ام . من آنان را

برای آزادی میخواهم نه آزادی را برای آنان . خدا شایسته است اگر  
یقین کنم با حبس و حتی کشتن فرزندانم آزادی برای ایران و ایرانی  
باقی میماند حاضر دیگر اسمی از آنان نیاورم . \*

سرانجام پس از ۵ ماه و ۱۲ دیماه ۱۳۲۵ با دستخطی  
دستور آزادی برادران لنگرانی را چنین میدهد :

(آقای رئیس شهر بانی - دستور فرمائید جناب آقای لنگرانی  
و اخوان را محترماً به تهران بیاورند . وسایل آسایش ایشان را در راه  
فراهم فرمائید . قوام ) .

روزنامه‌ها در آن ایام نوشتند برای استقبال از آنها عده‌ای  
تاقم و کوهریزگ رفتند و همراهان با ۵۰ اتومبیل سواری و ۱۵ اتوبوس  
آنها را همراهی کردند . در مقابل منزل سنگلج آقای لسانی از طرف  
مستقبلین خیر مقدم گفت . شیخ حسین تشکر کرد و ا حمد لنگرانی گفت  
ما رزه ما برای دفاع از آزادی است که از همین خانه شروع شده بنا بر  
این حبس و تبعید و شکنجه اهمیتی ندارد .

پس از چند سال مرتضی لنگرانی را در لندن دیدم . ضمن  
اظهار تأسف از قتل حسام لنگرانی توسط حزب توده جریان را جویا شدم .  
گفت چه بگویم ؟ چقدر با این سران حزب توده کمک کردیم . خانه ما و  
بستگان ما پناهگاه آنها بود . روزبه و مریم فیروز و عباسی مدتها در  
خانه ما مخفی بودند . مریم فیروز مقاله نوشته و از محیط های فوق العاده  
(بانو) خواهرها هنگام پناه دادن با و خیلی تشکر کرده و او را فرشته  
رحمت خواندند چرا لیکه کیا نوری دستور قتل حسام را داده است . روزبه  
که بچه های احمد لنگرانی او را عموی خود صدا میکردند رهبری تیم  
ترور حسام را بعهده میگیرد . ابوالحسن عباسی که در خانه ما پناه داده  
شده بود و توسط سرهنگ دفتری دستگیر شد و شب و روز مورد محبت برادران  
من مخصوصاً حسام بود با (پتک) محکم بر حسام میزد و او را میکشد .  
عجباست اگر بگویم حزب توده ما شین حسام را پس از قتل او به برادر  
مصطفی بدو هزار تومان فروخت . حسام برای نجات سران حزب توده



از زندان چقدر زحمت کشید و هیچکس نفهمید چرا او را کشتند. یکروز سپهبد بختیار رئیس ساواک مرا خواست و گفت حسام کجاست؟ گفتم خبرنگارم. گفت من خبردارم حسام را حزب توده کشته است. گفتم امکان ندارد. گفت اسناد کافی داریم که او از خیلی اسرار اطلاع داشته بهمین جهت او را کشته اند. گفتم پرونده را بدیوان جنائی بفرستید و ما هم بدگاه میآئیم. بختیار گفت ما هرگز حاضر نیستیم که برای شما تریبون درست کنیم که بیا ئید نطق کنید. وقتی جریان را به برادرم احمد گفتم او هم اظهار داشت چنین چیزی ممکن نیست. اینها میخواهند بین ما و حزب توده اختلاف ایجاد کنند. حسام اینهمه به حزب توده و سران حزب بخصوص روزبه و کیا نوری و همسرش مریم فیروز کمک کرده چطور امکان دارد که روزبه حسام را بکشد. حال که پرده ها کنار رفته می فهمیم که اینها چقدر از انسانیت بدور هستند. کیا نوری اخیراً در ادیو تهران به قتل حسام اعتراف کرد. دکتر کشا ورز هم در کتاب خود نوشت که حسام بدستور کیا نوری کشته شده است.

شیخ حسین لنگرانی بیش از ۹۰ سال دارد. با این که لباس روحانیت بتن دارد همواره طرفدار آزادی و دمکراسی بسوده و صریحاً میگوید با ید سلام و هرا ید ثلوی دیگر در خدمت ایران باشد. و کرا را گفته با این شعر سعدی مخالفم که میگوید (سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است شریف. نتوان مرد بسختی که من اینجا زادم) او میگوید هرگز انسان نمیتواند از وطن جدا باشد حال این وطن در هر وضعی میخواهد باشد.

مرتضی میگفت هنگام واقعه آذربایجان پیشه وری از شیخ حسین خواست که در مجلس آذربایجان شرکت کند شیخ گفت بعنوان نماینده تهران حاضرم. با ناصرقشقا ئی هم مذاکره کردا و هم گفت بعنوان نماینده فارس حاضرم. در مذاکرات پیشه وری در تهران شرکت داشت و میخواست او را از راهی که میرو د بر حذر داردا. جدائی آذربایجان را خیانت میدانست. با پیشه وری خیلی دوست بود. برای تصویب

اعتبارنا مه اش خیلی تلاش کرد و میگفت من از وکلای آن دوره خواهش کردم روی آتش آب بپاشند ولی آنها نفت پاشیدند و واقعه آذربایجان را بوجود آوردند .

\*

من وقتی بعنوان روزنامه نگار به لژ مطبوعات میرفتم شاهد نطقهای پرا زکنا بیه ونیش و حمله و انتقاد شیخ حسین لنکرانی در مجلس بودم . سبک خاصی داشت . یکبار وقتی پشت تریبون رفت یک بچه بزرگ قرمز رنگی را که همراه داشت روی تریبون گذاشت و هر وکیلی که بحرفهای او اعتراض میکرد برای ساکت کردن او میگفت (بله ... اسناد مربوط بشما هم اینجا ست ..) . سرانجام یکبار روکلا در پشت تریبون با حمله کرده بچه را گرفته با زکردند معلوم شد مقداری روزنامه است که مطالبی درباره وکلای آنروز مجلس در آن نوشته شده بود . ولی او هرگز اعلام نمیکرد تا همه در حال ابهام بمانند .

شیخ حسین لنکرانی که مدتها در کرج زندگی میکرد با ردیگر بهمان سنگلج بازگشته و ایا مکهولت را میگذراند . سنگلج از مناطقی بود که اکثر کسانی که از قفقاز آمده بودند در آنجا زندگی میکردند . لنکرانیها نیز حدود ۱۷۰ سال قبل ، از قفقاز به ایران آمده اند . خانواده های نخجوان ، آیرملو ، میراحمدی ، نصیر نصیری ، میرپنج ، میرافضلی و گروهی دیگر از خانواده های هستند که هنگام عهدنامه ترکمانچای و گلستان به ایران آمده اند . خانواده آیرملو که فامیل مادری محمدرضا شاه میباشند ، جزو همین خانواده ها هستند .

\*

انور خامه ای درباره حسام لنکرانی چنین مینویسد :  
دکتر کیا نوری در اثر واطبی که از گذشته با رزم آرا داشت و احتمالاً " ایمن روابط پس از آزادی او از زندان توسط حسام لنکرانی برقرار شد . اطلاعاتی زیادتیری از حوادث پشت پرده بدست میآورد و تصور مینمود بزودی رزم آرا همه کاره ایران خواهد شد و دست شورویها را در ایران باز خواهد گذاشت و امتیاز نفت شمال را به آنها

خواهد داد. بهمین جهت میخواست زودتر از رفقای خود از زندان بیرون بیاید و زمینه تسلط قطعی خود را بر سازمانهای حزبی فراهم آورد. کیا نوری فرار خود را از زندان کا ملا" عملی میدانست. چون هم از موافقت رزم آرا با آن اطمینان داشت و هم سازمان اطلاعات و افسران حزب در احتیاط را نبود. کیا نوری برخلاف میل رزم آرا بر اشراف وجود اسکندر سراجی در اطراف خانه اش پس از ۱۵ بهمن دستگیر شد. وقتی رزم آرا همه کاره بود دیگر دلیلی برای ماندن او در زندان وجود نداشت. رابط بودن حسام لنکرانی با او دلیل دیگری بر ارتباط با رزم آرا بود. زیرا حسام که در قتل مسعود متهم بود با کمک رزم آرا از زندان آزاد شد و با استفاده از این آزادی کارهای مهمی برای حزب توده انجام میداد که از آن جمله تا سیس چا پخا نه مخفی حزب توده و توزیع منظم روزنامه مردم بود. کیا نوری میخواست به تنهایی فرار کند ولی بر اثر اشتباه حسام لنکرانی موضوع فاش شد و همه رهبران حزب خواستار فرار شدند. سرانجام همین اطلاعات زیاد حسام لنکرانی از بازیهای پشت پرده حزب توده بلای جان او شد. \*

دکتر جودت ضمن اعترافات خود چنین میگوید:

در یکی از جلسات هیئت اجرائی با توافق آراء تصمیم گرفته شد که حسام لنکرانی با ایداعا شود. قرار شد اینکار بکک سازمان افسری و روزبه انجام گردد. از طرف سازمان افسری عباسی با حسام تماس گرفت و ترتیب قتل را دادند. با همکاری یکنفر بنا آرسن خانه ای را بطور موقت اجاره کردند و حسام را به آنجا بردند و او را بقتل رساندند. من به آن خانه رفتم و جریان را بمن گفتند. بعد او را در حیاط منزل چال کردند. من هم جریان را به هیئت اجرائی گزارش دادم. جریان قتل به کمیته مرکزی گزارش شد که در پلنوم چهارم مطرح گردید.

\*

سیاوش بشیری مینویسد: حسام لنکرانی که از سال ۱۳۲۱ عضو حزب توده شده بود نقش فعالی داشت. در تهیه چا پخا نه و ایجاد ارتباط بین

سران حزب وزندان و تهیه مخفی گاه برای رهبران حزب و نیز فرار رهبران حزب از زندان، حسام بعداً از حزب ناراضی شد و شروع به انتقاد نمود و رهبران چاره را درنا بودی او پیدا کردند. در این قتل از نظر تشکیلاتی احمد قاسمی - دکتر جودت - سرهنگ مبشری دخالت داشته اند. خسرو روزبه و عباسی و آرسن عاملین جنایت بوده اند. بدستور سرهنگ مبشری منزلی با شرایط مناسباً چاره شد و پس از دوشب قاسمی و مبشری به آن منزل وارد گردیدند. ابتدا قاسمی برای روشن شدن ذهن عاملین قتل شروع بصحبت کرد و نقاط ضعف حسام را بر شمرد و گفت وجود حسام باعث نابودی حزب خواهد شد. پس از او مبشری صحبت کرد و گفت با ییّد حسام نابود گردد. شب بعد آرسن و روزبه که از نقشه آگاهی داشتند و ارد همان منزل شده و طرح قتل را تنظیم کردند. فردای آنشب حسام توسط روزبه به آن محل دعوت شد ولی پس از نیم ساعت هنگامی که خواست از منزل خارج گردد آرسن با پتک به مغزا و کوبید و او را نقش زمین ساخت. حسام را در همان محل دفن کردند و شب بعد دکتر جودت به آن محل آمد و از این اقدام ستایش کرد. بستگان حسام مطلع شدند که فرمانداری نظامی تهران بقایای جسد حسام را در آن محل بدست آورد.

x x x x

احمد لنکرانی در تاریخ اول خرداد ۱۳۶۰ نامه ای به مریم فیروز عضو کمیته مرکزی حزب توده و همسر دکتر کیا نوری نوشته و در آن بمسائل مهمی اشاره نموده از جمله چنین مینویسد:

یکروز از طرف تیمور بختیار فرمانداری نظامی احضار شدم. پس از مختصر سلام و تعارفی از ماجرای جنایتی هولناک و باور نکردنی آگاهم کرد. من مدتی در بهت و حیرت فرو رفتم. هنوز وقوع چنین جنایتی را نمیتوانستم باور کنم که سرتیب مبصر احضار شد. از من خواستند که برای آشنائی بیشتر از این واقعه به اطاق مبصر بروم و با سروان عباسی مفلوک مواجه شدم. سروان عباسی با بیان پسران زندان متبشری شرح جنایت پرداخت و بعنوان شاهدی بر صدق مدعا دستهای مرتعش

خود را نشان داد و میگفت از شبی که بدستور هیئت اجرائیه حزب حسام را کشتیم و من نیز شریک این برادر کشی بودم دچار ناراحتی های عصبی شده و دستها می‌دادم در حال ارتعاش است. او داستان ترور محمد مسعود را میگفت و داستانها و مطالب دیگر با ورنکردنی نقل میکرد. من هاج و واج از خود بیخود از جابریخاستم تا خدا حافظی کنم، مبصر از من خواست که آنها را در بهره برداری از تبلیغاتشان یاری دهم و چون دیدم در ناباوری از وقوع چنین برادر کشی هستم ساکت شد. عباسی خواست با من خدا حافظی کند دستش را رد کردم. دوباره به اطاق بختیا را حضار شدم. از من خواست در مباحثه مطبوعاتی که در این باره تشکیل خواهد شد شرکت کنم. او هم همچنان مرا در ناباوری از چنین جنایتی پایبند میدید و بهر صورت بختیا رهم با چهره ای با زتر از اول با من خدا حافظی کرد.

وقتی از فرمانداری نظامی خارج شدم و راه بیابانهای بهجت آباد را پیش گرفتم با خود گفتم نکنند این برادران یوسف، یوسف مارا دریده باشند. نکنند قایلها هایل ما را کشته اند. اگر چنین باشد پس وای بر ما که مدتها با قتل برادرمان زیر یک سقف خوابیده و توی یک کاسه هم غذا بودیم. با خود میگفتم وقتی بخانه بروم جواب پرسشها را چه بدهم و بگویم تیمور بختیا ربا من چکار داشت؟ بگویم یوسف مارا برادرانش کشته اند و بدست خود پاره پاره اش کرده اند و اینکه آقایان مدعی هستند که حسام بشوروی رفته دروغ بوده دروغ... آیا بیهوده سخن با این درازی ...

در خانه معلوم شد که پیش از این بختیا ربرادرم مرتضی را احضار کرده و ما جارا با او در میان گذاشته و مرتضی بتصور اینکه توطئه ای در شرف تکوین است با ناراحتی هر چه تمامتر و با قلبی دردناک بتحقیق در صحت و سقم این خبر هولناک پرداخته است.

مثل اینکه شما از اولی هائی بودید که از نتیجه ملاقات من با بختیار و ما جرای این جنایت با خبر شدید و این همان روزهائی بود که بختیار

با تمام قوا در صدد دستگیری شما بود و شما هم از این خیر بیه پهنای صورتتان اشک میریختید و چون شما به از خود گذشتگی برادرما واقف بوده و به او صادقانه مهر و محبت خواهی داشتید و او هم بشما احترام توأم با محبتی داشت. کیست که بما بگوید این تافته های جدا بافته بچه حقی بخودا جازه دادند که برادر هم از صدیق خود را چنین از بین ببرند. این مردان انقلابی چه کسانی بودند؟ اینها هستند:

۱- دکتر بهرامی تا توبه نکرد و تعهد نکرد که دیگر ناسوسی نخورد دست از این دنیا نشست.

۲- دکتر یزدی که فرزندانش بجرم جاسوسی در آلمان دمکراتیک زندانی شدند و خودش جزئی از لژیون خدمتگذاران شاه درآمد.

۳- مهندس علوی آن الکلیست بیچاره ضعیف که تنفرنا مه سپرد و بنا اینکه خدا و پیغمبر را شفیع قرار داد معذالک با خواری اعدام شد.

۴- دکتر جودت که بقول خسرو روزه (دهاتی فرنگ رفته ایست که از ایرانی بودنش شرم دارد و در گرفتاری افسران شریف سازمان نظامی از مقصرین درجه اول است.) این اظهار نظر مربوط بزمانی است که روزه از هیئت اجرائیه بریده بود و میخواست بکوه بزند و از من خواست که با درمیانی کنم که من هم پس از چند جلسه مذاکره موفق شدم.

۵- از احمد قاسمی و فروتن دو کاسه بدل چینی کم عمق پراز ترک و مملو از عقده و آرزوهای بلند پرواز و ناسالم.

۷- دکتر کیا نوری که در ۲۷ سال با بازیهای ناموفق و خودسرانه مردم ایران را دچار اختناق مضاعف ساخت و راه را برای غیرقانونی شدن حزب توده هموار ساخت و چه بسا افراد بیگناه را در بازی سیاسی (رزم آرا و کیا نوری) بزندانیهای دراز مدت گرفتار ساخت و در برخورد با مسئله نفت و مرحوم دکتر مصدق کاری کرد که حزب به لغت نا بجای (توده ای - نفتی) دچار شد.

اکنون حزب توده بکجا رهبری میشود. خدا میداند. البته این وظایف اعضای حزب توده است نه ما.

۸- بقراطی ، این مرد مرعوب و چلی که غالباً سوژه مسخرگی و تفریح آقایان بود .

۹- اما خسرو روزبه . میدانم که محمد مسعود موثرترین روزنا مه نویسن زمان خود علیه دربار رودباریان و شاه و اشرف بود و چندین بار قصد جانش را کردند و همیشه در صدد از بین بردن آن روزنا مه نگار نامدار بودند تا اینکه یکروز صبح شنیدیم که او را ترور کردند . شایده شاه و اشرف چند صباحی گرفتار طعن و لعن شدند و با ترور مسعود نفس راحتی کشیدند .

ضبط است که خسرو روزبه در محامه اش بعد از اینکه سروان عباسی همه چیز و مطالب را در باره محمد مسعود گفته است که ما او را کشتیم تا شاه بدنام شود . حسام را کشتیم چون ما حبس را رو . . . بود . جای بسی شگفتی است که روزبه ، سرهنگ مبشری را که زیر شکنجه کلیدر مزسا زمان نظامی را بما مورین داده شما نت میگرد و میگفت مبشری چون فرد حزبی است میبایست طاقت میآورد و کلیدر مزار با خویشتن بگور میبرد آنوقت خود بدون هیچ شکنجه ای این چنین بسخن آید و بگوید من هیچ کاری بدون دستور حزب نکردم .

با بدایان آقایان پرسید که در صندوق چه سینه حسام چه اسرار از شما نهفته بود که نگذاشتید بخارج برود و در خارج خود را بمقامات حزب شما برساند . برای ما ما به بسی خوشحالی است که اگر در مبارزات ضد استعماری با شما بودیم خوشبختانه از شما نبودیم .



خسرو روزبه

خسرو روزبه با سوگند موکد و قول شرف بتکذیب این خبر با من ملاقا تھا داشت . شبی روزبه بسراغ من آمد تا بگوید به رفقای خارج از ایران نوشته ام تا از گم شده ما خبر بگیرند و بفرستند . ضمن مذاکرات وقتی دانست از بسیاری

ما چراها بخصوص از موضوع محمد مسعود بی اطلاع گفت برآستی شما از این موضوع خبردار نشدید؟ با زقول دادحتماً خبر خوبی از حسام خواهد رسید. من در آخرین دیدارم با روزبه از او خواستم که همسراههای ارتباطی اش را با من قطع کند و همه نشانیها را پاک سازد. تا خبری از حسام نیاید دیگر من او را نشناسم و هم مرا گمشده ای کرو کور و لال انگارد.

شما با اینکه خود یکی از زنانی بودید که برای حفظ حیثیت خود از ترس ما مورین رژیم همیشه زهر با خود میداشتید بدون توجه با فضای رازی پرداخته بودید که وقتی مهندس گوهریان از زندان آزاد شد خبری نشاندار از قول شما نقل کرد که دیگر برای من جای شبهه باقی نماند. شاید شما حق داشته باشید حیث عا طفی زنا شوئی در محاکمه رسیدگی باین جنایت بعنوان شاهد شرکت نکنید ولی حق ندارید بسر و روی کسانیکه ضررشان بشما نرسیده لجن پاشی کنید.

در آن روزگار وانفسا که جوخه های آتش دسته دسته افسران و طنپرست را بکام مرگ میکشید گروهی از افسران را مرتضی برادرم با جیب شروین با وندجا بجا میکرد که پس از مدتی مرتضی مورد سؤال قرار گرفته بود که آن ماشین جیب از آن که بود؟ لعن و نفرین با دبر آنها که دانسته یا ندانسته یا از راه ترس و تهدید این سرداران ملی را کت بسته تحویل دادند. ما از اعضای کمیته مرکزی وقت حزب توده در عجبیم که با وجود اینکه خود به مظلومیت حسام رأی داده و این جنایت را محکوم دانسته اند چرا بدفاع از حیثیت حسام برنخاسته اند. تالاول نام حسام در اعدادنا مردان در نیاید.

چه شبها و روزها که ما هم افتخار خدمت و نگهبانی از شخصیت هائی را داشتیم که با افکار متفوت تنها در جهت مخالفت با شاه و دستگاه استبدادی در حال اختفا بسر میبردند. خانواده ما از همان روزهای کودتای ۱۳۹۹ مبارزه با عوامل آنرا وظیفه شرعی و وطنی خود دانست و ما مورین همواره جل و پلاس خود را جلوی خانه ما پهن کرده داشتند.



دکتر کیا نوری که از راه پیشگوئیهای فال نخودی، خود را بالقوه صاحب قدرت می بیند چرا یکبار مورد استیضاح شما قرار نگرفت که چرا دست به چنین جنایاتی زده است؟ گناه دستگیری و شهادت آنهمه افسر شهیدی که میتوانستند پشت و پناهایین مردمانقلابی باشند چه کسانی بودند؟ اگر دانستی چرا عکس العمل نشان ندادی؟! از این آقا و دارودسته اش نپرسیدید چرا پس از زلورفتن سازمان نظامی حزب با فسران در حال مرخصی دستور دادید سر خدمت برگردند و آنها هم آنرا تا کتیک حزب دانسته بواجدهای خود بازگشتند و همه اسیر شده بجوخه های اعدا مسپرده شدند. چرا اینها را نپرسیدید و عاشق و امهر سکوت بسر لب دارید.

وقتی با این گذشته ها میا ندیشم و می بینم چه انسانیتها و فداکارها بدست نامردان بخاک و خون کشیده شد آرزو میکنم که ایکاش از مادر نزاده بودم و قبل از این واقعه در عداد فراموش شدگان قرار می گرفتم.

\* \* \*

چرا قوام وزیر کا بینه خود مورخ الدوله را توقیف کرد؟



یکی از بازیگران سیاسی در ایران مورخ الدوله سپهر بود که با همه مقامات مملکتی ارتباط و دوستی نزدیک داشت. چون نویسنده بود و بزبان خارجی هم آشنائی داشت، چند جلد کتاب تألیف نموده و با اکثر سفرا ی خارجی ارتباط دوستی برقرار مینمود. خیلی از کسانی که مورخ الدوله را میشناختند با وجود مصیبتی که از او میدیدند با واطمینانی نداشتند. با وجود اصالت خانوادگی و مشاغل گوناگونی که داشت در آخرین روزهای عمر در عسرت مالی بسر میبرد ولی هرگز نمیگذاشت که کسی از وضع داخلی او باخبر باشد. من همیشه از مورخ الدوله سپهر درباره خبرهای پشت پرده روزنامه کمک می گرفتم و انصافاً او خبرهای خوبی را هم قبل از دیگران در اختیار میگذاشت. آرزو داشت نخست وزیر شود. در ایامی

که مجلس ابراز تمایل به نخست وزیران میکرده و وقت است که بینه‌ای میخواست تغییر کند توقع او از ما روزنامه نگاران این بود که نام او را هم جزو کارهای ناپیداهاست نخست وزیری بگذاریم. یکبار هم هنگام تغییر کا بینه‌ها وزیر بعنوان سردبیر روزنامه داد با او مصاحبه مفصلی به عنوان نامزد نخست وزیری کردم که بر نامه‌های دراز مدت خود را برای اداره امور کشوریان میداشت. ولی هیچگاه از طسرف مجلس و فراکسیونها و شاهانه نامزد نخست وزیری نشد.

در کا بینه‌ها ماسلطنه بعنوان وزیر پیشه و هنر معرفی گردید. دکتر ارسنجانی در باره با زداشت او چنین مینویسد:

سه هفته قبل از توقیف سپهر شبی من اتومبیل او را نزدیک کاخ سلطنتی دیدم. وقتی جریان را از سپهر پرسیدم گفت باتفاق جناب اشرف نردشا ه بودیم. در این ملاقات شاه در حضور قوام از سپهر تمجید میکند که در بهبود روابط نخست وزیر و دربار نقش مهمی را بازی کرده است. قوام میل نداشت کسی را بالای سر خود ببیند و از اینکه میدید سپهر تو نسته توجه شاه را جلب کند، دل تنگ بود. از فسر دای آنروز اطرافیان مظفر فیروز همه جا مراقب مورخ الدوله بودند تا اینکه شبی در جلسه هیئت دولت فیروز با حالت مخصوص خود از دروا رد شد و با صدای بلند در حضور نخست وزیر گفت ( جناب آقای سپهر تبریک میگویم که بسمت وزیر دربار منصوب شده‌اید). قوام از شنیدن این خبر ابرو درهم کشید و مورخ الدوله هم که از این خبر اطلاعی نداشت در حیرت مانده بود که قوام با عصبانیت گفت شما وزیر کا بینه هستی و حق ندارید بدون اجازه من بدربار بر روید و با کسی ملاقات کنید. کار آنشب جلسه دولت بدعوا و مرافعه کشید و سپهر با عصبانیت جلسه دولت را ترک گفت.

مظفر آنشب به قوام گفته بود اگر تو مورخ الدوله را توقیف و تبعید نکنی او بزودی این معامله را با ما خواهد کرد. از طرف دیگر عدم ورود مورخ الدوله بحزب دمکرات نخست وزیر را خیلی عصبانی کرده بود و

ا ورا بشدت مطمئن ساخت و دوستیهای گذشته را بکلی فراموش نمود و  
هما نشب دستور توقیف مورخ الدوله را صادر کرد.

مورخ الدوله صبح هنگام خروج از خانه اش در حالیکه با اتومبیل  
وزارتی عازم وزارتخانه بود بدست ما مورین شهر بانی توقیف و تحت  
نظر قرار گرفت. بزودی وسایل تبعید مورخ الدوله به کاشان فراهم  
شد و با حال مریضی او را به کاشان فرستاده در یکی از اطرافهای قطار  
راه آهن در ده کیلومتری شهر زندانی و ممنوع الملاقات کردند.

چندی بعد کا بینه ائتلافی تشکیل و موضوع دستگیری سپهر همه  
اطرافیان قوام را دچار وحشت ساخت. از آن پس دیگر مظفر فیروز  
فعال ما یشاء شده بود. مورخ الدوله ۵۶ روز در تبعید بود.

روزنامه آسیای جوان چنین نوشت: روز ۱۶ تیر ۱۳۲۵ خبر توقیف  
مورخ الدوله منتشر شد. از دوستان قدیم قواموا زکسانی بود که نقش  
فعال در روی کار آمدن او داشت. اعلامیه ای که قوام السلطنه در این  
باره صادر کرد حکایت داشت که علت بازداشت وی توطئه و تحریک علیه  
حکومت و بی لیاقتی و عدم توجه بکارهای وزارتخانه بوده است. اما  
حقیقت امر مکتوم ماند. ظاهر مطلب چنین بود که مورخ الدوله یک  
فرد سیاسی بشمار میرفت و داعیه نخست وزیری داشت و خود را بهیچوجه  
کمتر از قوام نمیدانست. هنگامیکه متوجه ناراضی حزب توده شد،  
محرمانه باب مراوده را با آن حزب گشود و مشغول تهیه مقدمات سقوط  
کا بینه قوام شد. مظفر فیروز از موضوع مطلع شد و برای اینکه خود را بیشتر  
بجانب اشرف نزدیک کند باشتاب نزد قوام رفت و توطئه چینی سپهر را  
با اطلاع او رسانید. بعداً خود مظفر بین حزب توده و قوام السلطنه واسطه  
شد و مقرر شد کا بینه ائتلافی تشکیل شود. رهبران حزب توده حداقل  
پنج وزارتخانه را میخواهند. کشور - خارجه - دادگستری - فرهنگ  
و پیشه و هنر. همچنین پیشنها نمودند که فرقه دمکرات هم در کا بینه  
شرکت داشته باشد. آنها میخواهند همراه فرقه دمکرات و حزب توده  
ایران اکثریت مطلق کا بینه را درست داشته باشند و عملاً "قوام را

بدنیال خودبکشندولی قوا فقط سه نفر را قبول کرد. ایرج اسکندری و دکتر کشا ورز بدون موافقت کمیته مرکزی با قوا ممتوافق رسیدند. حزب توده برای وزارت کشور کامبخش - برای وزارت خارجه ایرج اسکندری - برای وزارت دادگستری نورالدین الموتی و برای وزارت فرهنگ دکتر کشا ورز برای وزارت پیشه و هنر دکتر یزدی را در نظر گرفته بود ولی اسکندری و کشا ورز که ما مور مذاکره بودند میل نداشتند کامبخش و الموتی وارد کامینه شوند و بدون توافق با کمیته مرکزی آنرا عملی ساختند و کمیته مرکزی را در مقابل عمل انجام شده قرار دادند که سخت موجب عدم رضایت در داخل کمیته شده بود. روز معرفی هم میخواستند کشا ورز را وزیر پست و تلگراف بکنند که زیر بار نرفت و مقاومت کرد و سرانجام جای او را با دکتر اقبال عوض کردند.

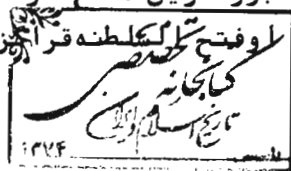
\*

مورخ الدوله سپهر در باره با زداشت خود چنین مینویسد:

با سابق متمدن دوستی که با نخست وزیر داد شتم بعلت و سوسه های مظرفیروز نخست وزیر پلنگ صفت ایران بیرحمانه تصمیماتی برخلاف قوانین موجود در باره من گرفت و در گرما ی سوزان تیر ما ه مرا بکاشان تبعید نمود و حال آنکه از طرف من کوچکترین قدمی علیه او برداشته نشد و حتی خیال سوئی هم در خاطر مخطور نکرد.

روابط من با قوام از جنگ بین المللی اول آغاز شد. دارای صفات خوب و بد جدا فرات بود. هوش و شجاعت و فعالیت و قدرت را با تجربه نیم قرن خدمات دولتی توأم ساخته شخصیت و استخوانی پیدا کرده بود که نقائص اخلاقی او را میپوشانید. پس از شهریور وقتی حریف قوی پنجاهی مثل رضا شاه را در مقابل خود ندید پای بمیدان مبارزه گذاشته چون مدتی از سیاست دور بود از بعضی از دوستان نگارنده از قبیل مستشار الدوله - حکیم الملک - بهاء الملک استفاده میکرد.

بزرگترین مانع سوءظن دولتین روس و انگلیس بود که یقین داشتند او فتح ترک کلطنه قراقرز لورا ببرلن فرستاده تا با ولیاء دولت آلمان



اطمینان بدهد که بمحض ورود سربازان آلمانی ببا دکوبه قوام در رأس  
مليون ایران قدرت را بدست بگیرد. مدال طلای ایرانیا ن مقیم  
آلمان برای قوام از جمله دلائل بود. سریدربولارد جزو صورت طرفداران  
آلمان برای بازداشت نام او را هم به سهیلی داده بود.

دردربا رهم سابقه مطلوبی نداشت ولی همه مشکلات را از پیش پای خود  
برداشت و در سال ۱۳۲۱ نخست وزیر شد. راجع با فرادکا بینه با من  
مشورت کرد ولی گفت متفقین هنوز عضویت شما را در سفارت آلمان از  
یا د نبرده اند. زمین را آمده و بعداً شما را دعوت میکنم. میخواست  
موتمن الملک را وزیر مشا و رکنند گفتم حتماً قبول نمیکند.

یکی از افرادی را که با و تحمیل کردم عبدالحسین هژیو دولی الان  
استغفار میکنم و پیش وجدان خود شرمسارم.

سرا نجام قوام نتوانست سفرای هر سه کشور آمریکا و انگلستان و  
شوروی را رام کند. حتی مطبوعات را منکوب و با و کلابا لحن آمرانه  
و دیکتا تورماً با نه رفتار کند. بدر بار هم دندان نشان داد و تصمیم به  
انحلال پارلمان گرفت و با اینکه هر سه دولت از او پشتیبانی میکردند  
شاهنشاهی با شجاعت گفتند انحلال مجلس خلاف قانون اساسی است. از  
این کشمکش حادثه ۱۷ آذر بوجود آمد. خانه قوام لسلطنه دچار حریق  
گردید. با لآخره مورد عدم عتقاد مجلس قرار گرفت و خانه نشین شد.  
سهیلی میگفت قوام از هیچ اقدامی روگردان نیست و خدا در وجودش  
ترس و ملاحظه نیا فریده است.

سرا نجام پس از واقعه آذربایجان بفعالیت پرداخت. من گناه  
دیگری هم مرتکب شدم مظفر فیروز را با معرفی کردم. در آن موقع همه  
معتقد بزمامداری قوام شده بودند حتی موتمن الملک.

وقتی نخست وزیر شد لیستهای مختلف برای اسامی وزراء بمن ارائه  
داد که در ضمن آن صورتی از آیه الله کاشانی بود. وقتی عازم مسکو  
شد، بمن گفت کفالت نخست وزیری را شما سلطان دارداماسرو نوشت  
دولت را بتومیسپارم. در مسکو نقش یک دیپلمات زبردست را بسازی

کرد وزیر با ره‌یچگونه تعهدی نرفت. در یکی از ملاقات‌های محرمانه با استالین بدون حضور ایرانیا ن فقط با حضور مترجم روسی قول اعطاء امتیاز نفت شمال را داد و مراتب بسا دچیکف گفته شد. سرریدر بولارد میگفت عجب اشتباهی درباره قوام کرده بودم واقعاً "مردبزرگی است"، قوام در یک ضیافت خواش کرده بود که بیا دگا ربا و عکسی بگیرد، قوام فوراً با زوی سفیر شوروی را گرفته و خود در وسط و دوسفیر در دو سمت او قرار گرفتند. دکتر طاهری در غیاب نخست وزیر کاری میکرد که قوام معزول شده در مسکو توفیقی حاصل نکنند ولی از نقشه‌های او جلوگیری کردم. پس از مراجعت از مسکو چنان دیکتا تور شده بود که با وزراء مثل منشی رفتار میکرد ولی با وجود مصیبت کامل زیر بار تحکما تا او نرفتم.

موقعیکه علیه کارخانه داران اصفهان اعلامیه صادر نمودم در جلسه هیئت دولت بمن اعتراض کرد و گفت خلاف مسئولیت مشترک وزراء است. گفتم مسئولیت در امور کلی است نه وزارتخانه‌ای که مسئول آن هستم. بعدها فهمیدم چون قوام کارخانه‌چای در لاهیجان داشته ترسیده که ما دا تهدید بمما دره کارخانه‌های اصفهان به ما لکیت کارخانه‌ها و هم لطمه بزند. با حبس بدون محاکمه رجال از قبیل سیدضیاء که به تحریک مظفر فیروز بود مخالف بودم. با تأسیس حزب دمکرات که نقشه مظفر بود مخالفت ورزیدم. عجب اینکه نظام‌نامه حزب ابتدا در عمارتی در جارجو دبا حضور سا دچیکف سفیر شوروی و مظفر تدوین گردید و بعد رقابت بین دو حزب دمکرات و توده سفارتخانه‌های غربی را بسمت حزب دمکرات متمایل ساخت.

عموماً تصور میکنند که قوام با تصمیم قبلی از راه وطنپرستی روسها را فریب داده و با طناً با آمریکا بوده در حالیکه قضیه برعکس است قوام به تمام معنا با سیاست شوروی همراه بوده و میخواست با تکاء آن ارتقاء مقام حاصل نماید و تا حدی سا دچیکف را وسیله فیروز با این نقشه موافق ساخت اما کرملین مخالفت کرد و تغییر رژیم ایران را تقسیم

وتشکیل حکومت ملوک الطوائفی دانست که رنجش قوام از روستها از  
همینجا آغاز گردید. سوء ظن قوام بنگارنده از آنجا زیاده شد که تقرب  
مرا بدربار تا حدی موجب بطلان نقشه های خود دانست. من نزدیکی  
اورا بسلطنت لازم میدانستم ولی مظفر نزدیکی مرا بدربار بزرگ کرده  
ذهن قوام را مشوب ساخت که منجر ببا زداشت من شد.

\* \* \*

## کا بینہ ائتلافی قوام السلطنہ

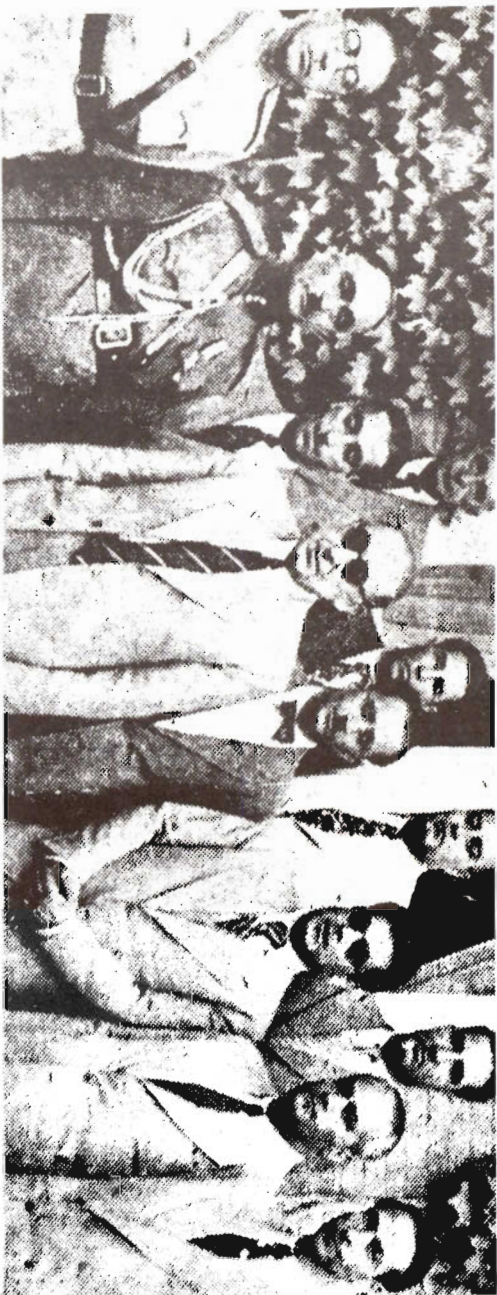
قوام السلطنہ پس از مراجعت از مسکو یکی از برنامہ ہائی کہ داشت تشکیل کا بینہ ائتلافی بود . بہمین جهت سہ تن از سران حزب تودہ را بوزارت منصوب کرد . دکتریزدی وزیر بہداری - دکتر کشاورز وزیر فرهنگ - ایرج اسکندری وزیر پیشہ و ہنر . ہمچنین اللہیار صالح از حزب ایران بوزارت دادگستری . برخی از مطبوعات مظفر فیروز وزیر کار را ر ہم وابستہ بہ فرقہ دمکرات دانستہ اند .

حزب تودہ قبل از شرکت در کا بینہ ائتلافی قوام بکرات مخالفت خود را با شرکت در دولتہا اعلام میکرد . چنانچہ در قطعنامہ ای چنین آمدہ است : ( دولتہائی کہ از شہریور ماہ تا با مروز سرکار آمدہ اند با قلت فاسد و جا برتکیہ داشتند و اصول مشروطیت را مراعات نمی نمودند و در اغلب موارد قانون اساسی را پامال سیاست آزادی کش و نیات خصوصی خود قرار دادہ اند ، لذا حزب تودہ از شرکت در این قبیل دولتہا جدا خودداری خواہد ورزید . )

احسان طبری ہم گفتمہ بود : ( از شرکت در کا بینہ ہا تا زمانی کہ مجلس و دولت آزادخواہی سرکار نیاید خودداری میورزیم . زیرا شرکت ما در دستگاہائی کہ تمام آن اسقاط و پیوسیدہ است رسوائی ببارخواہد

آورد . )





### دولت ائتلافی قوام السلطنه

از راست به چپ ردیف اول : امیر علایی - دکتر یزدی - عبدالحسین هژیر - اللهیار صالح - قوام السلطنه  
 مظفر فیروز - سیهبدا میرا حمادی - سر لشکر فیروز .  
 ردیف دوم : دکتر اقبال - ایرج اسکندری - دکتر کتکشا ورز - انوشیروان سیهبدی .

ولی در مهر ماه ۱۳۲۵ کمیته مرکزی حزب توده چنین اعلام میکند :  
( علت شرکت وزراء حزب توده در کابینه ، تقویت جبهه های ضد استعماری  
و کوشش برای رفع اختلاف و تشتت وسیعی در ایجاد وحدت و اتفاق  
بمنظور تحکیم اساس دموکراسی است . ) همچنین در روزنامه حزبی  
نوشتند : ( شرکت وزراء در کابینه قوام بدولت ایشان چنان پایه محکمی  
در میان مردمان داده که هرگز نظیر آن در تاریخ ایران برای کابینه های  
دیگر دست نداده بود . )

دکتر جواد ویدوزیر کشور فرقه دمکرات گفت : پس از آنکه قوام  
سرکار آمد از خلق آذربایجان دعوت نمود و چون ما وطنپرستی آقای  
قوام را باور داشتیم دعوت او را پذیرفتیم . زیرا همه میدانستند که  
قوام جزا صلاحات و آبادی کشور منظوری ندارد .

دکتر کشاورزمی نویسد : شرکت حزب توده در حکومت قوام مانند  
تأسیس حزب توده بدون شالوده محکم انجام گرفت . قوام به استالین  
و عده استخراج نفت شمال ایران راداده بود و برای اثبات حسن نیت  
خود حزب توده را بحکومت دعوت کرد . سهیلی هم از حزب توده برای  
شرکت در کابینه دعوت نمود ولی حزب نپذیرفت . قوام یکبار دیگر هم  
از حزب توده برای شرکت در کابینه دعوت کرد که رد شد . سلیمان میرزا  
که قوام را خوب میشناخت از اینکار بر حذر داشت . ولی آخرین  
بار دیگر دعوت قوام در کمیته مرکزی و هیئت اجرایی مطرح نشد .  
یکروز غروب ایرج اسکندری و دکتر یزدی و شیخ حسین لنکرانی نزد  
من آمدند . یزدی و لنکرانی در اتومبیل ماندند و اسکندری بمنزل  
آمد و گفت مشغول مذاکره با قوام هستیم و میخواهم ترا هم نذا و ببرم .  
گفتم قوام را نمیشناسم و از رفتن بمنزل او خودداری کردم . چندی  
بعدها دمنش بمن گفت باید در کابینه شرکت کنم و وزیر فرهنگ هستم .  
شرکت در کابینه در کمیته مرکزی مطرح نشده بود . باید اقرار کرد  
که در شرایط آن روز ایران اگر مطرح هم می شد به تصویب می رسید .  
درجرا میدحتی کیا نوری و قاسمی که بعدها اظهار مخالفت با این کار

میکردند در آن روز از شرکت در کا بینه و از قوام تعریفها کردند و قوام را ستودند. کاری که من و بسیاری دیگر از دستگاره رهبری و کادرهای حزب نکردیم.

من قوام را برای اولین بار روز معرفی وزراء به شاه ملاقات کردم. آن روز یک واقعه جالبی پیش آمد که بسیار گویا است و همه وزراء با ید کا ملا" به یاد داشته باشند و من جریان آن را همان شب به کمیته مرکزی اطلاع دادم.

عصر آن روز من به اتفاق همسایه و دوستم اللهیار صالح که عضو حزب ایران بود و وزیر دادگستری شد به شمیران به ویلای خسروانی که قوام در تابستان در آن منزل کرده بود رفتیم و وزیرای دیگر رسیده بودند. مظفر فیروز که لر "همه کاره" قوام را بازی می کرد به باغ که وزراء در آن جمع بودند آمد و گفت جناب اشرف مشغول لباس پوشیدن اند (قوام مریض بود و دکتر اقبال روزی چند بار به او آمپول میزد).

آقایان وزراء حاضر با شنیدن برای معرفی نزد شاه برویم و بعد گفت آقایان به ترتیب زیر معرفی خواهند شد: نام هر یک از وزراء و وزارتخانه مربوط به آنها را بردتا به من رسید و گفت آقای دکتر کشاورز وزیر پست و تلگراف. من با تعجب گفتم گمان می کنم اشتباهی رخ داده زیرا حزب به من گفته است که تو متصدی وزارت فرهنگ و تعلیمات عالی خواهی بود و او به من جواب داد: ما با حزب وزارت پست و تلگراف را برای شما در نظر گرفته ایم. چند بار بین من و او گفتگو شد. با لآخره من عصبانی شده و گفتم آقا من استاد دانشکده طب و یکی از دوازده نفر اعضای شورای عالی فرهنگ هستم و وزارت فرهنگ با کار من و اطلاعات من مربوط است ولی وزارت پست و تلگراف ربطی به استادی دانشگاه و کار من ندارد و بنا بر این من این وزارت را قبول نمی کنم و برای رفتن به شهر آمده شدم. مظفر فیروز گفت صبر کنید تا من با جناب اشرف صحبت کنم. به داخل وزارت رفت و مراجعت کرده گفت جناب اشرف می گویند حزب توده ایران برای شما وزارت پست و تلگراف را در نظر

گرفته و با زمن رد کردم. خواستم از باغ خارج شوم، مظرفیروز چندبار به داخل عمارت رفته و برگشت که مرا مجبور به قبول وزارت پست و تلگراف کند و دفعه آخر به جای او اکبرخان، پیشخدمت قوام به باغ آمد و گفت آقای دکتر کشا و رز آقای سفیر شوروی میخواهند با شما صحبت کنند گوی تلفن را بردارید (تلفن در آلاچیق باغ بود) و زراء به دور من که گوی را برداشته بودم جمع شدند.

صدائی به زبان فارسی گفت آقای دکتر کشا و رز سلام من آشوروف منشی سفارت شوروی هستم جناب آقای سفیر سا دچیکف حاضرند و من مطالب ایشان را برای شما ترجمه می کنم. ایشان از شما خواهش میکنند که وزارت پست و تلگراف را قبول کنید زیرا آقای قوام السلطنه عجله دارند با دیدن زراء به علیحضرت معرفی شوند. آقای سفیر می گویند قبول این وزارت به نفع حزب شما و به نفع ایران و شوروی است.

من سا دچیکف را می شناختم چون فرزندان او را مانند فرزندان تقریباً تمام اعضای سفارتخانه های خارجی در تهران معا لجه میکردم. صحبت آشوروف بسیار مرا عصبانی کرد و با فریاد جواب دادم به آقای سادچیکف بگوئید زکی سفیر یک دولت خارجی بخود اجازه میدهد که برای من دستور ما در کند؟ ایشان چه حق دارند که در امور کشور ما و حزب ما دخالت کنند؟ من عضو حزب توده ایران هستم که به من دستور داده و به احدی اجازه نمیدهم که برای من تکلیف معین کند و گوی را گذاشتم.

سپهبدی وزیر امور خارجه فوراً بطرف من آمد و مرا بوسید و گفت آقای دکتر کشا و رز شما روی همه ما را اسپید کردید. پس از آن بطرف سپهبد احمدی وزیر جنگ که مردی بسیار مرتجع بود رو کرد و گفت: دیشب وقتی که دور هم جمع بودیم شما گفتید حیف که وزرای توده ای بکا بینه داخل شده اند زیرا آنها ما مورین شوروی هستند و من بشما گفتم کسانی مانند دکتر کشا و رز و ایرج اسکندری و شهاب فردوس و دکتر ادمنش و بسیاری دیگر از جوانهای تحصیل کرده مردم وطن پرست و باشرافی هستند خوشحالم که به این زودی صحت گفته من به اشیات رسید و یک یک وزراء از من

تشکر کردند. عده‌ای از این وزراء هنوز زنده‌اند. ظاهراً قوام در مقابل خودداری من از قبول وزارت به‌سادچیکف تلفنی شکایت کرده بود ولی جواب من به‌سفیر شوروی قوام را وادار به تسلیم کرد. دوسه دقیقه بعد مظرفیروز به‌باغ آمد و گفت آقای دکتر کشا و رزب عنوان وزیر فرهنگ و تعلیمات عالی و آقای دکتر اقبال بعنوان وزیر پست و تلگراف معرفی خواهند شد.

درست است که قوام متکبر و مستبد، بی‌سواد از نظر علمی و سیاسی بود ولی طبقه حاکمه ایران را خوب می‌شناخت و میدانست چگونه با رشوه و وعده و تهدید آنان را که غالباً فاسد بودند درآورد.

اینکه می‌گویند در موضوع نفت و نقشه‌ها زقیل داشت که استالین را گول بزند، ممکن است درست باشد ولی بنظر من فرض دیگری نیز وجود دارد که من تاکنون از کسی نشنیده‌ام و خواننده‌ام آن این است: قوام با آمریکا بندوبست داشت می‌دانیم که روزولت با استالین خیلی نزدیک شده بود تا آنجا که بعضی اوقات با استالین متفق شده و به چرچیل حمله می‌کرد. هنگامی که مسئله شرکت نفت شمال ایران بین قوام و استالین مطرح شد روزولت زنده بود و شاید قوام با اطلاع و موافقت روزولت یا بدون اطلاع آمریکا در نظر داشت واقعا "مواد موافقت نامه نفت را اجراء کند ولی مرگ روزولت و جانشینی که با استالین بمنزله برخواست نقشه قوام را بهم زد و قوام که عملاً "عامل آمریکائی‌ها بود (پای مستشاران آمریکائی را به ایران باز کرد) بنفع آنها عمل کرد و با این ترتیب شاه را هم راضی کرد.

این نکته که قوام به‌سفیر آمریکا گفته بود که اگر کار نفت با شوروی سر بگیرد و در نظر دارد که نظیر این موافقت را با آمریکا نیز در جنوب شرقی ایران (بلوچستان) امضاء کند، فرض بالا را تأیید و تقویت میکند، باید اضافه کنم که قوام با خاندان پهلوی مخالف بود و خیال کودتا را با تفاق رزم‌آرا در سرداشت و این مطلب را مظرفیروز که مشاور و همه‌کاره قوام بود، به ما گفت.\*

دکترکشا ورزا ز جمله سران حزب توده بود که از طریق سازمان حزبی بوکالت و وزارت رسید و جزو ۵۳ نفر زندانی رژیم رضا شاه هم نبود. او پزشک بسیار حاذق است که همیشه مطبش پرازیدران و مادرانسی بود که اطفال خود را نزد او میبردند. من نیز که با برادران شمشادش کریمکشا ورزا آشنا بودم، خواهرا ده های خود را برای معالجه نژاد و می بردم که با مهارت و مهربانی آنها را معالجه کرد که هر دو آنها اکنون در آمریکا بطبابت اشتغال دارند (دکتر معصومه گیلک، دندان پزشک در نیویورک و دکتر فاطمه فلاح رئیس سرویس بیهوشی یکی از بیمارستانهای شیکاگو و همسر دکتر ابراهیم فلاح) که بی شک با یاد بگویم حیات آنها مرهون حذاقت دکترکشا ورزا است.

دکترکشا ورزی پس از واقعه ۱۵ بهمن و تیراندازی به شاه مخفی شد و سپس از کشور خارج گردید و از مسکو سریدرآورد. دوبا رغیا با محکوم به اعدام شد و آن زمان تا بحال در مسکو - بغداد - الجزیره - ژنو بسر برده و از نخستین کسانی است که طی مصاحبه های پرده از روی اسرار حزب توده برداشت و خیلی از ترورها و کارهای حزب را فاش نمود و در ۱۴ مه ۱۹۵۸ طی نامه ای که به کمیته مرکزی حزب در مسکو نوشته از عضویت در کمیته استعفا کرد.

دکترکشا ورز در حال حاضر در اروپا زندگی میکند و مقالاتی علیه خاندان پهلوی و رژیم سلطنت و جمهوری اسلامی و در حمایت از دکتر مصدق مینویسد و از طرفداران سرسخت جمهوری است.

\*

اسماعیل پوروالی در مجله روزگارنو تحت عنوان (قصه پرغصه من) می نویسد:

روز دهم مرداد ۲۵۵ قوام السلطنه با تشکیل یک کابینه ائتلافی از سه حزب دمکرات ایران - توده - ایران و دونظامی و تعدادی غیر حزبی ولی مخالف حزب توده و حتی مخالف حزب ایران معجونی ارائه داد که بظاهر تقلیدی بود از (مدروز) سیاست یا دست کم تحمیل نسخه ای

که در آن اوقات برای کشورهای دوروبرشوروی تجویز شده بود. بعد از جنگ دوم جهانی کمونیستها در همه جا به تشویق کرملین خواهان مشارکت در حکومت‌های ائتلافی بودند و لابد فکر میکردند که اگر سرشتر را وارد خیمه حکومت کنند، این شتر کم‌خیمه‌ها را از جا خواهد کند. ولی قوام آن کسی نبود که ذرع نکرده پاره کند و جانی بخوابد که آب زیرش برود. در سال ۲۱م که هیچ ضرورتی ایجاد نمیکرد در اولین کابینه‌ای که در دوران سلطنت محمدرضا شاه تشکیل داده بسود باز بسراغ حزب توده رفته بود ولی با احتمال قریب به یقین این بار شورویها بودند که او را تشویق بچنین کاری کردند. و دست داشتن آنها بود که خواه و ناخواه عکس العمل انگلیسها را برانگیخت که منجر به غائله (نهضت جنوب) شد.

قوام که سخت بقدرت و اراده و داره خود مطمئن بود میدانست که شورویها چه انتظاری از یک دولت ائتلافی دارند ولی در عین حال نمیگذاشت که عنان کار از دستش بدر برود. تنها با این شگرد سیاسی هم توانست از یکطرف شورویها را قانع کند و از طرف دیگر هم توانست حزب توده و شورای متحده کارگران و فرقه دمکرات آذربایجان را عملاً "خلع سلاح" نموده دست و پای آنها را توی پوست گردو بگذارد و سرفرصت ورق را بنحو دلخواه برگرداند. با اینکه بر حسب ظاهر اینطور وانمود شده بود که گوئی حزب توده بر نامه مشخص و معینی برای پیاده کردن دروزارتخانه‌هایی که مسئولیت آنرا پذیرفته انداد و هر وزیر بنوبه خود دید و بیضا ئی نشان خواهد داد و نقشه‌ای شسته و رفته از بخل در خواهد آرد و خلق خدا را یکسره مبهوت و مسحور در درد شناسی و درمان یابی وزیران توده‌ای خواهد کرد ولی خیلی زود همه دریا فتنند که همه این حرفهای دهن پرکن سخنان بی پشتوانه‌ای بوده و حزب توده هیچ نقشه عملی، برای هیچیک از دردهای اجتماعی نداشته و ندارد. دکتر کاشورزبا انتخاب دکتر شایگان بعنوان معاون ثابت کرد که مردی مدیر و مدبر است زیرا این عمل میان فرهنگیان گل کرد ولی در عوض موجب خشم خلیل ملکمی و

توده‌ای های دوآتشه‌شده که این مقام را درخور خود میدانست. وزارت ایرج اسکندری درپیشه‌وهنری سروسا بود. راست است که یک رهبر توده‌ای بود ولی همچنان شاهزاده باقی مانده بود. دفتر دکتريزدی در وزارت بهداری کاروانسرا بود که بقول حافظ :

(هرکه خواهی هدگوبیا و هرکه خواهی هدگوبیرو

کبروناز و حاجب و دربان در این درگاه نیست)

هر روز از اول وقت اداری هرکس با وزیر بهداری کار داشت یکسر با طاق او میرفت و مجموع این مراجعین در گرد میز وزیر حلقه‌ای تشکیل میدادند. دکتريزدی بدون مضايقه پای هر نامه‌ای دستوری موافق مینوشت و مضاء میکرد و همه را راضی از طاق خود بیرون میفرستاد. بعد از سقوط کا بینه ائتلافی فهرست استخدا مه‌ای عجیب دوران او جنجال برانگیخت. یک قلم مضحک استخدا م سه‌راننده برای یک اتومبیل وزیر بود.

در ضیافتی که حزب توده بمناسبت ائتلاف احزاب تسوده و ایران و پیوستن حزب دمکرات ایران به آن ترتیب داده بود قوام در باشگاه حزب توده شرکت کرد. سران هر سه حزب که ساعتی با انتظار (جناب اشرف) نشسته بودند با ورود نخست وزیر با خاستند و پس از نشستن قوام خوردن بستنی و اردتالارا جتماعات شد. نورالدین الموتی بنام حزب توده استدعا کرد که جناب اشرف که بحزب توده افتخار داده اند بر سر میز بنشینند. قوام با تبسمی گفت اعضای حزب دمکرات ایران جای خالی مرا پر میکنند. غرض آمدن بضیافت بودند نه صرف غذا و امیدوارم امشب بهمه شما خوش بگذرد. بعد در میان بهت و حیرت حاضران از در بیرون رفت و در میان فریادهای "زنده باد جناب اشرف" باشگاه حزب توده را ترک گفت.

\* \* \*



موسوی زاده و (چراغ قرمز) - یکی از وزرای کابینه قوام که بعلت  
عضویت در کمیته مرکزی حزب دمکرات ایران نقش مهمی در انتخاب  
نمایندگان مجلس داشت علی اکبر موسوی زاده وزیر دادگستری  
کابینه او میباشد که دشمنان سرسختی پیدا کرده بود.



در ایام قدرت او ناگهان داستان (موسوی زاده و چراغ قرمز)  
در مطبوعات انتشار یافت که بوضع وزیر دادگستری قوام  
لطمه فراوان زد. جریان چنین بود:

یکروز منشی وزیر دادگستری که جوان شیک و خوشروئی

بود با طاق وزیر رفته و وزیر چراغ قرمز طاق را روشن میکنند که کار  
مهمی در دست رسیدگی دارد و هیچکس نباید وارد طاق او بشود. اتفاقاً  
میرزا جوادخان عا مری از وزرای سابق و از پیش کسوتان دادگستری  
قصد دیدار وزیر را داشته که پیش خدمت با او میگوید وزیر کار مهمی دارند.  
ولی او بآبی اعتنائی با من نگفته و وارد طاق وزیر میشود و میبیند که  
وزیر و منشی در کنار هم نشسته و کار مهمی هم ندارند. عا مری اعتراض  
میکند و میگوید چراغ قرمز را فقط بخاطر گفتگو با منشی خود روشن  
کرده اید؟

مخالفین با این موضوع شاخ و برگها تی داده و داستانها ساختند  
ولی حقیقت این است که داستان چراغ قرمز ساخته و پرداخته مخالفین  
بود که در آن ایام بوضع وزیر دادگستری وقت لطمه فراوانی زد.

\* \* \*



قوام السلطنه وسا دچیکف سفیر شوروی قرارداد نفت ایران و شوروی  
را امضاء میکنند .  
همین قرارداد مهم تاریخی موجب شد که ارتش سرخ، ایران را تخلیه کند .

نقش مظرفیروز

۹  
خودمختاری آذربایجان و کردستان

وقتی قوام السلطنه قرارداد دنف با شورویها را ۱۱ مضاء کرد و رابطه اش را با روسها تحکیم نمود کوشید که مشکل آذربایجان و کردستان را حل کند. بدو ۱۱ زپیشه وری خواست که همراه هیئتی به تهران بیاید. در اردیبهشت ۱۳۲۵ پیشه وری با تفیق هیئتی از تبریز به تهران آمد. همراهان او عبارت بودند از: صادق پادگان - دکتر جهانشاهلو، فریدون ابراهیمی - صادق دیلمقانی - محمدحسن خان سیف قاضی که مذاکراتی را با هیئت تعیین شده از طرف دولت شروع نمودند که عبارت بودند از: مستشارالدوله صادق - شیخ حسین لنگرانی، مورخ الدوله سپهر - مظرفیروز - محمدولی میرزا فرمائیان، ایپکچیان. نامه قوام السلطنه به (مستشارالدوله) برای حل مسئله آذربایجان :

بتاریخ ۳۵/۲/۹ شماره ۳۳۹۸/۳۳۷

جناب آقای صادق صادق (مستشارالدوله)

نظربتوجه افکار عمومی به تعمیم اصول دموکراسی و بسط عدالت اجتماعی از جنابعالی تقاضا میشود از لحاظ مصالح عمومی ایران با نمایندگان اهالی آذربایجان که بمرکز دعوت شده اند مذاکره

نموده طبق نیات و تصمیمات اصلاح طلبانه دولت طریقه مقتضی باتوافق نظر آقایان نمایندگان محترمانه های آذربایجان پیشنهاد نمایند که بموقع اجرا گذارده شود. نخست وزیر - احمد قوام

پس از مذاکرات زیاد و سه جلسه ملاقات پیشه وری با قوام السلطنه موافقتی حاصل نشد و قوام نتیجه را چنین اعلام داشت: پس از ۱۵ روز مذاکره متاسفم که بعضی از تقاضاهای آنان از حدود اختیارات قانونی و مواد هفت گانه دولت خارج بود و بدین جهت تا پیدا کردن راه حل مذاکرات بتعویق میافتد.

نظر باینکه با کمال حسن نیت مایل بحل مسائل مسوورد بحث میباشم با اتخاذ تدابیری که موافق قوانین و مقررات باشد و بادر نظر گرفتن موافقت نامه متبادله در باره نفت شمال با اتحاد جماهیر شوروی که ظرف ۷ ماه باید مجلس تشکیل شود و انجام انتخابات و تشکیل مجلس امیدوارم مردم آذربایجان بتوانند آزادانه نمایندگان خود را انتخاب و بمرکز اعزام دارند تا مشکلات فعلی رفع شود.\*

با بازگشت پیشه وری و همراهان به آذربایجان نخست وزیر میکوشید راه حلهائی پیدا کند تا بهر صورتی است ارتش سرخ از ایران برود. بهمین جهت تصمیم گرفت که مظفر فیروز معاون نخست وزیر را که مغز متفکر کابینه شده بود و با چپی ها هم سروسری داشت به آذربایجان بفرستد، تا مذاکرات را با پیشه وری به نتیجه برساند.

مظفر فیروز که پدرش نصرت الدوله در زمان سلطنت رضا شاه کشته شده بود کینه عجیبی از خاندان پهلوی داشت و میکوشید از زهر راهی استانتقا بگیرد. چون از طریق سیدضیاء نتوانست با محمد رضا شاه بجنگد خود را بدامن قوام السلطنه انداخت. ولی قوام السلطنه در عین حمایت که از او میکرد بشدت مراقب کارهای مظفر هم بود.

\*

عود بهنود مینویسد یکی از دلایل موفقیت قوام این بود که در هیچ لحظه ای تمامی آنچه را که در دل داشت برای طرفیان بازنمیکرد.

در حالیکه مظرفیروز تنها ما مور مربوط به آذربایجان را زیر نظر داشت در نمی یافت که چرا تا پیش بینی های جناب اشرف درست از آب در می آید. علت این بود که شب و رو پیشه وری به تهران عباس شاهنده مدیر روزنا مه فرمان که با پیشه وری آشنائی کامل داشت در باغ جوادیه بیدین رهبر فرقه رفت. هیچکس ندانست که پس از خدا حافظی چگونه در اطاق خواب او در کمدی پنهان شد تا توانست کلید مرزا از جیب او بیرون بیاورد و بدینوسیله تمام مخبرات پیشه وری با تبریز و باقراوف رئیس جمه — و آذربایجان شوروی و با سخها یش کشف میشد. مظرف بدون آنکه از موضوع آگاه باشد میدید قوام مذاکرات و پیشنها دهها خبردار و بدنبال آنها هم قوام با صرف مقداری هزینه سری نخست وزیری دوتن از سران سطح بالای فرقه را خریداری کرده بود.

\*

دکتر عبدالحسین مشیر فاطمی که مدتی معاون نخست وزیر بود به نویسنده کتاب درلندن چنین گفت :

یکروز قوام بمن یک ما موریت محرمانه داد و گفت با وسیله نقلیه خودت چند روز مراقب کارهای مظرفیروز باش و ببین بکهاها می رود و جریان را بمن گزارش بده. . . . من هم این دستور نخست وزیر را اجرا کرده مدتی با اتومبیل شخصی خودم اتومبیل او را تعقیب کردم. یکبار مشاهده کردم که باغ ییلاقی سفارت شوروی در زرگنده رفت و وقتی به نخست وزیری رفتم و جریان را به قوام السلطنه گفتم سرش را تکان داد و مثل اینکه گزارشاتی در این باره داشته و میخواسته بقین حاصل کند.

\*

در نشریه (سیاستمداران جیره خوار) مظرفیروز وابسته به انگلیسها معرفی شده که نوشته بدستور مقامات انگلیسی ما موریت داشت که به چپیها نزدیک شده و بخصوص با حزب توده همکاری کند که همین امر موجب شده بود که در کابینه ائتلافی همکاری نزدیک با وزرای توده ای داشت.

فرهنگ فرهی در روزنامه ایران تریبون طی مقاله مستندی با نقل مطالب از نشریات مختلف تحت عنوان مردهزار چهره چنین نوشته است :

هنگام واقعه خودمختاری آذربایجان دولت انگلستان برای مقابله با آن وقایع یکی از مامورین برجسته خود را بنام مارشال ادوارد به ایران فرستاد که بعداً لقب (درویش مراغه‌ای) را برای خود انتخاب کرد. کلنل لورنس و کلنل لچمن از دست پروردگان او هستند. وی عنایینی داشت از قبیل (گرگ زرد - شیطان بریتانیا - پوستین پوش غدار - روبا سفید) وی با ورود به ایران جا مه‌درویشی و کشیشی به تن داشت و با دونام (درویش مراغه‌ای - کشیش یوحنا آشوری) به بسط شبکه‌های سوسی تا آن سوی قفقاز می‌پرداخت. او در تهران با عنوان درویش مراغه‌ای ظاهر می‌شود و قسمتی از یادداشت‌هایش درباره مظفر فیروز چنین است :

قبل از من کارکنان ما با مظفر فیروز آشنائی داشتند ولی من فقط با نام او آشنا بودم. او وسیله ویلسن آمریکائی استاد زبانهای شرقی دانشگاه شیکاگو ارتباطاتی با سازمانهای مختلف برقرار می‌کند. او سیاستی عجیب مقرون به‌کینه و حس انتقام داشت که پایه آن روی حيله و دروغ و تحریک بود. او از پدرو هوش فراوانی به ارث برده بود. بهمین جهت دنبال کسی می‌گشت که راهها را برای او هموار کند. اول از فلسطین سردر آورد و سیدضیاء را به ایران آورد و وقتی دکتر مصدق با اعتبار نام سیدضیاء مخالفت کرده بود او نزد دوائی خود رفت و می‌خواست او را منصرف کند. دکتر هدایت متین دفتری می‌گوید من حضور داشتم که دکتر مصدق بمظفر فیروز گفت. من بعنوان اینکس تو فامیل نزدیک من هستی روی ترا می‌بوسم و خوش آمد می‌گویم ولی از نظر سیاسی روش ترا تقبیح می‌کنم و اجازه نمی‌دهم که کارگزار سیاست بریتانیا وارد پارلمان شود.

وقتی مظفر فیروز دید سیدضیاء برای اجرای برنامه‌هایش مناسب

نیست بدنبال دیگری رفت و سرانجام برنام‌های ترتیب یافت که مظفر از سوئی با مقامات شوروی و از طرفی با پیشه‌وری و قوام‌انچنان نزدیک شده که بعد از مدتی مظفر کلید دوشواریهای سیاسی هر سه جناح گردید چنانکه میگویند اساس خودمختاری آذربایجان در جلسه متشکل (ماکزیموف سفیر شوروی - مظفر فیروز - پیشه‌وری) در خانه قوام پی ریزی شد و وضع بصورتی در آمد که وقتی حکیمی نخست وزیر قصد داشت به مسکو سفر کند، کابینه اش کنا رفت و قوام تنها حلال مشکلات شناخته شد و او مورد تمایل مجلس قرار گرفت. روزنامه لوموند چنین نوشت: (انگلیسها وقتی میخواستند عامل خودشان را نزد روسها جابزنند در همه جا شایع کردند که دیپلماسی انگلیس شدیداً با زرداری قوام مخالف است. چنان این شایعه را دادند تا قوام بعنوان عامل روسها به بازماندگان پطرکبیر جا زده شد). مورخ ادوله سپهر مینویسد این مظفر فیروز بود که سا دچیکف سفیر زیرک شوروی را افسون کرد و بدامانداخت و بسود قوام فریب داد. کار فیروز در مورد حسن رابطه با سا دچیکف خیلی قوام را خوشحال کرد. قوام مردم مقتدر در کار دولت بود. وزیران کابینه در نظر او مثل منشیان بودند. حق اظهار نظر زیاد نداشتند. ولی مظفر مثل سایرین نبود و عقل منفصل قوام بود. چیرگی بر فکر و روح او داشت.

فرخ مینویسد: قوام بدون نظر فیروز آب نمیخورد. حضرت والا مغز متفکر کابینه بشمار میرفت. قوام میگفت فیروز یعنی من. از راه یافتن عموهای مظفر کابینه (سر لشکر فیروز وزیر راه - محمد علی میرزا فرمانفرمایان وزیر کار) تا شیرونفوذ مظفر در قوام روشن بود.

پس از بازگشت قوام از مسکو همه انتظاراتند آذربایجان سر جدا شده ایران به پیکرش پیوند زده شود. ولی مظفر فیروز با امضای قرارداد با پیشه‌وری در تبریز تمام آرزوی استقلال طلبان ایران را نقش بر آب کرد و مغز متفکر قوام السلطنه (قوامی نظمی فرقه دمکرات

زبان رسمی ترکی برای آذربایجان - اختیارات جداگانه و مستقل مالی برای آذربایجان - اتخاذ تصمیمات قانونی وسیله مجلس شورای ایالتی - گزینش استاندار خودمختار از طرف مقامات محلی را بر رسمیت شناخت و قرارداد را هم بعنوان رئیس هیئت اعزامی دولت امضاء کرد و در تصویب آن در مرکز یا فشاری داشت .

با این اقدام آنگلو کمونیستی فیروز را با اقدام دوسیاست امپریالیسم در ایران باز شد . یکی فروکشیدن روسها از برج عاج قدسیت سوسیالیسم و تخطئه سیاست ضد امپریالیستی کمونیستها و دیگری آغاز نهضت جنوب و با نتیجه تقسیم ایران بدو منطقه نفوذ

بدستور مظفر فیروز افسران فرقه دمکرات از آذربایجان به تهران خواسته شدند و در خیا بانهای تهران ظاهر گردیدند و مظفر پیشنهاد کرد درجه این افسران بیسوا ددا نشکده ندیده به رسمیت شناخته شود و ژنرال پناهیان وزیر جنگ آذربایجان رئیس ستاد ارتش بشود . فیروز نزد شاه رفت و تقاضا کرد شاه با این تقاضاها موافقت کند که با همان جواب روبرو شد که اگر دستم قطع شود امضاء نخواهم کرد .

در همان وقت بعضی از روزنامه های تهران چنین نوشتند :  
وقتی مظفر فیروز معاون نخست وزیر در رأس هیئتی مرکب از موسوی زاده - سرتیب محمد علی علوی مقدم - مهندس خسرو هدایت و دو نفر دیگر به آذربایجان رفت و موافقت نامه را با پیشه وری امضاء کرد در تهران جنجالی برپا شد بخصوص اینکه طی این موافقت نامه درجه سرتیبی ( غلام یحیی - کبیری - سیف قاضی ) بر رسمیت شناخته میشد . همچنین حدود ۲۵۰ نفر از مهاجرینی که از روسیه آمده بودند صاحب درجه نظامی میشدند .

خلاصه قرارداد مظفر فیروز و پیشه وری مورخ ۲۳ فروردین ۱۳۲۵ :

ماده اول - رئیس دارائی تبریز به پیشنهاد انجمن ایالتی و تصویب دولت تعیین خواهد شد .

ماده دوم - وزارت کشور استان آذربایجان را از میان چند



نفرکه انجمن ایالتی پیشنهادهای خود را می‌کند تا انتخاب خواهد نمود .  
ماده سوم - مجلس ملی بجای انجمن ایالتی شناخته میشود .  
ماده چهارم - قوای محلی جزء ارتش ایران محسوب میشود .  
کمیسیون از نمایندگان دولت آقای قوام و انجمن ایالتی در محل  
راه حل آنرا جهت تصویب هر چه زودتر پیشنهاد می‌نماید .  
ماده پنجم - بیست و پنج درصد از موااید آذربایجان جهت مخارج  
عمومی بمرکز فرستاده میشود .  
ماده ششم - در ساختن راه آهن از میان به تبریز تسریع خواهد  
شد .

ماده هفتم - فداکاران به ژاندارم تبدیل خواهند شد . نمایندگان  
دولت و انجمن ایالتی ترتیب کار را معین خواهند کرد .  
ماده هشتم - خالصات بتصویب مجلس بین دهقانین تقسیم خواهد  
شد . در مورد سایر اراضی کمیسیونی تشکیل و اظهار نظر میکنند .  
ماده نهم - دولت قبول میکند که قانون انتخابات جدیدی که  
شامل نسوان هم باشد بمجلس پیشنهاد نماید . در این قرارداد همچنین  
موافقت شده که تدریس تا کلاس پنجم ابتدائی بزبانهای ترکی و کردی  
باشد .

ماده دهم - ایالت آذربایجان عبارت از استانهای ۳ و ۴ خواهد بود .  
ماده یازدهم - دولت موافقت دارد که شورای اداری مرکب از  
استاندار و روسای ادارات تشکیل و تحت نظارت انجمن ایالتی انجام  
وظیفه نماید .

ماده دوازدهم - در مدارس متوسطه و عالی تدریس بدو زبان فارسی  
و آذربایجانی خواهد بود .

ماده سیزدهم - اگر آدمقیم آذربایجان از مزایای این موافقت نامه  
برخوردا ر بوده و تا کلاس پنجم ابتدائی بزبان خودشان تدریس نمایند .  
(همچنین اقلیت های آسوری و ارمنی ) .

ماده چهاردهم - چون قانون جدید انتخابات شهرداریه بمجلس

پیشنها دمیکردتا تصویب آن شهردا ریهای فعلی آذربایجان وظایف خودرا انجا میدهند .

ما ده پانزدهم - این موافقت نامه پس از تصویب هیئت دولت وانجمن ایالتی آذربایجان بموقع اجرا گذارده خواهد شد .

\*

بدستور قوام السلطنه کمیسیونی در تهران مرکب از چند تن از وزراء از جمله وزیر جنگ و رئیس ستاد ارتش در منزل خود نخست وزیر و بریاستا وتشکیل گردید . در این جلسه رزم آرا ریاست ستاد ارتش چنین گفت : (پیشنها دفرقه دمکرات بمنزله انحلال ارتش است . باید دید مقامات بالای ارتش ایران حاضر بتخریب ارتش خواهند بود یا نه ؟ آقایان از افسرانی اسم میبرند که از ارتش فرار کرده اند و بضرده حکومت مرکزی قیام نموده اند . پذیرفتن چنین عناصری با اسم افسر آنهم با دادن ترفیع درجه بمنزله تحریک ارتش میباشد . قبول چنین پیشنها داتی برای ارتش ایران امکان پذیر نیست .)

کلیه شرکت کنندگان در جلسه حتی شخص قوام مبهوت ماندند که چگونه رزم آرا با این صراحت و قاطعیت مخالفت میکند . مظرفیروز که بشدت از خواسته های فرقه دمکرات حمایت میکرد گفت ( حال که شخص شاه و نماینده ارتش نسبت بدرجات این افسران بی اعتناء هستند ، دولت میتواند با تصویب این ماه این مشکل را حل کند . ) ژنرال پناهیان گفت ( تصویب این ماه فقط یک سرگرمی است . باید حتما شاه امضاء کند چون مطلب مربوط به ارتش میباشد . )

فرخ مینویسد : در مذاکرات بین دو طرف حتی فیروز تظاهر میکرد که بیشتر طرف فرقه ایها را دارد . فیروز با کینه ای که داشت سعی میکرد فاصله بین تهران و آذربایجان را زیادتر کند .

فریدون ابراهیمی جوان جاه طلبی که آلت دست مظفر شده و به داستانی آذربایجان رسید ، پس از خاتمه غائله آذربایجان دستگیر و محاکمه و اعدام شد . او ضمن بازجوییهای خود گفت مظفر فیروز آتش افروز

انقلاب بود و از من میخواست تا میتوانید اشخاص را اعسدام کنید و نگذارید احدی از اینها زنده بماند و بعد برای تقویت حکومت پیشه‌وری سه صندوق چای ولی پرازا سکناس برای پیشه‌وری فرستاد و با همین پول بود که پیشه‌وری و غلام یحیی توانستند چند ماه دیگر حکومت کنند. وعده‌ای دیگر بیگنا را تیرباران کرده یا بدار بزنند. مجله خواندنیها با نقل قول از روزنامه تریبون دونا سیون نوشت: بر اساس قرارداد محرمانه مظفر فیروز پیشه‌وری قرار است رژیم ایران جمهوری شده و قوام السلطنه رئیس جمهور شود. که این مطلب سروصدای زیادی برآورد.

بعضی دیگر از نشریات درباره این جریان در همان وقت چنین نوشته‌اند: پس از آمدن نمایندگان فرقه دمکرات آذربایجان به تهران و شرفیابیی آنها با قوام السلطنه و مظفر فیروز رسماً از حضور شاه تصویب پیشنهادات نمایندگی اعزامی را تقاضا نمودند. طبق نوشته روزنامه‌های اطلاعات شاهنشاهی ایران گفتند بهیچ قیمت با دادن چنین امتیازاتی نمیتوانم موافقت کنم. قوام السلطنه و مظفر فیروز و نمایندگان فرقه دمکرات و حزب توده که از آذربایجان آمده بودند از این ژست شاه خیلی ناراحت شدند. پس از رفتن آنها بلافاصله شاه رئیس ستاد دوزیر جنگ را میخواست و چنین میگوید: بمن چنین پیشنهاداتی شده ولی باید بدانید که این پیشنهادات متضمن خیانت مسلم‌بکش و رومیهن است. من بهیچوجه آنرا نمیپذیرم و با تمام قوا رد خواهم کرد. برای اینکه به میهن و ارتش علاقمندم و حتی حاضرما؛ سلطنت در صورت اجبار کناره‌گیری کنم ولی اقدامی که بضرر کشور و ارتش باشد مرتکب نشوم.

در کتاب اسرار سقوط ایران با استفاده از خاطرات سرلشکر ارفع زیر عنوان (تحت فرمان شاه) مطالب زیر برشته تحریر درآمده است: ایرج اسکندری از وزرای کابینه ائتلافی گفت روزی بعد از پایان جلسه هیئت دولت مظفر فیروز از سه وزیر عضو حزب توده خواست

برای کار مهمی بدفتر او برویم. بعد از حضور ما سه نفر از کثوی میز خود قرآن را بیرون آورد و گفت مطلب سری مهمی را میخواهم با شما در میان بگذارم. با ایداول به قرآن قسم بخورید که موضوع مسکوت بماند. وزیران توده‌ای پاسخ دادند ما کمونیست هستیم و نیازی بقسم قرآن نداریم. ثانیا ما اعضای کمیته مرکزی حزب توده هستیم نمیتوانیم مطالب را با آنها در میان نگذاریم. مظفر فیروز قرآن را در کثوی میز گذاشت و گفت گرچه من الان با قوام همکار می‌کنم ولی او که نه کار و مرتجع است و بدرد نمی‌خورد. با ایداول موقعیت استفاده کنیم و بطور مطلق قدرت را در دست بگیریم و خود را از دست قوام و سایر رجال مرتجع و اشراف برهانیم. آنها گفتند چگونه اینکار عملی است؟ فیروز گفت با کودتای نظامی. گفتند ارتش در دست ما نیست ما با شما چهار نفر هستیم. فیروز گفت با قرارداد دادن رزم آرا در راستا دستش. آنها گفتند رزم آرا مرتجع است و از سر لشکر ارفع بدتر. فیروز گفت نه. او که ملا در دست من است و هر چه بگویم انجام خواهد داد. پس از انتصاب رزم آرا بریاست ستاد ارتش و مطرح شدن کودتای مشترک (فیروز - رزم آرا) در کمیته حزب و دادن خبر آن به سفارت انگلیس موضوع تا حدی در زبید آمد. رزم آرا که موفقیت را حتمی میدانست بحرکتی دست زد که سوءظن اطرافیان را جلب نمود. استوار محمودی پیشخدمت رزم آرا جریان را به سرلشگری‌دان پناه گفت و از طرف او و شاهپور غلامرضا مطلب با اطلاع شاه رسید. در آغاز میخواست موضوع را با قوام السلطنه در میان گذارده و رزم آرا را معزول و محاکمه کند ولی بمصلحت ندید و تصمیم گرفت جریان را مستقیما "صریحا" به رزم آرا بگوید. بطور ناگهانی او را احضار کرد. او با هوشمندی ویژه‌ای که داشت پس از شرفیابی پیشدستی کرده جریان را گفت و خود را روی پای شاه انداخت و اعتراف کرد.

سرلشکر ارفع مینویسد: سیاست ما جرجویانه مظفر فیروز حد و حصر نداشت و از راههای مختلف خواب ریاست جمهوری را میدید. رزم آرا

خود را خجولانه بزیر حمایت فرمانده کل قوا کشید و بشدت بر رژیم علاقه نشان داد و روش خشنی با آشوبگران سرخ در پیش گرفت .

دکتر کشا و رزمینویس : (قوا مومظرفیروز پس از تاسیس حزب دمکرات شروع بسرکوبی سازمانهای ما نمودند که بعد بسرکوبی فرقه دمکرات بپردازند . وزرای توده ای باین عمل اعتراض کردند . یکی از وزیران نزدیک قوا مگفت این کار نخست وزیر نیست بلکه کار شاه است . ما جواب دادیم که شاه حق دخالت در امور مملکت را ندارد و قوام مسئول امور میباید شد . وزیر مزبور ما گفت من سری را برای شما فاش میکنم و آنرا بکسی نگوئید . امروز صبح نذر رزم آرا بودم و با اراجع بوضع آشفته کشور صحبت کردم با و پیشنها دکردم که با یک کودتا حکومت را در دست بگیرد . قوام رئیس جمهور و شما رئیس الوزراء و مردم مقتدر ایران بشوید . رزم آرا گفت این کار آسانی است و دوساعت بیشتر طول نخواهد کشید و آب از آب تکان نمیخورد ولی شرط این است که قوام دستور کار را بدهد . من گفته رزم آرا را بقوام گفتم و او هم گفت قدری زود است و باید صبر کرد . ما چند روز بعد ازکا بینها استعفا کردیم و اگر هم صرا برماندن در کا بینها را داشتیم قوام استعفا ی کا بینها را میداد و خود را از شر ما خلاص میکرد .

مریم فیروز عمه مظرفیروز و دختر فرما نفرما و خواهر نصرت الدوله معروف به (شاهزاده سرخ) همیشه زندگی مرفهی داشت و در زمان رضا شاه زن سرتیبا سفندیاری پسر محتشما السلطنه رئیس وقت مجلس بود . پس از طلاق هر هفته در باغ بزرگ شمیران خود میهمانی میداد که عده ای از سران حزب توده به آنجا میرفتند و مریم فیروز پس از مدتی تردید بین کیا نوری و قاسمی که هر دو دا و طلب ازدواج با او بودند کیا نوری را انتخاب کرد .

فرمانفرما فتودال بزرگ و پدر مریم با پنج شاه که آخرین آن رضا شاه بود همکاری داشت . پسرش نصرت الدوله مدتی دست راست رضا شاه بود و بعد در زندان کشته شد . ۱۰۰ ملاک فرما نفرما با نواز بلژیکی بود .

محمدولی فرما نفرمانیان با فرقه دمکرات آذربایجان ساخت و املاک وسیع خود را حفظ کرد.

مهدی نیا در کتاب زندگی سیاسی قوام السلطنه، درباره مظفر فیروز چنین می‌نویسد: با تاسیس حزب دمکرات و توقیف افرادی نظیر مورخ الدوله دیگر زمان ما موربدست مظفر فیروز افتاد. قوام السلطنه نیز بطرز عجیبی از او شنوائی داشت. او خود سران روزنامه‌ها را توقیف و افراد را بازداشت می‌کرد. فریاد اعتراض از همه سو بسمت قوام بلند بود. مظفر فیروز میخواست در انتخاب بعدی مجلس را در اختیار داشته باشد. فکراتلاف تمام احزاب و گروههای سیاسی را مطرح میکند. در موقعیکه سران فرقه دمکرات در تهران بودند، جلسه مذاکرات ائتلافی مرکب از دکتر جابری و شبستری از طرف فرقه دمکرات - صدقانی و محمد قاضی از طرف حزب کومله کردستان - نورالدین الموتی و دکتر رادمش از طرف حزب توده - اللهیار صالح و مهندس حقشناس از طرف حزب ایران تشکیل میدهد. نقش مظفر فیروز در همکاری با حزب توده این بود که اکثریت مجلس از چپیان انتخاب شوند. پیشنهادهای فیروز این بود که ۲۵ کرسی بفرقه دمکرات - ۲۲ کرسی بحزب توده - ۷ کرسی بحزب کومله کردستان - دو کرسی بحزب ایران و بقیه بحزب دمکرات اختصاص داده شود. توده‌ایها پیشنهادهای پذیرفتند ولی قوام زیر بار نرفت و گفت باید شورای عالی حزب باین پیشنهادهای بدهد. در این جلسه بشدت با پیشنهادهای ائتلاف مخالفت شد و قوام در همانجا تصمیم گرفت برای اینکه زشر مظفر فیروز آسوده شود او را بعنوان سفیر به مسکو بفرستد. چندتن از دوستان مظفر فیروز از قبیل احمد ملکسی - خسرو هادی - غلامحسین فروهر - دکتر پیرنیا نزد قوام رفتند و از او خواستند که مظفر به مسکو نرود. ولی قوام گفت چون وضع ایران و شوروی خیلی حساس است وجود مظفر در مسکو ضروری است. مظفر تمراض کرد ولی قوام فرد مورد اعتمادی را خواست و دستور توقیف مظفر فیروز را طبق ماده ۵ حکومت نظامی داده و بدست او سپرد و خود به لاهیجان رفت.

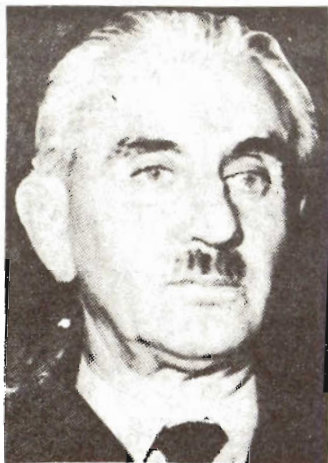
آن شخص خود را بمظفر فیروز رسا نید و دستور قوام را باو نشان داد. مظفر وقتی فهمید دستور قوا م خیلی جدی است بسرعت عازم مسکو گردید . مظفر فیروز که بشدت مورد حمله و انتقاد محافل اجتماعی بود فتوحی قیا م برایش چنین سرود :

سیاست چیست؟ از رنگی بیگ رنگ دگر گشتن  
 (مظفر) سوی مسکورفتن و (فیروز) برگشتن

\*

فرخ مینویسد : مظفر فیروز پس از ازمای قرار داد با پیشه‌وری هیئت اعزامی فرقه دمکرات را بحضور شاهنشاه برد و آنها را یکی یکی به اعلیحضرت معرفی نمود . و تقاضا کرد که اعلیحضرت درجات افسران فرقه را به رسمیت بشناسد که ایشان گفتند من چنین قدرتی ندارم که برخلاف قانون اساسی و مقررات ارتش به افسران فراری در جاتی بدهم . قوا م بعد از مراجعت فیروز نزد اعلیحضرت رفت و گفت اعلیحضرت اجازه بدهند که رئیس دولت با مسئولیت خود اینکار را انجام بدهسد . اعلیحضرت گفتند که اگر دستم بریده شود چنین فرمان خیانت آمیزی را امضاء نخواهم کرد . در آن ایام حتی مظفر فیروز با این فکرافتاده بود که ژنرال پناهیان را بجای تیمسار رزم آراء رئیس ستاد ارتش ایران بکند . یکبار هم قوا م و مظفر فیروز بفراتلاف حزب دمکرات ایران با فرقه دمکرات آذربایجان افتادند . این طرح فیروز و دکتر سلام الله‌جاوید بود . سلام الله‌جاوید زمان استانداری مخبر السلطنه در آذربایجان همراه ۱۵ نفر دیگر از قفقاز برای تبلیغات کمونیستی به ایران آمده و نامش هم (سلام الله مدد) بود . مدتی زندانی بود ولی حالادکتر جاوید و همه کاره آذربایجان شده است .

\*



سرلشگر ارفع که دشمنی سرسختی با سرلشگر رزم آرا داشت و گاه‌گاه می سمست ریاست ستاد ارتش این دو امیر ارتش با یکدیگر عوض میشده هر کدام علیه دیگری مطالب مستندی منتشر میساختند و گروهی از افسران ارتش هم با آنها جدا جدا همکاری داشتند. سرلشگر ارفع معتقد بود که رزم آرا با همکاری مظفر فیروز و حزب توده قصد سرنگونی رژیم شاه را داشته است. او مینویسد: نقشه (انقلاب سرخ فیروز - پیشه‌وری - روستا - اسکندری) در خانه

رضا روستا کشف شده است. کمیته ترور که (اسپانتم) نام داشت اسامی عده‌ای را تهیه کرده بود که باید در روز معین ترور شوند بدنبال آنهم با یک شورش زمام‌آور کشور بدست گرفته شود. وقتی این اوراق و اسناد بدست شاه افتاد دستور تعقیب مظفر فیروز را داد که قوا ما لسلطنه پیشدستی کرد و هنگامیکه پرونده مظفر فیروز در شعبه ۱۵ بازرسی دادگستری در دست تکمیل بود بعنوان سفیر ایران عازم مسکو شد و دیگر هم از ترس شاه به ایران برنگشت.

فرخ مینویسد: وقتی معاون وزارت فرهنگ بودم یک روز در شورایی عالی فرهنگ دیپلمی را ارائه دادند که مربوط به یکی از ایالات آمریکا بود. دیدم میخواهند به مظفر فیروز پسر نصرت الدوله درجه دکترای حقوق بدهند. بی اختیار تکان خوردم. چون میدانستم و حتی تحصیلات مقدماتی اش هم کامل نیست چه رسد به دکترای حقوق. گفتم بگذارید برای بعد تکلیف روشن شود. از دکتر جردن پرسیدم. او که رئیس مدرسه آمریکایی بود یکماه وقت خواست. بعد ما گفت این دیپلم ۲۰ دلار خریداری شده و ارزش آن شبیه القاب سابق می باشد. متاسفانه در آمریکا بعضی از موسسات فرهنگی چنین عناوینی را میفروشند. گفتم حاضرید کتبا



بنویسید. گفت بلی و سپس کتبا نوشت. اما دولت دوله که از جریان مطلع شد گفت مگر با نصرت الدوله اختلاف داری؟ گفتم خیر. گفت پس چرا او را با خود دشمن کرده‌ای؟ من جریان را گفتم و اظهار داشت یک جلسه بشورای عالی فرهنگ نروید من شخصا شرکت میکنم و قال قضیه را میکنم. گفتم هر طور صلاح میدانید. و جلسه رفت و مظفر فیروز را با چهار رای بدون توجه بگزارش دکتر جردن صاحب دکترای حقوق شناخت. ولی مظفر هرگز از این عنوان استفاده نکرد.

\*

مظفر فیروز پس از سقوط رژیم همراه عده‌ای سا زمانی بنام (جبهه انقلابی ملیون ایران) تشکیل داد که هدف او استقرار جمهوریت در ایران بود. پس از چندی پروفیسور فریبرز نوذری که در سوئد زندگی میکند طی اعلامیه‌ای چنین اعلام داشت:

امروز که حدود ۳۵ میلیون ایرانی گرفتار دژ خیمان خونخوار میباشند که ترور و وحشت به آنها اجازه نمیدهد که فعالیت سیاسی داشته باشند و وظیفه ما ایرانیان مقیم خارج است که متفقا بجایان نشان بدهیم که ایرانی هنوز زنده است و به اصالت فرهنگ و تمدن ملی خود افتخار میکنیم. برای اینکه بتوانیم خواسته‌های ملت ایران را که همانا استقلال و تمامیت ارضی و بازگشت افتخارات ملی و فرهنگی و تأمین عدالت اجتماعی و تعمیم آزادی فردی است با جرابگذاری پیشنها دمیکنم که همه گروههای مخالف جبهه‌ای (بنام جبهه متحد ملی برای آزادی ایران) تشکیل دهند. ضمنا لازم میدانم با اطلاع هموطنان برسانم که متاسفانه بعلمت تمامیلات سازشکاران نه آقای مظفر فیروز با رژیم خمینی جبهه انقلابی ملیون ایران منحل شده و دیگر فعالیتی نخواهد داشت.

\*

در فروردین ماه ۱۳۶۷ مظفر فیروز در پاریس درگذشت. روزنامه تایمز چاپ لندن درباره او چنین نوشت:

مظفر فیروز از چهره‌های سرشناس سیاسی ایران در هفتم آوریل

۱۹۸۸ در سن ۸۳ سالگی در پا ریس درگذشت. او مرتب علیه شاه سابق ایران تبلیغ میکرد و با سلطنت پهلوی مخالف بود. علت اینکه پدرش نصرت الدوله در زندان رضا شاه درگذشته بود. مظفر فیروزبسه شاهزاده سرخ معروف شده بود. او از خاندان قاجار بود. دکتر مصدق داعی او بود و انتظار داشت که در زمان نخست وزیری او به ایران دعوت شود که چنین کاری صورت نگرفت. او که مدتی سفیر ایران در مسکو بود نقش مهمی در روی کار آوردن حزب کمونیست توده و کابینه ائتلافی قوام داشت.

بعد از سقوط شاه او استقرار رژیم جمهوری اسلامی هم به ایران نرفت. در مجامع و محافل مختلف شرکت داشت و با کتاب و مقاله به شاه سابق ایران مرتب حمله میکرد.

\* \* \*

### بعضی از اسناد سیاسی

یک سند سری آمریکا تلگراف شماره ۴۶۶ مورخ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۵ کاردار سفارت آمریکا در تهران بوزیر خارجه آمریکا میباشد که مضمون آن چنین است:

قوام بمن گفت که مذاکرات او با آذربایجان به بن بست رسیده است. نکته اصلی انحلال قشون آذربایجان میباشد. قوام اصرار میورزد که این قشون باید کاملاً منحل گردد و هر نیروئی که در آینده در آن ایالت مستقر میگردد باید متشکل از سربازان و وظیفه و افسرانی باشد که تهران منصوب مینماید ولی پیشه وری قبول ندارد. سایر نکات مورد اختلاف چنین است:

۱- قوام میگوید مجلس آذربایجان باید منحل شود و انتخابات جدیدی برای شورای ایالتی بعمل آید ولی پیشه وری میخواهد که مجلس فعلی بصورت شورای ایالتی باقی بماند.

۲- قوام میخواهد امور مالی آذربایجان وسیله مأمورین گماشته

شده از تهران تحت کنترل و نظارت درآید و او را فرد محلی را با استخدام بگیرد. پیشه‌وری اصرار دارد که رئیس امور مالی باید از افراد محلی باشد و ما مورین تهران زیر نظر او کار کنند. هیچگونه مذاکره‌ای در باره اینکه چه کسی باید حکمران کل آذربایجان باشد صورت نگرفته است.

قوام گفت امروز صبح با پیشه‌وری ملاقات کردم. سادچیکف سفیر شوروی هم بعنوان رابط حضور داشت. پیشه‌وری با روش غیر مودبانه‌ای صحبت کرد که قوام ناچار شد کنترل خود را از دست بدهد و با زبان غیر دیپلماتی صحبت کند. اگر مذاکرات فردا هم بهمین صورت باشد مذاکرات شکست خورده و پیشه‌وری به تبریز بازمیگردد ولی این بمنزله قطع کامل مذاکرات نیست بلکه قوام معتقد است یا پیشه‌وری یا نماینده دیگری از آذربایجان خواهد آمد و مذاکرات از سر گرفته خواهد شد.

قوام میگوید به پیشه‌وری گفته‌ام و امتیازاتی فوق آنچه بمردم گفته‌ام خواهد داد. زیرا اصول مشروطیت و قوانین او را از اینکار باز داشته‌است و علاوه از طرف کابینه بیش از این اختیاراتی ندارد.

## نهضت جنوب یا شورش در فارس

پس از تشکیل کا بینه ائتلافی قوام و اقدامات فرقه دمکرات آذربایجان تشنجات فراوانی در مناطق جنوبی کشور بخصوص فارس و ایلات قشقای بوجود آمد و خبرهای رسیده از آن مناطق حاکی از حملات مسلحانه به پایدگانهای نظامی و پستهای ژاندارمری و خلع سلاح ژاندارمها و محاصره بوشهر و شیراز بود. از طرف دولت سرلشگرزاهدی به فارس فرستاده شد تا در غیاب عمادالسلطنه فاطمی کفالت استانداری را هم بعهدہ بگیرد. در این موقع تلگراف زیر از طرف قشقایهابه قوام مخابره شد:

عموماهایی از ایلات و مردم شهرستانها برای بدست آوردن حقوق حقه پایمال شده خود قیام کرده اند و جلوگیری آنهم از عهدہ ما خارج میباشد و اگر تا غروب روز دوشنبه اول مهر ماه ۱۳۲۵ تکلیف قطعی معین نشود هراتفاقی رخ دهد در مقابل تاریخ و وجدان مورد ملامت نخواهیم بود. با ارادت صمیمانه بشخص (جناب اشرف) اجرای تقاضاهای زیر را از دولت خواستاریم:

- ۱- اخراج وزیران توده‌ای از کابینه و تغییر روسای ناصالح در ارتش.
- ۲- واگذاری کارهای ادارات فارس از لشگری و کشوری بخود اهالی

فارس که تحت نظر مردم اداره شود .

- ۳- تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی در فارس .
- ۴- ازدیاد نمایندگان مجلس به تناسب جمعیت .
- ۵- اختصاص مبلغ کافی جهت عمران و فرهنگ و بهداشت محلی .
- ۶- تجدیدنظر در قوانین مضر که منافی قانون اساسی است .
- ۷- اتصال راه آهن مرکزی بشیراز و بوشهر و اسفالت جاده ها .

محمدناصر قشقائی - ملک منصور قشقائی - خسرو قشقائی - محمدحسین قشقائی

با رسیدن این تلگراف قوام السلطنه با نصایح پدرانها زناصرخان خواست که دست از این اعمال بردارد و در تلگراف حضوری بناصرخان گفت: اگر مقصودتاسی بقضایای آذربایجان میباشد که من مسئول آن نبوده ام و اگر مساعدت برای تسکین آنان شده بخاطر مصالح ملی بوده و در حقیقت مجلس پانزدهم باید درباره آذربایجان تصمیم بگیرد . ناصر قشقائی گفت بجناب اشرف عقیده و ایمان دارم و همیشه آرزو مندم زیرا سایه مبارک باشم ، چون چهار ماه است کسه مستدعیات اهالی مورد توجه قرار نگرفته ، بنده را مردم مجبور کرده اند به نزدیک شهر آمده است دعا دارم تا کار خراب نشده بعراض ملت توجه فرمایند .

\*

ناصرخان به تهران خواسته شد ولی از آمدن به تهران خودداری کرد و هیئتی مرکب از سردار فخر حکمت استاندار کرمان - اعزاز نیک پی معاون نخست وزیر - علی هیئت دادستان دیوان کشور - سرتیب صفاری رئیس شهربانی - امیر هما یون بوشهری عازم شیراز گردیدند . ناصرخان در دیدار با هیئت تقاضای اهالی را چنین اعلام داشت :

- ۱- انجمن ایالتی در فارس تشکیل شود .
- ۲- فارس دو وزیر مشاور در کارکابینه داشته باشد .
- ۳- فرمانده لشکر فارس احضار و فرد دیگری منصوب گردد .
- ۴- مورژاندارمیری فارس به محمدحسین قشقائی واگذار شود .

۵- انتخاب استاندار و روسای ادارات فارس با صلاحدیدفارسیان صورت گیرد.

وقتی مراتب با اطلاع قوام رسید با قسمتی از درخواستها موافقت نمود و اعلام داشت که صلاح نمیدانم مورژاندار مری فارس به محمد حسین قشقائی واگذار گردد.

سرتیب همت فرمانده لشکر فارس گفت: فعلا "درکا زرون بهیچوجه ما موری از طرف دولت و ارتش وجود ندارد و کلیه امور بدست عساکر مهاجم اداره میشود و روسای ادارات را خودشان انتخاب کرده اند. در بوشهر هم پس از سقوط پادگانهای نظامی فعلا "عشایر شهر را در دست دارند و از افراد ارتش و نگهبانی در آنجا کسی وجود ندارد.

سرلشکرزاهدی پس از مراجعت از فارس در جلسه هیئت دولت شرکت کرد و در حضور وزرای توده ای نتیجه مذاکرات خود را بصورت موافق با تقاضاهای آنها مطرح ساخت ولی وزرای توده ای و چندتن دیگر از وزراء با اقدام دولت در جهت انجام خواهسته های عشایر فارس موافق نبوده و میگفتند اینها که مثنی خان و فتودال هستند و مردم از تعدیات آنها به تنگ آمده اند چطور میتوانند زبان مردم فارس باشند. حتی بعضی از آنها با مراجعت سرلشکرزاهدی بفرس موافق نبودند ولی قوام السلطنه روز ۱۲ مهر ماه، سرلشکرزاهدی را با اختیارات تام بدون اطلاع هیئت دولت به شیراز فرستاد و میرهما یون بوشهری هم بعنوان نماینده شخص نخست وزیر خواهسته های نهضت فارس را مورد تأیید قرار داد و مشترکا "اعلام داشتند که (از روزی که صدای نهضت در فارس بلند شد آن ها به منویات آن پی برده و دریا فته اند که با در نظر گرفتن وحدت کامل و حفظ استقلال ایران بمنظور بدست آوردن حقوقی که لازمیهیات یک ملت مترقی است مبارزه با این نهضت نموده و مراتب بعرض جناب اشرف نخست وزیر رسید و موافقت معظم له را بدست آورده اند و علاوه بر انجام خواهسته ها چون ممکن است بعضی افراد شهری و ایلی برخلاف دستور روسای نهضت مرتکب عملیات خلاف رویه و مقررات شده اند

جناب اشرف تا این تاریخ به آنها عفو عمومی مرحمت فرموده اند.) پس از این اقدامات ناگهان در روز ۲۶ مهر ماه سه هزار تن از بویرا حمدیها به دهستان بیضا حمله کرده هستی مردم را غارت و عسدهای را کشتند و افراد ایل دشمن زیاری دهات زیادی را غارت کردند که خود میرهما یون بوشهری به نخست وزیر گزارش داد که خسارات وارده بدهات خیلی زیاد است و غارتگران چیزی باقی نگذاشته اند. دولت با دید چهار هزار تن گندم و مقداری بذرفوری ارسال دارد.

\*

بعدها عبدالرحمن فرامرزی در کیهان چنین نوشت:

"در نهضت فارس فجایی شد که صدیک آن در آذربایجان رخ نداد. در کجای آذربایجان سیصد و ده آبادی یکدفعه خاکستر شد. در کجای آذربایجان ۶۰۰ تن شکر غارت گردید. در کجای آذربایجان مردگبر را گرفتند و آلتش را قطع کردند و گفتند میخواستیم ترا مسلمان کنیم. اینها فجایی است که به آن نرسیدند و مرتکبین بر مملکت حکومت میکنند و وکیل و وزیر از خودشان میتراشند."

با این جریانات وزرای حزب توده و حزب ایران قبل از اینکه قوام زآننها بخواهد که از کارنا ره گیری کنند بعنوان اعتراض به اقدامات دولت و اعلامیه سرلشگر زاهدی از حضور در کابینه خودداری کرده و با ترمیم کابینه به عمر وزارت ۷۵ روزهی آنها پایان داده شد و مظرفیروز هم بعنوان سفیر روانه مسکو گردید.

روزنامه های توده ای چنین نوشتند: اقدامات حزب توده برای روی کار آمدن دولت قوام و شرکت در کابینه برای این بود که ایران از خطر تجزیه و جنگ داخلی نجات یابد. در این مدت سازمانهای ما در همه جا تحت فشار قرار گرفت. افراد مرتجعی که در گذشته در خدمت سیدضیاء الدین بودند با نزدیکی بحزب دمکرات و رهبر کل آن تجاوزات آشکاری را علیه موسسات کارگری و دهقانی آغاز کردند. در طغیان راهزنان فارس مشاهده شد که بدون اطلاع هیئت وزیران قراردادی با

دزدان با مضاء رسید و عصیان غارتگران بعنوان نهضت شناخته شد .  
 کناره گیری از کا بینه موجب سلب اعتماد آنها از قوام نشده و امیدوارند  
 که دولت بتواند کارگشا با شود در کارها توفیق حاصل کند .  
 اعزاز نیک پی مینویسد : در کا بینه قوام وزیر پست و تلگراف  
 بودم که به ریاست هیئتی برای رفع غائله جنوب عازم شیراز شدم .  
 با همراهان در شیراز به مقر فرماندهی لشکر رفتیم . سرلشکر زاهدی  
 فرمانده لشکر بمرض نقرس مبتلا شده و نمیتوانست تکان بخورد . قاصدی  
 نزد نا سرخان قشقایی فرستاده پیغام دادیم که فردا هیئت اعزامی برای  
 ملاقات و مذاکره نزد شما میآید . فردا بمنطقه قشقایی رفته وارد سرا پرده  
 ناصرقشقایی شدیم . پس از مذاکراتی که در آن مرتب ( خود مختاری )  
 تکرار میشد باین نتیجه رسیدیم که دولت باستثنای استان داریسایر  
 روسای ادارات فارس را از بین اشخاص محلی انتخاب کند و موقتاً هم  
 سرپرستی ژاندارمری آن حدود به محمد حسین قشقایی واگذار گردد .  
 صورت جلسه تنظیم و مفا د آن با اطلاع هیئت دولت رسید و تقاضای تصویب  
 آن را داشتیم . بلافاصله از طرف قوام السلطنه جواب خشن و تند رسید  
 که طی آن هیئت دولت خواستار تسلیم بلا شرط عشایر و انحلال نهضت  
 جنوب بود . هیئت بناچار از فارس دست خالی برگشت و شمالی ها هم  
 در ریافتند که با این نظر تلاش آنها هم بی نتیجه است . خوشبختانه در سایه  
 هدایت شاهنشاه و سیاست مدبرانه رئیس دولت و وضع مساعد بین المللی  
 غائله شمال و جنوب پایان یافت و با زوان چپ و راست ایران که در  
 حلقوم خرس و شیرگیر کرده بود آزداد .

\*

مجله خواندنیها و مجله آسیای جوان مطالعی درباره خاطرات  
 قوام السلطنه منتشر کرده اند که از جمله آسیای جوان در شهریور  
 ماه ۱۳۲۹ با اشاره باین یادداشتها درباره کودتای قشقاییها و بختیاریها  
 چنین مینویسد :

بعلت تیرگی روابط جهان شاهخان صمصام با پدرش ( مرتضی قلیخان )



برسر مطالب ایلی وقایع مهمی در منطقه اتفاق افتاد .  
بختیاری همیشه دو حاکم داشت یکی از اولاد ایلخانی و دیگری از اولاد  
طایفه ای دیگر که این دو تیره همیشه با هم زد و خورد داشتند . بدنبال  
این اختلاف پدر و پسر روابط جداگانه خان و ابوالقاسم خان بحد کمال  
رسید و حکیم الملک هم حکومت بختیاری را مشترکاً با این دو سپرد .  
انگلیسها با ابوالقاسم خان مخالف بودند زیرا در زمان جنگ از آلمانها  
طرفداری کرده بود که بدستور ما بر ، آلمانها مقداری پول و اسلحه با  
هواپیما برای او بزمین ریخته بودند .

در کابینه قوام که پیشه‌وری در آذربایجان از خود مختاری صحبت  
میکرد و کابینه ائتلافی فعالیت داشت نا راضیها در تهران اجتماع  
کرده و شخصی بعنوان رابط سیون تهران و سران بختیاری انتخاب  
گردید و بمنطقه بختیاری رفت و همه آنها قسم یاد کردند که نهضتی را  
شروع کنند و سران بختیاری هم ۵ هزار نیروی مسلح آماده کرده بمحض  
رسیدن خبر از تهران آنها به اصفهان حمله کرده قوای دولتی را خلع  
سلاح نموده و در اصفهان و خوزستان و فارس حکومتی در مقابل پیشه‌وری  
تشکیل دهند . آنوقت پس از فتح اصفهان به تهران حرکت کرده زمام  
امور را بدست گرفته برای سرکوبی پیشه‌وری عازم تبریز شوند .

هرمزا حمدی فرماندار وقت بروجرد بخط خود به ابوالقاسم خان بختیاری  
چنین مینویسد : (آقای ترات قنصل انگلستان به بختیاری تشریف  
میاورند . خواهش میکنم زایشان پذیرائی کرده و از هیچگونه مهربانی  
دریغ نفرمائید ) . ترات سیاستمدار مجرب انگلستان بود که بر کلیه  
اعمال ما مورین انگلستان در ایران و خاور میانه نظارت داشت .  
قوام مینویسد نقشه تجزیه جنوب با نظرایین شخص تهیه شده بود و  
قرار بود توطئه کنندگان در روز معینی در منطقه بختیاری اجتماع کرده  
و ترات هم در یک مجلس همه را ملاقات کرده وظیفه آنها را جدا جدا گوشزد  
کند . یگروز که قوام در نخست وزیری بکار مشغول بوده و اکبرخان به  
صدها ملاقات کننده جواب منفی میداد مسافری با صورت گرد و خاکسی و

مضطرب و ارداطاق شده میگوید عرض فوری و محرمانه ای با جناب نخست وزیر دارم. اکبرخان جواب منفی می‌دهد ولی در این هنگام در اطاق نخست وزیر باز شده محمد قوام خارج می‌گردد که مسافر روی پای او افتاده می‌گوید کار خیلی مهمی با نخست وزیر دارم که قوام او را می‌پذیرد. وقتی شروع به صحبت می‌کند قوام به اکبرخان می‌گوید بملاقات کنندگان بگویدا مروز نخست وزیر کسالت دارد در دایبیا پند. مسافرا صفهانی جریان را شرح می‌دهد. وقتی مسافرا دادن پیام خود راحت شد در مقابل قوام با شنیدن خبرها بشدت مضطرب گردید و مسافر با دستورات مهمی به اصفهان رفت. یکساعت بعد نخست وزیر تلگرافی به استاندارا صفهان و سرلشکر معتضدی فرمانده لشکر اطلاع داد که مظرفیروز با اختیارات تا به اصفهان می‌آید و با یاد فردا مراسم استقبال از او در فرودگاه بعمل آید. آتشبها نشاه خان و ابوالقاسم خان و ابوطالب شیروانی برای فعالیت انتخاباتی بشهرضا رفته بودند، که نام قوام السلطنه به آنها رسید. به جها نشاه خان نوشته بود (برای مذاکره در باره امر لازمی فوراً به تهران حرکت کنید) به ابوالقاسم خان نوشته بود (مراقب انتظامات محل باشید تا جها نشاه خان مراجعت کند) آنها استنباط کردند که قوام وسیله جاسوسان خود از ما جرا مطلع گشته که جها نشاه خان در پاسخ نوشت (چون ایل بواحمدی به ایل بختیاری حمله کرده ناچار است برای سرکوبی اشرار در محل بماند)، ابوالقاسم خان گفت حال که شما به تهران نمیروید بهتر است من بروم و ببینم جناب اشرف چه کار لازمی دارند.

جها نشاه خان که با مظرفیروز روابط دوستانه ای داشت و شایع بود که برای رسیدن بحکومت بختیاری او را بین قوام واسطه کرده و سی هزار تومان پول نقد و یک انگشتر فیروزه داده برای استقبال بفرودگاه اصفهان رفت. به محض اینکه فیروز از هوا پیما پیاده شد دستور داد جها نشاه را توقیف کرده به تهران اعزام دارند. همچنین بلافاصله یک گردان نظامی به بختیاری قصبه شلمزار فرستاد تا

مرتضی قلی خان بختیاری را هم تحت الحفظ به تهران بفرستند . محمدحسین و خسرو قشقای برای استقبال عازم فرودگاه شده بودند ولی وقتی خبر توقیف جها نشا ه خان را شنیدند قبل از اینکه دستگیر شوند پا بفرار گذاشتند . مظرفیروز در اصفهان دستور توقیف ابوطالب شیروانی - حبیب الله رشیدیان - خسرو و محمد قشقای را داد و با سرعت به اهواز رفت و دستورها زداشت سر تیب حجازی را داد و به تهران بازگشت . در اطاق توقیف شدگان در تهران سید ضیاء الدین طباطبائی دکتر طاهری - حسام دولت آبادی هم بودند . مظرفیروز بعلت دوستی با جها نشا ه خان به او گفت اگر حقایق را بگوید ز نخست وزیر تقاضای عفو و اخواهد کرد . از او اعترافات گرفت که اعترافات را با مضای یکی از قضاتی که ناظر بود رسانید .

بتدریج جمال اما می و هر مز احمدی هم با زداشت شدگان پیوستند . در این ماجرا بین مظرفیروز و سر تیب حجازی گفتگوی تنسیدی شد . مظرفیروز حجازی را با طاقی در کارگاهی خواسته بود و از اسئالاتی نمود که حجازی در جواب گفته بود شما صلاحیت رسیدگی ندارید و شما حق ندارید یک افسر شرافتمند ایرانی را جاسوس اجنبی بنا کنید . کار بجائی رسید که آنها با هم گلاویز شدند و حجازی با عجله از اطاق خارج شد که برود . مظرفیروز دزد که نگذا رید این مرد برود . حجازی فریاد میزد ( احمق - دزد - فضولی نکن ) و از اطاق خارج شد . حجازی از عمارت شهر بانی خارج شد و موضوع را بعرض اعلیحضرت رسانید و قوا م برای اینکه اها ننتی به ارتش نشده باشد ، اعلامیه ای صادر کرد .

مظرفیروز به قوام السلطنه گفته بود مصلحت نیست این پرونده به دادگستری برود زیرا ممکن است در آنجا مدارکش از بین برود . خود او محاکمه را شخصاً اداره میکند . بهتر است کمیسیون ازشالح ، موسوی زاده و هژیر تشکیل شود تا تکلیف پرونده را روشن سازند و ضمناً دعوتی از مستشاران دیوان کشور از قبیل آقایان ممقانی و جها نشاهی و چند نفر دیگر بشود . مظرفیروز در وزارت کابرای خود تشکیلات عریض و

طویلی بوجود آورده بود. او محافظین مخصوص داشت که حتی در میهمانی خصوصی سا دچیکف که میخواستند محرمانه صحبت کنند محافظین حضور داشتند که سفیر شوروی بحضور محافظین اعتراض داشت ولی فیروز گفت با دید آنها حضور داشته باشند.

یکی از رجال بما نوشته است ۷۲ ساعت قبل از آن روزیکه با ید نهضت جنوب در شیراز و اصفهان تواما "بعمل آید، ابوالقاسم خان بختیاری که خود با سران بختیاری و قشقایی هم قسم شده بود قضیه را به اطلاع قوام السلطنه میرساند که مظرفیروز ما مور رسیدگی شد. ابوالقاسم خان با توطئه قبلی جها نشاه خان را بدام فیروز انداخت و دستگیری مرتضی قلیخان را هم ما هرا نهانجا مداد و در مقابل این خدمت، حکومت بختیاری مستقلا" از طرف قوام با وواگذا رگردید. شیروانی در خانه قوام در تهران توسط سرتیب صفاری رئیس شهر بانی با زداشت گردید. محمد حسین و خسرو قشقایی نیز در اثر پیغام ابوالقاسم خان بختیاری به اصفهان آمده بودند ولی احتیاط را از دست نداده در ناحیه امنی ماندند که وقتی توقیف جها نشاه خان به آنها خبر داده شد، میگریزند.

وقتی ساعت قیام فرا رسیده هنوز خسرو و محمد حسین قشقایی بار دوی خود نرسیده بودند که پنجهزار سوار رویا ده مسلح قشقایی شیراز و مرکز لشکر فارس را محاصره و به قوام تلگراف تهدید آمیز میکنند و انتظار داشتند که در همین موقع نیروی بختیاری اصفهان را بتصرف درآورند. ابوالقاسم خان در بختیاری مشغول متفرق نمودن سواران مسلح شد و با کمک نیروی مسلحی که سرتیب صفاری در اختیار او گذاشته بود توانست بر اوضاع مسلط گردد.

سایر طوایف وقتی متوجه شدند که ابوالقاسم خان نقشه را لوداده و بر خلاف قسمی که با دکرده رفتار نموده و دستگیری مرتضی قلیخان و دو فرزندش جها نشاه خان و بهمن بر آنها گران آمده بود هم قسم شدند تا ابوالقاسم را نابود کرده و مرتضی قلیخان و اولادش را آزاد کرده آرام

ننشینند. آتش جنگ در منطقه شعله ور شد. بدستور مظفر فیروز خان سه امیر جنگ و امیر حسین خان در تهران که هر دو وکیل مجلس بودند، تحت نظر قرار گرفت ولی سرانجام دولت تصمیم بعزل ابوالقاسم خان گرفت و منوچهر اسعد را بجای او مامور نمود. در فارس روز بروز دامنه نهضت توسعه یافت. شیراز و کازرون و دشتستان و برای زجان و بوشهر به دست سران نهضت افتاد و قسمت مهمی از اردوهای نظامی مقتول و مجروح و خلع سلاح شده و بتدریج عشا یربواحمدی و تنگستانی و سایر ایلات فارس به آنها پیوستند و عشا یرخوزستان نیز هم بستگی خود را با آنان اعلام نموده و اخطار کردند که وقتی اسلحه را بزمین میگذارند که پیشه‌وری و غلام‌یحیی و فرقه دمکرات آذربایجان قلع و قمع شوند. طرفداران قوام میگفتند که دستگیرشدگان در آنها یست احترام پذیرائی میشدند و این اقدامات همه و همه بدستور محرمانه شخص قوام بوده و بطور مصنوعی انگشت انگلیسها را در این ماجرا وارد کرده بودند تا برخ روسها بکشند. مظفر فیروز هم از نقشه هیچ خبری نداشت، بهمین جهت وقتی پیشه‌وری و فرقه دمکرات آذربایجان از زمین رفت، تمام با زداشت شدگان آزاد گردیدند و نهضت جنوب ما نندآبی که بر روی آتش ریخته شود خاموش شد. \*

گزارش چهارتن از وزرای کابینه درباره وقایع جنوب کشور:

محرمانه و مستقیم جناب اشرف آقای نخست وزیر

بتاریخ پنجشنبه چهارم مهرماه ۱۳۵۰ ینجانبان امضاء کنندگان زیر ساعت ۹ نیم صبح در وزارت کار حاضر و جریان پرونده توطئه جنوب و صورت تحقیقاتی که بعمل آمده دقیقاً قرائت و اینک نسبت به آن بشرح زیر اظهار نظر مینمائیم:

۱- کیفیت مدارک مثبت که در پرونده ضبط شده است و عبارت از نامه‌های جهانشاه خان و شیروانی - رشیدیان - هرمزاحمدی و غیره میباشد، با در نظر گرفتن صورت تحقیقات مخصوصاً آنچه از ابوالقاسم خان

وجهها نشا ه خان بعمل آمده ثابت میدا ردکه جریا ن توطئه با تبا نی بیگا نه و مدا خله مستقیم مسترترات سرکنسول انگلیس دراهواز و مستر گرافت کنسول اصفهان در جنوب با کمال شدت بر علیه دولت مرکزی جریا ن داشته است . وقوع حوادث فارس مخصوصاً از روزی که طبق جریا ن تحقیقات پیش بینی شده بود دلیل مثبت دیگری بر صحت جریا ن توطئه بشما رمیرود .

۲- طبق اعترافات صریح ابوالقاسم خان وجهها نشا ه خان وسایر تحقیقات ومدارک وقرائن موجود در پرنده ، کسانیکه دیدخل وموثر بوده اند و تعقیب آنان بانها یت سرعت ضرورت دار دعبا رتننداز : جها نشا ه خان صمصام- اسدالله رشیدیان - ابوطالب شیرا ونسی- سرهنگ حجازی - هرمزا حمدی که با ید جریا ن تعقیب قانونی نسبت به آنان در مراجع صلاحیت دار صورت گیرد وباین منظور قرار شد وزارت دادگستری کمیسیون تشکیل ونسبت بطریق اقدام ، تصمیم مقتضی موافق مقررات قانون اتخاذ نمایند . ضمناً نظر بمدا خله رحمت قوامی مشا ورشرکت نفت مقتضی است دستور داده شود که نسبت بمشارالیه اقدامات لازم معمول دارند .

اللهمبار صالح . ایرج اسکندری امیرعلائی مظرفیروز

\*

روزنامه دادچنین نوشت : پسران مرتضی قلی خان بختیاری و سران ایلات جنوب در نظر دارند علیه دولت مرکزی قیام کرده حکومت خودمختاری در اصفهان تشکیل دهند . خسرو قشقا ئی دستور مظرفیروز را مبنی بر حضور در اصفهان به بهانه زمین خوردن از اسباطاعت نکرد . محمدحسین قشقا ئی طی تلگرافی بقرآن قسم یاد کرد که قصد خیانت به (حضرت اشرف) را ندارد و با منتهای صداقت با دولت قوام کار خواهد کرد . حجازی فرمانده لشکر خوزستان که در توطئه دخالت داشت مورد بازجوئی قرار گرفت و سه صفحه از تحقیقات بعمل آمد و باو برای امضاء داده شد و پس از امضای صفحات اول و دوم غفلتاً هر سه ورقه را پاره کرده

و از اطاق بیرون آمد و دو آن دو آن در حالیکه افسران شهر بانی او را تعقیب می کردند خود را به محل ارتش رسانید که بلافاصله توقیف شد. بعنوان اعتراض به توقیف حجازی ناگهان سپهبد امیر احمدی وزیر جنگ - سر لشکر رزم آرا رئیس ستاد - صفاری رئیس شهر بانی استعفا کردند ولی در اثر استمالت نخست وزیر و مدخله اعلی حضرت استعفاها پذیرفته نشد و شخص نخست وزیر وزارت جنگ رفت و از جریان توقیف سرهنگ عبدالحسین حجازی اظهار تاسف نمود. در حالیکه مظفر فیروز پس از بازگشت از اصفهان طی مصاحبه ای چنین گفت :

(فعالیت های در جنوب از طرف فرزندان ناخلف کشور بمنظور تامین منافع بیگانه از تاریخ ۲۵/۶/۵ رو به شدت گذارده و بخصوص مسافرت های بیگانه در بین ایلات بختیاری و قشقایی شدت یافته است. جها نشاه صمصام بختیاری - حبیب الله رشیدیان - ابوظالب شیروانی - مرتضی قلیخان و امیر بهمن و امیر قلی صمصام بختیاری توقیف شده اند.

آنها میخواهند فرماندهان لشکر را در جنوب دستگیر و شهر اصفهان را اشغال و سران حزب توده را بدار بزنند. فرمانده لشکر خوزستان سرهنگ حجازی در این توطئه دخالت داشته است که مورد بیا زجونی قرار گرفته است.) با مدخله قوام این ماجرا پایان یافت.

\* \* \*



محمد حسین قشقایی



حسرو قشقایی



نامر قشقایی

## پایان غائله (آذربایجان)

درحالیکه مذاکرات تهران و تبریز با سران فرقه دمکرات بجائی نرسید و میرفت که دادمانه این اختلاف شدت یابد، قوام السلطنه از چند راه با قدام پرداخت، از طرفی با سادچیکف سفیر شوروی بمذاکرات دوستانه دادمانه دتاشایدتواند روسها را وادار کند که از حمایت فرقه دمکرات دست بردارند، از سوی دیگر علاوه نماینده ایران در سازمان ملل متحد بشدت به روسها حمله میکرد و بسا زمان ملل چنین نوشت :

"طبق ماده ۳۰ بنادول منشور ملل متحد، اختلافی را که بین ایران و شوروی بوجود آمده ممکن است حفظ صلح و امنیت جهانی را بخطر اندازد .

شوروی سپاهیان خود را برخلاف مقررات مصرحه قرارداد دسه جانبه در ایران نگاهدشته و بدخالت در امور داخلی ایران توسط عاملین خود و مقامات مسلح شوروی پرداخته است. این عملیات تجا و زبقرارداد فوق الذکر و همچنین منشور ملل متحد میباشد . حل عادلانه و فوری این اختلاف وسیله شورای امنیت مهمترین عامل حفظ روابط حسنه با شوروی میباشد ایران بعنوان یک کشور سلطنتی علاقه مند بحفظ مقاصد و اصولی است که اعضاء مجمع ملل متحد صمیمانه تعهد نموده اند که به آن احترام بگذارند ."



علاء در جلسه شورای امنیت چنین گفت :

دولت شوروی پیشنهادهای باایران نموده که با حاکمیت و استقلال ایران کاملاً مخالف است. دولت ایران هیچگونه قراردادی با ایران غیر محرمانه با شوروی ندارد و اگر طرح قضیه ایران در شورای امنیت بتعویق افتد صلح جهانی در خطر خواهد بود. علاء گفت: آقای قوام نخست وزیر بمسکو سفر کرد و چند بار با ژنرال ایسم ستالین و مولوتف ملاقات داشت ولی این ملاقاتها بهیچوجه به نتیجه نرسید. دولت شوروی تقاضاهای زیر را از ایران دارد که مخالف حاکمیت ایران میباشد :

۱- بقای سربازان شوروی برای همیشه در بعضی از مناطق ایران .

۲- بایددولت ایران حکومت خود مختار آذربایجان را برسمیت بشناسد .

۳- دولت شوروی حاضر است از تقاضای نفت شمال صرف نظر کند بشرط آنکه یک شرکت مختلط نفت ایران و شوروی تشکیل گردد که ۵۱ درصد سهام متعلق بشوروی و ۴۹ درصد متعلق بایران باشد .

دولت ایران کلیه این پیشنهادهای را رد نمود زیرا با منشور آتلانتیک و پیمان ملل متفق و قانون اساسی ایران کاملاً مغایرت دارد. شورای امنیت تقاضا میکند که فوراً بقضیه ایران رسیدگی شود .

علاء در پاسخ نماینده لهستان گفت ما دام که نیروهای خارجی در ایران هستند هیچگونه مذاکراتی با دولت شوروی ممکن نخواهد بود و پیمان ۱۳۴۲ تخلیه نیروی شوروی را از تمام ایران از جمله آذربایجان تا روز ۲۲ مارس ۱۹۴۶ پیش بینی کرده است .

نماینده لهستان گفت پس هدف قوام از سفر به مسکو فقط برای نوشتن (ودکا) و حضور در جشنها بود که علاء گفت هدف از این سفر مذاکره درباره عدم مداخله مقامات شوروی در امور داخلی ایران بود. بلی از

آقای قوام‌پذیرائی شایانی در مسکوشد و بهترین مشروبات و عالیترین  
غذیه تهیه گردید ولی آقای قوام پیوسته در فکر استقلال ایران بود  
و یک موهما ز نظریات خود در نظر نکرد ولی متاسفانه در منظور خود  
در مسکو موفق نشد . \*

(جیمز برنر) وزیر خارجه وقت آمریکا درباره مذاکرات کنفرانس  
وزرای خارجه آمریکا - انگلستان - شوروی از ۱۶ تا ۲۷ دسامبر ۱۹۴۵  
چنین مینویسد :

روز ۱۹ دسامبر با استالین ملاقات و با و گفتم ما راجع بوقایع  
ایران بواسطه تعهدی که روزولت و چرچیل و خود او در تهران کرده اند  
بسیار نگران هستیم زیرا در آن اعلامیه گفته شده که دول بزرگ استقلال  
و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران را برسمیت شناخته اند . ولی دولت  
ایران اعتراض میکند که وقتی میخواهند ۱۵۰۰ سرباز خود را به آذربایجان  
بفرستند تا طغیان را که از طرف منابع خارجی تشویق میشده است  
خاموش نماید ، ارتش سرخ آنها را معادت داده است . لذا دولت ایران  
تقاضا کرده که ارتشهای خارجی ایران را تخلیه نمایند . ما دستور  
دادیم که بقیه ارتش آمریکا از ایران خارج گردند و به انگلستان و  
شوروی هم همین توصیه را کردیم . به استالین گفتم اگر تعهدات اعلامیه  
تهران را انجام ندهیم احتمال دارد که ایران شکایت خود را با سازمان  
ملل مطرح کند و ما هم مجبور هستیم به ایران مساعدت کنیم . بنظر ما  
توجیه این مسئله که ۱۵۰۰ سرباز ایرانی ممکن است وضع سیصد هزار  
نفرا رتس شوروی را بخطر اندازد درست نیست .

استالین گفت معادن نفت با دکوبه باید حفظ شود و هیچ اعتمادی  
بدولت ایران نیست . ممکن است خرابکاری اعرام تا معادن نفت  
با دکوبه را به آتش بکشند و چون دولت شوروی حق دارد تا ۱۵ ماه مه  
ارتش خود را در ایران نگاه بدارد لذا میل ندارد قبل از آن ایران  
را تخلیه کند . در آنوقت هم باید وضع را بررسی کرد که آیا ممکن است  
سربازان شوروی را از ایران خارج کرد یا نه ؟ تصمیم را جمع به این

موضوع بستگی بوضع ایران دارد. پیمان ۱۹۲۱ بشوروی حق میدهد که هرگاه احتمال خطری را از منبع خارجی متوجه شوروی سازد ارتش خود را بشمال ایران اعزام دارد.

من به استالین گفتم که باعث تعجب است که او نظر دولت ایران را نسبت بشوروی خصومت آمیز تلقی میکند.

دولت ایران با ارتش شوروی و آمریکا نهایت همراهی را برای حمل اسلحه و مهمات به شوروی کرده است. استالین گفت که شوروی هیچگونه نظراتی و غیراراضی نسبت به ایران ندارد. بمحض اینکه به امنیت معادن نفت با دکوبه اطمینان حاصل کند ارتش سرخ را از ایران خارج خواهد نمود. بنظر من ادعای روسها که "پوچ و بی اساس بود."

با پیشنهاد دبوین وزیر خارجه انگلستان که نمایندگان از طرف سه دولت به ایران رفته موضوع را بررسی کنند با استالین مذاکره کردم. نظر قطعی نداد. من اظهار امیدواری کردم که هیچ اقدامی نباید در ایران بشود که موجب اختلاف ما بشوروی بشود. استالین گفت ما کاری نخواهیم کرد که صورت شما گلگون گردد. سرانجام روسها این پیشنهاد را نپذیرفتند و ایران هم آنرا رد کرد. \*

بدنبال این اقدامات قرارداد زیر در تاریخ ۱۵ خرداد ۱۳۲۵

بین آنها به امضاء رسید:

۱- ارتش سرخ از تاریخ یکشنبه ۱۴ فروردین ۱۳۲۵ (۲۴ مارس

۱۹۴۶) یکماه و نیم خاک ایران را تخلیه می نمایند.

۲- قرارداد ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی و شرایط

آن از تاریخ ۲۴ مارس تا انقضاء مدت ۷ ماهه برای تصویب به مجلس یا نهم تقدیم خواهند شد.

۳- راجع به آذربایجان چون امر داخلی ایران است ترتیب

مسالمت آمیزی برای اجرای اصلاحات قوانین موجود و با روح خیر خواهی نسبت به اهالی آذربایجان بین دولت و اهالی آذربایجان

داده خواهد شد. نخست وزیر دولت آذربایجان - آساهی ایران - احمد قوام  
سفیر کبیر دولت جماهیر شوروی - سادچیکف

نامه سادچیکف به قوام :

افتخار دارم که با اطلاع عالیجناب برسانم که طبق دستورهای رسیده از فرماندهی شوروی در ایران کلیه عملیات مقدماتی را برای تخلیه کامل اراضی ایران ظرف مدت یکماه تا یکماه ونیم که آغاز آن ۲۴ مارس ۱۹۴۶ میباشد شروع گردیده است .

\*

نامه قوام به سادچیکف :

افتخار دارم که با اطلاع عالیجناب برسانم که به یادداشت عالیجناب درباره تخلیه ایران از ارتش شوروی دریافت وملاحظه گردید .

در تعقیب مذاکرات قبلی افتخار دارم که با اطلاع عالیجناب برسانم که دولت شاهنشاهی موافقت مینماید که دولت‌های ایران وشوروی یک کمیانی نفتی برای اکتشاف واستخراج نواحی نفت خیز شمال تحت شرایط پیوسته برقرار نمایند . این قرارداد با تصویب مجلس برسد و بنا بدیش از ۷ ماه پس از ۲۴ مارس سال جاری بتا خیر بیفتد .

\*

امضای این موافقت نامه موجب گردید که فرقه دمکرات احساس کند که پشتش از حمایت شورویها خالی شده است . پیشه‌وری وهمکارانش که در تهران در مدت اقامت در جوادیه حاضر به کوچکترین گذشت ونرمشی نبودند و شب و روز را دیوتبریز مردم را دعوت میکرد که از آذربایجان یا دیگر ندر وقتی دیدند که ارتش سرخ داردمیرود احساس کردند چراغ عمرشان دارد خاموش میشود بهمین جهت در صدد حمله بدولت قوام السلطنه برآمدند . سران فرقه دمکرات ضمن نطق‌هایی چنین گفتند :

"قوام السلطنه آزادبخواهانمانند ندر دانی در رسیدن به قدرت استفاده کرد پس آن ندر دبان را شکست . او یکی از فربکا رترین

نخست وزیرانی بودند که در دوران اخیر بر سر کار آمد. وی سیاستی را که حکیمی و صدرا لاشراف نتوانسته بودند بمرحله اجرا در آورند و بخشونت متوسل میشدند، قوام با خدعه و نیرنگ و مجامله و تعارف به مرحله عمل در آورد.

این روش که سیاست حسن نیت نام گرفت پدیری از آزادیخواهان در آورد که صدر حمت به سوء نیت صدر و حکیمی ۰۰۰۰ وی در حالیکه ادعای مخالفت با ارتجاع را داشت و میگفت با استعمار در افتاده تمام نوکران آنها را در زیر لوای حزب دمکرات گرد آورده و بشدیدترین مبارزات ضد آزادی و دمکراسی پرداخت.

\*

پیشه‌وری ضمن نطقی چنین گفت: نیروهای مسلحی که قصد تجا و زبه آذربایجان را دارند فقط میتوانند از روی اجساد ما و زنان و مردان آذربایجانی عبور کنند که در راه دفاع از میهن سلاح بدست گرفته‌اند. مرگ هست ولی با زگشت نیست. من شخصا آمده‌ام برای دفاع از آزادی سلاح بدست گرفته دوشا دوش فدائیان بجنگم. حال که آقای قوام در اثر تلقین عناصر ارتجاعی چنین خواسته‌ما میگوئیم برای دفاع از وطن آمده‌ایم و تا آخرین قطره خون ایستاده‌ایم. قوام اشتباه میکند. او نیروی حقیقی نهضت ما را درک نکرده است. حال که آقای قوام چنین خواسته خوش باشد. ما بشدت خواهیم جنگید. اگر آقای قوام بزبان توپ با ما سخن میگوید ما از آزادی خود دفاع میکنیم و خواستار جنگ نیستیم.

\*

اختلاف قوام السلطنه و علاء - درباره چگونگی شکایت ایران در شورای امنیت سازمان ملل بین قوام نخست وزیر و علاء نماینده ایران اختلاف نظر ایجاد شد.

موضوع تخلیه ایران بر حسب تقاضای دولت ایران در جلسه شورای امنیت مطرح بود. روز ۲۶ مارس برای رسیدگی معین شده بود. در آنروز

نماینده شوروی به بهانه اینکه مشغول مذاکراتی با دولت ایران هستند تقاضا کرده بود رسیدگی بموضوع ۱۵ روز بتأخیر افتد. آمریکا و شوروی این تقاضا را قبول کردند. علاوه بر نماینده ایران بدبیرکل سازمان ملل اطلاع داد که مذاکرات ایران و شوروی بجائی نرسیده است. یكروز قبل از تشکیل جلسه شورای امنیت که مقامات ایرانی و روزنامه‌ها و رادیوها خواستار تخلیه ایران بودند (غیر از افراد حزب توده و فرقه دمکرات و چپی‌ها که حتی از تخلیه مازندران و گیلان از ارتش سرخ ناراحت بودند)، بطور ناگهانی رادیو مسکو با یک ابلاغیه رسمی صریحاً اعلام کرد که اگر واقعه غیر مترقبه‌ای روی ندهد، دولت شوروی ظرف مدت ۶ هفته ایران را تخلیه خواهد کرد.

بمحض انتشار این خبر که موجی از شادی و شغف در همه محافل بوجود آورده بود روزنامه نگاران بسراغ قوام السلطنه رفتند ولی ایشان گفتند هنوز سما با اطلاع دولت ایران نرسیده است. دو روز بعد شوروی رسماً به ایران اطلاع داد که تا تاریخ ششم مه ۱۹۴۶ یکی ایران را تخلیه خواهند کرد. روز بعد نماینده شوروی در جلسه شورای امنیت گفت با اطمینانی که دولت شوروی برای تخلیه خاک ایران داده بهتر است موضوع از دستور خارج گردد. ولی علاوه بر نماینده ایران گفت هنوز در این باره با دولت ایران قرارداد بستن نشده و کتباً هم بسا زمان ملل و شورای امنیت اطلاع داده نشده. بهمین جهت شکایت ایران بقوت خود باقی است و با این نظر جلسه شورای امنیت تعطیل شد.

این امر مورد اعتراض قوام گرفت که کتباً به علاءالدین نوشت : (جناب آقای علاء سفیر کبیر ایران - متن نامه جناب عالی به عنوان دبیرکل سازمان ملل متحد در دیلی نیوز منطبقه تهران منتشر و در روابط ایران و شوروی تا شربسیا رد نموده است و جای تعجب است که با تجربه‌ای که باید در امور سیاسی داشته باشید چرا برخلاف دستور و نظریات وزارت متبوع خود اظهاراتی نموده‌اید دولت و شخص اینجانب را در عسرو حرج میگذارید. من بجناب عالی تلگراف کرده بودم که چون

هنوز قضیه آذربایجان خاتمه نیافته و ارتباط مستقیم با ما موریس ندا ریم هیئتی برای تحقیقات میفرستد و پس از تحقیق تخلیه آذربایجان را بجنا بعالی اطلاع میدهم. جناب عالی هم لازم بود فقط در زمینه همین دستور بشورای امنیت توضیح بدهید. آنچه را علاوه بردستور گفته یا نوشته با شید در حکم این است که از طرف اینجانب گفته و مراد محظور بزرگ گذارده اید. زیرا اگر بگویم نماینده دولت برخلاف امر دولت اقدام نموده قبول نمیکنند و اگر اظهارات جناب عالی را تصدیق کنم با نظریاتی که در حل مشکلات و موضوع غائله آذربایجان دارم و فوق نمیدهد و خود را بخدعه و تزویر معرفی نموده و دودوزه بازی نموده ام و از هدف خود که رفع مشکلات را با صدق گفتار در نظر دارم دور افتاده ام. این است که لازم میدا نم فوراً نامه ای را که بدبیرکل سازمان ملل نوشته اید پس بگیرد و فقط آنچه را که در تلگراف ۳۱ مه با حروف لاتین توضیح داده ام بیان نماید و خارج از آن توضیح دیگری ندهید و جواب تلگراف را برای اطمینان اینجانب فوری مخابره نماید. توضیحات دیگری اگر ضرورت اقتضا کرد که مطالب دیگری گفته شود بعداً بجنا بعالی دستور خواهد داد. احمد قوام

\*

علاء در آمریکا مصالحه‌هائی انجام داد. سفیر آمریکا در تهران چنین بواشنگتن گزارش داده است:

قوام رنجش خود را از عمل علاء مبنی بر اینکه در شورای امنیت اعلام کرده که دولت ایران مخالف تاخیر تخلیه ارتش سرخ است اظهار داشته و گفته این اظهارات بدون اجازه او بوده و غیر ضروری است. زیرا ترومن قبلاً "وضع آمریکا را نسبت به این مسئله اعلام داشته است. اصولاً قوام میکوشد در هر مکانی از روسها استمالت بعمل آورد و نرمش نشان بدهد و احساس میکند که علاء این موضوع را درک نکرده است.

قوام به مخبرین گفت او دستورها ی تلگرافی به علاء داده که در آن خودداری از اینگونه رفتار درآینده تا کید گردیده است.

ولی چون علاء در اقدام خود پافشاری داشت و نمیخواست شکایت ایران را مسترد دارد روز ۲۵ آوریل ۱۹۴۶ قوام دستور داد که علاء را از نما یندگی ایران در سازمان ملل متحد برکنار سازند.

طبق اسناد منتشره وزارت خارجه آمریکا، قوام برای پس گرفتن شکایت ایران به والاس موری سفیر آمریکا گفته بود (خود داری از استرداد شکایت موجب آزرده گی شوریها میشود و روسها ممکن است هما نظوری که موافقت کرده اند قوای نظامی خود را از ایران خارج کنند ولی اسلحه و تجهیزات لازم در اختیار دمکراتها بگذارند و آنها را بمقاومت تشویق کنند).

حکومت تهران ناگزیر است با عجله نیروی نظامی به آذربایجان بفرستد ولی روسها هم میتوانند برای حفظ امنیت مرزهای خود از حق خود استفاده کنند).

\*

### اعزام نیرو به زنجان و آذربایجان و کردستان

بدنبال امضای قرارداد نفت با شورویها و بازیهای ماهرانه قوام و مقامات شدید محمد رضا شاه در برابر خواسته های نامشروع رهبران فرقه دمکرات و پافشاری حسین علاء در سازمان ملل متحد و کمک های ذیقیمت آمریکا نیها سرانجام شورویها ناچار به تخلیه ارتش سرخ شدند. با وجود مذاکره با مقامات شوروی معهد شاه و دولت و ارتش از فکر نجات دادن آذربایجان غافل نبوده و مرتباً مذاکرات و اقداماتی صورت میگرفت.

سرلشگرهما یونی که نقش مهمی در نبرد با تجزیه طلبان کردستان داشت بنویسنده کتاب چنین گفت:

"هنگامیکه پیشه وری در آذربایجان و قاضی محمد در کردستان مشغول تاخت و تاز بودند و با سلاحهای که پس از تسلیم سرتیب درخشانی بدست آنها افتاده و همچنین سلاحهای روسی که در اختیار داشتند وضع



منطقه را حتی تا زنجان و نزدیکی قزوین و خیم ساخته بودند، یکروز سپهبد رزم آرا را رئیس ستاد مرا بتهران احضار کرد و با تفاق و سپهبد امیرا حمدی وزیر جنگ نزد قوام السلطنه رفتیم. نخست وزیر ضمن تشریح وضع منطقه گفت مطلب محرمانه ای را میخواهم با شما در میان بگذارم. مذاکرات با دمکراتها به آنجا رسیده که من موافقت کرده ام زنجان را از آنها پس بگیرم ولی (تکاب) را در مقابل بدها ختیا رآنان بگذاریم. چون زنجان منطقه مهمی است، از ما نظر میخواهند. من نقشه ای را که همراه داشتیم بدیوار نصب کرده گفتم صحیح است که زنجان از نقطه نظر شهری و مملکتی جای بسیار مهمی است ولی از نظر نظامی بهیچوجه در ردیف تکاب قرار ندارد. ما اگر تکاب را از دست بدهیم تمام منطقه بدست دمکراتها خواهد افتاد. تکاب یکی از پایگاههای مهم نظامی ما است و هرگز نباید آنرا از دست بدهیم. و اکنون قسمت زیبای از تدارکات و نیروهای ما در تکاب قرار دارد. قوام گفت من چون زنجان را مهمترین میدانستم توافق کرده ام و حالا که شما معتقدید تکاب مهمترین میباید مصلحت در این است که ما زنجان را از آنها تحویل بگیریم ولی در تحویل تکاب تعلل کنیم.

پس از خاتمه جلسه با تفاق رزم آرا بفرودگاه قلعه مرغی رفتیم و منتظرا علیحضرت شدیم که مشغول فرا گرفتن فن خلبانی بودند. هوا پیمای شاه قدری تاخیر کرده همه نا را حث شدیم. پس از ۲۰ دقیقه وقتی شاه رسید رزم آرا بجلود و دید و مطلب را بعرض رسانید. شاه از وضع نظامی منطقه سئوالاتی کردند و گفتم که روحیه ارتشیان خیلی خوب است و هرآن منتظر حمله هستند اما متجاوزین و تجزیه طلبان را شکست دهند. بلافاصله از تهران بمنطقه حرکت کرده بسقز رفتیم. تحویل و تحول زنجان شروع شد و چون دمکراتها در آنجا تشکیلات زیادی نداشتند ظرف یکی دو روز زنجان تحویل ارتش گردید. وقتی در دفتر کارم بودم دیدم تلفنچی میگوید آقای قاضی محمد میخواهد با شما صحبت کند. وقتی تلفن به ما با دوصل شد دیدم تلفنچی میگوید گوشی را داشته باشید

الان آقای رئیس‌جمهور با شما صحبت میکنند. خیلی خنده ام گرفت که این مرد چگونه خود را رئیس‌جمهور خوانده است. بهر حال چون اطلاع یافته بودم که با فشار سیاست خارجی اکراد روی قاضی محمد برای رهبری کردستان توافق کرده و حتی ملامصطفی بارزانی ریاست جمهوری او را پذیرفته بود دیگر خدا را بنده نبود. وقتی با تلفن صحبت کرد خیلی با ادب و تعارف گفت قطعاً آقای قوام السلطنه جریان را بشما گفته است. گفتم بله. بمن دستور لازم داده شده و بهمان صورت عمل خواهد شد. قاضی محمد گفت فوراً هیئتی را برای تحویل تکاب خواهم فرستاد. گفتم شما میدانید ما در تکاب تا سیاست و تدارکات زیادی داریم و این امر به سهولت امکان ندارد. آقای نخست وزیر بکارهای نظامی وارد نیست. دستور دولت برای تحویل تکاب داده شده ولی حدود ۵۰ روز طول میکشد تا ما از منطقه خارج شویم. قاضی محمد مشغول چانه زدن درباره مدت شد گفتم امکان ندارد و گفت پس از پایان مدت هیئت را میفرستم تا تکاب را تحویل بگیرند. چند روز بعد رزم آرا را از من خواست که با سرعت خود را بزنان برسانم. وقتی با هواپیما بزنان رفتم دیدم منتظر اعلیحضرت در فرودگاه هستند که معلوم شد برای بررسی وضع نظامی منطقه بزنان خواهند آمد. پس از چند لحظه هواپیمای شاه بزمین نشست پس از ادای احترام گزارش وضع منطقه با ستحضر معظم له رسید. پس از اینکه مطلع شدند ارتش در سه منطقه تمرکز دارد اینطور اظهار کردند که نیروهای نظامی از سه سو حمله کنند تا با سرعت دمکراتها و کردهای تجزیه طلب را درهم بشکنند. با ایشان توضیح دادم با تمرکز که کردها و دمکراتها دارند و سلاحهایی که در اختیارشان هست احتمال دارد شکستی پیش آید بهتر است از منطقه ای که ضعیف تر هستند یعنی از سمت میانندواب ارتش حرکت کند و پس از درهم شکستن آنها در یک منطقه بتدریج با تمرکز قوا و سلاحها و آذوقه از سوی دیگر حمله شروع شود. چون تیمسار رزم آرا را هم نظر مرا تأیید کرد، بهمین صورت عمل شد و با سرعت ارتش به میانندواب حرکت کرد. با اینکه دمکراتها خیلی قوی بودند. ابتدا کاخان قند

میان دو اب را تحویل گرفته عده‌ای از سران دمکراتها را دستگیر و بلافاصله ۱۶۰۰ سرباز را که قبلاً در ارتش بوده و بعداً به دمکراتها تسلیم شده بودند با کندن پاگون دمکراتها از آن‌ها جدا کرده بتدریج به شهر میان دو اب مسلط شده و تعداد زیادی تفنگ بر نو و تفنگهای روسی از آن‌ها گرفتیم. \*

با این نظر روز ۱۵ آذر سال ۱۳۲۵ علی‌حضرت همراه سپهبد رزم‌آرا رئیس ستاد با یک هواپیما بفرودگاه زنجان وارد شده و فرمان حمله به آذربایجان را صادر کردند که قسمتی از آن چنین است :

#### افسران - درجه داران - افراد ارتش

شما که امروز در کردستان و زنجان و گیلان برای آزادی میهن عزیز گرد آمده گوش بفرمان منتظر اطلاع از ساعت حمله میباشید، باید بدانید که ایران عزیز قرون متمادی است که با عظمت و سربلندی در دنیای قدیم و جدید شناخته شده است. در تمام طول تاریخ هیچگاه نظیر پیش آمدشومی که در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ منگیر میهن عزیز ما شد و مستی ما جراحی بی‌وطن منطقه مهم و سرسبزی چون آذربایجان را از ما میهن جدا ساختند رخ نداده است. شما و همه افراد ملت ایران باید بدانید که اگر ما فوراً با تمام وسایل برای نجات کشور اقدام نکنیم در آتیه غیر ممکن خواهد بود. پس بر ماست که بدون اتلاف وقت این منطقه زرخیز را از چنگ اهریمنان ما جراحی نجات بدهیم. برای همین منظور مقرر می‌داریم قوای تا مینیه بطرف آذربایجان عزیز حرکت و هر نوع مقاومت و ایستادگی را درهم بشکنند و پرچم شیروخورشید را در تمام نقاط این سرزمین باهتزاز در آورند. من دائماً مراقب اعمال شما هستم و از نزدیک شجاعت و شهامت شما را ملاحظه خواهم کرد.

\*

در نشریه دیگری چنین خواندم: روز دوم آبان سال ۱۳۲۵ شهر زنجان از طرف فرقه دمکرات تحویل دولت ایران گردید و فدائیان مسلح زنجان با سلاح خود را تحویل مسئول فرقه دمکرات آذربایجان بدهند، و صورت مجلس هم وسیله سرهنگ مرتضوی نماینده فرقه دمکرات آذربایجان و سرهنگ بوا سحقی نماینده ارتش ایران امضا شود.

فدائیان وقتی از جریان مطلع شدند سر بشورش برداشتند و محل سکونت هیئت نظامی را به آتش کشیدند و سرهنگ بوا سحقی مورد سوء قصد قرار گرفت. افراد مسلح ایلات اصائل و جاهانشا هلو حاضری خلع سلاح نبودند. ذوالفقاری هادوشا دوش ارتشی ها با دمکراتها میجنگیدند. در نتیجه عده ای مجروح و مقتول شده و خانه های زیادی غارت شد. شیخ محمد آل اسحق نماینده آیه الله اصفهانی بقتل رسید. شبانه نیروهای نظامی زیادی بعنوان ورود غلبه با قطار راه آهن زنجان رسیدند و حکومت نظامی در شهر اعلام شد و شهر زنجان بتصرف دولت و ارتش درآمد. که گزارشات و شایعات فراوان درباره چگونگی اشغال و قتلها و غارت در شهر در مطبوعات انتشار یافت.

سرهنگ مرتضوی نماینده دمکراتها در روزنامه آذربایجان طی گزارشی چنین نوشت: (ما روز اول آذرماه زنجان را تحویل دادیم. وستونهای نظامی ما شهر را ترک کردند. روز بعد تعداد قابل ملاحظه ای سرباز با تانک و توپ بفرماندهی سرهنگ شقاقی شهر زنجان را تصرف کرده فرمانداری و تلگرافخانه و ایستگاه راه آهن و دروازه های شهر را در اختیار گرفتند و نیروهای نظامی و ژاندارمری تظاهرات زیادی کردند و بدنبال نطق سرهنگ هاشمی افراد ستونهای اعزامی بزدن و کشتن اعضای فرقه دمکرات و هواخواهان آنها پرداختند. قرار بود سید ژاندارم زنجان بیایند ولی تانک و توپ و نیروهای موتوربیزه فراوان بچشم میخورد که مورد اعتراض من قرار گرفت که نه تنها به آن اعتنائی نشد بلکه بدنبال اغتشاش کامل در روز دوم آذر حکومت نظامی هم اعلام شد.)

ا اعلامیه دولت چنین حاکی بود :

(با اینکه قرار بود از ۶ ماه قبل این منطقه تخلیه شود، متأسفانه با تمام قرارها روز ۸/۲۷ به سرهنگ بوا سحقی سوء قصد شد و عده‌ای از فدائیان بشهربانی ریخته‌بمال ونا موس مردم دست‌درازی کرده بهمین جهت بستون اعزای تحت فرماندهی سرهنگ‌ها شمی دستور داده‌شده بزنان حرکت کرده حکومت نظامی اعلام کنند، دراینکار هیچگونه خدع‌های نبوده زیرا قبلاً "بدکترجا ویدصراحتاً" گفته شده بود که اگر تا روز ۸/۲۳ زنان تخلیه نشودنا چاربوسیله نیروی نظامی شهررا اشغال خواهیم کرد، چون وقایعی روی داده‌کا شفاف از عدم صمیمیت و حسن نیت بودننا چارقوای نظامی بزنان فرستاده شد.)

\*

نامهدکترجا ویدبه قوام السلطنه :

نمره ۳۵۳ ۲۵/۸/۱۳ وزارت کشور

ایالت آذربایجان محرمانه و مستقیم و فوری

جناب اشرف آقای نخست وزیر

چنانچه دراین مدت حضرت اشرف ملاحظه فرموده اند مقصد اساسی اینجانب آزادی و استقلال مملکت و وحدت و یگانگی ملت ایران بوده است و برای پیشرفت این مقصد همیشه سعی بوده و خواهد بود. آخرین ساعتی که مرخص میشوم عرابیض زیررا بعرض رسانده عطف توجه مخصوص را خواهند داشت.

۱- برای سهولت تخلیه زنان و استخادم سیصد نفر نگهبان از فدائیان خمسه و اعزام نگهبانان مرکز دستور فرمائید آقای سرهنگ گلپیرا یا سرهنگ سیامک یا سرگرد فریوریا سرگردشجاعی بزنان حرکت نمایند تا با بودن من در زنان مقدمات کار فراهم گردد.

۲- دستور فوری واکیدما در فرماندهی که عملیات جیگی در سردشت موقوف گردد و یک هیئت صلاحیتدار به سردشت اعزام گردد تا سبب

اصلی این زدو خورد را معین نموده و مقدمه تخلیه سردشت را فراهم  
نمایند تا تخلیه زنجان بتا خیر نیفتد .

۳- تا دوسه ماه تصفیه کارمندان ادارات زنجان صلاح بنظر  
نمیرسد . دستور فرمائید وزارت مربوطه نسبت به تغییر کارمندان  
زنجان اقدام نفرمائید و نیز خواهشمند است دستور فرمائید در  
ابلاغ مابقی موافقت نامه تسریع شود .

استاندار آذربایجان - دکتر جابری

\*

خبر اعزام نیرو به آذربایجان و کردستان در رسانه های گروهی  
انتشار یافت از جمله را دیودهلی چنین گفت :

از تهران خبر میرسد که قوام السلطنه نخست وزیر ایران دستور  
داده که سربازان ایرانی بفوریت عازم کلیه شهرهای شمال ایران  
واقع در امتداد قسمت جنوب دریای خزر شوند و در شهرهایی که از طرف  
نیروهای شوروی تخلیه میشود فوراً مستقر گردند .

در این شهرستانها از طرف سربازان مزبور بازرسی کامل برای  
کشف اسلحه و خلع سلاح افراد بعمل خواهد آمد .

بموجب خبر دیگری است این اقدام قوام السلطنه اینست که اطلاع  
حاصل نموده اند در بعضی از این شهرستانها افراد مسلح سبب مزاحمت  
مردم را فراهم کرده اند لذا به نیروهای اعزامی دستور داده شد با این  
عملیات خاتمه دهند .

را دیولندن نیز از تهران خبر میدهد که دولت ایران سه دسته از  
نیروهای ژاندارم را به شمال ایران اعزام داشته تا امنیت در نقاط  
شمالی برقرار نمایند .

\*

سپس قوام السلطنه بدکتر جابری و استاندار آذربایجان تلگراف  
کرد : (دولت برای حسن جریان انتخابات قوای لازم را به آذربایجان  
خواهد فرستاد . چنانچه با حسن نیت تصمیم دولت را استقبال نمایند  
هیچگونه بدبینی و نگرانی پیش نخواهد آمد . چنانچه فرستادن قوا

با نافرمانی و طرفیت پذیرفته شود، عواقب وخیم داشته و مسئولیت آنرا متصدیان امور آن ایالت در یافت خواهند داشت .

\*

تلگراف دکتر جاوید استا ندر آذربایجان به قوام :



خیلی فوری . جناب اشرف آقای نخست وزیر  
تلگراف شماره ۳۰۴۸ با کمال تأسف امروز  
۱۳۲۵/۹/۲۵ ساعت ۹، در واقع ۲۴ ساعت بعد از  
عملیات جنگی زیارت شد . چنانچه حضرت اشرف  
اطلاع دارند اینجانب همیشه سعی بوده‌ام که  
با حسن نیت حضرت اشرف کار آذربایجان با راه  
مسالمت حل گردد ، امروز نیز از موقع استفاده  
کرده با کمک آقای شبستری موفق شدیم آقایان  
مربوطه را حاضر بترک مخاصمت نمایم . امروز

خدمت آقای سیف قاضی نیز اطلاع داده شد . برای اینکه از خونریزی  
و برادر کشی جلوگیری شود دستور فرمائید ستون مربوطه ترک مخاصمت  
نمایند و اجازه بفرمائید اینجانب بمیان رفته قرار آمدن قوای تأمینیه  
را بگذارم .

\*

متن تلگراف شبستری به شاه :



پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی  
در این موقع که قوای تأمینیه بمنظور  
اجرای مراسم انتخابات به آذربایجان حرکت  
نموده و از نظر علاقمندی خاص اینجانب و جناب  
دکتر جاوید استا ندر آذربایجان فوراً جلسه  
فوق العاده در انجمن تشکیل و برای تجدید  
و وطن خواهی شخص اینجانب و آقای دکتر و  
بعضی از خیر خواهان دیگر تصمیم گرفته شد

که به استانداری دستور داده شود تا از هرگونه سوء تفاهم یا عدم تمایلی که در مورد قوای تا مینیه رخ دهد جدا" جلوگیری تا وحدت و استقلال تمامی ایران از هرگونه خللی محفوظ و مصون بماند، بدیهی است این خدمت برجسته انجمن ایالتی آذربایجان و سایر وطنخواهان منظور نظر شخص اعلیحضرت هما یونی واقع و در تحکیم آن هرگونه اوامر ملوکانه ما در خواهند فرمود. رئیس انجمن ایالتی آذربایجان - شبستری

\*

شاه بتلگراف شبستری هیچگونه پاسخی نداد ولی بفرماندهان نیروی آذربایجان دستور داد که چون انجمن ایالتی متوجه مضار برادر کشی شده و حاضر به تسلیم میباید شد با همه با کمال رأفت و مهربانی رفتار نمایند.

بدین ترتیب روز ۲۵ آذر ۱۳۲۵ نیروهای دولتی وارد شهر تبریز شدند.

\*

روز ۱۶ آذر ۱۳۲۵ فرقه دمکرات آذربایجان قطعنامه‌ای منتشر ساخت که خلاصه اش چنین است:

دولت ارتجاعی قوام السلطنه بی توجه به گذشته‌های ما جهت حل مسأله امت میز اختلافات داخلی و جلوگیری از برادر کشی با لایحه پس از ۸ ماه مذاکره چهره حقیقی خود را نشان داد و برای خفه کردن صدای آزادیخواهان و منکوب ساختن دمکراسی بحمله مسلحانه علیه آذربایجان مبادرت ورزید و جنگ را آغاز نمودند. ما آشکارا گفته ایم که در آذربایجان کسی بفرکر جنگ نیست ولی اگر آقای قوام با زبان توپ سخن میگویند ما از آزادی خود دفاع خواهیم کرد. ما تصور نمیکنیم آزادیخواهان ایران و مخصوصاً افسران و سربازان ارتش ایران کورکورانه آلت دست دیگران بشوند. هموطنان ما از پیرو جوان وزن و مرد آماده جنگند. امروز مردانگی و فداکاری است. ساعتی که در انتظارش بودیم فرا رسیده است. از این ساعت تمام شهرها و دهات آذربایجان بصورت دژهای پولادین تسخیرناپذیر مبدل خواهد گردید. ما در درجه اول



خواهیم کوشید که پای ژاندارمها و دشمنان آزادی، خاک مقدس ما را لکه‌دار نکنند. بفرض محال اگر آنها بتوانند به بعضی از نقاط آذربایجان وارد شوند در آنجا اثری از انسان نخواهند یافت زیرا تمام مردم آذربایجان تا آخرین نفس خواهند جنگید. ما حمله ارتجاع را در هم‌خواهیم شکست و ملت ایران با ضرب‌شست فدائیان مازنجیرهای اسارت را پاره خواهد کرد. همه ما برای حفظ آزادی و آبرو و حیثیت آذربایجان بمنظور دفاع از میهن روانه جبهه خواهیم شد. اینست حرف آخر ما ..

\*

همچنین پیشه‌وری طی مصاحبه‌ای چنین گفت :

آذربایجان حکومت قوا و نیروهای سپاهی را که با آنها تکه‌دار دغا صب میداند و لانه‌کلاغی را که وی می‌خواهد بزور سرنیزه تشکیل دهد بعنوان مجلس قانونی شورای ملی نمی‌شناسد. اینک شعله‌های انقلابی که از آذربایجان مشتعل گردیده به حکومت مرتجعین، خائنین دیکتاتور و جلادان خون‌آشام‌پایان خواهد داد و حاکمیت حقیقی مردم را جایگزین آن خواهد ساخت. این مسئله بدست نیروهای مسلح آزادخواهان و دهقانان آذربایجان که در راه آزادی مردم ایران و حاکمیت ملی سلاح بدست گرفته‌اند و سیل آسا به جبهه روان هستند حل خواهد شد. بدست گروه‌های سپاه قوا که ارتجاع خارجی آنرا مسلح ساخته است. ما میدی بمجلس منحوس قوا مندا ریم. ما خود مجلس ملی داریم فقط برای اجرای موافقت‌نا‌ما اسم آنرا تغییر داده‌ایم. چنانچه مردم ستم‌دیده‌ایران که در تمام نقاط کشور از حقوق و آزادی محرومند نمایندگان حقیقی خود را به آذربایجان اعزام دارند ما آنها را با آغوش باز استقبال خواهیم کرد. تاریخ تکرار میشود. یکبار دیگر احیای مشروطیت بدست توانای فرزندان آذربایجان سپرده میشود. بگذار پشت‌کسانی که می‌خواهند آزادی ما را بزور اسلحه خفه‌کنند بلرزند. بگذار تهدید قوا مبنی بر هجوم به آذربایجان جامه عمل بپوشد تا جوانان آذربایجان که برای دفاع از آزادی کفن

پوشیده اندا جا زه حرکت به تهران را کسب نموده پرچم آزادی را بر فراز مجلس شورایی ملی با هتزاز درآوردند.

\*

در همین موقع روزنامه ارگان حزب توده در هم آهنگی با پیشه‌وری چنین نوشت:

ساعت موعود فرا رسیده است. آنها که از کشتار آبادان آغاز کردند، فارس را نماندند و مردان را به زدن و واگذاشتند، دهقانان را ملایر را به گلوله بستند و آزاد را و یختند، معدنچیان را زیر بار تیرباران کردند، جمجمه‌ها با فنده‌ها می‌شکند، با تفتنگ خرد کردند، برخانه‌ها را زگران به شهر و چالوس آتش افکندند، دیروز با یک حرکت دیوانه‌وار آتش جنگ داخلی آذربایجان را فروختند. آتشی افروخته و سایه مرگی گسترده شده است. آینده‌نشان خواهد داد آنچه کسی خاکستر خواهد شد و در تاریکی عدم فرو خواهد رفت. حمله به آذربایجان حمله به همه ملت ایران است. حمله به آزادی ایران و حمله به استقلال و حاکمیت ملت ایران است. دشمنان ایران خیال می‌کنند حمله به آذربایجان، بدژدمکراسی و آزادی ایران را رسا ده‌ای است و بزودی فتح نمایان در انتظار آنهاست و لسی اشتباه کرده‌اند. آنها بزودی سزای این گستاخی و نا جوانمردی را خواهند دید. آنها بزودی خواهند فهمید که حمله به آذربایجان قصر جدیدی نساخته‌اند بلکه گور خود را کنده‌اند.

\*

بموازات اقدامات سریعی که از طرف ارتش ایران بعمل آمد در همان ایام روزنامه‌ها نوشتند روزی که دستور حمله ارتش به آذربایجان صادر شد مسئولین سیاسی شوروی رسماً در حضور اعضای کمیته مرکزی فرقه دمکرات به پیشه‌وری ابلاغ نمودند که نیروهای مسلح آذربایجان نباید در برابر نیروهای مرکزی مقاومت کنند و پیشنهادهای آنها را فقط عده انگشت شماری از سران فرقه می‌توانند بخاک شوری پناهنده شوند.

با زهم مطبوعات نوشتند: روزهای ۱۶ و ۱۷ آذر ۱۳۲۵ هنگامیکه ما مورین

نظامی و سیاسی شوروی آمده ترک ایران میشدند و سلاحهای سنگین را از فرقه دمکرات پس میگرفتند فقط تعداد کمی تفنگ و مسلسل و اسلحه کمتری در اختیار فرقه دمکرات گذارده بودند که بعداً رزم آرا در محاصره ای گفت ۴۵ هزار قبضه تفنگ و سه هزار مسلسل سبک و سنگین و ۸ میلیون فشنگ از آنها گرفته شد.

بطور کلی پیشه‌وری با ترک مقاومت در برابر نیروهای دولتی مخالف بود و بهمین جهت با نهایت نا راحتی و عصبانیت مجبور بترک ایران شد و مستقیماً به شوروی رفت. دکترجا ویدا استاندار آذربایجان یا وزیر کشاورزی فرقه دمکرات با حاج علی شبستری رئیس مجلس آذربایجان با تسلیم موافق بودند و پس از فرار پیشه‌وری محمدبیریا بسمت دبیر کل فرقه دمکرات انتخاب شد.

سپس متینگی در برابر کمیته مرکزی فرقه دمکرات تشکیل شد و پس از نطق محمدبیریا دبیر کل جدید بجای پیشه‌وری و دکترجا ویدا قطعنامه زیر بتصویب رسید:

۱- بمنظور جلوگیری از برادر کشی، هنگام ورود قوای تامینیه دولتی بشهر تبریز، از هرگونه تظاهرات مخالفت آمیز خودداری شده با کمال متانت از آنها استقبال بعمل آید.

۲- فرقه دمکرات آذربایجان مانند گذشته پشتیبان و مدافع تمامیت و استقلال ایران و سعادت مردم میباید.

۳- تمام سازمانهای فرقه و اتحادیه‌ها کاملاً سابق بکارهای روزانه خود مشغول خواهند بود. زنده با استقلال ایران بدنبال آن بیریای اعلامیه‌ای بشرح زیر از طرف فرقه دمکرات صادر کرد:

هموطنان عزیز- مردم ما طرفداری خود را از صلح و سلامت به ثبوت رسانده و تا امروز از هر نوع برادر کشی و خونریزی جلوگیری کرده‌اند. این بار نیز برای پیشگیری از هرگونه برادر کشی و خونریزی با ایداً منافع خود چشم‌پوشیم، منیت حفظ شود. ما با رها طرفداری

خود را از آزادی و استقلال ایران بدنیا نشان داده ایم. ما از همان اول اعلام داشتیم که آذربایجان جزء لاینفک ایران است. اما دشمنان آزادی میخواستند به نهضت آذربایجان رنگ دیگری بدهند. آنها بمنظور برقرار کردن مرزها در داخل ایران و برپا نهادن ختن برادر کشی از دست زدن بدسائیس و تحریکات شوم خود داری نمیکردند و چون ما طرفدار صلح و مساومتیم لذا از ورود نیروهای دولتی به آذربایجان بهیچوجه جلوگیری نکردیم تا آنها بتوانند ما نندسایر نقاط در حسن جریان انتخابات نظارت کنند. بگذار تمام مردم دنیا بدانند که خلق آذربایجان طرفدار صلح و مساومت است. اینک نیروهای دولتی بدستور رئیس دولت آقای قوام السلطنه به آذربایجان می آیند. آذربایجان جزئی از ایران است. لذا با توجه بنقش مهمی که حسن جریان انتخابات در سرنوشت سیاسی مردم ایران دارد نظارت قوای دولتی در اینجا نیز باید عملی شود و بمنظور خاتمه دادن به بلا تکلیفی در کشور و افتتاح مجلس شورایی ملی، انتخابات هر چه زودتر انجام پذیرد. با اعتماد بحسن نیت رئیس دولت آقای قوام السلطنه از تمام مردم آذربایجان میخواهیم که خونسردی خود را حفظ کرده از بروز هر گونه نا امنی جلوگیری نمایند. مردم ما با ایدمانت خود را نشان دهند. زنده باد استقلال ایران زنده باد مردم قهرمان ما که حافظ امنیت و انتظام است. زنده باد فرقه دمکرات آذربایجان مشعلدار آزادی.

\*

باری روبین مینویسد: روسها برای ایران همان برنامه‌های را که در رومانی و بلغارستان پیاپی کرده بودند آماده ساختند. در این هنگام سیاستمدار کهنه کار و مکار ایران قوام السلطنه بمقام نخست وزیر رسید و در این مرحله حساس از تاریخ ایران مهارت فوق العاده‌ای از خود نشان داد. او که در گذشته روابط نزدیکی با آمریکائیان داشت و تلاش زیادی برای کشاندن آمریکا ئیها به صحنه سیاست ایران بعمل

آورده بود این با تصمیم‌گرفت خود را طرفدار شورویها نشان بدهد .  
توافقها ئی با شورویها بعمل آورد تا زمینه خروج نیروهای شوروی  
را از ایران فراهم سازد . قوام‌درعین حال برای خروج شورویها از  
ایران از آمریکا ثیها کمک خواست . \*

بعدها ترومن ورهبران آمریکا ادعا کردند که اخطارهای شدیدالحن  
آنها استالین را وادار کرد که نیروهای خود را از ایران فراخواند .  
بازیهای سیاسی قوام‌در نزدیکی با روسها حتی آمریکا ثیها را دچار  
تردید کرده بود . با اینهمه با یدگفت قوام خود را بروسها نفروخته بود  
بلکه پی فرصتی بود تا با روسها مقابله کند . پس از خروج نیروی شوروی  
قوام با دست بازتری اقدام میکرد . بهر حال اگر تهدید آمریکا ثیها و  
بازیهای سیاسی قوام نبود روسها با ین سهولت از ایران دست  
برنمیداشتند .

تخلیه ایران از ارتش سرخ و خاتمه کار آذربایجان و کردستان  
موجب شد که شاه موقعت محکمی پیدا کند و رزم آ را قهرمان عملیات  
نظامی با ز پس گرفتن آذربایجان معرفی شود .

درباره واقعه آذربایجان ترومن رئیس جمهور آمریکا در ۲۴ آوریل  
۱۳۵۲ چنین گفت : ( در سال ۱۹۴۶ من مجبور شدم ولتیم تومی به  
نخست وزیر اتحاد جماهیر شوروی بدهم و از او بخواهم که مقررات پیمان  
سه‌گانه را رعایت نماید ، ارتش روس در آنوقت از ایران رفت . زیرا  
دولت آمریکا در آن موقع در وضعی قرار گرفته بود که میتوانست با  
چنین وضعی مقابله کند . مخبر نیویورک تا یمزاترومن سؤال میکند  
که پیام شما به استالین چه بود ؟ ترومن میگوید من به استالین پیام  
فرستادم که یا ارتش سرخ را از ایران بیرون ببرد و یا اینکه ارتش  
آمریکا به آنجا برود . در آن زمان تعدادی از ناوگان مادرخلیج فارس  
بودند و عده زیادی سرباز نیز در آن حوالی داشتیم . ما روزی را معین  
کردیم که میبایست آنها تا آنروز از ایران خارج شوند . )

\*

مجله (اکنونمیست) همان موقع پیشنهاد کرده بود که اگر نیروی شوروی، کشور ایران را تخلیه نکنند لازم است که آمریکا و انگلستان جنوب آن کشور را اشغال نموده و اقامت نیروهای خود را تا تخلیه نیروهای شوروی ادامه دهند. \*

دکتر کشا و رزچنین میگوید:

یکی از دلایل شکست فرقه دمکرات این بود که با فوت روزولت که روابط بسیار دوستانه‌ای با شوروی و استالین داشت، ترومن بجای او رئیس جمهور شد و ولتیمما توم مشهور خود را برای تخلیه ایران از ارتش شوروی داده بود. ترومن بمب اتمی را که شوروی فاقد آن بود برخ مردم جهان و شوروی میکشید. از طرف دیگر استالین که از ناحیه قوا مبرای نفت شمال ایران مطمئن شده بود دیگر نگهداشتن ارتش شوروی را در ایران لازم نمیدانست به همین جهت دستور خروج ارتش شوروی را از ایران صادر کرد. استالین نفت میخواست نه ایران آزاد و دمکراتیک. عده‌ای هم که در این راه کشته شدند یا بزند آنها و تبعیدگاهها فرستاده شدند قربانیهای رژیم استالین - بی‌ریا، با قراوف بودند. کامبخش و برادرزنش کیا نوری هم دو مزدوری قید و شرط با قراوف بودند که موجبات شکست حزب توده را فراهم ساختند.

\*

خروش جف نخست وزیر شوروی درباره واقعه آذربایجان چنین نوشت:

استالین حقیقتاً "فراخواندن نیروهای شوروی را از خاک ایران بتا خیر انداخت. زیرا سرگرم اشغال شمال ایران توسط پیشه‌وری و یارانش بود. شاه این شورش را فرونشاند. برخی از شورشیان از مرکز گذشته و به شوروی پناهنده شدند. شاه بخوبی میدانست که ما با شورشیان همداستان بوده ایم. این ماجرا سبب شد که ایران بایش از بیش نسبت بما بدبین بشوند.

وقتی (جنگ سردا ایران و شوروی در گرفت) خروش جف گفت: (ایران مثل سیب گندیده‌ایست که سرانجام بدامان شوروی خواهد افتاد).

خروج و شجف مینویسد: ما سرانجام بین نتیجه رسیدیم که با یک جنگ سرد بین ایران و شوروی پایان یا بدبهمین جهت از شاه شوروی دعوت کردیم و امتیازات مرزی بسیار زیاد به ایران دادیم و بسیاری از خواسته‌هایشان را برآوردیم و خوشحال هم بودیم که بزرگترین موانع را در سر راه روابط نیکوی بین ایران و شوروی را از میان بردیم.

\*

مسعود بنه‌نود مینویسد: خروج نیروهای شوروی از ایران چنان برای قوام ایجاب محبوبیت کرده بود که دربار عملاً "فلج شده بود. شاه با فرستادن سرلشگر ریاضی آجودان خود بسفارت آمریکا به مورای سفیر آن کشور گفته بود که قوام در چنگال روسها اسیر است و احتمال دارد با گرفتن وعده ریاست جمهوری با آنها معامله کند. مورای این گزارش را میفرستاد و میدانست که این کارهای قوام برای فریفتن روسها است.

\*

اسمعیل پوروالی که بدعوت پیشه‌وری به آذربایجان سفر کرده بود در خاطرات خود در مجله روزگارنو را جمع به واقعه آذربایجان چنین مینویسد:

عقب‌گرد صد و هشتاد درجه‌ای فرقه دمکرات در مورد قوای حکومت مرکزی و بخصوص کنار گذاشتن پیشه‌وری و آوردن بی‌ریا، ایمن عروسک مفرنگی خیمه‌شب‌بازی شورویها و تغییر رویه غیرمنتظره انجمن ایالتی کاملاً العیار فرقه دمکرات بسته سیاست دولتی بود که با آن موافقت نامه مربوط به تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی را امضاء کرده بودند. این گواها آشکاری بود که شورویها با فرقه دمکرات را تماماً شده میدانستند. مسئله آذربایجان برخلاف آنچه در محافل ارتجاعی دم‌گرفته بودند درست نشده بود برای اینکه شورویها آذربایجان را با لایک‌کنند. با همه خوش‌قصیهائی که از طرف پاره‌ای از مهاجرین و طرفداران دوآتشه شوروی از جمله بیریا صورت می‌گرفت و سعی داشتند و نمود کنند که بین آذربایجان ایران و شوروی تفاهتی

قابل نیستند و میل نداشتند که رودارس حجابی بین این دو آذربایجان باشد، شوروی این مسئله را هرگز بقصد تجزیه آذربایجان بوجود نیاورده بود بلکه بدین منظور درست شده بود که شوروی حکومت تهران را وادار بقبول پیشنهاد دنفتی خود بکند. بنا بر این وقتی روز ۱۶ فروردین ۲۵ که قوام و ساجدیکف بتوافق رسیدند دیگر علت وجودی فرقه دمکرات منتهی شده بود سیاست شوروی معطوف بتقویت حکومتی گردیده بود که باید قرارداد دنفتی را بمجلس پا نزدهم میبرد.

بنا بر این از شامگاه ۱۹ آذر دیگر پیشه‌وری و دنباله‌روهای او در آذربایجان قدرتی نداشتند و مقامات شوروی به آنها یادآور شدند که مصلحتشان اقتضا میکند که به شوروی بروند. با اینکه از روز ۲۰ آذر فرقه دمکرات و دبیرکل تازه آن بیری خود را آماده استقبال از نیروهای حکومت مرکزی میکردند (قلی اوف) کنسول شوروی در تبریز به آنها اطمینان داد که نیروهای دولتی فقط برای انتخابات به آذربایجان می‌آیند و به آنها کاری ندارند.

از صبح ۲۱ آذر در نمايشنا ماهی که ستاد ارتش برای شهر تبریز تدارک دیده بود بروی صحنه آمد. نقشه این بود که قبل از ورود قوای نظامی به تبریز (دمکرات کشی) راه بیا فتد و آن بزن بکشی که در زنجان بعد از ورود قوای نظامی بعمل آمد صورت بگیرد. در اینکه فرقه دمکرات بین مردم مخالفانی داشت که پاره‌ای از آنها بخون دمکراتها تشنه بودند جای تردید نیست ولی جای تردید است که بتوان قتل و غارتها ئی که از روز ۲۱ آذر بعد در تبریز و سایر نقاط آذربایجان اتفاق افتاد همه را بحساب عکس العمل طبیعی مردم آن سامان گذاشت.

ویلیام دوگلاس قاضی آمریکائی در این باره چنین مینویسد:  
وقتی ارتش آذربایجان بازگشت با خود ترس و وحشت بهمراه آورد و آنها ئی که آمده بودند آذربایجان را نجات دهند خود بجان مردم افتادند و از هیچ قتل و غارتی کوتاهی نشان ندادند و هر چه بدستشان رسید



تصاحب کردند. بدنبال ارتش مالکین فراری با زگشتند و حتی بهره مالکانه سال قبل را ا زده‌ها نان گرفتند و چیزی برای خوردن آنها باقی نگذاشتند.

با اینکه بنا بنوشته روزنامه‌های باکو در عرض سه شبا نروزی که مرزشوروی با ز بود قریب ۷۰ هزار نفر ا زدمکراتها بخاک شوروی پناه برده و عده زی ا دی هم کشته شده بودند با اینحال بنا بر پرونده‌های ستاد ارتش نزدیک ۲۵۰۰ نفر بحکم دادگاه ا عدا م شدند. حدود ۸۰۰۰ نفر محکومیت شدید پیدا کردند و تعداد تبعیدیها به ۳۶۰۰۰ هزار نفر رسید. اگر ما ده وا حده عفو متهمین ا ز مجلس نمیگذشت خدا میداند ا این ارقام بچه میزانی با لامیرفت.

همین ارقام نشان میدهد که فرقه دمکرات یک تشکیلات بی ریشه نبود و میتوان آنرا مهمترین تشکیلاتی دانست که تا آنروز ا یران بخود دیده بود. علت اینکه مثل شیر برقی در پرا بر آفتاب تموز بسرعت آب شد ا این بود که دم ش بدم شوروی بسته شده بود و کور کورانها ز آن تبعیت میکرد.

\*

محمد رضا شاه در کتبا با موریت برای وطنم در باره واقعه آذربایجان چنین مینویسد:

(چون روسها با متوقف ساختن نیروی اعزامی ما به آذربایجان برای سرکوبی آشوب طلبان علنا" بحاکمیت ما متجاوز بودند ا اعتراضات شدیدی از طرف ما و آمریکا و انگلیس به مسکو ارسال و ا اعتراضی هم به شورای امنیت سازمان ملل فرستاده شد. ولی روسها باین اعتراضات وقعی نگذاشتند. در ا ین هنگام قوا مبروسها و عده داده بود که اگر نیروی خود را ا ز ا یران فراخوانند چند فقره امتیا ز به آنهاداده میشود ا ز جمله بمجلس توصیه خواهد کرد که با تشکیل شرکت مختلط ا یران و روس (۵۱ درصد متعلق به روسها) برای کشف منابع نفتی شمال موافقت کنند.

قوا مکه سه نفر ا ز ا عضای حزب توده را در کابینه شرکت داده بود

میخواست حکومت انقلابی آذربایجان را برسمیت بشناسد و شکایت ایران را از سازمان ملل پس بگیرد. آقای علاء سفیر ایران در واشنگتن از دستور نخست وزیر برای استرداد شکایت از سازمان ملل امتناع نمود چون میدانست من مخالفم و در جلسه شورای امنیت مطالب را با بیانی شیوا و موثر مطرح کرد. پنج روز بعد گرومیکون نماینده شوروی در میان تعجب حضا را اعلام کرد که تا ۶ هفته ایران را تخلیه خواهند کرد. قوام که تحت تاثیر روسها قرار گرفته بود روزی بمن پیشنهاد کرد که یا در کلیه امور شخصاً تصمیم بگیرم و یا او را داره را — کشور آزاد بگذارم که البته نظرش شق دوم بود. قوام در نظرداشت افسران خیانتکار ارتش را که به پیشه وری پیوسته بودند مجدداً "بخدمت بگمارد و حتی افرادی را که از پیشه وری درجه افسری گرفته بودند بخدمت ارتش درآورد. وی روی پای من افتاد که با این پیشنهاد موافقت کنم. با و خاطر نشان کردم که ترجیح میدهم دستم قطع شود و چنین کاری را امضاء نکنم. قوام با ساده لوحی خیال میکرد که با این رویه هم مقام خود و هم تمامیت ارضی را حفظ میکند. نظر بجهات فوق قوام را احضار کرده دستور دادم که بینه خود را منحل و کابینه جدیدی بدون اعضای حزب توده تشکیل دهد. در همان موقع فرمان انتخابات جدید را صادر کردم که استان آذربایجان را هم شامل میگشت. سپس دستور دادم ارتش بسوی آذربایجان حرکت کند. چون روسها هم از ایران خود دست کشیدند. ارتش روز ۲۱ آذر ۲۵ تا نهار دتبریز شد و حکومت شورشیان سرنگون گردید و یانغیان بکشور روسیه فرا کردند.

در همان موقع سفیر شوروی شرفیاب شد و در باره اعزام نیروی نظامی به آذربایجان بالحن تهدید آمیزی گفت ما صلح جهان را بخطر انداخته ایم. از طرف دولت متبوع خود از من خواست که ارتش را فرا خوانم. با و گفتم مسئله عکس است و اوضاع فعلی آذربایجان صلح را بخطر انداخته و تلگراف استان را پوشالی آذربایجان را نشان دادم که تسلیم بلا شرط شورشیان را اعلام داشت. دولت شوروی هنوز امیدوار

بود که مجلس قرار داد دنفت را تصویب کند که آنهم روز سوم مهر ۱۳۲۶ با توافق آراء رد شد.

همچنین شاه در ۲۸ مرداد ۱۳۴۱ در میتینگ دوشان تپه چنین گفت :  
اشتباه میکنند کسانی که تصور میکنند سازمان ملل موجب رفع غائله آذربایجان شد. البته سازمان ملل میخواست بنفع ایران کاری انجام دهد و ما کمال احترام را هم باین سازمان داریم ولیکن مساعی سازمان با (وتو) مواجهد شد. من شخصاً "مسئولیت نجات آذربایجان را بر عهده گرفته و آنرا بمامیهن بازگردانیدم. نقش ستایش آمیز عشار و مردم شجاع این منطقه و همکاری آنان با ارتش حقیقتی است که باید از آن نام برد.

شاه در پاسخ به تاریخ چنین مینویسد : بدنبال کوششهای تجزیه طلبانه در شمال غربی کشور زمزمه‌هایی در بعضی ایالات جنوبی برخاست و پیدا بود که انگلیسها کوشش میکنند که در صورت ادامه نهضت تجزیه طلبی شمال یک منطقه تحت نفوذ در جنوب بوجود آورند. پیروزی برگروه تجزیه طلب جنوب آسان نبود اما فیصله دادن به کار آذربایجان و کردستان بس دشوارتر بود چرا که شوروی قوای قابل ملاحظه‌ای در این دو منطقه داشت.

ابراهیم حکیمی نخست وزیری وطن پرست که هوادار انگلیسها بود با روسها بشدت مخالفت داشت که از سمت خود استعفا کرد و قوام بیجا نشینی او انتخاب گردید. غالب فرماندهان نظامی غیرا ز رزم آرا با اقدامات نظامی برای پس گرفتن آذربایجان و کردستان موافق نبودند و از مدخله شوروی بیم داشتند. با این وصف تصمیم بمقابله با حوادث گرفتیم. من ترجیح میدادم که شرافتمندان در نبرد بخاطر استقلال و تمامیت ایران جان بسپارند تا پادشاه کشوری سرافکننده باشم.  
با جرج آلن سفیر آمریکا که از دوستان صمیمی ایران بود مذاکره کردم او گفت آمریکا بخاطر ایران با شوروی وارد جنگ نخواهد شد. قوام هم سرانجام از مصالحه با شورشیان چشم پوشید و اقدامات ما برای بازپس

ستادن آذربایجان آغاز شد. ترومن رئیس جمهور آمریکا هم به وزیر خارجه شوروی اولتیمای تومی داد که در پی آن قوای روس ایران را ترک کردند. من و رزم آرا مکرر با طیاره یک موتور کوچک برفراز صحنه های نبرد پرواز میکردیم. سرانجام با پیشروی قوای نظامی پیشه‌وری و هم‌دستانش بخاک شوروی گریختند. بدینسان توطئه‌ای که برای اضمحلال ایران فراهم شده بود با شکست مواجه گشت.

\*

### اسناد سری آمریکائیا و چند نظر مهم در باره واقعه آذربایجان

در ماجرای نفت شمال و تخلیه ایران از ارتش شوروی (موری) سفیر آمریکا در ایران تلگرافات زیادی به واشنگتن مخابره میکند که خلاصه قسمتی از آن چنین است:

قوامین گفت در سفر به مسکو ستالین قرارداد ۱۹۲۱ را مجوزی برای حفظ قشون خود در ایران دانست ولی او که خود موقوع امضاء قرارداد مذکور مصدر کار بوده هدفهای قرارداد را تشریح کرد.

ستالین گفت منافع روسها ایجاب میکند که فعلا "قشون خود را در ایران نگاهدارد."

در باره وضع آذربایجان ستالین گفت این امر داخلی است و چرا باید ایران آنها اینقدر آشفته باشند. آذربایجانها تقاضای خود مختاری دارند نه استقلال و شوروی کاری نمیتواند انجام دهد زیرا (شرف شوروی درگیر است.) ولی قوام گفته که مشروطیست ما اجازه خود مختاری را نمیدهد و چنانچه آذربایجان خود مختار شود با پراستانها نیز پیروی خواهند کرد و حکومت مرکزی، کنترل را از دست میدهد.

مولوتوف گفت خوبست ایران رژیم موجود آذربایجان را برسمیت بشناسد منهای وزارت جنگ و مورخارجه. قوام گفته که مایل بسازش و همکاری

هست تا جایی که قانون اجازه میدهد. استالین و مولوتف موضوع نفت شمال را مطرح کردند و از تبعیضاتی که نسبت به شوروی شده ناراحت بودند. قوام بقانون منع مذاکره درباره نفت اشاره کرد. قوام گفت در یک موضوع استالین و مولوتف فریاد زدند (ما اهمیتی نمیدهیم که آمریکا و انگلیس چه فکر خواهند کرد. ما از آنها وحشتی نداریم) قوام از من خواش کرد که بدولت خود گزارش ندهم و خوداهم موضوع را بشا هنشاه عرض نکرده است.

من تحت این توهم هستم که اینها کوششی است که از طرف قوام برای نزدیکی به آمریکا و انگلیس بعلت عدم توانایی او در برآوردن خواسته های شوروی باشد.

من یادآور شدم که شایعاتی از مسکو بهتران رسیده که ممکن است نخست وزیر با وسوسه های خیانت روبرو شود. من شخصاً این داستانها را با ورنندارم و امیدوارم که قدامت کذب شایعات را نشان بدهد. قوام شانه های را با تنفر با لاناخت و گفت آنچه گفته حقیقت است. سعی داشته که در مذاکراتش بکوشد که از کدورت روسها بکاهد. چنانچه میخواستند مذاکرات با سفیر شوروی در تهران جانشین مذاکرات در شورای امنیت بشود. قوام گفت از مذاکرات در شورای امنیت عقب نشینی نخواهد کرد.

حضورا علی حضرت شرفیاب شدم. اعلیحضرت نگرانی عمیق خود را راجع با مکان تسلط شورویها بر پایتخت و بدست آوردن کنترل دولت خاطر نشان ساختند و چنانچه این عمل صورت گیرد شورویها دستورهائی را دیکته خواهند کرد که ایران را از توسل بسا زمان ملل باز خواهند داشت. در آن صورت همکاری با آمریکا ثیها را غیر ممکن خواهند ساخت. شاهنشاه پیشنهاد کردند در آن صورت آمریکا و انگلستان باید با بتکار خود صدای احساسات ایران را منعکس سازند.

شاهنشاه راجع بگفتگوی قوام و من پرسیدند که آیا لاس زدن قوام با روسها موجب این خطر نخواهد شد که او را بمقامی بالاتر از این برگزینند

وبعدا که مورد استفا ده قرار گرفت بدورانداخته شود؟ عرض کردم در فرصت بعد پاسخ مطلب را یادآور خواهم شد.

قوام وعده قطعی داد که به علاء دستور العمل طرح شکایت ایران را در شورای امنیت خواهد داد.

ابتهاج رئیس با تکمیلی بدیدن من آمد و اطلاع داد که سافچیکف سفیر شوروی به نخست وزیر پیشنها دنموده چنانچه شاهنشاه ونخست وزیر نامهای برای او امضاء نمایند و بروسیه اطمینان بدهند که ترتیباتی برای استخراج نفت شمال بین ایران و شوروی داده شود ممکن است سپاهیان خود را از ایران عقب بکشند. ابتهاج در وحشت بود که ممکن است قوام با این پیشنها داغفال شده ونوعی قرارداد بدبندد که راه فرار روسها در انجام تعهدات با زبا شد و علاقمند بود که امروز بانخت وزیر قبل از اینکه آنها ربا شاهنشاه صرف کنند ملاقات کنم. در ملاقات فوری بانخت وزیر توجه یافتم که ما هیتا" موضوع صحت دارد. قوام پرسید سفیر شوروی در عوض عقب نشینی قوای شوروی موافقت در استخراج نفت شمال را پیشنها دمیکند. اگر شما بجای من بودید چه میکردید؟ گفتم اگر روسها را در مقابل شورای امنیت متعهد عقب نشینی کنید بهتر است. قوام معتقد بود که هر عملی که موجب خشم شورویها بشود آنها ناراحتی خود را بر او و ایران فروخواهند ریخت و سازمان ملل هم نمیتواند کاری انجام بدهد. تصویب تشکیل شرکت نفت با مجلس است و هر مجلسی در آینده برای شورویها این شرکت نفتی را تصویب خواهد کرد. نخست وزیر قرار است آنها ربا شاهنشاه و موتمن الملک صرف کند و ترتیب تنظیم نوعی قرارداد را بدهد مگر شاهنشاه و او را منصرف سازد. در ملاقات بعدی قوام مشورت مرا در باره قرارداد نفت با شوروی خواستار شد. من گفتم آمریکا گمان نمیکند برای ایران ضروری باشد که عقب نشینی قشون خارجی را ابتیاع کند. من دیشب با شاهنشاه ملاقات کردم و دریا فتم که نظر بانخت وزیر را در معامله با شورویها میپسندد همچنانکه موتمن الملک هم آنرا میپسندید.

قوام درصاحب مطبوعاتی خود گفته بود تا خیر طرح موضوع ایران در شورای امنیت برای یکی دو هفته اهمیت ندارد. قوام رنجش خود را از علاء ابراز داشته زیرا او گفته که دولت ایران مخالف تاخیر تصمیم شورای امنیت میباشد. قوام میکوشد که از وسع استمالت کرده و در مقابل آنها نرمش نشان بدهد و احساس میکند که علاء این موضوع را درک نکرده است. سرانجام شورای امنیت هم تقاضای شوروی را درباره تاخیر مذاکرات شورای امنیت رد کرد که منجر به اعتراض آنان شد و از جلسه خارج شدند.

وقتی گروهیگوتاریخ تخلیه ارتش سرخ را اعلام داشت علاء گفت بهتر است موضوع تا آنوقت در شورای امنیت مسکوت بماند که مورد تصویب قرار گرفت.

با امضای قرارداد نفت شمال و تصمیم شوروی به تخلیه ایران سادچیکف بقوام فشار میآورد که موضوع شکایت را از شورای امنیت پس بگیرد زیرا دادگاه شکایت بمنزله توهینی به شوروی میباشد. در اثر فشار شوروی ها، قوام مقول داده بود که شکایت را پس بگیرد و بدبیر سفارت آمریکا هم گفته بودند نمیتواند خواست شورویها را قبول نکند زیرا وقتی انسان با شیر درنده سروکار دارد باید با غذا بدهد و او را نوازش کند نه اینکه با او جنگ و دندان نشان بدهد ولی علاء بقوام پیغام داده بود که اگر چنین دستوری بدهد اجرا نخواهد کرد و حتی از سمت خود استعفا خواهد کرد. وزیر خارجه آمریکا هم نوشت که بقوام بگوئید موضوع مسکوت ماندن شکایت ایران بتصویب شورای امنیت بوده است نه ایران. بنا بر این ایران باید محکم بایستد.

سرانجام سفیر ایران نامهای شورای امنیت نوشت که ایران مایل است شکایت خود را پس بگیرد. نماینده شوروی هم آنرا تأیید کرد ولی نماینده آمریکا گفت نه ایران و نه شوروی هیچکدام تأیید نکرده اند که اطمینانهای داده شده انجام خواهد شد. بنا بر این بهتر است تا تخلیه ایران موضوع در دستور شورای امنیت باقی بماند. با اینکه

سپاهیان شوروی در ایران هستند نمیتوانند این حقیقت را دریا بد که تصمیم‌ناگهانی ایران نسبت بوضعی که تا دیروز به آن اصرار می‌ورزید چگونه با ید وجود آمده باشد .

چنانچه تعهدات انجام‌شده دیگر پرونده‌ها ختم یافته است و پس از آن دیگر شورای امنیت به آن کاری ندارد .

بالاخره شورای امنیت تصمیم گرفت مسئله ایران در دستور مذاکرات باقی بماند . نماینده شوروی گفت این تصمیم خلاف منشور ملل می‌باشد و در هر بحثی که راجع به ایران در شورای امنیت بشود شرکت نخواهد کرد .

اطلاع یافتیم که علی‌حضرت آجودان خودسرانشگریاضی را نزد سفیر انگلستان فرستاده و یادآور شده که می‌خواهم موافقت نامه‌ای با آذربایجان منعقد کند که سپاهیان آذربایجان با وضع خود باقی بمانند . شاهنشاهی میدواریند که انگلستان اعمال نفوذ نموده جلوی چنین اقدامی را بگیرند . مراتب به بون و وزیر خارجه انگلستان اطلاع داده شد و هم‌سفیر یادآور شد که قوام احتیاج بعقد قرارداد دارد و همچنین دولت ایران با ید از یکا بردن زور علیه آذربایجان بپرهیزد . سفیر با علی‌حضرت و قوام مذاکره کرده از نتیجه آن بی‌اطلاع هستم . قوام مرا وادار به درک این حقیقت کرده که محکم ایستادگی خواهد کرد و نمی‌خواهد بیش از این امتیازاتی بدهد . گاهی در برابر وقایع ضعف و ناتوانی نشان می‌دهد و منم معتقدم که مفید می‌باشد .

گزارشات مقامات انگلیس و آمریکا در آذربایجان حاکی از تخلیه ارتش شوروی می‌باشد ولی نفوذ قشون شوروی برای ورود مهاجرین آذربایجانی بقوت خود باقی است .

\*

جرج آلن سفیر آمریکا به واشنگتن چنین نوشت :

علاوه بر ملاقاتهای متعدد با شاه و قوام و تعداد زیادی از مقامات ایرانی همه اصرار دارند که آمریکا باید نقش مثبت تری در امور داخلی ایران بر عهده بگیرد ولی تاکید کرده ام که آمریکا بشدت



از اینکا رپرهیزدارد بهترین محافظ سازمان ملل است ولی  
ایرانیها بمداخله خارجی عادت کرده مثل فردزندانیه هستند که  
از قدم زدن در آفتاب میترسند. بنظر ایرانیها تنها راه مقابله با  
مداخله یک نیروی خارجی، دعوت از دیگری بمداخله است .

ولی روسای ستاد مشترک آمریکا معتقد به عملیات خصمانه متقابل بودند  
به همین جهت مقرر شد سلاحهای غیرتهاجمی و مواد نظامی به ایران تحویل  
شود که این آغاز تحویل فزاینده سلاحها به ایران بشمار میآید .

البته قوا محاضر بود در نمای یک امتیاز نفت را در بلوچستان  
بعنوان پاداش به آمریکا بدهد و وقتی سفارت آمریکا از قوام  
پرسید که آیا مایل بپذیرفتن یک هیئت نفتی آمریکا میباشد،  
واشنگتن بسرعت یا دداشت ملامت آمیزی در ۸ آوریل ۴۶ بتهران فرستاد  
مبنی بر اینکه (ما نمیخواهیم در شورای امنیت اینطور بنظر برسد که  
در اقدامات اخیر خود، بمنافع خودخواهانه خود در نفت ایران چشم  
داشته ایم. ما حداقل تا تخلیه سربازان شوروی از ایران و لغو قانون  
ممنوعیت مذاکرات نفت مایل به هیچگونه مذاکره در باره نفت برای  
آمریکا نیستم) .

به موازات این اقدامات بریتانیا بصورت نفت خود از ایران مشغول  
بود و قوام هم در نزد آمریکا نیها از انگلیسها انتقاد میکرد و در عین حال  
گفت که مذاکرات خود را در باره نفت با روسها از آنها پنهان داشته است  
و به آمریکا نیها اطمینان داد که هیچگونه امتیازی به انگلیسها نخواهد  
داد. قوام میگفت هرگونه امتیازی با انگلیسها داده شود به آمریکا نیها  
هم داده خواهد شد. قوام انگلیسها را متهم میکرد در راه برکناری او بتلاش  
مشغول هستند. بدون شک این بخشی از بازیهای پیچیده قوام بود .  
او بقدر کافی حیلہ گروزی برک بود که ببیند منافع آمریکا و بریتانیا در  
کجا از هم فاصله میگیرد تا از این اختلافات بنفع خود بهره برداری نماید .  
روسها گول خورده بودند. قوام خواهان برگزاری انتخابات شد .  
روسها و حزب توده گمان میکردند که نتیجه انتخابات منجر به تشکیل

مجلسی خواه شد که با دادن امتیاز نفت بروسها موافقت خواهد کرد .  
ارتش بعنوان اینکه انتخابات تا زمان اقتدار دولت بر سراسر کشور  
برگزار نخواهد شد و ارتش بریزگردید و دولت پیشه‌وری سقوط کرد . ولی  
وقتی مجلس تشکیل شد امتیاز نفت روسها را رد کرد . تنها کاری که  
مسکوانا م داد این بود که دولت ایران را سرزنش کرده به (لغو  
خیانت آمیز) تعهدات خود دست زده است .

\*

ایوانف مورخ شوروی درباره همکاری قوام با آمریکا‌ئیها چنین مینویسد:  
پس از طرد عمل آلمانی در ایران وضعیت شدن مواضع امپریالیسم  
انگلیستان ، آمریکا‌ئیها با استفاده از موقعیت زمان جنگ بگسترش  
نفوذ خود در ایران پرداختند .

در دوران نخست وزیری قوام السلطنه قرارداد با آمریکا  
امضاء شد و تخفیف‌های زیادی برای کالاهای آمریکا‌ئی در نظر گرفته  
شد . در پایان سال ۱۹۴۲ آمریکا‌ئیها بدون هیچ موافقت نامهای فقط با  
توافق قوام السلطنه ببها نه‌تا مین اسلحه و مهمات برای شوروی از  
طریق ایران ، ارتش خود را وارد خاک ایران نمودند و سراسر منطقه  
جنوبی و راه آهن سراسری ایران و بنا در خر مشهور و شاپور را در خلیج  
فارس زیر کنترل گرفتند . شوارتسکف به ریاست ژاندارمری ایران منصوب  
گردید . سروکله مستشاران آمریکا‌ئی در ادارات دولتی ایران پیدا  
شد . میلیسپو در سال ۱۹۴۳ برای دومین بار وارد ایران گردید و بسمت  
مدیرکل دارائی ایران منصوب گردید . او حق تنظیم بودجه و اجرای  
آن و همچنین کنترل کلیه پرداختهای دولتی و امور مالی ایران را  
بدست گرفت . حتی عزل و نصب و ترفیع مقام با او بود . مجلس ایران  
در دوازدهم دسامبر ۱۹۴۳ به پیشنهاد قوام السلطنه اختیارات وسیعی  
به میلیسپو داد . بدین ترتیب همه امور مالی و کلیه شئون مملکتی در  
دست میلیسپو قرار گرفت . بر طبق تقاضای میلیسپو در ۴ مه ۱۹۴۳ مجلس  
ایران قانون اختیارات تام و راه در امور مالی و چه در امور اقتصادی

تصویب نمود. میلیسپوآ آمریکا ٹیها را درراس خیلی از ادارات دولتی قرار داد و ۵۲ نفر آمریکائی عضو هیئت ا بودند. آمریکا ٹیها برای مدت ۲۰ سال خواستار فعالیت میلیسپو در ایران گردیدند. مستشاران آمریکائی عالی ۷ برابر از کارکنان مشابه ایرانی حقوق دریافت میداشتند. فعالیت هیئت مستشاران میلیسپو موجب ورشکستگی مالیه واقصا د ایران گردید. براثر مدخلات همکاران میلیسپو در کارهای مملکت و بندوبست دلالتان با مستشاران از جمله برادران رشیدیان عدم رضایت از کار آنها بجائی رسید که در ۸ ژانویه ۱۹۴۵ مجلس اختیارات میلیسپورا لغو کرد و دولت بیات او را برکنار ساخت که میلیسپو مجبور شد از ایران برود.

قوام هر بار که مصدر کار بود میخواست امتیاز نفت قسمتی از ایران را به آمریکا ٹیها بدهد.

\*

روزنامه اطلاعات در ۱۶ آذر ماه ۱۳۴۸ تحت عنوان اسناد سری وزارت خارجه آمریکا در باره تخلیه آذربایجان چنین مینویسد:

اسناد منتشر شده حاکی است که آمریکا در اختلافات شدید ایران و شوروی فقط نمیتوانست بشا هنشاه جوان ایران نظر مشورتی بدهد و از نظر ایران در سازمان ملل حمایت نماید. رویه محکم شاهنشاه ایران در مذاکرات با شورویها آنها را وادار بخروج نیروهای خود نمود که ببا زگشت آذربایجان با ایران منتهی گردید. در حالیکه شاه ایران حاضر بود با رژیم پو شالی آذربایجان بجنگ بپردازد، دولت قوام حاضر باین کار نبود. آقای (انگس وارد) کاردار سفارت آمریکا طی گزارش سری مینویسد: قوام السلطنه خیلی محرمانه با و گفته که مشکلات وی با شاه بیش از مشکلات او با یاغیان آذربایجان است. شاه در باره بردن نیروهای منظمی علیه یاغیان اصرار داد. در حالیکه وی میترسد نیروهای ایران از طرف آنها که وسیله روسها تعلیم دیده و مجهز بسلاح روسی هستند شکست بخورند.

(آندره فونتن) در روزنامه لوموند مینویسد:

در سال ۳۹ وقتی برای پیمان دوستی آلمان و شوروی مذاکره بود هیتلر با ستالین وعده داد که در مورد ایران با وی کنار بیاید. پس از اشغال ایران توسط متفقین استالین نمیخواست ایران را تخلیه کند تا در آذربایجان و کردستان حکومت خودمختاری دست شانه بوجود آورد.

آمریکا که در آن موقع دارای انحصار اسلحه‌های بود به شوروی گفت "ایران را تخلیه نماید." استالین در صدد برآمد که موافقت آمریکا را برای تقسیم ایران در مناطق نفوذ جلب کند ولی آمریکا موافقت نکرد.

عاقبت ترومن مجبور شد که شوروی را برای تخلیه ایران با اسلحه‌های تهدید کند. چون شوروی در آن موقع اسلحه‌های نداشت ایران را تخلیه کرد و دولت خودمختار را وابسته به شوروی از بین رفت.

\*

باری روبین عضو تحقیقات اموری بین المللی دانشگاه جرج تاون مینویسد:

استالین نقشه وسیعی برای استقرار یک حکومت دست نشانده در آذربایجان و کردستان داشت. کارگردانان این امر یکی (گراسنیک) کنسول شوروی در آذربایجان و دیگری ابراهیموف معاون نخست وزیر آذربایجان شوروی بودند. صدها مأمور روسی از آذربایجان شوروی که تفاهتی با اهالی آذربایجان ایران نداشتند، برای تقویت عوامل محلی وارد ایران شدند. سلاح‌هایی که در اختیار تجزیه طلبان گذاشته شده بود از همان سلاح‌های آمریکایی بود که در زمان جنگ آمریکا آنها را در اختیار شورویها گذاشته بودند تا چنین وانمود شود که شوروی نقشی در این جریان نداشته است.

بعداً تشکیل حکومت دست نشانده در آذربایجان، هیئت‌های از سران عشا یروا یلات کرد در باکوبا جعفر اوف نخست وزیر آذربایجان شوروی

ملاقات کردند و او هم آنها را تشویق کرد که حکومت خودمختاری نظیر آذربایجان تشکیل بدهند. همزمان با این اقدامات یک شبکه وسیع جاسوسی شوروی در ایران فعالیت داشت. کلیه این عوامل با حضور واحدهای ارتش سرخ در شمال ایران خطر مهمی را برای آینده ایران بوجود آورده بود.

شاه و رهبران سیاسی ایران، به آمریکا چشم دوخته بودند تا به استقلال ایران کمک کند. در حقیقت ایران نخستین میدان جنگ سرد پس از پایان جنگ دوم بوشما را می‌رفت که هر سه قدرت جهان در آن منافی داشتند. آمریکا تصمیم گرفت تمام نیروهای خود را برای تخلیه ایران از ارتش سرخ بکارانندازد. در این هنگام مسیاستمدار کهنه کار و مدبری در ایران یعنی قوام السلطنه بمقام نخست وزیر رسید که برای جلب اعتماد روسها کوشید.

البته نقش ترومن و آمریکاییها را در وارد ساختن استالین به تخلیه ایران نمیتواند انکار کرد ولی نقش قوام در این میان کمتر از آمریکا نسیها نبود.

جرج آلن سفیر آمریکا در ایران مینویسد: من با شاه ایران رابطه بسیار نزدیکی داشتم. یک شب شاه بمن گفت (دیروز خواهرم شرف از من پرسید آیا من مرده‌ستم یا تو؟) و بالحن جدی گفت بنظر شما صحیح است که من در کامبانشینم و با اسبها و گهای خود بازی کنم و شاه از دست رفتن آذربایجان باشم؟ گفتم با دشمنان نقش موثری در کشور بعهده بگیرد ولی نمیتوانستم پیش بینی کنم که اینکار تا کجا پیش خواهد رفت.

شاه به تقویت ارتش و سلاحهای جدید خیلی علاقه داشت. مقامات آمریکائی برای شاه استدلال میکردند که ارتش ایران هر قدر تقویت شود نمیتواند در برابر تاج و زاحتمالی شورویها مقاومت کند. تنها عاملی که میتواند روسها را از تاج و زبها ایران بازدارد تضمین امنیت مرزها از طرف آمریکاست. از نظر دولت مردان آمریکا آنچه ایران را

تهدید میگردید انقلاب داخلی بود که بجای ایجاد ارتش بزرگ —  
اصلاحات داخلی پرداخته میشد تا از نارضایتی میکاست و رژیم زشتات  
واستحکام برخوردار میشود. با وجود این شاه فکر خود را دنبال میکرد.  
شاه پس از پیروزی در باره واقعه آذربایجان و کردستان موقعیت  
محکمتری بدست آورد و میخواست اقدامات اصلاحی بعمل آورد.  
آمریکاییها معتقد بودند حکومت قوی در ایران موجب بروز دیکتاتوری  
میشود که زمینه را برای پیشرفت کمونیستها فراهم میسازد.

\*

حسنین هیکل مینویسد:

پیشنها دمصدق در باره منع مذاکره دولت راجع به نفت که در  
مجلس بتصویب رسید اینطور تعبیر شد که یکبار دیگر مکر و حيله بریتانیا  
در پشت حرکتی قرار گرفته که ظاهراً بمنافع بریتانیا خدمت کرده است  
اما با آگاهی بیشتر از شخصیت مصدق تعبیر دیگری بمانند میدهد.  
آنچه مسلم بنظر میرسد این است که عکس العمل خشونت با شوروی در  
قبال امتیازات مورد نظر و اقدام برای مستحکم کردن موقعیت خویش  
در شمال به ایران کمک کرد تا به آمریکا حامی جدید خود بیشتر تکیه  
کنند چنانچه علاء سفیر ایران در واشنگتن در نوامبر ۴۵ به ترومن رئیس  
جمهور آمریکا گفت (در این موقعیت حساس من ملت مسانده از شما میخواهم  
تا به حمایت از حقوق ایران که استقلال و تمامیت آن در حال لگد مال  
شدن است ادا مدهید. تنها کشور شماست که میتواند ما را نجات بدهد).  
در پایان جنگ علانی که قبلاً در صحنه ایران وجود داشت بیشتر  
نمایان گردید. دشمنی میان آمریکا و شوروی شدت یافت. نقشه های  
شوروی آشکار شد. نقش بریتانیا کاهش یافت. شاه کوشش کرد که خود  
را بیشتر مطرح سازد.

بحران آذربایجان هم شاه و هم آمریکا آنها را بمرحله آزمایش  
گذارد. روسها از اینکه میدیدند که انگلیسها امتیازات نفت جنوب  
را دارند و آنها هیچ امتیازی در شمال ندارند رنجیده خاطر بودند.

قوا ما بتکار عمل را بدست گرفت و روسها را تطمیع کرد که امتیاز نفت شمال را به آنها خواهد داد. در عوض توانست از روسها تعهد بگیرد تا سربازان خود را از ایران خارج کنند. اقدام قوا م دردناک نفت شمال بروسها و تمایلش به پس گرفتن شکایت ایران از شورای امنیت شاه و آمریکا ثیها را بهراس انداخت بنحویکه کاردار آمریکا احساس کرد که خطر (سیاست تسکین ملایم) قوا مسرانجامی او را بعروسک کامل روسها تبدیل میکند یا راه را برای کسی که حاضر باشد این نقش را بعهده بگیرد هموار می سازد.

شاه قوا مرا دوست نداشت. بنظر قوا شاه موقعیت فرماندهی کل قوای خود را جدی می گرفت و نمیدانست که فرستادن ارتش به آذربایجان با ناکامی مواجه خواهد شد. چندی بعد گزارش شده که شاه با رضایتی خود را از قوا م بیان داشته و معتقد است که باید جلوگیری از تبدیل شدن ایران بعروسک شوروی دست به اقدامات قهرآمیز زد. شاه کوشید تا از حمایت آمریکا اطمینان بیشتر بدست آورد. اما با گفته شده که حمایت موثر آمریکا تنها میتواند از طریق سازمان ملل بمرحله اجرا درآید.

\*

سرلشگر حسن اخوی رئیس پیشین ضد اطلاعات ارتش در خاطرات خود در روزنامه کیهان چاپ لندن چنین مینویسد:

بعضی ها روز ۲۱ آذر را روز نجات آذربایجان میدانند ولی در حقیقت می توان گفت که روز نجات ایران بود زیرا روسها آذربایجان را مانندیک دست ایران زیرساطور گذاشته بودند تا دولت ایران تسلیم نظر آنها شود که آنهم بلع تمام ایران بود.

بررسی این امر بایداز سوم شهریور ۱۳۲۰ که ارتش شوروی به ایران وارد شد، مورد توجه قرار گیرد. پس از امضای قرارداد دسه دولت (ایران شوروی - انگلیس) که به همت فروغی امضاء شد دولت متجاوز قبول کردند که ۶ ماه پس از خاتمه جنگ ایران را تخلیه کنند. روسها موافقت کردند که در بعضی از قسمتهای اشغالی آنها ژاندارمری و ارتش امنیت را

برقرار سازند ولی روسها مانع شدند که این نیروها تا نیک و توپ و سوار نظام کافی همراه داشته باشند تا در موقع حمله چریک‌های تحت نفوذ آنها آسیب پذیر باشند. چنانکه در سال ۱۳۲۴ بمباران نده لشکر خراسان سرهنگ وثوق (که بعداً با درجه سرلشگری وزیر جنگ شد) پیشنهاد کردند که قسمت عمده واحدهای پیاپی خود را ما مورحفاظت جا ده‌ها کنند که این پذیرفت که با مذاکره و بسته‌نظامی شوروی و استاندار وقت خراسان (منصور الملک) تلاش شد که با طرح اجرا گردد یا فرمانده لشکر خراسان معزول گردد که شاهنشاه نظر سرلشگر ارفع را در رد پیشنهاد و بقای فرمانده لشکر تأیید نمودند. هنگامیکه یک ستون مختلط کوچک برای استقرار نظام زسقریه مهاجم دریافت روسها مانع شدند و در مذاکره و بسته‌نظامی شوروی با رئیس ستاد ارتش گفته شد که برای حفظ تعادل ما نمیخواهیم به نیروی ایران در آذربایجان اضافه شود. نمونه دیگر هنگام فرار افسران خراسان وقتی ۵۰۰ ژاندارم اعزام میشد، شورویها آنها را در دماوند متوقف ساختند. در اول تیرماه ۱۳۲۴ دانشجویان دانشکده افسری بتحریک حزب توده از صرف صبحانه بعزت خوب نبودن نان اعتماد غذا نمودند. ستاد ارتش که متوجه فعالیت افسران توده‌ای شده بود از شاهنشاه اجازه خواست افسران توده‌ای فعال را از تهران و خراسان بیادگانهای جنوب منتقل سازد. روسها که میل نداشتند آنها را از این مناطق خارج گردند و سیله حزب توده به آنها گفتند که ارتش در جنوب با تروریستهای خود در زد و خورد با عشارشما را از بین میبرد و چون بزودی طرح شورویها برای برقراری حکومت جمهوری توده‌ای در ایران با جرایم آید شما از ارتش فرار کرده در منطقه اشغالی روسها در منطقه امنی بسر ببرد تا روز عملیات نزدیک شود. به افسران توده‌ای خراسان گفتند که بزودی با چند هزار مسلح ترکمن بر میگردید و خراسان را اولین جمهوری توده‌ای ایران اعلام مینمائید و آنها هم با سه‌کامیون پرازا اسلحه بطرف گرگان رفتند و فراریان تهران هم به آنها ملحق شده به گنبد رفتند و روسها که از



حرکت یک ژاندارم جلوگیری میکردند از حرکت آنها بهیچوجه ممانعت نکردند که در اثر اقدامات سریع ستاد ارتش اینها درگنبد قلعه و قمع گشتند ۸۰ تن مقتول و بقیه به شوروی گریخته و هنگام مفتحه پیشه‌وری به آذربایجان آمدند و افسران مورد سوءظن به استناد ماده ۵ حکومت نظامی بازداشت گردیدند.

در همین ایام یکصد هزار تفنگ و سه هزار مسلسل سبک و یک هزار مسلسل سنگین از ارتش ایران گرفته شد که معلوم بود ارتش سرخ نمیتواند از آنها استفاده کند و همین سلاحها بود که در اختیار پیشه‌وری گذاشته شد. که ظاهراً سلاحهای مأخوذه از نیروهای نظامی و ارتش جلوه‌گر شود.

ستاد ارتش به شاهنشاهی گزارش داد که روسها به امتیاز نفت شمال و خود مختاری ایالات شمالی و الحاق آن به جمهوریهای شوروی قانع نخواهد بود و سعی خواهند نمود که یک حکومت متمایل به شوروی در تهران سرکار بیاید و از آنها دعوت بمداخله کنند تا ما ایران پشت پرده آهنگشانیده شود. بهمین جهت با نجات آذربایجان ایران از خطر بسیار مهمی نجات یافت.

در باره واقعه آذربایجان باید گویم که روسها نمیخواستند که قیام مسلحانه در آنجا وسیله حزب توده صورت گیرد. زیرا بدولت ایران دلیل قانونی میداد که حزب توده را در تمام ایران منحل و روسای آنها را دستگیر کند. در حالیکه لازم بود حزب توده در بقیه نقاط کشور بماند و کارستون پنجم شورویها را با اخلال در کار دولت آنها انجام دهد. بعلاوه مردم آذربایجان حزب توده را نوکر روسها میدانستند و حرف آنها را حرف روسها... بهمین جهت وقتی پیشه‌وری در تابستان سال ۱۳۲۴ فرقه دمکرات آذربایجان را ایجاد کرد فوراً حزب توده آذربایجان، اخلال خود را اعلام و اعضای آن وارد فرقه دمکرات شدند.

روش فرقه دمکرات بدو جنبه فریب مردم را داشت که اگر در دهی بهره مالکانه داده نمیشد، ما مور فرقه را یا مجبور به پرداخت

بهره مالکانه میکرد. ولی در مورد مخالفین از قتل امتناع نداشتند چنانکه در دره لیقوان حاج احتشام لیقوانی پیرمرد را کشتند و خانه اش را هم غارت کردند. تا کسی بفرم مخالفت با آنها نیفتد.

از ۱۵ آذر ۲۴ افراد مسلح فرقه دمکرات با حمایت علنی ارتش سرخ در اطراف پادگان تبریز موضع گرفتند. غروب روز ۱۹ آذر ۲۴ سرتیب درخشانی با بی سیم به ستاد ارتش گزارش داد که (افراد مسلح فرقه مهلت داده اند که تا ساعت ۹ بعد از ظهر تسلیم شده اسلحه و مهمات را تحویل دهیم تا بگذارند افسران بهر کجا حتی تهران بروند و یا بجنگ ادا شده و تمام افسران را اعدام خواهند کرد. من چون اهل آذربایجان هستم بمن پیشنهاد کرده اند که بما نم و فرماندهی نیروی نظامی آنها را بر عهده بگیرم و چون دفاع میسر نیست از شاهنشاهی اجازه گرفته شود تا پادگان تسلیم گردد و او بِنفع ایران فرماندهی ارتش آنها را درست بگیرد.) ارفع رئیس ستاد ارتش جواب داد من نمیتوانم چنین پیشنهادی را بعرض شاهنشاهی برسانم. شما باید بوظیفه سربازی خود عمل کنید و در صورت مدخله روسها پادگان تبریز را سبکبار از راههای کوهستانی بجنوب آذربایجان برسانید.

سرتیب درخشانی مستقیماً به حکیمی نخست وزیر مراجعه کرد و ایشان هم از سر لشگر ریاضی وزیر جنگ و رئیس ستاد خواست که دستور تسلیم بدهند ولی هر دو نفر امتناع کرده استعفاى خود را مطرح ساختند لذا حکیمی شخصاً به درخشانی دستور داد که پادگان را تسلیم و خود و افسران بتهران حرکت کنند. بعداً معلوم شد درخشانی قبل از دریافت این دستور تسلیم شده بود. موقع حرکت افسران بسوی تهران فرقه دمکرات از حرکت سرهنگ ورهرا م رئیس ستاد لشکر مناعت کرد و بعنوان اینکه مشغول تهیه وسیله دفاع بوده و سرتیب درخشانی مانع شده است. ولی درخشانی برای اینکه ورهرا م در تهران مدافع او شود برای آزادی او فشاری کرد و بالاخره این دو نفر با بقیه افسران (جز چند تن که به پیشه وری ملحق شدند) به تهران آمدند. اغلب افسران هم

آذربایجان بودند ولی تمام زندگی خود را در محل جا گذاشتند. درخشانی در تهران با زداشت و در دادگاه محکوم شد. سرهنگ زنگنه فرمانده پادگان رضائیه دوروز جنگید و به فدائیان تلفاتی وارد ساخت ولی بدستور درخشانی تسلیم گردید. سرهنگ زنگنه را به تبریز برده محکوم به اعدام کردند و سپس با مبادله چند توده‌های آزاد شد. روزه ۲۴ آذر ۱۳۲۴ پیشه‌وری دولت خود مختار آذربایجان را اعلام نمود.

در اواسط دیماه انگلیسها و آمریکا آنها نیروهای نظامی خود را خارج ساختند اما حاضر نشدند کمکی با ایران بنمایند که متحد آنها دولت شوروی مفاقر را داد سه دولت را اجرا کند. سرلشکر ارفع رئیس ستاد با سریدبولارد سفیر انگلیس ملاقات و میگوید با یدکاری کرده روسها آذربایجان را بلع نکنند. بولارد میگوید ما حاضر نیستیم برای این مطلب به شوروی اعلان جنگ بدهیم. ارفع میگوید شما تمامیت ارضی ما را تضمین کرده‌اید. بولارد میگوید اینکار به لندن مربوط است و ما مجری دستور هستیم. همچنین ارفع در ملاقات با والاس مورای سفیر آمریکا تقاضا میکند که کاری کنید که روسها آذربایجان را تخلیه کنند ولی مورای میگوید هیچکس نمیتواند آذربایجان را بگیرد و روسها در موعد مقرر ایران را تخلیه خواهند کرد.

شنیده شد روز ولت گفته بود که استالین آرزوی جزیک دوره صلح برای عمران و آبادی روسیه ندارد و کشورش آنقدر وسیع است که محتاج اراضی کشورهای دیگر نیست. تنها کمک متفقین این بود که اراضی خواستند تهران را تخلیه کنند و آنها هم قبول کرده در ۳۰-۴۰ کیلومتری شرق و مغرب تهران مستقر شدند و واحدهای مسلح آنها گاه‌گاهی به تهران میآمدند.

انگلیسها به آمریکا آنها تلقین کرده بودند که اگر اصل از قانون اساسی که مربوط به انجمنهای ایالتی و ولایتی است بصورت صحیح اجرا گردد ایران مانند آمریکا دارای استانهای خود مختار میگردد بدون اینکه با استقلال و تمامیت کشور لطمه وارد شود. بهمین جهت در کنفرانس

وزرای خارجه سه دولت بزرگ در مسکو وزرای خارجه آمریکا و انگلستان به مولوتف پیشنهاد کردند که برای حل مسئله آذربایجان ایران بهتر است قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی اجرا گردد که مولوتف آنرا موکول با جازه استالین میکند. روز بعد مولوتف میگوید استالین گفت که چون ما برای حفظ استقلال ایران قرارداد امضا کرده ایم نمیتوان بدون حضور نماینده ایران در این مورد مذاکره کرده بعداً هم مذاکره در این باره بعمل نیامد. منظور انگلیسها این بود که بسهولت استانهای جنوبی ایران را از نفوذ دولت مرکزی خارج سازند که اگر روسها استانهای شمالی ایران را به جمهوریهای خود ملحق ساختند آنها هم استانهای جنوبی را مستقل کرده مورد بهره برداری قرار دهند. نظر استالین این بود که میتواند در آن شرایط دولت مطیع خود را در تهران روی کار بیاورد و یکبار همه تمام ایران را ببلعد و خود مختاری آذربایجان و شمال ایران برای ارضای طمع او کافی نبود. دولت انگلیس پیشنهاد کرد که کمیسیونی از نمایندگان چهار دولت (ایران، انگلیس - شوروی - آمریکا) تشکیل شود تا قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی با توجه بشرايط هر منطقه در ایران اجرا شود. دولت حکیمی پیشنهاد درابه مجلس فرستاد. ضمناً آمریکا و انگلستان متذکر شدند که اگر دولت ایران پیشنهاد آنها را نپذیرد آنها از شکایت ایران در شورای امنیت پشتیبانی نخواهند کرد. معهداً با اشاره محرمانه شاهنشاهی ایران پیشنهاد در کمیسیون امور خارجه مجلس رد شد. دولت حکیمی به شورای امنیت شکایت کرد و تقی زاده مطالب را در جلسه شورای امنیت تشریح نمود. شورا تصمیمی نگرفت و قرار شد موضوع در دستور شورای امنیت باقی بماند.

توده ایها بکمک روسها قصد سرنگونی دولت و اشغال تهران را داشتند ولی شاهنشاهی دفاع از تهران را بعهده ارتش محول نمودند. در اجرای این طرح نسبت به مسلح کردن عشاری از جمله ذوالفقاریها اقدام شد. این طرح که جنبه های مختلف تاکتیکی داشت بقدری با

دقت تهیه گردیده بود که وقتی قوام نخست وزیر شد چون سپهبد آق اولی رئیس ستاد ارتش در ادامه آن تردید داشت قبل از عزیمت به مسکو طی یادداشت محرمانه ای دستور ادامه آنرا به سپهبد احمدی وزیر جنگ داد. ستاد ارتش میدانست که روسها میتوانند با سهولت بوسیله حزب توده و عوامل کمکی (مهاجرین قفقازی) ماکن حساس تهران را اشغال کنند بهمین جهت شبها عده ای نظمی بحال آمده باش بودند که در صورت اقدام آنها جنگ کوچه بکوچه ادامه میابد و در صورت لزوم شاهنشاه و هیئت دولت و نمایندگان مجلس و خزائن با تکمیلی و اسناد سیاسی باصفهان منتقل گردند. شاهنشاه تمام طرح را تصویب نموده با این اصلاح که خودشان در تهران میمانند و با افسران و سربازان از کشور و ملت دفاع خواهند کرد. حتی اعلیحضرت از حساب شخصی خود دوبار با جرای طرح کمک نقدی فرمودند. انگلیسها وقتی از جریانات مطلع شدند شیخ جاسب پسر شیخ خزعل را از خاک عراق به ایران فرستادند. فرمانده لشکر خوزستان اطلاع داد که شیخ جاسب با ۱۵۰ نفر مسلح عرب از بصره به فیلیه نزدیک خرمشهر حمله کرده و ژاندارمها را خلع سلاح و پاسگاهها را اشغال و بزودی به خرمشهر حمله خواهد کرد. کنسول انگلیس هم میگوید برای حفظ آرامش منطقه نفتی هیچ اقدام مسلحانه نکنید. ارفع رئیس ستاد ارتش بفرمانده لشکر دستور داد بشیخ جاسب حمله کرده او را بوسط شط بیاندازید و بنظریات دیگران هم اعتنا نکنید که فرمانده لشکر هم همین کار را انجام داد.

تیمسار ارفع بخود من گفت انگلیسها باید بداندند که تجاوز بهر گوشه ایران تجاوز بخاک ایران است. فشا را انگلیسها برای جدا کردن خوزستان کمک بروسها برای بلع تمام ایران است. ایران قابل تفکیک نیست. انگلیسها هم باید بداندند قبل از اینکه خوزستان نصیب آنها شود تمام ایران نصیب روسها خواهد شد.

سرانجام چون حکیمی را روسها قبول نکردند که برای مذاکره به مسکو بروند در دیماه ۱۲۴۵ استعفا کرد و قوام نخست وزیر شد. تیمسار ارفع

میگفت با قوام مذاکره کرده ام ایشان میگوید با یدنفت شمال را بروسها دادتا تعادل بوجود آید. انگلیسها هم با طناً طرفدار قوام بودند چون تصور میکردند که ا و نفت شمال را بروسها میدهد و امتیاز نفت آنها در جنوب محفوظ میماند و با طرح خود مختاری استانها نظرات آنها تا مین میشود. شاهنشاهی دست قوام را هم در انتخاب رئیس ستاد ارتش باز گذاردند که بدو تیمسار آقا اولی و سرانجام سپهبد رزم آرا با بین سمت تعیین شدند.

در مذاکرات با پیشه‌وری اشکال اصلی مسئله نیروی مسلح او بود که میخواست (ارتش ملی آذربایجان و فدائیان) بهمان صورت جزو نیروهای مسلح ایران در آیند، اولین اثر مشهود آن قبول مجدد افسران فراری ارتش بود که بجای محاکمه و اعدام به پیشنهاد پیشه‌وری درجه بالاتری به آنها داده شود. موقعی که پناهیان همراه پیشه‌وری به تهران آمده بود روزی بدیدار سرهنگ‌ها شمی‌حاشری (بعدا "سرلشگر") می‌رود. او فرمانده تیپ مکه نیزه بود. هنگام مذاکره با او سرگرد ابوالقاسم نظام‌آورد اطاق میشود. وقتی پناهیان برای دست‌دادن با او برمیخیزد سرگرد نظام که پناهیان را در لباس افسران روسی و درجه سرتیپی پیشه‌وری میبیند اعتراض میکند و بقصد قتل پناهیان دست به اسلحه کمری خود میبرد که سرهنگ‌ها شمی او را آرم کرده از اطاق خارج میسازد. در همین مورد بود که شاهنشاهی تقاضای قوام السلطنه را رد فرموده گفتند (اگر دستم را قطع کنند چنین فرمانی را امضاء نمیکنم). در اوایل خرداد ۱۳۲۵ تمام عشایر جنوب بر رهبری ناصرقشقا ئی قیام کرده تقاضای خود مختاری و اخراج سه وزیر توده‌ای را از کابینه داشتند. ستاد ارتش برای سرکوبی قیامکنندگان سرتیپ هوشمند افشار را که بتهور و کاردانی در جنگ با عشایر مشهور بود بفرماندهی این نیرو منصوب کرد ولی فرماندهی تمام نیروهای جنوب با سرلشگر فضل‌الله زاهدی بود که از طرف قوام ماور مذاکره با قشقا ئیها شد و ارتباط خصوصی او با آنها مانع درگیری در منطقه شد و قوام با این بهانه

وزرای توده‌ای را از کا بینه خارج و مظفر فیروز را سفیر ایران در مسکو نمود.

با فوت روزولت و جان شینی ترومن و تغییر سفرای آمریکا و انگلستان در ایران و تسلط بیشتر دولت بر اوضاع و تقویت ارتش تصمیم انجام انتخابات دوره‌پا نزدهم گرفته شده بود ولی پیشه‌وری وقاضی محمد در مقابل این تصمیم دولت مقاومت میکردند. شاهنشاه بدولت قوام تذکر دادند که چون کشور را بدون پارلمان نباید اداره کرد لازم است تکلیف دولت را با پیشه‌وری وقاضی محمد روشن کرده نیروهای انتظامی در آن نقاط مستقر گردند ولی هنوز معلوم نیست که چرا قوام از ختم غائله آذربایجان خودداری میکرد. شاهید فکر میکرد که اگر شورویها پشتیبان او باشند برای جاه طلبی‌های او مفید باشد و با اعمال زور در آن مناطق نمیخواست روسها را برنجانند. لذا هنگام اردو کشی بآن منطقه بعنوان استراحت به لاهیجان رفت که بدوستی او با شورویها لطمه‌ای وارد نشود. یک هفته قبل از حرکت نیرو به زنجان سرتیب محمد علی علوی مقدم بریاست یک هیئت نظامی به زنجان رفت که با معتمدین محلی مذاکره کند. عوامل فرقه دمکرات آنها را تهدید و عمارت آنها را گلوله باران کردند که اعضای هیئت با خوابیدن کف اطرافها جان سالم بدر بردند و شاهنشاه دستور حرکت نیروی نظامی به زنجان را صادر فرمودند که روز ۱۳ آذر در میان استقبال مردم وارد زنجان شدند. سپس نیروهای نظامی در اطراف زنجان باین شرح مستقر شدند:

- ۱- ستون یکم تحت فرماندهی سرتیب میرحسین هاشمی ما مور عبور از میان به قصد تبریز.
- ۲- ستون دوم تحت فرماندهی سرتیب ابراهیم ضرابی در تکاب با مأموریت عبور از مراغه.
- ۳- ستون سوم بفرماندهی سرتیب فضل الله همایونی در سقز — زیبا ما موریت پیشروی به مها باد.

۴- ستون چهارم بفرماندهی سررتیب مقلی در طالش بامامسوریت پیشرفت بسوی آستارا .

شاهنشاه روز ۱۵ آذر با هواپیمای نظامی همراه سرلشکر رزم آرا رئیس ستاد ارتش به زنجان رفته و در قرارگاه فرماندهی امر فرمودند که ستونها روز ۱۷ آذر حرکت کرده و هرگونه مقاومت را درهم بکوبند . پیشه‌وری وقاضی محمدفریادمقاومت تا آخرین نفس را میزدند . روسها دولت ایران را مکرراً از این عمل بر حذر داشتند . اما در اراده شاهنشاه فتوری حاصل نشد و قوا هم که عکس العمل خفیف روسها را در رفتن نیرو به زنجان و استقبال مردم را دیده بود دیگر دچار ضعف و تردید نبود . روز ۱۸ آذر ارتش بقا فلانکوه حمله کرد . عوامل پیشه‌وری پل رودخانه قزل اوزن را منفجر نمود . شب ۱۹ آذر یک ستون سواره نظام سواران چریک ذوالفقاریها و افشارها تحت فرماندهی سروان تیمور بختیار خود را به ارتفاعات میان نهر سائیدند و غلام یحیی که در آن منطقه مقاومت میکرد به سوی تبریز فرار نمود و در بین راه چون از قیام مردم تبریز مطلع شده بود به آستارا گریخت که با ایسن طرز فدائین سنگرها را ترک گفته و راه ارتش بطرف تبریز با زشد . با خبر پیشرفت ارتش روز ۲۰ آذر تبریز قهرمان قیام کرد و اهالی دلیر و غیور آن بدون اسلحه بمراکز فرقه دمکرات حمله بردند . پیشه‌وری و همکارانش با عجله بسوی جلفا فرار کردند و شهر بدست قیامکنندگان افتاد . شاهنشاه امر فرمودند عوامل مقدم خود را فوراً به تبریز برسانند تا خشم اهالی باعث زیاده‌روی در انتقام‌جویی نشود و با این طرز روز ۲۱ آذر نظامیان در میان احساسات پر شور مردم بشهر وارد شدند . ستون سررتیب همایونی با سه روز جنگ شدید در منطقه نیروهای قاضی - محمد را در منطقه کوهستانی جنوب مها با دب‌عقب راند و ستوان سوار نظام سررتیب ضرابی در مشرق مها با دظا هرگردید و نیروی قاضی محمد ازدو طرف محاصره شد که نیروی بارزانی قبل از محاصره بعراق گریخت و ملا مصطفی بارزانی قبلاً "بعراق سپس بروسیه رفت .



با این نظر آذربایجان یعنی عزیزترین فرزندان ایران دوبره باغوش میهن با زگشت، پیشه‌وری و غلام‌یحیی و سران فرقه به شوروی گریختند. در حل مسئله آذربایجان علاوه بر ملی‌گرائی همه ایرانیان استفاده بموقع شاهنشاهی از اختیارات قانونی خود و حسن تدبیر و بازیگریهای قوام که روسها را بخوبی اغفال نمود و قبول مسئولیت و اجرای صحیح او امر شاهنشاهی در ارتش و سیله سپهدا میرا حمدی و سپه‌درزم آرا و اقدامات دفاعی سر لشگر ارفع و رشادت مردم آذربایجان موجب این موفقیت گردید.

\*

پروفسور شفائی از افسران فراری ارتش ایران به شوروی در باره واقعه آذربایجان چنین مینویسد:

در زمستان سال ۱۳۲۴ ناگهان خبر شدیم گروهی از افسران فراری را به آذربایجان برده اند که عبارت بودند از آذربای - عظیمی - محمد قاضی یوسف مرتضوی - آگهی و یکی دو نفر دیگر ۱۰۰۰ اینها زبان ترکی می‌دانستند و مورد اعتماد مقامات شوروی بودند. تمام برنامه آذربایجان نقشه میرجعفر باقراوف دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان و محمد سعید اردوبادی نویسنده نامی آنجا و میرزا ابراهیم وف طراح و اجرا کننده آن بود. ما بیچارگان خواهناخواه به مجریان فعال و فداکار آن تبدیل شده بودیم. چند روز بعد دسته دوم از جمله من شبانه عازم آذربایجان شدیم که عبارت بودیم از زنائی - حاتمی - پیرزاده - خلعت‌بری - قصریان - سلیمی - قهرمان و ۱۰۰۰ در ایستگاه تبریز آذربایجان استقبال کرد و ما را به (کارون سرای افسران) بردند. روز بعد ما را با جعفر کاروان و وزیر جنگ خلقی آشنا کردند. او قبلاً "درباکو" نامی بوده است. ریاست نظام وظیفه آذربایجان را بمن سپردند. ما تمام توان خود را میکردیم. خیال میکردم محیط فعالیت ایده آل خود را با زیافته ام. بعد مرا بریاست تشکیلات قشون و ریاست اداره توپخانه منصوب ساختند. بمحض ورود گفتند بایدها عضویت حزب توده استعفا کرده عضو فرقه دمکرات شوید. گوسفند و ارقبول کردیم. بعداً فهمیدیم

که سران فرقه ما را از خود نمیدانند. ما را بعنوان کارشناس میخوانند. شخص کاویان با افسران ایرانی ابراز خصومت میکرد. آنها همیشه ما را بیگانه میدانستند در ۳۲ سال درشوروی همیشه این را حس میکردم. ما هرگز تصور جدائی آذربایجان و الحاق به آذربایجان شوروی نمیکردیم. ما حاضر به نوکری بیگانه نبودیم. پادگان و غلام یحیی و کا میخش و کیا نوری نوکران سرسپرده و قسم خورده شوروی بودند.

کاویان بمن و تفرشیان و حاتمی ناسزا میگفت که چرا با سربازان بفا رسی حرف میزنید. او فحش میداد و میگفت توله سگها بروید من خودم این قشون را اداره میکنم. نزد افسر شوروی از پادگان شکایت کردیم و گفت باو یادآور میشود. بهمین جهت با دادن پل و نوازش شکم خواست اهانته را جبران کند. بالاخره در تبریز فهمیدم که کار کردن با دمکراتهای صدراتی بسیار دشوار و مشقت بار و احیاناً خطرناک است. بسیاری از مردم عادی تبریز بما میگفتند چرا با اینها همکاری میکنید اینها ما مورند و از خارج آمده اند. ما هنوز در آن موقع به عمق این همکاری مخوف پی نبرده بودم. تنها ۹ سال بعد در باکو ما هیت اصلی این سازمان بر من آشکار شد که بلا درنگ کناری گیری کردم اما راه بازگشت به میهن مسدود و مجازات اعدا مدرانتظارم بود.

همه میدانند که قوام السلطنه در نهایت مهارت توانست استالین را بفریبد. قوام مدرم قابل خود مختاری آذربایجان، تحمیل کرد که استالین در مورد تأیید تهران با شد به همین جهت دکتر سلام الله جاوید مورد قبول تهران و تبریز قرار گرفت و با این طرز قوام توانست به آسانی این بازی را ببرد.

بهر حال در آن مدت رفتار احمقانه خود سرانه و گفتارهای بی سروته کاویان برای افسران قابل تحمل نبود. ستوان رنجیر رئیس دفتر من بدستور کاویان در بخاری اطاق کارم دیکتافون کار گذاشته و مکالمات مرا ضبط میکرد.

من تمام مقانوشکنیهای کاویان را به پیشه وری نوشتم و سرانجام

پیشه‌وری خود وزارت جنگ را برعهده گرفت و او را رئیس شهربانی کرد. ارتش شوروی بدنبال موافقت نامۀ امضاء شده با قوام از ایران فرا خوانده شد. سرلشگر عبداللہ ہدایت بہ تبریز آمد و بر خورد دوستانہای با ما داشت. وقتی ارتش عازم آذربایجان شد و شورویہا ہم از دمکراتہا حمایت نکردند در میانہ مقامات دمکراتہا در ہم شکست. فرما نده آنجا غلام یحیی بود کہ ہم آن قلدر و جاسوس بی شخصیت بود کہ ہنوز ہم در اثر کھولت و فلج مورد احترام کمامل در باکو میباشد. او را ما نند قهرمان ملی نگاہداری میکنند. در ہمین جہتہ دوست ما سرہنگ محمود قاضی - اسداللہی کشتہ شد. میگویند تیرا ز پشت سر با و خورده است. وقتی جنازہ اش را بہ تبریز آوردند ہمہ میگفتند چون با غلام یحیی اختلاف داشته قریانی شدہ است. سی و ہفت سال بعد ہمیشہ در شوروی ناظر دشمنیہای او با افسران فارسی بودہ و بہ بیرحمی ہای غلام یحیی آگاہ شدم. با این طرز تردید ندامت کہ او داخل تہائی داشته است.

پیشه‌وری دستور داد لشگری از افراد داد و طلب بنا ملشگر (با بک) تشکیل گردد. فرما ندهی آن با دکترا نصرت اللہ جہان شاہلو بود کہ کوچکترین اطلاع نظامی نداشت. او معاون پیشہ‌وری بود و منہم رئیس ستاد این لشکر شدم. حدود سہ ہزار نفر از سر اسرا در باجانب جمع کردیم. اکبر احمدی وعدہای دیگر افسر را گردآوری کردم. چون پیشہ‌وری بہ قشون ملی خود اطمینان نداشت این لشکر را با داد و طلبی و حقوق و مزایای زیاد ما دہ ساخت. قرار گاہ کلی در اختیار ژنرال پناہیسان بود. ولی مرکز اصلی فرماندہی باکو و کمیٹہ مرکزی حزب کمونیست بود. در روز ۲۰ آذر ۱۳۲۵ گفتند از طرف پیشہ‌وری بعنوان فرماندہ کل قوا دستور ترک مقامت دادہ شدہ است. چون شورویہا با دستور دادہ بودند. ما یک اردوی دہ ہزار نفری و یک لشگردا و طلب سہ ہزار نفری داشتیم و مدتہا میتوانستیم مقامت کنیم. سرانجام معلوم شد کہ نمایندہ شوروی نوری قلی او فگفتہ است کہ مسکو مقامت را صلاح نمیداند و معدودی افراد کہ جان نشان در خطر است میتوانند از مرز

خارج شوند. سرهنگ آذرتهدید کرده بود که اگر به افسران اجازه داده نشود به شوروی بروند اقدام بجنگهای چریکی خواهند کرد و صورت افسران را داده بود که موافقت شد.

پس از واقعه گنبدقا بوس این دومین بار بود که دچار سرنوشت مبهمی شده بودم. همراه همسر و سه دختر بمحل تجمع فراریان رفتیم و با اتومبیل عازم مرز شدیم. تمام آمل و آرزوها بر باد رفت. مجبور شدیم گوسفند و او را وطن را ترک کنیم. تن بچنان مهاجرتی دادیم که اگر میدانستم چه مصائبی بدنبال دارد با کمال میل با تحمل مشقات در وطن میماندیم.

روز ۲۰ آذر ۱۳۲۵ وقتی از روی پل جلفا از مرز میگذشتیم با کمال تعجب دیدم که سروان ابراهیم زاده معاون من در اداره نظام وظیفه لباس افسر روسی بتن دارد و در مقام مرزدار شوروی و عضو (ک-ک-ب) به ما شینها اجازه عبور میدهد.

در هر اداره ای در آذربایجان یک معاون وجود داشت که عضو سازمان جاسوسی شوروی بود. ابراهیم زاده تبعه شوروی بود که زبان فارسی را خوب حرف میزد و قبل از خروج در نظر داشت بمن بگوید که هر چه اناشیه دارم با و بدهم که از مرز خارج کند که فرصت نشد.

\*

دکتر عبدالله زاده طی یک مقاله تحقیقی با اشاره بسه اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا و وزارت خارجه آمریکا در کیهان چنین مینویسد:

پنجاه پس از اشغال ایران در شهریور ۲۰ توسط نیروهای بریتانیا و شوروی وزارت خارجه انگلستان درباره آینده سیاست خود در ایران چنین نوشت: اگر روسها در جنگ پیروز شوند برای مصون نگذاشتن مرزها ایشان قسمتها را در دریای بالتیک که در جنگ بدست آورده اند بخاک خود ملحق خواهند کرد. همچنین یک کمربند حفاظتی در آذربایجان ایران ایجاد خواهد کرد که امنیت حوزه های نفتی قفقاز را تامین کنند.

البته این اقدام روسها ناخوشایند است ولی در عمل قادر بر جلوگیری از آن نیستیم. مصلحت اینست که با چنان اقدام روسها مخالفت نکنیم زیرا در مقابل عملی که ما نمیتوانیم مانع شویم آنها را با خود دشمن نکنیم.)

در بانیس سال ۱۳۲۴ پیشگویی وزارت خارجه بریتانیا در مورد اقدام روسها تدریجا "تحقق یافت

در ۱۹ مه ۱۹۴۵ دولت ایران یا دداشتهای مشابهی برای آمریکا و شوروی و انگلستان فرستاد که چون جنگ تمام شده، لذا دولت ایران خواستار خروج نیروهای متفقین از ایران میباشد. دولت بریتانیا نیامیخواست که نیروهای تدریجی و همزمان با خروج قوای شوروی صورت گیرد و قسمتی از قوا برای حفاظت مناطق نفتی تحت فرماندهی پلیس ایران باشند. آمریکا هم ناخرسند بود زیرا در اینصورت نمیتوانست برای تاسیسات و لوازمی که در ایران دارد قیمت خوبی از ایران دریافت دارد و ایران هم نمیخواست که آمریکا قبل از شوروی و انگلستان خاک ایران را تخلیه کند. دولت شوروی اصلاً "جوابی نداد. حتی وقتی در کنفرانس یا لتا دولت بریتانیا خواست تخلیه همزمان نیروها را مطرح کند شوروی از قبول آن امتناع نمود. از طرفی هم روزنامه‌های حزب توده مینوشتند که خروج قوای بیگانه از کشور وضع را بهمان صورت دوران رضا شاه بازمیگرداند. دکتر کیا نوری در روزنامه مردم ۱۲ مرداد ۱۳۲۴ نوشت (شرط اصلی برای خروج نیروهای خارجی از ایران اینست که آنها نسبت به منافع مشروع خود در ایران اطمینان حاصل کنند) در همین زمان کنترل امور آذربایجان از دست دولت مرکزی خارج شده بود. پیشه‌وری و شبستری و صادق پادگان با تاسیس فرقه دمکرات امور آذربایجان را بدست گرفته بودند. روسها هم حمایت خود را از آنها اعلام داشتند و حتی زنجان هم بدست شورشیان افتاد. دولت بریتانیا دولت آمریکا را وادار کرد که یا دداشتهای برای دولت شوروی فرستاده و پیشنها دنماید که تاریخ تخلیه ایران بجای دوم

ما رس ۱۹۸۶ تا روز اول ژانویه ۱۹۴۶ خا تمه یا بدولی دولت شوروی با زهم در جواب طفره رفت . دولت ایران انتظار داشت که در کنفرانس مسکو در ۱۶ دسامبر ۱۹۴۵ آمریکا و انگلستان بدولت شوروی برای تخلیه ایران فشار میآوردند که بعلت مخالفت مولوتف از برنا مه کنفرانس حذف شد . ولی تصمیم گرفته شد که یک کنفرانس سه جانبه از طرف آمریکا و انگلستان و شوروی تعیین و موضوع را مطرح کنند که استالین موافقت کرد ولی با زهم بعلت مخالفت مولوتف منتفی گردید . بهمین جهت دولت حکیمی موضوع را با زمان ملل متحد ارجاع کرد .

ویشنگی به سهیلی پیشنها دکرده بود که ایران شکایت خود را پس بگیرد تا مذاکرات مستقیم انجام شود ولی بعلت قول و قرارها ئی مقرر شد شکایت مسکوت بماند . در این موقع قوام نخست وزیر شد که برای مذاکرات مستقیم عازم مسکو گردید . که با تقاضای نفت شمال و شناسائی حکومت خودمختار آذربایجان و برگزاری انتخابات مواجه شد . وقتی قوام گفت در باره نفت نمیتواند طبق مصوبه مجلس صحبت کند مولوتف طرح بیات را پیش کشید که بدون موافقت دولت و مجلس موضوع شرکت مختلط با شورویها را مطرح کرده بود . سرانجام قوام دست خالی از مسکو بازگشت ولی شکایت در شورای امنیت ادا مداشت .

بدنبا لهمین اقدام قوام برای رضایت شورویها گروهی از مخالفین آنها را با زداشت و وزرای توده ای را در کابینه وارد ساخت . وقتی یکی از اعضای سفارت بریتانیا از نیل رئیس اداره سوم سیا سی وزارت خارجه در باره دستگیرشدگان سؤال کرد در پاسخ گفت ( این رشوه ای است که ما به شورویها میدهم و آنها را تشویق میکنیم که کابل ایران را تخلیه کنند و پس از آن همه دستگیرشدگان آزاد میگردند ) . قوام خوب فهمیده بود که روسها بین نفت و فرقه دمکرات حتماً نفت را انتخاب خواهند کرد . روسها چون میدانستند تا مجلس تشکیل نگردد نمیتوانند امتیاز نفت را بگیرند بهمین جهت برای انتخابات فشار میآوردند در آن اوضاع و احوال مجلس پا نزدهم را از طرفداران خود پراکنند

که اینکار هم نشد.

در پانزده سال ۱۳۲۵ قوام سیاست دلجوئی را کنار گذاشت و ارتش هم روحیه خود را بازیافته بود. وزرای توده‌ای در ارفشار شاه از کابینه اخراج شدند. چون شاه بقوام گفته بود آنها را اخراج کنسیدیا خود استعفا بدهد.

بعنوان انجام برنامه انتخابات، ارتش بسوی آذربایجان حرکت کرد. مردم به ارتش پیوستند. کنسول بریتانیا در تبریز گزارش داد که دونفر ما موروسی با هواپیما از تهران وارد تبریز شده و پیشه‌وری را بکنسولگری فراخوانده و با او گفته اند در مقابل نیروی دولتی مقاومت نکند. البته سفیر شوروی بقوام میگوید اعزام نیرو به آذربایجان در مرز شوروی ایجاد ناامنی میکند. قوام این اقدام را بمنزله مداخله در امور داخلی ایران تلقی کرده و سفیر آمریکا میگوید اگر موضوع را به شورای امنیت ارجاع کند آیا دولت آمریکا حمایت خواهد کرد؟ که جواب موافق با و داده میشود. قوام به علاوه میگوید که یادداشتی با همان مضمون بشورای امنیت ارائه کند ولی تا دستور بعدی منتظر باشد. ولی علاوه توجیهی نکرده یادداشت را در ۱۵ آذر ماه بشورای امنیت میدهد. دکتر جابری و استادان آذربایجان بقوام تلگراف میکنند از اعزام نیرو به تبریز خودداری کند. قوام تلگراف را به شاه میدهد. شاه میگوید به دکتر جابری و دیگران که سر بازان من در تبریز با شما مذاکره خواهند کرد. روز ۲۱ آذر مردم ساختمانها را اشغال کرده همه سران فرقه دمکرات فرار کرده بودند. وابسته نظامی انگلستان چنین گزارش داده است (سقوط سریع فرقه دمکرات - قطع ناگهانی کمک روس وعدم واکنش شورویها نسبت به ورود نیروهای دولتی برای عده‌ای تعجب آور بود ولی کنسول بریتانیا از چند ماه قبل پی برده بود که صحبت‌های جسورانه حکومت آذربایجان جزیک لاف بزرگی نبود و فدائیان و ارتش خلقی چیزی بیش از یک دیوار مقوایی نبودند که برای مخفی نگهداشتن تنفر مردم از رژیمشان برپا کرده بودند.) کنسول آمریکا

گزارش داد که (کا ملا) آشکارا بود که مردم آرزوی جنگیدن با قوای دولتی را نداشتند و رهبران فرقه نمیخواستند بر حمایت مردم تکیه کنند. با سقوط حکومت آذربایجان مردم آسوده شده و خیلی خوشحال و خندان هستند.) \*

دکتر فواد روحانی با بررسی و مطالعات اسناد مختلف درباره دولت قوام چنین مینویسد:

هنگام تشکیل دولت سهیلی از حزب توده دعوت شد که در کابینه شرکت کند ولی حزب توده با اتکاء بشوروی همکاری با دولت را مفید نمیدانست و دعوت را رد کرد. اما وقتی قوام در صدد تشکیل کابینه ائتلافی برآمد چون جنگ پایانی یافته و حزب توده علاقه به اجرای وعده های دولت بنفع شوروی داشت از شرکت در دولت بعنوان وسیله ای برای تحقق هدفهای خود استقبال کرد و چنین شرکت در دولت رانوعی پیروزی برای خود تلقی نمود. سران حزب تصدیق میکردند که این پیروزی را علیرغم میل شاه و سیاست امپریالیستی مدیون دوعامل اساسی بودند: یکی وجود ارتش سرخ در ایران و دیگری تشکیل فرقه دمکرات در آذربایجان. هر چند موضوع شرکت در دولت در کمیته حزب مطرح نشد ولی اعضای برجسته کادر رهبری مانند ایرج اسکندری و دکتر ادمنش با آن موافقت داشتند و قوام از نفوذ آنها در فرونشاندن اعتصاب مهمی که بین کارگران نفت خوزستان در ۲۲ تیر رخ داد استفاده کرد. با این طرز در دهم مرداد ۱۳۲۵ کابینه ائتلافی با شرکت سه وزیر از حزب توده و یک وزیر از حزب ایران و یک وزیر مشا و راه را از فرقه دمکرات تشکیل شد.

در تاریخ ۱۱ مرداد سفیر انگلیس طی گزارشی که به لندن فرستاد اظهار نظر کرد که از یازده وزیر کابینه ائتلافی هشت نفری کمونیست هستند و این همسفر کمونیستها... بطور کلی مقامات انگلیس نه تنها با کابینه ائتلافی بلکه اصولاً با حکومت و روش قوام بعنوان آلت بی اختیار در دست شوروی مخالف میورزیدند. در اسفند ۲۴ سرریدر دیولارد سفیر



انگلیس در ایران نظر خود را در باره بی نتیجه بودن عزیمت قوام به مسکو برای زمیندار دو میگوید "ایرانیها بهترین علفه برای تغذیه استالین هستند". سرانجام وزارت خارجه انگلیس طرحی برای نحوه عمل در موقع بحرانی تهیه کرد که با افتادن قوام در دست روسها آنها نیز با اعمال فشار از طرف شرکت نفت انگلیس و پشتیبانی از نهضت های خود مختاری و بالاخره اشغال خوزستان عمل متقابل انجام دهند.

حتی در ماه ژوئیه دولت انگلیس مقدماتی برای پیاده کردن نیروی نظامی در خوزستان فراهم کرد. نظر مقامات آمریکا نیز مانند مقامات انگلستان بود. در همان موقع وقتی قوام از وضع شاه و انگلستان نسبت به حکومت خود نزد سفیر آمریکا شکایت کرد و از کمک خواست سفیر در جواب با توصیه کرد که وزیران توده ای را از کا بینه اخراج کند و در مسئله آذربایجان اقدام جدی بعمل آورد و در اظهاراتش در دوستی با شورویها تخفیف قائل شود. قوام مجبور بود همکاری در کا بینه ائتلافی را ادامه دهد و برای دفع خطر شورشیان جنوب از اتحادیه های کارگری و دولت شوروی کمک بخواند و همکاری با حزب توده را خاتمه داده و با عشا یروسران ارتش سازش کند و ائتلاف با شاه را در مورد رعایت قانون اساسی بوقت مناسبتری موکول نماید.

به همین جهت تصمیم به برکناری وزرای توده ای گرفت. آنهاکه از تصمیم قوام مطلع شدند بیکی از مشاورین نزدیک او از عملیات ضد توده ای حزب دمکرات شکایت کرده بودند ولی او گفته بود که محرک این عملیات قوام نیست بلکه شاه است و قوام در وضع حاضر مبارزه با شاه را مصلحت نمیداند. در این موقع کمیته مرکزی حزب توده اعلامیه ای منتشر ساخت که چون شرایطی که موجب شرکت حزب توده در کا بینه ائتلافی شده بود منتفی شده بوزیران نماینده حزب دستور داده شده است که از کا بینه استعفا کنند. باین ترتیب کا بینه ائتلافی در ۲۵ مهر استعفا کرد. عمر کا بینه ائتلافی از دو ماه و نیم هم تجاوز نکرد. زیرا اقدام کارمشکل شده بود. قیامشقا ئیها و بختیارها و مخالفت نظامیها

از مشکلات بود. در خوزستان فرمانده نظامی آبادان افراد عشا یی  
عرب را تحریک کرده بود که بمركز حزب توده حمله مسلحانه بکنند و وقتی  
قواخواست فرمانده را با زداشت کند، رئیس ستاد ارتش، تهدید به  
استعفا کرد و قوام را از آن کار با زداشت. وابسته نظامی انگلیس به  
لندن اطلاع داده بود که محافظ نظامی و عناصر جناح راست قصد کودتا  
داشتند و با این منظور با سفارت مشورت کردند ولی نتیجه مشورت گفته  
نشد. ضمناً گزارش اضافه کرد که فرمانده لشکر فارس بدولت تا کی دکرد  
که بخواسته عشا یی تسلیم شود. کنسول انگلیس در شیراز بلندن گزارش  
داد که بعقیده او فرمانده نظامی مخفیان روسای عشا یی را برای قیام  
علیه حکومت ائتلافی متحد کرده است.

قوا مبتدریج در مورد آذربایجان دست با قدمات جدی زد. سفیر  
آمریکا بوزیر خارجه آمریکا گزارش داد که قوا مصمم است نیروی نظامی  
به آذربایجان بفرستد. سفیر شوروی بملاقات قوا مرفت و گفت طبق  
دستوری که از مسکو دارباید تذکره ده که اعزام قوا به آذربایجان به  
مصلحت ایران نیست چون آذربایجان در مرز شوروی است مشکلاتی  
ایجاد خواهد کرد. قوا مگفت با ید موضوع در هیئت دولت مطرح شود و  
بعد جواب خواهد داد. قوا م فوری سفیر آمریکا را احضار کرد و از او خواست  
که قصد طرح شکایت در شورای امنیت را دارد و نظر آمریکا را خواست.  
سفیر بعداً موافقت آمریکا را با اطلاع قوام رسانید و علاوه رسماً بشورای  
امنیت اطلاع داد که علیرغم نظر سفیر شوروی، ایران قوای نظامی را  
به آذربایجان میفرستد. سفیر شوروی وقتی برای دریافت جواب نزد  
قوا مرفت با و گفت قوا به آذربایجان اعزام میگردد که سفیر شوروی  
گفت دولت شوروی با این موضوع بی اعتنا نخواهد بود و اگر در روش  
خود تجدیدنظر نکنید دولت شوروی مجبور خواهد شد در روش خود نسبت  
بشما تجدیدنظر کند. سفیر آمریکا بواشنگتن گزارش داد که قوام در  
جواب سفیر شوروی گفته اگر او کناره برود هر نخست وزیر دیگری هم که  
سرکار بیاید مانند او عمل خواهد کرد. چون این عمل شخصی نیست بلکه

تبعیت از افکار عمومی است. سفیر شوروی از این جواب قانع نشده نزد شاه رفت و از او خواست که دولت را از اعزام قوا به آذربایجان با زداردولی نه شاه و نه دولت هیچکدام حاضر به برگشت از این تصمیم نبودند.

\*

احمدآرامش درباره واقعه آذربایجان مینویسد:

من قوام السلطنه را ناجی آذربایجان میدانم نه شاه را... در اوایل حکومتش معاون وزارت پیشه و هنر و بعد وزیر کار بودم و بیش از هر وزیر دیگری به انگلیسی تسلط داشتم. بهمین جهت قوام مدتها با جرج آلن سفیر آمریکا مذاکره میکرد و در حضور من قول شرف داد که از دادن امتیاز نفت شمال بروسها با دیپلماسی و تدبیر خاص خود یعنی وکلای حزب دمکرات خودداری نماید. قوام قبل از سفر بمسکو بروسها خوشبین بود ولی پس از مذاکره با استالین و سران شوروی دریافت که بروسها نسبت بخاک ما نظراستعماری دارند و حاضر نیستند که بموقع قوای خود را از آذربایجان خارج و حزب توده را از پشتیبانی خود محروم سازند. بهمین جهت بفرمانت سبیس حزب دمکرات افتاد و برای تخلیه ارتش سرخ حمایت آمریکا را لازم شمرد. جرج آلن که بقول قوام اعتماد یافته بود از ترومن رئیس جمهوری خواست که برای خروج ارتش سرخ از ایران بشورویها اولتیماتوم بدهد و او هم اعلام داشت که اگر شورویها از ایران خارج نگردند با شورویها معارضه خواهد کرد و نیروی نظامی خود را به خلیج فارس اعزام خواهد داشت. چند پیاپی در پی ترومن برای استالین فرستاد که در سومین پیاپی خود که استالین را تهدید کرده بود نتیجه گرفت و سفیر آمریکا بدین طریق توسط من مراتب را بقوام اطلاع داد.

شورویها هنوز به اسرار ما تم بطور کامل دست نیافته بودند و همچنین نمیخواستند که در برابر ما مان ملل عهدشکن معرفی شوند. جرج آلن بقید شرافت نزد قوام متعهد گردیده بود که از مذاکرات سری

خودبا قوام کلمه‌ای نزد شاه صحبت نکنند و من مطمئنم که این آمریکائی با شرف بتعهد خود وفا دار بود.

روزی در خلوت از قوام پرسیدم که آیا قول و قرارهای سری مربوط به آذربایجان را بشاه میگوید؟ جواب داد هرگز. برای اینکه اولاً شاه دهانش لقی است و ممکن است بنزدیکان خود بگوید و نقشه را بهم بزند و ثانیاً اینکه شاه نزد سیاست انگلستان متعهد است و هفته‌ای یکروز با سفیر انگلستان در فرج‌آباد اسب سواری میکند و ممکن است با و جریا را بگوید که چه بسا ممکن است نقشه با زگشت آذربایجان عقیم بماند.

من اکنون این راز سر بمر را پس از ۲۵ سال فاش میکنم و با اینکه با بسیاری از اقدام مخالف بوده‌ام و از خردا ۲۵ را بطه‌ام با او قطع بوده میگویم که ارتش ایران موقعی وارد تبریز شد که فرقه دمکرات از مرز گذشته بود و شاه فقط وسیله رزم‌آرا را از عزیمت لشکر بمیانها که بر حسب دستور قوام صورت گرفت مطلع گردید.

(این قسمت آخر مطلب آراش مغرضانه است زیرا ناشی از دداشتهای او اسمعیل را تین در حاشیه‌اش مینویسد: نگارنده خود در جنگهای پارتیزانی و هنگام اعزام نیرو از طرف روزنامه‌کیهان در جبهه بودم و شاه در حضور شاه در زنجان و گفتگوش با امرای ارتش و ذوالقاریها بودم. شاه در فرودگاه زنجان با مسئولان نظامی و چریکی گفتگو کرد و حمله میانها از (سرچم) آغاز کردید. روز ۲۳ آذر میانها در اشغال غلام‌یحیی بود و ستون اعزامی چریک بفرماندهی برادران ذوالفقاری و تیمور بختیار در خط الراس قافلانکوه منتظر حمله بشهر میانها بودند که ستاد ارتش با این اقدام آنها مخالفت کرده و یادآور شد که ابتدا نظامیان وارد شهر شوند و سپس چریکهای جنگنده (.....).

قوام با تبختر ذاتی که داشت و با وجود تنفر شدیدی که نسبت بشاه در خود حس میکرد اصلاً حاضر نبود که مسائل اساسی مملکت را به این جوانک نامحرم بگوید، او همیشه در دل شاه را تحقیر میکرد و چون از واقعه

۱۷ آذر ۲۱ دل چرکین بود عمداً با وبی اعتنائی میکرد و مسائل مهم را از او پنهان میداشت خاصه اینکه قوام عقیده داشت طبق قانون اساسی شاه یک فرد غیر مسئول میباشد و نباید او را در مسائل مملکتی دخالت داد ولی شاه مینویسد که قوام میخواست افسران فراری را به ارتش بازگرداند و من نپذیرفتم که قوام بروی پای من افتاد و التماس کرد و گفت تا موافقت نکنید بر نخواهم خواست. این مطلب بکلی دروغ است)

\*

دکتر فرهنگ در خاطرات خود مینویسد :

قوام برای در دست گرفتن دکترا و ویدوشبستری برنامه ای تنظیم کرد برای این منظوری که جواز چای بنا میکی از رابطه های فرقه دمکرات ما در نمود و با فروش آن بهر کدام از آن دو نفر یکمدهزار تومان رسید. این دو با دریافت پول جواز تا حدودی نرم شده و از قوام درخواست کردند که برای مدتی کوتاه استراحت به راه مسبر روند. این با قوام نقشه دیگری طرح کرد وقتی این دو نفر به هتل را مسرفتن در هتل دوزن زیبا توجه آنها را جلب نمود. که خیلی به آنها نزدیک شدند. وقتی این دونا مشغول خود را گفتند زنها با فحش و ناسزا گفتند (شما خائن و وطن فروش هستید دست از سر ما بردارید). - دکترا و ویدوشبستری دست بردار نبودند و پس از صرف مشروب با بانوان، میگویند ما خیلی وطنپرست هستیم. زنها میگویند اگر چنین است آن سراروی کاغذ بنویسید. آنها هم نامه ای به این مضمون مینویسند (ما نوکر مطیع اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی و خادم دولت مرکزی بوده و سران فرقه دمکرات را خائن میدانیم). فردای آنروز آن دو بانوازهتل خارج شده وقتی دکترا و ویدوشبستری برای ادا مه مذاکره به تهران می آیند قوام نامه آن دوزن زیبا را به آنها نشان میدهد و میگوید با این نظر باید بروید و برای تهران کار کنید. آنها وقتی با این امر مواجه میشوند تسلیم دولت مرکزی شده و از ترس اینکه این نامه افشاء نشود برای دولت مرکزی کار میکردند و شخصاً هم با استقبال ارتش

آمدند .

ترتیب کار را یکی از اعضای حزب دمکرات داده بود که یکبار هم بارش مصنوعی و عوامه در مسجد شاه بمنبر رفت و بنا م حجت الاسلامی که از نجف آمده بر علیه آیه الله کاشانی صحبت کرده بود . او دو زن ارمنی را برای اینکار آماده کرده بود که بعداً قوا م برای هر یک از آن بانوان نفری ۱۵۰۰ تومان فرستادولی آنها رد کرده گفتند ما برای وطنمان کار کردیم و احتیاج به پول نداریم . \*

نگارنده دکتر جاوید را از نزدیک میشناسم خيال میکنم این مطلب واقعیت نداشته باشد . شبستری را نمی شناسم ولی کسی که رئیس مجلس آذربایجان شده آنقدر خائن نبود که با بین سادگی وسیله دو زن چنین نامه ای بنویسد و نسبت خیانت بفرقه دمکرات بدهد . دکتر جاوید مرد پخته و متین بود و سالهای سال او را میدیدم که در خیابان شاپور مطب کوچکی داشت و بعد از پایان ماجرای فرقه دمکرات هم در آنجا بمعالجه بیماران میپرداخت . کسانی که او را میشناختند می گفتند مرد متین و موقسری بوده است ، او جوان و بوالهوس و بی تجربه نبود که با این بازیها بدا م بیفتد . شاید با زیگران آنروز حزب دمکرات پیش خود بر نامه ای تهیه کرده بودند و زنهای را آماده ساخته باشند ولی چنین نامه ای نمی تواند درست باشد .

دکتر جاوید و شبستری در دادگاه نظامی محاکمه و بدو سال حبس محکوم شدند ولی مورد عفو ملوکانه قرار گرفته پس از دو ماه از زندان آزاد شدند .

\*

ارتشبد فردوست در خاطرات خود چنین یادآور شده است :  
وقتی روسها ارتش سرخ را از ایران خارج کردند آمریکا شهبابه محمدرضا شاه را اطلاع دادند که بروسیه اخطار کرده اند که ارتش خود را از ایران خارج سازد . همین امر باعث تغییر سیاست ایران شد و از وابستگی شاه به انگلیسها کاست تا اینکه در کودتای ۲۸ مرداد شاه صدر صدر

راستای سیاست آمریکا قرار گرفت .

شاه در اوایل سلطنتش از سفیر انگلیس انزجا رشیدی داشت و از یاد برده بود که او و ترات در رسیدن به سلطنتش نقش مهمی داشته اند و از دولت انگلیس خواست که او را احضار کنند ولی آنها جواب دادند که تا پایان ما موریتش در ایران خواهد ماند .

در مورد آذربایجان قوام پس از بازگشت از مسکو از شاه خواست تا بکلیه افسرانی که در آذربایجان به پیشه‌وری پیوسته اند یکدرجه ترفیع بدهد . محمدرضا شاه با این نظر مخالفت کرد و ارتش را برای سرکوبی دمکراتها به آذربایجان فرستاد . دوستون بفرماندهی سرتیب هاشمی و سرتیب ضرابی بسوی تبریز حرکت کردند . شاه و ورزم آرا و منم با هواپیما با لاسرتونها پرواز کرده به آذربایجان نیروها برداختیم . کلاما " مشخص بود که این ستونها نمیتوانند با نیروی پیشه‌وری مقابله کنند زیرا با یداز ارتفاعات قافلانکوه که نیروهای غلام‌یحیی در آنجا مستقر بودند عبور کنند و غلام‌یحیی هم دستور داده بود که پل از قبال از قافلانکوه را خراب کنند تا مانع عبور ارتشی ها گردد . با این وجود قبل از اینکه نیروی ارتش به قافلانکوه برسد مردم تبریز قیام کرده بیش از دو هزار نفر از دمکراتها را کشتند و خانه پیشه‌وری و مجلس آذربایجان را به آتش کشیدند و پس از کنترل شهر به استقبال ارتش آمدند .

من روز ۲۳ آذر از طرف شاه به آذربایجان رفتم . وقتی وارد فرودگاه شدم هنوز ساختمانش در آتش میسخت . محمدرضا شاه ۵ میلیون تومان پول داده بود که بسرتیب هاشمی دادم تا بمصرف برساند . من بزدان تبریز رفتم . در زندان سه ژنرال (میلانیا - پنا هیان - یکنفر دیگر) را دیدم گفتند اینها را مردم دستگیر کرده اند . حدود ۱۲۰ فسرکه اکثر آنها من همدوره بودند . ضمن تشکر از من گفتند هیچ تقاضائی از شاه ندا رند فقط یکی از آنها بنا شهیدی که با من بستگی فامیلی داشت از من خواست تا بسته‌ای حاوی مقداری طلا و پول برای همسرش ببرم .

ولی قاسمی نام که سمت ریاست بر آنها را داشت با عصبانیت گفت با او صحبت نکنید بگذارید هرکاری میخواهند بکنند. معلوم شد که آنها صد درصد امیدوار بودند که مجدداً خود مختاری به آذربایجان باز میگردد. و آنها در مناصب خود باقی خواهند ماند.

پس از بازدید از زندان مرا به پادگان نظامی بردند. آنجا رهادر ۲۰ ساله ختمان بزرگ در زیر زمین دیده شد که حدود ۴۰ الی ۵۰ هزار مسلسل سنگین و سبک و خمپاره انداز و نارنجک در قفسه‌هایی در کاغذ پیچیده بود و در شهرهای دیگر هم همینطور که روسها برای استفاده فرقه دمکرات ذخیره کرده بودند که دست نخورده برجای گذارند.

\* \* \*



ژنرال کاویان

پروفسور شفاغی از افسران متواری به شوروی مینویسد: ژنرال کاویان وزیر جنگ با صلاح آذربایجان قبل از "درباکو" (نانوا) بوده و با افسران ایرانی بقدری بد رفتاری کرده که پیشه‌وری او را تغییر داده بریاست شهر بانی آذربایجان منصوب نمود. او فارسی حرف زدن افسران را جرم میداند.



## در آرزوی استقلال کردستان

وقتی فرقه دمکرات در آذربایجان قیام کرد قاضی محمدنیزدر کردستان خود را رهبران منطقه اعلام داشت و میخواست ( نقشه کردستان آزاد) را که از قبل طراحی شده بود پیاپی ده کند. این نقشه عبارت بود از قسمت‌هایی از خاک ایران و عراق و ترکیه و بخش کوچکی از شوروی که نقشه آن همیشه بالای سر قاضی محمد بود. او پرچم سه رنگ دیگری عکس پرچم ایران (قرمز - سفید - سبز) با علامت خوشه گندم و خورشید و قلم داشت که بر فراز ساختمانهای دولتی دیده میشد. او در یک دعوت عمومی حکومت جمهوری کردستان را اعلام داشت. پس از اوسیف قاضی با درجه ژنرالی و اونیفورم نظامی، قاضی محمدرای پیشوا و رئیس حکومت کردستان خوانند. روز ۲۴ آذر سیف قاضی با توافق هیئتی برای عرض تبریک بفرقه دمکرات به تبریز رفتند و بعد از آن دو حزب (دمکرات آذربایجان و کومله کردستان) با هم ائتلاف کردند.

\*

## قرارداد حکومت خودمختار آذربایجان با حکومت خودمختار کردستان

با اقدامات نمایندگان شوروی در منطقه قراردادی بین دو حکومت خودمختار آذربایجان و کردستان با مضا رسید. نمایندگان کرد عبارت بودند از: قاضی محمد - سیف قاضی - سید عبدالله گیلانی - عمروخان شکاک، رشیدبیک هرکی - زیروبیک هرکی - قاضی محمدخوری اشنویه (کنسول روس هاشموف) نیز مشاوران بود.

نمایندگان حکومت خودمختار آذربایجان عبارت بودند از پیشه‌وری شبستری - صادق پادگان - دکتر جاید - محمدبی‌ریا .

متن قرارداد چنین بود:

- ماده ۱- در هر جایی که دو حزب لازم تشخیص دهند نمایندگان رسمی طرفین در هر دو منطقه اختیار کافی داشته باشند .
- ماده ۲- در نقاطی از آذربایجان که ساکنین بیشتر آن کرد باشند کار ادارات دولتی بعهده اکراد خواهد بود و بالعکس .
- ماده ۳- برای حل مسائل اقتصادی کمیسیون مختلطی تشکیل و تصمیمات کمیسیون با مساعی سران هر دو حکومت اجرا خواهد شد .
- ماده ۴- در صورت لزوم بین حکومت ملی آذربایجان و کردستان اتحاد جنگی منعقد و طرفین از کمک‌های متقابل برخوردار خواهند شد .
- ماده ۵- هرگونه مذاکره با حکومت تهران با موافقت هر دو حکومت آذربایجان و کردستان مقدور خواهد بود .
- ماده ۶- حکومت آذربایجان برای پیشرفت زبان و ترقی و فرهنگ اکرادی که در آذربایجان زندگی میکنند کوشش خواهد نمود و بالعکس .
- ماده ۷- هرکسی که برای برهم زدن مقام دوستی و تاریخی دو نژاد آذربایجان و کردستان و از بین بردن اتحاد دمکرات ملی یا خدشه دار کردن آن اقدام کند مجازات خواهد شد .

## قاضی محمد و صدر قاضی سران فرقه کومله کردستان



این قرارداد به امضای تمام شرکت کنندگان در جلسه که نا مشان ذکر  
شدرسید .

پس از امضای این قرارداد دهیئت دولت جمهوری کردستان بشرح  
زیرا علام گردید .

- ۱- قاضی محمد: رئیس حزب دمکرات کردستان و رئیس جمهور
- ۲- حاجی بابا شیخ: رئیس مجلس الوزراء
- ۳- محمدحسین سیف قاضی: نایب رئیس الوزراء و وزیر دفاع
- ۴- مناف کریمی: ملاک و تاجر، نایب رئیس الوزراء، وزیر معارف
- ۵- سید محمد ایوبیان: دوا فروش، وزیر بهداشت
- ۶- عبدالرحمن آغا ایلخانی زاده: ملاک، وزیر امور خارجه
- ۷- اسماعیل آغا ایلخانی زاده: ملاک، وزیر ارتباطات
- ۸- احمد الهی: بزاز، وزیر اقتصاد
- ۹- خلیل خسروی: تاجر، وزیر کار

- ۱۰- کریم حمدیان : کارمند دولت ، وزیر برق و تلگراف و تلفن
- ۱۱- حاجی مصطفی داودی : تاجر ، وزیر تجارت
- ۱۲- محمد امین معینی : تاجر ، وزیر امور داخله
- ۱۳- ملاحسین مجدی : امام جمعه ، وزیر دادگستری
- ۱۴- محمدولی زاده : بزاز ، وزیر زراعت

\*

اسمعیل پوروالی در مجله روزگار ننومینویسد :

حل مسئله کردستان بهمان آسانی مسئله آذربایجان صورت نگرفت. در کردستان دوقیام بهم‌گروه خورده بود. در آنجا دولت و ارتش، هم‌با کردهای جبهه عراق و هم‌با کردهای ساکن ایران سر و کار پیدا کرده بودند. قیام اول در تابستان ۱۳۲۳ در کردستان عراق بوقوع پیوسته و ملامصطفی بارزانی امیدوار بود بتواند یک کردستان آزاد و خودمختار با کمک متفقین بوجود آورد و مشارکت کردها را از طرف دیگر در حکومت مرکزی عراق تسجیل کند. در آن موقع چنین بنظر میرسید که هم‌انگلیسها و هم‌نوری سعید که خود کرد بود و هم‌ها و انگلیسها میخواستند این نقشه را پیاده کنند و (کردستان خودمختار عراق) وضع منطقه را زیر و رو خواهند کرد. شاید علت اینکه این نقشه بثمر نرسید پیدا شدن سر و کله شورویها در منطقه بود و نوری سعید هم در عراق کنار رفت و دولت پاچه‌چی با کردها در افتاد. بنحویکه ملامصطفی چاره‌ای جز روی آوردن بجانب کردستان ایران نداشت. این امر مقارن با پانزده سال ۱۳۲۴ و تأسیس حکومت محلی کردستان توسط قاضی محمد با جلب موافقت شورویها بود. بنحویکه ده‌هزار بارزانی در قلمرو حکومت او اسکان داده شدند که سه هزار مرد جنگی بارزانی بجبهه‌های سقز - بوکان - میان‌دواب - سردشت بمقابله با نیروهای ایران فرستاده شد و ۷ هزار تن اعضای خانواده آنها در نرده - اشنویه ، مها با دتقسیم گردیدند. در اوایل آذرماه که به‌همراه کبیری بمیان‌دواب رفته بودم و محمود مهرمز هم‌راه بزرگ علوی وجهانگیر تفضلی بمها با د

رفته بودند قاضی محمد به هر مزچنینی گفت: (خود مختاری برای ما مر تا زهای نیست، از شهریور ۲۰ تا بحال ما در کردستان خود مختاری داریم، ما میخواستیم مردم کرد در داخل ایران در امور خود، خود مختار باشند. میخواستیم که تدریس فرزندانمان بزبان کردی و امورات باهمان زبان باشد. ما میخواستیم انجمن ولایتی کردستان طبق قانون اساسی بفوریت انتخاب بشود. ما میخواستیم ما مورین دولتی از اهالی محل انتخاب شوند. ما میخواستیم روابط و رعیتی را بصورتی در بیاوریم که آئینده هر دو طرف تا مین باشد. ما میخواستیم تمام اقوامی که در منطقه آذربایجان زندگی میکنند اعم از ترک، آسوری، ارمنی، در برابر قانون برابر باشند و برادروا را مور را بین خود تقسیم کنند. ما میخواستیم با استفاده از منابع سرشار کردستان و توسعه کارهای کشاورزی و بازرگانی و فرهنگی و بهداشتی موجبات هر چه بیشتر رفاه مردم کردستان را فراهم کنیم. قاضی محمد گفت وقتی میخواستیم خود مختاری را در کردستان عملی کنیم نمایندگان انتخابی از نواحی مختلف کردستان به ما آمدند و (هیئت رئیسه ملی) را انتخاب کردند که ریاست آن با خود اینجانب میباشد. اما چه ضرورتی داشت که قاضی محمد در دوم بهمن ۱۳۴۲ بعنوان صدر حکومت ملی با ۱۲ وزیر از طرف مجلس ملی کردستان تعیین شد که پرچم سه رنگ ایران را وارو کنند و سبز آن پائین و رنگ قرمز را بالابرنند و علامت مخصوصی 'زخوشه گندم و خورشید و قلم برای آن بسازند. بدون تردید آنرا با بیستی ناشی از فشار شورویها دانست تا حکومت مرکزی را تحت فشار بگذارند که قرارداد نفت شمال را مورد قبول قرار دهد.

در آذرماه ۲۵ که نیروی ارتش عازم آذربایجان شد، رزم آرا برای حل مسئله کردستان با احتیاط بیشتر قدم پیش نهاد و حساب کردهای عراقی را از کردهای ایرانی جدا کرد. روز ۲۹ آذر ملامصطفی بارزانی و دوتن از سران بارزانی را بعنوان میهمان ارتش به تهران آورد و به آنها سه راه پیشنهاد کرد: ۱- سلاحهای خود را بزمین بگذارند و

تا بعیت ایران را بپذیرند. در آن صورت دولت به آنها اراضی خالصه و مخارج ۶ ماهه را میدهد.

۲- اگر نمیخواهند در ایران بمانند دولت ایران ۱۱ نفر از سربازان با رزانی را که در عراق محکوم به اعدام شده اند ندنگه میدارد ولی بقیه میتوانند بعراق برگردند.

۳- اگر دو پیشنهاد مورد قبول نیست با پیدبا رزانیها تا آخر بهمن خاک ایران را ترک کنند و الا با نیروی ایران درگیر خواهند شد.

ملا مصطفی تصمیم قطعی را بمذاکره با سران با رزانی موکول کرد. در نهم دیماه به مها با درفت و پاسخ داد که بعراق بر میگردیم. روز اول اسفند در حالیکه ده هزار با رزانی سرگرم تخلیه کردستان شدند نیروهای ارتش شروع به پیشروی کردند. اما در اواسط اسفند ارتش متوجه شد که با رزانیها بجای اینکه بسمت عراق بروند متوجه نقاط غربی آذربایجان شده اند تا با ایل شکاک تماس حاصل کنند. بهمین جهت از ۱۲ اسفند بین نیروهای ارتش و با رزانیها زد و خورد در گرفت که تا اوایل اردیبهشت ماه ادامه داشت. رزم آرا هم طی مصاحبه های گفت: (جنگیدن با با رزانیها کار آسانی نیست بتما معنی جنگجو هستند. در دفاع چنان استادند که کمتر کسی بگرد آنها میرسد. در مهمات خیلی صرفه جو هستند. کوه وها مون را بدون خستگی طی میکنند) در حالیکه قوای ارتش با با رزانیها مشغول نبرد بودند، دولت پاچه چی در عراق سقوط کرد و با ردیگر نوری سعید نخست وزیر شد و از با رزانیها خواست که بعراق بازگردند. با این نظر پس از ۵ سال و نیم ارتش ایران در کلیه مناطق بمرز رسیدند. در پنجم خرداد دهنگا میکه شاه سرگرم با زید از آذربایجان بود ملا مصطفی با تعداد فراوانی از جنگجویان خود بخاک ایران وارد شده و طول مرز ترکیه و ایران را پیمود و از راه آرا رات و با زرگان خود را بخاک شوروی رسانید.

قاضی محمد و صدر قاضی و سیف قاضی محکوم به اعدام شده بدار آویخته شدند. در آن هنگام مدرتهران شایع بود که تهران نمیخواست رأی صادره

در باره آنها اجرا شود. هدف این بود که پس از محکومیت به اعدام شاه آنها را ببخشد. اگر جز این شدیخا طرف با رزانیها بود که بانیره های دولت درگیر شده بودند و دولت میخواست به آنها بفهماند که اعمال ایشان تا شیری در سیاست دولت نخواهد داشت و اگر کار را بدتر نکنند، بهتر نخواهد کرد.

\*

سرلشگرهما یونی میگوید: وقتی برای سرکشی شهرمیانداوب وارد تلفنخانه شدم تلفنچی گفت (پیشوا میخواهد با شما صحبت کند) گفتم پیشوا دیگر کیست. گفت قاضی محمد. گفتم و فقط قاضی محمد است و دیگر پیشوا و رئیس جمهور معنی ندارد. قاضی محمد برنا مه را از من سؤال کرد گفتم شهرمیانداوب در دست ارتش است و بزودی ارتش بر سراسر منطقه مسلط خواهد شد. صلاح شما همین است که زودتر تسلیم شوید تا از برای درکشی جلوگیری شود. گفت من هیئتی رامیفرستم که قرارداد صلح را امضاء کنند. گفتم قرارداد صلح بین دو دولت است و شما ایرانی هستید و من هم ایرانی دیگر قرارداد صلح معنی ندارد تا دیسرنشده زودتر تسلیم شوید که کار بیجنگ نکشد. قاضی محمد گفت من تنها نیستم با یدبا سران اگر ادبخصوص با رزانیها صحبت کنم که سه هزار مرد مسلح جنگی دارند و در سراسر منطقه پخش هستند و اگر آنها موافقت نکنند وضع شکل دیگری پیدا خواهد کرد. قاضی محمد گفت من شیخ با (نخست وزیر) و سیف قاضی (وزیر جنگ) را میفرستم و هیئتی هم همراه آنها خواهند بود آیا تا مین جانی دارند؟ گفتم حتم "من تعهد میکنم. پس از چند ساعت آنها با دوا تومبیل و تعدادی مرد مسلح وارد شدند. بطور مفصل مذاکره شد گفتم بهتر است قبل از اینکه ارتش حمله کند شما تسلیم شوید زیرا حالا که ارتش در سراسر منطقه در حال پیشرفت است مقاومت شما فایده ای ندارد. کارهای بعدهم با دولت است که چگونه رفتار کنند. آنها گفتند ما نمیتوانیم از طرف همه کردها که خیلی شان هم مسلح هستند و بین ایران و عراق رفت و آمد دارند قبول بدهیم. با یدبا همه

مذاکره کنیم و ترتیبی داده شود که همه آنها موافقت کنند .

آنها پس از خدا حافظی رفتند و ما برنا مه حمله سراسری بمنطقه کردستان را شروع با جرا کردیم . پس از شروع حمله با زهم قاضی محمد تلفن کرد با و گفتم تا خیر در تسلیم خیلی بضرر شما خواهد بود و در تسلیم شوید که ما مجبور بجنگ داخلی نشویم . قاضی محمد گفت اگر موافق هستید و تا مین میدهند من خودم برای مذاکره نزد شما بیایم . گفتم تا مین دارید که با تفیق شیخ با با نزد من آمدند . و گفت ملامصطفی با رزانی هم قصد دیدار شما را دارد . گفتم اشکالی ندارد . گفت او هم تا مین میخواهد گفتم قول میدهم تا مین دارد . قاضی محمد گفت اگر میل دارید با هم بیکی دیگر از شهرهای کردستان برویم . قبول کردم . در جیب اول من پهلوی دست را ننده نشسته آنها در عقب قرا گرفتند . یکی از گروه بانهای مسلح و را ننده من هم از عقب میآمد . در بین راه تظاهراتی بنفع آنها میشد . و همه جا فریاد ( زنده باد پیشوا ) بگوش میرسید . ما وقتی مرا میدیدند دچار تعجب میشدند . با اینترزیکی دیگر از شهرهای کردستان رسیدیم . ساعت ۲ بعد از ظهر وقتی پیچ را دیورا با زکردیم با کمال تعجب شنیدیم که گفت امروز قاضی محمد و شیخ با با مدعیان ریاست جمهوری و نخست وزیری کردستان به ارتش ایران تسلیم شدند . فوراً پیچ را دیورا باستم چون این خبر خیلی نگران کننده بود و من هم در میان اکراد طرفدار قاضی محمد بودم . چند ساعت بعد دیدم نیروهای ارتش از کوههای اطراف در حال پیشروی هستند . نگرانی قاضی محمد و شیخ با با خیلی زیاده شد و گفتند مگر خبر را دیوتهران را نشنیدید . گفتم میدانی که صحت ندارد و شما میتوانید بهر کجا که میل دارید بروید . قاضی محمد گفت بهر حال با رزانیها تمام کوههای اطراف را اشغال کرده و تا دندان مسلح هستند . گفتم ما دقیقاً از وضع آنها مطلع هستیم و برای ارتش شکست آنها اشکالی ندارد . آنها با سرعت و عجله خدا حافظی کرده به ما با در رفتند . مرا تب را تلگرافاً بطور رمز به تهران مخابره کردم . چند ساعت بعد رزم آرا تلگراف تندی کرد که چران نیروهای مسلح کردها



را مرخص کردید؟ بچه مناسبه ارضی محمد و شیخ بابا و سیف قاضی را توقیف نکردید؟ بچه مناسبه در آنجا حملات سرعت بخرج نمیدهید؟ من تمام دلائل را تلگراف می‌کردم ولی با زپاسخ بهمان صورت بود. وقتی قاضی محمد و شیخ با با رفتند خبردار شدیم که در بعضی مناطق سر با زخا نه‌ها را کردها آتش زده و قدمقاومت و جنگ دارند. با تمام قوا وارد نبرده شده در مدت کوتاه هی‌تمام مناطق را تصرف کردیم. قاضی محمد و سیف قاضی و شیخ با با توقیف شدند. صدر قاضی که نماینده مجلس بود و رابطه نزدیکی با قوام السلطنه داشت میخواست در خانه نخست وزیر متحصن شود که وسیله رزم آرا پیغام داد و موجودش برای با زپرسی لازم است با اتفاق یک سرهنگ بگردستان فرستاده شد. ضمن با زپرسی چندتن از نزدیکان آنها اعتراف کردند که بدستور قاضی محمد مقداری از اسناد را سوزانده و مقداری از سلاحها را بجای دیگر فرستادند و خلاصه معلوم شد تا آخرین لحظه قدمقاومت داشتند. افسری که او را از تهران آورده بود گفت دستور داد در صدر قاضی را به تهران برگرداند. گفتم آنروز دستور آن بود و امروز دستور چیز دیگری است با و رسیدا دم و گفتم به تهران میروی و میگوئی هما یونی او را تحویل گرفته و به تهران نمیفرستی.

بهر صورت غائله آذربایجان و گردستان پایان یافت و ارتش شاهنشاهی در مدت کوتاه هی درسرا سر منطقه مستقر گردید و گروهی از کسانیکه نقش رهبری این ماجرا را داشتند بخارج از کشور بخصوص بخاک شوروی پناهنده شده و گروهی از زندانی شدند.

سر لشکر هما یونی در باره محاکمه و اعدام سران حزب کومله گردستان سپس به نویسنده کتاب چنین گفت :

اینها در دادگاه نظامی محاکمه شدند. با توجه با اسناد و مدارکی که بدست آمده بود و با توجه بمطالعه روزنامه‌های کردی ارگان حزب کومله و نطقهای سران کردهمه محکوم به اعدام شدند، غیر از شیخ با با که عنوان نخست وزیر را داشت و پیرمردی بود که در بین شیوخ کرد

موردا احترام خاصی بود. در این موقع هیئتی از تهران فرستاده شد که میخواستند پرونده محکومین را رسیدگی کنند. ضمناً دریا فتم که به بعضی از آنها پولهای داده شده بود، خود به سقز رفتم و بعضی از افسران اعتراف کردند که پول گرفته اند. قبل از توقیف، خود قاضی محمد برای من هم یک بسته اسکناس آورد و گفت این هدیه را از من بپذیرید. گفتم با شما سوا بقی ندارم که هدیه ای قبول کنم. با استرداد پولها فهمید که راهی برای فرار از مجازات ندارد. هیئت پس از رسیدگی در محل دربار احکام صادره را اظهار نظری نکرد و به تبریز رفت و از آنجا احکام اعدا مرا تأیید کرد. منتها از تهران پیغام داده میشد که سران کردبخصوص (قاضی محمد - سیف قاضی - صدق قاضی) به تهران فرستاده شوند. حتی صحبت از این بود که بهتر است در بین راه هدف گلوله قرار گیرند. ولی با اعزام آنها بتهران مخالفت کردم و خطر فرار و حوادث دیگر پیش بینی میشد. سرانجام از مرکز دستور اجرای حکم در مها با داده شد.

ملا مصطفی با رزانی هم وقتی بدیدن من آمد مدتی از عراقیها و مقامات سفارت انگلیس گله کرد و گفت این همه گرفتاری را آنها برای ما فراهم کرده اند. گفتم بهتر است این اعتراضات را در تهران سفارت انگلیس بکنید. گفت برای رفتن بتهران تأمین ندارم با و تأمین دادم و با اتومبیل بتهران آمدم که مدتی در با شگاه لشکر ۲ و مدتی در کرج بسر میبرد و با تسلیم با رزانی ها دیگر غائله کردستان پایان یافت.

\*

در روزنامه های آنروز در باره اعدا مسران کردستان چنین نوشته شده است :

وقتی (قاضی ها) محکوم با اعدا شدند یک هیئت ۱۲ نفری از افسران ارتش وارد مها با شدند. دادگاه صحرایی حکم اعدا مرا صادر کرده بود ولی آنها فکر میکردند که در تجدیدنظر تبرئه یا بزنند محکوم خواهند شد. هیئت اعزامی مستندات پرونده را ۸۵ روز پس از صدور حکم اعدا م

بررسی کرد. آنها مات قاضی محمد صدر حزب کومله و رئیس حکومت خودمختار کردستان قیام مسلحانه علیه دولت مرکزی و عقد قرارداد نفت با بیگانگان بنسبت ۵۱ - ۴۹ و توهین به ارتش و دستور قتل و آتش زدن بود. آنها مات دیگران همکاری با او و تأیید حکومت خودمختار و تجزیه طلب کردستان و شرکت در کلیه امور با قاضی محمدا علام شد.

جریان دادرسی ۴۸ ساعت و متناوباً بطول انجامید. دادستان چندبار بشدت بقاضی محمد حمله کرد که او در پاسخ اعتراض مینمود و میگفت اینجاء دادگاه است و باید ادب رعایت گردد.

چندبار ربعلت تشنج جلسه بعنوان تنفس تعطیل گردید. قاضی محمد بزبان کردی صحبت میکرد و ناطق زبردستی بود. او گفت تصور نکنید که من از مقدرات خود بی اطلاع بودم. من وضع خود را پیش بینی کرده بودم. اما چرا فرار نکردم؟ با وجود اینکه هر دقیقه و هر ساعت میتوانستم از مرز بگذرم. اینجا سرزمین کردستان است. هنوز قیور هشت نسل از پدران و جدان در این خاک باقی است. پس لازم بود برای بقاء ملت کردان فداکاری را بنمایم.

بهر حال پس از طی تشریفات طولانی اجرای حکم اعدام در باره هر سه نفر داده شد.

صدر قاضی نماینده دوره چهاردهم مجلس که با قوام السلطنه سرو سری داشت در تهران تلاش میکرد که برای درو پسر عمویش رانجات بدهد. ضمن تلاش توجه یافت که وجود او هم در مهاجرت با دبرای با زوجی لازم شده که بوزارت خارجه رفت و از قوام خواست که نگذارد او را به مهاجرت ببرند و الا اعدام خواهد شد. قوام با او میگوید فشار نظر میها زیاد است و شما فعلاً به مهاجرت بروید و من برای آزادی شما اقدام خواهم کرد. صدر قاضی را از مهاجرت با دژبانهای سرتیب دفتری بمهاجرت دبردند. دادگاه به ریاست سرهنگ پاریسی نیا و دادستانی سرهنگ فیوضی تشکیل و قاضی محمد و سیف قاضی و صدر قاضی را محکوم به اعدام کرد. آنها مات عبارت بود از پوشیدن لباس ژنرالی - ریاست جمهوری

کردستان - تغییر پرچم سه رنگ ایران و حذف شیر و خورشید - ملاقات با ژنرال‌های بیگانه - قتل افسران و سربازان ارتش ایران - تعهد واگذاری امتیاز نفت به نسبت ۵۱-۴۹ بخارجیها ...

تلاش فراوان بود که آنها را به تهران بفرستند ولی سیاست ارتش این بود که کارها در محل فیصله یابد. قاضی‌ها فکر میکردند با رسیدن به تهران قوام به آنها کمک خواهد کرد. بهمین جهت هیئت تجدیدنظر روز ۲۶ دیماه ۱۳۲۶ وارد مها بادشد. رئیس سرهنگ عطاء و دادستان سرهنگ نکوزاد بوده و سروان صلح جو و سروان نبوی بوکالت متهمین از طرف دادگاه تعیین شدند و پس از طی جریان محاکمه حکم اعدام تائید شد. بین دادستان و قاضی محمدکرا را گفتگوهای تنیدی میشد که یکبار دادستان آنها را (کردهای سگ صفت) نامید. قاضی محمدکه خوب صحبت میکرد گفت من میدانستم که وقتی ارتش وارد شود مرا بدار خواهند زد. با اینکه شش دستگاهاتومبیل سواری و جیب در اختیار داشتم و هر لحظه میتوانستم از مرز عبور نموده خود را مستخلص نمایم ولی مثل پیشه‌وری (زن صفت) نبودم که در موقع خطر فرار کنم.

وقتی حکم صادر شد دادارتش دستور داد که ظرف ۲۴ ساعت باید حکم اجرا شود. برای جلوگیری از هرگونه پیش‌آمدی قرار شد در نیمه شب که مردم در خواب هستند اعدام صورت گیرد.

چون باید دادستان دادگاه در موقع اجرای حکم نظارت داشته باشد قبلاً وسایل مسافرت او آماده شد تا بلافاصله پس از اعدام آنها با حرکت کند. محکومین در یکی از اتاقهای عمارت نظامی در بیرون شهر مها با دبا هم‌دریک‌اطاق بودند و حق ملاقات هم با اقوام خود را داشتند. ساعت ۱۱ همان شب یک افسر نظامی به آنها گفت که دولت اجازه داده است که آنها را به تهران اعزام دارند و تا یکساعت دیگر بمركز خواهند رفت. محکومین خوشحال شده هم‌دیگر را بوسیده و اثاثیه خود را جمع کردند. طبق نقشه قبلی هر کدام را در یک کامیون پراز نظامیان مسلح سوار کرده بمركز شهر آوردند. در اطاق بزرگی

یک کلام الله مجید گذا رده و رئیس بهداری و دادستان نظامی و یک روحانی حضور داشتند که بمحض ورود قاضی محمد از جریان مطلع شد. با و گفته شد وصیت خود را بنویس. چون نتوانست بنویسد از روحانی محل خواست که بنویسد مقدار از اموال مرا بمدرسه و بیمه رستان اختصاص دهند و کردها هم با هم متحد باشند. پس از خاتمه وصیت نامه تقاضا کرد که نماز بخواند که متجا و زازد ساعت نماز و طول کشید. پس از پایان نماز قاضی محمد را بسوی میدان بردند و وقتی چشمش بداد افتاد گفت دار زدن در مذهب اسلام مکروه است تقاضا دارم مرا تیرباران کنید و ملی چون دستور ستاد ارتش داد بود این تقاضا رد گردید. بلافاصله رئیس حکومت کردستان بدار کشیده شد. هنگامیکه او را بالای دار میکشیدند فریاد در آسائی کشید و گفت (زننده با دکرستان). در ساعت سه و نیم بعد از نیمه شب کامیون حامل سیف قاضی وزیر جنگ حکومت خود مختار رسید. او شخصاً وصیت نامه خود را نوشت و نماز خواند. وقتی چشمش به جنازه قاضی محمد افتاد دنگه کشید و گفت (زننده با دپیشوای کرد- زننده با د استقلال ملت کردستان). نعره های رعد آسای سیف قاضی مردم مها با دراز خواب بیدار کرد و ملی چون مقررات حکومت نظامی بود نمیتوانستند از خانه ها خارج شوند. وقتی او را بدار کشیدند طناب دار پاره شد و بزمین افتاد که او را فوراً پای دار سوم بردند و بالا کشیدند. ساعت ۵ صبح صدق قاضی را آوردند که از جریان آگاه شده بود شروع بناله و زاری کرد و طوری به سربازان التماس و تضرع مینمود که حتی خود را بروی زمین انداخته کفش سربازان را میبوسید. روحانی با عصا نیت گفت این سربازان و من قادر نیستیم که ترا نجات بدهیم حکم دادگاه بیدار شود بنا بر این مردانه رفتار کن و وصایای خود را بنویس. (مثل قاضی محمد و سیف قاضی شهادت داشته باش).

این حرفها قدری از حالت تضرع او کاست و وقتی او را بمیدان آوردند و چشمش بجنازه های بالای دار افتاد حالش بهم خورد که بهمان صورت او را هم بدار زدند. بلافاصله اومبیل اعضای هیئت دادگاه تجدید

نظر بطرف تبریز و میا ندواب حرکت کرد. مردم مها با دصبح زود که از خانه های خود بیرون آمدند فوق العاده مبهوت شدند زیرا تصور نمی کردند که مقدرات زما مداران کردستان چنین باشد. مدتی بعد جنازه ها را پائین آوردند و تحویل بستگان نشان دادند که بنا بر عادات خود مقداری پول سفید نشان را جنازه ها کردند و اگر قدرت حکومت نظامی نبود ممکن بود حوادث غیر مترقبه ای روی بدهد.

نکته جالب اینکه بدستور شاه بفرزندان آنها که در خارج تحصیل می کردند از طرف بنیاد پهلوی بورس داده شده بود و تا سقوط رژیم چندن از آنها در خارج تحصیل می کردند ولی فعلا "از آنها خبری در دست نیست."

\* \* \*

## فرارسان فرقه دمکرات آذربایجان به شوروی

و

### سفر شاه به آذربایجان

درست یکسال پس از شروع غائله آذربایجان و کردستان در روز ۲۱ آذر ۱۳۲۵ با این امر خاتمه داده شد و ارتش ایران با موفقیت و پیروزی وارد تبریز شده و پیشه‌وری و غلام‌یحیی و گروهی از سران فرقه دمکرات بخاک شوروی گریختند. و مردم آذربایجان و کردستان با برگزاری مراسم جشن و شادی با ردیگر احساس کردند که دوشادوش سایر مردم ایران قرار دارند و بخواه‌های آشفته‌گروهی تجزیه طلب پایان داده شد. بهمین جهت همه ساله روز ۲۱ آذر از طرف ارتش جشن باشکوهی برگزار میشد که شاه از نیروهای نظامی سان میدید.

بمناسبت این پیروزی شاه لقب (جناب اشرف) را بقوام السلطنه داد و از خدمات رزم آرا تجلیل کرد که متن هر دو فرمان چنین است :

کاخ مرمر - تهران ۲۷ آذر ماه ۱۳۲۵

جناب اشرف احمدقوام نخست وزیر

در این موقع که بیاری خداوند متعال غائله آذربایجان

مرتفع و موفقیت بزرگ نصیب کشور گردیده است لازم میدانم

خشنودی و رضا بیت قلبی خود را بشما اظها رنما یم . بدیهی است در تهیه موجبات این موفقیت مساعی و اهتمامات شما تا شیرمهمی داشته است زیرا با وجود مشکلات فوق العاده استقامت شما که محرک آن احساسات میهن پرستانه بوده است بوضع ناگوار آذربایجان خاتمه داده و بر افتخارات شما افزود . انتظار داریم با همان لیاقت و شایستگی که در کارها دارید با تکمیل اصلاحات و تهیه وسایل سعادت و ترقی کشور بر مراتب رضا مندی ما بیفزائید .

محمد رضا پهلوی

\*

سر لشکر رزم آرا رئیس ستاد ارتش شاهنشاهی

روز ۲۱ آذر ۱۳۲۵ در تاریخ ارتش ایران بیا دگار خواهد ماند . زیرا ارتش وظیفه خود را که جانبازی و فداکاری در راه میهن است به بهترین طریقی انجام داد . لازم میدانم از زحمات طاقت فرسا و شبانروزی شما که در راه سالزمان صحیح و تعلیمات کامل و بخصوص روحیات میهن پرستانه و وظیفه شناس ارتش تحمل نموده اید قدر دانی و رضا بیت خود را اظهار نمایم .

محمد رضا پهلوی

\*

پس از ختم ماجرای آذربایجان شاه که این موفقیت را ناشی از مقاومت و سرسختی خود میدانست تصمیم گرفت سفری به آذربایجان کرده به ابراز احساسات مردم پاسخ گرمی بدهد . گروهی روزنامه نگار داخلی و خارجی در این سفر همراه شاه بودند که مردم با شادمانی فراوان مقدم شاه را استقبال کردند .

آنقدر مردم نسبت به شاه ابراز احساسات میکردند که مرتب اشک شادی در چشمان شاه حلقه میزد . حتی نوشتند یک آذربایجانی میخواست



فرزند خود را جلوی پای شاه قربانی کند. که شاه مانع شد. بی تردید این یکی از زشت ترین کارهایی است که در اجتماع مادیده میشد که برای ابراز احساسات نسبت به بعضی مقامات شروع بکشتن گاو و گوسفند میکردند و بعضیها نیز بتظا هربسیا رزشتی دست میزدند که قربانی فرزند است و خوشبختانه تا بحال واقعیت نیافته است. بیا داریم که در زمان نخست وزیری دکتر اقبال بهمهاستاندارها ابلاغ شد که از کشتن گاو و گوسفند و حیوانات در مراسم استقبال جلوگیری شود تا به این رسم بربریت خاتمه داده شود.

شاه از ابراز احساسات مردم خیلی خوشحال نبود. هنگام مراجعت به تهران از دحام جمعیت بصورتی بود که شاه در نزدیکی دروودی حزب دمکرات ایران (محل کافه شهرداری) ناچار شد بمرکز حزب وارد گردد. این برای اولین بار بود که شاه بمحل یک حزب سیاسی میرفت. آنوقت عده ای معتقد بودند که قوام السلطنه برای اینکه قدرت خود را به شاه نشان بدهد گروهی از طرفداران خود و از اعضای حزب را وادار کرده بود و وضع را بصورتی درآورند که شاه مجبور شود به محل حزب وارد گردد. پس از مدتی توقف در محل حزب و کم شدن جمعیت آنوقت شاه با اتومبیل عازم کاخ مرمگردید.

\*

سرنوشت مسبین واقعه آذربایجان و کردستان - کسانیکه جریانات آذربایجان و کردستان را بوجود آورده بودند بیه دسته تقسیم شدند. گروهی بخاک شوروی گریختند. عده ای بجوخا عدا مسپرده شدند. تعدادی هم بزندان افتاده و بعداً مورد عفو و بخشودگی قرار گرفتند.

\*

دکتر فریدون کشا ورزمینویسد:

در مهاجرت مسکوکه بسیاری از اسرار بعضی از رهبران افشاشد، وقتی که دانستیم که مبخش در مدت سه سال اقامتش در ایران و در حزب چه کارها کرد برای من یقین حاصل شد که مبخش از تمام جریانات

آذربایجان وسیله با قراوف مطلع شده بود. بخصوص که پس از شکست آذربایجان در حالیکه همه ما در وضع نیمه مخفی زندگی میکردیم، کامبخش از ایران به شوروی رفت.

شورویها با لآخره نهضت آذربایجان را تنها گذاشتند و رفتند. در نتیجه ۱۶ هزار نفر از فرزندان آذربایجان ایران بدست ارتش ایران (شاه) بقتل رسیدند. قسمتی از رهبران فرقه دمکرات آذربایجان به باکومها جرت کردند و بقیه که تسلیم شدند بزندانی و شکنجه و اعدام محکوم گردیدند. این باید برای همه نهضت‌های آزادیبخش و برای همه احزاب و میهن پرستان و انسان دوستان درس عبرتی شد که باطناب دیگران بچاه نروند.

اکنون واقعه‌ای را برای شما شرح میدهم که از ظرفی نشان میدهد که نظر و رفتار رهبران شوروی نسبت به آذربایجان ایران و رهبران فرقه دمکرات چگونه بود و از طرف دیگر شخصیت بعضی از رهبران فرقه بخصوص پیشه‌وری را روشن میکند.

دریک میهمانی شام که با افتخار پیشه‌وری و روسا و افسران ارتش فرقه دمکرات آذربایجان ایران در باکو از طرف باقراوف دبیرکل حزب کمونیست آذربایجان شوروی داده شد باقراوف گفت: بزرگترین اشتباه و در عین حال علت شکست فرقه این بود که با اندازه کافی روی وحدت آذربایجان شوروی و ایران تکیه و تاکید نکرد. چنانچه افسران ایرانی که بفرقه پیوسته و در این میهمانی شرکت داشتند برایم تعریف کردند که پیشه‌وری در پاسخ باقراوف چنین گفت:

برعکس نظر رفیق باقراوف من عقیده دارم که بزرگترین علت شکست نهضت ما این بود که ما با اندازه کافی روی وحدت خدشه ناپذیر آذربایجان ایران با ایران، روی وحدت و همبستگی ما بتمام ایران و مردم آذربایجان و جدائی ناپذیر بودن آذربایجان از ایران تاکید نکردیم.

کسانی ما ننندمن که پیشه‌وری را از نزدیک شناخته اند میدانند

که شخصیت وشها متا وچنان بود که برای ابراز حقیقت و اظهار عقاید خود از کسی ترس و باک نداشت. با قراوف آشفته و متغیر شده خطاب به پیشه‌وری گفت (اوتورکیشی) یعنی مردک بنشین و با یسن طریق به پیشه‌وری توهین کرد. پیشه‌وری از این تاریخ مورد کینه با قراوف و عمال او قرار گرفت و چندی نگذشت که اوتومبیل او با یک کامیون تصادف کرد. او با غلام‌یحیی در اوتومبیل بود و نزد راننده نشسته بود. پیشه‌وری زخمی شد و او را به بیمارستان بردند. کسانی که به عیادت او رفته بودند می‌گفتند خطری متوجه او نیست ولی پیشه‌وری شب در بیمارستان فوت کرد.

با قراوف در زمان خروش فاجعه محکوم با عدام شد و او قرار کرد که از سالهای ۲۰ تا مرگ استالین (۱۹۵۳) بیست هزار نفر را کشته که پیشه‌وری یکی از آنها بود. غلام‌یحیی که از نوکران با قراوف بود پس از مرگ پیشه‌وری صدر فرقه دمکرات آذربایجان شد و با حزب توده بظا هریکی شده و عضو هیئت اجرائیه حزب توده گردید.

پیشه‌وری مردی پاکدامن، متواضع، آزاده و شفیقه آزادی‌زحمتمکشان بود. تمام عمر خود را در فعالیت‌های انقلابی و تبعید گذراند. او دوست شوروی بود و مثل غلام‌یحیی نوکر نبود. ۲۰ سال در زندان و تبعید بود. بمناسبت مخالفت آرداش که مردی جاه طلب و خودپرست بود بحزب توده راه نیافت. در ابتدای زمانمداری سردار سپهر روزنامه حقیقت را منتشر میکرد. پس از شهریور ۲۰ روزنامه آژیر را برراه انداخت. کریم‌کشا و وزیر درمبا او در روزنامه آژیر همکاری میکرد و مقالاتی با مضای کریم‌رشتی مینوشت.

\*

روزنامه (ایران تریبون) چنین نوشت: پیشه‌وری پس از واقعه آذربایجان به شوروی گریخت و مشغول نوشتن خاطرات خودش و با اینکه چند بار با تذکره‌داند که از نوشتن خاطرات صرف نظر کند او منصرف نشد و بهمین جهت گفتند که دچار سانحه اوتومبیل شده و بدره‌ای

پرتاب گردیده و بعضیها هم گفتند با ضربه سنگینی که بر سرا و وارد شده کشته شده و خاطرات نوشته شده و از بین رفت. ما در خانم پیشه‌وری در آذربایجان شوروی مرد. برادر خانم او که برای دیدار خواهرش به آذربایجان رفت بعنوان کسالت راهی قبرستان شد. داریوش تنها فرزند پیشه‌وری بعد از کشته شدن پدرش مدت‌ها تعادل روحی را از دست داده و بعداً به آلمان غربی گریخت و فعلاً "بازن و بچه‌های خود در برلن غربی زندگی میکند. خانم پیشه‌وری چند سال قبل از شاه اجازه گرفت و به ایران آمد که فعلاً "با دو خواهر دیگرش در تهران زندگی میکند.

یکی از بازیگران واقعه آذربایجان (غلام‌یحیی) بود که همراه پیشه‌وری به شوروی فرار کرد. و در سال ۱۳۶۵ در همانجا مرد. او مرتکب جنایات زیادی در آذربایجان شده که داستانهای ازتعمیرات و تجاوزات او نقل میکنند.

دکتر جهان‌نشا هلو وزیر بهداشتی حکومت پیشه‌وری در بارها و چنین مینویسد:

او اسماعیل معاون وزیر جنگ بود اما با وزارت جنگ کاری نداشت. در سال ۱۳۲۵ که عده‌ای فدائی سردوشی گرفتند او ژنرال فدائی شد. بطوری که از خود او شنیدیم نخست در روستاهای سراب شیره (دوشاب) می فروخت اما پس از آشنائی با چند تن دزد به کار قصابی پرداخت. در این زمینه خودش می‌گفت: "آنها شبانه زروستای دور دست گوسفند می دزدیدند و من در روستای خود و دیگر روستاهای دورتر گوشت می‌فروختم. روزی تیمسار آذربایجان (پیشه‌وری و من) دیدار کرد و گفت که چون غلام‌یحیی در فن سربازی یک مجسمه ناآگاه‌بیش نبوده دستور داده شود تا افسر آگاه‌هوکا را مدبرای فرماندهی دفاع قافلانکوه روانه گردد. اما پیشه‌وری موافقت نکرد. پس از رفتن تیمسار آذرمن سبب موافقت نکردن او را پرسیدم. او گفت شما که خوب میدانید غلام‌یحیی را من به آنجا نفرستادم تا او را اکنون عوض کنم. بیگمان با عوض

کردن غلام یحیی ما همگی دچار خشم و روسها خواهیم شد".

درباره سایر متهمین وقایع آذربایجان و کردستان اطلاعات مستندی در دست ندارم. دکتر سلام الله جاوید (مددزاده) و شبستری به حبس محکوم ولی معاف گردیدند. فریدون ابراهیمی دادستان آذربایجان و ۲۳ تن از افسران محاکمه و اعدام شدند. \*

انور خا ماهی مینویسد: من با فریدون ابراهیمی دادستان کل حکومت خودمختار آذربایجان به پاریس سفر کردم. روزی با او و دکتر حکمی در کافه‌ای نشسته بودیم. دکتر حکمی از او پرسید چندتا حکم اعدام صادر کردی؟ گفت خیلی. از او پرسید هنگام صدور حکم اعدام ناراحت نشدی؟ گفت دفعه اول ناراحت کننده بود ولی بعداً عادی شد و دیگر هیچ احساس نمی‌کردم. دکتر حکمی گفت بسرنوشت دادستان دادگاههای انقلاب کبیر فرانسه که بعداً خود او با گیتوین اعدام شد فکر نکردی؟ ابراهیمی جواب نداد. من چند ماه بعد وقتی عکس فریدون ابراهیمی را بالای جوبه دار دیدم فوراً این گفتگو جلوی چشمم مجسم شد. \*

بعدها برای اینکه کار آذربایجان و کردستان برای همیشه خاتمه یافته باشد ما ده‌واحده زیراتصویب مجلس گذشت.

ما ده‌واحده - کلیه اشخاصی که در غائله سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ در استان آذربایجان و شهرستان زنجان مرتکب جنحه یا جنایت عادی مربوط به غائله مزبور شده‌اند (با استثنای مرتکبین قتل و یا غارت) و همچنین شرکاء و معاونین آنها عملاً زاینکه تحت تعقیب بوده و یا بموجب حکم قطعی و غیر قطعی محکوم شده‌اند و یا اساساً مورد تعقیب قرار نگرفته‌اند از تعقیب و مجازات معاف میگردند و هیچگونه آثار کیفری بعمل آنان مترتب نمیشود. شمول این قانون نسبت بکسانی از اشخاص مذکور در قسمت اول این ماده که فعلاً "در مالک خارجه هستند در هر مورد بخصوص موکول بتصویب هیئت وزیران و صدور فرمان هماپونی خواهد بود. کسانی که خود را مشمول این قانون میدانند و دولت با نظر آنان

موافق نیست میتوانند بدیوان کشور شکایت کنند و با بین شکایت در یکی از شعب دیوان کشور رسیدگی میشود و حکم صادره قطعی خواهد بود. مقررات این قانون بهیچوجه در حقوق مدعیان خصوصی موثر نیست. کسانی که بر اثر خاتمه غائله آذربایجان خاک ایران را ترک کرده اند و طبق این ماده واحده باید مورد تعقیب قرار گیرند نمیتوانند از مقررات مربوط بمرور زمان استفاده کنند.

\* \* \*

ذوالفقاریها با تشکیل قوای چریکی و همکاری با ارتش به نبرد با فرقه دمکرات پرداختند. خانواده ذوالفقاری از خوانین بزرگ منطقه بودند که دشمنان آنها را مظہرفئودالیزم میدانستند. برادران ذوالفقاری اکثرا وقت در دولت و مجلسین شرکت داشتند.



ناصر ذوالفقاری

محمد ذوالفقاری نایب رئیس مجلس و سناتور، ناصر ذوالفقاری وزیر وکیل و شهردار تهران، محمود و هدایت و مصطفی ذوالفقاری نماینده مجلس بودند.

از برادران ذوالفقاری فقط از ناصر ذوالفقاری عکسی در دسترس بود. در سمت شهردار تهران از خودپاکی و رشادت نشان داد.

## نخستین دولت حزب ساز

از بدو مشروطیت تا واقعه آذربایجان سابقه نداشت که نخست وزیر مملکت خود به تأسیس حزب اقدام کند.

قوام السلطنه نخستین نخست وزیری بود که در سمت خود به تأسیس حزب دمکرات ایران پرداخت و چون همیشه عده ای بدور دولت حاکم جمع میشوند، شخصیت ها و افرادی بعضویت حزب دمکرات در آمدند.

وضع آنروز کشور به قوام السلطنه چنان قدرتی داده بود که میتوانست خیلی از گروهها و سازمانها را به حزب جذب کند. نزدیکی انتخابات مجلس هم کمک بزرگی با و کردها و طلبان نمایندگی مجلس هم از سراسر کشور به عضویت حزب دمکرات در آیند.

تا آنروز مقتدرترین احزاب کشور توسط چپی ها سازمان داده شده بود. حزب دمکرات آذربایجان و فرقه کومله کردستان و حزب توده ایران در کنار هم بودند که حزب دمکرات ایران در برابر آنها قرار گرفت.

نزدیکان قوام میگویند وقتی اطلاع حاصل کرد که روزیکشنبه نهم تیر ماه ۱۳۲۵مقاوله نامها ائتلاف بین حزب توده و حزب ایران منعقد میگردد که قرار است دکتر یزدی و دکتر کشاورز از طرف حزب

توده واللهیا رمالح ومهندس فریورا زطرف حزب ایران آنرا امضاء کنند، پیشدستی کرد و روز ۲۱ تیر ماه قبل از ائتلاف آنها تشکیل حزب دمکرات را اعلام نمود و مظفر فیروز را طلب تهیه مرامنامه و اساسنامه حزب شد. از قرا معلوم روسها و کارگردانان دو حزب از این اقدام ناراحت شدند که مظفر فیروز بر روسها گفته بود که زیا دهم نمیتوان بحزب توده و چپی ها اعتماد کرد و بدست قوام السلطنه و حزب دمکرات بهتر میتوان بمقا صدسیا سی آنها جا مه عمل پوشا نید .

\*

مجله پست ایران چاپ لندن از قول یک سیا ستمدار با زنشسته چنین مینویسد :

در بها رسال ۱۳۲۵ تهران مرکز فعالیت های سیا سی جاسوسان خارجی شده بود و بحران خطرناکی تمامیت ارضی ایران را تهدید میکرد . در آذربایجان و کردستان نغمه خودمختاری ساز شده بود . قوام السلطنه که تا زها زمسکوبا زگشته بود سیا ست سازش و نزدیکی با روسها و فرقه دمکرات را با کمک مظفر فیروز پیش گرفت . وقتی هم پیشه وری در تهران مذاکراتش بجائی نرسید گفت ؛ (ما نمیتوانیم با آقای قوام موافقت کنیم ولی با سازمان حکومت تهران نمیتوانیم کنار بیاییم . تهران باید این سازمان را براندازد .) پس از عزیمت نمایندگان فرقه دمکرات از تهران مظفر فیروز عازم تبریز شد و با کلیه درخواسته های پیشه وری موافقت کرد .

فعالیت های مشکوک مظفر فیروز عده ای از رجال ایران را بر آن داشت که محرمانه با قوام السلطنه تماس بگیرند و او را از فعالیت های مشکوک مظفر فیروز بر حذر دارند . بدنبال آنهم قوام میکروز سردار فاخر حکمت - عبدالحسین نیکپور - دکتر معاون - مسعود ثابتی را به نخست وزیری احضار کرد و به آنها چنین گفت : (من باین نتیجه رسیده ام که باید در این مملکت حزب بزرگی تأسیس شود که در رأس آن شخصیت های مورد اعتماد قرار بگیرند زیرا حربه ای را که دیگران استفاده میکنند



چرا ما بنفع خودمان بکار نبریم).

حاضران فکر قوام را پسندیدند و گفتند بشرطی که افراد مشکوک در آن راه نیا بند (منظور مظفر فیروز بود). قوام که مقصود آنهارا دریافت این شرط را پذیرفت و سپس اساسی زیر را برای این منظور اعلام داشت: دکتر علی امینی - غلامحسین فروهر - سلمان اسدی، منوچهر تیمورتاش - دکتر سیاح وتنی دیگر که جلسات اولیه در منزل مسعود ثابتی تشکیل شد.

مظفر فیروز از جریان آگاه شد ولی چون نمیتوانست در تصمیم قوام خللی وارد سازد کوشید آنرا زیر نفوذ خود درآورد.

مسعود ثابتی منزل نصرالدوله اعتمادی در خیابان صفی علیشاه را اجاره کرد و اثنایه دفتر حزب را هم ناصرالدین میرزا ناصری خریداری نمود و نام حزب را هم (ایران نو) گذاردند و کمیته مرکزی حزب از افراد زیر تشکیل گردید:

سردار فخر حکمت - دکتر معاون - مهندس خسرو هداایت - دکتر امینی ابوالحسن صادقی - سلمان اسدی - نیکپور - مسعود ثابتی - منوچهر تیمورتاش - ناصرالدین میرزا ناصری - غلامحسین فروهر - دکتر سیاح دکتر آشتیانی - حسین افشار قاسملو.

چند روز بعد قوام این عده را احضار کرد و گفت کدام بهتر است (من رهبر نهائی باشم یا رهبر نهائی) که پس از مذاکراتی گفته شد که بهتر است رئیس دولت رهبر نهائی باشد و از پشت پرده حزب را تقویت کند که قوام هم با خنده گفت (تصمیم خرد مندانهاست).

چند روز بعد قوام وسیله تلفن سردار فخر و دکتر معاون و مسعود ثابتی را خواست و گفت (من تصمیم شما را درباره حزب امشب اعلام میکنم و وسیله را دیو مردم را در جریان میگذارم و رهبری حزب را نیز خودم بر عهده میگیرم). آنها گفتند مراتب را با اطلاع اعضای کمیته مرکزی (حزب ایران نو) میرسانند.

شب هنگام قوام در راه دیوچنین گفت: (برای اینکه در آینده تحت

برنامه معینی بتوانیم موفقیت‌های بیشتری بدست آوریم و نظریه اینکه اصول دموکراسی ایجاب می‌کند که با تشکیلات اجتماعی و برنامه مشخص دموکراتیک بسوی اصلاحات پیش برویم مصمم شدم که با پشتیبانی عناصر فعال و آزادیخواه حزبی بنام دمکرات ایران تشکیل بدهیم.)

اعلام این خبر برای همه اعضای کمیته مرکزی حزب ایران نو تکان دهنده بود و همگی گفتند دیگر حزب دمکرات ایران چه صیغه‌ایست؟ یا مظفر فیروز رخنه کرده و با این اسم خواسته بین حزب دمکرات ایران و فرقه دمکرات آذربایجان تشابه اسمی را بمیان آورد.

بلافاصله پس از تشکیل این حزب از طرف حزب توده و حزب ایران اعلامیه‌ای منتشر شد و ائتلاف دو حزب را اعلام داشتند که دکتر کشاورز و نورالدین الموتی و ایرج اسکندری از طرف حزب توده و اللهیار صالح و مهندس فریورا از طرف حزب ایران امضا کردند که همین امر منجر به کناره‌گیری عده‌ای از حزب ایران شد.

چند روز بعد اسمی اعضای کمیته مرکزی حزب دمکرات ایران از را دیوتهران چنین اعلام شد: سردار فخر حکمت - محمدولی میسرزا - فرما نفرمانیان - مظفر فیروز - موسوی زاده - سیدهاشم و کیل - ابوالحسن حائری زاده - عمیدی نوری - محمود محمود - زین‌العابدین فروزش - حسن آرسنجانی - ابوالحسن صادقی ... ضمناً معاونت رهبری حزب بعهد مظفر فیروز گذاشتند.

روز پنجشنبه دهم تیرماه ۱۳۲۵ هیئت وزیران بدون حضور نخست وزیر تشکیل شد و وزیران دسته جمعی استعفای خود را امضاء کردند و قوام کابینه ائتلافی را روز بعد شرح زیر معرفی کرد:

سپهداد حمیدی وزیر جنگ - هژیر وزیر دارائی - اللهیار صالح وزیر دادگستری - دکتر اقبال وزیر پست و تلگراف - انوشیروان سپهبدی وزیر مشاور - امیرعلائی وزیر کشاورزی - دکتر یزدی وزیر بهداشت - دکتر کشاورز وزیر فرهنگ - ایرج اسکندری وزیر پیشه و هنر - مظفر فیروز با حفظ سمت معاونت نخست وزیر و وزیر کار و تبلیغات شد.

قوام السلطنه علاوه بر نخست وزیر پست وزارت خارجه را هم برعهده گرفت .

شرکت توده ایها در کابینه ائتلافی و فعالیت های مظفر فیروز در راه نزدیکی ایران و شوروی، انگلیسها را بکلی ناراحت کرده بود که دست با قداما می زدند .

مقارن وقایع آذربایجان نشریات کشورهای عربی سروصدای زیادی برای نجات برادران عرب از دست ایرانیها برآه انداختند . در عراق حزبی بنا ما استقلال تاسیس شد و از شورای امنیت سازمان ملل تقاضا کرد که در خوزستان رفتارند مکنند تا معلوم شود که اهالی تقاضای الحاق بعراق را دارند . بی بی سی ضمن اشاره بواقعه آذربایجان گفت هیئتی از شیوخ خوزستان بریاست شیخ احمد خزعل پسر شیخ خزعل وارد بغداد شده و در باره الحاق خوزستان به عراق با دولت مشغول مذاکره هستند .

هیچیک از این خبرها تغییری در روش کابینه قوام نداد و مظفر فیروز تماما مساعی خود را بکار میبرد تا در انتخابات آینده کاندیدای های مورد نظر را موفق سازد . برای انجام این مقصود با دیدکائیدف بزرگ از حزب دمکرات ایران و حزب توده تشکیل میشود . نقشه این بود که اکثر کرسیها بدست طرفداران سیاست شوروی بیفتد . مظفر میخواست در ائتلاف ساپرا حزب از قبیل دمکرات آذربایجان و کردستان و حزب ایران هم باشند .

اولین قدم مظفر فیروز این بود که یک گروه آئی با حضور قوام السلطنه و رضا روستا و دکتر جودت نمایندگان شورای متحده تشکیل بدهد که در این جلسه قرار شد که مسئله کارگری منحصر به شورای متحده باشد . چند روز بعد هیئتی بریاست دکتر جابویدا ز آذربایجان وارد تهران شد و حزب توده برای او ضیافتی داد که قوام هم شرکت کرد و ضمناً به خبرنگار رویتر گفت (حزب دمکرات ایران با حزب توده از لحاظ آزادیخواهی اختلافی ندارد) .

در همین موقع که این اقدامات موجب نگرانی انگلیسها شده بود تلگراف رمزی از چهار محال بختیاری به امضاء ابوالقاسم بختیاری بعنوان نخست وزیر رسید که خبر داده بود در اصفهان توطئه‌ای با شرکت کنسول انگلیس بنام (گلدو) و مشا و رسفارت بنام (چارلز آلن ترات) علیه کابینه ائتلافی در شرف تکوین است و نامه‌ای هم برده شد. روز بعد مظفر فیروز معاون نخست وزیر و وزیر کار بطور ناگهانی عازم اصفهان شد. در فرودگاه به فرمانده پادگان اصفهان دستور داده که جهان‌شاه صمصام بختیاری فرماندار چهار محال و برادرش امیر بهمن را دستگیر کرده در منزل فرمانده لشکر زندانی کنند. این عمل برای همه غیر مترقبه بود که ناگهان بدستور مظفر فیروز، مصباح فاطمی - شیروانی مدیر روزنامه میهن - برادران رشیدیان - مرتضی قلیخان بختیاری توقیف گردیدند.

بعداً اعلام شد که با زداشت شدگان در توطئه‌ای علیه دولت دست داشته و میخواستند در اصفهان یک میهمانی ترتیب داده افسران لشکر را به آن دعوت کنند و سپس از سه طرف بشهر اصفهان حمله کنند و پس از ویرانی ساختمان حزب توده و بدارآویختن سران آن حکومت خود مختار ضد کمونیستی در اصفهان اعلام کنند.

عده‌ای معتقد بودند که موضوع توطئه ساختگی بود و اختلاف ابوالقاسم بختیاری و جهان‌شاه خان صمصام که مشترکاً امور فرمانداری چهار محال را بر عهده داشتند موجب ارسال این گزارش شده بود. بهر حال اقدامات مظفر فیروز که بدون مشا و ره‌با نخست وزیر و زرا صورت گرفته بود موجب شد که در هیئت دولت اختلاف نظر بوجود آید. دکتر اقبال و هزیر در مقابل وزرای توده‌ای قرار گرفته بعداً رزم‌آرا هم به آنها پیوست.

بدنبال این جریان بود که مظفر فیروز به شهر بانی میرودواز سرهنگ حجازی فرمانده لشکر خوزستان که در آنجا بوده در باره توطئه با زجوئی میکند و بین آن دو کشمکش میشود که حجازی به ستاد ارتش رفته

بنا هنده میشود. مظرفیروز جریان را به قوام میگوید و هم عصبانی شده از رزم آرا میخواهد که حجازی را تحویل بدهد ولی رزم آرا میگوید افسر ارتش باید در زندان ارتش با شد ولی قوام نپذیرفته، میخواهد که حجازی تحویل شهر بانی بشود. پس از انجام اینکار افسران ارتش عکس العمل نشان میدهند بنحویکه قوام مجبور شده بوزارت جنگ برود و از افسران بمناسبت توهینی که بسرهنگ حجازی شده عذر بخواهد.

بدنبال این جریان واقعه فارس و نهضت جنوب اتفاق میافتد. مظرفیروز به قوام فشار میآورد که ائتلاف بزرگ احزاب صورت گیرد. قوام که مخالف بود آنرا به شورایی عالی حزب محول ساخت. مظرف که از شورایی عالی حزب اطمینان داشت هنگام تشکیل شورایی عالی حزب عده‌ای از نمایندگان احزاب موثلفه را (شبستری - دکتر جاوید - رضاروستا آرداش و انسیان - مهندس زیرک زاده - مهندس حقشناس، صدر قاضی) در وزارت کار نشانده بود تا پس از اینکه برنامۀ ائتلاف به تصویب شورایی عالی حزب رسید برای امضای آنها بیاورد و دربارا که مخالف اینکار بود در مقابل عمل انجام شده بگذارد. ولی در شورایی عالی حزب ورق برگشت. مظرف در شورایی عالی حزب گفت در ائتلاف حزب دمکرات ۶۱ کرسی و احزاب دیگر ۵۹ کرسی خواهند داشت.

ارسنجانی و فروزش طرفدار پیشنها د فیروز بودند ولی مکی و چند تن دیگر مخالف بودند. یکی دیگر از مخالفین گفت ما زیر بار پیشنها د حضرت والا که با نظر پرور و فسور با رونیان رئیس بیما رستان شوروی تهیه شده نمیرسیم. زیرا او میخواهد کشور ما را بدامن کمونیسم بیا نندازد. بهمین جهت پیشنها د ائتلاف رد شد. جریان به اطلاع شاه رسید که قوام را خواست و گفت "کابینه ائتلافی منحل و کابینه جدیدی تشکیل بدهد". قوام هم که از تحریکات مظرفیروز خسته شده بود در ترمیم کابینه وزیرای حزب توده و حزب ایران را کنار گذاشت. مظرفیروز هم بعنوان سفیر ایران در مسکو تعیین شد. عده‌ای هم معتقد بودند نهضت جنوب و ائتلاف وزراء دربارۀ آنهم بهتر میمکابینه کمک کرد.

ولی فیروزا زرفتن به شوری تعلل میورزید .

\*

یکی از مطلعین در مجله خواندنیها چنین نوشت :

من از قوام السلطنه شنیدم که لیست نمایندگان دوره پانزدهم را با مشورت شاه تنظیم کرده است . برای اثبات آن میگفت در لیستی که پس از مطالعات فراوان تهیه شده و از نظر شاه گذرانیدم نام عمیدی نوری و زین العابدین فروزش در ردیف کاندیداهای با بل بود . شاه قلم را برداشت و روی نام این دونفر و همچنین ارسنجانی خط کشید و گفت انتخاب اینها بصلاح نیست . من در برابر شاه ایستادگی فراوان کردم چون علاوه بر صمیمیت آنها که در روزنامهها ایشان میدیدم تعصب اجازة نمیداد که آنها را از خود برنجانم . آنهم موقعی که اعلامیه حزب دمکرات در مورد کاندیداتوری آنها صادر شده و بمحل رفته بودند . به شاه عرض کردم که چون دینی در برابر این عده دارم متاسفانه نمیتوانم از انتخاب محرومان کنم . شاه گفت اگر اینطور است دیگر مشورت با من لزومی ندارد . خودتان هر تصمیمی اتخاذ میکنید اجرا کنید . من ب فکر رسیدگی نکنم در برابر مخالفین حمایت کرده و باتحصن در برابر از طرف شاه تصمیمی اتخاذ گردد . از این نظر فوراً بشاه گفتم از توجهات اعلیحضرت سپاسگزارم ولی این پیه را به تنم مالمیدم و قبول کردم که عباس اسکندری - عمیدی نوری - فروزش - ارسنجانی و چندتن دیگر از صمیمیترین یاران من انتخاب نشوند چنانکه عمیدی نوری و فروزش انتخاب نشدند ولی ارسنجانی و اسکندری بر خلاف پیمانهای که با شاه بسته بودم انتخاب شدند . البته موضوع اسکندری و ارسنجانی با عمیدی نوری و فروزش جدا بود چون در عمل ، دونفر اولی را صمیمیتر از دیگران میدانستم و حاضر شدم شاه را از خود برنجانم تا آن دونفر انتخاب گردند ولی این بنبف شاه تمام شد چنانکه دیدیم اعتبارنا مه ارسنجانی در مجلس رد شد .

وکلای این دوره میخواهند استندتقی زاده در مقابل سردار فخر که

از طرف قوام کا ندیدای ریاست شده بود موفق گرد دو قوام از همانجا احساس کرده که مخالفینش در مجلس زیادهستند .

هنگام افتتاح مجلس پانزدهم موسوی زاده بقوام گفته بود که نمایندگان حزب دمکرات که ۸۰ تن هستند در کلوب مرکزی حزب حضور یافته به کلام الله مجید قسم یاد کنند که در تمام دوره نمایندگی بر هر کل حزب و حکومت فعلی وفادارند و تا سرحد امکان پشتیبانی و جانبداری خواهند نمود . وقتی قوام وارد جلسه شد بعلمت مطالب تنیدی که دکتر بقائی گفت قوام جلسه را ترک کرد .

\*

اعزاز نیک پی مینویسد : یکروز قوام السلطنه مرا خواست و شوارتسکف رئیس ژاندارمری را هم حاضر کرده بود . بمن گفت با وبگونمیخواستم مترجم اینجا باشد چون مسئله مهمی مطرح است و من مطالب را با یک ترجمه میکردم . قوام گفت با وبگوهمین الان با یک هوای پیمای نظامی به تبریز برو و در آنجا منصور الملک استاندار را دستگیر و تحت الحفظ به تهران بیاور . همان هوای پیمای آورد . در ژاندارمری بماند تا دستورات لازم را بعداً بدهم . قبل از ترجمه گفتم قربان منصور الملک از طرف خود جناب عالی باین سمت برگزیده شده و باین نظر توقیف وضع خیلسی بغرنج خواهد شد و از نخست وزیر خواستم که در باین تصمیم تنسید ، بررسی و تجدید نظر شود . قوام گفت نمیدانید این شخص در آذربایجان چه میکند و دست بکارهای بی رویه ای زده است . با چه مربوط است که برای مجلس چه اشخاصی بایدها ندیده شوند . چرا بایدها کاندیداهای حزب دمکرات مخالفت کند . همچنین مخالفین خود را بعنوان همکاران پیشه وری بزدان بیاندازد . پادشاه و من و دولت زحمت کشیدیم تا آذربایجان از دست رفته به ایران بازگشت و حالا او دار تمام زحمات را از بین میبرد و ممکن است با سوء سیاست منصور الملک با زهم آذربایجان از دست برود .

اجازه خواستم در اینکرمطالعه و بررسی زیادهتر بشود و از شوارتسکف

هم خواستم که مطلب مهمی مطرح است که بعداً بشما اطلاع داده خواهد شد. صمناً تقاضا کردم بعنوان وزیر پست و تلگراف به آذربایجان بروم و منصور را متوجه اوضاع و احوالات او بکنم که در روش خود تجدید نظر کند. اینکار رشد و طوفان بر طرف گردید.

\*

فرخ مینویسد: قوام السلطنه با تاسیس حزب دمکرات میخواست مدتها بحکومت ادا مدهد. در او خرد و متش مطبوعات با او در افتادند و صورتهائی با نام اشخاص منتشر ساختند که پروا نه های جو- چوب، چای - برنج - قند و شکر - حریر بنا و اشخاص ما در شده که هر یک نیز مبلغی بحزب دمکرات کمک کرده اند و واسطه معاملات هم قنبر چهاردهی پیشکار قوام بوده است. همچنین اسامی گروهی از نمایندگان ثروتمند را منتشر ساخته بودند که هر یک از آنها مبلغی از پانصد هزار تا دو میلیون ریال نقد داده بودند. وقتی هم این عده وکیل شدند قوام همه آنها را خواست تا قسم نامه ای را امضاء کنند که به (جناب اشرف) وفا دار باشند. متن قسمنامه چنین بود:

(اینجا نب بکلام الله مجید و بخداوند متعال و بشرافت خود سوگند یاد میکنم که در تمام موارد و مواقع خصوصاً در دوره پانزدهم قانونگذاری نسبت بقانون اساسی پایدار و صادق و نسبت بر هیرکل حزب دمکرات ایران وفا دار و صمیمی و پشتیبان باشم. در سیاست خارجه با هرگونه اعمال نفوذ بیگانگان که مخالف استقلال مملکت و باعث تزییع حقوق ملت ایران باشد مقامت و مبارزه کرده و مرگ را بر متابعت از امیال بیگانه ترجیح داده و در سیاست داخلی خود را خدمتگذار ملت دانسته و پیوسته برای رفاه و سعادت جامعه ایرانی کوشش و بذل و جهد نمایم.)

قوام شخصاً از انتخاب شدگان امضاء میگرفت و ۷۴ نفر از منتخبین آنرا امضاء کردند.

در جلسه سوگند مهندس خسرو هدایت پیشنها دکرده که بهتر است در



جلسه فراکسیون راجع به اعتبارنامه‌ها تصمیم گرفته شود. دکتر بقائی گفت من از مال دنیا هیچ ندارم ولی در بین نمایندگان حزب دمکرات افرادی هستند که افکار عمومی آنها را کثیف ساخته است. حزب اگر به حقانیت خود اعتقاد دارد بایستی از همین جا آنها را طرد کند. من رسماً میگویم که اگر آنها طرد نشوند من از وکالت استعفا خواهم کرد.

حائری زاده هم گفت مسئله رد یا قبول اعتبارنامه یک عقیده شخصی است. من عقیده وایمانم را بحزبی که دست بکاخلاف میزند نخواهم فروخت. من بکسی که اعتقاد نداشته باشم رأی نخواهم داد.

قوام خیلی ناراحت شد و گفت (شماها دارید تحریک میکنید).

در جلسه بعد با زهم پس از مذاکراتی قوام خطاب به حائری زاده گفت (برو از حزب بیرون، از این لحظه از حزب اخراجی) باین هم اکتفا نکرد و دستور داد این مطلب را در رادیو بگویند.

در همان ایام خشنودنا می بشهرداری تهران رفت وزیر گوش مشایخی که مورد علاقه خاص قوام بود. او را گرفتند و بزندان انداختند و با گذشت مشایخی آزاد شد. او را به هیئت رئیسه مجلس آوردند چنان گفت: وقتی حزب دمکرات تشکیل شد من با جمعیت رفیقان بآن پیوستیم. واسطه مظفر فیروز بود. من پولهای خرج کردم قرار شده بود بمن بدهد. مرا نزد مشایخی شهردار بردند. افراد سرشناسی از حزب بمن گفتند باید تکلیف محمد مسعود مدیر مرد امروز و علی اقبال روشن شود. میگفتند باید به مکی و عبدالقدیر آزاد گوشمالی داد. میگفتند باید میرا شرافی را از بین برد. باید علیه مدیر صدای وطن اعلامیه منتشر کرد. حتی میگفتند آراش را که روایتش با حزب بد شده باید از بین برد. مرا نزد مشایخی بردند که پولها پرداخت شود. من جریان را به آراش خبر دادم و اختلافات پیش آمد و منجر به آن واقعه شد. (مشایخی بعداً گفته‌های علی اکبر خشنود را تکذیب کرد و گفت او مرددا نم‌الخمیری بود).

\*

قوام السلطنه برای تا مین محارج حزب بفکر دادن جواز افتاد

تا از این راه مبلغی بحزب کمک شود. که حدود ۴۴ میلیون ریال از راه فروش جواز برنج و جو و چای بدست آورد و همچنین مبلغی از کاندیداهای ثروتمند حزب برای شرکت در انتخابات گرفته شد که حدود دو میلیون و دو بیست هزار ریال بمخارج علنی حزب اختصاص داده شد و چهار میلیون و هشتصد هزار ریال آن تا آخرین روز باقی مانده بود که از حساب بانک شاهی حزب بحساب شیروخورشید سرخ در دولت حکیمی منتقل شد. در حدود بیست و یک میلیون ریال بمصرف سازمانهای کسب خبر و مخارج متفرقه حزب رسیده بود.

\* \* \*

## مجلس پانزدهم ردقرار دادنفت شمال<sup>۹</sup>

با انجام انتخابات دوره پانزدهم عده زیادی از دوستان و نزدیکان قوام با این مجلس راه یافتند و احتمال این بود که هر چه قوام بخواهد در این مجلس تصویب شود.

در مهرماه سال ۱۳۲۶ مجلس افتتاح گردید. پس از آمادگی مجلس قوام مطابق تشریفات پارلمان از سمت خود استعفا کرد و با ردیگر ما مورتشکیل کا بینه شد. در ۲۹ مهرماه ۲۶ ضمن گزارش مبسوطی که درباره مسافرت به مسکو و حوادث آذربایجان و کردستان و تنظیم موافقتنامه نفت دادان مجلس تقاضا کرد که هر چه زودتر لایحه نفت تصویب گردد.

روزنامه‌ها درهما نوقت جسته و گریخته مینوشتند قوام با واگذاری نفت بروسها موافق نیست و حتی گفته شد که در جلسه سری مجلس گفته است که بخاطر حل مسئله آذربایجان و تخلیه ایران از ارتش سرخ موافقت نامه نفت ایران و شوروی را پذیرفته است. همچنین قوام پس از اخذ رأی اعتماد از مجلس گفت این رأی بخاطر برنامه‌های اصلاحی دولت میباشد و نباید آنرا بمنزله تصویب اقدام من در انعقاد موافقتنامه

نفت با شوروی تلقی کرد. من گزارش خود را در باره نفت بمجلس میدهم و اتخاذ تصمیم در این مورد با مجلس است. دولت ایران انتظار ندارد در صورتیکه مجلس لایحه را نفت را تصویب نکند دولت شوروی رویه دوستانه‌ای را که همواره نسبت به ما داشته تغییر دهد.

سرانجام قوام فقط نامه نفت شمال با شورویها را بمجلس برد و ظاهراً صراحتاً در تصویب آن داشت ولی مجلس ساخته و پرداخته قوام زیر بار آن نرفت.

جالب اینکه پیشنهاد (کأن لم یکن) شدن موافقت نامه نفت ایران و شوروی از طرف دکتر شفق داده شد که در تمام مذاکرات مسکو دوشادوش قوام السلطنه شرکت داشت و کسی نبود که بیگانه‌ها را ببزند. در حقیقت با یک بازی ما هرآنچه موافقت نامه نفتی ایران و شوروی رد شد. در این جلسه قوام در باره تصویب موافقتنامه پافشاری زیادی بخرج داد ولی ظاهراً مجلس زیر بار نرفت و متن ماده واحده با اصلاحاتی که در آن بعمل آمد با این شرح تصویب شد:

متن ماده واحده قانونی کان لم یکن شدن نفت شمال

ماده واحده - نظریاً اینکه آقای نخست وزیر با حسن نیت از قانون آذرماه ۱۳۲۳ استنباط درستی نکرده اند و مجلس ایران استنباط فوق الذکر را مطابق مفهوم واقعی قانون فوق الذکر تشخیص نمیدهد، موافقت نامه نفت ایران و شوروی "کان لم یکن" فرض میشود.

ب - با ید دولت ایران در ظرف ۵ سال در نواحی شمال کشور تفحص کامل کند و مناطقی که نفت خیز را معلوم نماید تا مجلس طریق استفاده از این ثروت ملی را وسیله قانون معین کند.

ج - امتیاز نفت به بیگانگان و بجا دهر شرکتی که خارجیها در آن سهام باشند ممنوع است.

د - در صورتیکه وجود نفت بمقدار قابل استفاده مسلم گردد دولت میتواند در برابر فروش محصول آن با اتحاد جماهیر شوروی

و اردمذاکره شود و نتیجه را با اطلاع مجلس برسانند .  
هـ - دولت موظف است درباره امتیازهای موجود بخصوص  
شرکت نفت جنوب برای احقاق حق ایران اقدامات لازم را بعمل  
آورده و مجلس را از نتیجه مذاکرات مطلع کند .

\*

در این ماده واحده ( ادعای غبن ایران در نفت جنوب ) هم ذکر  
شده بود همچنین به ( استقرار کمیته ایران بر بحرین ) نیز اشاره  
شده بود و دکتر آرسنجانی که آنوقت هنوز اعتبارنامه اش رد نشده بود  
و در جلسات مجلس شرکت میکرد ، پیشنهاد کرده بود که قرارداد نفت  
جنوب هم لغو شود و همچنین پس از استقرار کمیته ایران بر بحرین  
امتیاز شرکت نفت آمریکائی هم در آنجا ملغی گردد که این دو پیشنهاد  
مورد تصویب قرار نگرفت .

محمدعلی مسعودی که نماینده مجلس در آن ایام بود میگفت یک  
روز قوام مرا خواست و گفت محرمانه میگویم که بایده این قرارداد نفت  
رأی مخالف داده شود . شما بطوریکه مطلب درزنکنند بهر یک از وکلای  
موردا عتما دستند مطلب را بگوئید .

به چند تن دیگر از نمایندگان مجلس هم این مطلب را گفته بود بنحویکه  
همه از نظر قوام آگاه بودند . روزیکه قوام برای دفاع از لایحه نفت به  
مجلس آمده بود در اطاق سردار فخر حکمت از من پرسید که آیا همه وکلای  
در جریان قرار گرفته اند ؟ گفتم بهم گفته شده است غیر از چند نفر که  
یکی از آنها دکتر طباطبائی شد . بلافاصله وسیله اکبرخان پیشخدمت  
مخصوص خود دکتر طباطبائی را خواست و باو هم گفت که رأی مخالف بدهد . در  
نتیجه با وجود دفاع سخت قوام از لایحه ، مجلسی که اکثر نمایندگان  
آن با قوام را بیطرف نزدیک داشتند همه غیر از عباس اسکندری به لایحه  
نفت ( قوام - سادچیکف ) رأی مخالف دادند و این نشان میدهد که  
قوام چه مرد وطن پرست و مصلحت اندیشی بود که با این مانور ما هر آنه  
از دادن نفت شمال به شورویها خودداری کرد .

اسمعیل پوروالی در مجله روزگار ننوینویند :

نقشه‌ای که قوام برای طرح مسئله نفت شمال در مجلس پانزدهم در نظر گرفته بود این بود که عصر ۲۸ مهر ماه ۱۳۲۶ در مجلس شرکت کند و پس از اینکه در اطراف جریان‌ها دوره فترت گزارشی به مجلس می‌دهد بگوید چه مقتضیاتی ایجاب می‌کند که در ۱۵ فروردین ۲۵ موافقت نامه‌ای با سادجیکف در زمینه تخلیه ایران از ارتش سرخ و طرح شرکت مختلط نفت ایران و شوروی امضاء کند. آنگاه عده‌ای از نمایندگان حزب دمکرات بسرپرستی دکتر شفق طرحی بقید و فوریت تقدیم کنند که در بندهای اول و دوم آن موافقت نامه قوام و سادجیکف در زمینه نفت شمال (کمان لمیکن) ولی در عین حال به شوروی وعده بدهد که هر وقت دولت ایران قادر باشد استخراج نفت شد برای شوروی در فروش نفت اولویت قائل گردد و در بندهای سوم و چهارم بر روی مسئله نفت جنوب و مسئله بحرین انگشت بگذارد که نشان داده شود دولت و مجلس به سیاست شمال و جنوب بیک چشم نگاه می‌کنند. در جلسه محرمانه‌ای که آنروز تشکیل شد، حسن آرسنجانی که جزو وکلای حزب دمکرات بود پیشنهاد کرد چون رضا شاه دیکتاتور بود و چریل همین امر را تأیید کرد، لذا تجدید قرا ردا نفت جنوب فاقد اعتبار بوده و ملغی است. در باره بحرین نیز این نکته گنجانیده شود که با استقرار حاکمیت ایران بر بحرین امتیازات شرکت‌های نفت آمریکا بی در آنجا نیز جنبه قانونی ندارد. هر دو پیشنهاد در دشد و مقرر گردید در جلسه علنی فقط ماده واحده بهمان صورتی که تنظیم شده بود تصویب گردد. با اینکه صد وکیل در مجلس بودند قوام بجلسه نیا مد و جلسه تعطیل گردید. معلوم شد، جرج آلن سفیر آمریکا که بترکیه رفته بود ساعت چهار و نیم بعد از ظهر هما نروز مراجعت کرده و از نخست وزیر وقت ملاقات فوری خواسته که این دیدار را ساعت پنج و نیم بعد از ظهر تا پاسی از شب ادامه داشت و متعاقب آن قوام تصمیم گرفت بمجلس نرود و جلسه مجلس ۲۴ ساعت بتأخیر بیفتد تا طرح فراکسیون حزب دمکرات را با نظریات

سفیر آمریکا تطبیق بدهد .

جرج آلن قبلاً گفته بود که (ایرانیان صاحب خانه خود و مختار در امر کشور خود میباشند و آزادی کامل در رد و قبول قرارداد اقوام - سا دچیکف دارند ولی اگر تصمیم به رد آن بگیرند و شور و هیاهو در صد تهدید و ارباب ایران برآیند آمریکا با ایران کمک و مساعدت خواهد کرد .) ایرانیها آزادی کامل داشتند که دست رد بسینه شور و هیاهو بزنند ولی این آزادی کامل نباید وضع آمریکا نیها را در مجمع الجزایر بحرین به مخاطره اندازد و نگرانی خاطر برای شرکتهای نفتی آمریکا بوجود بیاورد .

آنشب ارسنجانى تصمیمی گرفت که ۱۳ روز بعد برد اعتبارنامه اش انجا مید . تصمیم این بود که نگذارند جریانات پشت پرده مجلس پنهانی بماند و فکر میکرداگر روزنامه ای مطالب را منعکس کند و کلانخواهند توانست یک شبه رنگ عوض کرده توافقی را که در مورد استیفای حقوق ملی در نفت جنوب و استرداد بحرین بعمل آمده بهم بزنند . با اینکه عزم جزم کرده اند که هر چه شور و هیاهو رسته اند پنبه کنند ، در سر بزنگاه بترسند از اینکه پا روی دم انگلیسها و آمریکا نیها بگذارند . دیدار قوام و جرج آلن او را نگران کرده بود و نمیخواست کاری برای فشار آمریکا نیها انجا مندهد . ساعت ۹ شب با من قرار گذاشت با هم در ساختمان حزب دمکرات دیدار کردیم . آنشب در ساختمان حزب گزارشی تهیه کردم که فردا صبح در سرمقاله ایران ما قرار گرفت و مثل توپ ترکید . هر مقدار خواستم و نمودکنم که این اطلاعات را من از منابع مختلف بدست آورده ام هیچکس با ورنکرد زیرا بر همه آشکار بود که ارسنجانى شهرت اولیهاش را از روزنامه های نبرد و ایران ما داشت و اسم (داریا) که بعداً ۱۱ سم روزنامه اش شد اسم بی معنائی بود که ما برای او انتخاب کرده بودیم و قبل از اینکه زدا نشکده حقوق تهران درجه دکترا بگیرد نام (دکتر داریا) سرزبانها افتاده بود .

بهر حال نمایشی که قرار بود روز ۲۸ مهر روی صحنه بیاید که هم

دست ردبسینه روسها زده وهم گریبان انگلیسها را بچسبدر روز ۲۹ مهر در اثر توصیه های جرج آلن بدینصورت بروی صحنه آمدکه ایران عذر شوریها را بخواهدولی مزاحمتی برای انگلیسها و آمریکائیها فراهم نکند. نه فقط دورقضیه بحرین را خط بکشد بلکه مسئله نفت جنوب را بصورتی مطرح کند که جنبه رفع تکلیف داشته باشد. همان وکلای که روز گذشته عقیده داشتند که با یدنشان بدهیم برای ماشمال و جنوب فرقی ندارد، حال که شنیده اند آمریکا ثیهها سفت و سخت پشت سرشان ایستاده اند دیگر چنان تدبیری را ضروری نمیدیدند. بخصوص که عامل افکار عمومی در آنروزها کمتر بحساب میآورد و رسنجانی اشتباه کرده بود که خیال میکرد همان حال و هوایی که بر مجلس چهاردهم حکومت میکرد بر مجلس پانزدهم نیز حاکم بود.

مسلمان یکی از وکلای که بمانده و احده را رأی ندادا در سنجانی بود و تحریف و تغییر مانده و احده را نقض غرض میدانست و نسبت بآن معترض بود. سادچیکف بدولت ایران خاطر نشان ساخت (دولت ایران بطور عهدشکنانه تعهداتی را که بعهد گرفته بود نقض کرد. دولت شوروی این موضوع را که تصمیم مجلس در باره گان لم یکن شمردن مقاوله نامه تأسیس شرکت نفت ایران و شوری با وجود حفظ امتیاز نفت انگلیسها در جنوب ایران تبعیض خشنی نسبت به شوروی میباشد نمیتواند نادیده انگارد. دولت شوروی برضد اعمال خصمانه یا دشمنانه که بامناسیات عادی دو کشور قابل گنجایش نیست شدیداً اعتراض میکند و مسئولیت عواقب آنرا بعهد دولت ایران میگذارد.

در فروردین ۲۵ متعاقباً مضای موافقت نامه، قوام در ضیافتی که به افتخار سادچیکف داده بود با ظرافتی هر چه تمامتر گفت (از دولت شوروی بایدهمهم چیز خواست و هیچ نداد). سادچیکف که آن موقع این حرف را یکنوع تعارف تلقی میکرد، جام خود را بسلامی قوام بلند کرد و نوشید. در حالیکه یکسال و نیم صبر و حوصله ضرورت داشت تا بفهمد که چطور بایدازد دولت شوروی همه چیز خواست و هیچ نداد.

\* \* \*



## دولت قوام در سراسی سقوٹ

پس از حل مسئله آذربایجان و رد مقاوله نفت ایران و شوروی در محافل سیاسی گفته میشد که دیگر کار قوام السلطنه پایان یافته و باید دولت دیگری زمام امور را بدست بگیرد. قبل از هر چیز در صف دولت وزرا بدو دسته تقسیم شده بودند. وزرای شاه که رهبری آنها با سپهبد امیر احمدی بود و وزرای وابسته به قوام که مستقیماً از خود جناب اشرف دستور میگرفتند.

در روز ۲۴ خرداد ۱۳۲۶ طی اطلاعیه ناگهانی قوام السلطنه، پس از شش سال حکومت نظامی در تهران ملغی گردید. اعلامیه مزبور بیش از همه روزنامه نگاران را خوشحال کرد و حملات تنیدی را به قوام السلطنه شروع کردند. از آن جمله روزنامه های مردامروز - داد - آتش و اقدام بودند. در همین ایام بود که محمد مسعودیک سندرسمی منتشر ساخت که هر کس قوام را بکشد خانه شخصی او بقاتل و ورثه او داده خواهد شد. قوام از مطالب مطبوعات بشدت ناراحت گردید بخصوص مطالب و کاریکاتورهای روزنامه های مردامروز و آتش موجب گردید که با ردیگر متوسل بحکومت نظامی گردد. موسوی زاده وزیر دادگستری را میخواست و میگوید:

روزنامه‌ها خیلی تند می‌روند با دیدن دیگر حکومت نظامی را برقرار کرد و از او می‌خواهد که متن لایحه را به هیئت دولت بیاورد، سپس از تشکیل هیئت دولت، قوام چند روزنامه را نشان داد و گفت اینها مرا رئیس دزدان معرفی کرده و با چاپ صور قبیحه حیثیت نخست وزیر و مقامات مملکتی را نزد خارجیه می‌برند و با دیدن جلوی آن گرفته شود. همایون جاه کفیل وزارت امور خارجه درباره مذاکرات این جلسه چنین مینویسد:

پس از قرائت لایحه اعلام حکومت نظامی توسط موسوی زاده قبل از همه سپهدا میرا حمدی وزیر جنگ و بعد از او منصور عدل و دنبال او وهزیر، وزیر دارائی - علی اصغر حکمت وزیر مشاور - احمد حسین عدل وزیر کشاورزی - صادقی وزیر اقتصاد ملی - فروهر وزیر راه - سپهدا آقاولی وزیر کشور - سید علی نصر وزیر پست و تلگراف - سلمان اسدی وزیر کار و تبلیغات، دکتر اقبال وزیر بهداشت و من که در غیاب سپهدی کفیل وزارت خارجه بودم طرح را امضاء کردیم و نفر آخر شخص قوام بود که با امضای نخست وزیر کار تمام شد. ناگهان سپهدا میرا حمدی گفت این تصویب نامه قبول نیست اجازه بدهید بعرض علیحضرت همایونی برسد در صورتیکه تصویب فرمودند اجازه اجرای آن داده شود. قوام گفت بعرض رسیده است. سپهدا میرا حمدی گفت باید منم بعرض برسانم. قوام با خونسردی گفت بعرض رسیده و گزارش هیئت دولت هم بعرض خواهد رسید. سپهدا میرا حمدی گفت باور نمیکنم بعرض رسیده باشد و چون در برابر علیحضرت مسئول هستم امضای خود را پس میگیرم و با عصیانیت طرح را از جلوی قوام برداشتم و امضای خود را از جا کند. قوام گفت پس باید امضای دیگری هم بکنید. سپهدا گفت آن چیست؟ قوام گفت آقای صاحبمنصب آن امضا (استعفاء) میباید که با دیدن عضویت کابینه من کنار بروید. وزیر جنگ گفت من بشما استعفا نمیدهم چون نظامی هستم حضورا علیحضرت شرفیاب می‌شوم و پس از اینکه جریان را بعرض رسانیدم آنوقت در صورت تمایل یا او را مملوکانه استعفا را تقدیم خواهم داشت.

قوام خیلی عصا نی شده بود و گفت بلند شو برومن شریک این قلدریها نمیشوم و سپس با عصا نیت از جلسه هیئت دولت خارج شد. سپهبد امیراحمدی یکسر حضور شاه شرفیاء شد ولی آنطوریکه تحقیق نمودم شاه استعفای او را صلاح ندانست و گفت بهترین راه مبارزه با قوام است و چون رئیس الوزراء طبق قانون اساسی حق ندارد دوزخ را معزول کند لذا مشغول کار خود باش و در جلسات هیئت دولت شرکت نکن. سپهبد امیراحمدی روز بعد طبق دستور شاه در دفتر وزارت جنگ حاضر شد و اولین کسی که بدیدار او رفت میرا شرافی مدیر روزنامه آتش بود که مطالب روزنامه اش در هیئت دولت مطرح شده بود.

قوام وقتی از جریان مطلع شد پیغام فرستاد اگر فوراً عمارت وزارت جنگ را ترک نکوی دستور خواهد داد او را بیرون کنند. سپهبد امیراحمدی برای بار دوم حضور شاه شرفیاء شد و با استدعای فراوان، شاه استعفای او را پذیرفت و بدنبال او سپهبد آق اولی وزیر کشور که فقط ۲۵ روز عضو کابینه شده بود استعفای خود را تقدیم داشت. و با این نظر حکومت نظامی بار دیگر در تهران مستقر گردید.

\*

این جریان موجب گردید که دو دستگی در هیئت دولت روز بروز زیاده تر گردد. شاه هم دنبالش فرصت بود تا کابینه دیگری را بجای قوام انتخاب کند. زیرا قوام در مقابل شاه ایستادگی میکرد. پس از رد موافقت نامه نفت شوروی در مجلس حملات روزنامه ها و رادیوهای مخالف دولت خیلی شدت یافت. در داخل مجلس هم وکلای حزب دمکرات بتدریج روش انفرادی در پیش گرفته تا اینکه ناگهان نه نفر از وزرای قوام دسته جمعی استعفای خود را حضوراً علیحضرت تقدیم و طی نامه ای به آقای قوام السلطنه چنین نوشتند:

بتاریخ ۱۳۲۶/۹/۱۴ جناب اشرف آقای نخست وزیر

مرقومه مورخ ۱۳ آذر شماره ۱۹۴۷/۲ زیارت و موجب

کمال تأسف گردید. زیرا اینجانبان همواره کمال میل را

داشتیم که دوره خدمتگذاری خود را با کمال صمیمیت برپا ست  
 جناب اشرف تا آخرین موقع امکان ادا مه داده با شیم تا چه  
 رسد با اینکه در این باب وارد مکاتبه و مشاجره شویم، متأسفانه  
 کشف حقیقت ایجاب مینماید که در جواب مرقومه عالی عرض  
 شود و لا "تقدیم استعفا نامه به پیشگاه اعلیحضرت همایون  
 شاهنشاهی بعد از آن بود که جناب آقای جم و جناب آقای حکمت  
 شرفیاب شده و نظریات اینجانبان را در عدم امکان کار و  
 تصمیم برای استعفا قبلاً" با اطلاع جناب اشرف رسانیدند و بعد از  
 آنکه قبول نفرمودید با لضروره استعفا نامه خود را به پیشگاه  
 مبارک همایونی تقدیم نمودیم به علاوه قانونا "هم الزامی برای  
 وزراء دیده نمیشود که تشریفات تقدیم استعفا حتماً بوسیله  
 نخست وزیر انجام یابد خاصه که در این مورد طریق دیگری هم  
 وجود نداشته است" اینک مرقوم فرموده اند که بیانییه صادره  
 از آن مقام محترم قبلاً "در هیئت وزراء قرائت شده بدیهی است  
 بیاناتی که بنا بود در مجلس ایراد بفرمائید با اطلاع هیئت  
 وزراء رسیده بود ولی مسلم است که ما بین آنچه انتشار یافت  
 با متن بیانییه که روز شنبه ۷ آذر با اطلاع هیئت وزیران رسید  
 اختلافات فاحشی وجود داشت که موجب تعییرات سوء و مزید  
 تشنجات موجوده در کشور گردید. ثالثاً" راجع بحضور در جلسه  
 روز چهارشنبه ۱۱ آذر که بعد از انتشار بیانییه تشکیل یافت  
 به اطمینان اینکه هیچگونه تغییری در متن اولیه داده نشده  
 اطلاعی از متن جدید برای ما حاصل نشده ضرورت مطالعه آن هنوز  
 پیش نیا مده بود بنا بر این آنچه که در عریضه استعفا نامه  
 خودمان ذکر شده بود بدون تردید صحیح و منطبق با حقیقت  
 است.

محمود جم - نوری اسفندیاری - جواد بوشهری - احمد حسین  
 عدل - علی اصغر حکمت - دکتر اقبال - دکتر سجادی -  
 فروهر - عبدالحسین هژیر .

قوام السلطنه که خیال نمی‌کرد با این سهولت دولت او متزلزل شود وقتی توجه یافت که مجلس قیافه مساعدی ندارد یکبار در جلسه علنی مجلس گفت: نمایندگان مجلس در حزب قسم یاد کرده اند که وفادار باشند و خیال نمی‌کنند که آنها از قسم خود عدول کنند ولی یکی از نمایندگان قسم خورده گفت (اگر ما قسم خوردیم و چیزی هم امضا کردیم موقعی بوده که وکیل مجلس نبوده ایم ولی اکنون نماینده مجلس هستیم و وظایفی بر عهده داریم و نمیتوانیم برخلاف وظیفه خود قدم برداریم. ما باید وطن را از خطر برهانیم. نجات وطن بر همه چیز حتی قسمی که در خارج از مجلس خورده ایم مقدم است).

وکلاي مجلس که گروهی با نزدیکی به شاه در صف مخالف قوام قرار گرفته بودند او را در فشار قرار داده بودند که طبق اساسنامه حزب باید کنگره تشکیل و هیئت اجرائیه جدید را انتخاب کند. قوام که فکر میکرد اگر کنگره تشکیل شود احتمال دارد هیئت اجرائی از مخالفین او انتخاب گردند با تشکیل کنگره مخالفت میکرد فقط بدعوت شورایی عالی حزب می‌پرداخت که همان کمیته اجرائی قبلی بودند که فقط آشتیانی زاده را بجای حائری زاده تعیین کرده بود. مخالفین قوام بنام اینکه مواد اساسنامه زیر پا گذاشته شده عده قابل توجهی از اعضای حزب را دعوت کرده و یک کمیته اجرائی موقت انتخاب کردند که عبارت بودند از سردار فخر حکمت - مهندس رضوی - مهندس خسرو هدايت، دکتر بقائی - دکتر راجی - دکتر طباطبائی - محمد علی مسعودی.

از طرف کمیته اجرائی موقت دکتر مظفر بقائی و مهندس خسرو هدايت نزد قوام رفته و با او گفتند ما شما را برهبری حزب قبول داریم ولی کمیته ای را که شورایی عالی حزب انتخاب کرده است قبول نداریم. قوام گفت کمیته همانست که بود و شماها غیر قانونی هستید. با این نظر دیگر دسته بندی در حزب دمکرات خیلی مشخص گردید. در داخل مجلس در حقیقت حزب دمکرات دو فرآکسیون داشت یکی طرفداران قوام السلطنه بریاست ملک الشعراء بهار و دیگری مخالفین او و طرفداران شاه

بریاست سردارفاخر حکمت که فراقسیون دوم در تاریخ ۱۴ آذرماه ۱۳۲۶ چنین تصمیم گرفت: (جلسه فراقسیون دمکرات در تاریخ صبح شنبه ۱۴ آذرماه تشکیل گردید و پس از مطالعه و بررسی اوضاع فعلی و لزوم خاتمه دادن به بحران چنین تصمیم گرفته شد که از این تاریخ پشتیبانی فراقسیون از دولت وادامه اعطاء دجناب اشرف آقای احمدقوام دیگر میسر نخواهد بود. دبیر فراقسیون - احمدرضوی).

قوام که کراراً سردوگرم روزگار را چشیده بود بیداری نبود که از این بادها بلرزد. بهمین جهت باکمال بی اعتنائی با اقدامات فراقسیون مخالف خود بکارادامه داد و آنقدر بخود مطمئن بود که در جلسه ۱۸ آذر ۱۳۲۶ از مجلس تقاضای رأی اعتماد نمود. از ۱۲ نفر عده حاضر در مجلس فقط ۴۶ نفر باور رأی دادند که حداقل باید ۵۷ رأی موافق میداشت.

قوام هنگامی که ترک جلسه بدوستان نزدیک خود میگفت (باورکردنی نبود) و میخواست قسمی نام گروهی از کسانی را که در حزب دمکرات در وفاداری با و امضاء کرده اند و اکنون باور رأی مخالف داده اند منتشر سازد که دوستان نزدیکش او را از اینکار بازداشتند. و با این نظر که بینه قوام پس از ۶۸۵ روز کار در روز ۱۳۲۶/۹/۱۸ سقوط کرد و بار دیگر قوام السلطنه بکنج خانه پناه برد.

\*

مسعودانصاری مینویسد: روزهای آخر زمانمداری قوام السلطنه غمناک بود. بیادادم هر روز در وزارت خارجه اقلاده نفرسرمیزنهار اومی نشستند. همه از وزراء و وکلای بودند. ولی روزهای آخرگاهی میشد که هیچکس نمی آمد و من تنها با او در خانه شهاب خسروانی نهار میخوردیم.

در تلگراف و نامه های رسمی قوام السلطنه تبخترزیادی دیده میشد ولی در نامه های خصوصی که اکثراً بخط زیبای او نوشته میشد که همان خط فرمان مشروطیت است لطف و محبت فراوان ابراز میکرد و نامه هایش با (دوست عزیزم) شروع میشد که من چند فقره از آنرا جزو اسناد خود حفظ کرده ام.

## با زی‌های سیاسی علیه قوام السلطنه

طول مدت نخست وزیری قوام السلطنه موجب شده بود که مخالفین زیادی پیدا کنند و با زی‌های سیاسی علیه او شدت یابد.

والاحضرت اشرف مینویسد: قوام سیاستمداری بود با جذب‌رهبری فوق العاده، او نسل اندر نسل اشرافی و بی اندازه سختگیر بود. اجازه نمیداد که در اطرافش صدق‌سندلی غیر از خود برای دیگری بگذارند. تا هیچکس حتی وزرای کابینه‌اش نتوانند در حضور او بنشینند. اجازه نمیدادند نمایندگان مجلس با او مستقیماً صحبت کنند و اصرار داشت که هر نظری دارند بمنشی او بگویند تا منشی مطالب را بعرض حضرت اشرف برساند. اگر کسی از این قاعده صرف‌نظر میکرد و مستقیماً با او مذاکره مینمود بطرف منشی خود رو کرده میگفت (این آقا چه میگویند؟).

با وجود بعضی حالات متکبرانانه یک قدرت سیاسی بود که راحت میشد با وی کنار آمد و دوروی او حساب کرد. هنوز حزب دمکرات شکل نگرفته بود که وزرای توده‌ای را کنار گذاشت. وقتی در صدمین روز تا سیس حزب اعضا درخیا با نهایت ظاهرات میکردند بعضی از دوستان برادرم با وهشدار میدادند که اگر محبوبیت قوام کنترل نشود ممکن است مشکلاتی برای رژیم سلطنت بوجود بیاید. نخستین بار که برادرم از سیاست قوام ناراحت شد درباره مسئله آذربایجان بود که برادرم میگفت از دست دادن آذربایجان مثل از دست دادن یک دست میباشد و میکوشد تا آذربایجان به ایران بازگردد. وقتی قوام تصمیم گرفت به روسیه برود و با استالین ملاقات کند شاه تصمیم گرفت که خود اقدام کند. من از طریق بیماران شوروی در تهران و از طریق صلیب سرخ روسی اقدام کردم تا ترتیب دعوتی داده شد که بروسیه بروم. همراه سرلشگر شفائی به شوروی رفتم و موفق بدیدار استالین شدم. در بین راه آینه بدست گرفته خود را نگاه کنم آینه افتاد و شکست چون خرافاتی هستم آنرا بفال بد گرفته نگرا نیم ملاقات استالین بیشتر شد.

همراه با مترجم روسی از میان زرق و برق کاخ کرملین بدیدار

استالین نائل شدم. انتظار دیدار شخصی را با هیکلی بزرگ و هیبت انگیز داشتم. ما در مقابل خود مرد کوتا ه قدگوشتا لونی را دیدم. با شانه های پهن و سبیلی کلفت که خیلی آرام و ملایم بنظر میرسید. ممکن بود او را با یک درشکه چی و دربارن اشتباه کرد. اما چشمانش نافذ و سیاه و ترسناک بود. وقتی دست مرا فشردم را بطرف میل هدایت کرد که بنشینم. قرار بود ده دقیقه ملاقات طول بکشد. گفتم لنین منافع تزارها را در ایران لغو کرد و تقاضا کردم که روسیه پشتیبانی خود را از جمهوری آذربایجان خاتمه بدهد. استالین گفت ایران بدوستان دیگر جز شوروی احتیاج ندارد. اختلافات ما باید دوستانه حل شود. نه از طریق سازمانها یا نیروهای خارجی و ایران نباید با تکه آمریکا با شوروی مخالفت کند.

بنظر من او یک روشنفکر کمونیست نبود بلکه فردی واقع بین و مرد عمل بود که بشیوه امپراطوران روسیه حکومت میکرد. موضوع نفت ایران و شوروی را پیش کشید که طرح آنرا قواموسا دچیکف امضا کرده بودند. من نه موافقت و نه مخالفت را گفتم و اینکار موجب رضایت خاطر او شد. در خاتمه اظهار امیدواری کرد که روسیه فعالیت جنگ سرد را در ایران متوقف کند.

استالین مرا تا دم در همراهی کرد و دستش را روی شانه ام گذاشت و گفت سلام قلبی مرا به برادرتان شاهنشاه ابلاغ کنید و بگوئید که اگر ده نفر مثل شما داشت هیچگونه نگرانی نداشت و بمترجم خودم گفتم این یک وطنپرست واقعی است.

ملاقات ده دقیقه ای من دوساعت و نیم طول کشید. روز بعد هم در جشن ورزشی بدعوت استالین شرکت کردم و پهلوی او مولوتف شستم. مرتب از من میپرسید راحت هستید. او شیرینی و چای بمن تعارف میکرد. قبل از ترک روسیه، استالین یک کت خز عالی بمن هدیه کرد. من از پوشیدن این کت همیشه لذت میبرم.

پس از مراجعت به ایران و با حل مسئله آذربایجان در تابستان



۱۳۲۶ وقتی طرفداران قوام اکثریت را در مجلس داشتند این توهم بوجود آمد که اگر قوام بخواد هم میتواند شاه را ساقط کند. یک شب قوام را بخانه خود دعوت کرده با و گفتم چه چیزهایی درباره جاه طلبی های او بگو شم رسیده است. از حرفهای من زیادتتبع نکرد و گفت این حرفها نادرست است و من همیشه به رژیم سلطنت وفادار هستم. گفت برای اینکه ثابت کنم هرگز علیه رژیم سلطنت اقدام نمیکنم چه باید بکنم. گفتم بهترین نشانه وفاداری شما استعفا است. قوام گفت بهیچوجه قصداستعفا ندم و هیچ قدرتی هم در روی زمین نمیتواند برخلاف میل مرا وادار به استعفا کند. فردا ترتیبی خواهم داد که از مجلس رأی اعتماد بگیرم.

روز بعد تقاضای جلسه فوق العاده مجلس را برای رأی اعتماد کرد که علیرغم تصور خودش نتوانست اکثریت بدست آورد و در نتیجه کناره رفت. در واقع من بلوف زده بودم از طریق ارتباطاتی که با نمایندگان مجلس داشتم میدانستم اگر قوام تقاضای رأی اعتماد بکند اکثریت نخواهد داشت.

\*

سرتیب صفاری مینویسد: قوام السلطنه با من سابق خانوادگی داشت. ارتباط با خانواده ما از قدیم بود. تقریباً ملاکی را که در گیلان تهیه کرده از من ویرا در انم خریداری کرده است. او مردی مدبر با حوصله - خونسرد - دقیق - موشکاف و در امور مهمه طرفدار مشورت بود. بسختی اشخاص گوش میداد ولی در اتخاذ تصمیم سریع و چالاک بود. شتابزدگی و عجله را دوست نمیداشت و در اتخاذ تصمیمات دلیر و شجاع بود. وقتی در ۱۷ آذر با التهاب با و خیر دادم که خانه اش را چپساول کرده اند با قیافه آرامی گفت به اکبر خان بگوئید آیا یک دست لباس برای من گذاشته اند که به حمام بروم یا خیر؟ من چنین تحملی را از اشخاص کمتر دیدم.

در زمانه مداریش بسیار با اقتدار رفتار میکرد. از تشریفات لذت میبرد. ظاهر او بسیار متکبر جلوه میکرد ولی در مجالس انس خیلی مودب و خوش

محضر بود. به اشخاصی که با وی نرد محبت میبختند کمال همراهی را میکرد و در پیشرفت آنها کوشا بود. در سیاست کشمور داری قوی و سریع الانتقال و با اراده بود. از نقاط ضعف او اینکه بسیاری راه جاه طلب و مقام دوست بود. در عین سخاوت به از دیا دو جمع اموال علاقه فراوان داشت. از تملق و چاپلوسی بسیار خوش میآمد. آنها ثکه با فکارش وارد بودند خیلی زود با خوش آمدگویی در افکارش رسوخ میکردند. و بلاشک این افراد همان کسانی بودند که در موقع خانه نشینی با حملات ناجوانمردانه آزرده خاطرش میساختند. در دوره پانزدهم پس از رد قرارداد دنفت ایران و شوروی، مجلس در مقابل قوانین فیه نازیه بخود گرفت و آثار فتور در حکومتش ظاهر گردید. وزیرای کابینه یکی بعد از دیگری کنار رفتند. دیگر از وزراء و نزدیکان غیر از چند تن باقی نمانده بودند. هنوز قوام عمارت وزارت خارجه را ترک نگفته بود و با سماعت نمیخواست از مقام خود دست بردارد. برای دادن گزارشات شهربانی بعمارت وزارت خارجه رفتم که آنشب برق خاموش بود و از شمع استفاده میشد. از آن هیاهو و ایاب و ذهاب و مگسان دور شیرینی خبری نبود. سکوت مرگباری در همه جا دیده میشد. در اطاق انتظار دیگر پرنده پرنه میزد. اکبرخان پیشخدمت مخصوص هم مغمو روی صندلی جلوس کرده بود. اجازه ورود داد. دیدم در پناه نور ملایم شمع مشغول تحریر است. در آنوقت قیافه اغلب اشخاصی که با روح تملق گردا و جمع میشدند و دروغهای شاخدار میگفتند در نظر مجسم شد در حالیکه همه این مرد را تنها گذاشته و علانیه بی ارزشی جا و مقام و اقتدار را مشاهده کردم.

وقتی تحریر پایان یافت، پرسید چه خبر دارید؟ گفتم تعداد مخالفین شما در مجلس بیشتر شده میخواهند حکومت دیگری را سرکار بیاورند. گفت اشتباه میکنند من خدمت کرده ام. نه استعفا کرده ام و نه حکم انفصالی دریافت داشته ام. این شرحی که دارم مینویسم منطقی است که میخواهم در مجلس بخوانم و تقاضای رأی اعتماد بکنم. گفتم با این

وضع چهار صراحتی دارید که بماند. گفت مجلس حاکم بر قضا یا است و ما در کشور مشروطه زندگی میکنیم. وقتی مجلس رأی اعتماد بدهد در مقام خود باقی میمانم. گفتم من تحقیق کرده ام مجلس به شما رأی نخواهد داد. بنا بر این بهتر است استعفا کنید و با عزت کناره بروید. وقتی به علیحضرت استعفا دادید چه بسا ممکن است مجدداً شما را مامور تشکیل دولت بکنند. چون دل بستگی بمقام داشت در اتخاذ تصمیم مردد نبود گفت نظر شما را بررسی میکنم.

روز بعد قوام السلطنه با اعتمادی که بدوستان مجلسی خود داشت به آنجا رفت و نطق کذائی را ایراد کرد و خدمات دوره زمامداری خود را تشریح نمود و تقاضای رأی اعتماد کرد. همانطوریکه حدس زده بودم به استثنای عده معدودی از دوستان نزدیکش که با او معتقد بودند بقیه رأی مخالف دادند. سردسته مخالفین افرادی بودند که به آنها بسیار محبت کرده و بیشتر مطمئن به آنها بود. در مراجعت از مجلس مرا احضار کرد و وقتی نزدش رفتم گفت پیش بینی شما کاملاً صحیح از آب در آمد بعکس افرادی که قصد اغفال مرا داشتند و مرا از اکثریت مجلس مطمئن ساختند شما بمن پیشنهادهای کردید که حق بود آنرا میپذیرفتم و این گناه کسانی است که برای حفظ موقعیت خود مرا آلت مقاصد خود قرار دادند.

فزونت برنج رسد چون به برتری کوشی

که مانده ترشوی آنگه که برشوی بفراز

\* \* \*

## فعلیت رکن چها رم و مخالفین برای تعقیب (جناب اشرف)

پس از برکناری قوام السلطنه طبق روش معمول در ایران که وقتی کسی قدرت را در دست دارد میتواند گفت اکثر افراد حتی مخالفین سرسخت آنها قفل خموشی برده‌ها ن زده و سکوت و عزلت پیشه میگیرند تا از انتقا مجوئیهای صاحبان قدرت مصون باشند ولی در عین حال خود را آماده میسازند تا بمحض اینکه صاحب قدرت سقوط کرد و بخانه و خانواده پناه برد، زیپهای دهان را گشوده صداها و اعتراضها از هر گوشه‌ای بلند شده و طرفداران نیز که هنگام قدرت با تملق و تمجید صاحبان مقام را تشویق و تائید میکردند سکوت مطلق در پیش گرفته و بتدریج اینها ئی را که فکر میکردند همیشه دنیا بکام آنها خواهد بود بپای میز عدالت میکشیدند.

قوام السلطنه که دوستان زیاد دشمنان فراوان داشت وقتی از کار برکنار شد و دشمنان او هم خوب میدانستند که شاه هم بشدت با قوام مخالف است پرده‌آز روی کارهای قوام بخصوص درباره (جواز فروشی) و اعمال نفوذ در سازمانها و توقیف اشخاص و روزنامه‌ها برداشته و

وسیل اعتراض و اعلام جرم بیدادگستری و مجلس علیه قوام لسلطنه روان گردید مخصوصاً روزنامه‌هایی که مکرراً ز طرف قوام توقیف و مدیران آن زندانی یا متواری شده بودند مقالاتی علیه او نوشته و ستار آن بودند که هر چه زودتر قوام بیای میز عدالت خواسته شود.

سرانجام اعلام جرمها بکمیسیون عرایض مجلس شورا یملی رسید و مورد رسیدگی قرار گرفت. اما چون مجلس پانزدهم ساخته و پرداخته خود قوام بود و با دیگران حزب دمکرات ایران در آن راه یافته بودند با زنده‌ای از طرفداران قوام در آن وفاداری خود را به (جناب اشرف) نشان دادند و وقتی کمیسیون عرایض با اعلام جرمها رسیدگی میکرد سه تن از دوستان نزدیک قوام (سیدهاشم و کیل - حسن اکبر - صادق) که اکثریت اعضای کمیسیون را تشکیل میدادند رأی ببرائت قوام دادند و تن دیگری اقلیت ماندند. گزارش کمیسیون در جلسه روز ۳شنبه ۲۹ مهر ۱۳۲۷ در جلسه علنی مجلس خوانده شد مبنی بر آنیکه اکثریت اعضای کمیسیون آقای قوام را از اتهامات منتسبه مبری میشناسند.

هنگام طرح گزارش مخالفین قوام هم‌ها هو برانداخته و موافقین هم صفت بندگی کرده بودند که جناب اشرف را نجات دهند. شکرالله صفوی بگزارش کمیسیون اعتراض کرد و پس از خواندن صورت جوازهای صادره و نتیجه با زجوشی از دریا فت کنندگان جوازه‌ها و جوجهی که آنها پرداخت کرده بودند گفت با این نظر زجطور کمیسیون عرایض رأی به برائت آقای قوام داده و بهتر است با رد گزارش موجبات تعقیب نخست وزیر سابق را فراهم سازند. ولی مجلس با این اعتراض توجهی نکرد و اکثریت گزارش کمیسیون عرایض و برائت قوام را تصویب نمودند.

بدنبال این اقدام از طرف جامعه مطبوعات اعتراضی با ۱۳۰ امضاء به رأی کمیسیون عرایض شد که گروهی از آنها عبارت بودند از: عباس مسعودی - عبدالرحمن فرامرزی - عمیدی نوری - شکرالله صفوی - احمد فرامرزی - عبدالقدیر آزاد - احمد دهقان - حسین زعیمی،

لطف الله ترقی - ابوالقاسم پابنده - سعیدی فیروز آبا دی - جعفر  
شاهید - رحیم صفاری - کوهی کرمانی .

خلاصه این اعتراض روزنامه نگاران چنین بود :

موضوع منع تعقیب آقای قوام السلطنه از جرائم انتسابی از  
طرف کمیسیون عرایض مجلس تأشیرنا مطلوبی در افکار عمومی نموده  
زیرا با وجود اعترافات صریح قوام السلطنه در پیشگاه مجلس شورایی  
و وجود آن همه اسناد و مدارک غیر قابل انکار منع تعقیب چنین شخصی  
بمنزله شکست فاحش عدالت و قانون در کشور میباید . عجب تر آنکه  
سه تن از رأی دهندگان خود با قوام السلطنه همکاری صمیمانه داشته  
و مطابق کلیه موازین قضائی حق شرکت در چنین قضاوتی را نداشته اند .  
این وضع اسف بار را با رجوع به مطبوعات ایران را بر آن داشت که بساحت  
مقدس مجلس شورایی متوسل گردیده و از وکلای شریف که قطعاً از  
این جریان متأسفند برای حفظ آبروی خود و مجلس شورایی بخواهند  
ترتیبی اتخاذ شود که حقایق در پیشگاه افکار عمومی آشکار و مقام  
مجلس در انظار ملت بیش از پیش حفظ شود .

\*

قوام السلطنه که بطور کلی روح دیکتاتوری داشت و متملقین و  
چاپلوسان او را دوره کرده بودند پس از واقعه آذربایجان چند بار  
بجان مطبوعات افتاد .

حزب دمکرات یکدسته ای مجهزه چوب و چاقو تهیه کرده و برای  
مرعوب کردن مخالفین اقدام میکرد . بخاطر در آن ایام روزنامه  
داد که هنگام تشکیل حزب دمکرات از طرفداران قوام بود و عمیدی نوری  
هم در کمیته مرکزی حزب شرکت داشت از اقدامات قوام مدافع میکرد .  
بعدها بعلافت اختلاف شدید بین اعضای کمیته مرکزی و مخالفت باروش  
دیکتاتوری قوام عده ای استعفا کردند که از جمله عمیدی نوری بود  
که بتدریج در صف مخالف قرار گرفت تا آنجا که گروهی از چاقو کشان  
حزب دمکرات بدفتر روزنامه ها از جمله روزنامه داحمله کردند .

یکشب در وسط اطاق حروفچینی روزنا مه ایستاده و مشغول تنظیم صفحه روزنا مه بودم که به صفحه بند میگفتم چگونه مطالب را تنظیم کند که ناگهان سروکله ۵ نفر از این گروه (بزن بها در) حزب دمکرات در سالن حروفچینی روزنا مه پیدا شد و صفحه روزنا مه را که برای چاپ آماده شده بود از روی میز کناری کشیده بوسط اطاق پرتاب کردند که تمام حروفها از هم پاشید و با حمله بکارکنان چاپخانه روزنا مه و بهم زدن وضع از آنجا گریختند. من هم با استفاده از فرصت چون تجدید حروفچینی روزنا مه در آن موقع شب امکان نداشت جریان امر را بطور مشروح تهیه کرده از کارکنان چاپخانه خواستم که آنرا بصورت فوق العاده ای تهیه کنند تا فردا صبح بجای روزنا مه منتشر کنم و همین کار هم شد. جریان امر را با ذکر اسامی حمله کنندگان (که بعضی از آنها هم بعداً صاحب مشاغل در کشور شده بودند) و با حمله شدید بروش دیکتاتور قوام روز بعد بجای روزنا مه بصورت (فوق العاده روزنا مه داد) با تیراژی خیلی زیاده تر منتشر ساختم. این امر موجب عصبانیت قوام شد که دستور توقیف مدیر و سردبیر روزنا مه داد. در آن دهه مدت دو ماه در مخی گاه بسرمیبردیم. مدتی در منزل بستگان خود از قبیل غلامرضا نوری - ضیاء پور قاضی دادگستری - علی بهنام خلیان با شگاه هواپیمائی بودیم و نگارنده سرانجام ناچار شد مدت در کوهستانهای منطقه بیلاقی نور بسرم برمتا با آزادی روزنا مه و دستور منع توقیف با ردیگر به انتشار روزنا مه داد. مه دهم. همین جریانات یکی از موارد اعلام جرم روزنا مه نگاران علیه قوام السلطنه بود که هنگام کناره گیری از کار با روزنا مه نگاران حسن مناسبات برقرار میکرد و هنگام قدرت آنها را بزندان میکشید و بتوقیف روزنا مه اقدام میکرد.

جمال اما می در مجلس گفت در زمان نخست وزیری قوام السلطنه اطلاع دادند که عده ای از اعضای حزب دمکرات ریخته اند و روزنامه های آتش - داد - اقدام و مطبوعه شان را بهم زدند. من ۱۵ نفر از افراد خود را ما مور کردم هر ۵ نفر را بیک روزنا مه فرستادم و از آنها حفاظت کردم

حال آنکه این روزنامه‌ها از مخالفین من بودند. با دکتر فاطمی مدیر  
باختر امروز هم مخالفم. او بخود من توهین کرد از او بدادگانه شکایت  
کرده و او را محکوم نمودم. ولی اگر چاقوکش بفرستند برای باختر امروز  
از او هم دفاع میکنم. اینک دولت نشد که چاقوکش بروزنامه‌ها بفرستد.

\*

عباس اسکندری در مجلس گفت قوام السلطنه ناشی ترین و ساده ترین رجلی  
است که در این مملکت از نظر کار دولت وجود دارد. قوام با آن تجربه  
حزب درست کرد. برای مخارج حزب از هدا یا استفا ده کرد. پشت همین  
تربیبون مجلس گفت نمیتوانستم برای مخارج حزب از بودجه مملکت  
بردارم و با این پولها احتیاج داشتیم. بعد پولها را بردند و در بانک  
حساب باز کردند (محمد علی مسعودی - ۲۳ میلیون تومان آن بمنفع  
خزانه مملکت ضبط شده است. این پولها رشوه بوده و اعلام جرم هم شده  
است) خیال میکنم همه بدانند که فروش جواز رشوه و هدیه و یا هر چه  
بوده حرام اندر حرام بوده است.

یکبار هم در مجلس وکلادرباره این وجوه طرح زیر را تقدیم داشتند:  
کلیه وجوهی که از طرف وزارت دادگستری را جمع به حزب دمکرات  
ایران از بابت وجوه دریافتی پروانه های صادره و وارد دریافت  
گردیده و فعلاً "تحت توقیف است به زلزله زدگان در جزو باجگیران  
با لمنا صفا اختصاص و فوراً" پرداخت شود تا تحت نظر شیر و خورشید سرخ  
ایران و سه نفر از نمایندگان که از طرف مجلس تعیین میشوند بمصرف  
برسد.

غلامحسین رحیمیان - مکرم - بهادری - عباسی - امامی هری - مسعود  
ثابتی - افشار - جواد گنجه‌ای - محمد علی مسعودی - گنابادی و  
چندتن دیگر ....

ولی مجلس این پیشنهاد را رد کرد چون معتقد بود که پرونده  
تحت رسیدگی مقامات قضائی است و تا خاتمه دادرسی نباید وجوه آن  
را مورد استفاده قرار داد.

\*



فرخ مینویسد: در مدت بیست و چند ماه زمامداری قوام‌چندین میلیون با عضای حزب دمکرات پرداخت شده و قنبرچرا ردهی پیشکار و چند میلیون سوءاستفاده کرده و چند ملک در گیلان مالک شده و جوازهای زیادی مورد معامله قرار گرفته است. او تنها خدمتی که برای خود ذکر میکند دستخط مشروطیت است که بقلم او نوشته شده است. ما تصدیق میکنیم که معاویه هم منشی وحی بوده ولی شقی‌ترین افراد بشر است.

قوام‌رادی که مظرفیروز بدستور قوام السلطنه با پیشه‌وری برای جدائی آذربایجان امضاء کرد قابل مجازات است چنانکه قرار داد ۱۹۱۹ و وثوق الدوله هم نمونه دیگری از کارهای این دو برادر میباشند. مظرفیروز درواشنگتن بجرم قاچاق مشروب تحت تعقیب قرار گرفت و در تهران نیز محاکمه و برای همیشه از خدمت دولت منفل شد و چند ماه هم در زندان بود. آنوقت قوام السلطنه او را وزیر و سفیر و معاون رهبر کل نمود. قوام در دادن شغل به اشخاص بدنام و سوءاستفاده‌چی بی‌باک بود. عده‌ای را هم از صندوق بدر آورده در محل بی‌نام یابدنام بودند.

\*

مشفق کاظمی مینویسد: قوام السلطنه که میخواهست بعد از از اطرافیان خود رتبه‌داری بدهد قانون استخدا مزمان رضاشاه را که وضع شایسته‌ای با مراستخدا مورتبه‌کارمندان داده بود با تصویب‌نامه‌ای بهم زد و وضع عجیبی در آمد تا جائیکه همه کارمندان حتی مستخدمین سرپائی را به رتبه‌های ۸ و ۹ رسانید. در واقع شیرازه‌اموراداری از هم گسست و میخواهست با این اقدام بظرفداران دولت بیفزاید.\*

میگویند که یکی از وزراء پیشخدمت خود را احضار و با مرونهی میکند. مستخدم که از برکت همین تصویب‌نامه به رتبه ۸ اداری رسیده بود بوزیر میگوید شما حق ندارید بمن اینطور دستور بدهید من دارای رتبه ۸ هستم و شما که سابقه‌اداری زیادی ندارید رتبه ۷ هستید.

همچنین اکبرخان پیشخدمت مخصوص قوام السلطنه و چندتن از کارکنان خدا را و مستخدمین و زارتخانه‌ها و برخی دیگر که سوابقی در شرکت قماش و

وزارتخانه‌ها داشته و با وزرا نزدیک بوده اند بطور غیر مستقیم توانستند از این رتبه‌های کوپنی استفاده کنند که شیرازها موراستخدا می کشور را بهم ریخته بود).

قوام السلطنه وقتی از نخست وزیری کناره گرفته بود میخواست به سفر اروپا برود حتی از دادن گذرنامه سیاسی با خودداری شد. سالهای بعد قانونی از مجلسین گذشت که نخست وزیران و وزیران پس از برکناری میتوانند از گذرنامه سیاسی استفاده کنند و در آن شرطی هم گذارده شده بود که موافقت دولت بود تا به مخالفین رژیم که سابقه وزارت داشتند گذرنامه سیاسی داده نشود.

\*

آخرین بار که فرمان نخست وزیری قوام السلطنه صادر شد در تیر ماه ۱۳۳۱ بود که فقط سه روز دوام داشت و با ما برای ۳۰ تیر مستعفی شد و بمخفیگاه رفت.

طی قانونی که از مجلس گذشت اموالشان مصادره و مهدورالدم اعلام گردید که از جریان مفصل آن بعداً اطلاع حاصل خواهید فرمود.

\* \* \*

اظهار نظر معاون پیشه‌وری (باش وزیر)  
در باره سران دولت آذربایجان دمکرات

دکتر جها نشا هلوا ز ۵۳ نفر زندانی زمان رضا شاه که پس از قیام فرقه دمکرات ونخست وزیر پیشه‌وری معاونت اورا بعهده داشت در کتاب خود (سرگذشت ما و بیگانگان) آنها را چنین معرفی میکند :

پیشه‌وری - مردی درستکار و پرتلاش و نویسنده‌ای با سواد بود. از اضعف مالی ندیدم. زمانی بسیار دلیر و گاهی بسیار ترسو بود. در ستیز با دشمن و بیگانه‌روش‌پاییداری نداشت و بر سر همین دودلیها و بی‌باکی‌ها حساب نشده‌جان خود را بیگانان از دست داد. با اینکه همه را دلدار می‌داد خودنا امید بود و چند بار بمن گفت خدا لعنت کند کا مبخش را که دوباره مرا با اینکارها کشید. میگفت من روسها را خوب میشناسم تا جائیکه سودشان اقتضا کند بما یا خواهی‌داد ما همینکه سودشان در جهت دیگر اقتضا کرد ما را میان میدان‌تنها رواهند کرد و چه بسا که بدست دشمن خواهند داد. برستی هم همین‌جور شد. روزی از دارائی ارتش بمن گزارش دادند که غلام یحیی روی تکه‌کا غذائی با مضای پیشه‌وری حواله می‌آورد که کمترین آن صدهزار تومان است و پول دریا فت میدارد و صورت مخارج را هم‌نداده است. از پیشه‌وری

پرسیدم چرا غلام یحیی صورت حساب نمیدهد؟ گفت گمان میکنی این  
یا ددا شتها را بمیل خود مینویسم. آنها دستور میدهند و منم مینویسم  
(مقصود روسها بود)

روزی غلام یحیی از زنجان آمده بود پیشه‌وری پرسید نزدیک ۲۵۰  
هزار گوسفند را که مصا دره کرده اید چرا نمیفروشید و پولش را بوزارت  
دارائی نمیدهید. غلام یحیی جوابی نداد بعداً پیشه‌وری بمن گفت او  
میگوید ۲۵۰ هزار گوسفند را فدائی ن سربریده و خورده اند.

دکتر سلام الله جاوید - بظا هر پزشک بودا ما با پزشکی چندان سروکاری  
نداشت. از دستیاران با سابقه روس و سا زمان امنیت بود. پیشه‌وری  
میگفت او در زندان کاشان نقش پا دوئی شهربانی را بازی میکرد.  
همچنین میگفت از باکوسا زمان امنیت شوروی توصیه‌ها ورا کرده بود.

در تمام مصا دره‌ها دست داشت. یکبار برای درزنش از من چند کامیون  
خواست که ا شایه‌ها ورا به تهران ببرم معلوم شد ۵ کامیون قالیه‌های بسیار  
نفیس و مبل و گنجه دارد. چون کامیون ندادم چند کامیون کرایه کرد  
و به تهران فرستاد.

روزی هم دکتر غلامرضا عدل نزد من آمد و گفت خانه مرا در تبریز  
مصا دره کرده اند که اکنون پیشه‌وری در آن زندگی میکند. بدان اعتراضی  
ندارم ما صندوق آهنی کوچکی در آن بوده که اسناد خانوادگی ما در  
آنجا است و از من خواست که صندوق را با ایشان بدهم. نزد پیشه‌وری  
رفتم و گفتم من اجازه خانه را میپردازم و مصا دره‌ها موال هم‌آگاه نیستم.  
مرا ما مورت تعقیب کرد معلوم شد که ا شایه تحویل دکتر جاوید شده است  
و صندوق آهنی را هم بدستور خانم دکتر جاوید باز کرده و چون غیر از  
سند در آن چیزی نبوده صندوق خالی را برده‌ها غذا را بدور ریخته‌اند.

غلامرضا الهامی وزیرداری - قبلا "شهردار تبریز بوده است. پیشه‌وری گفت بعزت پرونده اختلاسی که داشت تحت تعقیب قرار گرفت و وقتی که فرقه با لا گرفت بدان پیوست. مردی کاردان و پرتلاش بود. کارهای انجام میداد که شایسته یک وزیر نبود.

رسولی وزیر اقتصاد - مردی آگاه بود که رفتار نادرست از او دیده نشد.

دکتر اورنگی وزیر بهداشت - قبلا "هم‌رئیس بهداشت آذربایجان بود" با سواد و نیک نفس بود.

دکتر مهتاش وزیر کشاورزی - قبلا "مسئول کشاورزی و دامپزشکی آذربایجان بود. دل‌خونی از دست‌ماده‌کنندگان فرقه دمکرات داشت.

عظیم‌الوزیران - مردی نیکوکار بود و هیچ کاری نمیتوانست در مقابل سران غارتگران انجام دهد.

جعفر کاروان وزیر جنگ - از کمونیست‌های قدیمی است که پس از دستگیری خدمت‌اداره‌سی در آمدودر شناخت کمونیست‌ها از او استفاده میشد ولی مدعی بود که آنها را دست‌انداخته است. قبلا "کارگران‌نوا بوده که روس‌ها بعنوان وزیر جنگ او را تحمیل کرده بودند. بیسواد و نادان و فربیکا بود. او سردسته مصدک‌کنندگان بشمار میرفت. بزرگترین پولی که بدست آورد از فروش جنگ‌افزارهای فرقه بود. وقتی موضوع را تعقیب کردم پیشه‌وری گفت موضوع را ندیده بگیر زیرا شوروی‌ها چنین میخواهند.

محمدبیریا وزیر فرهنگ - قبلا "در تبریز در باغ‌ملی دنبک میزد و تصنیف میخواند و مسئول بخشی از گردونه‌های چرخ فلک بود. شخصی

دریده و کم سواد نودان بود. عکس استالین و باقراوف را همه جا نصب میکرد. هم او بود که خلیل ملکی و دکتر جودت و علی امیرخیزی را از آذربایجان تبعید کرد. او از زمره چندتن انگشت شمار بود که زبان فارسی را بیگانه میخواند. بدستور ابراهیم اوف وزیر فرهنگ شده بود. قبلاً "روسها برای نخست وزیری او را نامزد کرده بودند که بعداً به پیشه وری بعنوان معاون نخست وزیر تحمیل شد. هنگامیکه روسها پیشه وری و پادگان و مرا مخالف حل مسالمت آمیز با قوام و امتیاز نفت تشخیص دادند ما را به باکو تبعید و بیریا را صدر فرقه دمکرات نمودند که صد ارت او چند روز بیشتر دوام نکرد و هنگام ورود ارتش شاهنشاهی به تبریز مورد هجوم مردم قرا گرفت و به بیمارستان شوروی پناهنده شد که روسها او را به باکو آوردند.

کبیری وزیر پست و تلگراف - از خانواده های سرشناس آذربایجان بود. اطرافیان او در مراغه غارتگریهائی کردند و مقداری را هم تحویل آذربایجان روس دادند. . . . "خاصاً" غارتی نکرد ولی همدستانش غارت زیاد کردند.

روزی با تفاق پیشه وری و چندتن دیگر بطور ناشناس سفر کوتاهی به آن نواحی کردیم. با هر که صحبت میکردیم ناراضی بود. بسیاری از آنان آشکارا گفتند روزگار ما صد مرتبه بدتر از گذشته و روزگاری شده که با ژاندارمری سروکار داشتیم خدا شراین دمکراتها را زودتر از سر ما دور کند. پیشه وری بما گفت از همینجا برگردیم.

زین العابدین قیامی رئیس دیوان عالی کشور - از کارمندان بلند پایه دولت بود که زمان فروغی کفیل وزارت کشور شد. او پست دولتی نپذیرفت با اصرار پیشه وری رئیس دیوان عالی کشور شد. مردی پاکدامن و آگاه بود. از تبریز به باکو رفت و استاد تاریخ دانشگاه باکو شد و همانجا درگذشت.

فریدون ابراهیمی - داستان آذربایجان - مردی پاکدامن و معتقد به حزب توده و فرقه دمکرات بود. بسبب ناآزمودگی زیاده رویهای کرد. از رشوه خواران دل پرخونی داشت. سرانجام دکتر جابری ویدپس از آذر ۲۵ او را تحویل دادگان ارتش دادگاه اعدام شد.

سرتیب عبدالرضا آذر رئیس ستاد ارتش فرقه دمکرات - سرپای باسواد و درفرا نسه درس نظامی خوانده و از اعضای حزب توده بود. دستورهای کامبخش را بسا زمان نظامی قابل پذیرش نمیدانست. چنانچه دستور کامبخش درباره قیام افسران خراسان توسط سروان دانش همه خانوادهها را گرفتار کرد. آذر خود را به افسران خراسان رسانید و به با کورفت و پس از قیام، رئیس ستاد ارتش فرقه دمکرات شد. پس از آمدن سرهنگ پنا هیان به تبریز دچار دسیسه های او شد و بعداً به با کورفت. در سال ۱۹۶۵ به ایران بازگشت و مورد بی مهری اربابان روس و حزب توده قرار گرفت. بشدت مورد حمله احسان طبری قرار گرفت. در اشریبماری غده مغزی درگذشت و ازنا سزاهای میهن فروشان راحت شد.

در سال ۱۳۲۵ سر لشکر ظفرالدوله مقدم و سرهنگ پنا هیان به تبریز آمدند و گفتند میخواهند ما ملحق شوند و وقتی پیشه وری با من مشورت کرد گفت ما بین دسیسه است. کامبخش که هر دو هفته پنهانی با پوشاک افسران روسی به تبریز میآمد گفت پنا هیان را قبول و با ظفرالدوله موافقت نکرد.

میخواستند ما از معاونت پیشه وری برکنار کنند نمیدانستند که خود من حسابی جدا گانه در دستگاه چه در موردی استوار تر از پیشه وری دارم. از من دست برداشتند و علیه سرتیب آذر به توطئه پرداختند و به پیشه وری یادآور شده بودند که آذر میخواهد علیه او کودتا کند و جای او را بگیرد. بکروز سرتیب عظیمی که افسری دلیر بود و هنگام ورود ارتش اعدام شد گفت آذر را با صلاح دید روسها بجای نامعلومی فرستاده اند. بعداً معلوم شد به با کورفته و سرتیب میلانیا نجانشین او شد که افسری

پرکا ربود. بعد ژنرال پنا هیان بجای اورئیس ستا دارتش شد. کامبخش خود افسری مطلع و با سواد بود ولی بدستور روسها اینکارها را انجام میداد.

کامبخش هم از دستوار با بیان رنج میکشید ولی معلوم نبود چه رازی در کار بود که چاره جز اجرای آن نداشت.

صادق پادگان معاون فرقه دمکرات - مردی پاکدامن و راستگو و یکرنگ بود. پس از کشته شدن پیشه‌وری در باکو دبیر اول فرقه دمکرات شد.

حاج میرزا علی شبستری - در بازاری تبریز سردلال بود. روسها او را عضویت کمیته مرکزی فرقه دمکرات منصوب کردند. کم‌سواد و پرمدعا و ناآگاه بود. آلت دست سلام‌الله‌جا ویدبشما رمیرفت. بسا ز پلیس تهران و روسها میرقصید. سهمیه قند و شکر یکسال آذربایجان را با هم در بازار تهران فروختند و پول آنرا بین خود تقسیم کردند.

غلام‌یحیی دانشیان - در باکو در کارخانه سوهان‌کش بوده است. در جنگ دوم روسها او را به سراب آوردند. در آنجا (شیره - دوشاب) میفروخت. بعداً با دزدها آشنا شد و گوسفند میزدیدند و قصابی میکرد و میفروخت و عواید آنرا تقسیم مینمودند. پس از قیام فرقه وقتی بزنان آمد، تبه‌کاریها و غارتگریهای او و هم‌دستانش روی آدم‌کشان و غارتگران تازی و مغول را سپید کرد.

\*

در اینجا باید نکته مهمی را یادآور شوم که وقتی برای مذاکرات با دولت قوام‌با پیشه‌وری به تهران آمده بودیم محرمانه همراه پیشه‌وری و پادگان به سفارت شوروی بدیدن سادچیکف رفتیم. سادچیکف گفت: ارتش شوروی مشغول تخلیه آذربایجان است بی‌گمان وضع شما دشوار خواهد شد. باید مذاکرات با قوام و دولت او نرمش بخرج بدهید و



حداقل مصونیتی برای خود دست و پا کنید. ما تا اینجا شما را یاری کردیم.

من و پادگان موافق بودیم ولی پیشه‌وری لجبازی می‌کرد. سادچیکف تلگراف استالین را خطاب به پیشه‌وری بماداد بدین مضمون (انقلاب فرازنشیب دارد. اکنون باید بدین نشیب تن در دهید و خود را برای آینده آماده کنید) تلگراف را پس از خواندن سادچیکف از ما پس گرفت. با این نظر معلوم شد که همانطور ریکه پیشه‌وری قبلاً گفته بود و روسها با این تلگراف حکومت ساخته و پرداخته خود را رها کرده‌اند.

هنگامیکه قرار شد با پیشه‌وری عازم باکوشویم پیشه‌وری از روش ناجوانمردانه شورویها سخت برآشفته و به سرهنگ قلی‌اف پرخاش کرد و گفت شما ما را آوردید در میان و اکنون که سود شما اقتضا میکند ما را رها کرده‌اید. از ما گذشت اما مردمی که به گفته‌های ما سازمان یافتند و فداکاری کرده‌اند همه را زیر تیغ دادید.

قلی‌اف بترکی‌با و گفت (کسی که ترا آورد بتمو میگوید برو) ..

دکتر جها‌نشا هلودر باره فوت پیشه‌وری چنین مینویسد:

من در شوروی همه جا در کنار پیشه‌وری بودم اینک می‌گویند با قراوف به پیشه‌وری اهانته کرده از بیخ و بن دروغ است. جریان چنین است:

در دیداری با قراوف از شکست فرقه دمکرات‌ها اظهار تأسف کرد و بشدت به مولوتوف تاخت و گفت او با ناشایستگی و ناپایداری سیاسی کاآذربایجان را با ینجا کشانید (با قراوف از نظر قدرت پس از استالین و بیریا قرار داشت). پیشه‌وری در گفتارش یادآور شد که سبب اصلی شکست فرقه دمکرات‌ها آذربایجان این بود که زودتر با سازمانهای مترقی و ملی ایران ائتلاف نکرد.

با قراوف گفت نه اشتباه شما از آغاز این بود که یکبار به دولت ایران و سازمانها و مردم آن قطع رابطه نکردید و دست بدست کردید. اگر قاطع

عمل کرده بودید و یکبارها ز آنها می بریدید و به ما میپوستید اکنون دولت ایران وجهان در مقابل کارانجام یافته قرار گرفته بود و نمیتوانستند با گفتگوهای سیاسی آذربایجان را از آن ایران بدانند. سپس بحزب توده حمله کرد و گفت روش انقلابی ندارد و میخواهد با پارلمان بازی کامیاب گردد در حالیکه در هیچ کشور سرمایه داری از راه مبارزه پارلمانی نمیتوان بفرمانروائی دست یافت. باقراوف گفت آیا مصلحت بود در یک استانی که همه مردمش مسلمان هستند یک ارمنی نادان یعنی اردشیر آوانسیان را برهبری حزب بگمارند. اینگونه کارها اگر ویرانگری نیست دست کم نادانی که هست. در باره نفت شمال از من سئوالی کرد گفتم امتیاز نفت شمال را به شما نخواهند داد این یک بازی سیاسی است. باقراوف گفت آنها این وعده پوچ را برای تخلیه آذربایجان داده اند.

چندی بعدیکروز پیشه‌وری از من خواست بخانه او بروم. وقتی بخانه اش رسیدم گفت چند روز است که راننده اتومبیل در بین راه در جاهای خلوت میایستد. میگوید چون موتور گرم میشود اینکار را میکند. واقعیت این است که من با اینکار مظنون شده ام و تصور میکنم نظر سوء قصد بر ابراهمن دارند. گفتم از سوی چه کسانی؟ گفت حتماً از سوی انگلستان و آمریکا چون دشمن دیگری ندارم. حکومت ایران هم توانائی چنین کاری را ندارد. گفتم اگر سوء قصد از جانب انگلستان و آمریکا باشد باید آنها را آگاه کنیم که فکری نکنند. پیشه‌وری سخت در اندیشه فرورفت و گفت این راننده را از میان ایرانیها تعیین کرده اند و ماهیانه اش را هم آنها میپردازند (منظور شورویهاست) ولی وقتی به راننده گفتم نباید با یستد دیگری آن روش تکرار نشد. گفتم با دیگری هم مطالب را مطرح کرده اید؟ گفت با غلام یحیی و همسر من. گفتم با غلام یحیی چرا؟ گفت چون اوبی چون و چرا نوکر سازمان امنیت روسیه است.

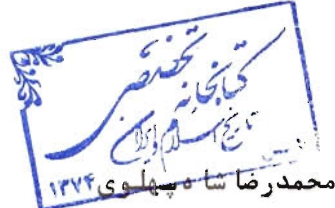
با اینکه بدگمان شده بودم با ز نمیتوانستم باور کنم که این اقدام از

ناحیه شوریها باشد. زیرا نمیدانستم کسانى که همه چیزحتى زندگى خود را در راه دوستى آنها گذاشته باشند اينطور با آنان رفتار شود.

روزي پيشه‌ورى از من خواست بديدارش بروم. گفت دوروزديگر با سرهنگ قلى اوف و غلام يحيى براى سرکشى پاره‌اى ازبخشها که مردم ما در آنجا هستند ميروم چون شکايتهاى بسا زمان امنيت اينجا شده است. گفتم را ننده همان را ننده است گفت نه یک ارمنى زنجانى است گفتم او آدم خوبى نيست گفت دوستان او را تعيين کرده اند و سفاکش کرده اند که بهيچکس نگو و جز خودت و خانوادها ت هيچکس نبايد با خبر باشد. ضمناً موافقت کرده اند پسر ما داريوش نيز همراه ما باشد. سه چهره روز بعد بمن خبر دادند که پيشه‌ورى در راه (کيراو فآباد) در اثر تصادفى درگذشته است. وقتى رفتم و جنازه را ديدم نشانه‌هاى مسموميت در آن بود. تما بدين ورم کرده و زخم کوچک دريکى در گوشه راست صورت و ديگرى در گردن نزديک شان نه ديده ميشد. گفتم اين دوزخم که آدم را نميکشد. گفتند او سالها در زندان رضا شاه بوده و با دشواري زندگى کرده و قلب بيمارش در اثر اين پيش آمده تا بنيا ورده و از دست رفته است. بيمارستان هم گزارش داد که در اثر نارساى قلب تلف شده است.

مرا سم تدفين پيشه‌ورى با چند جمله ابراهيم اوف و گفتار محمد بيريا که آثار شوق از آن نمايان بود و جمله هاى بي سروته ميرزا آذرى پسر عموى پيشه‌ورى پايان يافت. با يديا دآورشوم که در اين تصادف اتمويل غلام يحيى و سرهنگ قلى اوف که همراه بودند فقط ضربه هاى ديدند که پس از مدتى از بيمارستان مرخص شدند.

\* \* \*



## عاشق ورزش و علاقمند به ورزشکاران بود



هنگامیکه تیم کشتی ایران در مسابقات کشتی جهانی مقام سوم را بدست آورد و مهندس جهانبخت توفیق و عباس زندی با مدال طلا و محمد علی فردین با مدال نقره به وطن بازگشتند، محمدرضا شاه پهلوی برای ابراز خرسندی از این موفقیت، ورزشکاران را در مراسم پذیرفتند و یک هفته میهمان شاه ایران بودند.

عکسها از پائین از راست: ناصر گیوه چی - عباس زندی - مهدی نیکخو (دا و ر) - محمود ملاقا سمی - غلامرضا تختی - محمد مهدی یعقوبی - احمد وفا دار.

ردیف دوم از راست: محمود منصفی (خبرنگار کیهان) - شعاع مدیر باشگاه شعاع - ابوالملوکی (دا و ر) - محمدرضا شاه - سرلشگر ایزدپناه - مهندس توفیق - سرهنگ معروف خانی (دبیر فدراسیون کشتی)

ردیف سوم: سرلشگر نصیری - رضی زاده مدیر باشگاه پولاد - سرهنگ پرویز خسروانی مدیر باشگاه تاج - غلامرضا مجید مدیر باشگاه ببر و کیان - شایسته از اعضای تربیت بدنی - محمد علی فردین .  
(بقیه از کارکنان در باره هستند).

## منابع و مأخذ

- ۱- ما موریت برای وطنم- بسوی تمدن بزرگ - پاسخ به تاریخ :  
محمد رضا شاه پهلوی
- ۲- خاطرات چرچیل- از جنگ دوم جهانی : ترجمه تورج فراز مند
- ۳- خاطرات آیدن : مترجم کاوه دهقان
- ۴- ایران، روایتی که ناتمام ماند- ایران کوه آتشفشان: محمد حسینی  
هیگل - ترجمه: حمید احمدی - سید محمد اصفهانی
- ۵- ایران - انقلاب بنام خدا: پیربلانشه و کلر بریر- مترجم: قاسم صفوی
- ۶- چهره‌هایی در آینه: اشرف پهلوی
- ۷- کتاب یکرنگی: دکتر شا پوربختیار
- ۸- قصه پر غصه من (خاطرات اسمیل پوروالی) - مجله روزگار نو
- ۹- خاطرات اعزاز نیک پی (تقدیر یا تدبیر)
- ۱۰- سالهای بحران: خاطرات ناصر قشقائی
- ۱۱- استقرار دیکتاتوری رضا خان در ایران نوشته: اس. ملیکف  
ترجمه: سیروس ایزدی
- ۱۲- از بیست شهریور تا فجاج آذربایجان و زنجان: کوهی کرمانی
- ۱۳- تاریخ سیاسی معاصر ایران: سید جلال مدنی
- ۱۴- اهمیت استراتژیکی ایران در جنگ دوم جهانی: دکتر همایون الهی
- ۱۵- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر: سعید نفیسی
- ۱۶- نگاه‌های تاریخی سیاسی ایران و جهان: عبدالحسین مسعودانصاری
- ۱۷- خاطرات ثریا: ترجمه موسی مجید
- ۱۸- رهبران مشروطه: ابراهیم صفائی
- ۱۹- مباحثه با تاریخ: اوریا نافلاجی - مترجم: مجید بیدارنریمان
- ۲۰- من متهم میکنم: دکتر فریدون کشاورز
- ۲۱- پنجاه و سه نفر: بزرگ علوی

- ۲۲- پنجاه نفر و ... سه نفر: انور خا مه ای
- ۲۳- خاطرات سیاسی خلیل ملکی: بکوش محمد علی همایون کاتوزیان
- ۲۴- ۷ سال در زندان آریا مهر: خاطرات احمد آرامش- بکوش اسمعیل راثین
- ۲۵- قیام افسران خراسان: پروفیسور احمد شفائی
- ۲۶- قیام کلنل محمد تقی خان پسیان: علی آذری
- ۲۷- زندگی سیاسی قوام السلطنه: جعفر مهدی نیا
- ۲۸- قوام بعد از شهریور ۲۰: خاطرات ژنرال ادوارد انگلیسی
- ۲۹- خاطرات ارتشبد فردوست: (نقل از کیهان هوائی)
- ۳۰- تاریخ ملی شدن نفت ایران: دکتر فواد روحانی
- ۳۱- پنجاه سال نفت ایران: مصطفی فاتح
- ۳۲- تاریخ بیست ساله ایران: حسین مکی
- ۳۳- کتاب سبز: جعفر رائد
- ۳۴- سی و هفت سال: احمد سمیعی
- ۳۵- ایران- خفقان- قیام: گفتگوئی با دکتر علی امینی- پری سکندری
- ۳۶- نوشته هائی از دکتر باستانی پاریزی
- ۳۷- خاطرات آخرین سفر شاه در لندن: پرویز راجی
- ۳۸- خاطرات من در یادداشتهای پراکنده: دکتر امیر علائی
- ۳۹- تومان در ایران: سیاهوش بشیری
- ۴۰- خاطرات سیاسی: عبدالحسین مفتاح
- ۴۱- تاریخ تحولات سیاسی ایران: جهانگیر قائم مقامی
- ۴۲- جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران: سرهنگ غلامرضا نجاتی
- ۴۳- صعود و مقاومت ناپذیر شاه ایران: ژرار دو ویلیه
- ۴۴- بازیگران عصر پلائی: ابراهیم خواجه نوری
- ۴۵- از سیدضیاء تا بختیار: مسعود بهنود
- ۴۶- گزارش یک زندگی: دکتر علی اکبر سیاسی
- ۴۷- یادداشتهای دکتر قاسم غنی: بکوش دکتر سیروس غنی
- ۴۸- جنگ قدرتها در ایران: باری روبین- مترجم: محمود مشرقی

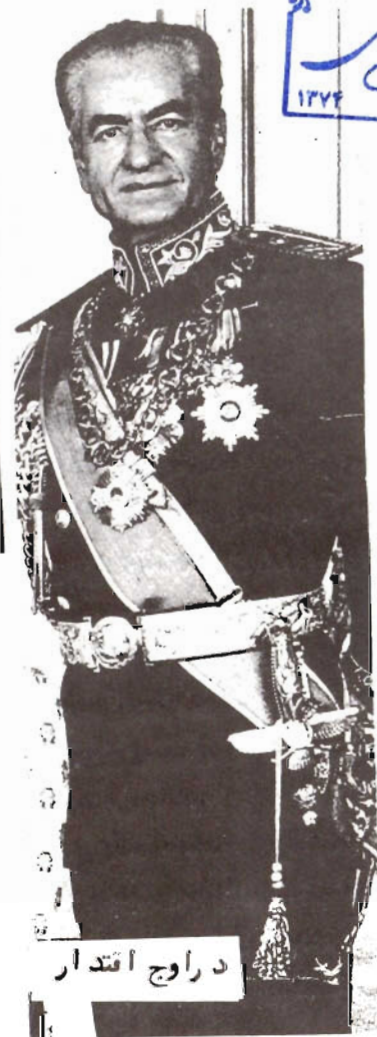
- ۴۹- خاطرات والنتین برژکف : ترجمه هوشنگ جعفری
- ۵۰- خاطرات سرریدبولارد : ترجمه حسین ابوترابیان
- ۵۱- تاریخ نوین ایران : ایوانف مورخ شوروی - ترجمه هوشنگ تیزآبی
- ۵۲- از سوم تا بیستم شهریور : داود مؤیدامینی
- ۵۳- وقایع سوم شهریور : محمدرضا خلیلی عراقی
- ۵۴- خاطرات اعظام قدسی
- ۵۵- خاطرات صدرالاشراف : بکوشش دکتر جواد صدر
- ۵۶- خاطرات ایرج اسکندری
- ۵۷- تاریخ احزاب سیاسی : ملک الشعراء بهار
- ۵۸- لبخند پیروزی : فرهاد مسعودی
- ۵۹- اسناد سری آمریکا درباره واقعه آذربایجان
- ۶۰- سیاست شوروی در ایران : منصور گرگانی
- ۶۱- هزارفامیل : علی شعبانی
- ۶۲- آذربایجان دمکرات : ابوالحسن عمیدی نوری
- ۶۳- مرگ بود و بازگشت هم بود : نجفقلی پسیان
- ۶۴- خاطرات سید مهدی فرخ : معتمد السلطنه
- ۶۵- یادداشتهای دکتر حسن ارسنجانی
- ۶۶- تاریخ رجال ایران : مهدی بامداد
- ۶۷- ماموریت آمریکا ئیها در ایران : دکتر میلیسپو-ترجمه : ابوترابیان
- ۶۸- گذشته چراغ راه آینده : از انتشارات جامی
- ۶۹- خاطرات تفرشیان از افسران فراری بشوروی
- ۷۰- خاطراتی از نویسنده و گفتگو و مصاحبه با تعدادی از مقاماتی که در خارج از کشور بسر میبرند .
- ۷۱- نقل مطالبی از مطبوعات داخلی و خارجی و بعضی از نشریات انگلیسی



قبل از ولایتعهدی



عازم سویس برای تحصیلات



د راج اقتدار

کتابخانه تخصصی  
تاریخ اسلام و دنیا  
۱۳۷۲

کتابخانه تخصصی  
تاریخ اسلام و دنیا



عکس‌های تاریخی از (پهلوی دوم)



غلط نامه

با عرض معذرت از خوانندگان گرامی خواهشمند است قبل از خواندن کتاب چند غلط زیر را اصلاح بفرمائید :

صفحه	سطر	غلط	صحیح
پ	۱۶	پندارش	پنداریش
۱۰	۴	ندگان	شوندگان
۲۰	۷	چندتن	چندین
۲۳	۱۸	تصویب	تصویب شده
۲۳	۱۹	به آنها	به آنها حمله
۲۷	۷	بخودر	بخورد
۲۸	۱۰	جیز	چیز
۳۱	۲	ورشن	روشن
۳۴	۱۴	ررا	را
۴۰	۱۷	ملبی	قلبی
۴۱	۵	ابناع	ابناء
۴۹	۳	نبوم	نبودم
۵۴	۱۵	ارکاب	رکاب
۵۵	۲۷	احتیاط	احتیاطی
۵۷	۲۰	ملاقاتی	ملاقاتی را
۷۲	۱۶	خیام	خیالم
۱۰۲	۲۳	لایزال	خداوندلایزال
۱۳۰	۲	شما	شاه
۱۵۳	۱۸	بمن	بمن فرمودند
۲۰۴	۵	نخواهد	نخواهند
۲۱۰	۱۸	ندیدم	دیدم
۲۳۶	۱۷	شوروی	شوروی گفت
۲۴۹	۶	سعودی	سعودی است
۳۰۲	۱۷	ز	از
۳۳۵	۲۵	انتخاب	انتخابات
۳۳۸	۵	یشنهاد	پیشنهاد
۳۳۸	۲۷	راز	را از
۳۵۹	۲۴	تعبید	تبعید
۴۷۱	۲۶	نوشیدن	نوشیدن
۴۱۹	۹	یران	ایران
۴۲۵	۲	او	او و
۴۲۸	۲	زنجان	زنجان باید
۴۳۳	۱۰	با	به
۴۳۴	۸	جمخه	جمجمه
۴۴۶	۲۴	ضروری	ضروری
۴۵۳	۱۴	نمیتواند	نمیتوان
۴۴۵	۱۲	باید	باید برای
۴۶۴	۱	مقلی	مقبلی
۴۷۹	۱۴	پلاز	پل
۴۸۰	۳	صدرصد	صد درصد
۵۱۹	۱۱	پنهانی	پنهان
۵۲۸	۴	دربارن	دربار
۵۴۷	۱۲	دریکی	یکی
۵۵۰	۱۸	تومان	توفان
۵۵۱	۱۸	تاریخ	شرح حال